کوکب نیّر

یا

کشف برقع از جمال حقیقت

در

دفاع از اهل طریقت

بقلم دانشمند محترم آقای میرزا عبدالرّسول نیّر شیرازی

کوکب نیّر

یا

کشف برقع از جمال حقیقت

در

دفاع از اهل طریقت

بقلم دانشمند محترم آقای میرزا عبدالرّسول نیّر شیرازی

دردفتر آموزش وپرورش قم بشماره ۲۱۹ ثبت گردید

محل فروش اصفهان

(کتابفروشی رحیم مشتاقی)

وتمام کتابفروشی‌های معتبر ایران دی‌ماه ۱۳۴۹

چاپ حکمت

بها ۲۰۰ ریال

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی علم بالقلم وعلم الانسان مالایعلم. صلوات‌الله و سلامه علی النبی الاکرم و علی ابن‌عمه امیرالمومنین سید العرب والعجم واولاده المعصومین مصابیح الظلم

امابعد برارباب دانش واطلاع مخفی نیست که بسط و نشر هرمقصد و مرام یاهردیانت و شریعت بسبب دوچیز متحقق است یکی قلم و کتابت، دیگر نطق وبیان ، بدیهی است نطق اختصاص بانسان ندارد واگر در تعریف انسان گفته‌اند (**الانسان حیوان ناطق**) یعنی انسان جانداری گویا است مقصود قوهٔ ناطقهٔ انسانی است نه گویائی چه تمام موجودات عالم بحسب حال خود زنده و گویا هستند و قرآن مجید در سوره هفدهم آیه چهل‌و ششم می‌فرماید «**تسبح له السموات و الارض ومن فیهن وان‌من شیئی الا یسبح بحمده ولکن لاتفقهون تسبیحهم**» یعنی تسبیح می کنند حضرت احدیت را آسمانها و زمین و هر چه در آنها است . هیچ چیز نیست مگر آنکه اوراستایش می کند لکن ستایش آنانرا شمادرك نمیکنید .

نطق آب ونطق خاك ونطق گل — هست محسوس حواس اهل‌دل

فلسفی کو منکر حنانه است — از حواس انبیا بیگانه است

درسوره بیست‌وهفتم آیه‌هجدهم خداوند سبحان می‌فرماید :

(**حتی اذااتوا علی وادالنمل قالت نملة: یاایهاالنمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لایشعرون**) یعنی وقتی حضرت سلیمان بالشکرش رسیدند به وادی موران مورچه‌ای به سایرین گفت داخل شوید درلانه‌های خود تادرهم نشکنند ونابود نکنند شما را سلیمان ولشکرش .

پاکدامنی وبیغرضی درشیراز وسایر شهرها محبوبیتی بسزا داشت وطرف احترام وتجلیل کلیه علماء ودانشمندان وعامهٔ خلق شیراز بودوعقاید ونظریات اوراکه ازروی حسن نیت وصدق عقیدت وبدون اعتساف وعصبیت بود همهٔ علماودانشمندان بنظرقبول واحترام مینگریستند .

آقای نیر درتمام عمر باصراحت لهجه وبدون ملاحظه اشتباهات مؤلفین ومصنفین وشایعات بی اساس‌را بیان می کرد ویکی ازافرادی بودکه خداوندمتعال درقرآن مجید اشاره به آنان فرموده که « **ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر** » وچون همه معتقد بودندکه ازروی بصیرت وتحقیق بدون غرض وتعصب است عقایدو نظریات اورا می پذیرفتند .

آقای نیر شخصی بودکه اثرات وجودی او در جامعه تاثیری بسزا داشت سیمائی نورانی واخلاقی ملکوتی داشت همه فریفته بیانات دلنشین وکلمات شیرین و بیانات اخلاقی او بودند ، محضرش مجمع علماء ودانشمندان وازحضورش استفاده واستفاضه علمی واخلاقی مینمودند دراین اواخرکه درنهایت ضعف وکمتر قادر بحرکت میبود معذلك ازپذیرائی واردین ومذاکرهٔ با ادباءودانشمندان احتراز نداشت واین کتاب رابدون آنکه با هیچیك ازفرق مذکورهٔ در کتاب ارتباط وبستگی داشته باشد صرفاً برای رفع اشتباهات وشایعات بی اساس که اخیراً بعضی ازمولفین درمیان جامعه مسلمین انتشار داده وموجبات اختلاف و نفاق‌را بر خلاف اساس مذهب مقدس اسلام‌که بر پایه اتحاد و اتفاق است‌که « **واعتصموا بحبل‌الله جمیعاً ولاتفرقوا** » ایجاد نموده اند بر حسب وظیفهٔ شرعی و اسلامی تالیف وبرخود لازم دانست‌که این اشتباهات‌والقاآت که ممکن است موجب اختلال عقاید مذهبی جامعه مخصوصاً جوانان گردد تذکر دهد .

دراین کتاب سعی بلیغ شده تا اشکالاتی‌راکه بعضی انتشارداده‌اندبطور استدلال جواب داده‌شود وآنان‌را بدقایق وحقایق اسلامی آشناسازدونویسندگان چنان کتب وجزوات‌رااز عواقب وخیم آنها برحذر دارد . این‌خود بزرگترین خدمتی است‌که بعالم اسلام انجام داده است .

حقیر این اثرعالی وارزنده‌را بپویندگان‌راه صلاح وسدادودوست داران

اتحاد واتفاق و جویندگان علم و دانش و ارباب اطلاع و بینش تبریك گفته و مطالعه این کتاب نفیس را بعموم توصیه می کنم .

امیدوارم این بذل مساعی حضرت آقای نیر در پیشگاه حضرت ولی عصر ارواحنا و ارواح‌العالمین له‌الفدا مقبول افتد و مورد عنایت خاصه حق واقع شود والله‌هوالموفق‌والمعین

بتاریخ اول شعبان ۱۳۹۰ قمری مطابق ۱۱ مهرماه ۱۳۴۹ شمسی

احمدعلی بنی‌آدم ـ تهران

تأسف

آقای‌نیر سعی داشتند که زودتر این‌کتاب چاپ شده‌ومنتشر گردد باکمال تأسف بعداز چاپ کتاب که درصدد انتشار بودیم آن‌بزرگوار در۱۳ رمضان ۱۳۹۰ مطابق ۲۲ آبانماه ۱۳۴۹ ندای‌حق‌را لبیك گفته وبعالم‌بقاء ارتحال‌یافت رحمة‌الله علیه‌رحمةواسعه .

ناشر

قبل از مطالعه اغلاط زیر را صحیح نمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۸	عمل	حمل
۴	۲۱	اعدلوا	اعدلواهو
۲۵	۸	جامع‌الجار	جامع‌البحار
۳۳	۶	همان	همانجا
۳۳	۱۰	الجند	الجنه
۳۹	۲۱	کریانی	کربالی
۵۶	۱۷	رانشینی	نشینی‌را
۸۵	۷	رشته	سررشته
۸۷	۱۱	سبب	به سبب
۱۰۷	۳	نتیجه	جهت
۱۰۲	۱۸	فرق	فقر
۱۲۶	۱۹	خستم	ختم
۱۲۸	۱۹	ممایل	تمایل
۱۲۹	۱۰	نوادت	نژادت
۱۲۹	۱۴	اصانت	امانت
۱۵۹	۲۰	ماهیها	مافیها
۱۶۴	۲	عن‌الذکر	عن‌الذاکر
۱۶۹	۳	مهم	فهم
۱۹۱	۷	شعاع	شیاع
۲۰۴	۱۸	تکونیه	تکوینیه
۲۴۰	۲	طافه	طاقة
۲۵۰	۱۶	صفیر	صغیر
۲۵۱	۴	الحفی	الخفی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶۲	۱۷	آل	آمال
۲۶۳	۱	اطلت	اطیب
۲۶۳	۱۰	فخلته	فخلفت
۲۶۵	۱۷	نبیئهم	نبئهم
۲۷۶	۱۴	راسیاست	راسیات
۲۸۴	۱۱	زبیعری	زبعری
۲۸۷	۱۶	غلامحسین	ملامحسن
۲۹۰	۲	بیطلقی	بیطمعی
۹۲۴	۶	محسن‌است	بحق‌است
۳۰۲	۶	زن	زین
۳۱۵	۲۰	گدار	گذار
۳۵۰	۱۷	الماء	الملاء
۳۵۸	۴	عزت	عزلت
۳۶۸	۱۹	تیزنینون	تیزینون
۴۳۹	۲۱	کباب	کتاب
۴۴۸	۲۰	کلبه	کلبه
۴۶۸	۷	کره	کلو
۴۷۹	۱۰	هرار	هزار
۴۹۸	۲۰	نکنیم	بکنیم
۵۰۹	۲	ما	هلا
۵۲۳	۵	هیچچیز	هیچ چیز
۵۳۰	۲۳	نفهم	نفهمم
۵۳۲	۴	کان‌الله	کان‌الله

بیانیه نیر

بسم‌الله الرحمن الرحیم و به استعین

الحمدلله الذی نجینا بسفینة اهل بیته من امواج الفتن و هدانا بانوار القرآن و الحدیث لمعرفة الفرائض والسنن قشع عن بصائرنا سحاب الارتیاب و کشف عن قلوبنا اغشیة الریب والحجاب ازهق الباطل عن ضمائرنا واثبت الحق فی سرائرنا اذ کانت الشکوک والظنون لواحق الفتن ومکدرة الافضال والمنن فسبحانك اللهم ما اضیق الطریق علی من لم تکن دلیله وما اوضح الحق عنه من هدیة سبیله .

وصلی اللهم علی عبدك المنتجب ورسولك المرتضی الذی ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون فادی ماعمل من اعباء الرساله وبلغ ماارسل به احکام الشریعه وصدع باالحق حتی صار من الله الرضا لاشریك له فی النبوه ولامکمل له من الرعیه لم یحکم بالاهواء والظنون فی دینه بل اتبع ما اوحی الیه من ربه واشهد ان الائمه من عترته خلفاء الدین وخلفاء رسول رب العالمین هم ابواب الله فی ارضه وحججه علی بریته ینفون فی کل عصر عن دین الله تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین فصلی الله علیهم ماکر الجدیدان وتتالی الملوان و اشهد ان ولایتهم ولایة الله واولیائهم اولیاء الله واعدائهم اعداء الله .

وبعد چنین گوید این بنده نا ارزنده که چندی قبل یکی از دوستان کتابی ندائم از اصفهان یا طهران برایم فرستاد و توصیه مطالعه آنرا نموده بود دیدم کتاب از عالم

جلیل وفحل نبیل الالمعی اللوذعی آقای علامه برقعی است(۱) با اینکه دانش مهجور لیاقت درك بیان علماء اعلام را ندارد و خود اعتراف میکنم که ازفضیلت علمی بلکه جزئی آن هم بهره ندارم بنا بتوصیه دوست عزیز چندروزی بمطالعه پرداخته دیدم حضرت مولف حقا درتمام موارد ازشیوه مرضیه نویسندگان عفیف تجاوز فرموده بلکه بسبك هتاکان گرویده ـ بنده را بسیار متأثر نمود که چرا اشخاصیکه پرچم دار اسلام وهادی انام خود را معرفی مینمایند آثارقلمی آنان بقدری تندوزننده باشدکه مجال معترضین را زیاد نمایند ـ چرا از دستور قرآن مجید واخبار و احادیث حضرت نبی اکرم و خلفاء او تجاوز نمایند .

آن کتاب ازروی واقع بینی خدمتی بدین نکرده بلکه دین وصاحب دین را از خودرنجیده نموده راستی جای تأسف است کسیکه بنا بفرمایش خودش تحصیل علم کرده نتیجه آن کتابی باشدکه همه حکایت ازغرض یا بی اطلاعی نماید ـ این لاشیء خدارا گواه میگیرم که بهیچ دستگاهی که بنام ارشاد است سر نسپرده با کسی بیعت نکرده یعنی خودرا جزبه پیغمبر وآل اطهار اونفروختهام ازکلیه قیود مسلکی یا طریقی جز مسلك وطریق محمد وآل محمد (ص) ندارم .

درمقام این برآمدم که بادلی خالی ازاغراض باطله وقلبی پاك از عناد و کینه نه بعنوان دفاع ازصاحبان مسانید و طرفداری ازمقام ارباب مقام آنچه بفهم علیلم میرسد بعنوان پیشنهاد تقدیم حضرت مؤلف نمایم تا انشاالله خودمتوجه گردندکه طریق ترویج دین ودفاع از مواقع بدعت غیراز این است این رویه جزازدیاد تنافروتباعد و تباغض نتیجه ندارد چنانچه شاید تاکنون مشهود خودشان گردیده باشد .

قال الله تعالی «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولایجرمنکم شنأن قوم علی ان لا تعدلوا اعدلوا اقرب للتقوی واتقوالله ان الله خبیر بما تعملون» درسوره اعراف میفرماید «قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهرمنها وما بطن والاثم والبغی

(۱) منظور آقای سیدابوالفضل ابن الرضا که مشهور است به برقعی میباشد ـ م

بغیرالحق الخ درسوره آل عمران میفرماید« ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویأمرون با المعروف و ینهون عن المنکر و اولئك هم المفلحون و لاتکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعدما جائهم البینات واولئك لهم عذاب عظیم».

درسوره انعام میفرماید «ولاتطردالذین یدعون ربهم با الغداوة والعشی یریدون وجهه ما علیك من حسابهم من شیء ومامن حسابك علیهم من شیء فتطردهم فتکون من الظالمین .

ازاین گونه دستورومواعظ برای مماشات با نوع، کتاب الله المبین بسیاردارد چون مبنی باطاله کلام نیست دراینجا بهمین چندآیه قناعت میکنم البته بخواست خدای تعالی دربیانات بعدباقتضاء مقام ازآیات استفاده میکنم .

چون این ناچیز خودرا عاری ازسبك کتاب نویسی میدانم ومبنی هم بآن ندارم لذا این مجموعه را بیانیه نام می نهم تادر مقابل کتاب حضرت علامه اظهار تقابل نشده باشد وراستی هم خودرا شایسته نمیدانم که برابرفحول ازعلماء اعلام عرض وجودکنم وچنانچه جوابی بفرمایشات ایشان داده شودبنظر ردتلقی نفرمایند .

دراینجا بی مناسبت نیست مطلبی بعرض برسانم میگویند درتمام کره زمین یك بلیون ونیم بشرزندگانی میکنندازمیانه این عده ششصد ملیون مسلمان است از بین این ششصد ملیون صدملیون شیعه است این صدملیون هم منشعب بشعباتی است ازقبیل کیسانی وزیدی و اسماعیلی وواقفی ووو... اینها رااگر بجمع آوریم می بینیم شیعه اثنی عشری بیش ازقلیلی باقی نیست اگرما چوب تکفیررا بلندکنیم عده ای را بنام صوفی عده ای را بنام شیخی عده ای را بنام عرفان وشاعری عده ای را بنام حکمت ازخود دور سازیم باقی چه میماند ؟ .

خوب است هما نطورکه بزرگان ازعلماء نسبت بمسلمین رفتار میکردند ماهم اقتداء میکردیم چون مقصد این مهجور جواب گوئی است زبان اعتراض را نمیگشایم می پردازم باصل مطلب انشااله تعالی .

حضرت‌علامه برقعی درچندسال قبل‌کتابی بعنوان التفتیش فی مسلك الدرویش تألیف فرمودند ظاهراً آن کتاب اطفاء حرارتشانرا نکردیا به بعضی مطالب از کتب دیگران برخورد فرمودند حیفشان‌آمده که ازآنها صرف‌نظر نمایند . آنهارا بکتاب اول اضافه نموده‌اندکه کتاب وزین تحویل جامعه داده شود ومردم بیشتر بفضیلت معظم‌له آشناگردند نام کتاب‌ثانی را التفتیش یا حقیقة العرفان نهاده‌اند بنده نسخه اول را زیارت کرده بودم و بمراتب علمی ایشان ایمان آورده بودم نسخه ثانی را که دوستان‌برایم فرستادند هزاربار بایمانم افزوده گردید بنده(میگویم ایمان بگذار تا ایشان‌بفرمایند دروغ میگوید)حالا بعون‌الله تعالی‌وتوفیقاته وارد مطالب میشوم وازخدا واولیاء خدامدد میطلبم که قلبم وقلمم وعقیده ودلم را از هر گونه غرض ومرضی پاك فرمایند ومرابحق وحقیقت‌گوئی راهنما باشند.علیه التوکل .

بیان‌اول ایشان درکتاب دوم

پس‌ازبیان آیات واخباری(که‌شاید بمناسبت مقام‌جوابی ازآنها داده‌شود)بیان صوفی وذم‌ازصوفیگری است واین‌بیان درواقع نقل‌اقوال‌استو از ناحیه خودشان جز اشاره بکفروالحاد این‌طایفه نیست .

میفرماید ذکر شمهٔ از کلمات علماء بزرك راجع بصوفیه وعرفا - بنده چون نمیخواهم نسخه نویسی‌کنم بذکراسامی آنهاقناعت‌میکنم ۱- علامه‌بحرالعلوم آیةالله سید مهدی‌طباطبائی ۲ - حاج‌ملااحمد نراقی ۳ - علامه‌ربانی مرحوم‌مجلسی ۴-علامه خوئی ۵ - مجلسی اول ۶ - شیخ‌صدوق محمدابن علی‌ابن‌بابویه قمی ۷ - شیخ مفید اعلی‌الله مقامه ۸ - خواجه‌نصیرالدین طوسی ۹ - علامه حلی ۱۰ - شهید ثانی ۱۱ - سید نعمةالله جزائری ۱۲ ملاصدرا شیرازی ۱۳ - ملامحسن فیض کاشانی ۱۴-شهید اول محمدابن مکی ۱۵ - شیخ بهائی ۱۶ - علامه نوری صاحب مستدرك ۱۷ - محقق قمی‌صاحب قوانین ۱۸ - آخوند ملامحمد طاهرقمی ۱۹ سید مرتضی رازی ۲۰مقدس اردبیلی .

ازخوانندگان محترم استدعامیکنم‌که بیانات این علماء اعلام رادرکتاب خودشان

بدقت مطالعه نمایند بعد رجوع بکتاب مرآت الحق مرحوم مجذوبعلی شاه نمایند تامسلم دارند اینها که نوشته شده در آن کتاب است مأخوذ ازمعاریض همین دراویش است .

اولا مرحوم مجذوبعلی شاه چنانچه درحالاتش مینویسند اسم شریفش حاج محمد جعفر ابن الحاج صفرخان ابن حاج عبدالله خان ابن الحاج محمدجعفر الهمدانی الکبود دراهنگی البیوك آبادی که آباء عظامش ازامراء بودهاند ولی حاج صفرخان پدرگرام ایشان خودرا ازقیود آزاد ولباس فقر می پوشید اوقات خودرا به بندگی خدای تعالی صرف می نمود وبااهل علم روزمی گذرانید تا از خواص طلاب مرحوم سیدابراهیم رضوی قمی الاصل گردید .

جناب حاج محمدجعفر ازده سالگی تا هیجده سالگی بعلوم عربیه وفنون ادبیه اشتغال داشته بعد باصفهان مسافرت مینماید مدت پنجسال تحصیل علوم عقلی ازریاضی و طبیعی والهی فرموده وآنگاه به کاشان رهسپار گردیده درخدمت ملامحمدمهدی نراقی چهار سال تحصیل فقه واصول نموده آنگاه که ازهرجهت فارغ التحصیل گردید وتکمیل ظاهر را فرمود ازصورت بمعنی پرداخت تاازجانب نورعلیشاه اجازه دستگیری وارشاد یافت خود صاحب مسند گردید غرض از معرفی ایشان بطور اجمال این بودکه بدانیم مرحوم مجذوبعلی شاه یك نفرعامی بیسواد یادرویش دوره گرد نبوده، جامع فضائل صوری و معنوی بوده - کتابی بنام مرآت الحق ازآن مرحوم بطبع رسیده که آثارایشان محفوظ باشد آنچه مسلم است .طبع این کتاب بسعی واهتمام مرحوم حاج میرزاعبدالحسین ذوالریاستین اطاب الله ثراه انجام یافته حاصل کلام اینکه حضرت علامه برقعی باحوصله تمام آنچه درآن کتاب ازاقوال علماء اعلام درایراد بدراویش نوشته شده عیناً باجرح وتعدیل مختصری ایشان نسخه نویسی فرمودند ولی غرض مرحوم مجذوبعلی شاه ازنگارش اقوال این بودکه جواب ایرادات راداده باشد وچون معظم له قصد خالص داشتند ازجواب نویسی صرف نظرفرمودند خوب بود حضرت آقا عدالت ونصفت که شیوه مرضیه ایشان است معمول داشته

بودند جوابهائی که صاحب آنکتاب بمغرضین داده آنهاراهم مرقوم فرموده بودند چنانچه ایرادی باقی می بود ازآن استفاده مینمودند واین مهجوررا از زحمت نوشتن آنجوابها بزحمت نمی انداختند بلی اینجا متذکرمطلبی شدم که ذکرش متناسب است .

دونفررفیق که سالها باهم طریق الفت می پیمودند یکی از آنهاوقتی محتاج بپولی شد آمد نزد رفیق وگفت ممکن است صدتومان قرض بمن دهی گفت من هستیم ازآن تو است ولی میترسم روی این معامله دوستی چندین ساله ما بهم بخورد ، میرویم نزدفلان آقااستخاره میکنیم اگرخوب است اطاعت میشود رفتند اتفاقا استخاره خوب آمد گفت برای اینکه کاملامطمئن شوم که دوستی ما منتهی بعناد نمی شود فرداصبح بیائید تانزد دیگری ازآقایان استخاره کنیم فرداصبح هم استخاره خوب آمد گفت مگرحدیث شریف لاتثنی الا وقد تثلث را نشنیده ای ؟ یك استخاره دیگری هم میکنیم اگرمساعد بود بااطمینان خاطرمساعدت مینمایم .

گفت برادرمن ازسرخیر توگذشتم توعقب بدش میگردی - حضرت آقاهم همه دنبال بدش گردیده خوبانراهم بحساب بدان طرد ولعن فرموده .

بآیات کثیره واخبارمتواتره خلاصی ازعقبات متابعت ایشان است چه ایشان معصوم و مصون ازهرخطا ولغزشی هستند وغیرآنها بفرض هم که خوب باشند خدا امر باطاعت آنان نفرموده بلکه نهی هم فرموده .

دوم معتقد باتحادوحلول واسقاط تکلیف ازعبادت واوامرونواهی از مکلفین البته کافراست وهمچنین اعتقاد باینکه سگ وخوك یا انبیاء و اولیاء خود خدا می باشند کفراست .

فرق است میان اینکه خوداویند یا ازاویند یعنی مخلوق وعبد ذلیل اویند و ارتباطی میانه خالقیت او ومخلوقیت اینها نیست .

اگراشخاصی راکه مصنف کتاب اول وصاحب تبصره وجمعی دیگر ازعلماء مثل مولانا محمد طاهرقمی وعلامه محدث مجلسی درکتاب عین الحیواة نام برده اندکه باین مذهب بوده اند البته کافرومخلد درنارند هرچندحدیث درلعن و طردآنها وارد نشده باشد بااینکه درمذهب بعضی احادیث ازاهل عصمت مأثوراست که مثل سفیان ثوری و ابوهاشم کوفی وحسن بصری مختلف فیه است و اگرچنانکه در حقیقت باین عقیده نبوده اند دانسته یاندانسته الفاظی که موهم این عقائد فاسده باشد ازایشان صادر شده باشد و خود این عقیده را نداشته باشند ومقصود ازآن عبارات نه آن معنی باشد که مفهوم می شود چنانچه اکثرمحققین معانی صحیحه از برای کلام ایشان بیان نموده اند حکم بکفر آنها نمیتوان داد .

ودرحدیث وارداست که می باشد لعنت کننده بدرستیکه لعنت هرگاه بیرون آمداز صاحبش متردداست بین لاعن وملعون که باومیرسد والاراجع بلاعن خواهدشد بلکه ازلعن بحیوانات منع شده .

فاضل محقق صاحب شارح نخبه فرموده است که پاك وپاکیزه جاری نمیسازدزبان خودرا بلعن احدی مگراینکه ثابت شده باشدجواز لعن براومثل کافریافاسق یا ظالم بروجه عموم که خدای تعالی درقرآن آنهارا لعن فرموده سوای این اشخاص خاصه کسانیکه

جواب کتاب مرآت الحق بمعترضین

اگرچه نسخه نویسی باسلیقه بنده سازگار نیست ، ولی بناچاراینجا باید تحمل نمود وعین دفاع که این کفار (بعقیده آقا) ازخود وطریق خود نموده اند بنویسم انشاالله سعی میکنم زوائد راترك کنم .

درصفحه ۵۶ میفرماید - بایددانست که ایمان مایه سعادت ابدی وترك آن شقاوت ابدی است وشیطان دزد عقائد واعمال است دزد تاممکن است اول برمتاع نفیس میزند وعقبات شیاطین دراین باب بسیار است هرگروهیرا بجهنم میبرداگرکسی نجات خواهد باید دست ازسفینه نجات اهل بیت برندارد چنانچه در قرآن فرموده « قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله .

ازمقبولات خاصه وعامه است که پیغمبر (ص) فرمود من ازمیان شما میروم دو چیز بزرگ درمیان شمامیگذارم اگر باآنها تمسك جوئید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدا دیگری اهل بیت واین دوازهم جدانمیشوند تا در حوض کوثر برمن وارد شوند و معنی کتابرا اهل بیت میدانند و اهل بیت فرموده اند احادیث مارا ازراویان احادیث ثقه اخذکنید پس تقصیردرامر عباد وراهنمائی بصراط مستقیم بهیچوجه نشده پس نظر

زمانها پیش ازما بوده اند واهل اسلام بودند لعنت بایشان نمیتوان کرد بمحض اینکه نسبت داده شده بکلماتی مثل قول باتحاد وحلول وامثال ذالك بچند وجه.

اول اینکه این نسبت ها شرعاً ثابت نشده.

دوم اینکه ممکن است تأویل قول آنها بروجهی که موافق ظاهر شرع باشد چنانچه در احادیث وارداست به برگردانیدن قول وفعل کسیکه برظاهر اسلام باشد تا هفتاد محمل نیك غایت الامر آنکه آنها مطعون باشند باینکه چرا استعمال چنین الفاظ نموده اند ومراد خودرا بصورت متشابهات درآورده اند و در حدیث وارداست که یاد نکنید اموات خودرا مگر بنیکی.

سوم ثابت نیست مستمر بودن آنها باین عقائد فاسد چه که خاتمه امر بهمه مستور است پس جرأت نمودن بر لعنت بیرون شدن ازسلامت واحتمال حرمت است - پس باید اقتصار کرد بر لعن بکافرین وفاسقین وظالمین اگر آنها درزمره این گروه باشند البته مشمول خواهند گردید تا اینجا بود کلام فاضل محقق.

سوم - معروض میدارد که جمعی کثیر از محققین ومدققین ومقدسین اکثر اشخاصی راکه نسبت داده شده اند بحلول واتحاد وکفر وزندقه تعریف وتوصیف نموده اند ونام آنها را با احترام ذکر کرده اند.

اگر در بعضی مسائل باهم مخالفت داشته مثل اینکه محقق مجلسی از سید بزرگوار ابن طاوس نقل فرموده که بین شیخ بزرگوار مفید رحمة الله علیه وسید عالیمقدار مرتضی قدس سره درصد یا دویست مسئله ازاصول دین اختلاف بود با اینکه سید از تلامیذ شیخ بود وهمچنین درمسائل اصولیه بین علماء امامیه اختلافات زیاد است ودرعین حال هیچ یك لعن وطعن بمخالف خود نفرموده واسامی بعضی ازعلماء که استشهاد بکلمات آنها شده مثل محقق طوسی شارح اشارات ومحقق مدقق باباافضل و شیخ علی مسکویه وکلام ابن میثم بحرانی شارح نهج البلاغه ومحمد بن ابی الجمهور الاحسائی وشیخ رجب برسی مؤلف مشارق الانوار و شیخ محمد غزالی مؤلف احیاء العلوم و کیمیاء سعادت هرچند احیاء وکیمیاء سعادت را بروش اهل سنت سلوك نموده یا تقیه کرده یا آنوقت

سنی بوده بعد شیعه شده چنانچه درکتاب سر العالمین حدیث غدیرخم را نقل نموده ودرآن توبیخات وتشنیعات غریبه وعجیبه برعمرابن خطاب نموده است وازآن کتاب استفاده میشود که شیعه بوده وسید حیدرآملی وشیخ زین الدین شارح لمعه و ابن فهد حلی وشیخ بهائی و والد بزرگوارش شیخ حسین ومیرسید شریف جرجانی و ملاجلال دوانی وملااحمد خضری وقاضی نورالله شوشتری ومیرمحمدباقر داماد ومولاناصدرالدین شیرازی ومولاناشمساء جیلانی ومولانا محمدتقی مجلسی ومولامحمد صالح مازندرانی و مولانا ملامحسن فیض کاشانی ومولانا رجبعلی تبریزی وتلمیذ اوقاضی سعید قمی و مولانا محمد صادق اردستانی ومولانا ملاعبدالرزاق لاهیجی و ولداو میرزاحسن قمی و مولانا ملا نعیم طالقانی و مولانا عبدالرحیم دماوندی و میرزا ابوالقاسم فندرسکی و مولانا محمد باقرسبزواری وامیرسید عبدالله پسرزاده سید نعمت الله شوشتری وبسیاری دیگر ازعلماء که ازبعض قرائن قطع ببودن ایشان ازجمله مقرین ومعترفین بمحقیت اکثر عرفامیباشند مثل میرزا علم الهدی و ولد فاضل مولانا محسن وآقا هادی شارح مفاتیح وشیخ حسن تنکابنی وملاشمسای کشمیری ومیرمحمد علی قمی و ولدوسبط او میر شجاع و میرجمال که هردو شارح الهیات شفا میباشند و اولاد بزرگوار اوسید صدرالدین شارح وافیة الاصول وبرادر جلیل او سیدابراهیم قمی که این دو بزرگوار همیشه مشغول ریاضات و مجاهده نفسانی بودند و درمراتب علم الهیات بمشرب عرفا ارتباط داشتند ومولا محراب جیلانی که در زهد و اعراض ازما سوی وحید عصر خود بود ودرمرتبه علوم عرفا فرید دوران بود وجناب مولانا محمد مهدی نراقی که کمال اخلاص وارادت بعرفاء کاملین داشت تا سه چهارسال قبل ازوفاتش بکلی اوقات خودرا بانزوا و مجاهده صرف میفرمود و این فقیر مدتی از محضر این دو بزرگوار استفاده علمی مینموده.

بالجمله مقرین بجلالت وقدر محققین عرفا از متقدمین ومتأخرین حکماء و فقهاء زیاد ازحد وحصر است حتی شیخ الرئیس ابوعلی سینا باکمال توغل او درحکمت

دریکی ازکتب خود فصلی درمقامات العارفین ذکر نموده (از بعضی اساتید خود شنیدم که این بعد از رسیدن بخدمت سلطان ابوسعید یا شیخ علی مسکویه بوده) و خود این ضعیف رسائل مطوله ومختصره ازقدماء ومتاخرین زیاد دیده حلول واتحادی ازایشان ابراز نگردیده.

اگر چنانچه کلام متشابهی ازبعضی بروز نموده باید یا حمل به بی اطلاعی خود یا محملی برایش جستجو نمود، بهیچوجه تکفیرآنها را روا ندارند مگراشخاصی راکه ائمه ما علیهم السلام لعن وطرد فرموده اند .

ای عزیز ظاهروهویداست که اکثرمتاخرین ادق نظرواکثر اسباباً نسبت بقدما می باشند چگونه مؤمن خالی از غرض نفسانی جرأت مینماید با وجود اینکه جمعی کثیر شهادت بجلالت قدرشان داده بقول معدودی هر یك را بخصوص مورد لعن قرار بدهند.

مشهوراست که این مطاعن که شخص سابق الذکر بیان نموده مأخوذ ازکتاب حدیقة الشیعه محقق اردبیلی رحمه الله است وحال آنکه محقق اردبیلی براعلی درجه تحقیق و تدقیق شرحی برالهیات تجرید درکلام نوشته و در مبحث توحید دررد ابن کمونه یهودی موافقاً لمحقق الخضری متمسك بوحدت وجود گردیده واتمام دلیل را موقوف بقبول اودانسته اگراین کتاب ازآن مرحوم باشد استمساك بوحدت وجود چه معنی دارد ؟ .

واین ضعیف محل بیان وحدت وجود را بنا بامر استادم یعنی مولانا الاجل میرزای قمی پیدا کرده وبنظر مبارکشان رسانیده تعجب نمودند ، وچندنفر از فضلاء موقعیکه در نجف بتحصیل اشتغال داشتیم مدعی بودند که اصلاً آن کتاب ازمحقق اردبیلی نیست البته شواهدی داشتند ودیگرجمعی ازمحققین که اسم ایشانرا ذکرکردم باکمال فضیلت وتتبع بودند ومقر بوحدت وجود بودند ـ نه باین معنی که هرموجودی معاذ الله خدا باشد ـ بلکه بمعنای این است که اوجل شأنه خالي ازنقص و عیب است واین بنده راقم

انشاءالله درمعنی وحدت وجود کلمات بزرگانرا بعدازاین بعرض خواهم رسانید وآنکه (یعنی مولف اول) که ابوهاشم کوفی را ازاول صوفیه قرارداده باید بدانند که او از صوفیه اهل سنت است چه درتذکره های مشایخ حتی درتذکره شیخ عطار نامی از او برده نشده .

وازکلام علامه حلی طاب ثراه درنهج الحق مستفاد میشودکه قول بحلول واتحاد ازصوفیه عامه است واینکه صاحب کتاب مینویسد لفظ صوفی درسابق زمان استعمال نشده منافی است باخبریکه محمدابن ابی جمهورالاحسائی درکتاب غوالی اللئالی درج کرده وآن این است .

قدسئل عن علی(ع)معنی التصوف وقال(ع)التصوف مشتق من الصوف وهو ثلاثة احرف صادوواووفاء،فالصادصبروصدق وصفا،والواوودوورد ووفا،والفاءفقروفردوفناءوصاحب کتاب رحمه اله شرحی براین حدیث مرقوم داشته که راقم هم از ترجمه هم ازآنشرح فعلاخود داری میکند تا به بیان آن برسیم انشا اله همین حدیث راسید نجیب الدین رضا مؤلف نورالهدایه باین نهج نقل نموده که فرموده التصوف علی اربعة احرف التاء والصاد والواو والفاء ، فا لتاء اشارة الی الترك و التوبه و التقوی ، و الصاد اشارة الی الصدق والصبر والصفا.

خودرا وخلق را درمیان نه بینند وازاطلاع نظر خلق مأمون باشند وباخفاء اعمال و سر احوال مقید نباشند اگر مصلحت در اظهار بینند اظهار کنند واگر در اخفاء آن بینند اخفاء پس ملامتیه مخلصا نند بکسر لام وصوفیه مخلصا نند بفتح لام ـ وصوفیه دو متشبه دارند یکی محق یکی مبطل اما متشبه محق متصوفه اند که مذکور شد ومتشبه مبطل جماعتی میباشند که خودرا درزی صوفیان اظهار کنند وازحلیت عقائد واعمال و احوال عاطل و خالی باشند وقید اطاعت ازگردن برداشته خلیع العذار درمرتع اباحت میچرند وگویند تقید باحکام شریعت وظیفه عوام است که نظر آنها بر ظواهر اشیاء مقصور باشد. واما حال خواص واهل حقیقت ازآن عالی تر است که برسوم ظاهر مقید شوند.

تا اینجا ازکلام نفحات بود بعد ازآن حکایتی ازملاقات صاحب مجلی درارض نجد از یکنفر منزوی که درکوه مسکن داشته مینماید که راقم ازخوف اطاله کلام بیان آنرا درک کردم.

نقل بیانات مرحوم سید حیدر آملی

بدانکه سید فاضل السید حیدر الحسینی الآملی که ازسادات رفیع الدرجات آمل است بعزم زیارت اعتاب مقدسه بدار السلام بغداد آمد درآنجا رحل اقامت انداخت با شیخ محقق محمد بن مطهر حلی وفاضل مدقق نصیر الدین قاشانی ودیگر علماء وعرفاء شیعه امامیه صحبت داشته وبیان سلسله وخرقه و ارادت او دراول شرح فصوص که از چمله نفائس مصنفات است مذکوراست وحضرت فقیه فاضل محمد بن ابی الجمهور در بعضی ازرسائل خود حضرت سید را علامهٔ متأخر وصاحب الکشف الحقیقی تعریف نموده علو مرتبه اودرعلوم ظاهری وباطنی از کتاب جامع الاسرار ومنبع الانوار مانند نور بر شاهق طور درغایت ظهوراست که محتوی برقواعد اشراق واشارات و منطوی برفوائد اطلاق است.

فصل سوم کتاب مرآت الحق

در تحقیق صوفی ومتصوف وملحد

بدانکه ملاجامی حشره الله مع مواليه درنفحات ازترجمه عوارف که ازمؤلفات شیخ سهروردیست نقل نموده که طالبان حق دو طایفه اند متصوفه و ملامتیه ـ متصوفه آنانند که ازبعضی صفات نفوس خلاصی یافته وبه بعضی ازاوصاف صوفیان متصف گشته اند لیکن هنوز باذیال بقایای صفات نفوس متشبث اند بدان سبب ازوصول غایات اهل قرب وصوفیه متخلف گشته اند.

اما ملامتیه کسانیند که دررعایت مبنی اخلاص و محافظت قاعده صدق غایت جهد مبذول دارند و در اخفاء طاعات و خیرات از نظر خلق مبالغت واجب دانند با اینکه هیچ دقیقه در صوالح اعمال مهمل نگذارند و تمسك بجمیع فضائل و نوافل را ازلوازم شمرند ومشرب ایشان درتمام اوقات تحقق مقام اخلاص بود و لذتشان درتفرد ونظر حق باعمال واحوال ایشان همچنانکه عاصی ازظهور معصیت برحذر بود ایشان ازظهور طاعت که مظنه ریا باشد حذر کنند تاقاعده اخلاص خلل نپذیرد.

وصوفیه آنست که جذبه عنایت قدیمه جمیع صفات نفسانی را ازایشان انتزاع کرده وحجاب خلق وانانیت ازنظر شهود ایشان برداشته لاجرم درانیان طاعات وصدور خیرات

در آن کتاب مطالب حقه صوفیه خصوصاً توحیدرا بیان فرموده با مصنف فصوص وشارحان او بمواخذه شدید بر خواسته وخلاف آنها را محرز داشته وکتب زیاد از آن مرحوم که همه از نفائس بشمار است باقی مانده. تا اینجا کلمات صاحب مجالس المؤمنین است .

این ضعیف عرض میکند که کتاب جامع الاسرار وکتاب انوار الحقیقه و اسرار الطریقه که هردو بی‌مانندانند مخصوصاً درجامع الاسرار میفرماید که از عنفوان جوانی بلکه ایام طفولیت تا امروز که ایام کهولت است عنایت الهی وحسن توفیق شامل حال من شد به تحصیل عقائد اجداد طاهرین خود که ائمه معصومین اند وتحقیق طریقه ایشان که بحسب ظاهر شریعت مخصوص شیعه امامیه و بحسب باطن وحقیقت که مخصوص بطائفه صوفیه از ارباب توحید واهل الله بود مشغول بوده‌ام .

پس گردیدم جمع کننده میانه شریعت وحقیقت وظاهر و باطن پس واصل گردیدم بمقام استقامت وتمکین وقائلم قول امثال خودرا از اهل یقین « الحمدلله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله» .

ونیست اظهار این امور از راه رعونت وخودنمائی بلکه ازجهت اظهار نعمای الهی است که فرموده « واما بنعمة ربك فحدث » وآنچه در این کتاب ازحقائق ذکر میکنم لایکون الاذرة من حبل وقطرة من بحر الخ ودرآن کتاب فرموده که در روایات صحیحه ازهریك ائمه اطهار صلواة الله علیهم اجمعین رسیده است فرموده‌اند « ان امرنا صعب مستصعب الی آخر حدیث » که راقم ترجمه آنرا مینگارد .

همانا امر ما سخت است وسختی مینماید طالب را و بر نمیدارد اورا مگر ملك مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که امتحان کرده باشد خدا دل اورا برای ایمان و درروایت دیگر است که فرمود همانا امرما سری است که پنهان داشته شده است در سر و سری است که فایده نبخشد مگر پنهان کردن وسری است بالای سر که پوشیده شده است بقناع از سر .

وباز روایت شده است که فرمود همانا امرما سری است مستور درسر که پوشیده

شده است بقناع پیمان محکم که اورا فاش نکنند ، هرکس اورا فاش نماید خوار نماید خدا اورا !

چنانچه روایت شده که فرمود اگر بداند ابوذر آنچه درقلب سلمان است از اسرار هرآینه اورا میکشت ـ حضرت زین العابدین (ع) میفرماید .

انی لاکتم من علمی جواهره   کی لایری الحق ذوجهل فیفتتنا
و قد تقدم فی هذا ابو حسن   مع الحسین ووصی قبله الحسنا
ورب جوهر علم لو ابوح به   لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
ولاستحل رجال المسلمون دمی   یرون اقبح ما یاتونه حسنا

معنی این اشعار: میفرماید من پنهان میکنم ازعلم خود خلاصه وجوهرهای اورا برای اینکه مشاهده نکنند مردمان نادان پس فتنه‌ها بر پاکنند و بتحقیق پیشی گرفت بر من دراین کتمان ابوالحسن (ع) ووصیت کرد پیش از حسین حضرت حسن را بمستور داشتن آن ـ ای بسا جواهر علمی است که هرگاه من افشاء واظهار کنم هرآینه گفته میشود برای من که تو ازکسانی هستی که می‌پرستی بت را وهرآینه حلال میکردند خون مرا وتصور میکردند ازاین کار قبیح که خوب کاری کرده‌اند .

ازاینگونه اخبار ازائمه اطهار زیاد روایت شده بعد از آن فرمود که مؤمن ممتحن باید صوفیه حقه باشد چه مؤمن ممتحن آن است که حامل اسرار باشد وعلوم غیر صوفیه که ازجمله اسرار نیست وعلوم شرعیه ظاهریه است اظهارش واجب است که باید در رؤس منابر وصدور محافل گفته شود ، وهرگاه علوم اهل بیت منحصر بهمین علوم شرعیه بود محتاج نبود وصیت بکتمان آن نهم باین غایت وشدت وما اگر آنهارا مقصور بهمین علوم ظاهر بدانیم عارف بکمالات ومراتب ایشان نخواهیم بود چه علم شریعت بالنسبه بعلم طریقت مثل قشر است بلب ـ وطریقت نسبت بحقیقت همچنین است وکجاست قشر از لب ولب لب .

باز فرموده که تصوف عبارت است از تخلق باخلاق الهیه قولا وفعلا وعملا و حالاو

کدام کمالی اعظم از این باشد که کسی متخلق باخلاق الهی باشد چنانچه امر فرموده تخلقوا باخلاق الله وفی الحقیقه نیست ارسال انبیاء ورسل و تعیین اولیاء و اوصیاء مگر از جهت امر بتحصیل باین مرتبه چنانچه مخفی نیست برصاحبان فطانت ، وگواهی میدهد ریاضت ومجاهدت ایشان وترك نمودن آنها جمیع لذات دنیویه و اخرویه را و رجوع نمودن ایشان بفناء .

بعضی دیگر گفته‌اند صوفی کسی است که مخالف نباشد ظاهر را واحکام شریعت را وموافق باشد باطن او بحقائق ونبوده باشد برای او چیزی ، وذخیره نکند چیزی را وازبرای چیزی سؤال ننماید ونبوده باشد بااوچیزی که عطاء نماید احدیرا .

وبعضی دیگر گفته‌اند صوفی کسی است که گذران نماید در دنیا بدون مشغله دنیوی وداخل درقیامت شود بدون مطالبه نمودن احدی از وی حقی وملاقات نماید مولای خودرا بدون وحشتی .

دیگری گفته تصوف را ظاهری وباطنی می باشد ظاهر او قطع علاقه‌ها است وجاذب باشد هر شیئی را بخدا و جاذب نباشد شیئی اورا از خدای تعالی وباطن او هجران نمودن ازخلائق ومتعلق بودن بباطن حقائق .

ودیگری گفته تصوف متخلق شدن باخلاق ربوبیت واستعمال نمودن آداب شرعیه وتمسك داشتن است نسبت به بهترین خلائق حضرت محمد بن عبدالله (ص) .

ودیگری گفته صوفی آنست که شب او شب مظلومین باشد وروز او روز محزونین

دیگری گفته که صوفی آن است که ظاهر او باخلق وباطن او با حق باشد و درقلب او چیزی جز خدا نباشد فکر او درعلویات باشد وهمت او درکمال علو باشد .

وبعضی گفته‌اند که صوفی آن است که کلام او از برای خدا باشد و علم او لله باشد و نظر اوقلبا باخدا باشد وشنیدن او ازخدا باشد وانس او بخدا باشد منزل او نزد خدا باشد و اعتماد او بخدا باشد وعیش او باخدا باشد .

بعضی دیگر گفته‌اند که صوفی آنست که ظاهر او بیرون رفته باشد ازدنیا وقلب

او منتقل شده باشد بعقبی وسر او نازل باشد بمولی .

دیگری گفته که صوفی آنست که ظاهر او غریق بلا باشد وروح او مسرور باشد ببلا باعدم شکایت وقلب او متلذذ باشد بواردات الهیه و سر او مشغول باشد بمولی - بعد از این فرموده است چنانچه تو استنکاف داری از اسم صوفی جمعی میباشند که غایت استنکاف دارند از نام شیعه و منسوب میدارند شیعه را بکفر وزندقه ولی هرگاه بشناسند اینکه شیعه عبارت است از طایفه‌ای که مخصوص باشند بعلوم ائمه از اهل بیت پیغمبر خود وتبعیت میکنند . آنها را ظاهراً و باطنا هر آینه استنکافی وانکاری از آن طایفه نخواهد شد شیعه هم که مشغول ریاضات ومجاهدات باشد سزاوار نیست کسی انکار ومذمت اورا نماید شیعهٔ را که مشغول به ریاضت وتزکیه نفس باشد وخود را باوصاف مذکوره متصف ساخته باشد چه اسرار ائمه علیهم السلام واحوال ایشان اعظم واعلی میباشد از آنچه ایشان براو میباشند .

واگر مذمت نمایند صوفی حقیقی را بواسطه گروهی دیگر که خودرا متشبه باینها نموده‌اند وشرکت اسمی دارند ودرحقیقة ازاین طایفه نیستند - چه این طایفه ایست که باتشیع حقیقی کمال متابعت باقوال وافعال ائمه صلوات الله علیهم داشته باشد و کسیکه باین اوصاف نباشد خارج است از آنها ومذمت نمودن این طایفه را بجهت افعال ناهنجار غیر ایشان خوش نیست .

چنانچه جماعتی دراسم باشیعه مشارکند ولی دررسم مخالف اند مثل غلات اسماعیلیه وزیدیه وکیسانیه وفطحیه وواقفیه وغیرذالك همچنین جمعی باشند که مشارکند در اسم با صوفیه وفی الحقیقة ازآنها نیستند مثل جماعت مباحیه وحلولیه واتحادیه ومعطله وامثال واقران آنها .

همچنانکه تفسیق وتکفیر نمودن کل شیعه را جهت داخل نمودن غلات خود را در اسم تشیع غلط است همچنین تکفیر نمودن جماعت صوفیه حقه بجهت جماعت حلولیه و اتحادیه ومعطله ومباحیه بیجا وغلط است تا اینجا بود کلام صاحب جامع الاسرار .

برگردیم بدنبال بیان صاحب کتاب مرآت الحق .

میفرماید : این ضعیف عرض مینماید اگرصوفی آن است که ازحدیث سروراولیا وآل داوصیاء صلوات الله علیهم یا ازتفاسیری که سابقاً مذکورشد برمیآید که همه عبارات مفهومش یکی است ، صوفی اعز از کبریت احمراست

وصوفی که حلولی یا اتحادی یاجبری یا تناسخی باشد معلوم نیست که ازفرق امامیه باشد بلکه قطعی است که نیست - درعرض چهل سال که منزل این ضعیف در معبرقافله واقع شده وملاقات ومعاشرت باگروه مختلفه اتفاق افتاده و همچنین درایام مسافرت هم به بسیاری برخورده ام آنچه مشخص ومحقق حقیرشده است آن است که از این طایفه جمعی هستند که خود را اهل سلوك طریقت بلکه حقیقت هم شاید بدانند ومتهاون بشرع شریف می باشند بلکه ظن قوی بلکه علم عادی حاصل شده که منکراکثر احکام شریعت می باشند لعنت خداوانبیاء وجمیع ملائکه بلکه جمیع مخلوقات برهمچو اشخاص باشد .

ودراین مدت هم بخدمت اولیائی رسیده ام که مهماامکن جزوی ازمستحبات را تارك نمی باشند وازسخن بی معنی باکمال شدت محترزند وشغل ایشان درلیل ونهار تلاوت قرآن واداء فرائض ونوافل بروجه کامل بوده ومسائل ضروریه را ازمحلش اخذ نموده و درجمیع اوقات انزوا و انقطاع ازکل خلق داشته وهیچوقت درفکرذخیره نمودن دراهم ودنانیر نبوده بلکه باقل مایقنعی قناعت نموده اند(دنباله بیانات ایشان را چون فعلا محل شاهد نیست موکول ببعد میکنم).

«جناب علامه میفرمایند دستورشرع برای ظاهروباطن کافی وجامع است

بنده هم عرض میکنم کافی است تمام متشرعین هم میگویند کافی است ولی باید به بینیم ظاهروباطن درحکم واحدند یعنی طهارت ازحدث وخبث کفایت ازطهارت اخلاق رذیله می نماید ؟

طهارت دل بآب قراح صورت پذیراست ؟ گذشته ازاین در ضمن بیانات گذشته اشاره بظاهرشرع وباطن آن نمودیم اینجا ازحضرت آقا سؤالی است که آیا آن باطنی که منظورشما است همین مسائل جاریه عادیه است یاچیزدیگر اگراین است دانستن شك و سهودر نمازودانستن احکام غسل جنابت وامثال اینها برای رفع مشکلات درعبادات است درواقع رفع حیرت برای اهل ظاهراست انسانرا بمقصد عالیه انسانیت نمیرسانند کجای این احکام جزدراین دنیا بکار میآید اینها تکالیفی است که بندهٔ مطیع بایدبآنها عمل کند حالا خداهم دربرابر اجرمقررفرموده محض تفضل است بنده باید بندگی کند نوکر باید فرمانبرداری نماید .

آنکه انسانرا بمقام انسانیت میرسانند نمیدانم حضرت آقا ازکجای این خمورا ست، شدن دروغی وعبادات بیروح قالبی بلکه اغلب باکراه پیداکرده اند ؟ اینجا یادم آمد مرحوم شیخ مصطفی مؤذن ازسالکین طریقه سلسله جلیله ذهبیه رحمة الله علیه این بنده نزدآن مرحوم شرایع وتفسیرصافی استفاده میکردم یکوقت فرمودخواب دیدم (آقای آقامیرزا ابراهیم محلاتی که ازمقلدین سبعه ومجتهد صاحب فتوی بود) درحرم حضرت احمدبن موسی (ع) نشسته باجثه خودتمام حرم را پرنموده من دانستم که شخص بزرگی است .

روز های پنجشنبه که روضه داشت میرفت ، روز شنبهٔ که بنده برای استفاده رفتم خدمتش گفت روز پنجشنبه که خدمت میرزا بودم بعدازخلوت شدن مجلس فرمود شیخنا موعظه بمن بکن گفتم آقا اگردر بیابانی تنها باشید شیری بشما حمله کرد آیا ازاین علومی که دارید چیزی بیادشما میماند فرموده نه گفتم پس تحصیل علمی بنمائید که موقع حمله عزرائیل یادتان باشد .بسیارگریه کرد با اینکه مرحوم آقا میرزا ابراهیم خوداهل سیروسلوك بوداز مریدان مرحوم حاج محمد جوادا صفهانی بود ، بادلائلی که قبلا نقل شدمعلوم گردید که اهل ظاهر و باطن دودسته اند ومکتب هردوجداگانه است آن درسی که بسلمان میدادند باباذر نمیدادند باهرکس بقدرحوصله اش فیض بخشی میفرمودند - اسرارخودرا ازاجنبی مستورمیداشتند همان طورکه فرمودند کسی متحمل آن نیست

مگر ... چون اینها مسائل حیض و نفاس و ظهر و قذر و آداب مسواک و شانه بریش نیست برای اینکه سینه‌های تنگ و دیده‌های مرمود تاب نداشتند چنانچه می‌بینیم پس از هزار و چهارصد سال کسیکه دعوی دانش بلکه اجتهاد و بحمداله علامه است منکر مرتبهٔ باطن است .

خدامیفرماید «فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمه و آتینا هم ملکا عظیماً» معلوم است کتاب احکام است حکمت را نمیدانم آقا چه معنی میفرمایند و همچنین میفرماید ولقد آتینا لقمن الحکمه ان اشکر لله این حکمت چه نعمتی است که شکر اورا الزام فرموده .

ازحضرت صادق است که فرمود الحکمة ضالة المؤمن مرحوم مجلسی در شرح آن میفرماید این جمله دراخبار بسیاری ازعامه وخاصه وارداست وتفسیر زیادی بر آن نوشته‌اند .

۱ ـ گفته شده که مؤمن پیوسته درجستجوی حکمت است چنانچه مردی دردنبال گمشده خود میگردد .

۲ ـ گفته‌اند هر کلمه حکمتی دارد اگرخود نمی‌فهمد معلوم است مستحق آن نیست باید دنبال کسی بگردد که آنرا میفهمد وازاو اخذ کند چنانچه گمشده را باید تعریف کرد تا صاحب آنرا بیابد تسلیم نماید ـ اگرما بخواهیم دراین زمینه خودرا معطل کنیم باعث ملال است حاصل این است که آقا ! تجاهل فرموده‌اند که منکر مقام باطن گردیده انشاالله خودرا آماده برای پی بردن بحقیقت میفرمایند ـ وملتفت میگردند که هم ظاهر وهم باطن همه بدستور شرع یعنی صاحب دستور است آنانکه راه ظاهررا بازکردند راه باطن را نشان دادند یکی برای عموم یکی را برای خصوص اگر بنده از خصیصین نباشم و بهره از آن نیافته باشم منکر آن مقام هم نباید باشم برای شخص عامی تلقین مشکلات مسائل ظلم است ائمه ماهم صلوات اله علیهم اجمعین باهرکس بقدراستعدادش حرف میزدند چه بسا بود قابل میبود ولی تحملش کوتاه بود مانند همام که ازیک رازاز پرده حیات بدرافتاد .

آقامیفرمایند

باوجود کلمات امام توجه بسخن دیگران لزومی ندارد

نمیدانم مقصود از دیگران چه کسانی هستند اگر دیگران بطور عموم مقصود باشد خود جناب آقا هم جزء دیگرانند اگر مقصود همین دسته بخصوص که مورد تاخت و تاز واقع شده باشند ماهرچه کتب آنهارا ورق زدیم و باهرکدام گفتگو کردیم چیزی جز از کلمات امام مشاهده نکردیم اگر آقا هم عناد واقعی را کنار گذارند راه مسالمت وملایمت چنانچه خدا دستور فرموده پیش گیرند ومراجعه فرمایند بکتاب مرآة الحقائق وجامع الجار وتحفة العباسیه وکتاب صالحیه ـ نورالهدایه، جواهر الکلام، پندصالح، بیان الاسرار، بشارة المؤمنین ـ ولایت نامه رساله رفع شبهات ـ واعلامیه حقوق بشر که بقلم آقای رضاعلی شاه دام ظله که درهمین اوان منتشر شده وهمچنین رسائل دیگری که از ناحیه حضرات مجدالاشراف و آقا میرزا احمد و حاج علی آقا مونس علیشاه و حاج ملاسلطان محمد و حاج ملاعلی وحاج شیخ محمد حسن انارالله براهینهم نشر پیدا کرده وباز کتابهای دیگر آنها، به بینند غیر ازخدا و پیغمبر وامام ازخودهم کلامی ابراز داشته‌اند ؟ اگر بعض کلمات آنها بگوش آقا گران آمده یا ازاصطلاح عرفا ایشان غیرمؤافق بوده ازحدود کلمات امام بیرون نیست چنانچه خود میفرمایند «لامشاحة فی الاصطلاح .

هردسته ازعلما درهرفنی اصطلاح مخصوصی دارند چنانچه نحوی فقیه اصولی حکیم هرکدام اصطلاح خاص دارند عرفاء هم دارند حالا بنده و جناب آقا آشنا بآن نباشیم دلیل نمیشود که کلامشان غیراز کلام امام است ـ برای مزید اطلاعشان وتخفیف لجاجشان عرض میکنم این کتابها و بسیاری ازاین جور کتابها که مأخذ عقیده آنها است درکتابخانه این بنده موجوداست هرکدام را بخواهند تقدیم میدارم شاید بمراجعه به آنها خود انصاف دهند که بی انصافی شده .

آقا میفرماید صوفیگری و درویشی مدرك دینی ندارد

بنده نمیدانم جناب آقا با لفظ صوفی و درویش مخالفند یا با اشخاص که باین تعریف معروف‌اند قبلا در اطراف معنی صوفی خلاصه‌ای بعرض رسانیده‌ام بازهم درموقع شاید برسانم واما درویشی شاید مرادشان از کسانی باشد که بوق و منتشاء و رشته و تاج و تبرزین دارند وگرنه کیست از لفظ درویش اعراض داشته باشد و کیست که درواقع درویش نباشد همه ازعالی ودانی درویش یعنی بی‌چیزیم اگر جناب آقا غیر ازعموم باشند حرفی است جداگانه و هرگزهم نمیگوئیم که دعوی آقا که مخالف با مقام بندگی است مدرك دینی ندارد.

آقا میفرمایند اسلام دستور نداده درویش بشوید

درویش یعنی بی چیز درویش یعنی بی‌علاقه، درویش یعنی بی‌هستی، درویش یعنی محتاج درویش یعنی عیال خدا، درویش یعنی محمد و علی و خلفاء کرام آنها صلوات الله علیهم اجمعین.

اینهمه کتب از آیات قرآنی و اخبار که درفضیلت درویشی مشتهر است نمیدانم چرا آقا برخورد با آنها نکرده‌اند که این عبارات سست در کتابشان مشاهده نشود -

در کتاب کافی جلد سوم اخباری در فضلیت فقراء یعنی درویشان است یکی را بنده نقل بمعنی میکنم: امام صادق فرمود مصیبت ها بخششهای خدا است - وفقر و درویشی در خزانه خدا محفوظ است فقراء مسلمانان چهل خریف پیش از توانگرانشان در باغهای بهشت میخرامند.

امام میفرماید: مثلی برایت بزنم مثل اینکه دو کشتی بگمرك برسند گمرکچی کشتی خالی را رها میکند و بکشتی پر از بار میپردازد، البته فراموش نکرده‌اید که پیغمبر اغلب بگرسنگی میگذرانید تا روزی جبرئیل آمد کلید خزائن ارض را تقدیم نمود فرمود میخواهم یکروز گرسنه (یعنی فقیر و درویش باشم) تا ازخدا بخواهم یکروز سیر باشم تا شکر خدا نمایم.

درحدیث قدسی میفرماید «الاغنیاء وکلائی والفقراء عیالی» - درخبر قبل که ذکر شد اگر توجه داشته باشید میفرماید (فقراء مسلمانان) این موهبت شامل همه‌دسته ازمسلمین میگردد تااجتهاد آقا چه‌تفسیر فرماید.

اگر مجالی بود آنقدر فضیلت درویشی را از معاریض پیغمبر وائمه هدی صلوات الله علیهم ذکر میکردم تاحضرت آقا از بیان خود اظهار پشیمانی فرمایند آقای بزرگوار درصورتیکه صاحب اسلام خود درویش وخلیفه او درویش واهل‌بیت او درویش باشند دیگر باید منتظر چه‌دستوری باشیم؟.

حضرت مولی روحی له‌الفداء میفرماید من پست‌ترین خوراکها میخورم و پست‌ترین لباسها میپوشم که برفقراء سخت نگردد. الاخر. پیغمبر میفرماید «انا مسکین و جالس المساکین» البته آقا فراموش نکرده‌اند اینکه عده‌ای ازاکابر عرب بر پیغمبر وارد گردیدند برای اینکه قبول اسلام نمایند هر وقت خدمتش میرسیدند میدیدند عده‌ای از این دراویش دوروبر پیغمبر ند بر آنها گران میآمد همنشینی بااینها از پیغمبر خواهش کردند که چون‌ما خدمت شما میآئیم اینها را که مناسب شأن ما نیستند ازخود دورساز، پیغمبر از نظر اینکه قبول اسلام نمایند میخواست تمنای آنهارا بپذیرد که از جانب خدای تعالی اکیداً منع از پذیرفتن خواهش آنها شد وازقصه ابن ام مکتوم که هم کور بود وهم درویش که درسوره «عبس وتولی ان‌جائه الاعمی» خداپیغمبر را مورد نکوهش قرارداد بسبب اشتغال او بپذیرائی ازمشایخ قریش واعراض نمودن از کور درویش با تفصیل آنها که در تفاسیر است در نظر دارند که دراویش آنقدر نزد خدا عزیزند که

پیغمبر خود را از چشم ورو درهم کشیدن مورد معاتبه قرار میدهد حالکو نیکه ابن ام‌مکتوم کور بود واشمئز از پیغمبر را نمیدید .

درخبر داریم که خدای عالم درقیامت ازفقراء عذرخواهی میکند ـ اگر بنا به تفصیل بود آنقدر آیه و حدیث درفضیلت فقر یعنی درویشی بعرض میرسانیدم که آقا ازبیان خود استغفار فرمایند .

آقا بعدازاینها چهارده حدیث ازپیغمبر تاحضرت امام حسن عسکری صلوات‌الله علیهم اجمعین درمذمت کسانی چون سفیان ثوری که پشم میپوشند ومردم را اغوامی‌نمایند ذکر میفرماید .

دربیانات قبل تاحد مقتضی اشاره بآن شد که اووامثال اودرهر دوره که بوده باشند در زمره شیعیان نبوده ونیستند چنانچه همانطور بوده که خبر داده‌اند کافر و معاند بوده‌اندوتردید بنده نه‌از فرمایش امام وپیغمبر است بلکه‌ازصحت وسقم اخباراست ـ گذشته ازاینها مگرهرکس لباس پشم بوشید کافراست آقاخود عباء پشمی قباء پشمی حتی جوراب پشمی میپوشند تا اینکه فرش زیر پای ایشان‌هم پشم است اگر پشم‌پوشی ملاك کفر باشد العیاذ بالله آقا خود اکفر کفره می باشد ما چه‌داریم که‌عمل پشم‌پوشان منحرف هزار سال قبل را ملاك کفر وایمان امروز بدانیم ماهرچه نگاه میکنیم دراین دسته‌ها یعنی صوفیان شیعه‌پشم‌پوشی بآن‌نشانه‌نه‌که در اخبار ذکرشده نمی‌یابیم وازپشم‌پوشانی که‌قصدشان ریا وعوام‌فریبی ودکانداری درمقابل اولیاء خدا بوده درکتب خود اظهار نفرت واعراض نموده‌اند .

اجازه دهید تا خلاصه عرایض را بچندرباعی خاتمه دهم واز مفاد آنها معنی درویش واقعی‌را درك نمائیم .

ای من بفدای مردمان درویش   کاسوده نمودندل ازهر تشویش
رنجیده نشدخاطرشان‌ازبد وخوب   آزرده نکردطبعشانرا کم وبیش

درویش بدوش خود ندارد او زار   عفت بودش دثار و تسلیم ازار
درویش خبر ندارد از بیم وامید   درویش بآرزو ندارد سر وکار

آنانکه بدل سنك قناعت بستند   کشکول وتبرزین‌طلب بشکستند
آیند و روندوکس نداندکه‌کی‌اند   هستندو نفهمند یکی‌کی هستند

آنانکه ز آلایش دنیا پاکند   محشور بمردم وزمردم تاکنند
گرزانکه بپیش‌خلق‌چون‌خاك‌رهند   خود صدر نشین صفه افلاکند

درویش به کشکول‌وتبرزین نبود   با خرقه وتاج‌وسنك‌نمکین نبود
اینها همه وصلهٔ‌گدائی است بدان   آنکو که گدا بود دراودین نبود

در زاویه جهان بسی پاکدل است   کزآب‌وگلست لیك بی‌آب‌وگلست
زحمت کشد وبخلق منت ننهد   احسان‌کندوبازمردم‌خجل‌است

انشاءالله بازدرین باب عرایضی معروض‌میدارم .

آقا!درردصوفیه

استشهاد به آیات قرانی‌فرموده‌اند

بنده ناچارم برای‌جواب گویی‌عین بیان‌ایشان راذکرکنم .

۱ ـ درسورهٔ اعراف «ادعوا ربکم تضرعاً وخفیة انه لایحب المعتدین » یعنی بخوانید پروردگارخود را بزاری وپنهانی که خدادوست نمیداردکسانی‌راکه تعدی‌کنند وصدا بلندنمایند وصوفیه برخلاف این آیه‌ذکرجلی دارند وصدا بلندمیکنند وگاهی فریاد میزنند و غش میکنند و صوفیـه از خواندن اشعار چنان بوجد می‌آیند کـه غش میکنند .

جواب ـ ترجمه‌این آیه چنانچه‌در تفسیرعلی‌ابن ابراهیم‌مذکوراست باین‌معنی‌است

که بخوانید پروردگار خودرا علانیه وسراً .

وایضاً خفیه از لغت اضداداست بمعنی آشکار وپنهان هردوآمده است چنانچه در نهایه ابن اثیر مذکوراست پس حمل او بریك معنی نتوان کرد .

بازدر تفسیر ابواللیث وسایر تفاسیر تضرعاً را علانیه وجهراً تفسیر نموده اند و«دون الجهر من القول» میانه جهروسر گفته اند تا ازاین آیه سه استفاده شود : خفی وجهر و متوسط ـ اگر ذکر جهر منهی ومذموم می بود باید اذان راآهسته بگویند وتهلیلات در موقع حج راباید آهسته بگویند .

خدا میفرماید : «ونوحاً اذ نادی ربه ـ فنادی فی الظلمات آن لااله الاانت» تفسیر ندا همه جابفریاد شده در بعضی تفاسیر مذکوراست که اعراب بعد ازفراغ مناسك حج بر درمسجدالحرام می ایستادند . به آباء واجداد خود و حسب ونسب خود به آواز بلند تفاخر مینمودند ، خدای تعالی این آیه رافرستاد «فاذکروالله کذکرکم آبائکم اواشدذکرا»

ونیزمشهور است حضرت ابراهیم وقتی که در بیت المقدس عبادت میکرد خدا فرستاد فرشتگان راکه به آواز بلند درجواراوتسبیح وتهلیل گویند چون گفتند «سبوح قدوس رب الملائکة والروح» فرمود یکبار دیگر بگوئید تاثلث مالم را به شما ببخشم. باز گفت نام حبیب مرا ببرید تا نصف مالم بالاخره تمام مالرا به نام دوست وبه شنیدن آن بذل می خواست نماید .

اگر کسی گوید ذکر خفی اقرب به خلوص نیت است وارجح است میگوئیم ذکر جلی هم تنبه غافلین است ـ ذکر جلی وذکر خفی وذکر متوسط همه موقوف به قصد خالص وعبادت محض وخالی ازشوائب ریاء وسمعه است . اگر درهریك ازمراتب ثلاثه خللی پیدا شد ذکر خدا نیست بلکه شرك به خدااست · خدا به هرلسانی آشنا است به هرصدائی شنواست خواندن آن را به هرتقدیر دوست میدارد خاصه اینکه با ناله وزاری باشد «و من اظلم ممن منع مساجدالله ان یذکرفیه اسمه ·

بسیار تعجب کردم ازاینکه آقامی فرماید درموقع ذکر غش میکنند ای من به فدای

آنکه چنین حالی داشته باشد وچنین توجهی با اوباشد . مگرغش کردن امری است عادی که هرکس هروقت بخواهد غش کند تاتمام اعضا بلکه تمام مشاعر حال استغراق پیدا نکند چگونه بیخودمیشود چون این مراحل را همه نمیتوانند به پیمایند ، آقا به ـ بنظرشان بعید بلکه بدعت میآید . درشعرهم همین طوراست جزاینکه صوفیان صافی طینت دراین وادی یعنی ازشعر به وجدآیند غش کنند .

مولانا اگرغش نمودن درمناجات باخدامذموم است بایداول ذم نامه برای حضرت مولی روحی له الفداء بعد برای هریك ازائمه هدی که درمواقع بخصوصی این حال یعنی استغراق پیدا می نمودند وازخود بیخودمیشدند مرقوم فرمائید .

خیلی عجیب است که کسی ازشوق یاخوف خدا ازخودبیخود شود بسلیقه و اجتهاد آقامناسب نباشد .

۲ ـ درسوره اعراف میفرماید «وادعوه خوفا وطمعا» یعنی خدا راازترس عذاب وطمع بهشت بخوانید وصوفیه میگویند جائز نیست برای ترس وطمع خدارا بخوانیم ،

اینجامغالطه یا مخالطه فرموده اند که سیدمرتضی رازی گفته صوفیه هرمخلوقی راجلوه خدا بلکه خدامیدانند بنا براین خوف وطمع درمنطق ایشان مفهومی ندارد الخ .

درکتاب بیان الاسرارشیخ حسین ذهبی دربیان خوف ورجا پس از بیان حدیث مفصلی ازحضرت صادق (ع) اختیارخود وصوفیه صافیه را چنین نقل میفرماید :

بدانکه اصل همه طاعات خوف است ورجاء ومحبت وعلامت خوف ترك محارم است ، علامت رجاء طاعت دائم وعلامت محبت شوق وانابت وهرکه مدعی بودخائف نبود، هرکه خائف نبود امین نبود هرکس امین نبود برخزانه شاه مطلع نبود .

ازشیخ احمد بن عاصم نقل میکنند که فرمود علامت خوف گریز است وعلامت رجاء طلب، هرکه صاحب رجاست وطلب ندارد دروغ زن است و هرکه صاحب خوف و گریز ندارد کذاب است ؛ گفت امیدوار به نجات کسی است که ترسناکتر باشد که مبادا نجات نیابم ـ شیخ سهل تستری فرموده درهردلی کبرپیداشد خوف ورجاء درآن قرار نمیگیرد ـ

شیخ علی رودباری میفرماید خوف ورجاء مثل دو بال مرغند که به آنها پرواز میکنند اگر یکی ناقص شد از پرواز میماند.

در کتاب پند صالح مرحوم صالح علیشاه میفرماید: برادران من همیشه مؤمن از خود و عمل خود دور از هزنی شیطان ترسان است واز بنده نوازی وکرم بی پایان به سوی دوست شتابان است. اگر بخواهم اقوال تمام یا اغلب آنها را ذکر کنم مطلب به درازا میکشد برای اینکه به آقا عرض کنم اینکه گفته‌اند خوف ورجا نزد صوفیه موضوعی ندارد، صرف افترا است وانشاءالله بعد از این در موضوع اینکه عبادت خالص باید خالص از هر تمنی باشد بحث میکنیم و مدلل می‌داریم که آنهم بدون خوف ورجاست.

آیه سوم در سوره والذاریات «وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون».

صوفیه میگویند برعارف واصل عبادتی نیست و برعاشق مجذوب دروغی گناه و حساب وکتابی نیست ـ راقم میگوید چون حمله آقا مستقیم به صوفیه است جواب ایشانرا هم باید از خود آنها به عرض برسانم.

در «کتاب پند صالح» میفرماید: برادران من تأکید مینمایم که دوستان در تعلیم آداب واحکام شرع که تعلم آن تقدم طبیعی بر آداب طریق دارد وآداب طریق جان دادن وآراستن آنست بکوشند وبه اندازه‌ای که مورد احتیاج ولزوم هر مسلم است از مأخذ آن تعلیم گیرند که تکالیف اسلامیت خودرا بدانند.

بازمی فرماید: چه در احکام ظاهر وشریعت چه آداب باطن وطریقت نباید از هم جدائی باشد که بدون یکدیگر نتیجه نبخشد.

نماز پایه دین است نشانه بزرگ اسلامیت است، وروی آوردن بنده بخداست که پایه تمام عبادات است اگر پذیرفته شد ماسوای آن پذیرفته و اگر رد شد مردود میشود. واولین حکم اسلامی است والبته نماز جماعت پسندیده‌تر است چون اجتماع مؤمنین برکت ورحمت است و نماز صبح وشام را که نزدیکتر بصورت نماز وسطی است مخصوصاً تا بشود در اول وقت به‌جای آورد و باید کوشید که در نماز مقال مطابق با حال باشد. دل را بادلدار

داشت؛ اورا حاضر دانسته و به‌اذان واقامه خودرا آماده کارزار با نفس نماید و به‌تکبیرة‌الاحرام پشت پا به‌ماسوی بزند؛ درجات سیر را مطابق گفتار پیموده بحضور رسیده سلام دهد و باید بداند که چه‌میگوید و باکه‌میگوید وچه میخواهد اگر دارای آنحال نباشد خودرا سرزنش نماید.

مرحوم سلطانعلی شاه شرح مبسوطی در اتیان نوافل واثرات آن ذکر فرموده که مارا مجال ذکر آنها نیست ـ می‌فرماید: بعد از نماز باید تا بشود در همان تعقیبات وارده را مشغول بود واصلاح امر دین ودنیای خودرا از خدا بخواهد.

مرحوم شیخ حسین ذهبی در بیان الاسرار خود پس از دو حدیث از امام (ع) میفرماید: بدانکه نماز اعظم ارکان دین است وسبب نزدیك شدن متقیان و پرهیزکاران به درگاه خداست که «الصلوة قربان کل تقی» پیغمبر فرموده: «الصلوة مفتاح الجنة ومفتاح الصلوة الطهور».

پس از بیان مفصلی از فضیلت و خصوصیات اوقات نماز خبری را نقل میکند که مدعیان خلافت از حضرت امیر (ع) سؤال نمودند که آخر کلام پیغمبر در موقع رحلت چه بود؟ فرمود: که مکرر می‌فرمود «الصلوة الصلوة».

مرحوم شیخ نجیب الدین در کتاب نورالهدایه فصل نهم در بیان صفت مؤمن آورده که «الصلوة افضل الاعمال الصلوة معراج المؤمن ـ قد افلح المؤمنون الذینهم فی صلواتهم خاشعون» که در حدیث وارد شده هر کس نمازش قبول شد تمام اعمالش قبول است «وویل للمصلین الذینهم عن صلواتهم ساهون».

از این آیات چنان استنباط میگردد هیچ عملی بنده را به‌سوی قرب الهی نمیرساند و نیست مگر نماز. اگر بنده بخواهم اقوال همه را ذکر کنم از حوصله خود و کتاب بیرون است.

به‌آقا عرض می‌کنم اگر به‌اقرار وگفتار آنها اعتماد ندارید در همان تهران که تشریف دارید هضم نفس فرمائید به‌قصد قربت سری به خانقاه ذهبی‌ها وذوالریاستینی‌ها و گنابادی ها وصفی علیشاهیها بزنید به‌بینید چه اشتغالی دارند. چقدر خوب بود که قدم

رنجه‌می‌فرمودید به‌گنابادتا به‌بینید ازسحرچه‌جوش وخروشی برای‌نمازودعا ومناجات بین‌این‌کفار و بی‌نمازها!! هست یا اگرازآن راه اکراه دارید یا خجالت میکشید به شیراز تشریف می‌برید خانقاه احمدی را بررسی می فرمودید‌که ازاول شب تا آخر مجلس وشبهای جمعه‌ولیالی متبرکه، خاصه‌ماه‌رمضان سرسپردگان آن‌آستان‌چه‌اشتغالی دارند - بدهم نیست مجالس سیار گنابادبهارا هم درآنجا مشاهده می فرمودید که تا وقت‌مغرب‌رسید آنها چه‌عملی انجام میدهند .

آنچه بنده به‌کرات مشاهده‌کرده‌ام جز نماز وعبادت بروفق شرع نیست احیاناً مدح ومنقبتی هم ازائمه‌هدی خاصه حضرت مولی خوانده شود .

آقای بزرگوار تهمت‌هم اندازه دارد . بنده‌نمیگویم دربین متظاهرین به‌صوفیه چنین‌کسان با چنان عقیده‌های فاسد نیستند البته هستند ولی همه‌را به یك‌نظر نگاه کردن گناه است .

مرحوم سلطانعلی شاه‌را وقت سحرکه برای تهجد وضو می‌گرفت کشتند .

اجمالا اینهاکه بنده‌ازآنهاطرفداری‌می‌کنم غیرآنهاهستندکه حواس‌جنابعالی‌را بقدری مغشوش نموده‌که فرق بین روز وشب نمی‌گذارید .

آیه‌چهارم سوره معارج : « والذینهم علی صلوتهم دائمون والذینهم‌علی‌صلوتهم یحافظون » صوفیه می‌گویند : برمرشد واصل نمازی نیست . جواب‌این‌رادرفصل‌سوم عرض‌کردم زیاده‌برآن تکراراست .

آیه‌پنجم درسورهٔ آل عمران میفرماید « فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفاً »

پیروی ملت ابراهیم زدن شارب است‌صوفیه‌شارب میگذارند جواب‌این‌موضوع را ازکتاب رفع اشتباه نگارش آقای رضا علی شاه‌تابنده عرض‌میکنم : میفرماید این مطلب نزدفقراء بسیار بی اهمیت است‌ولی ساده لوحان یا مغرضین زیاد به‌آن اهمیت میدهند تا اینکه بعضی گفته‌اندتقیدبه ترك مستحب بدعت است وهر بدعتی ضلالت و صاحب‌آن درآتش است .

جای تعجب‌است‌که جمعی ازگویندگان شهادت ثلاثه‌ومعترفین به‌ضروریات‌دین ومذهب ازنزدن شارب مبتدع وفاسق خوانده شوند ثانیاً در میان سلسله‌فقراء تقیدی به‌زدن یاگذاشتن شارب نیست وازطرف بزرگان امری نشده .

در بعضی ازمنه شارب علامتی بوده برای شناسائی یکدیگر بسیاری از فقراء میزنندوایرادی‌هم برآنها نیست چون این قبیل دستور ازآداب‌نظافت استو مربوط به‌عبادیات نیست .

حدیثی استدرکافی‌که‌کسی نزد حضرت‌صادق شکایت ازشبق‌کردو عدم تمکن ازتزویج. فرمودزیادکن موی‌خودرا وروزه‌بگیر دلالت داردبراینکه روزه‌وزیادی‌موی بدن ازشهوت میکاهد واین امری است اجتهادی‌واز احکام مسلمه‌که‌مخالفت‌آن‌جایز نباشد نیست‌درباب زدن شارب اخباری‌که رسیده یا نبوی است که شیعه بواسطهٔ‌روات ضعیف میداند ، ازحضرت صادق(ع) واز غیرآن‌حضرت روایتی بنظر نرسیده و شیعه میگوید مامی‌توانیم‌آنهارا حمل‌برتقیه‌کنیم چون اهل سنت مقید برزدن شارب‌بودند

درهرصورت این امر ازآداب تنظیفیه است‌فقهاء ازباب‌تسامح درادلهٔ سنن آن را تلقی بقول نموده‌اند وقائل به وجوب هم نشده‌اند واگر بعضی‌ازمجتهدین استحباب آن‌راهم‌قائل نباشندمورد ایراد نیستند .

حتی بعضی ازصوفیه معتقدندکه بعضی‌بزرگان دین وائمه شارب‌داشته‌اندچنانچه درمجمع‌البحرین‌است: « وفی حدیث‌وصفه‌علیه‌السلام انه‌کان وافرالسبله‌وهی‌بالتحریك شارب »

در مجمع میگوید : «کان الشعر الذی یسیل علی فمه وافرا » درکتاب جنات الخلود است‌که‌پیغمبر(ص) به روغن بنفشه‌سروابرو وشارب‌خودرا می‌مالیدبعددر بینی میکردمعلوم است‌که‌حضرت شارب داشته بازبه‌همین مضمون نقل است که«کان یدهن شاربه» .

راقم‌میگوید: اینکه بعضی ازمفسرین اتباع ملت ابراهیم‌رادرقص‌شارب‌می‌دانند!!اگر

جسارت نباشد درخیلی موارد تفسیرات بارد نموده‌اند ازجمله « و خلقنا لهم من مثله ما یرکبون » بعدازاینکه خدای تعالی نعمت کشتی‌را برای آسایش بشر بیان فرموده‌می‌فرماید خلق کردیم از مثل این کشتی که عبارت ازچوب‌وآهن و غیره باشدکه بعدها چون به لفظ مضارع ادا فرموده سوار می شوند . آنروزچون وسائل سواری غیر خرو اسب وشتر نبوده تفسیر بشتر نموده‌اندکه سوارشتر می‌شوند آنهم بعدها و حال آنکه شتر سواری عادت جاریه آن وقت بود . آنقدرصبر نداشتندیا دقت نفرمودندکه‌روزی می‌آیدکه بشر سوار چوب‌وآهن‌می شود مثل وسائل نقلیه امروز .

فراموش نمی‌کنم‌اوائلی‌که تلفن‌متداول‌شده بودمردم‌ازدورو نزدیك به وسیله تلفن‌در اصطهبانات باهم‌حرف می‌زدند یکی ازعلماء فخام آنجا بقصد نهی ازمنکرمردم‌رامنع‌می‌کرد که با تلفن صحبت بدارندومی‌فرمود : این‌شیطان است‌که حرف میزند با شما چگونه ممکن است از۳۴ فرسخ راه صدا به‌اینجا برسدای‌مردم گوش به‌حرف‌شیطان مکنید که‌به جهنم‌می‌روید ازجمله‌درآیه مبارکه«سبحان‌الذی اسری»مسجداقصی‌راکه‌به‌بیت‌المقدس تفسیر فرموده‌اند . اگرنهایت سیر همین بودکه‌همه روز قافله‌ازمکه به‌آنجا می‌رفت چه‌فضیلتی برای پیغمبراست‌که خدا اورا ازمکه به‌بیت‌المقدس ببرد . اینهمه آیاتی‌راکه‌خدا درآن‌شب ازعرش وکرسی و بهشت ودوزخ، آسمانها، ملائکه‌ها چطوراز جای خود حرکت نمود ونظام عالم بالا وزیررا بهم زدکه پیغمبردر بیت‌المقدس به‌بیند! چرا مسجد اقصی‌را تفسیر به بیت المعمور نکردندکه خودوهمه‌را ازتردید و تحقیق بارده خلاصی بخشند .

بنده نمی‌گویم بیت‌المقدس راآنشب ندیده آنهم‌یکی از مشاهدات باشد کجای دنیا بهم‌میخورداز این‌قبیل تفسیراتی که امروزخلاف آنرامشاهده‌میکنیم بازهم هست بنده شمارا به زحمت مطالعه تصدیع نمی‌دهم ـ چرا مفسرین اتباع‌ملت‌ابراهیم خداپرستی راکه‌آنوقت همه‌بت‌می‌پرستیدند‌نفرموده‌اند .

راستی خنده‌آور است‌که خدای‌آمر و ناهی خیروشر امری به‌این محکمی بفرماید

ومقصود ازعملی به‌این سستی این باشدکه شارب خود رابزنید .

آقای بزرگوار صحبت امروز غیراز روزگارگذشته است امروز بچه‌های مبتدی مدارس از این‌حرفها می‌خندندکه خدا فرموده متابعت‌کنید ملت ابراهیم را درشارب زدن چرا نمی‌گوئید در مناسك حج ، چرانمی‌گوئید در خداپرستی ، چرانمی‌گوئید درختنه‌کردن تا وزنی به امرخدا داده باشید .

حاصل اینکه اگرچه به‌سلیقه بنده شارب بطوریکه بشره رامهیب می‌نماید و ازحسن بشره می‌کاهد امرمرغوبی نیست ومنافی با نظافت است . چنانچه بعضی‌سبلت خود را ازبیخ میزنند وخودرا مسخ می‌نمایند آنهم بسیارسخیف است‌اینجا نمی‌خواهم تبصره به عرضم مزیدکنم‌که دامنه‌کلام‌کشیده شود اگرخدا انشاالله فرصت دهدمجال زیاد داریم .

آیه شش سوره اعراف «قل من‌حرم زینة‌الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق» بگوچه کسی حرام‌کرده زینت‌هائی‌که خدا بوجود آورده برای بندگانش وچه کسی حرام‌کرده روزی‌های پاکیزه را .

صوفیه گوشت نمی‌خورند و بسیاری ازچیزها را برخود حرام می‌کنند ، چله می‌نشینند ، مالیخولیا می‌گیرند ، شیطان بر ایشان مجسم می‌شود ، خیال می‌کنند تجلیات حق است .

اولا عرض‌می‌کنم این‌آیه شریفه مفهومش از چه‌است ؟ نه امراست‌که درترکش عقاب باشد و نه اگرکسی لحم طیرولباس حریر واستبرق پوشید ثوابی برایش نوشته می‌شود ولی آقااگر ازآیه بعدآن استفاده فرمایند شاید بهترباشد :«قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهرمنها وما بطن والاثم والبغی بغیرالحق. الخ :» چون خودبحمدالله نه اهل زنا هستندنه‌اهل غیبت‌که اشد اززناست نه‌اهل تهمت‌که اعظم هر اثمی است نه کلام غیرالحقی فرموده یامی‌فرمایند! بی مناسبت نبودکه این تحریمات راهم متوجه صوفیان می نمودند چون قرینه دردست دارند .

در قرآن مجید در ذم دنیا وزینت دنیا آیات بسیاراست بنده قناعت به‌اختصار می‌نمایم . می‌فرماید : « من کـان یرید حرث الدنیا نوته منها و ماله فی الاخرة من نصیب » .

درسوره هود می‌فرماید : « یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم و هم فیها لا یبخسون اولئك الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار وحبط ما صنوا فیها و باطل ماکانوا یعملون » .

باز می‌فرماید : « من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموماً مد حورا » باز می‌فرماید : «لاتلهکم اموالکم واولادکم عن ذکرالله » بازمی‌فرماید : «اللهکم التکاثر حتی‌زرتم المقابر الخ . . . »

حاصل مفاد اینکه‌کسانیکه حب دنیا و زینت دنیا دارند به آنها داده می‌شود ولی درآخرت درآ تشند و نهی می‌فرماید از اشتغال به دنیا واموال دنیا . درباره‌فقرا می‌فرماید : « ولاتطردالذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ما علیك من حسابهم من شیء وما من حسابك علیهم‌من شیء فتطرهم فتکون من الظالمین » انقدر فقراء ، نزد خدا عزیزندکه می‌فرماید اگر به خواهش اغنیا یعنی اشخاصی‌که از هم نشینی آنان عار داشتند ازخود برانی آنها راازظالمین خواهی بود .

اینجا برای تسکین خاطر آقایك خبری‌هم ذکر می‌کنم وبرای اختصارحاصل معنی آنرا به عرض می‌رسانم .

درکتاب زهدالنبی که‌ازصدوق رحمة‌الله‌علیه‌است نوشته‌که پیغمبر(ص)فرمود : چقدر مشتاقم بسوی برادرانی‌که بعدازمن می‌آیند . ابوذر عرض‌کردیا رسول‌الله آیا ما برادران تونیستیم ؟ فرمود : نه‌شما اصحاب منید وبرادرانی‌که می‌آیندبعد از این شأن آنها شأن انبیا است‌آنها قومی هستندکه ازپدرها ومادرهای خود دوری‌میجویند همچنین ازبرادرها وخواهرها وخویشان تماماً ابتغاء لمرضات‌الله وترك‌می‌نمایندمال را وبذل‌می‌کنند جانهای خودرا در تواضع ازبرای خدا (یعنی ریاضت می کشند)

ورغبت نمی نمایند درشهوات وزخارف‌دنیا وجمع‌می‌شوند درخانه‌ای ازخانه‌های خدا مثل اینکه غریبند واهل‌آنجا نیستند .

و حال آنکه از خوف نار وحب بهشت محزونند چه‌کسی می‌داند که آنان نزدخدا چه مقامی دارند بااینکه بین‌آنها قرابتی نیست‌ومالی هم ندارندبه یکدیگر بذل‌نمایند، مهربان‌ترند باهم ازپدر به‌فرزندوبرادر به‌برادر . آه چقدرمشتاقم به‌سوی ایشان اینها فارغ ساخته‌اند نفس خودرا ازمشقت‌دنیا وراحت‌آن به‌امیدنجات‌ازعذاب ابدوداخل شدن به‌بهشت برای‌رضای‌خدا .

بدان ای‌اباذر بدرستیکه یکی ازآنها اجرهفتاد مجاهدین جنگ‌بدرادارد و هریك آنهاگرامی‌ترند نزدخدا ازهرچیزی‌که درزمین خلق فرموده .

اینجا مایلم برای‌رفع خستگی قارئین محترم ومزید اطلاع آقاحکایتی به‌عرض رسانم .

شرح حال کربلائی عبدالغفار خویی

روزی بنده‌برای چهلم یکی‌ازدوستان به‌شاه داعی‌الله شیرازکه قبرستان‌عمومی است رفتم چون برخواستم مرحوم حاج‌میرزاآقای‌مقدس‌که راستی لقب‌مناسبی برایش بود همراهم‌برخاست چون‌بیرون‌آمدیم گفت بیا سرمزاری فاتحه بخوانیم‌رفتیم‌رسیدیم به‌مزاری‌که روی سنك آن شرحی مفصل به‌عربی نوشته بود وسرلوحه‌آن این عبارت بودکه این‌قبرکسی است‌که دراوگذاشته شده جثه‌ولی خدا تا آخرآن‌که‌به‌نامش‌میرسد کربلائی عبدالغفار الشهیر بکربلائی‌آقا بنده‌تعجب کردم چون مرحوم‌حاجی میرزاآقا عمراً مخالف درویش واهل باطن بود اینهارا چون حضرت‌آقاگداو حقه بازمی‌دانست ملتفت گردیدگفت فاتحه بخوان تا برایت حکایت‌کنم .

گفت درمدرسه خان رفیقی‌داشتم بنام‌آقاسید علی‌اکبر کربابی هم مدرس مدرسه بود هم‌مدیردرواقع مدرسه وطلاب تحت نظراواداره میشد . من‌طلبه و ساکن مدرسه

نبودم ولی غالباً نزدسیدمی‌رفتم ـ اوبرایم نقل کردکه‌روزی در مدرس مشغول مباحثه بودیم یکنفرسرباز که‌کلاه ولباس‌سربازان دوره‌قدیم ولی‌بسیار کهنه با خورجین که مثل چاربندی به پشت داشت مقابل ماایستاد گفتم پیرمرد چه‌میخواهی ؟ گفت : بله یك‌اطاق به‌من‌بده . همه حضار بنا کردند به خندیدن که حالا خوب شد سرباز سیلا خورهم میخواهد طلبه بشود . گفتم‌عموجان اولا مدرسه جای‌طلاب است جای مسافر کاروانسرا است بروآنجا ثانیاً هراطاق‌اینجا دویاسه‌نفر طلبه زندگی میکنند‌اطاق‌خالی هم نیست قدری‌تأمل کردباتشددگفت میگم یك‌اطاق به‌من‌بده ـ دیدم دارم‌نزد این سربازکوچك‌میشوم امرش‌تأثیرعجیبی درمن‌کردگفتم‌درفلان زاویه‌یك اطاق‌خالی‌هست که به سبب‌رطوبت و تاریکی کسی آنجا نمی‌رود اگرمی‌خواهی تابیایم نشانت دهم ؟ گفت : همان‌رابده . دادم‌رفت سکنی‌کرد .

بعضی‌اوقات یك‌چند نفراشخاص جلنبرازکاسبهای ضعیف مثل‌دلودوز ، پاره‌دوز قفل‌سازنزدش آمدوشد میکردند میدیدم ازآن‌اطاق جزبضرورت بیرون نمی‌آید نه‌از تاریکی باك‌دارد نه ازرطوبت وسردی‌مثل اینکه احتیاجی هم‌به مأکولات نداشت ،

روزی رفتم دراطاقش دیدم قدری‌نان خشك‌درطاقچه هست‌کم‌کم بااوگرم‌گرفتم ولی چیزی نفهمیدم جزاینکه‌اطلاع یافتم‌که درشب‌ازمدرسه بیرون‌میرود یك‌دوساعت ازآفتاب گذشته می‌آید می‌رود دراطاقش به‌خادم گفتم امشب مواظب باش تاچه وقت خارج میشود معلوم‌شد سحربیرون میرود دستوردادم‌که امشب در راقفل‌کن ، کرد . باز بطریق معمول همان وقت ازروز وارد مدرسه شد من فهمیدم که این یکی از اولیا است .

همه‌روزه نزدش می‌رفتم بلکه‌چیزی بفهمم ازاوولی‌چیزی درك نمیکردم تاروزی اشکال بحثی برای‌ماپیش آمدقال‌ومقال برپاشد گفت‌امروزسروصدازیادداشتید موضوع چه بود؟ چون‌میدانستم عامی وبی‌سواداست مجملا گفتم درفلان‌مبحث بودیم و اشکال‌این بود به مختصر بیانی مطلب راصاف کرده تحویل‌ما داد . تعجب‌کردم که این‌سرباز بیسواد چگونه ازعلوم مطلع‌است .

هرروزکه به‌اشکالی برخورد میکردم میرفتم عرضه‌میداشتم اوبه جواب کافی حل مینمود من‌شرح حال‌اورا خدمت آقایان‌آخوند ملامحمد علی‌محلاتی وحاج‌شیخ مهدی کجوری که‌مرجع‌عام بودند‌بیان کردم بدیدنش آمدند مسائلی سؤال‌کردند همه راجواب دادآنهاهم‌به واقعیت اوتصدیق نمودند .

مدتی براین منوال‌گذشت ومریض شد خواستم طبیب بیاورم‌نپذیرفت به‌آقایان خبردادم بدیدنش آمدندآنچه اصرار‌برای طبیب ودوا نمودند قبول‌نکرد من‌ازدیدنش غفلت نداشته تاشبی‌حالش بسیار بدشد فهمیدم مشرف به موت‌است نگاه‌کردم دیدم‌در طاقچه نانهای خشك تمام‌شده‌به بالینش‌نشستم گفتم‌ای‌شخص ترابه خدا وپیغمبرواولیاء خدا قسم‌میدهم‌که شرح حال خودرا بیان‌نمای ـ گفت :

نام‌من‌عبدالغفار مشهور به‌کربلائی آقا اهل‌خوی‌سر بازی بودم درفلان‌فوج‌جنگ باروسها پیش‌آمد مارفتیم وشکست خوردیم فرمانده ماسنی‌بود ازفرط‌غضب شروع‌کرد به حضرت مولی ناسزاگفتن منکه شیعه بودم‌منقلب شدم‌باشمشیر گردنش را زدم فرار کردم رفتم نجف درخانه مولی‌ساکن گردیدم سالها آنجا بودم؛ تابا ینجاروانه‌ام‌نمودند.

گفتم شبهاکجا میروی ؟ گفت : چاه‌مرتضی علی(که بالای‌کوه چهل‌مقام طرف شمال شیراز واقع‌است . گفتم برای‌چه گفت : هر صبح ولی‌عصرامام زمان (ع) برای نمازصبح آنجاتشریف می‌آورند میروم‌اقتدا میکنم . گفتم : این‌اشخاصیکه نزدشما میآیند چه‌کسانی هستند ؟ گفت : اینها برادران ایمانی‌منند که‌باامام‌نمازمینمایند . خواستم بیش‌ازاین‌سؤال‌کنم گفت‌بس‌است یك سوره والصافات بخوان. مشغول‌خواندن شدم به‌آخرکه رسیدچشم به‌هم‌نهاد وازدنیارفت .

صبح بدون‌اینکه اطلاعی‌به کسی‌دهم؛مدرسه ازجمعیت پرشد علمای اعلام خبر شدندآمدند باتجلیل زیادتشییع وتدفین کردند اکنون‌قبراو مزاراست وهرکس‌حاجتی دارد چند صبح‌پنجشنبه بروداَنجا وسوره والصافات بخواند مقضی‌المرام میشود .

حاج میرزاآقا گفت : ازجمله‌خود من‌درسال گذشته تهیه سفرحج نمودم‌موفق

نشدم هر تداركى كه كرده بودم از بين رفت موقع سفر حج پيش آمد هيچ وسيله مسافرت نداشتم خيلى مهموم بودم دو ياسه صبح پنجشنبه رفتم سر مزار والصافات خواندم در عين مأيوسى طورى وسيله فراهم شد كه خود ندانستم ازكجا بود حتى رفيق راهم كه آنچه از حسن اخلاقش بگويم كم است معين گرديد به خوشى رفتم وبرگشتم .

اين بنده هم بعد از شنيدن اين حكايت درچند مورد متوجه گرديدم نتيجه گرفتم. هزاران اشخاص ازاين خاك پاك استفاده كلان نموده اند - فعلا آن مزار درشيراز مورد توجه گرفتاران است وصبح‌هاى پنجشنبه عده‌اى اطراف آن راگرفته مشغول خواندن والصافات ميشوند .

حالا آقاى بزرگوار بفرمايند شيطان درين قبراست وحاجات مردم‌را اومى‌دهند مختارند ! !

آيه هفتم درسوره دهر «ولاتطع منهم آثما اوكفورا» صوفيه برخلاف اين آيه هر مرشد گناهكار وكافرى‌را واجب الاطاعه وولى امر ميدانند. آقا تمام صوفيه را گناهكار وكافر پنداشته ومشمول اين آيه قرارداده بنابراين عده زيادى از علماى اعلام ومجتهدين فخام مانند شهيدين وابن فهد حلى وابن طاوس وابن ابى جمهور وشيخ بهائى وسيد حيدر عاملى وفيض كاشانى وقاضى نورالله شوشترى وشيخ انصارى وميرزاى شيرازى وآقا سيد على مجتهد كازرونى وآقاميرزا ابراهيم محلاتى وحاج شيخ يوسف حدائق وحاج سيد ابراهيم مدرس وشيخ المحققين اصطهباناتى انارالله براهينهم كه يادرجرگه صوفيه يا متمايل به آنها بوده‌اند همه كافرند العياذ بالله العظيم. بنده اعدادى از آن ذوات شريفه بقلم آوردم نخواستم صف‌آرايى نمايم .

عجبا كه درميان علماء اعلام چندنفرهم به نام شريف صوفيه مشهورند مانند : احمدبن يحيى صوفى وحسين بن عنبسه صوفى وحسين بن على صوفى البته اينها بمذاق شريف آقا كافرند!! به احتمال قوى شايد علم كامل حاصل باشد كه اين نامبردگان و نظائر آنها علاقه بادين خدا بيش ازمدافعين داشته‌اند وهمچنين مراتب علمى وفضيلتى‌را بهتر و

زيادتر درك كرده بودند .

مولانا اخدايتعالى مى‌فرمايد: « ولاتقف ما ليس لك به علم ان السمع و البصر و الفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا» شماچه دليلى داريد كه تمام صوفيه كافر ياگناهكارند آيا كسانيكه با شرايط اسلام به‌قبله اسلام نمازمى نمايندكافرانند آيا كسانيكه درامور فرعيه اغلب تقليد مجتهد مجازمى نمايندكافرند .

آيا كسانيكه حج بجا مى‌آورندو بزيارت ائمه اطهار مشرف مى شوندكافرند؟! آيا كسانيكه اغلب نوافل مستحبه شب‌وروزرا بجا مى‌آورندكافرند آيا كسانيكه شعائر دين ومذهب‌را باكمال اهتمام انجام‌مى‌دهند كافرند؟!.

اينكه عرض كردم تقليدمجتهدمجازمى نمايندگزاف گويى نكردم وبناهم انشاءالله جز حق گويى ندارم . خودم درچندين مورد شاهد بودم كه تا پيش از آن مشاهدات منهم خيال مى‌كردم اينها درقسمت تقليد بى‌اعتنا هستند . من جمله پس ازفوت مرحوم آية الله العظمى آقاى حاج آقا حسين بروجردى مرحوم حاج حب‌حيدر رحمة الله تعالى آقاى سيد محمد صادق‌را فرستاد خدمت آقاى حاج شيخ بهاء الدين مجتهد محلاتى دامت بركاته كه تكليف ما چيست ؟ ايشان اجازه بقاءبر تقليد فرمودند .

دستوراتى كه مرحوم مجدالاشراف ومرحوم آقا ميرزا احمد وحيدالاولياومرحوم حاج ذوالرياستين ومرحوم حاج ملاسلطانعلى ومرحوم حاج شيخ على نورعليشاه ومرحوم حاج شيخ محمدحسن صالح عليشاه به مريدان خود داده‌اند همه برطبق شرع و تأكيد باينكه سالك تاپايه شريعت‌را محكم نكند راه به‌طريقت نمى برد .

خيلى ميل‌دارم دستوراتى كه براى تعقيب نمازهاى واجب داده كه همه مأخوذ از كتب ادعيه متداوله است بنويسم چون مفصل است معذرت ميخواهم اجمالا پس از هر ريضه دستور مؤكداست كه اين صلوات‌را بخوانند .

«اللهم صل على المصطفى محمد والمرتضى على والبتول فاطمه والسبطين الامامين الحسن والحسين وصل على زين العابدين على والباقر محمد و الصادق جعفر و الكاظم

موسی والرضا علی والتقی محمد و النقی علی و الزکی العسکری الحسن وصل علی المهدی صاحب الامر والعصر والزمان وخلیفة الرحمن و امام الانس و الجان عجل الله تعالی فرجه » .

میان خود وخدا آیا ایمان وعقیده یاعقل سلیم حکم میکند که صاحبان این مرام‌ها گناهکار یاکافر باشند !اگرملاك تبعیت اشخاص از آنها سبب کفر باشد شماهم میفرمائید عمل عامی ملتفت غیرمحتاط بدون تقلید باطل است .

پس عامیان باید تقلید کنند درامور ظاهر از مجتهد مجاز ودرامور باطن ازصاحب اجازه چنانکه شماهارشته معلومات خودرا به امام میرسانید آنهاهم به‌همین طریقند نه شما میتوانید بگوئید امامیم نه‌آنها دعوی امامت یاولایت خاصه کرده و میکنند شما و آنها نماینده‌ای بیش نیستید البته بنده درباب نمایندگی آنها بعداز این انشاءالله به موقع خود بیان مقتضی خواهم نمود .

آقامی‌فرماید غیرحق هرچه باشد باطل است

دین اسلام کامل است ونقصی ندارد که مرشدی یا عارفی بیاید اوراکامل کند .

عرض میکنم به این معنی مجتهدی هم لازم نیست که بیاید چون دین اسلام کامل است . آخر آقای بزرگوار چرا التفات به فرمایش خودندارید .

چه کسی ازصاحبان اجازه ظاهروباطن دعوی کرده که من برای اکمال دین آمدم همه می‌گویند دین یکی است وآداب دین آنچه صاحب دین دستور فرموده بدون کمترین مداخله باید برگزارشود وصوفی وغیر صوفی احداث دینی نکرده‌اند که صورت نگرانی آقا شود .همه به یك لسان میگویند خدا وپیغمبر؛ قرآن وسنت واطاعت ازخلفاء پیغمبر (ص) همه میگویند : «ماقال محمد قلناوماذان محمددنا» .

دنباله صحت نمایندگی آنها را انشاءالله در مقام خود به‌عرض می‌رسانم تا رفع نگرانی آقا بشود .

آقا می‌فرمایند فقر مذهبی است یا دائمی

عرض می کنم اول اجازه دهید تا حدیثی معروض دارم بعد به جواب بپردازم.

« قال رسول‌الله الشریعة اقوالی والحقیقة احوالی والمعرفة راس مالی والعقل اصل دینی والحب اساسی والشوق مرکبی والخوف رفیقی والعلم سلاحی والحلم صاحبی و التوکل زادی و القناعة کنزی والصدق منزلی والیقین ماوائی والفقر فخری وبه افتخر علی سائرالانبیاء والمرسلین .

بنده خیلی اصرار ندارم که آقا قبول فرمایند این حدیث صحیح است وتکلیف نمی کنم که درست دقت نمایند هرجمله ازآن چه معانی مفیده دربردارد البته درهر یك از این جملات بازبهم می‌رسیم که بحث کنیم فعلاً گفتگو در مورد فقر است که آقا ظاهر آنرا توجه نموده خبر «کاد الفقر ان یکون کفراً والفقر سواد الوجه فی الدارین ».

ووصیت حضرت امیر را به فرزند خود محمد حنفیه که‌ای فرزند می‌ترسم که تو فقیرشوی پناه به خدا می برم . . . الخ .ملاك قرار داده درعین حال خود جواب خود را هم رقم فرموده‌اند لکن به لسان تعبیر می‌فرماید :

اگرمقصود ازفقرفقرو احتیاج الی الله باشد تمام کفارومردم دیگرراخدا موصوف به وصف فقر قرار داده . این را نباید مذهبی قرار داد که هزار مذهب بوجود آید (ملتفت باشید آقا درضمن بیان خود رادراعداد فقرا نیاورده‌اند ماهم انشاالله ایشان را غنی میدانیم) .

ولی آنکه نه‌آنکه آنچه درعالم کون موجوداست ازبالا وپائین فرشته وشیاطین ابر وباد وآتش وآب آسمان و زمین ثابت وسیار چرنده وخزنده ودرنده جماد ونامی همه وهمه فقیرند اگر آن به‌آن مایحتاجشان را به‌قدر ضرورت واستعداد وجودخود نیابند معدومند از تمام ممکنات محتاج‌تر بشر است که هرعضوی ازآن ازکوچك و بزرگ ظاهر وباطن صدها احتیاج وفقر دارد که اگر به یکی ازآن اعضامایحتاج نرسد ویا

دیر و زود برسد تمام بدن از کار می‌افتد .

اینها تمام فقر مادی وفقرمعنوی آن است‌که ددویش می‌گوید فقیر بالذات در برابر غنی باالذات، نیست صرف در برابر هست مطلق،عدیم الوجوددر برابر قدیم‌الوجود ممکن در برابر متمکن،عاجز مضطر در برابر قادر مقتدر پس قیاس آقاکه فقر رامادی تشخیص دهند با فقری‌که منظور آنهاست مع‌الفارق است .

این همان فقری است که پیغمبر (ص) فرمود : « به افتخر علی سائر الانبیاء والمرسلین » حضرت‌موسی عرض‌کرد : «رب انی بما انزلت الی‌من خیر فقیر » گرسنه بود نان می‌خواست . ایوب‌که عرض‌کرد : « رب‌انی مسنی الضروانت ارحم‌الرحمین» مریض بود صحت‌می‌خواست . یونس‌که عرض‌کرد :«سبحانك انی‌كنت من الظالمین» گرفتار بطن حوت بود نجات می‌خواست .

هرکدام یکی ازاین نعمات را داشتند ولی رسول الله فرمود : من به آن فقر معنوی افتخار برانبیاء ورسل می نمایم . چه مذهبی پاکیزه تراز این ، چه عقیده‌ای شیواتر ازاین . مگر این فقرشناسی را به‌هرکس بهره می‌دهند . این بهره خاصان‌و از مادیات گذشتگان است .

بنده ازخدا می‌خواهم‌که اگرمایل باشند آقا رابه موهبت این‌گونه فقرمفتخر دارند و ازبرکات ایشان این مهجور هم انشاالله به این مقام نائل‌گردم تا معلومشان گردد فقر واقعی وحقیقی غیراز فقری است‌که شیطان وعده داده است .

آقا می‌فرماید عرفان یعنی چه ومعرفت کدام است

هرکس خدا را شناخت واز او ترسید ودین حق را پذیرفت وبه اخلاق دینی متصف شد اسلام اورا عارف می‌داند الخ . . .

بنده عرض می‌کنم صحیح است ولی شناختن ها وترسیدن ها ومتخلق به اخلاق دینی شدن‌ها فرق می‌کند ، عجوزه چرخه‌ریس هم خدا را شناخت ، شبان عهد موسی

(ع)هم‌خدارا شناخت ،کنیز سیاه هم‌گفت : « افی‌الله‌شك فاطرالسموات والارض » خدا را تمام موجودات می‌شناسند . « وان‌من شیء الا یسبح‌بحمده » تسبیح فرع معرفت است . مور ومار ، ابرار واشرار و بالاخره همه خدا را می‌شناسند ولی فرق ها است بین شناسائی .

فرمودیاعلی نشناخت خدارامگرمن وتو، نشناخت مرامگرخداوتو، نشناخت تورا مگرخداومن، این‌چه شناختنی‌است‌که محصورمینماید ازشناسائی دیگران آن روز و امروز خدا شناس زیاد بوده وهستند . آنکه یارب می گوید و لبیك میشنود دیگری است .

نقل کرده‌اند که‌مرحوم حاج‌محمد ابراهیم کلباسی بسیارمحتاط بود احیاناً کسی برای‌شهادتی به‌محضر شریفش‌حاضرمی‌شد مسئله‌ای از اوسؤال میفرمود اگرجواب صحیح میداد شهادت‌اورا میپذیرفتند .

روزی شیخ‌شیپوررا‌که‌یکی ازدلقك‌های مرحوم ناصرالدین شاه‌بوده برای‌شهادتی میبرند‌خدمتش به اومیفرماید حمدوسوره‌خودرا بخوان .عرض‌میکند کدام‌حمدوسوره؟ میفرماید . ماکه‌جزیك حمدو سوره نداریم همان است که‌در نماز میخوانی . عرض میکند آقابیلطفی میفرمایند ماسه حمدوسوره داریم . آقاقدری عصبانی‌ازجهالت شیخ میشوند میگویند سه حمدوسوره را بیان کن،عرض‌میکند یك حمدوسوره رسول‌الله خواند که شما نمیتوانید بخوانید ، یك حمدوسوره شما میخوانی که من نمیتوانم بخوانم . یك حمدوسوره هم‌من میخوانم که شما نمیتوانید بخوانید . حاجی‌رحمةالله علیه ازاین جواب مسرورمیگردداورا موردلطف‌قرار میدهدشهادتش رامیپذیرد‌هرکجا پای انصاف دربین‌آید حقایق دستخوش اغراض نمیشود .

چه ضرردارداگرآقافصل دوازدهم‌مناجات خمسه عشرحضرت سیدالساجدین(ع) که به مناجات عارفین موسوم‌است مطالعه فرمایند تا خواندن و خواستن عارفین از خدایتعالی حوائج خودرا باخواندن وخواستن دیگران بافرق‌فاحش مشاهده نمایند .

وهمچنین مناجات یازدهم که موسوم به مفتقرین است، تامنکر فقر نشوند .

با اجتناب از اطاله کلام یکی دوفقره ازدعاء عرفه حضرت سید الشهداء (ع) را برای یاد آوری آقا مینگارم تامعنی عرفان وفقر را امری عادی ندانند. عرض میکند :

« الهی کیف لا افتقر وانت الذی فی الفقراء اقمتنی وکیف افتقر وانت الذی بجودك اغنیتنی وانت الذی لا اله غیرك تعرفت لکل شیء فما جهلك شیء وانت الذی تعرفت الی فی کل شیء فرایتك ظاهرا فی کل شیء » .

حاصل معنی اینکه خدایا چگونه فقیر نباشم. وحال آنکه مرا درفقرا یا ازفقرا اقامت دادی یاچسان اظهارفقر نمایم درصورتیکه بجود خود مراغنی ساختی توآنچنان خدایی که شناخته شدی برای تمام اشیاء هیچ شیئی جاهل بتو نیست توآنچنان خدایی که شناسانیدی بمن همه چیزرا پس دیدم تورا پیدا درهمه چیزها. بازعرض میکند « وانت الذی اشرقت الانوار فی قلوب اولیائك حتی عرفوك ووحدوك » توآنچنان خدایی که اشراق نور نمودی درقلوب دوستانت تااینکه توراشناختند وتوحیدت نمودند .

اگر آقا برخورد باین مناجاتها وادعیه‌های ماثوره که پراست ازدرخواست مقام عرفان ازخدای سبحان نکرده‌اند اقلا توجه بمعنی تعقیبی که منسوب بحضرت ولی عصر (ع) میباشد هم میفرمودند که همه روزه میخوانند « اللهم ارزقنی توفیق الطاعه وبعد المعصیه وصدق النیة وعرفان الحکمه الخ .. » بعداز مرتبه صدق نیة که مرتبهٔ اعلی است طلب شناسایی حکمت میفرمایند .

اگر بخواهم دراین موردقدری زیاده روی کنم مورث کسالت قارئین محترم خواهد بود شاید تاهمین اندازه هم برای رفع اشتباه آقا بس باشد وبدانند که عرفان یعنی چه است ومعرفت کدام است واین موهبت نصیب همه نیست مگر آنکه خودخواسته باشد . این عرفان درمرتبهٔ علم الیقین، درمرتبهٔ عین الیقین، درمرتبه حق الیقین است که بازمراتب برای هرسالکی یاهرعالمی محفوظ است همه‌را دریك رتبه قرار نداده‌اند بسلمان آنچه نصیب بود با بوذر نبود . انشاءالله بازهم دراینموضوع گفتگو خواهیم نمود .

آقا می فرمایند عرفان حقیقی و عرفان دروغی

عرفان حقیقی پیغمبرداشت که پیغمبرخدا (ص) دروقت عبادت سینه‌اش ازخوف خداجوش میزد ومیلرزید. عرفان دروغی اینکه عده‌ای بنام عارف ودرویش دورهم جمع میشوند شعرها ، ترانه‌ها بیادیاردلربا میخوانند گاهی وافور وچرس وبنگی حاضرمیشود کیفورشده تجلیات خدارا مشاهده مینمایند .

درفصل سابق آقامنکر اصل عرفان بودند دراین فصل نمی‌دانم چه‌شد که اعتراف بوجودش فرمودند بنده در جواب عرفان دروغی که مورد حجة آقا است فعلا خود- داری میکنم وآن عرفان حقیقی‌را که درپیغمبر (ص) و ائمه بیان فرمودند آیا مادام العمردر خود سراغ کرده‌اند؟ اگربود نشانه‌کو، اگرنبودشما وآنانکه به مقام عرفان نرسیدند دریك مقامید اینکه فلان‌شخص فلان ثروت یافلان مقام‌داشت یادارد بمن چه‌مربوط‌است هرکه هرچه‌دارد ازآن‌خودش‌است فخراوهم‌ازآن خودش‌است بادیگری چه میرسدکه بکیسه دارندگان بوهم بخشش کند .

آقامیفرماید اولیاء الله کدامند

اولیاءیعنی دوست خدا هرکس بخدا ورسول وروزجزاوقرآن ایمان‌داشته باشد دوست خدا است آنانکه‌دعوی کشف وشهودوتجلیات‌دارند دلیلی ندارند. چون فرموده‌اند موضوع دروغ بودن کشف وشهود وتجلی را در مطلب‌ششم بیان‌میکنم بنده‌هم جواب این را موکول بزیارت بیان‌آقا درآنجا مینمایم .

امااولیاء کدامند؟ اگرچه‌آقاازفرط‌اشتباه یاغفلت جواب خودرا درین موضوع داده‌اندکه «الاان اولیاءالله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون » .

وحضرت امیرفرموده خدا چهارچیزرا پنهان داشته یکی‌ازآنها دوست‌خوداست

ودرحدیث وارد شده که« اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری» یعنی اولیاء من تحت قبه منند جز من کسی آنهارا نمیشناسد .

بنده از پریشان گوئی آقا در شگفتم که اول میفرماید ولی خدا کسی است که دوست خداورسول ومؤمن به روز جزاوقرآن باشد بعد این دوخبر راذکر میفرمایند - اگر شناسایی آنها بموجب ایندوخبر غیرمقدوراست آقا العیاذ بالله جاهلانه موضوع مجهولیرا تعقیب مینمایند شاید همانکه بنظروعقیده آقا ملعون ومطرود است همان ولی خدا باشد .

بنده نگارنده خود وقتی بزیارت اهل قبوررفته بود موقع طلوع آفتاب بود آن وادی خیلی خلوت بود عابری وزائری بچشم نمیخورد ایستاده بخواندن سلام براهل لا اله الا الله مشغول بودم دیدم یکنفر آدم جلنبر بالباس وکلاه کهنه بجانبم می آید خیال کردم فقیری است چیزی میخواهد ازجیب وجهی آماده کرم که اگر تقاضا نمود به او بدهم پیش آمد سلام نمود وجواب دادم گفت و لا الضالین مخفف است یامشدد ازشما چه پنهان تا آنروز بنده اهتمامی درتشدید وتخفیف نداشتم بی اختیار گفتم مخفف است یکدو قدم به عقب رفت وبرگشت گفت اگرمشدد بخوانیم چطوراست گفتم مانعی ندارد . ازمن دور گردید برای اشتغال حواس من سرقبری بعنوان فاتحه نشست تامن متوجه بودم اوهم نشسته بود، منصرف گردیدم اوهم غائب گردید؛ آنچه تفحص نمودم اورا نیافتم، ارشاد جاهلی نمود ورفت، یکی از تکالیف واجبه را یادداد ورفت - این که بود - همانکه اورا گدا پنداشتم.

خوب است آقا هم مضمون این شعررا بکارمیبستند .

تند برخاک شهیدان مدوان مرکب را   باخبرباش که خون از سرزین میگذرد

زمین خالی ازاولیاء نیست بازدرین موضوع صحبت خواهم نمود انشاء الله .

آقا می فرمایند بعد از امام
مرشد وراهنما کیست!

حاصل اینکه راهنما راویان اخبارند و بهرکس دعوی مرشدی وشعروشاعری وعرفان ومشاهد وتجلی نمود نباید معتقد وتسلیم گردید - این مرشدها یك مشت فاسق وفاجر و

کافر بیش نیستند . بنده عرض میکنم بلی راهنما بایدصالح باشد وراهنمایان صالح طریقت غیرراویان اخبار نیستند اینها هم آنچه میگویند متکی باخباری است که از پیغمبر (ص) وائمه هدی (ع) ماثوراست وشاهدمورد رابعدا بعرض میرسانم .

آقا میفرماید تأثیر نفس
دلیل برخوبی نیست

اینجا بیانی فرموده اند که خیلی تاب معنی دارد. گفته اند شخصی رادیدم که منحرف شده به این طایفه گمراه پیوسته گفتم چرا از حق بباطل رغبت کردی گفت از او تأثیر نفس دیدم شرابخوار بودم بمن گفت شراب نخور من بدون دغدغه ترك کردم وحال آنکه معتاد بودم. گفتم خدا شراب را حرام کرد پیغمبر نهی فرمود در اغلب مردم اثر نکرد چگونه حرف مرشد درتو اثر کرد این وسوسه شیطان است که در تو اثر کرده-

اولا بنده تعجب دارم ازین جرأتی که آقا به خداوپیغمبر بروزداده اندو اوامر واحکام آنها رابی اثر تعریف نموده اند ثانیاً نهی از شرابخوردن راکه از محرمات بارزه است وسوسه شیطان می دانند .

بنده حیرانم که نزد آقا منکروحرام چه چیز است ونهی ازمنکر چگونه باید باشدکه مصون از وسوسه شیطان لعین باشد . همین اشاره کافی است زیاده براین هتك احترام ایشان است .

آقا می فرماید: مطلب دوم ذکرشمهٔ ازکلمات علماء بزرگ راجع بصوفیه وعرفاء نزدیك بیست صفحه نقل اقوال از علماء اعلام که هرکه آنچه فرموده می نمایند اولا آنچه بنده تفحص درفرمایشاتشان نمودم مطلق صوفیه را مورد طعن ودق قرار نداده اند ازمیان آنها بکسانیکه منحرف بوده اند تاخت وتاز نموده اند - این طعن ودقها راهم صوفیه صالح نسبت به صوفیه طالح کرده و می کنند وپیوسته بیزاری ازآنان می جویند چنانچه شرذمهٔ دراول بیانیه ذکر نمودم و ثانی اگر بگفتن این راست و دروغها اثری

بود گفتار آنها دلنشین تر و نزدیکتر بقبول قابل می بود لزوم دیگر بزحمت کشیدن آقا نبود که خود را واوقات خود راصرف مطالبی کنند که دیگران بهتر گفته اند بگمان بنده چون اغلب یا ازکمی تتبع یاسوء ظن خلط مبحث نموده اند خوب و بد را بیك نظر دیده اند ازفرمایشاتشان اثر برداشته شده باشدوالله اگر نفس حق بود باید اثر داشته باشد پیغمبر (ص) بآن زن فرمود من امروز خرما خورده‌ام فردا بچه را بیاور تا نهی کنم - چون جواب تمام ایرادکنندگانرا مرحوم معصومعلیشاه مؤلف کتاب طرائق الحقایق داده بنده قارئین محترم را به اصل ایرادات علماء اعلام که آقاهمه را از آنجا برداشته و جواب شافی و کافی آن حوالت می‌دهیم تاهرکسی مایل باشد رجوع به آن نماید .

آقا می فرماید صوفیگری جامع تمام رذائل و گمراهیها و زیانها است

از قبیل خانقاه‌نشینی ومفت خواری وسربار جامعه بودن وبی‌اعتنائی بقوانین زندگی وشاعرمسلکی وخیال‌بافی وگوشه‌گیری و سرسپردگی و بی‌ارادگی وزبون‌شدن برای هرکس وناکس وجری شدن برخدا وبی‌زنی و بی‌خانمانی وگدائی و بدگوئی به اهل دنیا وبه‌تاراج دادن هستی و بیهوشی و بیغیرتی وتکذیب ازعلم ودانش وبدگویی بزهد وتقوی(تا می‌رسد به‌اینجا) که اینها ابزار دست اجانب هستند. وخیلی دامنه به کلام خود می‌دهند بنده خلاصه ازآنرا ذکر کردم .

درجواب عرض میشود

مکرر گفته شد که صوفیان صافی ازین گروه اشخاص اگر یافت شوند بیزارند صوفی و صوفی منش کسیست که بکدیمین وعرق‌جبین معشیت خود را اداره مینماید همه از گدا مسلکی عاردارند بخدا ودین واولیاء دین معتقد وپای‌بندند ازمراد تامرید زن و بچه دارند وبه علم ودانش بحد وافی علاقمندند وبزهد وتقوی متصفند وازهرچه غیر ازخدا ودین بی نیازند درعین تمکن مالی از زخارف دنیا بی علاقه‌اند ازدنیاطلبان و

فریب خوردگان متاع دنیا چه خارجی چه داخلی برکنارند .

بنده از عهد قدیم صحبت بمیان نمی‌آرم چون نبودم و نمی‌دانم صوفیان سابق ازچه راهی زندگی می‌کردند - ازاینهائیکه دیده‌وبه آنها حشرداشته وبزندگانیشان از دور ونزدیك آشنابی‌داشته می‌گویم مرحوم مجدالاشراف سیدی جلیل‌القدر با لباس روحانیت آنهم بسیارفاخر باداشتن چندین طرف خانه واثاث مرتب وخدمه مردانه و زنانه ازدارائی خودکه نمی‌دانم تاچه حدبود زندگی می‌کرد هیچوقت ازکسی بعنوان نیاز یا وجوه بریه چیزی قبول نمی‌کرد بلکه به‌فقرا وارباب حاجت مساعدتها می‌نمود- بعد ازآن مرحوم ، مرحوم آقا میرزا احمد وحید الاولیاء تمام عمر تا اندازه‌ای‌که قدرت داشت ازحروف چینی و مطبعه ونویسندگی امرارمعاش می‌نمود اواخر عمرهم که بستری و فاقدتمام قوی شده‌ازکرایه مطبعه امرار می‌نمود مکرر وجوه بریه‌نزدش می‌بردند میفرمود من اهلش رانمی‌شناسم وقبول نمی‌کرد .

مرحوم‌ابوالفتوح حاج حب‌حیدر درتبریز صاحب علاقه‌کافی بود درزمان‌خود بین‌وارث‌خودتقسیم‌نمود به‌اندك‌ذخیره برای‌خود قناعت میکرد البته بنده شرح‌هریك به‌موقع خودبیان خواهم‌نمودمرحوم‌حاج‌علی‌آقا ذوالریاستین‌قطع‌نظرازمقام روحانیت و زمامداری طریقت،خودیکی‌ازاعیان شهرشیراز بشمار بود مرحوم حاج میرزا عبد- الحسین ذوالریاستین همینطور،شاید آقاز ندگانی‌مجللآنرا درطهران دیده یا شنیده باشند .

مرحوم سلطانعلی‌شاه گنابادی عمراً بزراعت‌وحفرقنوات وغرس‌اشجارمشغول‌بود همچنین مرحوم نورعلیشاه،صالح علیشاه تاامروزکه نوبت‌به آقای‌رضاعلی شاه‌رسیده از طریق‌برزگری وزراعت‌نان میخورند ونان میدهند ودستورتمام این مشایخ به مریدها ترغیب به‌کسب‌حلال وتأهل‌بوده چنانچه‌یکی ازمریدان این‌صوفیان دوره‌گردوآسایش طلب نبوده‌ونیست‌اگر بخواهم دستور هریك رابه ترغیب کاسبی‌وزحمت کشی‌عرض‌کنم بسیار وقت میخواهد بنده یکی دو جمله از کتاب پندصالح مرحوم صالح علیشاه را بعرض می‌رسانم .

حاصل اینکه پدران باید تاهل اختیار کنند تا صاحب اولاد شوند مادران باید تربیت روحی وجسمی فرزند را مواظب باشند پدر باید فرزند خودرا به تعلیم آداب دین ودنیا آشنا سازد و بقدر تمکن وسائل تحصیل اولادرا فراهم سازد .

اما کسب - باید انسان که بالطبع مدنی آفریده شده و بیکدیگر محتاجند کمك بهم نمایند وهر کسی کاری انجام دهد که پیکر بیهوده و بار برجامعه نباشد تکیه بخدا و واستغنا داشته چشم داشت وطمع نداشته باشد که چشم داشت و تکیه به ظاهر بزرگان هم بداست باید از باطن آنها خواست - ودر کار کردن که پسندیده خداست باید کوشید و تا توانست به آموختن هنر استاد خود تنها قناعت ننمود همیشه کنجکاوی برای آگاهی برمجهولات کرده هنر خود را ترقی دهد؛ اگرچه دارا باشد که از دارائی خود بتواند زندگانی و وکمك به جامعه نماید .

و ازگدایی ودزدی که دونقطه مقابل کسب است ودراسلام نهی سخت شده است دوری باید کرد .

وازدستوراتیکه درشریعت برای معاملات رسیده تجاوز نکنند که مالك حقیقی تصرف آنرا روا ندارد - و درکسب خوشنودی خدا وکمك بندگان خدا خواهد بود - وازربا که مخصوصاً درقرآن مجید تهدید سخت دارد دوری گیرند - يك معنی انصاف این است که آنچه انسان را به بیکاری و بارکردن جامعهٔ تاچه رسد بکارهای خانمان برانداز میرساند پرهیز کند مانند عادت به مجالس خوشگذرانی وشرب وقمار ومشاقی وکیمیا بازی وتریاك و حشیش - که دستورات اسلام برپایهٔ کارومردانگی وبندگی خدا گذارده شده.
این بیان دنباله دارد بنده به قدر احتیاج بجواب آقا به قلم آوردم .

شعار سلاسل نعمة اللهی و ذهبی همه کسب وکار است چنانچه می بینیم اغلب واکثر آنها صاحبان مال زیاد ودستگاه عریض وطویل هستند درعین حال درویشند یعنی علاقه ودل بستگی ندارند ازکم وزیاد و ضرر ونفع ، غم وشادی ندارند در صرف مال به راه خیر بی اختیارند مالرا برای فروختن جلال نمیخواهند بلکه برای ذخیره مال می خواهند درویشند یعنی خودوهستی خودرا ازخدا میدانند وخویش را هیچ نمیبینند به آنچه خدا

داده راضیندو از آنچه گرفته راضیند .

جابر ابن عبدالله انصاری خدمت حضرت امام محمد باقر (ع) رسید حضرت سؤال از حالش فرمود عرض کرد چنانم که مرگ را بهتر ازحیات وغم را بهتر ازشادی وفقر را بهتر ازغنی ومرض را بهتر ازصحت میدانم فرموده ما آل محمد (ص) اینطور نیستیم ما به آنچه خدا خواسته وداده راضی هستیم .

خیال میکنم جواب فرمایشات آقا تاهمین حد فعلا کافی باشد و ازایشان رفع اشتباه گردیده باشد. آقای بزرگوار این دراویش عقب مرید نمیکردندو برای ارتزاق اشغال محراب ومنبر نمینمایند ازهکذروجوه بریه عیش نمی نمایند برای رونق بازاردکان کافر سازی باز نمی نمایند اینها درعین حال که بامردمند پی مردمند درعین حال که غنی اندفقیرند درعین حال که موردطعن ولعنند خیر خواه خلقند ودعاگوی مردمند .

یاددارم سیدی درلباس روحانیت با دعویهای گزاف برای گرمی بازار هرشب پس ازنماز منبرمیرفت وذم ازصوفیه خاصه مشایخ زنده آنوقت باتصریح کامل مینمود و مثل حضرت آقاعلی الظاهر آنانرا مهدورالدم میدانست بجان خودم ازمنبر که فرودمی آمد می رفت درخانه یکی ازهمین مشایخ طعام صرف می فرمود بنده بنا ندارم هتك احترام کنم وگرنه بااسم ورسم ونشانه میگفتم .

باری کارتند روی این آقا به جائی کشید که امت بنا بحفظ بیضه اسلام مترصد دفع این طایفه ولو به کشتن برآمدند وآشوب وانقلابی راه افتادکه راستی اگر جلوگیری مأمورین انتظامات نبود خیلی مفاسد پیش میآمد - مریدها می رفتند خدمت آقامیرزا احمدوحید الاولیاء شوروجوش میزدند آن مرحوم باکمال خونسردی می فرمود چه دارید عقب سر مردم حرف می زنید این آقا شخصی است که به لباس روحانیت ملبس است ویکی ازعلما اسلام محفوظ می شود .

چون به این صفت موصوف است بنام اسلام باید اورامحترم شمرد تااینکه وقتی کارخیلی بهسختی گرائید ومستحفظ وپاسبان برای محافظت خانه مرحوم وحیدالاولیاء

فرستاده شد که تاازشر متقدسین گزندی‌نبینند یکی‌از حواریین عرض‌کرد مولا نامادر خطریم فرمود صبرکنید این شخص چیزی به عمرش نمانده بهمین زودی می‌گـذرد طولی نکشید که بدون‌سروصدا وبستروددوا خاموش‌گردید .

درین‌زمینه پافشاری‌نمیکنم شاید‌بعدا به‌مناسبت‌مقام‌سرگذشتهایی ازین‌اشخاص یعنی حماقدبن مبین به‌عرض برسانم حاصل‌کلام اینکه دراویشی که‌آقا معرفی‌فرمودند دراین دستگاه‌های‌امروزی نیست‌ازگذشته‌هم‌آنچه شنیده ودرکتاب دیده‌غالباً غیرواقع معلوم می‌گردد .

آقا میفرماید صوفیگری ابزاردست اجانب است

ودلیل برصدق گفتارخود چندجمله است‌که‌بنده خلاصه‌آنرا می‌نگارم. دلیل‌اول اینکه‌اول‌خانقاهی که‌ساخته‌شد ازیك‌نفر نصرانی بود ـ معروف‌کرخی وجنیدبغدادی از ترسائی‌وارد اسلام‌شدند که قطب‌شوندواسلام‌راخراب‌کنند .

تذکرةالاولیاء شیخ‌عطاررا که‌همه‌لاف‌وگزاف‌وخرافات‌است دراروپاچاپ میکنند به ایران میفرستند وازجیب خودشان خرج‌میکنند مثنوی راچاپ می‌نمایند به نصف بها بمردم‌میدهند - چون درجنگ صلیبی نتوانستند به مسلمانان چیره شونـد ازراه صوفی تراشی‌وکرامت‌درست‌کردن‌برای‌آنها برای‌اغوای‌مردم وارد شده‌اند(اینجاعـرق اسلامیت‌آقاجوش‌کرده آنچه توانسته‌اند زهرریزی فرموده‌اند تـامیرسند به‌اینجاکه) بابی‌گری وشیخیگری وصوفی‌وقلندری ودرویشی وچله رانشینی‌آنها آوردند .

چراصوفیگری شرط اولش‌این است‌که بایدباهمهٔ کفارخوب باشی‌وباهمه (حق وباطل)را خوب‌بدانی ـ چه‌شدکه‌روزقتل‌عام کربلاازطرف‌دولت عثمانی خانه‌سیدکاظم رشتی استاد میرزا علی‌محمد باب‌امان‌کاه‌شد ـ چه‌شدکه شمس‌العرفا صوفی‌مقابل‌مسجد شاه ومسجد جامع طهران خانقاه می‌سازد ـ برای چه‌پاپ اعظم‌نصاری عکس‌اوراگرفته وعکس خودرا به‌اوداده اینهامیرساندکه صوفیگری دست مرموزی‌است وقرائن بسیار دیگرمیباشد که‌کفار صلیبی برای واژگون کردن دین اسـلام صوفیگری را آوردندو

رهبانیت که‌یادگار نصاری‌است بنام‌صوفیگری‌آوردندوحال‌آنکه‌پیغمبرفرموده «لارهبانیة فی‌الاسلام» خرقه ودلق پشمینه از زنان رهبانات که آنها را صوفیات میگفتند وارد مسلمین شد .

حاصل‌کلام آقاخیلی سعی‌نموده‌اندکه مدلل‌نمایندکه‌صوفیگری‌از مسیحیان در اسلام شایع‌شده ـ جنیدوشمس‌تبریزی ـ وبودا ـ وابراهیم ادهم همه‌وهمه‌آنچه‌دربارهٔ آنهاگفته‌شده افسانه‌است اینهایك مشت دزدبیش نیستندهرکه‌مدح‌آنانراکرده‌ظالمی‌را مدح نموده .

بنده‌عرض‌می‌کنم شواهدی‌که آقا برای مدعای خود اقامه‌فرموده‌اند‌بسیار نارسا بلکه‌به‌پریشان‌گوئی بیشترشباهت‌داردکه‌چون خانقاهی‌راست‌یادروغ یك نصرانی‌ساخته جنید ومعروف‌کرخی ازنصرانیت وارد اسلام شدند ـ خانهٔ‌آقا سیدکاظم رشتی درقتل عام بست‌بود ـ مقابل مسجدشاه خانقاه ساخته‌شده پاپ‌عکس اورابرداشته‌وعکس خود راهم‌داده اینها همه‌دلیل‌است‌که صوفیگری ازنصاری به‌مسلمانان تزریق‌شده. ومعترفم به‌اینکه در تمام شئون‌ما ازدینی و دنیائی دخالت تامه داشته ودارند وهیچگاه ما را آسوده نمی‌گذارند ونخواهندگذاشت ولی‌هروقت خواستند پایهٔ‌دین اسلام‌را بلرزانند بوسیلهٔ بعضی اززمامداران شرع شریف اقدام نموده‌اند .

چون می‌دانستند باید منظورشان بوسیلهٔ آنان‌را تأمین‌میشود ـ حرف خودرا دردهان‌آنها می‌گذاشتند که به‌زبان‌آنها اداشود می‌کردند ونتیجه‌هم می‌گرفتندچه‌بسا بودکه‌گوینده بیچاره‌هم خود نمی‌دانست‌که‌بنفع‌کی امر به‌معروف‌یانهی‌ازمنکرمینماید ولی بودند اشخاصی‌که‌رسماً جیره‌خوار ونوکررسمی بودند یاهستند .

«آقای بزرگوار!» آنها سیاست را بهتراز‌بنده وجنابعالی بازی می‌کنند برای پیشرفت مقاصد سیاسی بهوچی‌گرها ومقام‌طلب‌ها مراجعه‌می نمایند اگربخواهند سرمه دینی بچشم‌کسی بکشند بوسیلهٔ‌اهل دین مکحول می‌نمایند بنده شواهدبسیاردارم که همه متقن است چکنم نمی‌توانم آبروی دین ودینداران را لکه‌دارنمایم هیچوقت

آنهاگرد اشخاصیکه بفرمایش جنا بعالی تنبل و بیکاره کنج خانقاه چرس و بنك مصرف می‌کردند نمی‌روند - اگر بخواهند خلاف شرعی اشاعه یابد بوسیله بعضی از حامیان و ناطقین اسلام انجام می دهند چنانچه دیدهٔ می بینید - هرامری ازسیاسی و اقتصادی و روحانی حتی انقلابی به‌اهلش برگزار می نمایند - هیچوقت بااین نااهلان گوشه گیر که ازدنیا وآخرت به قول شما برکنارند کاری رجوع نمی کنند - برای شاهد عرضم یك قصه تاریخی که خود وارد بودم بعرض می‌رسانم .

سال هزاروسیصدوچهل قمری درطهران بودم آنوقت زمان مدیدی ازجنك عمومی اول نگذشته بود وعراق تحت تصرف انگلیسیها بود دراثر نهضتی که مرحوم آیةالله العظمی آقای آقا میرزا محمد تقی شیرازی در آنجافرمود ، قشون اجنبی بقوهٔ‌قهریه مسلط شدند .

چندنفرازآیةالله‌زادگان راکه ازجمله یکی فرزندمعظم له بودتبعید به‌ایران کردند- این صداکه به‌گوش طهرانیها رسیدانقلاب دینی راه افتادکه انگلیسها نسبت به‌مراجع دین توهین کرده‌وباید انتقام بکشیم - همه‌شب مردم درمسجدی جمع می‌شدند ناطقین منبرمی‌رفتند مظالم آن کفاررا بیان‌می‌نمودند جوش‌وخروش‌مردم به‌حدی‌شدکه بنده‌خیال می‌کردم روزیکه آقا زاده‌ها وارد طهران شوند هر خشت سفارتخانه انگلیس بین‌چهار نفر تقسیم می‌شود طهران یکپارچه غوغا شده‌بود فقط‌جائیکه هیچ‌صدائی ازآن بیرون نمی‌آمدسفارتخانه بودکه‌گویاقبرستان خاموشی بود - بجان‌شما بنده‌یقین‌داشتم‌عکس-العملی پیش‌می‌آید ولی طرز وجورآن بفکرم نمیرسید تا یکروز ازمنزل بیرون‌آمدم دیدم اغلب‌بازارها بسته پرسیدم چه‌خبراست؟ گفتند روزگذشته موقع‌ظهر نوکر آیةالله آقای حاج شیخ عبدالنبی سوار الاغ ازدر مدرسه کلیمی ها عبور می‌کرده بچه های مدرسه چون صف‌نظام خارج می‌شدند الاغ‌رم‌کرده آدم‌آقارا زمین‌زده با اینکه آدم آقا با چماقی‌که دردست داشته یهودیها را ادب‌کرده معهذا مردم چون وهن به اسلام شده‌ریختند بمحله‌کلیمی‌ها تاغارت‌کنند یکی‌دوخانه‌را هم قربتاً الی‌الله غارت‌نمودند که‌سردار سپه نظامی فرستادومانع ازتجاوز مردم‌شد .

گفتم بعدچه‌شد؟ معلوم‌گردیدکه‌کلیمی‌ها ازخوف اعتصاب‌کرده ودرمجلس شوری متحصن‌گردیدند بنده صورت حسابرا تا آخر خواندم‌که نقشه‌چیست‌بسیارآفرین‌گفتم که‌دکان مقابل‌دکان، ولی‌دکاندار حتی ازالاغی‌هم که‌سر طویله‌آقا جومی خورد به‌نفع خود استفاده می‌نمایند .

خواستم برگردم به‌منزل‌گفت کجامی‌روی دیندارها درمسجدجمعه بلواکرده‌اند بنده برای‌اینکه ازقافله دین عقب نمانده باشم زورآوردم به‌جانب مسجد جمعه دیدم الله‌اکبر!! قیامت برپاشده‌جمعیت زیاد، آیات‌الله العظام برای دریافت دین ازکف‌رفته بارخساری اندوهگین نشسته‌کسی‌که‌پیدانیست مرحوم صاحب عزایعنی آقای‌حاج‌شیخ عبدالنبی .

طولی نکشیدکه‌آن مرحوم‌را روی دست‌آوردند . به‌ورود ایشان‌جوش وخروش و شیون زیاد بالاگرفت . فراموش نمی‌کنم مؤمنین با قیافه حق بجانب چنان به سرو سینه‌خود می‌کوبیدندکه نزدیك بود خون جاری‌شود . همه‌فریادمی‌کشیدنددین‌رفت اسلام‌رفت ، یهودی‌هارا باید قتل‌عام‌کرد . منبری‌گذاشتند شیخ ابراهیم‌خراسانی‌رفت بالا واین قصیده‌غرارا خواند :

شنیدم که در دولت معتصم — اسیری گرفتار شد از عجم
روان‌کرد ازدیده سیلاب‌خون — بنالید از ضعف حال درون
که ای‌معتصم‌غافلی ، داد، داد — اسیرت بدست مخالف فتاد
توئی‌شمع روشن به‌فانوس‌ملك — بتومیرسدننك وناموس وملك
آهای سردار سپه
توئی شمع روشن بفانوس ملك — بتومی‌رسدننك وناموس ملك

قدری ازجلال وشوکت‌سردار سپه تعریف کردازمنبرفرودآمدیك‌کلام‌ازمصیبت وارده وخراشی‌که به‌جبهه شریف اسلام رسیده‌بود به‌میان نیاورد گویا نسخه‌ای‌که به دستش داده‌بودند . همین بودکه عرضه‌داشت .

ناگاه از پای منبر مؤمن مجنون الاسلام برخاست بنا کرد به سروسینه کوبیدن که‌ای وای‌دین رفت ! مردم‌هم به‌قصد قربت‌هم ناله شدند و باز شیون راه افتاد .

بنده‌روی سکوی‌یعنی صفه‌بالا نشسته و تماشای صحنه می‌نمایم و به صحنه ساز آفرین می‌گویم گاهی خنده به طوری فشارم می‌داد که نزدیك می شدبی اختیارشوم . یك‌مرتبه‌متوجه می شدم که اگر لبم عقب رفت خونم هدراست .

مردم متدین از عالم وجاهل به مصیبت اسلام شکست خورده خون می‌باریدند « لااله‌الاالله » آنقدر قضیه زمین خوردن نوکر آقا ازالاغ آقا دل و جگر هارا کباب کردکه‌مردم مؤمن پاك‌نهاد قضیه تبعید آیات الله زادگان‌را فراموش‌کردند .

آنهائی که تا شب گذشته پای منبر آقای حامی‌الاسلام از مظالم انگلیس هاجیغ می‌کشیدند وصورت‌می خراشیدند همه ازناطق‌ومستمع ، ازامام ومأموم در این‌صحنه به عزاداری پرداختند ویادی ازمصیبت قبل نیاوردند .

بنده خسته‌شدم‌برخاستم‌راه منزل پیش گرفته‌رفتم‌خیال میکردم به‌همین‌جا قضیه‌ختم میشود . عصر که برگشتم دیدم سماور بزرگی بادستگاه‌چائی مرتب‌شده تاغروب آفتاب آنهائیکه مأمور خود زنی بودند سروسینه‌را به‌دردمی‌آوردند وآنهاکه مأمور به‌فریاد وا اسلاما بودند سماخ گوشهارا به‌زحمت‌می‌انداختند تا موقع نمازشد هریك از آقایان قسمتی ازمسجدرا برای اداء فریضه اشغال کردند .

مؤمنین صف‌آرائی کردند ، اذان‌ها گفته‌شد ! نمازها خوانده‌شد عجباکه یك نفر از این آقایان مورد اعتماد نبود که همه به‌او اقتداکنند ! شاید این هم جزء برنامه بوده‌که‌هرکه باامت‌خودنماز کند.

باری‌شب‌را آقایان باعزاداران اسلام درمسجدماندندفرداهم‌همین طورروز هفتم صفرکه‌روز سوم عزاء اسلام‌بود بنا بودآقا زاده های تبعیدی وارد شوند ـ صبح آنروز خدا بسلامت بدارد لسان‌الملك‌فرزند زاده سپهر آمددرمنزل‌که: بیا برویم گفتم کجا؟ گفت: استقبال ، خندیدم ! گفت : بیابی تماشا نیست . درشکه‌سوار شدیم رفتیم در بین راه

حضرت عبدالعظیم برخورد کردیم آقا زاده هارا دریك کالسکه جای داده و تقریباده دوازده درشکه دیگر عقب آنها یك نفرهم گاهگاهی نفس دزده می کشیدکه مرده باد انگلیسها ، آمدند ازخیابانها گذشتند درخیابان بلورفروشها دریك کوچه بن بستی به خانه‌واردگردیدند مثل‌اینکه آنجا مدفون گردیدند همین وهمین!

ملت چون به‌مصیبت اسلام‌مشغول بودند نمی توانستند ازعزاخانه‌قدم بیرون‌نهند سه‌روز این بازی‌طول کشید . روزچهارم‌دین‌وایمان ، اسلام‌واسلامیت همه‌سرجای‌خود قرارگرفت . به‌سلامتی یهود ومسلمانان هم باخاطری آسوده‌بدسر کار خود رفتند .

بنده‌برخود لازم نمی‌دانم‌که قسم بخورم اینهاکه نوشتم راست است چون هنوز اشخاصی‌هستندکه یادشان باشدومحتاج نیستم برای‌حرف ناسالم‌خودرا سالم کنم پای همه‌تهمت‌را درکار بیاورم .

ازاین‌سر گذشت که‌عرض‌کردم اینهمه جمعیت که‌دور جنازه‌اسلام‌شیون‌میکردند یك‌نفر ازاین‌صوفیان تنبل نبودکه اقلا خودی نشان دهد وبرای اسلام دوسه‌دانه اشك بریزد !

اینکه‌آقامی‌فرماید پدرفلان‌وخود فلان نصاری بودند عرض‌می‌کنم‌مگراسلاف ما روزاول مسلمان بودند؟ بنده‌چه می‌دانم پدرانم کلیمی یامسیحی یازردشتی بوده‌اندکه امروز به لباس اسلام بحمدالله خودرا نشان‌می‌دهم . مگرابانر ومقدادوامثال آنها بت نمی‌پرستیدند جسارت نباشد اجداد شریف‌آقا هم .

اسلام که آمد آنهائی‌که سعادت داشتند زیر پرچم اسلام وارد شدند فرضاً که معروف‌کرخی وجنید روزی نصرانی بوده بعدازقبول اسلام‌هم هنوز نصرانی هستند ! اگرخانه مرحوم سیدکاظم رشتی مأمن می‌شود به امردولت عثمانی‌دلیل این است‌که با اجانب رابطه داشته ؟! دولت عثمانی‌که مسلمان بود چه مناسبتی این‌تأمین به‌اجانب پیدامی‌کند ؟!

اگرآقا قدری درنگارش خود تأمل‌کرده بودند امروز اوراق‌کتاب ایشان مورد خنده‌بچه‌ها نمي گرديد، وبنده‌ازاین‌حیث متاثرم .

آقا می‌فرمایند بی‌حالی و بی‌حسی نتیجه عرفان و صوفیگری است

بنده عرض می‌کنم اگر مجاهدت همین صوفی‌های بی‌حال نبود امروز جنابعالی در حال تقیه باقی بودید. صوفی‌ها بودند که زمانی که نام شیعه و مرگ توام بود قد مردانگی علم کردند کشتند و کشته شدند آنقدر جهاد نمودند تا به مأذنه‌ها نام علیا ولی الله را بلند کردند. البته نهضت مردانه مذهبی شاه صفی الدین جد امجد سلاطین صفویه و مجاهدات اعقاب او شیعه را از سوراخ‌های تنگ و تاریک تقیه بیرون کشید و در وادی وسیع آزادی سیر داد.

چقدر این دراویش بی‌حال حال شیعه محتضر را بهبودی بخشید آنچه ما آثار دین و مذهب داریم در زمان آنها ترویج گردید. حتی امروز هم که ما خود را شیعه می‌دانیم از فیض خدمات آنها است. اگرچه آنها با نیتی پاك و عزمی خلل ناپذیر قد مردانگی برای اعلاء کلمه متروکه «علی» علم کردند اگر می‌دانستند که ما از خوان احسان آنها ارتزاق کرده و فحش بلکه حکم کفر آنان را می‌دهیم شاید خود را به آن زحمات مبتلا نمی‌کردند راستی چقدر حق ناشناسی بد است چون مبنای تاریخ نویسی ندارم شرح جنگهای مرحوم شاه صفی الدین و خلیفه او شاه اسماعیل را حوالت به کتب تاریخ میدهم تا ترویج هائی که آنها از دین و مذهب نمودند و ترویج هائی که امروز ما بنام اسلام می‌نمائیم مقایسه شود !!

آقا سندهای تاریخی در مذمت سعدی و مولوی بیان فرموده که در زمان مغول بوده‌اند از عمل آنها اظهار تأثری نکرده‌اند. چون بعد از این در باره سعدی و مولوی بیاناتی خواهند فرمود بنده هم انشاالله همانجا جواب عرض می‌کنم تا تکرار نشود.

مرقوم می فرمایند سند دیگر: هر وقت از طرف بزرگان اسلام قیامی علیه کفار شد صوفیان مخالفت کرده. قصه جنگ روس با ایران را در زمان فتحعلیشاه و حکم جهاد و مجاهدت، مرحوم آیة‌الله سید محمد مجاهد را بیان می فرماید که حاصل فرمایش

ایشان اینکه بعد از چند فقره شکست دادن بروسها در اثر اعمال غرض صوفیها اسلام شکست خورد. راستی اگر میدانستم آقا از تاریخ مطلعند و دانسته اعمال غرض نموده‌اند بسیار از دینداری ایشان بحیرت می افتادم چون میدانم از روی بی اطلاعی بیاناتی نموده‌اند ملامت نمی‌کنم ولی برای اینکه کاملا مطلع شوند مطلب را به عرض میرسانم تا بدانند شکست به سبب صوفیها نبوده بلکه به سبب از نوع آقا بوده.

همانطور که قبلا عرض کردم اجانب در هر کاری بخواهند موفق شوند از سنخ همان کار مؤید یا منقد میتراشند این جنك چون پای علما در کار بود کارشکن را از همان سنخ در کار آوردند آخوندی را که نامش میرفتاح پسر حاج میرزا یوسف بود برمنبر شده برای رونق محراب و منبر خود دعاء امپراطور روس بگفت؛ مردم را به اطاعت او دعوت نمود فریاد کرد مسلمانان خود را به کشتن ندهید که یکسر به جهنم بروید.

بالاخره مردم خسته که در موقع خطر واقع شده نصایح یا امریه آقای آخوند را وسیله قرار داده سراً و علناً راه سلامت را پیش گرفته و رفتند سنگرها خالی شد. روسها با خاطری آسوده نزدیك شهر تبریز شدند میرفتاح علمی افراشته مردم شهر را برداشته به استقبال قشون روسیه رهسپار گردیده روز جمعه سوم ربیع الثانی ۱۳۴۳ روسیه ارك شهر را تصرف نموده و حاکم مایشا، شدند (ناسخ التواریخ) که منتهی به شکست جبران ناپذیر ارتش اسلام گردید و آن صلح شوم در تعقیب آن منعقد گردید و بی مناسبت نیست که عرض کنم. روز ورود مرحوم سید محمد مجاهد تاریخ متعرض است که در حمام برای شستشوی بدن تشریف برده مردم مسلمان آب خزینه را برای استشفا و تبرك تا آخر بردند و روزی که شیپور شکست زده شد همین مردم هجوم بردند که سید بیچاره را به قتل برسانند که اگر بعضی از اعاظم اورا محافظت نکرده بودند یقیناً اورا کشته بودند چونکه اورا محرك و مسبب این جنك میدانستند. آنقدر بر آن وجود مبارك سختی و ناملایمات وارد گردید که به فاصله زمانی مختصر در بین راه از دنیا رفت رحمة‌الله علیه.

چون آقا شکست دولت ایران را از روسیه از صوفیان بی‌ایمان! پنداشته‌اند برای

اثبات مدعا چند فقره امور سیاسی دیگر را از قبیل نفت و رفتن دکتر مصدق به خارجه و طعنه انگلیسی‌ها به ایرانیان همه‌را به حساب صوفیه آورده‌اند. چون بیانات ایشان خیلی بی‌ربط به‌نظر می‌رسید بنده‌هم از تشریح و جواب خودداری می‌کنم که حفظ آبروی ایشان را کرده باشم.

عرض می‌کنم آقای بزرگوار انقلاباتی که از صدر اسلام تا امروز که مورث تزلزل ارکان دین بوده جز از ناحیه بعضی مسند نشینان شرع نبوده قتل حضرت سیدالشهدا! به‌فتوای شریح قاضی نبود؟! تقاعد مردم از حمایت امیر(ع) برای جنگ معاویه به‌تحریك ابوموسی اشعری نبود! نمی خواهم به‌مطلب کش بدهم تا مدلل بدارم خونهای پاکی که ریخته‌شده دراثر فتوای این گونه‌علمای اسلام بوده قتل شهیدین وقاضی نورالله شوشتری تازماننا هذا همه ازاثر اختلاف دینی‌ومذهبی که ازاین‌مراکز بروزکرده بوده حتی قتل مرحوم شیخ فضل‌الله نوری که ناچارم برای آبروی اسلام پرده‌پوشی کنم وانقلاب‌مشروطه که‌عده‌ای از علماء، مشروطه‌خواه وعده‌ای مخالف بوده‌اند چه‌اثرات شومی درمیان گذاشت که‌شاید بعضی از آن‌را به‌مناسبت مقام به‌عرض برسانم هیچ جای اینها پای‌صوفی‌ها درکار نبود وگرنه آقا قطار شتر فتنه‌ها را در بر خانه این بیچارگان می خوابانید.

از جمله مرقوم می‌فرمایند که درسال ۱۳۳۵ قمری که حاجی ملاسلطانعلی به عتبات مشرف گردید قنسول انگلیس موتور برای استقبال فرستاد. ایشان با موتورقنسول وارد بغداد شدند مردم کاظمین ازورود ایشان برای زیارت ممانعت نمودند هرچه قنسول انگلیس سعی نمود موفق به اسکات مردم نشد. درکربلا ونجف هم‌او را راه ندادند. بنده نمی‌دانم این‌مسافرت کی‌وچه وقت بوده وچگونه‌آن مرحوم ازعالم برزخ رجعت به‌دنیا نمودوسوار موتورقنسول انگلیس گردیدکه مواجه بامنع اهالی گردید. وحال آنکه فوت‌یعنی قتل‌مرحوم حاج سلطانعلی شاه درشب‌بیست وششم ربیع‌الاول ۱۳۲۷ قمری اتفاق افتاد. فاصله این زیارت ورحلت تقریباً هشت سال است چون مبنی بر حفظ کیان‌دین‌است این‌اختلافات رانباید منظورداشت.

آقاباز تجدیدمطلع فرموده یاخواسته اندحجم کتابشان زیاد شوداسامی علماء شیعه‌که رد برصوفیه نوشته‌اند ذکر فرموده‌ومرقوم میدارند که این اشخاص بزرگ یا مستقیم کتاب‌نوشته‌اند یادرضمن بیان‌ردآنها نموده‌اند ازاین‌قرار است.

بنده‌که حوصله نگارش آنهارا ندارم تحقیقاً نام ۱۲۳ نفررا ذکرفرموده‌اندکه بعضی‌ازآنها معروف واکثراً غیرمعروف وکتابهائی که ازآنها نشان داده‌اند اغلب‌را این ناچیزدیده‌یعنی ازکتب‌معروفه‌است، حاصل تمام‌آنها چند جمله بیش نیست‌یکی مذمت از سفیان ثوری وحسین‌حلاج وشطحیات بایزیدو بعضی‌هم‌ازحسن بصری‌است دیگر قسمت وحدت‌وجود است سوم حکایت همان سیزده چهارده خبریا حدیث که از پیغمبر یا امام حسن‌عسکری(ع) نقل‌شده‌است.

اگرخوب‌توجه داشته باشیم تمام این‌ردها یا اعتراضات متحدالمآل است‌همه‌از این‌جاده بیرون نرفته‌اند. بلی‌فرق فاحش‌درشدت وضعف‌کافرکردن یاکافرساختن آنها درصاحبان کتب است. بعضی‌چون آقابی‌باکانه ازعالی و دانی؛ از مؤمن وکافر، صالح وطالح راراکافرشمرده. بعضی مسامحه کرده با احتیاط راه پیموده‌اند.

بنده جواب‌این لاطائلات راقبلا ازکتاب‌مرآت‌الحق به‌عرض رسانیده و عقائد بعضی‌ازعلمای بزرگ‌را ذکرنموده‌ام خودرا محتاج به جواب دیگر نمیدانم. حاصل کلام اینکه هرکه‌به هرنام وبه‌هرمرام ازربقه بندگی‌خدا واطاعت‌پیغمبر وآل‌تخلف ورزید کافرومشمول لعن‌خدا وملائکه وجمیع‌جن وانس‌است.

البته آقاچون‌یك مطلب رامکرراً ذکرمی‌فرمایندوبازهم درهمین‌زمینه بیاناتی دارندتتمه جواب‌را انشاء الله همان جا به‌عرض خواهم رساند عجباکه اقرارفرموده‌اند عده‌ای‌از علما به‌طرفداری‌اینها پرداخته اند ومذهب‌آنهارا حق‌دانسته می‌گویند‌اینها یا‌برای‌بزرگ کردن‌عدد شیعه درمقابل سنیان وده یا اطلاعی به مقاصد آنها نبرده‌اند بنده‌عرض‌می‌کنم درمقابل ۱۲۳ کتاب اگرچندکتاب مخالف‌باشد تأثیری‌ندارد.

نباید آقا عصبانی گردند موقعی باید عصبانی شوند که خود حساب کنند کدام یك از اینها مؤثر گردید . کدام صوفی بی دین را دین دار کرد وزحماتی که خودکشیده جمع اقوال از این کتاب وآن کتاب نموده چه انعکاسی جز یك مشت بازی وخنده بچه‌های ناآزموده چه نتیجه یافته‌اند . اگر خود التفات ندارند این ناچیز برای اینکه درچنین قرنی خود را به چنین نوشته ها رسوا می نمایند خیلی متأثرم دنبال این فرمایش شرحی مسخره آمیز از کرامات صاحبان کرامت بیان می نمایند چون بعد از این هم باز در این مبحث واردمی گردند جواب را موکول به همان موقع می نمایم .

می فرمایند: مطلب چهارم در ذکر
احوال و گفتار و عقاید پیران ومرشدان وعرفا

خلاصه فرمایش اینکه علمای شیعه که کتب رجال نوشته‌اند هرکه شیعه بوده نام برده‌اند وسنی‌ها هم در کتب رجال خود هرچه سنی بوده ذکر کرده‌اند با این دلیل هر اسمی که دردفتر ما ثبت نشده معلوم است شیعه نبوده وهرچه در نامه آنها ثبت است سنی بوده است.

اول حسن بصری

اینکه فرموده‌اند هرچه درکتب رجال شیعه نام برده نشده سنی بوده دلیل غیر معقولی است . اولا مگر مؤلفین کتب رجال معصوم بوده که قول آنها حجت باشد چه بسیار از اشخاص ثقه را هم نام نبرده‌اند ثانی آنها روات اخبار را تعریف نموده اند کسانی که نشر اخبار از آنها نشده نام نبرده‌اند یا باضروره نام برده‌اند . ثالثا بنا بـه اخبار صحیحه عده انبیاء ۱۲۴ هزار نفر بوده‌اند و خدای تعالی در کتاب مجید خود ۲۴ نفر را بیش اسم نبرده پس چون نام آنها در قرآن نیست ما باید آنان را پیغمبر ندانیم ؟ این چه دلیلی است که مفادش به این نامحکمی است. هفت خبر در ذم حسن بصری ذکر می فرمایند و به آنها استمساك جسته واورا از سنی گذشته کافر قلمداد فرموده درمقابل این هفت خبر

دوازده خبر درمدح او وزیاده از بیست حکایت درریاضت وحسن اخلاق و ترویج دین را از او نقل کرده‌اند .

قارئین محترم را حوالت می‌دهم به مجالس المؤمنین قاضی نورالله طاب ثراه وکشکول شیخ بهائی طاب ثراه و طرایق الحقایق معصوم علیشاه طاب ثراه و بستان السیاحه حاجی شیروانی طاب ثراه که هرکدام در محامد اوصاف اوو اینکه شیعه محض بوده روایات وحکایاتی نقل کرده‌اند اگر این اخبار وحکایات با آن هفت خبر مذمومه تقابل نکنند اقلا اجازه سکوت بشخص منصف حق گو میدهد

بنده یك خبری از او اینجا نقل می‌کنم تا شاید رفع توهم آقا بشود. و آن را نقل به معنی می کنم در کتاب مجالس این حدیث درمجلس پنجاه یکم کتاب امالی است که ابی مسلم گفت با حسن بصری وانس ابن مالك رفتیم به خانه ام السلمه زوجه پیغمبر (ص) انس بیرون نشست من و حسن داخل گردیدیم حسن گفت سلام بر تو ای مادر (توضیح اینکه خطاب مادر به این سبب بود که مادرش خادمهٔ ام السلمه بود هر گاه برای کاری ازمنزل بیرون می رفت حسن که آنوقت شیرخواره بود، بی قراری می نموده ام السلمه پستان بدهانش می گذاشته که تسکین یابد اتفاقاً پستان هم شیر می‌داده که می نویسند سبب تعالی حسن از برکت آن پستان وشیر بوده) گفت وعلیك السلام تو کیستی ای پسر من ؟ گفت : من حسن بصری .گفت : برای چه به اینجا آمده‌ای ؟ گفت : برای اینکه حدیثی از پیغمبر (ص) درحق علی برایم نقل نمائی .

پس گفت شنیدم به این دوگوشم از پیغمبر که اگر غیر آنچه که فرموده بگویم کر باد ودیدم به این دوچشم اگر غیر این باشد کور باد وجا دادم آن را در قلب خود اگر غیر آن باشد خدا آن را بپوشاند وزبانم راگنگ نماید اگر نبوده باشم که شنیده‌ام از رسول الله (ص) که میفرمود : یا علی نیست بنده‌ای که خدا را ملاقات کند درحالی که منکر ولایت تو باشد مگر اینکه ملاقات کرده خدا را در بت پرستی .

حسن چون این حدیث را شنید گفت : « الله اکبر اشهد ان علیاً مولای و مولا

جملهٔ ذرات عالم درنهان　　باتو میگویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم　　باشمانا محرمان ماخاموشیم
چون شما سوی جمادی میروید　　محرم جان جمادی کی شوید
از جمادی درجهان جان روید　　غلغل اجزای عالم بشنوید
چون ندارد جان تو قندیلها　　بهر بینش کرده‌ئی تأویلها

بنا براین تنها انسان نیست که ازاین نعمت حق برخوردار است ولی نطقی که مخصوص انسان است نطقی است که بیان مافی الضمیر میکند و بطور محسوس که گوش ظاهری هم میشنود، مکنونات خودرا ظاهر می‌سازد واین قوه اختصاص بانسان دارد .

اجمالا دانستیم که تمام مخلوقات عوالم کونیه مستغرق دربحراین نعمت می‌باشند ، لکن قلم وکتابت مختص بانسان است وغیرازانسان موجودی قادر بآن نیست و آنهم نه تمام افراد انسان بلکه دسته معدودی هستند که از نعمت نوشتن بهره‌مندند و بقاء علم ودانش نیزازاین دسته نویسندگان است .البته نه همه آنان بلکه عدهٔ قلیلی ازنویسندگان موفق به بقاء اثرخودمی‌باشند .

ازطرفی آثار همه نویسندگان قابل بهره و افاده واستفاده نیست فقط شخصیت های کمی که قصدشان روشن کردن افکار وخدمت بجامعه است ووقت عزیز خودرا صرف تصنیف وتألیف می‌کنند آثار پرارزشی برای جامعه باقی می‌گذارند .

بنابراین باید گفت کمی ازنویسندگان هستندکه بارشحات وآثارقلمی خود بحقیقت وحقانیت بقاء ودوام می‌دهند . اینان مورد عنایت خاصه اولیاء خدا میباشند ، حضرت رسول اکرم صل‌الله علیه‌وآله فرمود (**مداد العلماء افضل من دماء الشهداء**) یعنی مرکب دانشمندان بالاتر از خون شهداء است زیرا مرکب آنان شهدا را همیشه زنده نگه می‌دارد «**قال النبی(ص) یاعلی اعجب الناس ایمانا واعظمهم ثوابا قوم یکونون فی اخر الزمان لم یلحقوا النبی وحجب عنهم الحجة فآمنوا بسواد علی بیاض**» یعنی: فرمود پیغمبر (ص) یاعلی تعجبم بیشتر است ازمردمیکه دارای ایمان وازنظر ثواب عظیمترند از دیگر مومنین و آنها در زمانی خواهند بود که پیغمبر خود را درك نکنند وحجت الهی ازآنها پوشیده باشد و ایمان آورند بسیاهی روی سفیدی(مراد قرآن مجید و اخبار آل محمد صلوات‌الله علیهم اجمعین باشد)

ان البیان بیانان بیان‌اللسان و بیان البنان بیان اللسان تدرسه‌الاعوام و بیان الاقلام باق‌علی مر الایام: بیان بردوقسم است یکی بیان زبان دیگر بیان بنان وانگشتان است . بیان زبان را گذشتن سالها کهنه ومندرس می کند امابیان قلم باقی است درتمام ایام. شاعر عرب گوید

(**یلوح الخط فی القرطاس دهرا　و کاتبها رمیم فی التراب**)

یعنی باقی میماند نوشته روی کاغذ درتمام ایام درحالیکه نویسندهٔ آن زیر خاك می‌پوسد .

کتابیکه ازنظرخوانندگان می‌گذردتألیف دانشمندخبیرومتتبع بصیرآقای عبدالرسول نیز شیرازی میباشد .

آقای نیز جامع علوم عقلیه و نقلیه و دارای فضائل و کمالات واخلاق فاضله بوده .

آقای نیز پس از تکمیل تحصیلات عالیهٔ دینی تکفل امور شرعیهٔ عامه را قبول ننمود و بمطالعه کتب واخبار واحادیث خاندان نبوی وکتب اخلاقی وادبی وتاریخ مشغول گردید و باتمام فرق اسلامیه معاشرت نمودوازاصول عقاید و رویه هریك استحضار کامل یافت وکتب هرفرقه را بادقت مطالعه نموده وعقیده داشت که ماباتمام فرق اسلامیه که گوینده شهادتین هستند برادراسلامی و باکسانیکه معتقد بامامت وخلافت بلافصل ولایت مطلقه حضرت علی بن ابیطالب و یازده فرزندان آنحضرت علیهم السلام میباشند برادرایمانی هستیم وهمانطورکه پیغمبراکرم(ص) برحسب امرحق تعالی بعموم پیروان مذهب توصیه میفرمود (**تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الخ**)ماهم بایدبه عموم فرق اسلامیه بگوئیم (**تعالوا الی کلمة سواء بینناو بینکم ان لااله‌الاالله وان محمداً رسول‌الله**) وباهمه بمهر ومحبت و برادری والفت سلوك نمائیم ومعتقد بودکه اساس وریشه و علت ایجاداین فرق واختلافات اثر تبلیغات اجانب ودشمنان اسلام بوده که بوسائل فریب دهنده تولید دوئیت واختلاف نموده واسباب ضعف و انحطاط مسلمین را فراهم آورده‌اند مسلمین هم بدون توجه به نتایج سوء و مضرات این اختلاف کورکورانه پیروی کرده‌اند ما باید باچشم حقیقت بین متوجه این القاآت بوده وفریب آنانرا نخوریم .

آقای نیز دارای فضائل ذاتی وکسبی بوده و بواسطه طهارت ذاتی وتقوی و

للمومنین » چون خارج شدیم انس پرسید چرا تکبیر گفتی ؟ حکایت را بیان نمود انس گفت : من شهادت می‌دهم که این فرمایش پیامبر است .حالا بنده بخواهم به اینگونه اخبار یااقوال اشخاص بزرگ مثل سید مرتضی اعلی‌الله مقامه سوء ظن آقارا رفع نمایم خیلی بعید بنظر می‌رسد چون عینك تیره را به چشم زده‌اند جز سیاهی نباید به‌بینند.

مثلا می‌فرمایند حسن بصری که مقتدای مردم بود آنقدر عامی بودکه وضو هم بلد نبود بگیرد چون حضرت امیر (ع) به‌بصره نزول اجلال فرمود آمد خدمتش عرض کرد وضو را یاد من دهید حضرت تشتی وآبی طلبید وضو را به حسن یاد داد .

اینکه به نظر آقا امری پیش پا افتاده رسیده حکایت ازتشیع وارادت به‌مولای خود و ایمان واقعی اومی‌نماید. مولانا امروزکه نزدیك هزار و چهار صد سال ازعمر اسلام می گذرد مسلمانان دو جور وضو می‌گیرند دوجور نمازمیخوانند ! یکی دست راتا مرفق یکی ازمرفق می‌شوید یکی مسح سروپا را به رطوبت دست دیگری به‌شستن صحیح می‌داند.

برای اطلاع آقا عرض می‌کنم‌که کمتر کسی آنروز علی(ع) را خلیفه اول و جانشین بلافصل می‌دانست شاید انگشت شمار هم کمتر بود .همه چهاریاری بودند و بسنت عمر وابوبکر رفتار می‌کردند حسن درچنین موقعی که مردم عموماً به طرفی رفته‌اند اگر دستور وضوء خود را ازولی عصرخود بگیرد آیا دلیل به جهالت اواست! اگر انصاف باشد دلیل به معرفت اواست وشایسته تمجید است .

شماخیال می‌کنیدکه وجود حضرت امیرهم شخصاً ازاین بدع شایعه ایمن بود. اوهم می‌دانست‌که مردم عمر بندناچارمماشات می‌فرمود دید مردم نمازشب‌را به‌جماعت می‌خوانند به حضرت حسن فرمود برو اینها را منع کن بگو نماز مستحبی به جماعت جایز نیست تشریف برد به خانه‌که غوغا وفریاد مردم به استغاثه واعمراه واعمراه به گوشش رسید . پرسید : چه خبراست ؟ گفتند : دراثر امر به معروفی که‌کردید این آشوب برپا شده فرمود حسن جان بروبگو هرطور می‌خواهند نمازبخوانند .

درچنان روزگاری اگر حسن بصری بخواهد پی به حقیقت ببرد و وضو رامطابق دستور خدا وپیغمبر از ولی خود جویا شود ، درچنین روزگاری مورد نکوهش آقا وامثال آقا باید واقع گردد؟!

کسی به آقای بزرگوار عرضه نمی‌دارد که الان در حجاز شما باید با جماعت آنها دست‌بسته وبدون مهر نماز بخوانید . همچنین درمدینه اندك مخالفتی ازطریق آنها مورث هتك وضرب و اخراج خواهد بود . بنده چه دارم‌که دفاع ازحسن بصری هزار وسیصد سال پیش از دنیا رفته نمایم مگر با من چه نسبتی دارد یا طریقه او طریقه من است ، هرچه بوده وهرکه‌بوده اگر انشاالله خوب بوده چنانچه معلوم است خدا درجاتش را عالی نماید اگر به فرمایش‌آقا و امثال آقا بد بوده خدااز تقصیراتش درگذرد .

اینکه قدری پافشاری می‌نمایم برای جواب‌گوئی است‌که آقا وامثال آقا بدانند کفر وایمان به این سهل و سادگی نیست‌که به دلخواه خود مؤمن وکافر می‌تراشند حسن درز انی واقع شده بودکه هرگاه می‌خواست خبری ازحضرت علی (ع) نقل‌کند جرأت نام بردن نداشت‌میگفت:قال ابازینب .

سفیان ثوری

آقا شرحی مفصل در کفر وضلالت او مرقوم فرموده

اخباری بلکه حکایاتی هم ذکر نموده‌اند بااینکه در باره اوهم اخبار قدح و مدح راویان روایت‌کرده‌اند بنده عرض می‌کنم خلط مبحث نباید کرد چنانچه قبلاعرض شده خوب و بد را نباید مرادف نمود و درخصوص سفیان‌ثوری آنچه ازتواریخ معلوم می‌شود شخص صالحی نبوده اگر بنده دفاعی می‌کنم ازحریم حق‌است اگر جواب‌گویی می‌کنم ازتهمت نسبت به صوفیان شیعه است چون این‌شخص بدنام است بنده داعی به

دفاع ازاو ندارم اگر درکتب مشایخ‌کبار مانند شیخ عطار یا دیگران مدحی یاوصفی برایش قائل شده‌اند باید حمل برتقیه نمود بلکه ازمضافات غیردانست .

معروف کرخی

می‌فرماید ابومحفوظ فیروزان ظاهراً اهل‌کرخ بغداد بود درکتب رجال شیعه نامی‌ازاو نیست وحال اومجهول است‌سنی‌ها به اوعقیده دارند . اهل‌سنت ذکرکرده‌اند که قبرمعروف دربغداد تریاق مجرب‌است .

صاغاتی می‌گوید : مرا حاجتی‌بود متوسل بقبر او شدم بعد از فصل مشبعی که کرامات وفضائل‌اورا بیان می‌فرمایند ، می نویسندکه از کتب صوفیه‌چنین‌معلوم می‌شود که اوازمخالفین شیعه وازدشمنان ائمه بوده . مثلاتذکرة الاولیاء می‌گوید اوقطب‌وقت ومقتدای‌شریعت بوده ووالدین او نصاری‌بودند به دست‌حضرت‌ثامن‌الائمه (ع) مسلمان شدند ودرآخرمی‌گویدچون ازدنیا رفت نصاری‌اورا ازخود می‌دانستند.

قشیری شافعی گفته معروف از بزرگان ومستجاب‌الدعوه است. آقامدح و قدح، تأئید وتکذیب رادرهم برهم نموده مطالبی نامفهوم تحویل داده‌اند . ولی مادحین او را همه سنی معرفی فرموده بنده عرض می‌کنم المدح ما شهدت به الاعداء با اینکه موضوع معروف‌را آقا قبلا مطرح‌نمودند وجواب‌هائی خدمتشان عرض شده‌بازتجدید مطلب نموده‌اندکه آنچه درباره معروف‌ازخوبی می‌گویند صحیح‌نیست به چندلیل. راقم خلاصه دلائل‌ایشان را می نویسد. اول‌آنکه پدرومادر معروف نصرانی ومعروف به‌دست حضرت رضا مسلمان‌شده‌روایتی که‌ازاوازجعفر ابن محمد نقل شده اودر زمان امام صادق نبوده که روایتی ازاو نقل‌نماید .

جواب عرض‌می‌کنم شماکه هیچ چیزمعروف‌راقبول نفرموده‌ایداین روایت راهم قبول‌نفرمائید تادنیا آخرشود . روایت‌این است‌که معروف‌ازحضرت صادق درخواست وصیتی می‌نماید حضرت می‌فرماید : کم کن‌کسانی‌که تورا می‌شناسند. عرض می‌کند زیادتر بفرما . میفرماید:انکارکن کسانی‌راکه می‌شناسی . البته مفاد این خبر دستور

تقیه است وابن فهدحلی متعرض‌است‌که این‌دستور از حضرت رضا به اوداده شده واو انقدراز تولد و عمرخود بی‌اطلاع نبوده که بداند زمان حضرت جعفرابن محمدبا او بسیاردوربوده بلکه اصلانبوده .

دوم‌بعضی گفته‌اند معروف‌ازاصحاب جعفرکذاب است‌واین روایت هم ازاواست.

جواب: دوست‌ودشمن خیلی‌نسبت ها به معروف دادند جزآقا کسی از آنها نگفته که معروف‌ازاصحاب جعفرکذاب بوده . باتمام این‌مراتب اگرفرض‌محال بخواهیم آقارا رنجش‌ندهیم بگوئیم روایت ازجعفرکذاب باو رسیده مگرمانعی داشته‌که جعفر خبر صحیحی به معروف داده باشد اوهم امام زاده بوده اینکه نسبت کذب باو میدهند در موضوع دعوی امامت‌است .

درحالیکه به جان خودم معروف درك زمان جعفررا هم نکردکه‌ازاصحاب او باشد تاخبری‌ازاو نقل‌نماید. سوم‌ایراد سوم بسکه سست وبی‌سروپااست نه‌قابل‌نوشتن است نه‌جواب. چهارم تمام‌کفروزندقه ووحدت وجود وحلول رانصاری وارد اسلام کردند ممکن است معروف هم‌که مسلمان شده به همین منظوربوده‌که درلباس زهد وخرقه پوشی اساس‌اسلام رابهم زند .

جواب : بنده عرض نمی‌کنم‌آقاتکلیف شرعیشان اجازه نخواهد دادبه‌کسیکه قبول اسلام نمود وشهادتین به‌زبان جاری‌کرد عرض اورا درمعرض تاخت وتازآنهم به قیاس موهوم درآورند . مگرنه فرمود « المسلم اخ‌المسلم » مگر نه فرمود به‌گفتن شهادتین جان‌ومال وشرفش‌محترم ومحفوظ‌است مگرنه‌فرمودالمسلم من‌سلم‌المسلمون من یده ولسانه . شماکه‌اعتراف می نمائید مسلمان شده‌اید چرا مسلم را به ید ولسان خودآزارمی‌دهید .

نصاری‌کی وکجاکفروزندقه ووحدت وجود وارد اسلام‌کردندکه معروف را برای تثبیت‌آن به اسلام فرستند . نصاری همیشه دشمن اسلام‌بوده همیشه خرابی و ضعف اورا طالب بوده . چنانچه قبلاعرض‌کردم هروقت قدمی‌برای تضعیف اسلام

برداشته به استعانت مروجین نماهای اسلام بوده وهیچ وقت مقصود خودرا از غیراهلش نخواسته اند .

ازاول اسلام یعنی بعداززمان پیغمبر که مردم قوه ادراکشان زیادگردید وعلم کلام شایع گردید ، قسمت جبرواختیار، قضا وقدر، خیروشر، اتحاد وتجلی ، وحدت وجود ومکاشفه وامثال این حرفها مورد بحث مسلمین بوده بلکه چنانچه امروزمی بینیم ملاك کفروایمان مکفر(بفتح فا) و مکفر(بکسرفا) بوده اینها قبل از معروفها بین مردم جریان داشته .

بیانات حضرات ائمه خاصه حضرت صادق وحضرت رضا(ع) دراین موارد بقدری است که جای اشکال نمانده. بنده بازهم برای اثبات مدعاء خود انشاءالله شواهدی نقل خواهم نمود تاآقا مطمئن شوندکه دشمن طاووس باشد پراو تهمت به معروف بیچاره زنند.

آقاپس از بیانات فصلی مفصل ذکرمی نمایندکه معروف دربان حضرت رضا نبوده ودلائلی هم باریکتر ازتارعنکبوت آورده اند . بنده برای حفظ آبروی ایشان آنها را یادنمی کنم ولی عرض می کنم که آقا! هرکس هرمنصب ومقام یا شغلی پیدا نموددائم الاوقات حتی لدی الموت بایدانجام خدمت نماید !

پادشاهان وبزرگان القابی بهرکس میدهندکه اصلا به مفادآن لقب هیچ وقت عمل نمی شود . مثلامثل علامة العلماء یاامین الاسلام یا هژبر السادات یااشرف الممالك یااعظم السلطان وامثال اینها به بینیدهیچ وقت این القاب تطابق با واقع می کند؟! آنکه لقب می دهدآنکه لقب می گیرد هردو می دانند این امرتشریفی بیش نیست لقب دهنده شخصی را دراثرخدمت یالیاقت به لقبی مفتخرمی داردمستلزم این نیست که هژبرالسادات همیشه درپوست شیر باشد تالقب درست ازآب درآید .

آقای بزرگوار! همه نوشتند معروف دربان بوده شما نفرمائید نبوده بنده هم با شما همراه میشوم ولی چه خللی دراسلام پیدا میشود اگرنصرانی بیاید مسلمان گردد و

وافتخارکنند به دربانی جد بزرگوارشما یااینکه بگوید چون من براین آستان سرنهاده ام آنقدرسرمن شرافت یافته که درهرداعیه مبتلائی به سرمعروف خدا را قسم دهد رفع می شود .

اگرخوب توجه بفرمائیداین اثبات بزرگی وعلوشان وعظمت موقعیتی است که خدا برای جد شما مقررفرموده اگرشما به دربانی اومعترف می گشتید واین شأن را برای دربانی جدخود قبول می فرمودید مورث اعتبارو آبروی خودتان نبود؟!

ششم ـ آنکه صوفیان می گویند ازحضرت رضا خرقه پوشیده وقطب بوده واودر سال ۲۰۰ فوت شده وامام درسال ۲۰۳ بنابراین زمان قطبیت اودرحیات حضرت بوده و دوقطب که دریك زمان معقول نیست .

جواب ـ عرض می کند اولاتاریخ فوت اوراغیرازاین نوشته اند وبعد چه مانعی دارد اینکه ازطرف امام (ع) خرقه پوشیده ومأموردستگیری گردیده باشد چنانچه الآن هم بین اولیاء معمول است . چنانچه حضرت مسلم ازطرف حضرت سیدالشهداء (ع) مأموربود ، درکوفه ازهزارها نفر بیعت گرفت

هفتم اگرامام خرقه داد تا به صوفیان برساند چرا از صوفیان مذمت کرده جواب امام علیه السلام هیچ وقت ازصوفیان صافی ضمیرومعتقدان به ولایت خود وآباء وابنائش مذمت نفرموده و اجازه مذمت هم بکسی نداده .

هشتم ـ قدماء ازصوفیه اورا شاگردطائی ناصبی گفته اند .

اینجا آقاآه وناله راسرمی دهندکه ای خواننده عزیزآیاسزاواراست بابودن امام جوادکه هزارمسئله را یك روزجواب گفته وازپیغمبروسایرائمه درفضیلت اواحادیث زیاداست اورا بگذاریم برویم بچسبیم به یك نفرمجهول بی سروپاو بگویند امام رضاامامت باطنی رابه معروف داد . درصورتیکه معروف کافرنجسی بوده گفتاروکردارش مخالف اسلام بوده بنده عرض می کند شرمنده بادآن اسلامی که آقا بااین وجوه عاطله می خواهند آن راترویج فرمایند .

اینجا ـ به‌خلاصه‌ای از بیانات حضرت قاضی نورالله شوشتری طاب ثراه استفاده می نمایم تافرق بین‌عالم وعالم ضمناً هم ازحیث وزن وهم ریاست معلوم‌گردد وجواب ازتفویض امام (ع) امامت باطن را به‌معروف بعداعرض می‌کنم‌که امامت قابل‌تفویض وانتقال نیست .

درکتاب مجالس می‌فرماید: العارف معروف‌کرخی رحمه‌الله علیه‌کنیت او ابو محفوظ‌است . نام پدراوفیروزدربان امام‌همام‌علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) بوده استفاده علوم ظاهری وباطنی‌ازآن حضرت نموده به‌اجابت دعا معروف ومشهوراست ومرقدمنورش به‌واسطه برآمدن حاجات‌جمهور به تریاق مجرب درالسنه مذکور باسری سقطی‌که تلمیذ اوبوده میگفته چون ترا به درگاه خدا حاجتی باشد بهمن خداراسوگندده .

درمکاتیب مولاناقطب‌الدین انصاری شیرازی مسطوراست‌که‌کسی به‌وداع‌معروف آمدکه اومی‌خواست به‌سفری رود باوی‌گفت هرگاه حاجتی داشته‌باشی به حرمت سر معروف‌کرخی‌ازخدایتعالی بخواه‌که مستجاب می‌شود . آن مردتعجب‌کردکه چگونه تزکیه نفس‌خود می‌کند معروف‌گفت برای‌این می‌گویم‌که این‌سررا سالها بردرآستانه علی‌ابن‌موسی‌الرضا(ع) نهاده‌ام .

بعدازآن قصه مسافردریا را بیان می نماید ووفات‌اورا درسال۲۶۱می نگارد (اگردراثرتهاجم‌شیعیان به درخانه‌حضرت رضاوشکستن پهلوی‌اووبه همان سبب‌ازدنیا رفته‌باشد این تاریخ بنظرخیلی‌بعید می‌آید) اغلب فوت اورا۲۰۱ نوشته‌اند .

بازعرض می‌کنم‌کسانی‌که‌انکاروجود یاانکارصحابی‌بودن‌معروف را می نمایند ودلائلی بدون مدرك یعنی قیاسی‌ذکرمی نمایندکه‌اگربودباید روایتی‌ازاودرکتب رجال باشدجواب‌این‌مطلب‌راقبلاداده‌ام برای تبیین‌موضوع‌اشاره می‌شودکه ائمه‌علیه‌السلام‌دو جوراصحاب‌داشتند‌یك‌صنف‌اصحاب‌استفاده‌علوم‌ظاهرازحلال‌وحرام، طاهرونجس‌واجب ومستحب بودندکه اینها مأمورحفظ وروایت همان‌علم بودند چنانچه می بینیم‌که این روات درکتب رجال نام برده شده‌اند .

عده ای اصحاب سرواهل‌باطن بودندکه ازمنابع وحی استفاده می‌کردند مانند سلمان وکمیل وامثال‌آنهاکه درعصرهرامامی‌چنین اشخاصی بوده‌اندکه استفاده علوم باطن می نمودند . چون‌بازمجال‌داریم‌که دراین‌موضوع‌بحث نمایم اینجا خودداری می‌نمایم ولی‌اشخاصی‌که درکتب خودازعلماء ومورخین روایت یاحکایتی ازمعروف ذکرنموده‌که دال برجلالت‌شان واستفاده فیض ظاهروباطن‌ازحضرت رضا (ع) نموده از این‌قراراند .

۱ ـ علامه حلی‌رحمة‌الله‌علیه‌درشرح‌تجریدمی‌فرماید:«الشریف‌معروف‌الکرخی اسلم‌علی‌یدالرضا(ع) وکان‌بواب داره‌الی‌ان‌مات رحمة‌الله» ،۲ ـ احمد ابن فهد حلی فی‌التحصین ، ۳ ـ شیخ‌فخرالدین طریحی‌فی‌المجمع ، ۴ ـ ابن ابی‌جمهور الاحسائی فی‌المجلی ، ۵ ـ السیدقاضی نورالله فی‌المجالس، ۶ ـ سیدحیدرعاملی‌فی‌جامع‌الاسرار ۷ ـ شیخ بهاء الدین درار بعین‌وکشکول ،۸ ـ شیخ عطاردرتذکرةالاولیاء ، ۹ـ شیخ عبدالرحمن جامی‌فی‌نفحاته ، ۱۰ ـ تذکره دولتشاهی ، ۱۱ ـ ابن خلکان در وفیات الاعیان ، ۱۲ ـ صاحب نزهت‌الجلیس فیه ، ۱۳ ـ دیباچه شارح منازل السائرین ۱۴ ـ محمد غزالی در احیاءالعلوم ۱۵ ـ فیروزآبادی‌درقاموس .

ازاینها گذشته شعرائی‌که درمدح او ازفارسی وعربی واینکه‌اورابه‌همان‌نسبت مذکور شناخته‌بسیارندکه‌ازذکرآنان صرفنظرمی‌شود. گویا اگربای لجاج‌درمیان‌نیاید تا به‌همین اندازه بس باشد .

آقا پس‌ازانکار وجود یادربانی‌معروف و شتم‌ولعن‌ها « فصل‌مشبعی‌درهم وبرهم انتقاد ازبزرگان سلسله‌ها فرموده‌که‌همه مستند به‌نقل اقوال یا خواب‌هاست‌وخودشان هم می‌دانندکه هیچکدام‌دارای اعتبار نیست‌وغرض‌جسیم‌شدن قطرکتاب‌است‌فعلاجوابی به‌آنها ندارم. البته‌هریك ازآن مطالب‌را باز ضمن بیان حالات‌اشخاص‌که‌بیان می ـ فرمایند آنجا انشاءالله جواب‌عرض خواهدگردید .

می‌فرماید بشر حافی

بشرحافی، نامی در کتب شیعه ازاو نیست ولی در کتب سنیان زیادازاو تعریف شده ابن‌عساکر درتاریخ شام بسیار ازاو تعریف نموده می‌گوید بشر پر مو بوده‌وشارب‌دراز داشته . ایرادات ایشان‌را یك‌یك جواب عرض نمایم بهتراست. قبلادو فقره عرض‌شد کتب رجال شیعه‌نام روات را ذکرکرده وجز این هم منظور نداشته این دلیل به بدی کسان‌نام نبرده‌نیست . اگرازکتب سنیان‌آقاسراغی داشت‌که مدعی ازاوشده باآب‌وتاب بیان می‌فرمودند تاکفر او ثابت‌شود فقط‌یك خبر تاریخی ازابن‌عساکر بدستشان آمده که بشر پرمو بوده نمیدانم پرمو بودن هم دلیل برکفرکسی میشود؟!

دیگرمی‌فرماید: خطیب بغدادی

می‌گوید کسی به‌نزد بشرآمدگفت خدارا درخواب دیدم‌که فرمودبه بشر بگو اگرروی آتش‌سرخ سجده‌کنی اداء شکرمن نکردی درمقابل آنچه‌به‌تودادم ونامت‌را بلندنمودم ، بشرگفت‌تو چنین خوابی دیدی؟گفت‌بلی‌دوشب‌عقب‌هم‌این‌خواب‌را دیدم.

آقامیفرماید این‌نقل اگرراست باشد معلوم است‌که بشر ازطایفه‌مجسمه‌است .

جواب ـ آقای بزرگوارشماکه اولا تردید درنقل‌می‌فرمائید ثانی به نقل‌قول از دیگری حکم به‌کفر سامع نمیتوان داد . آیا بشرچه‌جوابی به‌ناقل خواب‌داد‌که مورث حکم احتمالی‌آقا به‌مجسمه بودنش‌گردید .

ایراد سوم آقا این‌است‌که بشر پیش ازاحمد حنبل برسنیان ریاست داشت . چون حنبل معروف‌شد ازاوتعریف‌کرده وگفته احمد درمقام پیغمبران ایستاده ازاین معلوم‌میشود شیعه نبوده زیرا شیعه جز به‌چهارده معصوم معتقدنیست . ازکتب‌اهل‌سنت معلوم میشودکه بشرباآنها مراوده‌داشته‌واوازدشمنان آل‌محمد(ص)است‌خطیب‌بغدادی می‌نویسد: بشر ازبسیاری اهل سنت حدیث دارد وآنچه‌کتب داشت‌همه‌را در خاك مدفون‌کرد دیگر برسبیل مذاکره ازاونقل می‌نمایند .

ازجمله سنیان‌ازاو نقل‌کرده‌اند که‌امیرالمؤمنین‌علی برمنبر کرفه خطبه خواند فرمودآگاه باشید بهترین‌مردم بعدازپیغمبر ابوبکر وسپس‌عمرواگر بخواهم سومین‌را هم می‌گویم چون‌از منبر فرودآمدفرمود سوم عثمان است .کسی‌که چنین افترائی به علی (ع) بزنداز نواصب‌است باضافه ابراهیم ابن هاشم نقل کرده که ۷ اسبد کتاب‌از بشرحافی بودکه همه رادفن‌کرد وگفت‌خدایا هرچه حدیث درقلب من‌است‌محونما و این‌کارضد دستور پیغمبراسلام است‌که فرموده «من‌حفظ من‌امتی‌اربعین‌حدیثا الخ ...»

بنده نمی‌دانم به کدام ناله اسلام گدازآقابنالم . اول‌اورا سنی بی‌دین می‌داند که احادیث‌سنی‌هارا جمع‌کرده . دوم او را ناصبی‌می‌خواندکه آن احادیث‌را ازبین برده . سوم ازاعدام احادیث سنی‌ها حکم خلاف‌دستور پیغمبر راصادر می‌نمایند اگر راست‌باشدکه دعاکرده باشدآنچه در قلبش ازآن مانده خدا محوکند این دلیلی بر حسن عاقبت اواست ذمی ندارد .

بعدقصه منبرحضرت‌امیر راشاهدمدعا می‌فرمایدکه‌ازقول‌اوچنین نقل‌کرده‌اند؟!
آیااین دلایل‌وایرادات‌کودکانه‌نیست آیا این تهمت‌های بی‌مأخذدلیل کفر اومی‌شود ؟!

بنده انکارنمی‌کنم که ابتداء امرشخص‌منحرف عیاشی‌بوده چنانچه بعد خواهم ذکرکرد وشایدآنچه هم گفته‌اند راست‌باشد . ولی وقتیکه به دست حضرت موسی‌ابن جعفر (ع) توبه نمود وشیعه گشت‌چه مجالی باقی‌است‌که به حکم اولی‌باقی باشد در صورتی‌که خود می‌گویند تمام احادیثی که جمع کرده بود معدوم نمود این بزرگ دلیل‌است برشیعه شدن‌او .

آقا می‌فرمایند ازآنچه ذکرشد روشن می‌شودکه بشر اهل بدعت واز منافقین وریاکاران است واینکه اهل‌منبر نام اورابه خوبی می‌برند گول‌کرامات جعلی او را خورده‌اند بنده‌که‌نمی‌دانم فرمایشات‌آقا کدامش‌قابل‌قبول بودکه قبول‌کنم اواهل‌بدعت ومنافق و ریاکار بوده اگر قارئین محترم استدراکی نمودند حاشیه این کتاب مرقوم نمایند . با اینکه ملولم ازنگارش این جور اباطیل ولی برای اینکه کاملا به سبك

مغزی آقا! آشنا شوید باز از ایشان می نویسم .می فرمایند مثلا روایت می کنند که موسی ابن جعفر از درخانه بشر می گذشت صدای طرب و آواز از آن خانه شنید . کنیزی را بر در ایستاده دید فرمود این خانه از کیست ؟ گفت از مولای من بشر است . فرمود بنده است یا آزاد ؟ گفت : آزاد فرمود : بلی آزاد است که این کارها را می کند .

حضرت گذشت . کنیز به بشر حکایت کرد فوری منقلب گردید با پای برهنه دنبال حضرت رفت تا رسید به پایش افتاد قبول توبه نمود تا رسید به مقامی که باید برسد .

با اینکه این حکایت را همه نقل کرده اند آقا می فرمایند سند این خبر معلوم نیست ولی خوابی که آن شخص دیده بدون سند مورد قبول آقا است یا نقل قولی که از او دیگران نموده اند دلیل مدعای آقا است .

اینجا آقا تحقیقی دارند که در آن قدرت استنباط خودرا معلوم داشته اند اولا انکار فرموده صحبت با حضرت موسی (ع) را و فرموده موسی ابن جعفر دیگری غیر امام بوده . دوم می فرمایند بر فرض صحت روایت دلالت بر تشیع او ندارد . سوم آنکه توبه کرده باید فهمید بعد از توبه آیا چه کرده اگر رفته باشد اصول عقاید و فروع خود را مطابق مذهب حق درست کرده و دیگر دنبال اهل ضلال نرفته خوب است .

اما متاسفانه از حالات او معلوم نیست بلکه معلوم است با ائمه هدی رابطه نداشته و یك حدیث از حضرت صادق نقل نکرده و علماء رجال او را در شمار رجال شیعه نیاورده اند. اما سنیان نقل کرامات از او بسیار کرده اند که بعضی را مرقوم داشته اند .

می فرمایند اینکه او را حافی می گویند در کتاب روضات نوشته شده بند نعلین او پاره شد نزد پاره دوزی برد که بدوزد . پاره دوز گفت چرا با این گردن کلفت سربار جامعه شدی از این سخن نعلین را انداخت دیگر نپوشید اورا از این جهت حافی گویند این قیاسات کاسده جز مورث گریه خردمند و خنده ناعلاقمند نیست !

یادم به حکایتی افتاد برای رفع کسالت قارئین محترم عرض می کنم طلبه خشکی در مدرسه به وسواس عمل به مفاد اخبار و لو اخبار ضعاف گردیده بود کتاب تهذیب خطی

داشت . شب و روز سر در آن داشت که عملی را ترك نکرده باشد . رفیقی داشت هرچه او را از این تقید ناجور منع می کرد ، نمیپذیرفت . کتاب شب و روز مقابلش باز بود . روزی رفیقش بر او وارد شد او برخواست رفت از اطاق بیرون که انجام خدمتی دهد ؛ برداشت گوشه کتابش نوشت قال فلان از فلان: کسی که با ماده خری وطی نماید هروقت متذکر شود واجب است بر او غسل کند کتاب را روی هم انداخت و نشست. جناب مقدس مآب که میخواست تا آب خوردنش مطابق دستور شرع باشد وسائل پذیرائی جلو مهمان گذاشت و مشغول مطالعه شد. یکی دو صفحه که خواند ناگاه رسید به این خبر معنعن برخاست لنگی برداشت رفت از حجره بیرون خود را به حوض انداخت مدتی طول کشید تا درست قوائم غسل را محکم ساخته باشد آمد بیرون نزدیك اطاق که رسید باز یادش آمد برگشت در حوض که ترك واجب نکرده باشد به هر بدبختی بود غسل دوم را هم انجام داد و وارد اطاق شد .

حالا چطور از سردی بدن لرزان است که اختیار و قرار باقی نداشت باز چشمش به حدیث شریف افتاد یادش به عمل خود آمد برخاست رو بجانب حوض رفیق دید این بدبخت اگر یك دفعه دیگر در آب رود می میرد یا مریض سخت میشود ، گفت بدبخت خر، آخوند نافهم دین اسلام دین سمحه وسهله است این وسواس مآبی تو کلا خلاف دین و دستور است . گفت آخر خبری که گوشه کتاب نوشته تو ندیدی منهم نمی خواهم نشانت دهم . این خبر تکلیف مرا مشکل نموده که هروقت متذکر عمل غیر مشروعی شوم غسل باید کنم .

گفت احمق برای هر عملی مشروع و غیر مشروع یك غسل کافی است این خبر را من جعل کردم گوشه کتاب تو نوشتم که مسخره ات کنم ندانستم که اهل مرض هم بوده ای حالا خود پی به حماقت خود میبری که چقدر است . گفت من چطور قول تو را قبول کنم، این حدیث با این اسنادی که ذکر شده که همه معتبر است چگونه به قول تو می توان عمل به آن را ترك کرد .

احتیاط آقاهم ازهمین قبیل است اگر نصرانی مسلمان شود تالب گورهم نصرانی است دروغ گفته که مسلمان شده . اگر سنی شیعه شود تا عالم برزخ هم سنی است چون شیعه گری او در کتب رجال ثبت نشده . اگر فاسقی توبه کند توبه اوقبول نیست مادام که برآقا مسلم شود اعمال سری وجهری اومطابق سلیقه آقا تحویل داده شود.

آقای بزرگوار هیچ پیغمبر وامامی ازجانب خدامأمور به این کنجکاوی ها نبوده اند این احتیاطات عامیانه سوء ظن است که خدااز آن نهی فرموده بامن وشما چه که منظور فلان از اظهار اسلام یا دیانت خدعه وریا بوده ما مأمور بظاهریم همه را باید خوب بدانیم فحص ازحال واسرارکسی نکنیم اقوال مردم را بدون بینه صادقه نپذیریم . اگر عیبی هم بچشم ازکسی به بینیم بایدمستور بداریم تا هفتاد محمل برایش درست کنیم که مفت بجهنم نرویم .

کدام آیه ازقرآن مجید کدام خبروحدیث ازپیغمبروامام بشما دستور کافرتراشی داده که انقدرسعی می کنید مرده هزارسال قبل را از قبرستان مسلمین بیرون آورید و درمقابر کفاردفن کنید تاشکستگیهای اسلام رادرست کرده باشید . مرا ببخشید اگرقدری دیوانگی کردم وقلم راآزاد نمودم بوی دیوانه مشامم را پرکرده بودبه جسارت گرائیدم معذرت می خواهم صحبت درحالات بشرحافی بودوقاضی نورالله قدس سره مرقوم می فرماید: پس ازتوفیق توبه به دست امام یکباره ازدنیا منصرف و به آخرت پرداخت و صاحب کرامات عالیه گردید . از جمله علی رود باری گفت : در بغداد به همسایگی ما ده جوان بودند که به اتفاق مرتکب مناهی بودند روزی یکی را به مهمی مأمور ساختند که انجام دهدرفت و بسیارطول دادطوری که همه را برخود غضبناك ساخته ناگاه ازدروارد گردید خربوزه ای دردست داشت اورا می بوسید ومی خندید خشم آنها افزون شدگفتند تورا بس نبودطول این رفتن وآمدن حالا هم مارامسخره می کنی ومی خندی؟ گفت بلی دیرآمدم اما بافایده ای آمدم که بس عظیم است. گفتند: چیست؟ گفت: بشرحافی رادیدم دردکانی دست برخربوزه ای نهاده ایستادم تا او گذشت من ازمالکش خربوزه را به ده درم خریدم .

یکی گفت بشرهم چون ماعیاش وخودسر بودودراثرتوبه وتقوی به اینمقام رسیده همه دست ازعمل ناشایسته کشیده وتوبه نمودندوهمه بطرطوس بغزارفتند وشهید شدند

ایضاً منقول است که دروقت مرض موتش هرچه اصرار برای آوردن طبیب کردند رد می کرد میگفت طبیب مرا بیمار کرده تا بالاخره اورا راضی نمودند قاروره او را بطبیب نشان دهند باری بردند نزدطبیب نصرانی که درطب شهرت کامل داشت پس از معاینه دقیق گفت این یاازیکی رهبانان است ازنصاری یا ازبشرحافی است ازمسلمانان صاحب این قاروره از خوف خدا جگرش آب شده وعلاج ندارد گفتند از بشراست بمحض شنیدن اداء شهادتین نمود مسلمان گردید

چون برگشتند بشرگفت طبیب مسلمان شد گفتند بلی توازکجا دانستی؟ گفت همان وقت درحال استغراق بین خواب و بیداری کسی بمن گفت ازبرکت آب تونصرانی هم مسلمان گردید پس ازدوسه ساعت ازدنیارفت .

مزاراو بعضی گویند دربغداد بعضی گویند درشوشتراست والحال مزاراودرقصبه دلگشا درشوشترکه ازسیورغال سادات عالیدرجات ومحل خیام طوائف واحشام عقیل مشهوراست ومردم آنحدود بزیارتش اهتمام دارند چون اورا ازشیعیان امام می دانند تاریخ وفاتش روزعاشورا سال ۲۲۷ نوشته اند قصه پرغصه بشرحافی را به تقدیم یک رباعی خدمت آقاخانمه میدهم .

دانی که خدای ماست اعلام غیوب   عیب همه بیند و کند ستر عیوب
چون است که ما ندیده عیب دیگران   سازیم هزار عیب با صد آشوب

ابراهیم ادهم

میفرماید درکتاب رجال شیعه اسمی ازاونیست ولی سنیان مدح اورا بسیار کرده اند واورا ازاصحاب ابوحنیفه وسفیان ثوری ومانندآن شمرده اند ـ عجب سنگر محکمی کتب رجال برای آقاشده که دوست و دشمن از تیراین سنگر مصون نیست!

میفرماید در تذکرة الاولیاء مینویسد اواز اصحاب ابوحنیفه بود وابوحنیفه باوسید ابراهیم خطاب میکرد وهمچنین در ربیع الابرار زمخشری ونفحات جامی وکتاب غزالی معلوم میشود که ازمخالفین ائمه معصومین بوده ودلیل آقا این است که مجلسی و ابن شهر آشوب ودیگران روایت کرده‌اند که‌چون حضرت صادق به‌کوفه آمدخواست مراجعت نماید مردم به مشایعت آمدند ازجمله سفیان ثوری وابراهیم بودند که پیش‌از حضرت براه‌افتادند اتفاقاً شیری حاضر شد ابراهیم گفت توقف کنید تا جعفر بیاید ببینیم چه‌میکند پس ماندند تاحضرت رسید ، نزدشیر رفت گوش‌اورا گرفت ازراه دورش کرد، این مرد بی دانش میگوید جعفر بیاید نمی‌گوید امام‌ششم یاپسر پیغمبر بیاید .

بنده نمی‌دانم این خبر راست یا دروغ باشد برفرض‌راست بودن یقیناً حوصله‌اش ازآقاخیلی بیشتر بوده که ازبرخورد باین‌طعمه‌های لذیذ وخوردن خودداری نموده و بدون‌تأمل حمله روانداشته .

ودیگر آنکه‌ابراهیم خواسته جلالت‌شأن ومقام‌عالی امامت که‌محیط بکل‌اندومطاع بما سوی‌اللّه‌اند بهمراهان‌حالی نماید اگر غیرازاین مقصود بودداعی بگفتن‌چنین کلامی نبود میگفت تامردم بیایند دفع‌شیررا نمایند .

مولانااینکه آنجناب رابنام‌خوانده وامام‌ششم نخوانده خود امام‌هم اگرآنروز میگفت‌من امام‌ششم هستم‌اورازنده نمیگذاشتند تاچه‌رسد به اینکه‌ابراهیم گوید آخراینهم دلیل‌شد که‌چون جعفر گفته کافراست !

میفرماید‌مریدان برای اوکراماتی جعل‌کرده‌اند اگرصاحب‌کرامت بودچرا خود شیررادفع نکرد کرامت‌اوهمین بس که‌شیررا تسخیر کرد تاامام بیایدو کرامت‌اورا به مردم نشان‌دهد پس‌ازمقداری پریشان گویی میفرماید سیدمرتضی رازی‌در تبصره مینویسد اول صوفیان‌ابراهیم ادهم بود مریدانش گفته‌اند ازخضراسم اعظم‌آموخته .

صوفیه میگویند ابراهیم سلطنت ظاهری‌را گذاشت به‌سلطنت باطنی پیوست که یکسوزن دردریا انداخت ماهیان هزار سوزن برایش آوردند که همه طلا بودبعد

میفرماید من تعجب میکنم ازبی‌اطلاعی صوفیه زیرا که سلطنت واقعی ازامام ششم حضرت صادق‌بود وسلطنت ظاهری‌هم‌بنی‌عباس داشتند که‌تمام‌مملکت اسلام‌بدست‌آنها بود وامام‌را شهید کردند که مبادارقیب ایشان باشد پس‌ابراهیم‌کجا سلطنت داشت که دست ازاو بردارد این‌لاف وگزافها برای‌چیست ؟ !

بنده عرض‌میکنم آقاخیلی مواردخودرا بی اطلاع‌تر ازصوفیه معرفی مینمایند آن‌روز سلطنت اسلامی منحصر بود به حدودحجاز وتا برسد به قسمتی ازعراق‌ملت‌ایران هم‌اگرظاهراانقیادکرهاً مینمودند بهردینی داشتند پای‌بست بودند بسیارکم‌بودبین‌آنها مسلمان تا برسیم بشیعه،سلاطین بنی‌عباس بشهادت تاریخ تاآخرمدت فرمانروایی به‌تمام نواحی تسلط نیافتند وپیوسته درزدوخورد بودند - و دول دیگری‌هم درآنوقت بود چنانچه امروزهم هست - نه تمام‌بنی‌آدم مسلمان بودند نه تمام سلطنت‌ها منحصر به اسلامیان بود -همه‌نوشتندکه ابراهیم سلطان‌بلخ وتوابع بوده‌وبا اقتدار بوده و درعین اقتدارازجاه وجلال سلطنت گذشت تا بسلطنت واقعی برسد چنانچه‌رسید حالا اینگونه سلطنت‌ها به مذاق‌آقادرست نباشد به‌کسی زیانی‌وارد نمیآید .

میفرماید اگرراست باشد که‌ازسلطنت گذشته‌باشد« بودا»هم‌برای رسیدن به‌مقام ازسلطنت گذشت راستی‌این حرف دندان شکنی‌است که جواب‌ندارد‌که اگرکسی‌مقام پستی رابه مقام‌عالی‌تعویض نماید عیبی‌باشد برای‌او،اجمالا بسی کتابها مستقلا یاضمناً از حالات ابراهیم شایع‌است که‌راه‌تردید وانکارمنکرین‌ازگذشت‌او ونیل‌به مقامات‌عالیه‌او رامسدودساخته .

قاضی‌نوراللّه نوراللّه‌مرقده‌میفرماید: سلطان‌ارباب الهمم‌ابراهیم‌ادهم اناراللّه‌برهانه ازطبقه اولی وابناء ملوك بلخ است سلطان سلاطین ظاهروباطن بوده ازخدمت حضرت امام‌محمد باقر(ع) استفاده حقایق ومعارف نموده، نمیدانم‌آقا مولاناقاضی‌نوراللّه‌راعادل یااقلاشیعه میدانندکه شهادتش راقبول‌فرمایند یانه ؟ !

زمخشري مینویسد ابراهیم‌ادهم ازاهل نعم وخراسان واصل‌اوازبني عجل است

روزی ازقصر خود سر بدر کرد مردیرا دید که درسایه قصرش نانی بیرون آورد و خورد، آبی بالای آن آشامید وخوابید ابراهیم باخود گفت من باین دنیا چه میکنم هرگاه نفس باین اندازه قانع باشد که دیدم اینهمه دردسر برای چیست که تحمل نمایم ازقصر بیرون نشد رفت تا آنجا که باید برسد .رسید

غوث المتاخرین سید محمد نوربخش در مشجر خود آورده که او مجذوب سالك وتارك دنیا بود وسلسله اوازولایت تا روزگارما باقی است ودرجوانی توبه کرد وسبب آن بود که روزی بهشکار رفته بود آوازی بگوشش رسید که تورا برای اینکار نیافریده‌اند متنبه‌شد وترك دنیا نمود ودست تمسك درذیل توبه وانابه ودامن طریقت زده راه مکه پیش گرفت آنجا بخدمت امام رسید بعضی از بزرگان راهم دید درسنه ۱۶۲ یا یك بجوار حق پیوست ـ درکتب تواریخ شرح حال ابراهیم وعقیده وایمان او که ازامام باقر وصادق علیهما السلام کسب فیض نموده بسیار ذکر شده که اگر بنده بآنها پردازم ازاصل مقصود باز میمانم وچه حاصل که شهادت هیچکس هم نزد آقا معتبر نیست!!.

حیدر آقابابا

حکایت اوازاین قرار است که درسلك فراشان ونایبان دستگاهای دیوانی زمان خود منسلك بوده آنوقت درشیراز دودستگاه زمامدارشهر بودند یکی موسوم بدستگاه قوام یکی موسوم بـدستگاه مشیر ، یکی در طـرف شرق شهر بـوده یکی در طرف غرب البته این دو دستگاه همیشه با هم رقابت داشته (باین جزئیـات نمی‌پردازم) حیدر یا نایب حیدر خیلی بی باك وزبان آور وکاردان بوده طوریکه اربابها برای مصون ماندن ازحرفهای گوشه‌دار وتملق بی‌اندازه با اومماشات میکردند بلکه هدیه یارشوه به اومیدادند باهمه‌این احوال اودست ازشیرین کاریهای خود برنمیداشت هروقت خلاف انتظاری ازارباب میدید درحضورمردم به بیان تمثیل یا حکایتی آقارا مفتضح مینمود هروقت میفهمید که کارهایش خیلی گوشه برداشته‌احتمال خطری برای

خود پیش بینی میکرد ازین دستگاه میگریخت به‌آن دستگاه میپیوست آنجاهم شیوه مرضیه خودرا معمول میداشت تاوقتی مغضوب هردودستگاه گردید چاره‌ای جزفرار ندید رفت به اصفهان واردگردید دردستگاه فخرالاسلام امام‌جمعه آنوقت .

مرحوم امام‌جمعه ریاست تامه‌داشته به قدری که درکلیه شؤن شرعی وعرفی ذی مدخل بوده چنانچه نقـل میکنند قبرستانی از کسانی که به قصاص رسانیده بـود تشکیل یافته .

نایب حیدر کهنه‌کار که ازتمام فنون ریاست مآبی که رشته کامل داشت به سبب حسن خدمت وعرض لیاقت مورد نظر خاص آقا واقع گردید نظم حوزه ریاست آقارا عهده‌داری میکرد .

تاروزی سیدی غریب می‌آید خدمت آقا عرض میکند من سیدم اززیارت جدم بر میگردم درراه‌دزدها اموالم را بردند حالا مالی وزادی ندارم که خودرا به وطن یعنی تبریز برسانم شما بمن اعانتی کنید آقافرمود سید بروچند نفرشاهد فردا بیاور که سیدی تااز بابت سهم‌سادات کارترا بسازم .

سید غریب دل شکسته مأیوسانه ازمنزل آقا خارج می‌گردد نایب حیدر خود را به اومی‌رساند می‌گوید سید غصه‌نخور فردا بیاهرچه من بتویاد می‌دهم خدمت آقا عرض‌کن دیگر کارت نباشد سید برحسب دستور نایب حیدر فردا بحضور می‌رسد عرض می‌کند شهود خود را حاضر کرده‌ام می‌فرماید بیار می‌گوید اول خدا دوم محمد پیغمبر (ص) سوم امیر المؤمنین چهارم امام حسن پنجم امام حسین که نایب حیدر از کمینگاه بیرون می‌آید باقیافه جدی معترضانه به سید می‌گوید سید حیا نمی‌کنی!! میخواستی شهودی بیاوری که معروف خدمت آقا باشند ـ جمعیت حاضرین محضرازین صحنه‌سازی بعضی خندان بعضی در حیرت بالاخره مجلس منقلب می شود آقـا با خاطری نزار راه حرمسرا پیش می‌گیرد وازخجلت به‌آنجا پناهنده می‌گردد پس ازقدری آرامش نایب را احضار می‌کند می‌گوید این چه‌کاری بود امروز بسرما آوردی گفت؟! آقا قربانت بروم

سیدی غریب آمده و به شما انداخته اظهار درویشی می‌کند شما از و شاهد می‌خواهید در این شهر اگر آشنایی داشت پیش شما که نمی‌آمد خود فکر کنید این شخص شاهد از کجا بیاورد فرضاً که سید نباشد آخر مسلمان است شما سرجای پیغمبر نشسته‌اید باید مثل پیغمبر با مردم رفتار کنید آقا از موعظه نایب متنبه می‌شود صد تومان می‌دهد برای سید می‌برد و با دل خوش اورا روانه می‌کند .

حالا هرچه صوفی بیچاره شاهد بیاورد که من نماز می‌خوانم روزه می‌گیرم خدا را بوحدانیت می‌پرستم معتقد بروز معاد هستم دوازده امام خلفاء پیغمبر را امام مفترض الطاعه خود می‌دانم آقا می‌فرماید چون نامتان در لیست کتب رجال نیست کافر و ملعون وزندیق باید خوانده شوید ؟!

برگردیم به حکایت ابراهیم ادهم، براستی اگر بخواهیم طومار زندگی او را باز نمائیم خیلی طولانی می‌شود فقط به یك بیانی از آن قناعت می‌کنم .

«فی تفسیر مجمع البیان انه مر ابراهیم ادهم فی اسواق البصره» برای تسهیل نقل به معنی می‌نمایم ؛ در تفسیر مجمع البیان است که ابراهیم ادهم در بازار بصره می‌گذشت مردم دور او جمع شدند گفتند ای ابراهیم خدایتعالی در کتاب مجید خود می‌فرماید مرا بخوانید تا اجابت شما کنم ما می‌خوانیم خدا را و اجابت نمی‌فرماید . گفت برای این است که به سبب ده چیز قلوب شما مرده گفتند! آنها کدامند ؟ گفت اول خدا را شناختید واداء حقش را نکردید. دوم- قرآن خواندید وعلم به او پیدا نکردید .سوم - دعوی محبت رسول‌الله (ص) می‌کنید و اولاد اورا دشمن می‌دارید . چهارم - دعوی عداوت شیطان می‌کنید و موافقت به او می‌نمائید . پنجم - دعوی محبت بهشت می‌نمائید و عمل برای آن نمی‌کنید . ششم - دعوی خوف از جهنم می‌نمائید و بدن‌های خود را در آن می‌اندازید . هفتم - مشغولید به عیب جوئی از مردم و از عیب خود غافلید . هشتم - دعوی بغض دنیا می‌کنید و آن را برای خود جمع می‌نمائید . نهم - اقرار به مرگ دارید و آماده نمی‌سازید خود را . دهم - مرده‌های خودرا دفن می‌کنید و

عبرت نمی‌گیرید از آنها، به این جهات دعاهای شما مستجاب نمی‌شود .

عجبا که مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر خود نقل قول از ابراهیم نموده و ایراد به اینکه نامش در کتب رجال نیست نگرفته ! گمان بنده ناارزنده با تصدیق به‌قلت فهم خود این مواعظی که ابراهیم فرموده هم دلیل برصحت ایمان وهم اثبات شیعه‌گی او باشد تا آقا چه بفرمایند ؟!.

شیخ عبدالعظیم منذری در کتاب اکمال فی معرفة الرجال فرموده که ابراهیم ادهم روایت می‌نماید از جماعتی که از ایشان است محمد ابن علی الباقر علیهما السلام .شیخ فقیه عزالدین حسین ابن عبدالصمد والدشیخ بهائی رحمة الله علیهما در کتاب عقد طهماسبی می‌فرماید : بدرستی که بعضی بزرگان وملوك از اهل دنیا هرگاه بلند همت باشند وعالم به حق باشند چه بسا که عنایت ربانی به آنان رسد وترك دنیا را گویند و به غیر حق نجویند مانند ابراهیم ادهم و بشرحافی واصحاب کهف که ایشان سبب کمال رشد راضی نشدند قلب خود را مشغول کنند از غیر خدا .

ریاضاتی که ابراهیم متحمل گردید به قدری در کتاب های خاصه وعامه ذکر شده که هر نویسنده را بی‌نیاز از نوشتن می‌نماید . بنده هم طالبین را حوالت به کتب دیگران می‌دهم ولی از این قصه که اغلب حتی شیخ بهائی در کشکول خود نقل نموده‌اند صرف نظر نمی‌کنم .

زمانی که ابراهیم از سلطنت ظاهری کناره گرفت بچه کوچکی داشت پس از این که به حد رشد رسید اورا به سلطنت برداشتند و وقتی از مادر خود سؤال از پدرش نمود گفت پدرت ابراهیم است و اکنون می‌گویند در مکه است . به عزم دیدار پدر شد رحال نمود تا رسید. به مکه ابراهیم به مریدان خود گفت فردا حجاج به طواف می‌آیند شما به امارد چشم نیندازید . همه دست اطاعت بر دیده نهادند . چون فردا طوافین به طواف مشغول بودند ابراهیم خیره خیره امردی را نگریست ، گفتند مولانا ما را منع می‌کنی و خود نظر می‌کنی ؟ گفت گمانم این که فرزندم باشد که به دنبال من آمده باشد یکی از مریدها به پسر

ابراهیم نزدیك شدازپدرش آگاهش نمود . فرزند به جانب پدر شتافت .

اینجا به اختلاف روایت گردیده بعضی گفته‌اند با او مصاحبه نمود و ازدین و نماز وقرائت قرآن ازاو سؤال کرد جواب مساعدشنید و شکر خدای را نمود . از او جدا گردید در کوه ها خود را مخفی ساخت . بعضی گویند تا چشمش به‌فرزند افتاد قلبش متوجه‌اوگردیدکه بی‌اختیار گفت خدایا بفریادم برس، خدا یامرانگهدار ، همان آن پسر ازدنیا رفت وگفت نزدیك بودکه محبت اومرا ازحق مشغول دارد و این شعررا انشاء کرد .

« هجرت الخلق طرأفی هواکا   و ایتمت العیال لکی اراکا »
« ولو قطعتنی فی اللحب اربا   لما حن الفواد الی سواکا»

ایضاً قال :

«احب النقی والنفس تطلب غیره   وانی وایـا ها لمصطرعان »
«فیوم لها منـی ویوم اذلها   کلاناعلی الایام معترکان»

باز درکشکول است : که به اوگفتندکه چرا از حشر با مردم اعراض داری و مصاحبت نمی‌کنی ؟ گفت : اگر با پست تر ازخود صحبت کنم به جهلش آزارم دهد . اگر با فوق خود صحبت نمایم تکبرش زحمتم دهد . اگر با مثل خود انس گیرم از حسدش ایمن نباشم . پس مشغولم به ذکر کسی که درصحبتش ملالی نیست ودروصلش انقطاعی نیست ودر مؤانستش وحشتی نیست

باز ازسخنان او است که فرمود . سه حجاب ازپیش دل سالك برخیزد تادردولت درویش گشاده گردد : یکی آنکه اگر مملکت دوعالم به عطاء ابدی بدو دهند شاد نگردد . برای اینکه هرکه به هر چه شاد گردد حریص است «والحریص محروم» دوم اگر مملکت هردو عالم راازوی بستانندو به افلاس آید اندوهگین نگرددکه اندوه نشانه سخط است «والساخط معذب» سوم ـ آنکه به هیچ مدح وثنائی فریفته نگرددکه هرکه بنواخت خلق فریفته شد حقیر همت باشد و حقیرهمت محجوب است. تاهمین اندازه که

مختصری از مفصل است . بس است .

شفیق بلخی

آقا می‌فرماید نامش ابوعلی شاگردابراهیم ادهم است نامش درکتب رجال شیعه نیست ازحال استادحال شاگردهم معلوم می‌شود برای اینکه حال او بهتر معلوم شود تذکر میدهم در تذکرة الاولیاء گوید: قبله محترم یعنی شقیق را شخص کبری همراه بودکه اورا بیدار وهشیار می‌نمود .

درنفحات می‌نویسد شقیق همدرس بود با ابویوسف قاتل امام جواد(ع) و درمعنی این مرد بود (یعنی قاتل امام شقیق بوده) و اوشاگرد ابوحنیفه بود وفاتش سال ۱۷۴ بوده با اینکه معاصر حضرت کاظم (ع) هم بوده یکحدیث ازاو و از سایرائمه اخذ نکرده ودرهیچ کتابی نقل نشده فقط یکمرتبه حضرت را درسفرحج دیده آنهم نشناخته پیغمبر فرموده «من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه» ازخبرمذکور نقص شقیق وهمه صوفیان معلوم می‌گردد اینجا طعنی هم به مولوی دارندکه اورا ستوده حاصل کلام آقا این بود .

جواب ـ مرحوم قاضی نورالله رحمة الله علیه اگرمعروف خدمت آقا باشند می‌فرماید. الشیخ الصدیق شقیق ابن ابراهیم قدس سره کنیه اوابوعلی وعلومرتبه اومشهور و جلی صاحب جامع الانوار فرموده که ازتلامذه امام همام موسی ابن جعفر (ع) است جامع علوم رسمیه شرعیه و معارف کشفیه و ذوقیه بوده استاد حاتم اصم ومصاحب با ابراهیم ادهم است درسال ۱۷۴ درولایت ماوراء النهر به تهمت رافضی بودن شهید شد. طعن آقا باینکه شاگردابراهیم بوده وازاستاد حال شاگرد معلوم است .

برحسب شهادت تواریخ که بعضی قبلا نگاشته شده ابراهیم شاگردحضرت باقر(ع) بودوشقیق شاگردحضرت موسی ابن جعفر پس استاد وشاگرد هردوشاگرد امام بوده‌اند . اینکه می‌فرماید مصاحب باکبری بوده که اوراهشیار می‌نموده مصاحبت دلیل به

بیدینی کسی که نمی‌شود، درمسافرتهای آنوقت که قافله بود(امروز که‌ماشین‌وهواپیماهست) همه طورآدم ازهردینی با یکدیگر ملاقات بلکه مأنوس شاید هم خرج‌وهم خوراك میگردیدند ودرسفرهمه طور باهم کمك می نمایند شاید شقیق به سبب بیداری شب ، روز می‌خوابیده درمواقعی معین خواهش بیدارنمودن ازوکرده مثلا اگراین احتمال رابدهیم میان‌خود وخدا اقرب بقبول نیست تا اینکه به سبب همسفر بودن باگبر کافر باشد ؟ ! بازباید ممنون بودکه نفرموده‌اند گبر شده ـ آخر این‌چه حجتی است که مصاحبت‌با بیگانه درسفرمورث‌کفر گردد ؟!

آقای بزرگوار امروز فرزند جنابعالی در مدرسه یا دبیرستان یا انشاء الله دانشکده‌تحصیل می نماید درهر کدام‌ازآنها یهودی‌هست، گبرهست، ارمنی هست، بهائی هست‌لامذهب صرف‌هم هست‌واو بیشتر وقت‌خودرا با آنها می گذراند وباآنها مذاکره می‌نمایدبلکه اغلب‌استادانشان خارج‌ازکیش اسلامند‌آیا مناسب‌تر نیست‌که فرزندخود را ازدین‌خارج بدانیدتاکسیکه هزارسال پیش‌ازدنیا رفته وتحقیقاً حال‌او برما مجهول است‌که به سبب‌همسفر بودن‌گبر آنهم راست یادروغ کافرباشد ؟ !

می‌فرماید درنفحات می‌نویسدکه شقیق همدرس با قاضی ابو یوسف قاتل امام جواد ودرمعنی‌این مردیعنی‌شقیق‌قاتل‌امام بوده جواب‌ازهمدرسی رادرضمن‌بیان عرض نمودم که مستلزم هم‌کیشی‌نمی‌شودبازهم دلیل‌هست نمی‌خواهم دردسر‌بدهم ولی‌عجب دارم‌ازاینکه آقاقاتل امام جواد(ع)راظاهراً ابویوسف وباطناً شقیق معلوم داشته‌اند.

بنده منکر نیستم‌که ابویوسف درموضوع اختلاف‌قطع یدسارق‌که بالاخره‌حکم ورأی امام(ع) برحکم ورأی‌آنها غلبه‌نمودوموجب خواری اوگردید وسرأنزد خلیفه سعایت‌نمود ولی‌نمی‌توان ثابت‌کردکه مسموم‌شدن امام(ع) منحصراً در اثر سعایت او بوده‌فرضاًکه سعایت‌اومؤثروهمان مورث قتل‌امام شده‌باشد ـ به‌شقیق چه‌مدخلیتی‌داشته همینکه روزی همدرس با ابویوسف‌بوده، بس است‌باینکه قاتل شناخته‌شود .

وحال‌آنکه تواریخ می نویسندفوت‌شقیق‌زمان‌هرون بوده‌وقتل امام‌زمان‌معتصم

عباسی،زمان مأمون‌هم‌حیات نداشته .

آخرآقای بزرگوار تهمت‌زدن‌هم نباید بقدری‌رسوا باشدکه تااشخاص کم‌عقل‌هم براو خرده‌گیری بلکه‌ملامت‌کنند راستی بنده‌متأثرم‌ازاینکه شخصی‌شریف درلباس‌روحانیت وقبول لقب‌علامه‌گی‌که‌پایه‌معلومات خودرا به‌این سستی‌وزشتی نشان‌دهدکه‌پیش‌اجانب سرافکنده‌باشیم‌حتی بچه‌ها برفضیلت ودانش‌دانشمندان‌ما استهزاء‌کنند .

قبل‌ازاینکه‌به شرح حالات‌شقیق پردازم لازم می‌دانم چندحدیث ذکر کنم .

فی‌الکافی عن‌مفضل‌بن‌عمرقال:قال لی‌ابوعبدالله (ع) من‌روی علی مومن روایة بهاشینه‌وهدم مروته لیسقط من‌اعین‌الناس اخرجه‌الله من ولایته الی‌ولایة الشیطان و لایقبله الشیطان .

مفضل‌ابن عمرگوید حضرت‌صادق(ع) بمن فرمودهرکه بر ضرر مؤمن داستانی بگویدوقصدش عیب اووریختن آبرویش باشد که از چشم مردم بیفتد خداوند اورا از دوستی‌خود بدوستی شیطان براندوشیطان‌هم اورا نپذیرد. باز می‌فرماید که:حضرت‌صادق فرمود اینکه عورت مؤمن برمؤمن حرام است نه‌این‌است که‌برهنه شود وازاو چیزی به‌بینی همانا مقصود این‌است بضرر اوداستانی بگوئی‌ونسبت عیب به‌او به‌دهی .

فی الکافی عن ابیعبدالله (ع)ـ نقل‌بمعنی می نمایم ـ فرمود حضرت صادق (ع) کسیکه بهتان زند بمردیا زن‌مؤمن بچیزیکه دراونیست خدا برمی‌انگیزاند اورا در طینت خبال ونگاه می‌دارد اورا تا ازآنچه‌گفته بیرون‌آید .

راوی عرضکرد طینت خبال چیست فرمود چرکی است‌که ازفرج‌زنان بدکاره بیرون‌می‌آید .(شارح حدیث می‌گوید مراد از آنچه گفته بیرون آید)خلود در آن کثافات یادرناراست .

باز درکافی‌حضرت باقر(ع) فرمود هیچ انسانی درحشمت‌مومنی طعن‌زند جز اینکه ببدترین مرگها بمیرد وسزاوار است‌که بخیروسعادت‌بازنگردد ـ باز درکافی حضرت‌صادق (ع) فرمود همینکه مؤمن برادر دینی‌خودرا تهمت زند ایمانش ازدلش

زدوده شود مانند نمك درآب. فعلا برای تنبه همین چند حدیث دراینجا بس است تاباز به‌مناسبت‌مقام انشاءالله عرض شود .

برگردیم به‌ذکر شقیق ـ ابن‌خلکان می‌گوید: شقیق مصاحب ابراهیم ادهم واستاد حاتم اصم بودواخذ طریقت ازو نمود و سبب ترك دنیای او این بودکه درحداثت سن برای تجارت‌رفت به‌بلادترك روزی داخل‌شد به‌بتخانه‌آنها به‌خادم بتخانه‌گفت این بت وبتخانه‌همه‌باطل است‌وبرای‌این‌خلق خالقی‌است‌که مثل‌اوچیزی‌نیست رزق‌دهنده‌است کل‌شیء را .

خادم گفت این‌حرف توموافق‌کارت نیست اگرگمان تواین‌است خدایی‌هست‌که قادراست‌ورازق‌کل شیء است چرا اینجا به‌طلب‌رزق آمده‌ای؟! قال‌الشقیق‌سبب زهدمن کلام‌آن ترك‌شد پس‌ازآن سفر برگشت جمیع مایملك خودرا به‌صدقه‌دادو به‌طلب‌علم گرائید. صاحب‌تاریخ‌گزیده‌هم سبب توبه‌اش‌را همین می‌نویسد .

واینکه‌آقای علامه‌می‌فرمایند خدمت امام‌رسید واورا نشناخت وحدیث من لم یعرف‌را مانند سوط عذاب برسرش‌کوبیده‌اند، حکایت ازاین قرار است‌که بناچار اورا ذکرمی‌نمائیم تا ضمناً معلوم‌گرددکه به‌دستگیری امام(ع) مشرف‌گردیده‌است .

درکتاب مطالب‌السؤل محمدبن طلحه‌وتذکرهٔ خواص‌الامه از روات متعدد نقل کرده‌اندکه شیخ ابوعلی شقیق ابن ابراهیم‌گفت درسال صدوچهل ونه‌هجرت‌که‌یکسال ازرحلت حضرت امام صادق‌گذشته بود به‌عزم زیارت مکه معظمه به‌قادسیه‌منزل‌داشتم ونظر به‌اهل حاج وبسیاری ازآنها میکردم‌جوانی را دیدم بسیار خوشرو وگندمگون لاغراندام‌که برتن خود لباس‌پشمینه‌پوشیده وشمله‌ای برخود پیچیده‌ونعلینی‌درپاداشت بگوشه‌ای تنها نشسته باخودگفتم این جوان همانا ازصوفیه خواهدبودو میخواهد در این‌راه‌کل برمردم شود میروم اوراملامت‌میکنم‌که‌بی‌زادوراحله چرا به‌سفرآمدی چون به‌او نزدیك شدم‌گفت یا شقیق«اجتنبوا کثیراًمن‌الظن ان‌بعض‌الظن اثم» مراواگذاشت ورفت‌من باخودگفتم‌عجب است‌مرا نادیده‌می‌شناسدونامم‌میبرد ونیت مرامیفهمد!! همانا

جوان مؤمن صالحی است بروم‌ازاوحلیت بطلبم تارفتم از نظرم غائب شد چون بواقعه رسیدم دیدم آنجوان نمازمیکندومی‌لرزدومیگریدگفتم‌همین مولای‌من است .

پس صبرکردم تا ازنمازفارغ‌شد به‌جانب اورفتم چون‌دید به‌جانبش‌میروم‌فرمود یاشقیق‌بخوان« وانی لغفار لمن‌تاب‌وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدی»و باز مراگذاشت و رفت وباخودگفتم این‌مرد ازابدال است تاحال دوباراز باطن‌من‌خبرداد تا چون بزباله رسیدم دیدم آنجوان برسر چاهی ایستاده میخواهدآب بکشد دلوازدست‌اوافتاددرچاه سرخودرا به‌آسمان بلندکردگفت پروردگارا توئی‌که‌هرگاه‌تشنه شوم آبم‌می‌دهی‌هرگاه گرسنه‌شوم‌طعامم‌میدهی‌ای‌آقای‌من من‌غیر ازاین‌دلووسیله‌آب‌خوردن ندارم ازمن‌اورا باز مگیر .

پس بخدا قسم دیدم آب تالب‌چاه بالاآمد دست‌کرد دلوخودراگرفت ووضوکرد وچهاررکعت نمازگذاردآنگاه‌رفت‌برسرتلی‌مشتی‌ریگ‌درآن‌دلوکرد آنرا حرکت دادو آشامید . پیش‌رفتم سلام‌کردم جواب‌دادگفتم‌اززیادی‌نعمت خدا به‌منهم‌بده‌گفت‌ای شقیق همیشه‌نعمت ظاهروباطن الهی‌مارا فروگرفته‌گمان خودرا بهتر ازاین‌کن پس دلورا به من‌داد آشامیدم دیدم از سویق وشکراست بخداقسم‌که ازآن لذیذتر شیرینی نچشیده بودم‌از حیث‌طعم ورائحه پس سیروسیراب شدم‌تاچندروز گرسنه‌نشدم‌ومیل به‌طعام‌نکردم بعد ازآن‌اورا‌ندیدم تا وارد مکه شدیم شبی از شبها دیدم‌درپهلوی قبة‌التراب‌تانصف شب آنجوان ایستاده‌به‌خضوع‌وخشوع نمازمیکرد تاشب‌تمام شد وصبح در مصلی نشسته تسبیح‌میگفت‌برخاست هفت شوط طواف نمود وبیرون‌آمد دیدم غاشیه‌ومریدومتابعان بسیار دارد مردم ازاومسئله‌می‌پرسند حیران شدم‌ازبعضی نام‌اورا پرسیدم‌گفتندموسی‌بن جعفربن محمدبن علی‌بن الحسین سلام‌الله علیهم است دانستم‌که این عجایب از چنین بزرگی غرابت‌ندارد .

آقای بزرگوار آیا معقول است‌کسی‌که طالب حق‌وجویای راه‌حق‌است وبه‌وادی سیروسلوك مشی‌می‌نماید به‌چنین‌حقیقتی‌برسدوبدیده ازاوبرگیرد ! اغلب تاریخ‌نویسان

از آشنا و بیگانه نوشتند که شقیق خرقه از دست امام همام موسی بن جعفر اخذ نموده و بعضی هم گفته‌اند که از امام صادق (ع) اخذ نموده البته این گفتار علیل است و جمعی گفته‌اند که ابوعلی شقیق بلخی مرید و خلیفه ابراهیم بوده در عین حال منافاتی ندارد که از حضرت موسی بن جعفر (ع) به او فیض رسیده باشد .

بزرگترین دلیل شیعه بودن او کنیه او به ابوعلی است در روزگاری که نام علی بین مردم فراموش یا مقرون به وهن بوده . باری کلمات حکمت آمیز بسیار دارد چون از سبک این بیانیه خارج است از گفتارش صرفنظر می نمایم گویا برای رفع سوء تفاهم آقا همین قدر کافی باشد .

جنید بغدادی

نوشته‌اند ابوالقاسم بن محمد بن جنید - نامی از او در کتب رجال شیعه نیست و مذهب جنید شافعی بوده چنانچه یافعی در مرآت الجنان ذکر کرده و جامی در نفحات مینویسد که مذهب ابوثور داشت که شاگرد شافعی بوده گویند مذهب سفیان ثوری داشته علی ای حال سنی بودن او مورد اتفاق است و سنیان و صوفیان به او بسیار علاقه و عقیده دارند او را سید الطایفه خوانند . مولوی او را در ردیف انبیاء شمرده .

بنده متحیرانه عرض می‌کنم اگر سنی کافر است چرا به روایت او استناد می‌فرمائید اگر مسلمان است چرا او را رد می‌نمائید اغلب و اکثر اخباری که مستند آقا است و قول آنها را حجت بر صحت ایراد خود قرار داده‌اند از عامه است. چنانچه مشاهده می‌نمائید که قول یافعی و جامی را دلیل مدعای خود قرار داده‌اند . پس آقا دنبال هم عقیده خود می‌گردند و لو شیطان لعین باشد کاری به صحت و سقم اخبار ندارند !

مرحوم قاضی نورالله روح‌الله روحه می‌فرماید: شیخ الحاضر والباد جنید بغداد از طبقه ثانیه است . کنیه او ابوالقاسم و اصل او از نهاوند خواهرزاده سقطی است مولد و منشاء او بغداد است از جمله سادات و اکابر این طایفه است و همه به وی نسبت کنند. در درستی

اعتقاد او اهل حق را شبهه‌ای نیست لیکن بنا بر اشتداد بلیه تقیه گاهی مذهب ابوثور و گاهی مذهب ثوری گاهی مذهب گوساله‌ای دیگر از ائمه نار اظهار می‌فرموده صاحب جامع الانوار جنید را نام برده و او را از صوفیه فرقه ناجیه محقه شمرده قاضی میرحسین یزدی در شرح دیوان حضرت امیر (ع) آورده که جنید فرموده اگر علی علیه السلام فراغت از جنگها پیدا کرده بود هر آینه آنقدر از علوم نقل فرموده بود که قلوب را استقامت دهد .

شیخ ابوالفتوح رحمة‌الله در تفسیر آیه « فلما افاق قال سبحانك تبت الیك و انا اول المؤمنین» - جنید را پرسیدند چگونه موسی گفت من اول مؤمنین هستم و حال آنکه پیش از او مؤمنان بودند گفت مرادش این بود اول کسیکه سؤال رؤیت کرد من بودم پیش از من کسی نکرده بود و اول کسیکه ایمان آورده به اینکه خدا را نتوان دید منم و ظاهر است که نفی رؤیت منافی رأی اهل سنت است و بیان جنید حاکی از عقیده او است بخلاف عقیده اهل سنت .

بعد از این شرحی مفصل در عسرت و ضیق مجال شیعیان در آن زمان بیان میفرماید که غلبه تامه با سنیان بوده کسی را یارای انحراف از طریقه آنان سراً و علناً نبوده و شیعیان برای حفظ جان و مال خود ناچار به تقیه و مماشات بوده‌اند برای این رویه راهی نداشتند اکنون اگر در حالات بزرگان یا کلمات آنها چیزی برخلاف مذهب شیعه مشاهده گردد همه را باید حمل بر تقیه نمود - و صحت عمل آنها را ستود .

طرایق الحقایق می نویسد جنید در سن هفت سالگی به تحصیل فقه و سایر علوم رسمیه پرداخته و چون اشتداد بلیه تقیه به ازدیاد رسیده بود گاه مذهب خود را به سفیان ثوری منسوب می‌داشت و فقه را نزد ابوعلی ثور که مهین شاگرد شافعی بود تحصیل می نمود در باب ثلثین از کتاب مستطرف احوال جنید مذکور است که کان «یفتی و هو ابن عشرین سنه» در بیست سالگی صاحب فتوی بود به اندك زمانی پایهٔ فضل او به جایی رسید که فقهاء به شاگردیش تفاخر می کردند چنانکه ابوالعباس بن سریج که فقیه شافعی بود و

دربیان اصول و فروع مستمعین‌را بشگفت آوردی می گفت اینها از برکت مجالست من باجنیداست ، می نویسد جنیددرعلم تفسیرواشارات وکلام وبیان دقائق قرآن مجید بصیر وعادم النظیر بوده .

در تفسیر مولانا ملا حسین کاشفی بعداز بیان جنیددر تفسیر «وذالنون اذذهب مغاضبا» می گوید جنید بفیض حضورامام علی النقی (ع) وامام حسن عسکری (ع) فایض گردید تا اواسط غیبت صغری را درك نموده وریاضات فوق العاده کشیده از آنجمله سی سفر پیاده به حج مشرف گشته سی سال بعد از اداء نماز عشاء تا وقت صبح برپا ایستاده والله می گفتی بهمان وضو اول شب نماز صبح گزاردی. خلاصه در تحصیل علوم معنویه تکمیل ازخدمت سری سقطی یافته به امرآنجناب بلکه بفرموده امام (ع) به ارشاد عبادپرداخته وشیخ المشایخ آفاق گردید بعضی راعقیده براین است که بعدازاو کسی به پایه اونرسید .

یافعی درکتاب تاریخ خودمسمی بمرآة الجنان می نویسد عبدالله بن سعید بن کلاب کتابی دررد کل مذاهب نوشت پرسیدآیا مذهبی باقی مانده تا ازآنهم بنویسم گفتند بلی مذهبی است موسوم به صوفیه پرسید آیا پیشوائی درآنها هست گفتند بلی جنیددر بغداد پیشوای آنها است نوشت به او که حقیقت مذهب توچیست جواب نوشت مذهب ما یگانه دانستن قدیم منان ودوری ازاوطان واخوان وفراموشی ازمایکون و ما کان چون این جواب رادید گفت این کلامی است که مناظره باو غیر ممکن است به عزم زیارت جنید به بغداد آمد در مجلسش حاضر گردید سؤال ازتوحید نمود جوابی به او دادکه مشتمل برشناسائی اسرار و حکم بود گفت دوباره بگو آنچه گفتی اعاده نمود آنرا به عبارات دیگر چون شنید گفت این چیزی است غیرازآنچه اول گفتی اعاده نما باز اعاده نمود بعباراتی غیر از آنچه گفته بود گفت نمیتوانم آنچه گفتی حفظ نمایم برایم بنویس گفت آنچه گفتم نوشتنی نیست چون ازخودم نیست واردات قلبی است اقرار به علوشان وفضل او نمود .

از اینگونه حکایات بسیار ازونقل شده ودرفضیلت او بسیار سخن گفته اند از

کرامات ومواعظ زیاد نوشته اند چون به منظور راقم چندان ارتباط نداشت از بیان آنها خودداری شد .

حاصل کلام اینکه آنچه ازحالات جنید از تواریخ استفاده میشود این است که در علم وبیان وریاضت فوق العاده بوده وچون غلبهٔ تامه باعامه بودبه ظاهرمذهب آنها بنا به تقیه معمول میداشته ولی درباطن خوشه چین خرمن امامین الهمامین علی ابن محمدالنقی والحسن ابن علی العسکری بوده - مسلم هم بنا به دستورشرع انور که فرمود حمل اعمال مسلم را به صحت گذارید باید اورامسلم وشیعی ، طاهرالعقیده بداند .

درکتاب کافی باب الایمان والکفر ازحضرت صادق (ع) فرمود که امیرالمؤمنین (ع) فرموده هرکاری که از برادردینی خودسرزند آنرا به بهترین وجهی حمل نما و هیچگاه به سخنیکه ازدهان برادرت بیرون آمد گمان بد به آن مبر درصورتیکه برآن سخن محل خوبی می یابی .ازین فرمایش چنین استفاده میشودهرکلامی از برادر دینی مادام که بتوان حمل به صحت نمود ولو به کمترین علامت گمان بد به نباید برد .

بازدر آن کتاب حضرت باقر (ع) فرمودمردی ازقبیله تیم خدمت پیغمبر (ص) آمد عرض کرد بامن وصیتی بفرما حضرت وصایائی به او فرمود ازجمله اینکه به مردم دشنام ندهید تا درنتیجه کسب عداوت ودشمنی میان آنها کنید .

بازحضرت باقرفرمود : هیچگاه مردی به کفر مرددیگری گواهی ندهد مثل اینکه بگوید تو کافری یا اینکه بگوید ای کافر جزاینکه به یکی ازآن دو برگردد اگر واقعاً کافربوده راست گفته اگر نبوده به خودش بر می گردد پس مبادا به مؤمنی طعن زنید .

بازدرآن کتاب ابو حمزه گوید شنیدم حضرت صادق (ع) می فرمود هنگامیکه مردی به برادر مؤمن خود بگوید اف از پیوند دینی بیرون رفته هرگاه به او بگوید تو دشمن منی یکی ازآن دوکافر شده اند وخداوند ازهرمؤمنی که نیت بد نسبت به برادر مؤمنش دردل دارد هیچ عملی رااز او نمیپذیرد .

بازدرآن کتاب امام باقر (ع) فرمودرسول خدا فرموده دشنام گوئی به مؤمن نافرمانی است ـ جنگیدن به اوکفراست ـ خوردن گوشتش به وسیلهٔ غیبت گناه است احترام مال مؤمن مانند احترام خون اواست حال اگرآقا ایراد فرمایند این اخبار در وصف مؤمن است اینهامؤمن نیستند عرض میکنم مرتبه اول ایمان بنا به فرمایش همه گفتن لااله‌الاالله ،محمد رسول‌الله است ومرتبه عالی او ایمان به ولایت است.

بنده اصرار ندارم که اثبات مرتبه عالی را برای مظنونین یا مردودین آقا نمایم ولی دراینکه تمام مطرودین آقامعترف به این دوکلمه طیبه بوده‌اند انشاءالله مورد شك آقا هم نیست پس مؤمنند واین اخبار راشاملند ـ بازهم انشاءالله درین موضوع بحث خواهد شد.

باتوجه به‌این احادیث صادقه نمیدانم چرا آقا تمام هم خودرا متوجه اخبار کاذبه یامظنونه میفرمایند که‌فلان‌کس فلان حرف‌را درباره‌فلان گفته یافلان‌خواب‌را دیده یافلان دعوی‌را نموده یا درکتابی ذمی‌ازاو شده اینهارا بهانه قرار دهند توسن مجاهدت را درمیدان کافرتراشی به جولان درآورند.

دنباله مطاعنی‌که به جنید واردآورده‌اند. شرح مفصلی دراثبات بی‌دینی‌اوونوع اومرقوم داشته‌اند که‌فعلا ازجواب معذورم تا به موقع خود.

شبلی

آقا میفرماید نامش جعفر بن یونس شاگرد جنید وحلاج وبه اتفاق‌مذهب اورا مالکی نوشته‌اند درتبصره‌ازاو نقل‌کرده‌اند که‌گفت‌حق تعالی نظر کرد وبمن گفت: هرکه بخوابد غافل‌شود وازحق درحجاب‌شود. گویند هرشب پاره‌ای نمك درچشم‌میکرد تا خواب نرود درتذکره گوید شبلی‌هفت من نمك درچشم کرده بود پس شبلی خواب نمیرفت تاازخدا درحجاب نباشد‌وابراهیم خواب‌رفت امر به ذبح‌اسمعیل به‌اورسید. باید گفت اگرشبلی‌ها تاقیامت نخوابند وعبادت‌کنند چون بر باطلند ارزشی ندارند‌وشیطان

هم مانند اوراکاری ندارد.

درتذکره کلمات کفرآمیز بسیار ازاونقل‌کرده‌است ، به‌عنوان‌تعریف. مثلاگوید شبلی را دیدند پاره‌ای‌آتش برکف نهاده میدود گفتند به‌کجامیدوی ؟ گفت : می‌دوم‌تا آتش درکعبه‌زنم تاخلق به‌خدای‌پردازند.

یك‌روز چوبی به دست‌داشت که هردوسر آن راآتش درگرفته بود گفتند : از این کارچه خواهی ؟ گفت : میروم‌تا به‌یك‌سرآن دوزخ وبه‌یك سرآن بهشت‌را بسوزانم تاخلق را پروای‌خدا پدیدآید.

ابوالقاسم قشیری گفت شبلی‌چهارهزاردینارداشت‌همه‌رادردجله‌انداخت شبلی درمجلس لوطیان ومخنثان‌میرفت شبلی گفته‌اگرخدامرا مخیر بین‌جنت ونار کند نار را اختیارکنم چون‌جنت مرادمن‌است ودوزخ مراداو اینجاآقازده بحرفهای‌چاله‌میدانی وفرماید : «زکی»زهی‌ازاین بی‌شرمی‌وبی‌پروائی تااینجا خلاصه‌فرمایشات آقااست.

بنده‌عرض‌می‌کنم جسارت‌به‌خواب‌آقا نمی‌کنم ولی‌ازقارئین محترم استدعا می‌کنم‌دو بار سه‌بار اعتراضات آقا را مطالعه‌فرمایندا‌گرتصدیق نمودند‌که این‌نقل اقوال مستدل به دلیلی‌است‌که‌می توان باورکرد‌بنده‌هم همراه می‌شوم

آخرآقای بزرگوارکسی‌درباره‌کسی غیاباً‌شهادتی‌دهددلیل برمحکومیت‌آنکس نمی‌شود . مثلااگریکی‌آمد خدمت‌شماگفت خواب دیده‌ام‌که‌فلانکس رو بمشرق نماز می‌کند ، چون تعبیرش‌گفته‌اند متمایل به‌نصاری است شما بایدحکم‌نصاری بر اوجاری کنید؟!.

بنده‌نمی‌خواهم یك‌یك ازموارد ایرادرا ازبسکه‌سست‌است ردکنم به‌همین یك جمله‌که‌هفت‌من نمك درچشم‌کرده قناعت‌می‌کنم که‌آیا اوزان‌آنروزمثل‌اوزان امروزما روی من ونیم من بوده؟ که مؤمنین از ایران سنك‌ترازو برده هر شب‌کشیده وتحویلش داده‌اند تا به چشم بریزد.

آه‌چقدر سخت‌است چیز نوشتن که‌گفته‌اند: دانائی هر کس‌ازکتابت‌اومعلوم‌است ،

چقدر مشکل است حق گویی ، چقدر خطرناک است کفر وایمان تراشی ، چقدر نازیبا است بزرگ حرف بچگانه زند ، چقدر قبیح است عالم جاهلانه صحبت نماید .

درحالات شبلی آنچه از کتب تواریخ و تذکره ها استفاده می‌شود این است که کاملا مجذوب بوده به جز با خدا به هیچ چیز توجه نداشته اوائل حالش خود و پدرش از عمال دولت وقت بوده‌اند سفری برای انجام امر حاکم بلد به بغداد میرود در آنجا تغییر حالی به او دست میدهد دست از خدمت ملوك میشوید به خدمت ملك الملوك مشغول می‌گردد و بسیار ازاوقات ازفرط استغراق ازخود بیخودی گشته مانند دیوانگان رفتار می‌نموده ازهرچه که نشانه علاقه بوده اجتناب داشته . بعضی اوقات ازفرط بیخودی به کارهای غیرعادی از قبیل خوف ضرر رسانیدن به مردم اوراحبس می‌نمودند . به هرکس می‌نگریسته و به هرچه می‌گذشته عبرتی برای خود ازآنها درك می‌نموده . شوروشوق او نه به حدی بوده که گاهی آرام داشته باشد. پیوسته ذکرش الله بوده ازاو پرسیدند چرا لااله الاالله نمی‌گوئی ؟ گفت می ترسم ازاینکه لا بگویم به الاالله نرسیده قبض روح شوم حاصل اینکه به تمام معنی دیوانه حق بوده ودرآتش شوق یا فراق روزوشب می‌سوخته دین وآئین جزخدا نداشته چه که عاشق جز معشوق را نشناسد و حبیب جز نام محبوب نداند ونخواند :

اینجا دلم می‌خواهد چند رباعی تقدیم کنم .

ای خوش دل صابران غم خانه عشق — رندان مجردان میخانه عشق
پا بر سر هستی جهان بنهادند — تا لب بنهادند به پیمانه عشق

ما تشنه رحمتیم نه تشنه آب — ما مست محبتیم نه مست شراب
از جلوه یار آنچنان مدهوشیم — هشیار نگردیم مگر روز حساب

آنان که به نار عشق بگداخته‌اند — ازگرد وجود خانه پرداخته‌اند
نازم به شهیدان زیارتگه عشق — گرگشته خویش دیده نشناخته‌اند

ای من بفدای همت پاکدلان — کانها بگرفتند دل ازهرچه جزآن
باوحشت وخوف فارغ ازدشمن ودوست — باعسرت وفقر بی نیاز از دو جهان

آنکس که به یاد دوست شب روز کند — کی یادگل و بلبل و نوروز کند
درآتش شوق پای کوبان به نشاط — میسوزد و بازخواهش سوز کند

چون آقا خواهی نخواهی بنده را به وادی عشق وشور وجذبه بعداً می کشاند اینجا ازاین بیش مزاحم نمی‌شوم اجمالاتاکسی به این عوالم نرسد نمی‌داند آنجا چه خبراست بیچاره مبتلایان به آن عوالم چه ناسزاها باید بشنوند ، چه زهرهای قتاله کفر و زندقه را باید بنوشند ، چه تبعیدها و حبس‌ها و زجرها باید تحمل نمایند عجبا که با تمام این متاعب ومصائب به جمال کائنات می‌خندند و از هیچ پیش آمدی پروا ندارند .

بی مناسبت نیست حکایتی یادم آمد به عرض برسانم .

حکایت عاشق موهوم

عده‌ای ازرفقا که اقران وامثال هم بودند ونسبتاً آسایش زندگانی داشتند اغلب شبها وروزها دورهم جمع بودند ماه رمضان که پیش می‌آمد همه شب تاسحر به تناوب منزل یکدیگر وقت می‌گذرانیدند برای اشتغال حواس ورفع کسالت قصه‌گوئی آورده بودند هرشب به قصه‌ای آنان را مشغول می‌داشت تا شبی قصهٔ عاشق شدن پسر پادشاه مغرب زمین به دختر پادشاه مشرق زمین را باآب وتاب بیان کرد مخصوصاً آنقدر ازحسن وجمال دختر بیان کرد که همه را به هوس انداخت اتفاقاً درسقف آن منزل صورت زنهائی کشیده بودند که بی کیفیت نبود یکی ازحاضرین موقعی که قصه‌گو شرح زیبائی دختر را می‌داد به سقف خیره شده از صورتی چشم بر نمی‌داشت بطوری متوجه او بود که از توجه به مجلس بلکه ازتوجه به خود بکلی غافل بود ناگاه ازروی بی‌اختیاری جستن کرد که دختر پادشاه را که درسقف نشسته بگیرد و درآغوش جای دهد .

دراثر جستن و زمین آمدن عاشق ، چراغهائی که میان مجلس بود همه افتاد و بعضی شکست و بعضی خاموش گردید اصلا عاشق بیچاره متوجه این عالم نبود پیوسته جستن می‌کرد که خود را به دختر برساند مجلس واوضاع مجلس شکل غریبی بخود گرفت هرچه او را می‌گرفتند بی‌فایده بود چنان دیوانه گشته بود که نه اززحمت جست وخیز متأثر و نه از

دست وپائی که ازشکستن چراغها مجروح شده متألم، چشم ازسقف بر نمی گرفت وازتلاش متوقف نمی شد ـ تاسحر شدهمه راه منازل پیش گرفتند جز عاشق که بردر معشوق بار انداخته .

بیچاره صاحب منزل به هرلسان می خواست اورامنصرف کندعلاج نمی شدآخرچاره دراین دیدکه چراغ راخاموش کند کردورفت دنبال کار خود عاشق بدبخت هم همانجا ازفرط زحمت وخستگی به خواب رفت چون روز ازخواب برآمد به صاحب خانه تعرض می نمودکه دست وپای مراکی مجروح نموده چرا اینجا نگاهم داشتی ومانع رفتنم شدی هرچه عشق ورزی اورایادآور می شد باورنمی کرد شاید ازشکستگی چراغهاوزخم های پایش احتمال صدق گفتار صاحب خانه را داد .

کار عشق ومحبت وقتی که درامر موهومی اینطور اثر داشته باشددرعشق حقیقی چه اثراتی خواهد داشت الله اکبر .

مذهب عاشق ز مذهبها جداست   عاشقان را مذهب وملت خداست

حسین ابن منصورحلاج

اینجا مجال کافی برای آقا پیدا شده آنچه توانسته اند نسبت به صوفیه تاخت وتاز فرموده اند . چندین صفحه را بمطاعن عموم پرکرده اند ولایخفی علیکم که اغلب فرمایشات ایشان نسخه نویسی ازکتاب تحفةالاخیار مرحوم شیخ محمدطاهر قمی ست که درزمان صفویه بوده اندوآن مرحوم چوب بیدادرا به دست گرفته ازسلخ تاغره صوفیه را مرادف با هم رانده ولی چون قصدش خالص بوده!! فقط شاه صفی الدین واعقاب اورامستثنی نموده باقی را هرکه بوده وهرچه بوده ازخلعت کفر وزندقه محروم نفرموده البته کافرو مکفر درآن دنیاکه داد حق است حسابهای خودرا باهم تصفیه نموده وخواهند نمود .

روی سخن را به آقای علامه می نمایم عرض می کنم مولای بزرگواردرباره اشخاصی که شماکافرشناخته اید اقوالی که دلالت برتشیع آنها داشته ازکتب شیعه استخراج نموده به عرض می رسانم وملزم نیستم که قبول جنابعالی را شرط بدانم البته هم کتاب

شماهم بیانیه بنده بنظراشخاص بصیررسیده وخواهد رسید قضاوت خواهندنمودکسانی که خود رارسوای نمودارنموده اند ازبحث حقیرخارجند غرض اصلی بنده چنانچه عرض شده دفاع ازحریم صوفیان صافی ضمیرومومنین به حضرت امیروابناء معصومین آن حضرت است نه طرفداری ازمدعیان کذبه .

اکنون شرح حالات حسین حلاج راازکتاب شریف مجالس المؤمنین قاضی نورالله رحمةالله علیه طابق النعل بالنعل می نگارم تا شاید حقایقی منکشف گردد می فرماید البحرالمواج حسین بن منصورالحلاج قدس سره سروراهل اطلاق و سرمست جام اذواق حلاج اسراروکشاف استاربوده سمعانی درکتاب انساب آورده که مولدش بیضاء فارس است ودرشوشترنشوونمایافته دوسال درآنجابه تلمذسهل ابن عبدالله اشتغال داشته آنگاه درسن هیجده سالگی به بغداد رفته با صوفیه آمیزش نمود مدتی درصحبت جنید وابوالحسن نوری بسر برده بازبه شوشترآمده کدخدا شد یعنی عیال گرفت بازباجمعی ازفقراء به بغداد وازآنجا به مکه وبه بغداد مراجعت نمود بزیارت جنید رفت و ازومسئله پرسید اوجواب نفرمودو باوگفت تودراین مسئله مدعی هستی حسین آزرده شد به شوشترآمد وقریب یکسال اقامت کرددراین مرتبه اوراوقعی در دل مردم بهم رسید تاآنکه اکثرابناءزمان به اوحسدبردندآنگاه پنجسال ازشوشترغائب گشت به خراسان وماوراءالنهروازآنجابه سیستان، ازآنجابه فارس رفت شروع درنصیحت خلق ودعوت ایشان به جانب پروردگار نمود مردم آنجا اورا عبدالله زاهد می گفتندآنگاه ازفارس به اهوازرفت فرزندخوداحمدراازشوشترطلبیدودرمقام اظهاراشراق قلب وکرامات شد ازاسراروضمائرمردم خبرمی داد . بنابراین اورا حلاج الاسرارمی گفتند بعدازآن به بصره آمد اندك روزی آنجا بودوبه مکه رهسپارگردید جمعی کثیربا اوهمراه شدند. آنگاه به بصره بازآمد یك ماه توقف نمود به اهوازآمد ازآنجا به بغداد وازبغدادباز به مکه رفت بعد به بلاد چین وهند وترکستان درآمد خانه وعقاربهم رسانید .

جمعی از علماء ظاهر مانند محمدابن داود وامثال او براومتغیرشدند وخلیفه را نیز براومتغیرساختند تا آنکه حامد ابن عباس وزیر خلیفه قاضی بغدادکه ابوعمرمحمد ابن یوسف بودباردیگرعلماء را حاضرساخت وعلمای بی‌دیانت به‌مجرد امروزیر بإباحه خون حسین محضر نوشتند مضمونش را به عرض خلیفه رسانیدند، بعدازدوروزحکم شد دوهزارتازیانه به‌اوزنند اگرمردفبها والاسراوراازبدن جدانمایند.

اوراسرجسر بغداد تازیانه زدند. درهیچ مرتبه آه نکشید. پیوسته احد احد می‌گفت. پس‌دست وپای اورا بریدند، سراورا جدا ساختند، به دارش آویختند بعد اورا سوختند و آخرکلمه‌که به‌آن متکلم شداین بود: «حب‌الواحد افراد الواحدله»

ازابواسحاق رازی نقل نموده‌که وقتی او را صلب می‌نمودند نزدیك اوایستاده بودم‌شنیدم می‌گفت: «الهی اصبحت‌فی‌دارالرغایب‌انظرالی‌العجائب‌الهی‌انک‌تتوددالی من‌مؤذیك فکیف من‌یؤذی فیك».

بالجمله‌کلام سمعانی واکثرناقلان ناظر براین است‌که حسین منصور به سبب افراط درطریق محبت ووداد ودعوی یگانگی واتحاد درآن راه سرنهاد.

مولانا قطب‌الدین انصاری تقصیرحسین‌وعذراوردردعوی مذکوربه وجهی وجیه درکتاب مکاتیب مذکورساخته وگفته‌که محبت چون دریگانگی روی داد انبساطی اقتضاکند انبساط به طرح حشمت‌کشد وفروگذاشت ادب واین مضمون باشدکه رعب ضد حب است ازاین‌جهت‌که حب ازمشاهده جمال خیزد ورعب ازاستیلای جلال باید با هم ضم‌کرد تاانبساط مذموم را دفع واعتدال مطلوب حاصل آید.

ازاینجاست‌که مشایخ گفته‌اند هرکس‌که‌خدای را به محبت تنها پرستدزندیقی باشد ملحد، هرکس خدا را به خوف تنها پرستد حشوی باشد جاهد وهرکس‌خدای‌را به مجموع حب وخوف پرستد محققی باشد موحد «کما قال‌سبحانه تعالی«یدعون‌ربهم خوفاً وطمعاً

حسین منصور برای آنکه غلبه حکم محبت اثررعب را ازاوزایل‌کرد ودر بساط انبساط دعوی یگانگی‌کرد لاجرم سطوت جلال در وی بجنبانیدند به سراوآمدآنچه آمد پس خدا خوشنود ازاوبه محبتی‌که محبت اورا برطرح حشمت ندارد ودرآداب بربست باملوك. گفته‌اند هرچند ملك شخصی را بخود نزدیکترگرداند بایداواحتشام ملك را زیاد نگاهداردکه اگرغیراین‌کند ازعین ملك ساقط‌گردد. سقوطی‌که هرگز ازآن برنخیزد وملك‌الملوك احق ازاین‌آداب است.

صاحب حبیب‌السیرآورده‌که‌سبب‌کشتن حسین‌آن شدکه‌سطری چنداز او به‌دست افتادمضمون‌آن آنکه‌اگرآرزوی‌خانه‌خداپیداکردی وزاد وراحله‌نداشته‌باشی‌اگرمیسر گردد درسرای خود مربعی سازوآن را ازنجاسات نگهدار وهیچکس را به‌آنجا راه مده ودرایام حج‌آن خانه را طواف‌کن ومناسك حج راچنانچه معهوداست به‌جای‌آور بعدازآن سی‌یتیم راآنجا برده به‌بهترین طعامها آنان را ضیافت‌نما وخوددست‌های‌آنها رابشوی هرکدام‌آنها را پیراهنی‌بپوشان وهفت درم‌بخش‌که این عمل‌قائم‌مقام حج است. چون حامد وزیراین نوشته را دید فرمود تا علما وقضات را حاضرکردنداین نوشته را برایشان خواند. قاضی ازحسین پرسید این‌کلمات درکجا نوشته؟ جواب داد: ازکتاب‌اخلاص حسن بصری به روایتی‌گفت ازکتابی‌که مؤلف‌آن ابوعمروبن عثمان‌است. قاضی‌گفت‌ای‌کشتنی‌ما این‌کتاب‌را دیده‌چنین چیزی درآن‌نیست. چون حامد این لفظ‌کشتنی‌ازقاضی شنیدگفت بنویس. قاضی اهمال‌کرد. حامدگفت: اگر کشتنی‌نبود چراگفتی؟ قاضی‌عاجزشد نتوانست مخالفت حامد کندلاجرم باباحه خون حسین فتوی داد وسایرعلما هم متابعت قاضی نمودند.

مخفی نماندکه علماء شیعه حسین منصور را شیعی‌مذهب می‌دانند امابه واسطه غلوومانندآن‌که ازاوصادرشده اوراداخل‌در مذمومان نوشته‌اند. چنانچه علامه حلی درآخرکتاب خلاصه ازشیخ طوسی نقل‌نموده وازفحوای کلام اونیز درآن مقام ظاهر

می‌شودکه مدعی رؤیت یا نیابت حضرت‌صاحب‌الامر (ع) بوده ودر حاشیه نسخه قدیم کتاب انساب‌سمعانی که به نظرمؤلف رسیده مذکوراست که حسین‌ابن منصورمردم را به امام محمدالمهدی صاحب الزمان دعوت می‌کرد و به مردم می‌گفت که عنقریب از طالقان دیلم بیرون‌خواهد آمد . بنا براین اوراگرفته به‌بغداد بردند و محاکمه نمودند .

ازاینها معلوم می‌شودکه حسین‌ابن منصوربه سبب‌انتساب به مذهب‌شیعه امامیه واعتقاد به وجودمهدی‌اهل بیت ودعوت مردم به نصرت آن حضرت و شورانیدن مردم به خلفای بنی‌عباس کفروزندقه اورا بهانه نمودند وکشتند ـ لهذا بروجهی‌که درآن کتاب مذکوراست‌شبلی‌وابن عطاء بغدادی‌ومحمدابن خفیف بغدادی‌وابراهیم ابن‌محمد نصرآبادی نیشابوری‌تصحیح‌حال‌وتدوین‌اقوال اورانموده‌اندواورا عالم ربانی‌خوانده‌اند. تا اینجا از کتاب مجالس استفاده شد . تاریخ قتل‌او را سیصدو نه زمان خلافت مقتدر نوشته اند .

راقم می‌گوید‌حسین‌حلاج با اینکه اقوالی‌درباره اوذکرکردیم که اشاره ضمنی به خوبی‌او کرده بودندنزد بزرگان‌صوفیه‌درسابق‌ولاحق‌شخصی خوشنام به شمارنیست نقل‌کرده‌اندکه حسین‌رفت درخانه جنیددق‌الباب‌کردگفت : کیست ؟ گفت‌حق.اوآمد بیرون‌گفت : اگرحقی‌ازچوب این‌درروغن برآوروفت .

دعاوی گزاف نسبت به اومی‌دهندکه دلالت بر جنون‌یا بی‌دینی او دارد . درهر حال بنده هم چون دیگران به او عقیده مندنیستم وخدا که عالم السروالخفیات است واقف به حال و گفتار اوست به مقتضای نیت عملش جزایا کیفر به او خواهد داد . چون اظهار مسلمانی می‌کرده سزاوار لعن نیست ونسبت کفرهم به اوروا ندارم . حالا اگرآقا مرالعن فرمایندکه چرا به اولعن نکرده‌ام مختارند .

غزالی وبیان آقا

محمدابن محمدالغزالی‌الشافعی‌الطوسی یکی ازبزرگان ومراشد صوفیان وعرفا است درمذهب اشعری بوده وکتبی دارد در احیاء العلوم ازصوفیه بسیار تعریف کرده

بدعتهای ایشان‌راریاضت وتکمیل‌ناس‌خوانده گوید : به همان‌معنی که علی‌امام است من‌هم امامم درباب آفات‌اللسان آن‌کتاب‌گوید : لعن‌یزید جایزنیست هرکس یزید را لعن‌کند گناهکار است . پس‌به این نتیجه که خدا لعن بظالمین کرد وحضرات ائمه معصومین‌که درزیارت عاشورا وسایرموارد لعن‌کرده گناهکارند .

ونیز غزالی‌سازوآواز راحلال‌دانسته وادعاکرده که پیغمبران‌را می‌بینند وکتابها دررد شیعه نوشته مانندکتاب المنقذ من‌الضلال‌که شیعه را گمراه خوانده با این‌حال یك عده‌درویش‌حامی سلسله ارشادخود را به او می‌رسانند .عجب‌این‌است که‌دم‌ازعلی می‌زنند .

بعضی‌گویند غزالی آخرعمربه دست‌سید مرتضی‌رازی‌توبه کردوشیعه شدوکتابی درتشیع‌نوشته. بایدگفت چه فایده کسانی‌راکه گمراه کرده چه جواب خواهد داد . حاصل‌فرمایشات‌آقااین‌است‌که عرض‌شد .

قبل‌ازاینکه به مزاحمت جواب‌پردازم مطلبی‌یادم آمد‌بی‌مناسبت نیست بیانش . وقتی‌یك‌یهودی مسلمان شد مسلمانان بر حسب وظیفه به اواقبال‌کردند اورا میهمانی می‌نمودند . مهماتش را کفایت می‌کردند . شهرتی پیدا کرد آقائی که درزهد و تقوی‌واحتیاط یادرردیف آقای‌بزرگوار بود یا اگر جسارت نباشد قدری‌بیشتر . فریاد کردکه مردم ازخدا بترسید این‌یهودی است‌که به لباس‌اسلام درآمده گفتند آقا اگر دیروزیهودی بود اکنون‌قبول اسلام نمود. باید‌برحسب دستور شرع‌معامله اسلام با او نمائید . فرمودشما جاهلید مسئله کفرواسلام رانمی‌دانید . من‌مجتهدم آنچه می‌گویم بایداطاعت‌کنید! گفتند ممکن‌است نظرخودرا به ماهم حالی‌نمائید؟ تا با دلیل اطاعت کرده باشیم گفت: بلی‌این‌خبیث‌که شمااورا مسلمان می‌دانید عیال‌گرفته درحال‌یهودی بودن جماع‌کرد .

ودرحال یهودی‌بودن پنج‌شش‌اولاد پیداکرده همه درحال‌یهودی‌بودند حتی‌خون هائی‌که درعروق همه آنها جاری‌است‌خون‌یهودی‌است . با این‌همه‌دلائل‌مثبته چطور

می توان به گفتن دو کلمه شهادت اورا مسلم دانست ،

حالا اگر غزالی هم توبه کرده باشد به همان دلائل مشروحه به فتوی آقا به کفر خود باقی است ! تواریخ حالات ابوحامد محمد غزالی رازیاد بیان نموده اند اگر بنده به شرح آن پردازم بسی وقت ضایع سازم اجمالا در اینکه خود و برادرش احمد غزالی مذهب تسنن داشته اند مورد تردید نیست واز اینکه محمد در زمره صوفیان واحمد در زمره علماء منکر صوفی بوده اند اینهم تقریباً مسلم است واز اینکه این دو برادر به سبب اختلاف مسلك عاقبت کار باهم بحث داشته اند حرفی نیست .

ازاینکه در سفر زیارت مکه برخورد به یکی از علماء شیعه یا سید مرتضی رازی یا دیگری بوده نموده وپس از مذکرات زیاد متمایل بمذهب شیعه گشته مورد قبول ارباب تواریخ است شبهه نیست چنانچه نوشته اند پس از مراجعت در آن سفر که برادرش از قبول مذهب شیعه آگاهی یافت ، دوسه روز لاینقطع با یکدیگر در خلوت گفتگو داشتند. پوشیده نیست اینکه دو کتاب به نام سر مکنون ومضمون علی غیر اهله در اواخر عمر نوشت که حاکی از شیعه بودن اوست ومستور نیست از اینکه نقل می کنند مکرر می گفته :

شیخ با ماعرض ایمان کرد ورفت کهنه گبری را مسلمان کرد ورفت

اشکالی نیست با این نشانه ها وقرائن ما چون می توانیم که حکم کفر یا خارج از مذهب او را بدهیم اگر آن اخبار که مورد ایراد است معتبر است این اخبار هم باید معتبر باشد .

بنده وقتی به زیارت اعتاب مقدسه مشرف بودم چرخك چیان آقایان علماء اعلام که هرکدام داعیه مرجعیت داشتند هر روز رساله ای از یك آقائی برایم می آوردند که مزین بود به القاب عالیه صاحب رساله . یکی آیة الله العظمی ، یکی حجة الله الکبری ، یکی رئیس الاسلام والمسلمین ، یکی حجة الله فی العالمین از این القاب روزی عصبانی شدم گفتم به این آقایان بگوئید مجال نفس کشیدنی هم به امام زمان بدهید شما که هر چه القاب او بود اختلاس نمودید برای آن حضرت چه باقی گذاشتید که مردم به آن

وصف اورا بخوانند .

حالا خدمت آقای بزرگوار هم عرض می کنم که تمام قضاوتهارا یکسره به خودتان اختصاص ندهید . برای خدا هم بهره ای باقی بگذارید !

خدا می فرماید : «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا... الخ »

اینکه قید بعض در کلام مجید فرموده مفسرین گفته اند مراد ظن به کفار است . که در آنها هر ظنی مورد دارد . به همین جا کلام خود را خاتمه می دهم واز بیان مفصل اقوال گویندگان درباره غزالی خود داری می نمایم .

مولوی صاحب مثنوی

آقا می فرماید : ملاجلال الدین محمد ابن بهاء الدین رومی صاحب کتاب دیوان شمس الحقایق که تمام آن در مدح شمس تبریزی است ودیگر کتاب فیه مافیه ومجالس سبعه وکتاب مثنوی وغیر اینها .

بعضی از مردم اورا صاحب افکار بلند وعرفان شامخ می دانند وبا اینکه مولوی در مثنوی مذهب خود را اشعری سنی معرفی کرده ادعا دارند که از شیعه خالص است و افتخار پیروی اورا دارند وبعضی دیگر اورا گمراه ودارای افکار باطله می دانند . ولی آنچه مسلم است وهمه قبول دارند این است که مولوی از اهلبیت عصمت نبوده وبا وحی ارتباط نداشته ومعصوم نیست .

بنابراین جایز الخطا است ومحقق است که خطاء بزرگان بزرگترین خطاها است زیرا که باعث خطا ولغزش دیگران میشود . ازاین جهت بر نویسنده این کتاب لازم شد توضیحات بیشتری بدهد تا مطلب روشن وحق از باطل جدا شود و دیگران به اشتباه مبتلا نشوند .

ما درباره مولوی از خود چیزی نگفته ایم تا باعث رنجش دیگران شود وفقط کلمات

واشعارخود مولوی‌را مطرح نظرقرارداده تاخواننده عقاید حق‌وباطل ویازشت‌وزیبای اورا درکلمات و اشعارخوداوپیداکنند. آنگاه‌بیست ورق از کتاب خودرا به مطاعن مولوی وترجمه مقالات اووتفسیراشعار اوواصرار‌بلیغ براینکه اوسنی اشعری وجبری وبالاخره بی‌دین بوده سیاه‌فرموده.

بنده چون به‌فرمایشات ایشان مأنوس‌شده‌ام عجب‌ازفرمایشات ایشان ندارم و تعجب از حوصله رطب‌ویابس‌بافتنشان‌است حالا بنده نارزنده متحیرم درجواب‌گوئی اگر به‌اجمال‌بگذرانم مجال اعتراض است‌اگر به تفصیل گرایم موهم اعراض است در عین حال‌ناچارم ولوقارئین محترم را ملال‌حاصل آید و ماتوفیقی‌الا بالله.

اولین ایرادآقااین‌است هرشاعری اول‌کتابش چندشعردرعقائد دینی‌خودومدح وثنای‌خدا ورسول میگوید واو گفته: بشنو ازنی چون حکایت میکند. ثانیاً ـ در مقدمه کتاب میگوید این‌کتاب اصول‌دین و فقه‌الله اکبروشرع‌الله الازهر است. این کلام جز اغراق نیست. ثالثاً ـ درمقدمه دفتر پنجم میگوید «لو ظهرت الحقائـق بطلت‌الشرایع» حقائق را ازشرائع جداساخته. مگرشرایع هرچه داردحقائق نیست؟! واین معنی میرساند که شریعت خالی‌ازحقیقت است بااینکه کفارهم‌فهمیده‌اندشریعت اسلام مملوازحقائق است چگونه اوراخالی‌ازحقیقت دانسته.

جواب ایراد اول‌ـ بسی‌دعاهای‌ماثوره از ائمه(ع) و بسی زیارت بسم‌الله ندارد آیا چون‌ابتداء‌به‌بسم‌الله نشده‌ازاعتبارساقط است؟! ولی‌مضامین دعاوزیارات عین شرح بسم‌الله است‌اگردرست‌دقت فرمائید تمام مجلات مثنوی شرح وتفسیر آیات‌واخبارآل عصمت(ص)ومواعظی که‌ازآنهارسیده‌میباشدواین‌ایرادجز نشان‌دادن‌غرض‌مفهومی ندارد.

ایراد دوم ـ که‌این‌کتاب فقه‌الله‌الاکبر است دعوی به‌گزاف ننموده تمام‌بزرگان ازدانشمندان اذعان دارند به‌اضافه معلوم‌نیست‌که مقدمه کتاب‌ازخود اوباشد چنانچه اکنون هم معمول‌است. حتی‌درکتاب خود شما مقدمه ومؤخره ازدیگران دارد.

جواب سوم ـ درمقدمه جلد پنجم مینویسد: اما بعدازاین مجلد پنجم است از

دفترهای مثنوی وبینات معنوی مولوی ـ پرواضح‌است‌که مقدمه ازخودمولوی‌نیست‌باز مقدمه نویس‌توضیح میدهدکه‌این کتاب‌دربیان آنکه شریعت همچون شمعی است‌که راه مینماید بی‌آنکه شمعی به دست‌آری راه رفته نشود وچون‌درراه آمدی‌درپرتوآن شمع این‌رفته توطریقت است. چون‌به مقصود رسیدی آن حقیقت است جهت آنکه فرموده‌اند: «لوظهرت الحقائق بطلت‌الشرایع. همچنانکه مسی زرشود حاصل‌آنکه شریعت همچو علم‌کیمیا آموختن ازاستادیا ازکتاب وطریقت استعمال کردن‌داروها و مس‌را درداروها مالیدن وحقیقت زرشدن‌آن مس‌است.

خلاصه‌آنچه درمقدمه‌کتاب پنجم نوشته شده این است‌که به عرض رسانید حالا کجای این‌حرف عیب داشته‌که آقا پای تفکیك شریعت‌را از حقیقت به‌میان‌کشیده و کفاررا به‌او ترجیح داده‌اند نمیدانم!؟

دیگر می‌فرماید مولوی شیعه بوده یاسنی

بنده خلاصه ایرادات ایشان‌را می‌نگارم تابه خود وخوانندگان‌محترم زحمت فراهم‌نکنم. می‌فرماید مریدان اومی‌گویند شیعه است چون‌مدح‌علی(ع) راگفته‌ـ اولا غالب‌ازمدح‌های اوازجمله: رومی نشدازسرعلی‌کس آگاه. وـ توبه تاریکی‌علی‌رادیده‌ای ازاونیست فرضاًکه ازاوباشد دشمنان هم‌مدح علی چون شافعی بلکه‌کفارهم نموده اند حتی قصیده: تا صورت‌پیوندجهان بودعلی‌بود، درنظرسطحی مدح‌است‌ولی‌به‌نظردقیق مذمت‌است مثلا به‌وحدت‌وجودعلی‌را ازلی وابدی‌خوانده‌که ازصفات مخصوص‌خداست ازسوی دیگر علی‌را باهر موجودی یکی دانسته حتی با وجود اراذل اینها دلالت بر تشیع اوندارد!

فرمود: «کنت مع‌الانبیاء سراً ومع‌رسول‌الله جهراً» اگر خدا خواست فضائل حضرت‌مولی‌را که‌مورث تعجب‌آقاگردد بعداً عرض‌می‌کنم، فعلاقدری درازلی وابدی صحبت‌کنیم، علماء وجودرا سه‌گونه بیان‌کرده‌اند: وجودکتبی، وجودذهنی‌ووجود عینی شایدمحتاج به‌توضیح نباشد.

ازآقا سؤال می‌شودکه جنابعالی قبل ازاینکه خدایتعالی عوالم خلقت‌رادرهر دور وکوری تنظیم فرماید شما در علم خدا بودید که روزی هم آدمی خلق میکرد و از او اعقابی به وجود می آورد که بعد از شش هفت هزار سال یا بیشتر به نام آیة الله علامه برقعی خوانده می شوید موجود می گردیدیانه؟ اگر انکارکنید. علم خدارا انکارکرده‌اید ناچار باید بگوئید من بوده‌ام به وجود علمی پس به‌این معنی شما ازلی‌هستید . آیا منکریدکه شما را عدم نیست باقی‌هستید به‌بقاءالله .« ایماالی الجنة ایما الی النار» اگرانکارندارید‌پس‌ابدی‌خواهیدبود . ازلی وابدی هرموجود شریفی دارد . نباید حواس‌آقا مغشوش شود از این‌کلام. خواهید فرمود پس‌فرقی‌بین ما و علی ازحیث فضیلت‌نیست‌عرض می‌کنم فرق اززمین تاآسمان‌چون او بعدازپیغمبر(ص) به شهادت اخبارصحیحه علت غائی‌تمام موجودات است چنانچه فرمود : « بعزتی و جلالی انی ما خلقت سماء مبنیه‌ولاارضاً مدحیه ولاقمراً منیرا ولاشمساً مضیئه‌ولافلکا یدورالالاجلکم .

بازدراین موضوع انشاءالله صحبت خواهیم نمود .

دورباعی تقدیم دارم بروم روباصل‌مقصود :

حیرانم ازاینکه حادثم یاکه قدیم　　درمانده ازاینکه باقیم یاکه عدیم
گرحادثم از وجود علمی‌کـه غنیم　　ورفانیم از حیات سرمد که سهیم

تابوده وهست بود مـن داشت دوام　　لیکن بطریق خاص نه فرض عوام
با بود من‌است فرق همزاد ورفیق　　با بودخدا غنای ذاتـی است مدام

بنده چون می‌دانم این‌مطالب دقیق مناسب مذاق‌آقا نیست خیلی دامنه بکلام ندادم وبه اشاره‌گذراندم‌که اشتعال به مشعل داده‌باشم . حالااجازه می‌خواهم که‌قدری ازاشعارمولوی را بنویسم وقضاوت سنی وشیعه‌گری اورا به افکارعالیه قارئین محترم برگزارکنم .

قصیده

تا صورت‌پیوند جهان بود علی‌بود　　تا نقش‌زمین‌بود وزمان‌بودعلی‌بود

الی‌آخره: ترجمه حدیث شریف «کنت مع‌الانبیا سراومع‌الرسول‌الله جهرا » می‌باشد وایـن قصیده چون خیلی شایع است ازدرج آن خود داری‌کرده بـه اشعار دیگرمی‌پردازم :

آفتـاب وجـود اهـل صفـا　　وان امـام‌مبین ولـی خـدا
آن امامی‌که قائم است به او　　هم زمین وزمان وارض وسما
ذات او هست واجـب العظمه　　اومنزه زکفر و شرك و ریـا
عالم وحدت است مسکن او　　او برون از صفات ما و شما
اوست جـان حقیقت انسـان　　جمله فانـی وجان بود برپـا
جنبش او بـود ز حی قدیـم　　گردش او بـود به گرد بقـا
هست باقی چه ذات خالق‌حی　　دان صفـاتش علـی عالی را
اوست آن کنزه خفی لاهوت　　که ز حق او بحق شده پیدا
نقد آن گنج علـم بی‌پایـان　　هست مقصود آن علـی عـلا
حکمت او جز او نداند کس　　کوحکیم است و عالم الاشیاء
اول او بـود بـلا اول　　آخر او بـود بـلا اخـری
ناصـر انبیـاست او الحـق　　اولیـاء راسـت دیـده بینـا
او بحق حاضراست درکونین　　تویقین‌دان‌که اوست روزجزا
او بحق است وحق باو ظاهر　　او بحق است جاودان حقا
لمعـه نـور روی او کـرده　　آفتاب از ضیـاء خود پیدا
بـود ازنور او دل آدم　　زان شده تـاج مظهر الاسما

مطلع گشته است برهمه شیء
آدم از علم آن امام تقی

سجده بردند نزد او ملکوت
زانکه بد نور خالق یکتا

شیث در خم بدید نورعلی
گشت واقف ز عالم بالا

نوح ازاو یافت آنچه می‌طلبید
تا رساندش به منزل علیا

کردذکرش خلیل با خلت
تا که شد نار لاله حمرا

یاد او کرد یوسف اندر چاه
تاگرفتش سریر مصر آرا

بسکه نالید پیش او یعقوب
بوی یوسف شنید وشد بینا

نور او دید موسی عمران
گشت واله درآن شب یلدا

لطف او بود همدم مریم
گشت عیسی از آن سبب پیدا

سر او دید سید کونین
درشب قرب درمقام دنی

از علی می‌شنید نطق علی
بعلی جزعلی نبد آنجا

گفت با امتان ز راه یقین
که علی هست رهنمای شما

صادقان جمله رو به اودارند
کاو امیر است وهادی ومولی

اول وآخر او بود در دین
ظاهر وباطن او بود بخدا

تا بدانی تو رمزاین معنی
تا رسی در ولایت والا

تا شود روشنت که عالی اوست
با من ای‌خواجه کم‌کنی غوغا

در شریعت در مدینه علم
در حقیقت امیر هردو سرا

رهروان طالبند و او مطلوب
ناطقان صامتند و او گویا

ماهمه ذره ایم واو خورشید
ما همه قطره ایم واو دریا

ازغزل دیگر

مارا چه‌غم که‌مارا دلدار دربرآمد
مارا چه‌غم که‌مارا غمخوار برسرآمد

ماراچه‌غم که مارا احمدشدست‌همدم
مارا چه‌غم که‌حیدرازروح بهترآمد

ماراچه‌غم‌که مارازان هردوشاهزاده
سالاروسرور آمدرهبین‌و رهبرآمد

ماراچه‌غم‌که‌مارا‌هشت وچهارامامند
مارا چه غم‌که مارا آل عباسر آمد

ازقصیده دیگر

ای‌سرور مردان‌علی مردان سلامت‌می‌کنند
ای‌صفدر میدان علی‌مردان سلامت میکنند

ای نورپاك مصطفی بامصطفی در يك عبا
ای مجتبی‌ومرتضی مستان سلامت می کنند

ای‌قل تعالوا تاج تو کتف نبی معراج تو
تاج جهان‌تاراج تو مستان سلامت می‌کنند

باخواجه قنبر بگو با صاحب منبر بگو
با ساقی‌کوثر بگو مستان سلامت می‌کنند

با قاتل کفارگو با آن دل ودلدارگو
با حیدر کرارگو مستان سلامت‌میکنند

بادرج دودفتر بگو با برج دواختر بگو
شبیر و باشبر بگو مستان سلامت‌می‌کنند

بازین دین عابد بگو با نوردین باقر بگو
با جعفر صادق بگو مستان سلامت‌میکنند

با موسی کاظم بگو با طوسی عالم بگو
با صائم دائم بگو مستان سلامت میکنند

هم با تقی گوی ونقی با سیدان منقی
باهردوگو نور حقی مستان سلامت‌میکنند

با میردین هادی‌بگو باعسکرومهدی بگو
باوالی عهدی بگو مستان سلامت می کنند

ایضاً از قصیدهٔ دیگر

اقتدای ما به شاه اولیاست   آنکه نورش مشتق از نور خداست
ایکه داری دیده روشن به‌بین   جسم‌وجانش جسم‌وجان‌مصطفاست
قل‌تعالوا از حقش آمد خطاب   وز رسول الله علی با بها است
محرم اسرار حی ذوالجلال   نام پاکش مرتضی وایلیاء است
بعد او باشد حسن میر و امام   آنکه در" بحرعلم‌هل اتی است
بعداز او دیگر امام مؤمنان   افضل و اکمل شهید کربلا است
من مطیع عابدینم از یقین   باقرم دردین امام‌ومقتدی است
مقتدای مؤمنان و متقین   جعفر صادق امام باوفا است
موسی کاظم شه عالی نسب   آنکه‌فرزندش‌علی‌موسی‌الرضاست
چشم جانم‌روشن‌از مهرتقی‌است   آنکه‌مهرش دردلهارا رواست
مرنقی رادان امام پاك دینی   والی حق رهنمای اولیاست
روزشب دارم هوای عسکری   در دلم مهر ولی باولاست
آن‌محمد مهدی صاحب زمان   حبذا جانی‌که باوی آشنا است

ایضاً از غزل دیگر

شاه ما شاهست ونامش مرتضی است   در دو عالم شاه‌ما شیر خداست
غیر او دیگر توخود شاهی مدان   غیرحق برهرکه‌مینازی خطاست
شاه سلطانان عالم چون علی است   یادگار مصطفی با صفاست
آنکه در قرآن سراسر مدح او   هست‌خاصه زینتش‌درهل‌اتی‌است
مصطفی‌را غیر او همدم نبود   درحقیقت راز دار مصطفی است
مصطفی و مرتضی هر دو یکی است   تا نگوئی توز یکدیگرجداست

گر جدا دانی علی از مصطفی   دشمن جانت خدای کبریاست
اهل‌بیتش جملگی خود بر حقند   چشمه نورش علی مرتضی است

ایضاً از غزل دیگر

ایعاشقان ایعاشقان من جان جانان یافتم
ایصادقان ای صادقان من نور ایمان یافتم
ایعارفان ایعارفان من مرتضی بشناختم
هم دردرا درمان شدم هم نیز درمان یافتم
ای مردمان ای مردمان از فرقت آل عبا
ازچشمه‌سار چشم خود دریای عمان یافتم
با حیدر خود حیدرم بیرون زحیدرکافرم
حق‌را بحق درمن عرف ازشاه مردان یافتم
سر نبی مصطفی دارد علی مرتضی
وز دولت آل عبا ایمان و احسان یافتم
گوید بمن ای مدعی مولی چه‌آوردی بگو
دل یافتم ، دل یافتم ، دل یافتم ، جان‌یافتم

ایضاً از غزل دیگر

مراهم جان‌وهم جانان علی بود   مراهم دردوهم درمان علی بود
محمد بود قبله گاه عالم   ولی برتخت دل‌سلطان‌علی بود
شریعت بود برهان طریقت   حقیقت واصل یزدان علی بود
اگرایمان‌بحق داری بیان کن   که سر صورت قرآن علی بود
هم او بود اول وآخرهم او بود   بیان معنی فرقان علی بود
چومولاشودراین‌دریاتو غواص   که دردر قعرآن پنهان علی بود

غالب الظن برای اینکه بر آقا ثابت گردد که مولوی شیعه بوده وشیعه اثنی عشری هم بوده و مرشد او هم شمس شیعه بوده همین اندازه کفایت میکند . البته آنچه بقلم آمده نمونه‌ای از گفتار اوست اینکه آقا رباعی: رومی نشد از سرعلی کس آگاه زیرا که نشد کس آگه از سر الله را از مولوی ندانند هیچ کجای دنیا بهم نمیخورد این اندازه که از اشعار او ذکر گردید اگر پای عناد در کار نیاید کفایت است .

آقا میفرماید : شعری که میگوید : راز بگشا ای علی مرتضی . ای پس از سوء القضا حسن القضا دلالت بر تشیع او نمیکند چون سنی ها هم قبول دارند که پیغمبر فرمود : «اقضاکم علی » .

واقعاً به این طور دلائل نامربوط که جز مشت بازی نتیجه ندارد باید متأسف بود مطلب به این واضحی که میگوید: ای علی مرتضی حکومت فرما که حکومت تو پس از حکام سوء که خلفاء بودند حسن القضا است چه جای تعبیر و تفسیر مالا یعلم صاحبه است

چند ایراد دیگر دارند که اجمالی از آنها را باید یادداشت کرد که دچار بهتان طفره یا نداشتن جواب نشوم مثلا می‌فرماید : وقتی که عمرو بن عبدود را حضرت امیر (ع) از پای در آورد خواست سر از تنش جدا کند آب دهن به صورت آنجناب انداخت . حضرت از سینه او برخاست چندقدم راه پیمود و برگشت برای کشتنش . پرسید : چرا برخاستی ؟

گفت امیر المؤمنین با آن جوان — که بهنگام نبرد ای پهلوان
چون خدو انداختی بر روی من — نفس جنبید و تبه شد خوی من
نیم بهر حق شد و نیمی هوا — شرکت اندر کار حق نبود روا

ما می‌پرسیم آیا این شعر مذمت علی نیست؟ عرض میکنم این مطلب را همه نوشته‌اند یعنی آنهائی که نوشتند عمرو بن عبدود را علی کشت این را هم نوشتند به اضافه کجای آن بوی مذمت میدهد که دماغ آقا را مغشوش کرده مگر علی (ع) به قوه ملکوتی با عمر و مقاتله کرد ؟ علی (ع) به قوه بشری جنگید ولازمه طبع بشریت تأثر از ناملایمات است

آنجاکه آن لعین جسارت نمود اگر متأثر نمیشد بی باک میبود . آنجاکه خودرا منصرف ساخت برای خدا بود .

چون آقا در ارقام خود مراعات تناسب مقام راشرط نویسندگی نمیدانند در این حکایت پای بایزید را میان کشیده که مولوی بایزید را از علی بالاتر دانسته بلکه او را خدا دانسته چونکه گفته :

با مریدان آن فقیر محتشم — بایزید آمد که نك یزدان منم
گفت مستانه عیان آن ذوفنون — لا اله الا انا ها فاعبدون

جواب عرض میشود نقل کفر ، کفر نیست مولوی خود دعوی چنین نکرده و شما آیات خدا و اقرار سفیه ومست وصبی غیر بالغ را معتبر نمیدانند اینهم که گفته مستانه چنین دعوی کرده چه‌جای ایراد است !

دیگر می‌فرماید : تولی بدون تبری باطل است : مولوی در کتاب خود مدح خلفاء وغاصبین حق آل محمد (ص» نموده گفته :

چونکه فاروق آینه اسرار شد — جان پیر از اندرون هشیار شد
بد عمر را نام اینجا بت پرست — لیك مؤمن بود نامش درالست

در مدح ابو بکر میگوید

مر ابو بکر تقی را کاو ببین — شد ز صدیقی امیر الصادقین
اندرین نشأه نکر صدیق را — تا بحشر افزون کنی تصدیق را

واما عمر چون قبول اسلام نمود پیغمبر فرمود پشت من بعمر محکم گردید واما مدح ابو بکر جز طعن بیش نیست چنانچه می بینید او را امیر الصادقین خوانده با اینکه جزء عشره مبشره بوده .

می ترسم اگر از آنها فضائلی که از طریق شیعه از پیغمبر (ص) ماثور شده بیان کنم خدای نکرده آقا هم ابو بکری وعمری شود از تعصب شیعه گری گذشته مگر اینها مادام که منحر

نشده بودند. مگر خادم اسلام ومؤمن به پیغمبر و آیات خدا نبودند؟ بنده نمی‌گویم ظالم و غاصب نبودند البته بودند ولی خدماتی هم کرده‌اند چنانچه ابوبکر هستی خودرا در مکه آنوقتیکه پیغمبر در فشار شدید اهل مکه بود صرف کرد مگر عمر آنوقت که پیغمبر از اهالی صدمه و آزار می‌دید به حمایت برنخاست؟ نمی‌خواهم در این وادی داخل گردم تا آقالکه سنی‌گری بتارکم چسبانند.

آنقدر بس که پیغمبر(ص) دختر ازآنها گرفت دختر به آنها داد که مؤانست زیادتر گردد. اغلب آنها مورد احترام پیغمبر (ص) بودند ازاین جهات مورد احترام مردم هم واقع بودند. چنانچه بعداز پیغمبر (ص) آنهارا برخود اختیار نمودند. آخر این پیش آمدها به این سادگی هم نبوده که به‌زور وفشار محض، یك همچو مقام عظیمی را اشغال نمایند.

باری حرف دراینجا خیلی است گفتن ندارد. یك وقتی بنده به وسیله مسخری کامل روح عمررا احضار نمودم پرسیدم کیستی؟ گفت: عمر ابن خطاب. گفتم: چه کردی؟ گفت: غصب. گفتم: چراغصب نمودی؟ گفت ـ این فضولی‌ها با شما نیست. دیدم حرفش حساب است ما باید به‌حساب آنها برسیم حساب آنها باکسی است که کمترین اشتباه ندارد.

حالا آقا می‌خواهد به حساب‌های هزارساله و هفتصد ساله وششصد ساله برسند مختارند راستی اگر جرأت داشتند به حسابهای ناجور دوره خودشان که افق اسلام راتاریك نموده میرسیدند بهتر نبود!

باری ازجمله ایرادایشان این است که‌مولوی گفته:

گفت پیغمبر علی راکای علی — شیر حقی پهلوانی پردلی
لیك بر شیری مکن تو اعتمید — اندرآ در سایه نخل امید
اندرآ در سایه آن عاقلی — کش نتاند برد از ره ناقلی
چون گرفتی پیر هین تسلیم شو — همچوموسی زیر حکم خضر رو

مقصودش این است که‌پیغمبر(ص) به‌علی گفت زیر حکم ابوبکر برو وابوبکر را برعلی ترجیح ده‌میان. خودوخداکجای این شعرهمچو مقصودی را ظاهر می‌نمایدکه پیغمبر موعظه فرموده باشد برای اینکه دستور تمام امت باشداورا باهزار من سریشم بچسبانیم که غرضش ترجیح ابوبکر به‌علی بوده.

حالاکه آقا مایلند بنده‌هم قدری پرده را عقب‌میزنم تااینهمه طریق جمودت نه پیمایند وقدری به‌مطالعه پردازند ـ درسفرحجة‌الوداع که‌پیغمبر (ص) مأمور به ابلاغ ولایت‌علی(ع)گردید تارسید به‌غدیرخم وابلاغ فرموددر تفسیر عیاشی ذیل آیه «یحلفون بالله الکذب لقدقالوا کلمة الکفر» خبری مفصل از زیدبن ارقم نقل‌شده بنده سعی می‌کنم محل‌شاهدرا عنوان نمایم واین خبر درجلددوم صفحه۹۷ می باشد.

زیدمی‌گوید جنب خیمه‌من یکی ازقریش بودوبامن خذیفة‌بن الیمان بودشنیدم ازیکی ازسه نفرکه درخیمه بودند نسبت به پیغمبر(ص) جسارتها نمود (راقم آنهارا عمداً ترك نمودم) آن‌دو نفردیگر هم جسارتها نمودند وقسم یادکردندکه نگذارند امر به‌علی مستقرگردد ازشنیدن کلام آنها خذیفه درغضب شدداخل شد به‌آنها گفت رسول‌الله هنوز میان‌شماهاست ووحی خداست که نازلشده بخداقسم گفتگوهای شما را به پیغمبر(ص) خبرمی‌دهم به‌او گفتند حق همسایگی نگهدار. «المجلس بالامانه» گفت اینجا جای امانت نگاهداری نیست پای دین درکاراست آنچه اصرارکردندکه به‌پیغمبر خبررا نرساند نپذیرفت آنها گفتند برو بگوماسه نفریم قسم می‌خوریم که‌دروغ می‌گوئی. به‌عرض پیغمبر(ص) رسانید آنهارا احضار فرمود هرسه قسمهای شدیدیادکردند ونسبت‌های بد بخود دادند و اورا تکذیب نمودندآنوقت علی باشمشیری‌که حمایل‌داشت بالای سرپیغمبر(ص) ایستاده بود گفت یا رسول الله مراچه باك است از دسیسه آنها قلبم در سینه ام هست و شمشیرم حمایل اگر تصمیم گرفتند منهم تصمیم میگیرم جبرئیل نازلشد وآن آیه را آورد «فقال جبرئیل للنبی اصبرالامرالذی هوکائن فاخبرالنبی علیا بمااخبره جبرئیل فقال اذاًاصبر للمقادیر» بلی حضرت علی (ع) به حکم تقدیر بیست‌وچهارسال تابع‌امر آنهاشد وعقب

سرآنها نمازکرد .

اگرآقا خیلی‌مکدر نمیشدند بازهم خبرذکر میکردم‌که علی(ع) مأموربه این اطاعت‌هابود پس بیچاره مولوی‌اگرهم‌گفته باشدکه پیغمبرچنان دستورداده که اندرآ درسایه نخل‌امید بیجا نگفته عین‌واقع است‌جزاینکه آقا بی‌اطلاعند .

دیگرازایرادات آقااینکه مولوی‌در تقیه نبوده چندین‌دلیل هم ذکر کرده‌اند بنده هم‌میگویم درتقیه نبوده آنچه‌دراینجا گفته‌عین‌واقع بوده‌چنانچه عرض‌شد.اینکه میفرمایند مدح‌خلفا نموده گفته‌اند :

بزرگش نخوانند اهل خرد ✡ که نام‌بزرگان بزشتی برد

درعین حال‌اشعارش مدح‌نما است حقیقتش‌ذم فی‌الله است - بازهمان‌اشعاریکه اولش‌این است :

آن خداوندی‌که ازخاک ذلیل ✡ آفرید او شهسواران‌جمیل. الی‌آخر

که اشخاص نامی‌را ازپیغمبر (ص) وخلفا وبزرگان طریقت‌را نام‌برده‌اگرخوب دقت‌کنید مدح‌وثنائی که‌موجب‌ناراحتی آقا باشددرآنها نیست‌میگوید خداوند از خاک این‌چنین بزرگانی‌خلق‌کرده - خودآقاهم معترفندکه‌اینهاهمه بزرگ بوده‌اندوکارهای بزرگ دردنیا کرده‌اند ولوبه غلط به دلیل‌اینکه کتاب بررد بعضی آنها نوشته‌اند اگر اشخاصی بی‌نام‌ونشان بودندکه زحمت‌آقارا فراهم‌نمیکردند .

دیگر میفرمایند ازعقاید فاسده که درمثنوی ذکرشده یکی‌این‌است که سنیان عقیده دارندکه ستاره زهره زن فاحشه‌بوده مثنوی میگوید :

چون‌زنی ازکار بدشد روی زرد ... مسخ کرد اورا خدا وزهره‌کرد
عورتی را زهره کردن مسخ‌بود ... خاک گل‌گشتن چه باشدای عنود

مولوی برای بیان قدرت نمائی خدا شاهد یا مثل‌به زهره وخاک‌که از وی‌گل بیرون میاید می‌آورد .

بنده جسارت‌نمی‌کنم که بگویم آقا خیلی بی اطلاعند عرض می‌کنم به عوض

اینکه اوقات صرف می‌کنید برای نوشتن کتابی که مورث تنافرو تشاجربین مسلمین می‌گردد قدری‌مطالعه کتب‌لازمه مفیده بفرمائید تا اگرگاهی فرمایشی دهید متکی به مأخذدرستی باشداکنون استدعا می‌کنم که تفسیر صافی در بیان قصه هاروت وماروت حکایت زهره راکه مفصل ذکرکرده مطالعه فرمائیداگرچه بعدهم خبری‌ذکر می نماید که حضرت رضا (ع) هاروت وماروت را تبرئه فرموده. کیف‌کان این قصه در کتابهای شیعه شایع تراز سنیان‌است .

پس‌اگر مولوی‌این نقل‌را نموده چه گناهی‌مرتکب گشته - چندین‌جرم دیگر برمولوی واردنموده که‌میانه خودوخدا آنها را قابل جواب دادن ندانستم بلکه شرف آقا راهم محافظت نمودم .

بازاز جمله ایراد ، اینکه مولوی درزمان مغول بوده با اینهمه قتل و غارتی که در ایران نمودند و زنهارا به اسیری بردند ابداً از آنها حرفی نزده بلکه اظهار تأثری‌هم ننموده - اولا باید فهمیدآنوقت مولوی‌درکجای دنیازندگی می‌کرده اگر در ایران‌بوده حق‌با آقا است‌اگرنبوده ایرادبیجائی است‌ومسلم است‌که ولادت اوچنانچه درشرح حالش‌خواهم نگاشت‌درشهر بلخ بوده نشو ونمادرروم یافت ودر قونیه وفات نمودآنجا کجاایران کجا؟!آقاخیال می‌فرمایندکه‌آنروزگاران وسائل‌چون امروزبود که آن‌بآن‌خبرهمه جا به همه‌جا برسد - سالها می‌گذشت تاخبرمهمی شایع می‌گشت آنهم‌نه‌همه‌جا- چنانچه درجنگ اول ۱۹۱۴ که بین‌آلمان و متفقین روی داد اخبار جنگ‌به‌وسیله جرائدخودشان‌منتشرمی‌گشت‌ازجمله کسانیکه روزنامه برایش‌می‌آمد مخلص‌بود با اینکه مرحوم سیدمدیرحبل‌المتین‌سعی داشت که اخبار را زود برساند هرروزنامه که می‌آمدقضیه چهل‌پنجاه روزپیش بودالبته این‌هم زمانی بودکه وسیله تا حدی ولوبا این‌کندی فراهم بود - در زمان مولوی این هم نبود اتفاقات در دنیا به ندرت‌اگر مهم بودبعداز سالها به گوش‌بعضی می‌رسید . شیخ عطار رحمة‌الله در ایران بودوجهاد کردکشته شداگر احیاناً مولوی‌هم بودبه وظیفه دینی خود عمل‌می‌نمود چه

جای ایراد است ؟ !

باز آقا می‌فرماید مولوی جبری است یا اختیاری

دراین مطلب بسیار بسیار زحمت بخود وارد آورده ودراشعار مولوی کنجکاوی زیاد فرموده ونکاتی از آنها به دست آورده که ثابت نماید اوجبری اشعری بلکه هم جبری اشعری وهم جهمی است تقریباً چهارده پانزده صفحه را از تحقیق سیاه نامه فرموده بنده اگر بخواهم جواب یکیک آنهارا عرض کنم چون خود آقا وقت شریف وعمرعزیزی راضایع نموده ام ولی برای خالی نبودن این بیانیه ازموضوعی که فحول ازعلماء وحکماء ومتکلمین ازحل آن عاجز مانده تا برسد به بنده و آقا، بحث میشود ـ مافقط لفظ جبر راکه به معنی زور یا ظلم است یادگرفته وازحقیقت معنای او بی اطلاعیم ـ چنانچه از معانی واقعی صفات اضافی خلاق عالم تعالی حمده بی اطلاعیم تاچه رسد به صفات ذاتی .

ما آنچه بخواهیم که فکر کنیم دیدن بدون چشم وشنیدن بدون گوش و گفتن بدون زبان ورفتن بدون حرکت قدم چگونه است چون جزاین وسائل استفاده نکرده بغیراز آن نمی توانیم تصورکنیم ، تا گفتیم خداقادرست فوری پای زور وقوه را درمیان می آوریم، تاگفتیم خدا بینا وشنواست آناً متوجه چشم وگوش خودمی شویم؛ چون غیرازین طریق ما بهره برداری نکرده ایم مثلا یکی ازصفات برجسته خدایتعالی رحمن الرحیم است تااین لفظ به گوش مارسیدفوری عاطفت ورأفت واعانت بطرق لا یتناهی نزدما مجسم است چون معنای مصطلح رحم نزدما جزاین نیست ومعنای ظلم بنا به اصطلاح جاریه بین ما تعدی درحقوق غیر ازکشتن وبردن وزدن تا برسدبه توهین وغیبت وتهمت نیست ـ و معنی رزاق رزق دهنده وهمچنین تمام صفات خدایتعالی را منطبق به مصطلحات خود می نمائیم درحالی که اگربه معانی ئی که ما برای کلمات درست کرده ایم صفات خدا را به آن معنا ، بیاوریم ازخدا بیرحم تروظالم تروبخیل ترالعیاذ بالله نمی یابیم. زلزله درشهری می اندازد عالیها سافلها می نماید ، آتش در محلی می افکند اشخاصی را ازهستی ساقط می نماید ؛ سیل می فرستید خانه وزندگیها را همراه می برد ، پدری می میراند یك عده

یتیم بی پناه بدامن مادر بدبخت می گذارد؛ قحطی می اندازدوفوج فوج ازگرسنگی می کشد.

پس نه معنی رحمن ورحیم وقادر ورازق این است که مافهمیده ایم . نه غیرازاین به تصورما بیرون می آیدکه اورا بیابیم معنی جبری که موردبحث آقا است ازهمین قبیل است که غیراززوروتعدی ازآن نفهمیده اند .

چنانچه عرض شددراین وادی یعنی حل مسئله جبرواختیارهرکس وازهردسته ای واردگردیده جزحیرت عایدش نشده وتمام گرفتار پهاروی این اصل است که بشرمی خواهد بگویدمن هستم، خداهم هست، نصف کارها بدست من است، نیمی بدست خدا. بگذار تاچند رباعی تقدیم کنم بروم روبه مطلب :

در جبر و خیار کو توراشین بود — فرمود کـه امر بین امرین بود
اوفهام علیل کی توان درك کند — معنای کلام آنچه در بین بود

✫ ✫ ✫

آنانکه زجبر واختیار و زبدا — از قال واقول محشری کرده بپا
گر خوب نظر کنی همه متفقند — تا سلب نمایند خدائی زخدا

✫ ✫ ✫

ایشیخ مسازکار آسان مشکل — در سلطنت خدا مشورادومخل
خالق ندهد تمکن خویش به خلق — خوان یفعل مایشاء یهدی ویضل

✫ ✫ ✫

در فاعل مایشائیش نیست خلاف — یعنی که هر آن کندزجوروانصاف
جبریل بدوزخ ببردکم شمرش — ابلیس بجنت ببرد نیست گزاف

✫ ✫ ✫

در وادی اسرار قضاو قدرش — هرکو که نهاد پای گم شد اثرش
اینجا خردوفلسفه وحکمت وشرع — دیوانه بود مکن تو دیوانه ترش

✫ ✫ ✫

ما لایق دانستن اسرار نـه ایم　　　ما قابل کشف رمز جبارنه ایم
فهم من و تو درخور حد من و توست　　　زین روی زکار خود خبردار نه‌ایم

☆ ☆ ☆

هرچه که تو نام می‌نهی جور و جفا　　　از جور و عدالت خداهست جدا
ظلم است زتو خاطر موری خستن　　　عدل است گراوفنا کند ارض وسما

☆ ☆ ☆

اگر ما معنای مختار را بقدری که برای مولای صوری نسبت به عبد صوری قائل می‌شدیم، هرگز این صحبت‌ها را پیش نمی‌آوردیم . ما سعی داریم که خدائی درست کنیم یاقدری از خود بزرگتر یا کوچکتر! . خدائی را که لابشرط باشد و مقید به هیچ قیدی نباشد نمی‌پذیریم می‌گوئیم آمرزش خدا رهین عمل خیر ماست عفو خدا در برابر استحقاق ما است ، رزق خدا در اثر سعی و کوشش ما است! .

اورا تعالی شانه ازعمل و استحقاق وسعی خود کوچکتر می‌دانیم . اگر چنین خدائی را ستایش کنیم بت پرست بر ما رجحان دارد . خدای مختار لابشرط است؛ خدای قادر، محتاج به مدد نیست اینهمه آیات قرآنی که همه دال بر بی ادراکی مخلوق است چه درامر دنیا وچه درامر دین تاحدی که می‌فرماید . شمازراعت نکردید مازارع هستیم . شما تیر نینداختید ما انداختیم . شما هدایت نیافتید ماهدایت کردیم .

همان خدا می‌فرماید: «ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لایفقهون بها الخ .. » می‌فرماید: «ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون» برای اینکه : «ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم و علی ابصار هم . غشاوه ولهم عذاب الیم . .

اگر گوئی چرا؟ از آیه قبل جواب می‌دهم، می‌فرماید : «اذا اردنا ان نهلك قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیهم القول فدمرناها تدمیرا . » می فرماید : انك لاتهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء » می‌فرماید: «ومن یهدی الله فماله من مضل»

می‌فرماید : «قل هو القاهر فوق عباده والله غالب علی امره» می‌فرماید: «من ذالذی یشفع عنده الا باذنه »

می‌فرماید : «لاتنفع الشفاعة عنده الالمن اذن له» می‌فرماید: «اتبع ما اوحی الیك من ربك لااله الاهو واعرض عن المشرکین و لوشاء الله ما اشرکوا و ما جعلناك علیهم حفیظا وماانت علیهم بوکیل» می‌فرماید : « ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیء قبلا ماکانوا لیؤمنوا الاان یشاءالله»

می‌فرماید « والذین کذبوا بآیاتنا صم بکم فی الظلمات من یشاء الله یضلله ومن یشاءالله یجعله علی صراط مستقیم» می‌فرماید: «وان کان کبر علیك اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقاً فی الارض اوسلما فی السماء فتاتیهم بآیة ولوشاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین» می‌فرماید : «فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یردان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا الخ . . . » می‌فرماید : « ولایزالون مختلفین الا مارحم ربك ولذالك خلقهم .» اگر بخواهم ازاین گونه آیات بنگارم ازمقصود باز می‌مانم .

برای نمونه به دست دادن اینکه خدای تعالی مشروط به هیچ شرطی ومقید به هیچ قیدی ومحکوم به هیچ حکمی نیست بس است. ما اگر راستی باید خداشناس باشیم خدائی را باید بپرستیم که اگر تمام مخلوقات را آناً فانی کند یا به آتش بسوزاند، یك ذره ظلم نسبت به ساحت قدسش به خیال نگذرانیم، قادری است مختار ، خالقی است بی‌مددکار، خلقی ازکتم عدم به عرصه وجود آورده بعضی راصالح خواسته بعضی را طالح ، بعضی را زیبا آفریده بعضی را نازیبا بعضی را فقیر آفریده بعضی راغنی ، بعضی را عالم بعضی راجاهل ، بعضی راسالم بعضی را ناسالم آفریده .

هیچکدام ازاین دسته‌ها مقدرات خود را برای خود تنظیم نکرده‌اند وهمه نادانسته به مراتب خودرسیده‌اند و تمام اینها درحکمت لازم بوده و نظام عالم ازروی حکمت و خیرمحض است . آنچه اوتعالی شأنه کرده ومیکند، خواسته و میخواهد، همه بروفق مصلحت بندگان بوده وخواهد بود مارا نرسد که چون وچرائی گوئیم .

جبر چیست ؟ اختیار کدام است؟ که این همه در اطرافش یاوه‌سرائی کرده‌شود.
حضرت مولی الموالی (ع) پاسخ سؤال سائل که از قضا وقدر پرسید فرمود : خود آمدی ؟
گفت : نه فرمود ، خودمیروی ؟ گفت: نه فرمود : باقی هم از این قرار است اینجا برای
آقا مجالی واسع پیدا میشود که پس: ارسال رسل وانزال کتب نشروشرایع وامرونهی همه
بی‌مورد باشد .

عرض میکنم هیچکدام بی‌مورد نبوده ونیست پیغمبران جزآنان که باید مهتدی
به هدایت گردند نتوانستند هدایت کنند این امرونهی‌ودستورها بااینکه برای عموم
است جزعده‌ای بخصوص نپذیرفتند . در واقع این تشریفات بطوراخص برای همان
خواص است .

اینجا برای اینکه هم تفسیری برای آیات مذکوره باشد هم دامنه گفتگوهای لا۔
طائل درجبر واختیار کوتاه شود احادیثی ذکر میشود (وآنچه حدیث ذکر می‌شود به نقل
به معنی است).

فی الکافی باب طینة مؤمن و کافر

۱ ـ علی بن الحسین علیهما السلام فرمود : خدای عزوجل دلها و پیکرهای
پیغمبران ازطینت علیین آفرید ودلهای مؤمنین راهم ازآن طینت آفرید . و پیکرهای
مؤمنین را ازپائین تر ازآن قرارداد وکافران را ازطینت سجین آفرید . هم دلهایشان
هم پیکرهایشان آنگاه این دوطینت را مخلوط و ممزوج ساخت بهمین جهت از مؤمن
کافر واز کافر مؤمن متولد شود ونیز بهمین سبب دلهای مؤمنان بدانچه ازآن آفریده‌شده
گرایند ودلهای کافران بدانچه ازآن آفریده‌اند ممایل کنند .

۲ ـ امام صادق (ع) فرمود : همانا خدایتعالی مؤمن را ازطینت بهشتی آفرید و
کافررا ازطینت دوزخی وچون خدای عزوجل نسبت به بنده خیری خواهد روح و
پیکرش راپاکیزه سازد ازاین رو هرخیری شنود آنرا بشناسد وفهمد و هر بدی را زشت

ببیند وفرمود طینت‌ها برسه گونه‌اند : ۱ ـ طینت پیمبران که مؤمن هم ازآن طینت
است جزاینکه پیمبران ازخالص وبرگزیده آن طینتند و ایشان اصل ، مؤمنین فرع
باشند ازاینرو خدایتعالی میان پیغمبران و پیروانشان جدائی نینداخت ۲ ـ طینت
ناصبی ازگل بدبوست وسیاه . ۳ ـ طینت مستضعفین که ازخاک است یعنی چسبندگی ندارد
که بطرفی بچسبد قابل پذیرش اشکال مختلف دارد

۳ ـ صالح بن سعد گوید : به امام صادق (ع) عرض کردم قربانت شوم خدایتعالی
طینت مؤمن را ازچه آفریده ؟ فرمود : ازطینت پیغمبران . پس هیچگاه پلید وآلوده
نگردند .

۴ ـ عبدالله بن کیسان گوید : به امام صادق عرض کردم قربانت بروم من عبدالله بن
کیسان چاکرشماهستم . فرمود نوادت را می‌شناسم و تورا نمی‌شناسم عرض کردم من در
کوهستان متولد شده ودرسرزمین فارس بزرگ شده‌ام درامر تجارت وکارهای دیگر با
مردم آمیزش دارم گاهی بامردمی معاشرت می‌کنم ازاو خوشرفتاری وحسن خلق و امانتداری
می بینم ازمذهبش که جستجو می‌کنم می بینم باشما دشمن است وبامرددیگری که معاشرت
میکنم ازاو بدخلقی وکمی اصانت وناپاکی میبینم جستجو می‌کنم می بینیم که ولایت شمارا دارد
این چگونه است ! فرمود مگر نمیدانی خدای عزوجل گلی از بهشت گرفت وگلی از
دوزخ آنرا بهم آمیخت آنگاه آن دو را ازیکدیگر جدا ساخت . مؤمنان را ازگل بهشت
وکفار را ازگل دوزخ آفرید .

پس آنچه امانت وحسن خلق دردشمنان مامی بینی بسبب تماس باطینت بهشتی
وآنچه ازبی امانتی وبدخلقی در دوستان مامی بینی اثرآلودگی به طینت دوزخی است .
بالاخره هردو بهاصل خود برمی‌گردند .

۵ ـ صالح بن سعد گوید : به امام صادق عرض کردم مؤمنین ازطینت پیغمبرانند؟
فرمود : بلی .

۶ ـ امام صادق فرمود همانا خدای عزوجل چون خواست آدم (ع) را بیافریند

درساعت اول روز جمعه جبرئیل را فرستاد تا بادست راستش از آسمان هفتم تا به آسمان دنیا ازهر آسمانی خاکی برداشت . واززمین اول تا هفتم بادست چپ خاکی برداشت. سپس خدایتعالی دستورفرمود که آن دوخاك را در دو دست نگاهدارد . و فرمود که از آنچه در دست راست داشت از آن، رسولان ؛ پیمبران ؛ صدیقان ؛مومنان وسعادتمندان وهر که را ارجمند خواهم . وآنچه در دست چب داشت فرمود ازاین ستمگران؛مشرکان کفار ؛ طغیان گران وهر که شقاوت و خواری اورا خواهم فرمود ؛ اوثابت ولازم گردید پس دوطینت را به یکدیگر مخلوط نمود .

این است که خدایتعالی شکافنده دانه وهسته است، مقصوداز دانه طینت مؤمن ومقصود ازهسته طینت کافر است و بازمی فرماید : ازمرده زنده واززنده مرده بیرون آورم اشاره به همین است .

بازمی فرماید : مؤمن را از تاریکی به سوی نور وکافر را ازروشنائی به تاریکی می برد « ولتنذر من کان حیا ویحق القول علی الکافرین »

۷ ـ حضرت باقر(ع) فرمود : اگرمردم بدانند آغاز آفرینش چگونه بوده دوتن بایکدیگر در امردین اختلاف نکنند . همانا خدای عزوجل پیش ازآنکه مخلوق را بیافریند فرمود : آبی گوارا پدیدآی تا ازتو بهشت واهل طاعت خودرا بیافرینم وآبی شور وتلخ پدیدآی تا ازتو دوزخ واهل معصیتم را بیافرینم سپس به آن دودستورفرمود تا آمیخته شوند . ازاین جهت است که مؤمن کافرزاید وکافر مؤمن .

آنگاه گلی ازصفحه زمین برگرفت وآن را به شدت مالش داد بناگاه مانندمور به جنبش درآمدند سپس به اصحاب یمین فرمود بسلامت به سوی بهشت و به اصحاب شمال فرمود بسوی دوزخ و باکی هم ندارم . آنگاه امرفرمود تا آتشی افروخته گشت به اصحاب شمال فرموددرآن داخل شوید ازآن ترسیدند و پرهیز کردند، به اصحاب یمین فرمود داخل شوید آنها داخل شدند ، پس فرمودسرودوسلامت باش . آتش سردو سلامت شد اصحاب شمال گفتند پروردگارا ازلغزش ما درگذر . ازنو بگیر، فرمود ازنو گرفتم داخل شوید، باز

ترسیدند، درآنجا، فرمان برداری ونافرمانی ثابت گشت .

زراره گوید : مردی ازامام محمد باقر(ع) ازاین آیه پرسید : « واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی . الخ » حضرت درحالیکه پدرش می شنید پاسخ داد که پدرم به من حدیث فرمود که حق تعالی یك مشت خاك اززمینی که آدم را ازآن آفرید برگرفت و آب گوارای فرات بر آن ریخت وآن را چهل صباح به حال خودگذاشت : سپس برآن آب شوروتلخ ریخت چهل صباح دیگر واگذاشت . چون آن گل خمیر شدآنرا برگرفت وبه شدت مالیدآنگاه آدمیان مانند مور ازراست وچپ آن به جنبش درآمدند به همگی دستورفرمود به آتش درآیند اصحاب یمین داخل شدندو آتش برآنها برد و سلامت گشت واصحاب شمال از دخول سرپیچی کردند .

۹ ـ حضرت امام صادق(ع)فرمودچون خدای عزوجل اراده فرمود آدم را بیافریند آب را به سوی خاك ارسال داشت . سپس مشتی برگرفت وآنرا بمالیدو بادست قدرت خود دو نیمه کرد وبشررا بیافرید ناگاه به جنبش درآمدند . سپس برای آنها آتشی افروخته کرد به اهل شمال فرمود داخل شوید آنها به سویش رفتندوترسیدندداخل نشدند به اهل یمین فرمود داخل شوید داخل شدند برآنها برد و سلامت گشت . اهل شمال چون چنین دیدند گفتند پروردگارا ازمادرگذر وتجدیدکن . خدا تجدیدفرمود باز ترسیدند وداخل نشدند وخدا ازآن طینت آدم راآفرید . امام(ع) فرمود ازاین رو، اینها نتوانند آنها شوندوآنها اینها .

۱۰ ـ حضرت امام باقر (ع) فرمود چون خدایتعالی خواست مخلوق را بیافریند نخست آبی گوارا وآبی شوروتلخ آفرید آن دورا مخلوط فرمود سپس خاکی از صفحه زمین برگرفت آن را بشدت مالش داد آنگاه به اصحاب یمین که مانندمورچه می جنبیدند فرمود به سلامت به سوی بهشت به اصحاب شمال فرمود به سوی دوزخ باکی هم ندارم پس ازآن فرمود مگرمن پروردگار شما نیستم ؟ گفتند : چرا تا روزقیامت نگویندمااز این

بی‌خبر بودیم سپس از پیغمبران پیمان گرفت که آیا پروردگار شما نیستم و این محمد رسول من نیست و این علی امیرمؤمنان نمی‌باشد؟ گفتند: چرا پس نبوت آنها ثابت گردید از پیغمبران اولوالعزم پیمان ولایت ائمه‌را هم گرفت تا آخر حدیث

۱۱ـ حبیب بجستانی گوید: شنیدم امام باقر(ع) فرمود: خدای تعالی ذریه آدم را از پشتش خارج ساخت تا از آنها به ربوبیت خود و نبوت هر پیغمبری پیمان گیرد.

اول کسی که درباره پیغمبری او پیمان گرفت محمد ابن عبدالله (ص) بود. سپس خدایتعالی فرمود به آدم بنگر تا چه می‌بینی. آدم به ذریه خود که چون موران بودند نگریست دید آسمان را پر کرده‌اند عرض کرد: خدایا چه ذریه زیادی دارم اینهارا برای چه خلق فرمودی وا: پیمان گرفتنشان چه منظور داری؟ فرمود تا مرا عبادت کنند و چیزی شریك من نسازند و به پیغمبرانم ایمان آورند و از آنها پیروی کنند.

عرض کرد پروردگارا چرا بعضی از اینهارا بزرگتر از بعض دیگر می‌بینم و بعضی را نورانی و برخی بی‌نورند و برخی کم نورند. فرمود این گونه آفریدم که در تمام حالات امتحانشان کنم عرض کرد خدایا اجازه می‌دهی سخن گویم؟ فرمود بگو. عرض کرد: ای کاش همه را یکسان و یك اندازه می‌آفریدی که دارای یك طبیعت و یك خلقت میبودند و رنگها و عمرهایشان یکنواخت میبود.

از لحاظ ارزاق برابر بودند تا برخی به برخی ستم نمیکردند. هیچگونه حسد و کینه و اختلاف درمیانشان پیدا نمیشد؟ خدای عزوجل فرمود: ای آدم به وسیله روح من سخن گفتی و به سستی طبیعت خود خودرا به زحمت انداختی. من خالق دانا هستم از روی دانائیم خلقت کردم و آنهارا مخالف یکدیگر ساختم. تا فرمانم درمیان آنها بـه سبب مشیتم جاری شود و به سوی تدبیر و تقدیر من گرایند، خلقت من دگرگونی نپذیرد.

همانا من جن و انس را آفریدم تا عبادتم کنند. بهشت را برای مطیعـان و دوزخ را برای عاصیان خلق کردم و باکی ندارم تورا و ذریه‌ات را آفریدم بدون آنکه احتیاجی به شما

داشته باشم بلکه تورا و آنهارا آفریدم تا آزمایشتان کنم. ازین جهت دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و اطاعت و معصیت و بهشت و دوزخ را آفریدم در تقدیر و تدبیر خود اینگونه اراده کردم به علم نافذی که نسبت به آنها دارم.

میان صورتها و بدنها و رنگها و عمرها و روزیها و اطاعت و معصیت‌های آنها اختلاف انداختم و آنهارا شقی و سعید، بینا و کور. کوتاه و بلند، زیبا و نازیبا، دانا و نادان، توانگر و مستمند، فرمانبر و فرمان فرما، سالم و بیمار، زمین‌گیر و بی‌آفت تقسیم نمود تا هرکس را بقدر استعدادش تکلیف کنم، بقدر اطاعتش پاداش دهم و دسته‌ای مشاغل مهم و مشکل را عهده‌دار شوند تا نوع انسان باقی ماند.

سالم به سقیم نگرد و مرا شکر کند، ناسالم از من سلامتیش را بخواهد تا اورا عافیت بخشم و بر بلا صبر کند تا از عطاء جزیل خود به او ثواب دهم و توانگر به فقیر بنگرد و سپاس و شکر من بجا آورد و فقیر به توانگر بنگرد و دعا کند و از من بخواهد و مؤمن به کافر بنگرد برای اینکه هدایتش کردم سپاسگذاری من کند از این جهت آنهارا آفریدم تا در خوشی و ناخوشی آنهارا آزمایش کنم. منم خدای مالك توانا من حق دارم همه آنچه را مقدر کرده‌ام طبق تدبیرم مجری سازم و حق دارم آنچه را خواهم به نحوی که خواهم تغییر دهم بعضی از آنچه را که مؤخر داشته مقدم دارم و برخی را که مقدم داشته مؤخر کنم منم خدائی که هرچه اراده کنم انجام دهم و از آنچه کنم بازخواست نشوم و من مخلوقم را از آنچه کنند بازخواست نمایم!

۱۲ـ امام باقر (ع) فرمود: همانا خدای عزوجل مخلوق را آفرید هرکه را دوست داشت و از آنچه دوست داشت آفرید هر کرا مبغوض داشت از آنچه نزدش مبغوض بود آفرید. یعنی طینت بهشتی و دوزخی.

۱۳ـ گفت فضیل به حضرت ابی عبدالله (ع) اینکه خدا می‌فرماید: «اولئك کتب فی قلوبهم الایمان» آنان که در قلوبشان ایمان نوشته شده آیا خود آنان از آنچه برایشان نوشته شده دستی یا دخالتی دارند؟ فرمود: نه

باری دامنهٔ این سخن وسیع است غرض از ذکر بعضی آیات و عنوان بعضی اخبار این بود که بشر نادان ، بشر عاجز بشر بی اراده ، بشر بی تدبیر بشر بی همه چیز معترف گردد به اینکه خودهیچ نبوده وهیچ هم نیست آنچه دارد به او داده‌اند از این دارائی موهوبی طغیان انا نیت نکند . همه چیزرا ازخدا بداند وخدارا حکیم ومختار وقادرمطلق بشناسد تا درکمند پیچاپیچ جبرواختیار وامثال آنهاکه خلاصی از آن محال است گرفتار نگردد .

خدایا این عبدلاشئی مقرومعترف به یکتائی وتوانائی وحکمت وعدالت تواست. آنچه کرده ومی کنی بروفق صلاح بندگان است کسی راحق چون وچرا نیست «لاراد لقضائك ولامانع لحكمك تفضل ماتشاء »

اکنون برگردیم به اینکه آیا مولوی جبری بوده یا اختیاری

عرض می‌کنیم . با یقین به اینکه هر که دراین میدان واردگردیده مواجه باشکست شده و عاقبت اعتراف به عدم فهم خود نموده وهر دلیلی اقامه نموده مواجه باردی قوی‌تر گردیده درعین حال مولوی که دراین وادی واردگشته نسبت به سایرین سالم تربیرون آمده چنانچه دانشمند معظم آقای حاج سید جواد مصطفوی مترجم و شارح کتاب کافی دامت برکاته می‌فرماید مولانا جلال الدین محمد بلخی دراین باره (یعنی جبرواختیار) بیانات مختلفی داردکه دون مقرون به استدلال است برخی ازآنرا ذکر می‌نمائیم وانصافاً این عارف باهوش چنین مبحثی راکه بسیار غامض است درمتجاوز از دویست و بیت باستدلال محکم و امثلهٔ روشن تا آنجا که درقالب نظم میسر بوده اثبات کرده طالبین بدفتر پنجم مثنوی مراجعه فرمایند .

بنده ازاشعار مولوی علیه الرحمه آنچه که آقای مصطفوی درآن کتاب نگاشته است تجاوز نمی‌نمائیم اگر برای دفع خصم یارفع ایرادهم باشد همین قدر کفایت است .

(شعر)

اختیاری هست مـا را در جهان — حس را منکر نتانی شد عیان

اختیار خود ببین جبری مشو — ره رها کردی براه آ، کج مرو
گفت یزدان ما علی الاعمی حرج — کی نهد بر ما حرج رب الفرج
اینکه فردا این کنم یا آن کنم — خود دلیل اختیار است ای صنم
وان پشیمانی که خوردی از بدی — ز اختیار خویش گشتی مهتدی
جمله قرآن امرونهی است وعید — امر کردن سنگ مرمررا که دید
هیچ دانـا هیچ عاقل ایـن کند — باکلوخ وسنگ خشم وکین کند
گـر شتربان اشتری را میزند — آن شتر قصد زننده می‌کند
خشم اشتر نیست با آن چوب او — پس ز مختاری شتر بر دست بو
عقل حیوانی چه دانست اختیار — این مگو ای عقل انسان شرم دار
چونکه گفتی کفرمن خواه ویست — خواه خودرا نیزهم میدان که هست
زانکه بیخواه توخودکفر تو نیست — کفر بی‌خواهش تناقض گفتنی است
اختیارش اختیارت هست کرد — اختیارش چون سواری زیر گرد
جهد کن گز جام حق یابی نوی — بی‌خود و بی‌اختیار آنکه شوی

با این اشعارکه آقا به بعض آنها هم ایراددارندخواسته لسان جامدین وخامدین را ازخودکوتاه سازدوگرنه مذهب همان مفاد احادیث مذکوره و آیات منظوره است که ازفرط تأثرآقارا به شتم ولعن به اومجبورنموده واستدلال به این اشعار فرموده‌اند

ترك كن این جبرراکه بس تهی است — تـا بدانی سر سر جبر چیست
ترك كن این جبر جمع من بلان — تا خبریابی از آن جبرچه جان
پس محل وحی گردد هوش جان — وحی چبود گفتن از سر نهان
گوش جان وچشم جان جزاین حس است — گوش عقل وچشم ظن زآن مفلس است
لفظ جبرم عشق را بی صبر کرد — وآنکه عاشق نیست حس جبرکرد
این معیت باحق است وجبر نیست — این تجلی مهست و ابـر نیست
و ربود این جبر جبرعامه نیست — جبرآن اماره خود کامه نیست

جبر را ایشان شناسند ای پسر   که خدا بگشادشان در دل بصر

اختیار جبر ایشان دیگر است   قطره ها اندر صدفها گوهر است

فعل حق وفعل ما هر دو بـه بین   فعل مارا هست‌دان پیداست این

کر نباشد فعل خلق اندر میان   پس مگو کس‌راچراکردی‌چنان

خلق‌حق افعال مارا موجداست   فعل ما آثار خلق ایزد است

جهد کن‌کز جام‌حق‌بابی نوی   بی‌خودوبی اختیار آنکه شوی

آنکه‌آن می‌را بود کل اختیار   تو شوی معذور مطلق مست وار

هرچه‌گوئی گفته ای میباشدآن   هرچه روبی رفته‌ای‌می‌باشد آن

اختیارش اختیارت هست کرد   اختیارش چون سواری‌زیرگرد

اختیارش اختیار ما کند   امر شد بر اختیار ای مستند

ما چه نائیم و نوای ما ز تست   ماچه کوهیم وصدا درماز تست

ماکه باشم‌ای تو مارا جان جان   تا که ماباشیم یا تودرمیان

ما عدمهائیم هستی های ما   تو وجود مطلقی فانی نما

ما همه شیران ولی شیرعلم   حمله‌مان از باد باشد دمبدم

حمله مان ازباد و ناپیداست‌باد   جان‌فدای‌آنکه نا پیداست باد

بادما و بود ما از داد تو است   هستی‌ماجمله ازایجاد تواست

گر بپرانیم تیر آن کی زما است   ناکمان‌ماو تیراندازش خداست

این نه جبراین‌معنی جباری است   ذکر جباری برای زاری است

زاری ما شد دلیل اضطرار   خجلت ما شد دلیل اختیار

حاصل‌اینکه آقا خیلی‌کنجکاوی دراشعار مولوی فرموده شایدچندین بارازاول تا به‌آخر کتاب‌را زیر و رو کرده‌اندکه مدلل دارند مولوی جبری بوده آنهم نه‌جبری اشعری بلکه‌جبری جهمی وخیلی شعر دیگرهم درکتابشان ازو نوشته‌اند راستش بنده حوصله نوشتن آنهارا ندارم ـ ازاین‌متأسف نیستم‌که ایشان اوقات‌گرانبهائی بیمصرف بلکه بضررخود تمام‌کرده‌ا متأسفم ازاینکه‌درك نکرده‌اندکه‌آنچه مولوی‌گفته‌تفسیریا شرح‌آیات واخباری‌است‌که به‌اجمال ذکرشد چون بعون‌الله تعالی حقایقی ازکتاب و سنت به‌عرض قارئین محترم رسانیده دیگربی نیازم ازجواب ایرادات بارد .

بعد ازاینها حکایت ابن ملجم‌را واینکه علی(ع) فرمود :

آلت حقی و فاعل دست حق   کی زنم برآلت‌حق طعن ودق

غم مخور فردا شفیع تو منم   مالك روحم نه مملوك تنم

پیش‌کشیده‌اند و بسیارندبه برافتراهائیکه‌برشخص امیر المومنین وارد ساخته فرموده‌اند بنده به‌مختصر جوابی وحکایتی برای‌رفع‌کسالت قارئین‌محترم‌قناعت می‌کنم‌که‌آیا افعال عباده‌مخلوق‌خودشان است‌یا خدا البته آقا می‌فرمایندمخلوق‌خودشان است ولی خدا می‌فرماید : والله خلقکم‌وما تعملون ـ العاقل یکفیه‌الاشاره .

واماحکایت ـ درسفر اول‌که‌بنده‌مشرف به‌زیارت اعتاب مقدسه عراق‌بودم‌جمع وجوقة‌آمدورفتی‌داشتیم‌مخصوصاً‌مجاورین‌آنجاکه اغلب‌پیران سالخورده‌بودند به‌ملاقات می‌آمدند ماهم ازمحضرشان استفاده‌می‌کردیم خاصه ازاتفاقات مهمه‌که آنجاها واقع شده‌بودپیرمردی‌بود(حالایادم‌رفته‌کجایی بود)، خاطراتی ازآنجاهاداشت‌که برای‌ما نقل می‌کرد .البته‌کلاش وقلاش نبودکه پشت‌هم اندار ـ شعارش باشد گفت همه‌ساله‌مرحوم ملاآقا دربندی به‌زیارت می‌آمددرهرسفرکارهائی برجسته‌ازاوسرمی‌زدکه‌آمدورفتنش برای اهالی تازه‌گیهائی فراهم می نمود لذا مردم کاملا متوجه اوبودند ازجمله‌خود من‌که موقع آمدن به‌حرم حضرت‌سیدالشهداء (ع) که‌همیشه آخروقت‌شب بودمواظب اومی‌بودم‌که‌می‌آمد ضریح‌را دربغل می‌گرفت‌گریه زیادمی‌کرد وحضرت‌را به‌حدوپدرو مادرش قسم می‌دادکه شفاعت شمررانکند ـ چندین شب متوالیاً‌کارش‌این‌بودوحاجتش همین تاشبی‌آمد درحالیکه فرحناك بود گریه و حرفهای هر شب را هم پیش نیاورد زیارت‌خواندوبرگشت من به اورسیدم‌گفتم ترا به‌این امام قسم میدهم‌که سبب‌گریه هر

شب وخوشحالی امشب‌خودرا بیان‌کنی گفت : هرشب آقارا قسم‌می‌دادم‌که‌دیگر شفاعت شمرمادر قحبه‌را نکنند .

دیشب‌خیلی التماس‌کردم خواب دیدم قیامت برپا شده خلق اولین وآخرین در محشر حاضر شدند آقا قربانش بروم‌همه‌راازمسلمانان شفاعت کردبه بهشت فرستادتا اینکه ماندشمرولد الزنا آقا نگاهی به‌اوکردفرمود : توهم بروتو بهشت آن‌پدرسوخته سر بزیر انداخت گفت من در بهشت‌چطورمی‌توانم نگاه‌به‌جدوپدرو مادرت‌کنم راه جهنم را پیش‌گرفت ورفت،حالا مطمئن شدم‌که‌آن مادرقحبه به‌بهشت نمی رودآقا به‌بخشید خودش‌گناه خودرا نبخشید .

این‌خوابست البته‌حجت نیست این‌حکایت‌است‌البته‌مستند‌نیست‌ولی‌اگرحضرت امیر(ع) شفاعت پسرمرادی‌کند واوراعفوفرماید یا حضرت‌حسین شمر ویزیدرا ببخشد آیا ازکرم‌آنها مستبعد باید دانست ؟ مگر اینها باب‌رحمت واسعه‌خدا نیستند ؟ امگر اینها واسطه فیض الهی وآیت‌رحمت ورأفت حق‌نیستند اگرهستند ازکرمشان‌بعیدنباید دانست اگرنیستندکه فضلی بردیگران ندارند .

آقای بزرگوار رازخلقت‌وم‌آل بریت‌را جز خدا و آنکه خدا او راآگاه‌کرده کس نمی‌داند .

یکوقت بنده‌به‌وسیله‌مسخرروح مرحوم آیةالله آقاشیخ جعفرمحلاتی‌رااحضار نمودم عرض‌کردم آنجا چه‌خبراست فرمود تانیائیدنمی‌فهمید یعنی‌گفتنی‌نیست ازعالم دیگری‌که‌چون اینعالم است ما نمی‌توانیم در این‌عالم ازآن‌خبرحاصل‌کنیم ـ چگونه می‌توانیم درچنین عالم‌کثیفی راز خلقت‌را بفهمیم وحساب‌کار خدا وبندگانرا جزوه بندی‌کنیم‌عمل‌خداومعتمدان دربارکبریائی ازمسلمان‌سازی وکافرسازی ما بسیار بسیار فاصله دارد ماهرچه می‌کنیم ومی‌گوئیم اثر نفسانیت ما است خدا نفسانیت ندارد .

آقا میفرمایدآیا خداو پیغمبر امر کرده‌اند پیروی مولویرا

نه ـ امر بخصوص نفرموده‌اند ولی فرموده‌پیغمبراست «خذالعلم‌من افواه الرجال ـ

اطلبواالعلم‌ولو بالصین ودستور کلی این‌است که‌هرجاهلی‌کسب‌کمال ازعالم‌نماید مولوی به‌تصدیق دوست‌ودشمن‌عالمی‌است بی‌مانندوگفتارش ازدین‌است واحکام خداوند،حالا یکی‌مشاعرش علیل باشد نتوانددرك حقایقی‌که‌او گفته‌کند مانع‌ازین‌نیست‌که صاحبان مشعرقوی ازآن استفاده‌نه‌نمایند ـ فرزندآقا امروززبان انگلیسی ازانگلیسی دان‌یاد می‌گیرد درحالیکه خداوپیغمبر ازآن منع‌نموده‌اندواینرا باك ندارندکه‌فرزندشان‌پیرو کافر برای‌اخذزبان‌کافری‌گرددولی بیچاره مولوی .

آقا میفرمایدمولوی تحصیل علم‌را لازم نمیداند

چه افتراء بزرگی چه‌تهمت‌بیجائی است نسبت به‌کسیکه‌خودیك‌عمردرمدارس تحصیل علم‌کرده اواگر فرموده‌در اشعارخود :

همچوآهن زآهنی بیرنك شو در ریاضت آینه بیزنك شو
خویش‌راصافی‌کن‌ازاوصاف‌خود تا به‌بینی‌ذات پاك‌صاف‌خود
بینی اندر دل علوم انبیا بی کتاب وبی معید و اوستا
سرامسینا لکرد یاً بخوان راز اصبحنا عربیاً بدان
عبرت وبیداری ازیزدان طلب نه‌ازکتاب‌وازمقال‌وحرف‌لب

این‌همان علمی‌را فرموده‌که نور یقذفه‌الله فی قلب‌من یشاء است.

یتیمی‌که ناخوانده قرآن درست کتب‌خانه‌هفت ملت بشست

کدام پیغمبری‌چون‌جنابعالی به‌مکتب‌رفته،عمه‌جزو خوانده‌کدام امام‌به مدرسه رفته‌فیزیك شیمی یادگرفته‌که اینهمه علوم ازظاهر وباطن‌ازغیب وشهود از عالم بالا و پائین‌ازاحکام‌وسیاسات، ازآداب زندگانی‌ومعاشرت،ازطهارت تادیات‌برای‌اصلاح‌دین ودنیای‌بشردردسترس گذاشته‌باشندـ اگرخداخواست‌مراتب‌علم‌وعالم‌رادر موقعیکه‌سخن آقا به‌اینجا رسد مفصلا بعرض‌می‌رسانم .

آقامیفرماید کسیکه دعانکند وازخدا چیزی نخواهد ازاولیامیشود ؟

مثنوی می گوید :

قوم دیگر می شناسم ز اولیا — که دهانشان بسته باشدازدعا
از رضا که هست رام آن کرام — جستن رفع قضاشان شدحرام
کفر باشد نزدشان کردن دعا — کای اله ازما بگردان این قضا

درحالیکه همه انبیا دعامی کردند وخداهم فرموده - واسئلوا الله من فضله الی آخر بیانات - اگرچه خود مولوی جواب آقارا داده که چون سالك به مقام رضا رسید حاجتی نداردکه تمناکند هرچه براو وارد شود ازجانب دوست می داند بهمان خوش و خرم است. انبیاء واولیاهم که دعامی کردندولاعمل آنها دستور برای دیگران است چون مأمور بهارشاد وراهنمای به حقندو ثانی هیچوقت مقام رضا را ازکف نمی دادندومی دانیدکه دعادوجور است یکی لفظی یکی معنوی واما لفظی، هر نماز خوانی شب و روز مشغول دعااست ولی این دعاغیر ازاین است که خدایا نانمده، آبمده، مالم ده صحتم ده، آنانکه زبانرا از دعا بسته اند ازخواهش امورظاهری است که عرض می کنند: رضاً بقضائك وتسليماً لامرك لامعبود سواك .

آنکه زبانرا ازدعا می بندد خود را شناخته وذلت وحقارت خود را دانسته که هرعضو ازاعضایش بچه مددهایی آن بآن محتاج است . آنکه اورا از این احتیاجات فارغ می سازدمولایی است که ازعبدخودغافل نیست آقائی است که احتیاج بنده براو پوشیده نیست. تمام اعضاء اوآن بآن بدعا مشغول است اوخدارا عالم به ضمائر صامتین میداند.

یاددارم که مرحوم آقای میرزا احمدوحیدالاولیاء نورالله مضجعه اواخرعمرمدتها مریض بود مرض آنچه فشارش زیاد میشدتحملش بیشتر می گردیداصلا بروی خود نمی- آورد که درددارم چنان خودرا خوش نشان میداد که گویا در غایت صحت است مگر گاهی که مرض ازحرکتش بازمیداشت- وقتی مریدان عرض کردند هردردمندی ملتجی

به شما میشود امرمیفرمائید برایش فاتحه بخوانند خوب میشود، چرا برای خودامر به فاتحه نمی فرمائید گفت مگرحکایت غلام سیاه وآقارا درمثنوی نخوانده ای که به او گفتند اینهمه که خدمت به این آقامی کنی به او بگو اقلا لباسی برت بپوشاندکه از این چرکی وپاره گی نجات یابی گفت مگرآقا خودنمی بیند هرگاه خواست میدهد- آیا این حقیقت دعا نیست ؟! این گروه ازاولیاء آنچه خدا خواسته می خواهندو راضیند به هرچه که به آنها برسد .

اینجاقدری ازمقام رضا به عرض میرسانم حضرت صادق(ع) میفرماید که صفت رضا آنستکه بنده راضی وشاکروخشنود باشد به آنچه باومیرسد ازمحبوب ومکروه ورضاپرتو نور معرفت است تا اورا معرفت حاصل نشودرضا صورت نمی بندد، راضی از خدا کسی است که فانی گشته وگذشته باشد ازجمیع اختیارهای خودوهمه را باحق واگذاشته و راضی ازحق حقیقتاً کسی است که حق تعالی ازوراضی شده است ورضا صفتی است که جمع شده است دراوکل معنای عبودیت وتفسیررضا خوشحالی دل است بهرچه اورا برسد .

حضرت باقر (ع) فرمودکه تعلق ساختن دل بما سوی وآنچه موجود است شرك آوردن بخداست وعلاقه یافتن بچیزی معدوم ونایافت کفراست ومتعلق شدن دل بموجود ومعدوم بیرون است ازقاعده رضا ،وعجب میآید مراازکسیکه دعوی بندگی الهی می - کند و چگونه نزاع میکند خدایرادرمقدرات اووزبان اعتراض می گشاید حاشاوکلا که راضی باشند عارفان به این اعتراضها - آقای بزرگوارآنکه دعا نمیکند دعارایك نحو اعتراض میداند اوتسلیم است به آنچه خدا برایش خواسته اگر خوب توجه داشته باشید همین مقام رضا عین دعا است ولی شما دعارا بخواندن وغلغله انداختن و فریاد الغوث الغوث به فلك رساندن میدانید که اغلب هم ازین خواندنها هم اثری گرفته نمیشود چون پای معرفت درمیان نیست بازهم در این زمینه انشاءالله صحبت میدارم .

آقامیفرماید آیا عرفان وخداشناسی مولوی مخالف اسلام نیست؟!

که میگوید :

عجز از ادراک ما هست ای عمو / حالت عامه بود در یاب تو
چونکه او مخفی نماند از محرمان / ذات و وصفی چیست کاید درمیان
واصلان چون غرق ذاتند ای پسر / کی کنند اندر صفات او نظر
چونکه اندر قعر جو با شد سرت / کی برنگ آب افتد منظرت
گفت فرعونی انا الحق گشت پست / گفت منصوری انا الحق و برست

بعد از این گونه اشعار نمی‌دانم بچه مناسب قصه‌شبان‌را باموسی (ع) پیش‌میکشد وسیاط شرع‌را به‌اندام خلاف شرعهایش باشدت واردمی‌نماید .

مکرر عرض شده خداشناسیها نسبت به‌اشخاص فرق میکند آنانکه قبلا بودند، آنانکه فعلا و بعداً موجود بوده ومی‌شوند همه دم‌ازخداشناسی زده وهریك بقدرفهم‌و حوصله‌خودخدارا شناخته وهریك هم‌مخالف مشخصات خودرا کافردانسته، زاهد وصف خدارا به مذاق‌خودمیکند، حکیم‌را کافر میداند، فقیه‌طوری، متکلم طوری، عارف‌طوری، همه میگویند«الله‌احد» بین تفسیراحدگفتن فرقهااست چنانچه آقا ازگفتن مولوی بـه اینکه اومخفی ازمحرمان نیست ،ذات‌ووصف کدام‌است مخالف با اسلام تشخیص‌داده‌اند وبایداین ایرادرا به‌حضرت امیر(ع) واردآورد که عرض‌میکند«یامن دل علی‌ذاته بذاته» وبه حضرت حسین‌واردآورد که عرض‌میکند :

«أیکون لغیرك من‌الظهورمالیس لك‌حتی‌یکون هو المظهرلك متی‌غبت حتـی تحتاج الی‌دلیل یدل‌علیك ومتی‌بعدت حتی تکون الاثارهی‌التی توصل الیك ـ عمیت عین لاتراك .»

مرحوم شیخ‌حسین ذهبی درکتاب بیان الاسرارخود می‌فرماید که معرفت الهی نهایت ندارد زیراهرشیئی که اطلاق وجود براومیشود ازمعقولات و محسوسات معرفتی حاصل کرده‌وفی کلشیء له‌آیة ـ تدل‌علی انه‌واحد» همچنانکه معرفت نامتناهی‌است اهل معرفت هم درطبقات متفاوت‌اند هرکه‌بیشتر شناخت معرفت‌او بیشتراست زیرا ازطرف مبداء هیچ حجابی‌نیست هرحجاب ومانع خواه ازنورخواه ازظلمت منشأ آن اعمال و

اعتقادات ناشایسته انسان‌است

اماذات الهی درمکان و زمان وجهت نیست‌فوق وتحت پیش‌وپس ندارد نوریست نا محدود و نامتناهی بحری است بیکران اول و آخرو حد ونهایت وکثرت‌ندارد واحد حقیقی‌است نه‌واحد عددی وآن‌یك نوری‌است که‌درمظاهر و محلهای مختلـف قدرت اوپیدا شده‌وبه کمالات اسماء وصفات ابراز نموده ـ ووجه وذات‌ووجود آن‌نورسه لفظ مختلفند به معنی‌واحد تمام‌اشیاء اشعهٔ‌ازآن نورند .

بنده فرمایش‌آقا راخلاصه‌کردم ـ ترسیدم‌ازاینکه آقامغالطه‌نمایند که‌پس‌همه خدا هستند چون‌بنای ایشان‌همین‌است که مطالب واضح‌را تعبیرات به خلاف‌نمایند. انشاءالله درفصلی که‌آقادرعرفان ومعرفت واردمی‌شوند بیان بیشتری درین‌زمینه‌میشود. باری‌همه آثارخدا را می بینند همه پی به‌یکتائی اومیبرند ولی کاملین دیدشان غیراز دیدۀدیگرانست آنهانه‌بچشم‌سر بلکه بچشم(سربکسرسین) خدارامی بینند چنانچه‌فرموده«لم اعبدربالاتراه .

آقامیفرماید مولوی‌میگوید عاشق را دین لازم‌نیست

مولوی وسایرعرفا میگویند چون‌به عشق‌واصل‌شدی به‌حقیقت‌رسیدی‌دیگر نباید مقید به شرع ودین بودواستشهاد باین‌اشعار نموده :

زانکه عاشق دردم نقداست مست / لاجرم از کفر واز ایمان برست
کفروایمان هردوچون‌دربان اوست / اوست‌مغزوکفر ودین اورادوپوست
در چنین مستی مراعات ادب / خود نباشد وربود باشد عجـب
اندر استغنا مراعـات نیـاز / جمع ضدین است چون‌گرد و دراز
چون به مطلوبت رسیدی‌ای ملیح / شد طلبکاری علم اکنون قبیح
پیش سلطان خوش نشسته درقبول / جهـل باشد جستن نامه رسـول

جواب این‌ایراد تقریباً جوابی‌است‌که درایراد قبل داده شده‌که نتیجه عبـادت

هرکس وصول به مطلوب است حالا یك نفر مطلوبش دنیا وزخارف آنست دیگری ایمنی از عذابست. دیگری تشریف فرمایی به بهشت وخوردن میوه‌های لذیذ وآبهای گوارا ودر آغوش کشیدن حوریان سیمین ساق - دیگری مطلوب خودرا منحصراً خدامی‌داندکه نائل برضوان‌الله‌اکبر گردد، همینطور مرتاضین که خودرا به‌مشقت میندازند هدفشان مطلوب خود است یکی تسخیرارواح میخواهد یکی تسخیرشمس یکی تسخیر جن تمام اینهادین است دین یعنی پای‌بند بودن به مقصدی هرکدام ازین گروه که به مقصود خود برسند آرامش یابند.

آنکه به‌دنبال درك مقام حقیقت است چون به مطلوب خود رسید آرامش می‌یابد «لیس وراء عبادان قریه هل الدین الا الحب» دین محض خالص همان است که همه کس را در آن نصیب نیست ومقامی است فوق تصور بنده وآقا.

می‌فرماید آیا مولوی سازوچنگ ومطربی را جایزمی‌داند؟

چون خود فرموده دربدعتهای مطالب پنجم بیان خواهیم کرد. بنده‌هم اگرجوابی داشته باشم همانجا به‌عرض میرسانم. بعدازآن میفرماید عرفا واولیاء به عقیده‌مولوی چه کسانند. فصلی پریشان‌گوئی نموده که درخورجواب نیست.

بازمیفرماید آیا بمکر کسی پیغمبر میشود.

مکرکن درراه نیکو خدمتی　　　تانبوت یابی اندر امتی

مکرکن تاکمترین بنده‌شوی　　　درکمی‌افتی‌خداوندی‌شوی

چون آقامکرراخدعه‌وتدلیس تشخیص داده‌اند «ومکروومکرالله» راپی نبرده‌اند بنده هم مزاحمت به ایشان نمی‌کنم که چرا بیان به این لطیفی را لباس به آن کثیفی پوشانیده‌اید.

میفرماید آیا شخص باتقوی وعالم وزین چنین سخن می‌گوید. شرحی ازمولوی درمدح شمس‌تبریزی ازنظم و نثربه تفصیل بیان فرموده. بنده ازجواب همه آنها به

یك عبارت اکتفا می‌کنم که محب درباره محبوب آنچه گوید ازمدح وثنا شایسته‌است. بهتراین است که‌خود وخوانندگان‌محترم‌را بیش‌ازاین مشغول نسازم چون عمده‌ایرادات ایشان به مولوی همانها بودکه به عرض رسانیدم باقی فرمایشات حشووزوایداست. چنانچه فرموده:

مثنوی ما چون قرآن مدل　　　هادی بعضی وبعضی را مضل

بپردازیم به‌بیان‌شخصیت مولوی معنوی‌علیه‌الرحمه. مرحوم‌قاضی نورالله‌نورالله مضجعه درکتاب مجالس‌المؤمنین‌میفرماید: «الشیخ العارف المؤید بالفیض القیومی مولانا جلال‌الدین‌محمد البلخی الرومی‌قدس‌الله روحه وزادفی‌حظایر القدس‌انسه.

همان شرابکش باده خانه جبروت
همان همای بلند آشیان عرش نشین

رموز گوی ازل مولوی که داد نجات
مقیدان هوا را ز بند این سجین

ز جلدهای‌کلامش که مثنوی است گرفت
جهات سته به پیرایه ابد تزیین

سخن زمرتبه شعر او نه حد من است
که همچو عرش بلند است وهمچو شرع متین

ولادت اودربلخ ششم ربیع‌الاول سنه ششصدوچهاردرپنج سالگی اوراالهام‌غیبی رسید واز اشراقات منور بهره‌ورگردید درشش‌سالگی به هرسه چهارروز یکبارافطار میکرد وآخردرفقر ومسکنت وعرفان ازاکابراهل ذوق‌ووجدان گشته درعلوم ظاهری وباطنی‌وحیدعصرویگانه دهرگردید. مشهوراست که‌قریب به‌چهارصد طالب‌علم‌درحلقه درس مولوی جمع‌می‌شدند هرکدام به‌قدر استعداد خوداستفاضه فیض ازاومینمودند.

یکی رابهره مخموزی ومستی　　　یکی‌را رستن‌از پندار هستی

ودروقت‌توجه به زیارت‌مکه معظمه به صحبت‌شیخ فریدالدین‌رسید شیخ کتاب

اسرار نامه را به او داد و آن را همیشه با خود می‌داشت و نظر تأمل و تتبع بر آن می‌گماشت .

مرحوم قاضی اندرزهائی از او به قلم آورده که همه دال بر بی‌اعتنائی به دنیا و دلبستگی به عقبی است چون از سبک بیان خارج است از درج خودداری نمودم وفات مولوی در سال ۶۷۲ بوده در حسن اعتقاد مولوی و شیخ او شمس تبریزی ارباب تتبع را تردیدی نیست و از مؤیدات تشیع آنکه از اولاد جلال الدین بود که پدر بر پدر او داعیان اسماعیلیه بودند و جلال الدین از بعضی قبایح عقاید و اعمال که بعضی از متأخرین آن طایفه در مذهب اسمعیلیه احداث نموده بودند تبرا نمود به اصل مذهب اهل بیت علیهم السلام رجوع نمود و دفتر رسائل ملاحده را بسوخت و شعار اهل ایمان ظاهر ساخت .

پس از این بیانات، اشعاری که در مدح حضرت مولی و ائمه هدی گفته درج فرموده که چون قبلا بنده نگارش داده‌ام تکرار نمی‌کنم . از وصایای آن جناب است که «اوصیکم بتقوی‌الله فی السر والعلانیه وبقلة الطعام و قلة المنام وهجران المعاصی و الاثام و مواظبة الصیام ودوام القیام وترك الشهوات علی الدوام واحتمال الجفاء من جمیع الانام وترك مجالسة السفهاء والعوام ومصاحبة الصالحین والکرام وان خیرالناس وخیرالکلام ماقل ودل، والحمدلله وحده».

حاصل کلام آنکه شخصیت مولوی از حیث علم وعمل و پی بردن به بعضی اسرار و حسن عقیده و شیعه بودنش اتفاقی است و مورد اتفاق کامل دانشمندان داخلی و خارجی است که کتاب‌های مستقل در محامد او نوشته‌اند و اهمیت کلام او این بس که کتابش به چندین زبان خارجه ترجمه شده، مخصوصاً کتابی دیدم که نود و چند کرامت از او نقل کرده بود حالا اگر عرب، زبان عجم نداند ، یا ترك زبان فارسی نداند ، یا انگلیسی، زبان آلمانی نداند نقص در زبان‌ها نیست نقص در فهم ها است .

شاه نعمة‌الله ولی

آقا می‌فرماید متولد ۷۰۳ در قصبه کوهبنان کرمان، صوفیان و مرشدان ایرانی غالباً سلسله خود را به او می‌رسانند، در کتاب طرایق گوید مریدان او به صدهزار رسید.

بیچاره نمی‌داند کثرت مرید دلیل بر خوبی نیست بلکه موجب زیادی وزر و وبال است .

در بستان السیاحه می‌گوید :

شاه نعمت‌الله سفر ایران و عربستان کرد به خدمت شیخ عبدالله یافعی رسید چندین اربعین ریاضت کشید تا به رخصت یافعی سنی به وطن خود برگشت، مورخین بلکه خود صوفیه نوشتند که شاه نعمت‌الله به یزد آمد آنقدر کفر و زندقه بافت که او را زدند بیرون کردند عبدالحسین آیتی در تاریخ یزد شعر ذیل را از شاه نقل می‌نماید :

من عین تو و تو عین من وین عینین   یك عین بود ظهور او در کونین

قاضی نورالله با اینکه شیعه تراش بوده می‌گوید به کرمان رفت. علماء کرمان کفریات او را شنیدند تکفیرش کردند از کرمان بیرونش نمودند به هرات رفت میرزای قمی در آخر کتاب جامع الشتات او را فاسدالعقیده و بی‌دین دانسته و با شعار ذیل او را متمسك گردیده که در دیوانش درج است .

در مرتبهٔ جسم است، در مرتبهٔ روح است   در مرتبهٔ جان است، در مرتبهٔ جانان
در مرتبهٔ جام است، در مرتبهٔ باده   در مرتبهٔ ساقی، در مرتبهٔ رندان
در مرتبهٔ شاهست، در مرتبهٔ درویش   در مرتبهٔ بنده، در مرتبهٔ سلطان
در مرتبهٔ فرعون، در مرتبهٔ موسی   در مرتبهٔ کفر و، در مرتبهٔ ایمان

در تاریخ فلسفه و تصوف گوید، مشاعر شاه نعمت‌الله مختل بوده، خوب است جواب آقا را جمله به جمله عرض نمایم چنانچه در مولوی گذشت : ۱ - شیخ عبدالله یافعی چنانچه ذکر کرده شد سنی نبوده ۲ - ریاضت کشیدن عمل هر سالکی است . ۳ - شعری که از او روایت شده راوی آن وثوقش معلوم نیست. (یعنی در کتاب رجال نامی از او برده نشده) ۴ - اخراج از یزد و کرمان دلیل برفساد عقیده نمیشود . اینگونه قضایا بسیار اتفاق افتاده که علماء صوری هرگاه کسی را مخل ریاست خود میدیدند لکه کفر و بی دینی براو می‌چسبانیدند و با چوب و چماق بیرونش میکردند اگر بنده بخواهم نظائر آن را عرض کنم زیاد است .

چنانچه نقل‌مینمایند مرحوم آخوند ملاصدرا عجوبه دوران ازحیث علم‌وایمان محسود نوع واقع گردید درمقام تضییع او برآمدند خود جرأت تقابل نداشتند تحریك نمودند . ملامندگارکواری که آخوند دهی بود مرحوم آخوند را تکفیر نمود این کفر نامه بسیاراهمیت پیداکرد کاربه جائی رسیدکه بیچاره آخوند ازخوف قتل متواری گردید وچند سال درکوه «بمو» بسر بردکه کتاب اسفارراهمانجا نوشت . دراین‌مدت هم مردم ازجوش وخروش فسادهائی‌که به‌سبب تدریس حکمت دردین‌واردکرده بود فارغ نبودند نام‌شریفش با بی‌دینی یا لعن توأم بودناچارازآنجاهم عزم‌رحیل بجانب اعتاب‌مقدسه نمودکه بلکه‌آنجاایمن باشد. گویند روزی‌درحرم‌مطهرحضرت‌امیر پیرمرد محاسن‌سفیدی خداراقسم‌میدادکه لعن به ملاصدرای شیرازی نماید ـ مرحوم آخوند پیش‌رفته‌پس‌ازطی تعارف‌پرسید اینکه لعن‌میکنی مگرچه کرده وچه‌گفته ؟ گفت : این ملعون‌قائل به وحدت واجب‌الوجود است ـ گفته‌بود حق‌باتواست بایدلعنش‌کنی !!

حکایت‌دیگر ـ درزمانی مرحوم شیخ احمد معروف به‌شانه‌ساز که‌جامع بین‌معقول ومنقول‌ومسلم الاجتهاد بود(البته‌آنوقت‌عنوان‌اجتهادخیلی مهم بوده) چون‌اصلاشیرازی بوده‌پس ازتکمیل مراتب تحصیل به‌شیراز عودت می‌نماید درمسجدحاج‌علی به‌امامت‌و تدریس مشغول‌می‌گردد، اشخاصی‌که درك زمانش‌را نموده بودندگفتنداغلب‌اوقات‌شب‌و روز او به تدریس علوم مختلفه مشغول بوده. باین‌سبب دوروبرش همیشه جنجال‌بوده در همان‌محل‌ملایی‌صاحب‌داعیه، می‌بیندکم‌کم‌بازارش‌رو به‌کسادی‌میرودفریادوادینا، واسلاما به‌همراهی یك‌عده‌اجامره‌قمه‌بند وآخوند نما بلندمیکنندکه این حکمی‌است. هجوم به مسجدآن بیچاره‌آورده‌ازهمانجااوراروانه‌نمودند، رفت که‌رفت‌وآقا برای‌اینکه‌مسجدرا ازحال‌کفر به‌حال ایمان برگرداند خود آنجا اقامه جماعت‌می‌نمایدومسجدراواگذار به یکی ازفرزندان‌که شاید بحدبلوغ هم‌نرسیده بود می نمایند.

اخراج شاه‌نعمت‌الله وامثال او ازهمین‌قبیل موانع شرعی باعث بود«ولیس هذا اول‌قارورة‌کسرت .

ازکجای اشعار اواشعار می‌شودکه مقصود ازاین اشارات خداست‌تعالی‌شأنه‌این مراتب حقیقت‌انسانرابیان فرموده‌البته‌آگاهی به‌این‌مراتب تاآشنائی‌کامل نباشدفهمش مشکل است خاصه برای بیگانه .

آقا میفرماید : که‌شاه نعمت‌الله مذهب خودرا معرفی نموده‌که‌من سنی‌اشعریم ودشمن معتزلی وچهار خلیفه رادوست‌می‌دارم. میگوید :

رافضی کیست دشمن بوبکر   خارجی‌کیست دشمنان علی
هرکه او چار یار دارددوست   امت پاك مذهب است وولی
دوستدار صحابه ام بتمام   یار سنی و خصم معتزلی

ازآقامی‌پرسیم اگرکسی دأب‌ودیدن وعقیده ابناء زمان‌خودرا نقل‌نمایدکه ما درچنین‌شرایطی زندگانی‌می‌کردیم که‌رافضی‌یعنی دشمن‌بوبکر، خارجی یعنی دشمن علی‌هرکه چاریاررا دوست‌ندارد ازامت‌پاك نیست‌دلیل براین‌است‌که عقیده‌خوداوچنین بوده؟ ادرآخرکه خودمی‌گویدبنابه تقیه «دوستدارصحابه ام‌بتمام» نه دوستداراشخاص بخصوص، یارسنی وخصم معتزلی، ازیار آیامعنی همدینی استفاده می‌شودکه اشعری‌دراو افتاده باشد ؟ !

آقامی‌فرماید : مریدانش‌می‌گویند شیعه است چون‌مدح علی وخلفاء تاحضرت مهدی‌نموده همه حتی نصاری تعریف علی(ع) راکرده سنی‌ها اخبارامام زمان‌رادرکتب خودنوشته‌اند‌اینهادلیل برتشیع نمی‌شود، شاه‌نعمت‌الله‌مداحی نکندازدشمنان آل‌محمد(ص) تبری‌جوید، تمام کتابهایش‌ازشعرونثر، دال برفساد وعقیده ضد توحیداواست .

اینجا اجازه می‌خواهم قدری در اطراف شیعه و شیعه گری صحبت بدارم بلکه عقده‌گشوده گردد . شیعه‌یعنی‌کسیکه به خلافت بلافصل حضرت امیر (ع) معتقد باشد وبه امامت‌یازده فرزنداو مؤمن‌باشد .

فی‌الکتاب الحجة الکافی الحسین بن‌محمد عن معلی بن‌محمدعن‌علی بن‌مرداس قال‌حدثنا صفوان ابن یحیی والحسن بن محبوب عن ابی‌ایوب عن‌ابی خالدالکابلی

قال سئلت الخ ـ ابی خالد کابلی گفت سؤال کردم؟ ازابا جعفر (ع) ازقول خدا یتعالی «فآمنوا بالله ورسوله والنورالذی انزلنا» که مرادازین نور چیست؟ فرمود: ای ابا خالد بخدا سوگند که مقصود ازین نور ائمه از آل محمد (ص) باشند تاروزقیامت، بخداکه ایشانند همان نور که خدافروفرستاده بخداکه ایشانند نورخدا درآسمان، وزمین بخدا ای ابا خالد نورامام دردل مؤمنین ازنورخورشید تابان درروز روشنتراست بخداکه ائمه دلهای مؤمنین را منورسازند وخدا ازهرکس خواهد نورایشان راپنهان داردپس دل آنها تاریک گردد.

بخدا ای ابا خالد بنده‌ئی مارا دوست ندارد وپیروی از مانکند تا آنکه خداقلبش راپاکیزه کرده باشدوخدا قلب بنده‌ئی راپاکیزه نکندتا آنکه با ما خالص شده باشد و آشتی کرده باشدوچون باما سازش کرد خدادرحساب سخت نگاهش داردوازهراس بزرگ روزقیامت ایمنش دارد.

ابن ابی العوجاء یکی ازملاحده وطبیعی مذهب بود با اینکه بخدائی وپیغمبری و دینی معتقد نبود بفضل و بزرگواری حضرت صادق (ع) معترف بود باحضرت بسی جدال و محاجه می نمودودرهمه وقت محکوم می گردید با این وصف مؤمن نمی گشت از جمله وقتی به حضرت عرض کرد که شما می گوئید شیعیان ما به جهنم نمی روند در حالیکه دزدی می کنند، دروغ می گویند، شراب می خورند، زنا می کنند چطور با این معاصی که درشرع شما همه موجب عقوبت است اهل نجات خواهند بود؟ فرمود خداشیعیان ما رادر دنیا مریض می نماید وازگناه پاکشان می کند، گفت اگر پاک نشدند فرمود مبتلاشان به داغ احبه می نماید وآنهاراپاک می کند گفت اگر با اینهم پاک نشدند؟ فرمود به فقر مبتلا می کند وپاکشان می نماید گفت اگر به اینهم پاک نشدند فرمود نزع روحشان راسخت می کند، گفت اگر به اینهم نشدند؟ فرموددرعالم برزخ ناراحتی می بینند پاک می شوند گفت اگر به اینهم پاک نشدند؟ فرمودهول قیامت آنهاراپاک می کند گفت اگر آنجاهم پاک نشدند؟ فرمود بکوری چشم تودست اورامی گیریم می بریمش به بهشت ـ معنی واقعی «شیعتنا خلقوامن فاضل طینتنا» همانطورکه فرمودند طینت علیینی بسجین نمی رود.

اینکه آقامی فرماید دشمنان هم مدح علی راکرده سنی ها هم خبر ازظهور حضرت مهدی داده این دلیل نمی شودکه شاه نعمت‌الله واقران اوشیعه باشند عرض می کنم بلی بسیارمداحان مدح کرده اند ولی معترف نبودندکه امام مفترض الطاعه است این کسانیکه ازروی عقیدت بآن ذوات مقدسه ایمان دارند، امرونهیشانرا امرونهی خدامی دانند، چگونه می توان گفت شیعه نیستند.

آقای بزرگوار اگر قدری پرده را عقب کنیم می بینیم که اجداد جنابعالی اول کسانی بودندکه هیچیک ازائمه را امام مفترض الطاعه نمی دانستند بلکه به خصومت و خشونت بآنان رفتارمی نمودند اول کسیکه به مخالفت برخواست محمد حنفیه بود که درمقابل حضرت سجادعرض وجودکرد وامامت را حق خود می دانست و به هیچ حجتی قانع نگشت تامذهب کیسانیه ازو باقی ماند.

دیگری زیدبن علی بودکه آنچه برادرش حضرت باقر او را نصیحت فرمود که این منصب منصب خدائی است بخواست من ودیگری نیست قانع نگشت تا حدیکه فرمود گویا می بینم که اوراکشته ودرمسجدکوفه مصلوب نموده اندزیربار امامت برادرش نرفت تا اینکه کشته شدوشیعه زیدی ازو بجای ماند.

دیگرفرزندان امام حسن (ع) ازمحمدبن عبدالله تا ابراهیم امام هرکدام بنوبه خود خروج نمودند وحضرت صادق (ع) رامدتی به حبس نگاهداشتند که به امامت آنان اعتراف نماید ـ تادرنتیجهٔ ریاست طلبی آنها خلافت ظاهری به بنی عباس رسید و بنی ـ عباس هم درحق ائمه هدی کردند آنچه کردند می توان گفت پایه گراری دولت جابرهٔ بنی عباس دراثر تمرد بنی هاشم بود به امر امامت و هیچیک به مقام ولایت آنها اعتراف نکردند.

قصه برادر حضرت موسی ابن جعفر (ع) و برادران حضرت رضا (ع) رااگر بخواهم شرح دهم وقت بسیارلازم دارد با اینکه وصیت نامه حضرت موسی ابن جعفر به امضاء فرزندانش غالباً رسیده بودکه لعن فرموده بود بر کسی که تمرد ازامرونهی حضرت علی ابن موسی نماید اورا

وصی ووکیل وجانشین خود قرارداده ،ودحضرت رضا را به محاکمه کشیدند مدتها امام را به خانه قاضی‌های ناجور برای مطالبه میراث زحمت میدادند آنچه امام به آنها نصیحت میکرد ابداً اعتنا نمی‌کردند همینطور تا برسیم به حضرت عسکری وجعفر کذاب .

چکنم آقا بنده رامجبور میکنند که بگویم بشهادت تواریخ قتل بعضی از آنهـا و گرفتاری بعضی از آنها وحبس وزجر دیدن آنها بسبب سعایت همین امامزادگان واجب‌ـ التعظیم بود بنده نخواستم بشرح قضایا پردازم که عقیده مؤمنین را از این نداری پیغمبر (ص) سست نمایم بهمین اندازه اشاره برای مدعای آقا که امروز سنگ شیعه‌گری به‌سینه می‌زنند وهمه را غیرشیعه میدانند کافی است .

اگر اول آقا بحساب اجداد طاهرین خود می‌رسید بهتر نبود تا اینکه سعی کند شیعه‌ای را سنی ومؤمنی را کافر نماید ؟ !

بلی بطور قطع شاه نعمت‌الله ولی شیعه بوده واثنی عشری بوده وسید عالیقدر پاک باایمانی بوده اگر مورد قبول آقا نباشد هیچ جای دنیا خراب وآباد نمی‌شود ـ اصلا بنده نمی‌دانم این چه اصراری است که مسلمین را اینطور به بیگانگان معرفی نمایند ؟! جز اینکه بگوئیم اینهم یك نحو مالیخولیا است .

آنچه از سیر وتواریخ استفاده میشود گروه شیعه به هیجده یا زیاده منقسم گردیده که شاید بعد از این از آنها یاد نمایم در بین این هیجده طایفه یکی از آنها دوازده امامی است آیا شایسته است که ما بدون دلیل متقن ونداستن اصطلاحات بلکه نفهمیدن حرفهای آنها را از خود برانیم و کافر خوانیم .

آقا میفرماید شاه نعمت‌الله دم از وحدت وجود میزند ودر اشعارش خودرا خدا خوانده

بسیار از اشعار اورا که ظاهراً بادعوی مطابق بوده درج نموده‌اند وتاخت وتاز مفصلی نموده‌اند ـ بنده ایشان را ملامت نمیکنم بلکه هرکس هم مانند آقا باشد اگر

چنین گوید ملامتی ندارد برای اینکه اصطلاحات عرفا وبزرگان و اقوال آنها غیر از مصطلحات سایرین است چنانچه قبلا عرض کرده‌ام که هر دسته از علماء از نحوی تا حکیم اصطلاحاتی مخصوص بخود دارند که در عرف دیگران متناسب نیست در عین حال متعرض یکدیگر هم نیستند ولی چون نسبت باین دستهٔ بخصوص عنایتی خاص مبذول داشته‌اند گفتار آنها را بدون تعمق وتامل برطبق مصطلحات خود تفسیر نموده حکم کفر را جاری میسازند .

مثلا می‌گویند اینها مدعی نیابت خاصه هستند و علماء را نایب عام میدانند بنده هم عرض می‌کنم همینطور است ولی باید بمقصود از این دومنصب پی برد ـ آن‌ها می‌گویند روابط باطنی ما منتهی بامام است چنانچه روابط ظاهری علماء منتهی بامام است وما مأموریت بخصوص در امر واحد داریم که عبارت از تلقین ذکر ودستور عمل، از اینجهت مأمور یا نائب در امر خاصیم وعلماء اعلام در کلیه امور از طهارات تا دیات حتی اجراء حدود وقصاص مجازند از اینجهت نائب عامند مثلا کجای این معیوب است که مورث کسر عظم شرع یا شرعمداران گردد .

اگر درست متوجه باشند اهمیت مقام خودرا در معنی کلام آنها باید استفـاده فرمایند چون التفات بمعانی ومقصود گوینده نیست فقط کلمه نیابت خاصه را مدرك قرارداده وروی آن حکم کفر یا خلاف شرع صادر می‌نمایند، همچنین است قسمت وحدت وجود واتحاد که بین عرفاء معمول است واز ظواهر الفاظ وکلمات بوی کفر استشمام فرموده‌اند .

اینجا ناچار باید قدری پافشاری کرد تاحدیکه درخور تمکن است تا مقصد آنها را بدست آوریم .

استاد بشر حضرت خواجه نصیرالدین طوسی روح‌الله روحه القدوسی در کتاب اوصاف الاشراف میفرماید: قال‌الله تعالی سبحانه «ولاتجعل مع‌الله الها آخر» توحید یکی گفتن ویکی کردن باشد وتوحید بمعنی اول شرط باشد از ایمان که مبدء معرفت بود

یعنی تصدیق بآنکه خدایتعالی یکی‌است «انماالله اله واحد»و بمعنی دوم کمال معرفت باشدکه بعداز ایقان‌حاصل‌شود وآن‌چنان بودکه هرگاه‌که موقن را یقین شودکه در وجود جزباریتعالی وفیض‌او نیست و فیض او را هم وجود بافقر او نیست پس‌نظر از کثرت بریده‌کند وهمه یکی‌را داند ویکی‌بیند پس همه را بایکی کرده باشد درسر خودازمرتبه «وحده لاشریك له فی‌الالهیه» بدان مرتبه رسیده‌که«وحده‌لاشریك‌له‌فی الوحود والالوهیه .

دراین مرتبه ماسوی‌الله‌حجاب او شود ونظر بغیرالله شریك شمرد وبه زبانحال گوید: «انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا مسلماً و ما انا من ـ المشرکین».

در موضوع اتحادمیفرماید :قال‌الله سبحانه وتعالی «لاتدع مع‌الله الها آخرلااله الاهو»توحید یکی کردن‌است واتحادیکی‌شدن‌آنجا« ولاتجعل مع‌الله الها اخر» اینجا «لاندع‌مع‌الله‌الها‌آخر» چه درتوحید شایبه تکلیفی‌هست‌دراتحادنیست .

پس‌هرگاه‌که یگانگی‌مطلق‌شود و درضمیر راسخ شود تابوجهی بدوئی التفات ننماید بااتحادرسیده باشد واتحاد نه‌آنستکه جماعتی قاصرنظران توهم‌کنندکه‌مراداز اتحاد یکی‌شدن بنده باخدایتعالی باشد «تعالی‌الله‌عن‌ذلك‌علواکبیرا» بل‌آنستکه همه اورابینند بی‌تکلف،آنکه‌گوید هرچه جز اوست ازو است پس همه یکی است بل چنانچه بنور تجلی او تعالی‌شانه‌بینا شود غیر اورانه‌بیند، بیننده ودیده وبینش نباشد همه یکی‌شود.

ودعاء منصور حلاج‌که‌گفته «بینی وبینك‌انیی ینازعنی، فارفع بفضلك‌انیی من البین» مستجاب شد واناْنیت اوازمیان برخاست تاتوانست‌گفت «انامن‌اهوی‌ومن‌اهوی انا» دراین مقام معلوم میشودکه آنکس که گفت اناالحق وآنکس‌که‌گفت «سبحانی مااعظم شانی»نه‌دعوی الهیت‌کرده‌اند‌بلکه نفی آنیت‌خود واثبات‌آنیت غیرخودنمودند.

دروحدت می‌فرماید«قال‌الله‌سبحانه لمن الملك الیوم‌لله الواحد القهار»وحـدت

یگانگی است واین‌بالای اتحاداست چه ازاتحادکه بمعنی‌یکی‌شدن است بوی‌کثرت آید و در وحدت‌آن شائبه نباشد وآنجا سکون و حرکت وفکروذکر و سیر و سلوك وطلب وطالب و مطلوب و نقصان و کمال همه منعدم شودکه «اذابلغ الکلام الی الله فامسکوا .

در قسمت فنامی‌فرماید« قال‌الله تعالی کلشیء هالك الاوجهه »در وحدت‌سالك و سلوك‌وسیر ومقصد وطلب وطالب ومطلوب‌نباشد«کلشیء هالك الا وجهه» و اثبات این سخن وبیان هم نباشد نفی و اثبات و اثبات و نفی هم نباشد واینرا فناخوانند که معاد خلق بافناباشد همچنانکه‌مبدء ایشان ازعدم‌بود«کمابدءکم تعودون» ومعنی فنارا‌حدی باکثرت است .

«کل من‌علیها فان ویبقی‌وجه‌ربك ذوالجلال والاکرام» فنا‌با‌این معنی هم نباشد هرچه‌درنطق‌آید،هرچه‌دروهم‌آید،هرچه عقل‌بدان رسد،جمله‌منتفی‌گردد «الیه‌یرجع الامرکله» تمام شد .

چون میل‌ندارم‌که قارئین محترم رااز مطالب یکنواخت خسته کنم گاهی به حکایتی‌آن‌هارامشغول می‌دارم، این‌جاهم حکایتی بعرض می‌رسانم .

مرحوم‌حاجی آقا معروف به‌اسکرو شیرازی

یکی ازعلماءجامع بین‌قدیم وجدید، ناطقی‌بی‌نظیر وباعلمیت‌شهیر بود یکدوره وکالت مجلس‌شورای ملی را قبول نمودآنوقت مصادف بود بخاتمه جنگ بین‌المللی اول، برای بنده‌نقل‌کردکه قشون انگلیس که اغلب هندی بودند برای‌ایران‌سوغاتی‌که آوردند چندین مرض ساری‌بودکه مهمتراز‌همه سفلیس‌بود این‌مرض‌در‌تهران‌شایع‌شد ومن از این مرض وحشتناك بودم یك کتاب طب فرانسه که اختصاص به این مرض داشت خریدم‌همه‌روز مطالعه میکردم تاکم‌کم‌دیدم‌آثار وعلایمی که‌مقدمتاً ازآن‌مرض بروزمیکند درمن‌ظاهرشده‌وبی‌تابانه خودرا به‌دکتری متخصص رسانیدم‌گفتم‌من‌سفلیس گرفتم‌معالجه‌ام‌بنما،خون مراگرفت تجزیه‌کردوگفت شماسالمید وسفلیس‌ندارید ـ من متغیرانه‌گفتم: تو نمی‌فهمی من‌سفلیس دارم .

بالاخره از معالجه عذرخواست بادیگری ازدکترهای نامی مراجعه نمودم اوهم همین راگفت من عصبانی شدم که درمملکت مایکدکتر باسواد پیدانمی‌شود همه بنام دکتری کلاه‌مردم رامیبرند من سفلیس دارم یکی نیست که مرا معالجه نماید.

حالا به قدری حواس ومشاعرم ازکارافتاده وهمه متوجه آن مرض خانمسوز گردیده که فراغ برای هیچکاری پیدا نمی‌کردم تاپس‌ازتحقیقات زیادرجوع به‌دکتراعلم‌الملك نمودم باکمال‌پریشانی گفتم: دکتر بدادم برس که من مبتلا شده وازخیال می‌میرم بهریك ازین دکترها مراجعه کردم نفهمیدند، من سفلیس گرفتم بمعالجه پرداز- خون‌مراگرفت گفت فردا بیائید تانتیجه‌را بگویم. فردارفتم گفت خیلی شکرکنید که‌دیرازین‌وقت بمن نرسیدی بلی‌شما سفلیس دارید وخوف‌شانك هم‌میرود عجب‌است که آنها نفهمیدند قلب‌من آرام‌گشت گفتم‌دکتر خیلی امیدوارم کردید بمعالجه‌پردازید. گفت معالجه شما باین سهل وسادگی نیست! گفتم هرچند صعب باشد تحمل میکنم گفت به‌شرط‌اینکه هر دستوری و دوائی‌دادم بدون‌کم وزیاددرمقداروووقت مصرف گردد، گفتم‌قول می‌دهم، رفت در دواخانه دوسه شیشه‌آبهای رنگارنگ آورد نوشت‌که این یکی روزی‌سه فقره رأس هرچهار ساعت بدون‌کم وزیاد یك‌قاشق مرباخوری وآن‌یکی صبح ناشتافلان‌وقت وفلان‌قدر، آن یکی درشب هردو ساعت‌ونیم بقدردومثقال بایدمصرف گردد، این‌دستوریکهفته‌شمااست وبدانیداگرازوقت ومقدارکم وزیادگردد نتیجه نمی‌گیرید.

کارمن شب‌وروزاین یك‌هفته نظر بساعت بودکه ازوقت‌تجاوزنشود ونظربه‌مقدار دوا، دیگرخواب وخوراك یادم‌رفته بودریاضتی‌که این یکهفته کشیدم‌خود میدانم لاغیر رأس هفته‌رفتم بنزدجناب‌دکتر بازخونم‌راگرفت برای تجزیه‌فردارفتم گفت قدری امیدواری حاصل گردیده ولی تأمین به‌قطع‌مرض ندارم بایدپانزده‌روزدیگر به‌دستوری که‌میدهم‌رفتار نمائید بازچند شیشه‌دواهای رنگارنگ داداوقات وخوراك آنها رامشکل‌ترنمود با تمام این‌اشکالات وزحمات می‌ساختم تاازمرض‌نجات یابم‌پس‌ازپانزده روزرفتم‌خونم‌را گرفت‌گفت صددرصد اطمینان‌است که‌مرض بحمدلله‌رفع‌شدولی برای‌اینکه اگرکمترین

آثاری‌مانده‌رفع‌شودیکهفته‌دیگر بهاین دستورعمل نمائیدیکهفته‌دیگر بدستوررفتارشدتا دکتراعلام‌صحت کامل مرانمودیکدنیاازوواز حذاقت‌ومعالجات‌اوشکرگزاری کرده‌آمدم منزل صدتومان نوت‌بایکنامه‌بالابلند معذرت وتشکرجوف پاکت برایش فرستادم‌نوت راپس‌فرستاد پیغام‌داد که‌برای‌نهارفردا به منزل‌شما می‌آیم، آمد البته همه صحبت در اطراف شیوع این‌مرض وابتلاء مردم بود، بعدگفت‌جناب آقاشماازکجا فهمیدیدکه‌مبتلا شده‌ایدگفتم‌ازفلان‌کتاب گفت بیاوریدبه‌بینم آوردم گذاشت‌درکیفش گفت‌خیال‌نکنیدکه‌من این‌کتاب رانداشتم‌خواستم‌شماکتابرانداشته باشید، جناب‌آقابشماگفتندعالم‌خوبی، ناطق خوبی، وکیل‌خوبی‌باشید. نه دکترخوبی! شماازاصل نه مبتلابودیدنه آثاری‌درشماظاهر بود وسواس‌مرض شماراگرفته بوداگرمن اینطورمعالجه نمیکردم حتماً مبتلا میشدید من‌آنچه بشمادادم‌همه‌آب بودهیچ دوائی دراونبود واین‌ریاضت راکه به‌شمادادم‌برای انصراف طبیعت شما ازمرض‌بود.

بشماتوصیه میکنم که‌دیگرازحدود خارج نشوید باهمان‌روش خودساعی باشید که هرکاری‌بکاردانی وهرراهی به‌راهداری سپرده‌اند.

حالا آن‌اشخاصی‌که ازروی بی‌اطلاعی کلماتی راکه‌بنظرشان ناآشنا یا مخالف مذاقشان آمده بدون‌تأمل حکم به بطلان یاکفرمیدهند باید مفاداین‌آیه شریفه‌را«ولا تقف‌ما لیس‌لك به‌علم‌ان‌السمع‌والبصروالفؤاد کل‌اولئك کان‌عنه مسؤلا»معمول نمایند.

مرحوم شیخ‌محمدحسین کاشف الغطاء که ازاکابرعلماء اعلام ومجتهدین‌عظام ومرجع تقلید انام درعربستان، عراق‌ومصروشام بوددرکتاب الفردوس الاعلی‌چاپ‌تبریز ۱۳۷۲ قمری بیانی مفصل دروحدة الوجود او وحدة الموجود کرده می‌فرماید: هذا القضیة من امهات قضایا الفلسفة اللهیه و هی تتصل اتصالا وثیقا بعلم الحکمة العالیه و الالهی بالمعنی الاعم الذی یبحث فیه‌عن‌الامور العامه کالوجود والموجودکالواجب و الممکن والعلة والمعلول والوحدة والکثرة وامثالها.

بنده خلاصه ازآن‌را که‌مورد احتیاج است نقل به معنی می‌کنم می‌فرماید این

مسئله بین حکماء اسلام وفلاسفه مسلمین اختلافی است .

آنگاه مفصلا بیان اقوال می نماید تا بهاینجاکه وجود حقیقی یکی است وتعدد در ماهیات است که ازاوجدا گردیده وبهاین اشاره فرموده سید الموحدین امیرالمؤمنین (ع) «توحیده تمییزه عن خلقه وحکم التمییز بینونة صفة لابینونة عزله» یعنی توحید خدا یتعالی متمایز بودن ازخلق است واین تمایز تباین صفت است نه تباین انعزال .

واضح عبارتی که مکدر نباشد این است که: حقیقة وجود ازحیث وجود واحد است که تعدد و تکرار ندارد بلکه کل حقیقت ازحقایق وماهیت ازماهیات است که ازنظر ذاتی مجرد است ازجمیع ماسوی ولی ازجهت صفات متعدد چنانچه حقیقت شیء نه مکرر می‌شود نه دوتا میگردد ـ تکثیر وتکرار درماهیات است که بهسبب وجود حاصل می گردد اما وجود یاذهنی است یاعینی، وجود ذهنی فقط اعتبار است مثل آنکه می گوئی زید نویسنده است واما وجود عینی مشخصات مرئی ازآنست ازاعراض متنوعه واین عوارض عین وجود نیست ووجود مستقل بنفس خود است لکن بهمدد غیر .

واما ـ وجود واجب الوجود از نفس خود در نفس خود به نفس خود یعنی وجودی است ذاتاً مستقل بخود واز جمیع انواع یگانه نه که صاحب مراتب متفاوته است بهقوة وضعف واول بودن و اولی بودن به اعلی مراتب وهرچه دون مرتبه وجود است ازمراتب وحدت وکثرت وجامع جمیع کثرات بلکه کل کثرات ونشأآت اواست وبازگشت بسوی اوست «انالله وانا الیه راجعون» واین ذات مقدسه پوشیده شده بسرادق عظمت وجبروت وغیب الغیوب «یامن لایعلم ماهو الاهو».

این است عقل کلی وصادر اول یاحقیقة محمدیه (ص) که متصل است به مبداء بدون انفصال که «لافرق بینك وبینهم الاانهم عبادك وخلقك» که ظهورش از تواست وعودش بهسوی تو است «انا اصغر من ربی بسنتین» پس تمام وجود یکی است ممتدی است بدون مدت و ماده ازصبح ازل تا شام ابد بلاحد ولاعد ولابدایة ولانهایة. که «هوالاول والاخر والظاهر والباطن» وجوده قبل القبل فی ازل الازال وبقائه بعد البعد من غیر انتقال ـ ما خلقکم ولا

بعثکم الا کنفس واحده .

این نفس رحمانی است وعقل کلی است وصادر اول است وکتاب الله تکوینی است که لانفاد لکلماته (عرض شده که بنده عصاره کلمات ایشانرا ولوغیر مرتبط باشد می نگارم البته مطالب مفصل است)

اینجاکه می رسند می فرمایند: آنچه ذکرشد مختصری بود ازمفصل شاید برای مدبر کافی باشد دراثبات معنی صحیح «الوحده الوجود» و پاره کرده باشد افکار جامد جاهد به این مسئله را که ازضروریات اولیه است که محتاج بهدلیل وبرهان نیست مثل اینکه یك نصف دوتا است .

پس وحدت وجود بطوریکه ماذکرکردیم هیچ اشکالی در او نیست اشکالی که پیش می آید درکلمات عرفاء وسالکین ومشایخ صوفیه واصلین است که می گویند وحدة ـ الوجود ، وحدة الموجود که باین کلمه چسبیده‌اند اکابر عرفاء اولی مانند جنید و شبلی و بایزید ومعروف کرخی تا برسد بهحلاج ودرقرن وسطی محیی الدین عربی وشاگردان او مثل قونوی وقیصری که کتابهای بزرگ دراین خصوص نوشته‌اند مثل فصوص ونصوص از عرب و ازفارسی زبان عدهٔ کثیر مثل عطار وهاتف وجامی وامثال آنهاکه بهترین کسیکه این مسئله را بنظم درآورده مرحوم شبستری درگلشن رازاست .

خلاصه اینکه این طایفه چون اراده مبالغه درتوحید می نمایند و آخر مرتبه توحید را در نظر می گیرند بطوریکه بیش ازآن اندازه نمی توان فکر کرد، اینکه: قرار نداده‌اند ازبرای خدا شریکی نه درربوبیت آنطوریکه نزد صاحبان دین معروف است بلکه نفی شریك نموده‌اند حتی در وجود که میگویند «لاموجود سوی الحق» واین کائنات از مجردات و مادیات ازارضین وسموات وماهیها ازافلاك وانسان وحیوان ونبات بلکه جمیع عوالم تطورات وظهور اواست ـ لیس فی الدار غیره دیار ـ وهرچه ما می بینیم یا حس می کنیم یا تعقل می نمائیم «لاوجود له» این است وجز این نیست که وجود وموجود همان حق جل شأنه است وما معدومیم ووجود ما نیست مگر وجود او .

ما عدمهائیم و هستیها نما — تو وجود مطلق و هستی ما

کههمه اواست، نیست غیرازاو — وحده لا شریك الا هو

گاهی مثل می آورند که این عوالم و کائنات مانند موج دریا است و موج نیست سوای دریا، وقتیکه دریا متلاطم است، موج ظاهر است چون ساکن کشت موج نابودودریا بود است و این معنی فناء است ومفهوم «کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام» کهوجهممکن فانی می کرد ووجه واجب باقی است .

چهممکن گرد امکان بر فشاند — بجز واجب دیگرچیزی نماند

بلی امواج تطورات بحراست وغیر از بحر موجودی نیست .

چهدریای است وحدت لیك پر خون — کازو خیزد هزاران موج مجنون

هزاران موج ریزد هر دم از وی — نگردد قطرهای هر گزکم از وی

گفتند: الوجهواحد والمرایا متعدده. مانند عددکه نیست مگر تکراریك هرچه بالا رود .

وجود اندرکمال خویش ساریست — تعینها امور اعتباری است

امور اعتباری نیست موجود — عدد بسیارویك چیز استمعدود

بعضی تشبیه به شعله جواله نمودهاند که ترسیم دائره جزیك شعله نیست، پس وجود یکی است وموجود یکی ولی ما تطورات وظهورات که تادر نظر نمائی کثرات بینی -و نیست مگرذات ومظاهر اسماء وصفات وشئون جمال وجلال وقهر و لطف و بسیاری از آنها حجاب را بکلی برداشته چون محیی الدین که میگوید معنی شعر «وفی کلشیء له آیة تدل علی انه واحد» تدل علی انه عینه.

پس تمام دیدنی های محسوس ازذره تادره از عرش تاثری همه اطوار او، انوار او مظاهر اواست، اواست وجود مطلق ، پس اگر بگوئی بت ها چیست شبستری میفرماید :

مسلمان گر بدانستی که بت چیست — بدانستی کهدین دربت پرستی است

اگر بگوئی قاذورات، گویند نور آفتاب برهر نجاستی بتابد همان نوراست وبهاو

از نجاست اثر نمی کند .

نور خورشید ار بیفتد برحدث — نورهمان نور است نپذیرد خبث

بهمین اندازههم اکتفا نکردهاند میگویند وجودوعدم نقیضان یکدیگرند ودو ضدباهم جمع نمیشوند پس وجودقبول عدم نمیکند وعدمقبول وجود نمی نماید چون هریك دیگریرا مستحیل میسازد وگرنهلازم است اینکه شییء قبول دوضدکند مثل اینکه انسانی قبول سنك بودن یا سنگی قبول انسان بودن نماید و این ازاوضح واضحات است کهعدم دربرابروجود مستحیل است وبعکس .

مرحوم کاشف الغطاء میفرماید : اگر این کائنات محسوسه وجود بنفسه داشتند البته قبول عدم نمی نمودند ولی می بینیم بالعیان که موجود میشود ومعدوم می گردد ازاینروچاره نیست جزاینکه ملتزم شویم اینها موجودند وموجود واجب الوجود نیست واواست ازلی آنچنانکه بذاتهعدم پذیر نیست وهرچه ما مشاهده می کنیم ازاین کائنات ازمحسوس وغیرمحسوس اطوارومظاهراواست که آنها راخودقبض وبسط می نماید، ایجاد وافنا میسازد، اخذواعطا میفرماید «هوالمانع والمعطی والقابض والباسط وهو بکلشیء قدیروکلشیء هالك الاوجهه » وتمام اشیاء تجلیات و ظهورات واشراقات وانواراواست وکل ممکنات وکائنات اضافه بسوی اواست باضافه اشراقیه نه مقولیه . پس بدرستیکه علماء ظاهروامناء شرع می گویندسالك وحدت وجود وموجود زندیق است واین عقیده مخالف تمام شرایع وادیان است. رب کجا، مربوب کجا خالق کجا، مخلوق کجا، پس معنی شریعت ودین وعقاب و ثواب ومومن وکافر وسعید وشقی چیست؟ بااین براهین مذهب آنانرا تخطئه می کنند وبه کفرآنان قائلند وشاید بهمین مدرك بوده کـه سیداستاد در عروةالوثقی فرموده :قائلین بوحدت وجوداگرملتزم باحکام شرع باشند اقوی عدم نجاست آنهااست، چون دقت می نمائیم بااین قول که جمعی ازفقها بسوی آن رفته اندمن ازعدالت نمی بینم وانصاف این است که از طریق سداد وورع نیست تکفیرکردن کسیکه مبالغه درتوحید وعدم جعل شریك ازبرای خدایتعالی قائل است وازبرای خداست کل کمال

ووجودکل وجود«لله وحده لاشریك له» بااین وصف مومنند بشرایع انبیاه وحساب وعقاب ومکلفند بتکلیف تماما برحسب ظاهر ـ ونزد ایشان حقیقت صحت ندارد تاملتزم بـه طریقت نباشد وطریقت یافت نمی‌شود بدون شریعت پس شریعت اساس است که به آن چسبیده ـ اند وملازم عبادات باقصی مراتب سعادات میباشند ونزد ایشان مراحلی ومنازلی است که بسیار رشیق وعمیق که سالك را بمعارج ارتقاء سیر می‌دهند ودرسیر وسلوك کتابهای مفصل نظماً و نثرا فوق احصی از مختصر و مفصل نوشته شده که همه دستور ریاضات واذکار سراً وجهراً برای تهذیب نفس وتصفیه آن تااینکه مستعد گردند بالحاق ملاء اعلی و مبدء اول اینجااست مقام بهجت و مسرت و مشاهده جمال و جلال «مالارات عین ولا سمعت اذن ولاخطر علی قلب بشر» اینجااست جای اسرار عمیقه ومباحث دقیقه که هیچ عبارتی اوراا حاطه نمیکنند واشاره بردارهم نیست ماهم برکزار به اهلش مینمائیم و از خدامسئلت افاضه این فیوضات را به فضلش داریم.

بلی شك نیست هرطایفهٔ نااهلان درآن‌ها واردمی کردند وسبب بدنامی میگردند وبعضی ازسالکین ازشدت توغل درشوق وتشعل درمعرفت بجائی میرسند که استطاعت خودداری ندارند شطحاتی ازآنان صادرمی گردد که لایق مقام عبودیت نیست مثل گفتن بعضی «اناالحق» یااینکه «لیس فی جبتی سوی الله» یا «سبحانی مااعظم شأنی» واین کلمـات ناشی ازاشخاص ثابت آنهااست که در حالت محو از آن‌ها صادر می‌گردد نه در حال صحو واین درمقام فناء درذات است، درمقام شعور واستقلال نیست چه اگر درغیر این حال صادر گردد کفر است.

بنا بر آنکه از حلاج نقل نموده‌اند وقتیکه برای قتلش جمع شده بودند گفت خون من بر شما مباح است بسبب اینکه تجاوزازحد نمودم وهرکه ازحد تجاوز نمود اقامه حد باید براوشود.

لیکن عارف شبستری برای این شطحات عذرها آورده وآنها را با حسن وجوه تعبیر نموده. میگوید:

انا الحق کشف آن اسرار مطلق بجز حق کیست تـا گوید اناالحق
روا باشد انا الحق از درختی چـرا نبود روا از نیك بختی

کیست غیراز حق که بتواند بگوید «اناالحق» وشبستری بسبب امعان نظر در بعض آیات وکلمات پیغمبر وائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین این ادعارا نموده اشاره بشعر لبید «الاکلشی ماخلاالله باطل» چه که نیست باطل مگر عدم و نیست حق مگروجود پس تمام اشیاء باطلند ومعدوم. نیست حق موجودجزواجب الوجود. مثل این کلمه است «العبودیة جوهرة کنهها الربوبیه» بلکه اگر نظر به بعضی آیات شود همین مقصد یافته می‌شود مثل «کل من علیهافان ـ وکلشیء هالك الاوجهه» وازادعیه «یامن دنی فی علوه و بعد فی دنوه ـ ربناعلیك توکلنا والیك انبنا والیك المصیر سبحانك لااحصی ثناء علیك کما اثنیت علی نفسك وفوق مایقول القائلون ـ وانالله وانا الیه راجعون ـ

تمام شد بیان آیةاله الفقید کاشف الغطاء رحمه‌اله.

وچنانچه قبلا عرض شد بنده خلاصه وعصاره بیانات ایشانراکه مورداحتیاج بما نحن فیه بود بدون مراعت الفاظ ومعانی برداشته وذکر نمودم ـ قول دیگراز:

محقق لاهیجی مؤلف شوارق الالهام

که بفارسی نوشته: فرموده صوفیه برآنند که صدور معلول ازعلت عبارت است از تنزل علت بمرتبه وجودمعلول وتطوروی بطورمعلول ودراینجا متفطن شده‌اند بوحدت وجودو باینکه وجودحقیقت واحده است ساری درجمیع موجودات وماهیات ممکنات نیست مگرامورى اعتباریات وحقایق موجودات همگی مظاهرآن حقیقت واحده‌اند به نحوی که اتحاد و حلول لازم نیاید، چه این هر دو اثنیت است و لا وجود الا واحد. فهم اینمعنی بغایت مشکل است ومدعی آنند که بریاضت و مجاهدات که در میانشان معهود است انکشاف اینمعنی ممکن گردد وادراك آن بعقول متعارفه نتوان کرد بلکه طوری باید ورای طورعقل وآن فانی شدن سالك است ازخود وجمیع معقولات و موهومات. فضلا عن المحسوسات ومقصود ساختن همت وتوجه باطن بمحض عنایت الهی و

مداومت نمودن بذکر قلبی ولسانی بنحویکه غیرمذکوردرخاطر بهیچوجه خطور نکند بلکه نفس نیز ملحوظ ومنظور نشود. فضلا عن الذکر و چون مداومت عظیم براین نهج بعمل آمد به نوری از انوار الهی فایز شود ولمعهٔ از بوارق ربانیه ساطع گردد که به‌آن نور حقایق اشیاء چنانچه هست مشاهده شود همچنانکه بنور بصر انواع محسوسات مدرك گردد.

وما بحسن‌ظن اعتقادکرده‌ایم بامکان‌صدق ایندعوی نه بر نهجی‌که درکتب و رسائل اینطایفه مفهوم تواند شد چه این‌معنی گفتنی وشنفتنی نیست و غرض اکابر در گفتن ونوشتن این‌معانی حقیقت‌آن نبوده بلکه اعانتی بوده‌که سالك مستعد را ازین گفتگوی‌حاصل‌آید ونیز عرض اخباری بوده‌که موجب تهییج اشواق صاحبان اذواق گردد- زنهار-که بظاهراقوال‌این‌طایفه مغرور نشوی‌وانکارایشان‌را نیزروانداری‌که اگر چه درمیان‌این‌طایفه مبطلان‌بسیارند لیکن محققان نیز بسیارند.

واین‌معنی‌فی‌نفسه‌حق‌است‌گومدعی‌آن‌برحق‌مباش‌بلکه حسن‌ظن باکابرقوم‌را برخود لازم سازکه‌شایداز برکت حسن‌ظن بهره مندگردی وموجب‌دریافتن عنایت الهی وانفتاح ابواب سعادت‌سرمدی‌گردد. وبایددانستکه مرادایشان ازآن نورفایض که مذکور شد نه نوری‌است ازخارج بلکه همان‌نوراست که حق تعالی‌درانسان تعبیه کرده غرض‌از ریاضت‌به طریق‌مذکور تصفیه وتجلیه آن‌نوراست‌از مدرکات طبیعیه‌و حسیه و خیالیه ووهمیه وچون آن‌تصفیه بر نهج صواب بعمل‌آید همان‌نور بالقوه نوری می‌شودبالفعل که به آن‌نورهمه چیزشنیده ودیده می‌شود-انتهی‌کلامه‌رحمه‌الله - مرحوم‌قاضی نورالله دربیان وحدت وجود شرحی‌مفصل درکتاب مجالس المؤمنین دارد چون بنده‌از آنچه بعرض‌رسانیده‌تکرارمی‌دانم‌غمض‌عین‌ازآن نمودم‌جزاین‌قسمت‌راکه لازم دیده بنگارم.

شیخ علاء الدوله دربعضی‌از تألیفات‌خودگفته‌که دراثنای مطالعه کتاب‌فتوحات به این‌عبارت‌رسیدم که«سبحان من‌اظهرالاشیاء وهوعینها»پس‌نوشتم برکنارآن ای‌شیخ اگر بشنوی ازیکی‌که می‌گوید فضله شیخ عین‌شیخ است به مسامحه نمی‌گذرانی بلکه

غضب‌می‌کنی پس‌چگونه جایزاست‌که عاقلی‌این نسبت‌را که هذیان است بدهد بسوی مالك الملك، توبه کن‌بسوی خدا و توبه نصوح که ترا از این ورطه نجات بخشد که دهریون وطبیعیون‌ویونانیون ازاشاره به‌این‌معنی‌استنکاف‌دارند،قاضی‌می‌فرمایدمخفی نماند این‌تشنیع وتقبیح‌به‌وجوه متعدده مدخول ومعلول‌است زیراکه محتمل‌است لفظ عینهاغیبها باشدومعنی این است‌که«سبحان‌الذی‌اظهرالاشیاء وهوغیبهاواخفاها»زیرا که خدایتعالی ایجاداشیاء وافناءآن‌می‌کند سوای اوچیزی نمی‌ماند«کلشیء هالك‌الاوجهه» س‌منشاء اشتباه التباس‌وتصحیف باشدواز دیوار کبریای شیخ‌گردی نتراشد واگر مسلم داریم‌که مرجع لفظ«الله»است‌می‌گوئیم که لفظ عین‌رامعانی منبع‌است وغیرآن ازمعانی که اهل‌عربیت تفصیل‌نموده‌اند وهرگاه دراین عبارت لفظ عین راحمل برمعنی مختار کنیم اشاره خواهد بودبه محلتی‌که درجمیع دراری‌است، یعنی مختارومحبوب جمیع دراری حضرت باری‌است.واگرحمل برمنبع‌کنیم اشاره میشود برآنچه صوفیه‌گفته‌اند ازخلق‌جدیدواین‌معنی درغایت‌لطافت است زیراکه‌مشعراست‌به آنکه‌هم چنانکه آب دائم وباقی‌است‌به سبب چشمهٔ و امداد همچنین اشیاء ظاهری بافاضه فیض خدایتعالی باقیندواگریك‌لحظه فیض‌منقطع‌شود تمامی‌فانی‌می‌شوند.

پس‌ظاهرشد که منشاء ایرادعدم فهم‌مرادشیخ است‌که‌کمال صورت‌کلام‌شیخ به نظرایرادکننده نرسید ومتوجه دیگرشده.

مستند شیخ در وحدت وجود کشف صحیح و ذوق‌صریح‌است نه دلیل عقل یا مقدمات نقلی.

حضرت میرسید شریف در حواشی شرح تجرید می فرماید: اگر گفته شود چ میگوئید دراینکه‌وجود بابودنش عین‌موجود وغیرقابل‌باشد ازتجزیه وقسمت‌ومنبسط شده باشد برهیا کل موجودات و ظهور کرده باشد در آن بطوریکه خالی نبوده باش چیزی ازآن بلکه او خود حقیقت‌وعین اشیاء باشدبه اینکه امتیازش به تقید وتعدد وتعین‌اعتباری باشد ومثل می‌زنند بهٔ دریا و ظهور او به صورت امواج زیاد با اینکه

امواج دریا نیست ولی‌درحقیقة دریاست .

جواب می‌گوییم : این‌طوری است وراء طورهای عقلی‌که نمی‌رسد به اومگر به مشاهدات‌کشفی دون‌مناظرات عقلی وهرچیزی برای‌آنکه خلق‌کرده آسان‌است .

واماآنچه شیخ‌علاءالدوله‌گفته‌که‌اگرکسی گویدفضله‌شیخ عین شیخ‌است غضبناک خواهدشدتمثیلی ناستوده‌است وبه فضله نادرویشی‌آلوده‌زیراکه ارباب‌توحید اگرمعیت حق‌را به اشیاء چون معیت جسم به جسم بدانندداین فساد لازم آیداما معیت برزعم ایشان‌چون معیت وجوداست به ماهیات وماهیات، ملوث نیست به خلاف معیت شخص یافضله‌که ازقبیل‌جسم برجسم‌است‌که‌به‌آن ملوث‌می‌توان‌شد وایضاًسخن‌درنفی وجودات ممکنات‌است‌که آثار وجود حقند و اثرشیء فضله شیء نمیشود لذا اگر کسی شیخ علاءالدوله راگفتی‌که‌کتاب عروه فضله‌تواست غضب‌خواهد نمود .

صاحب نفحات آورده‌که بعضی اهالی عصرکه کلمات هر دوشیخ را تتبع بسیار نموده‌اند به‌هردو اعتقاد واخلاص داشتند بعضی‌ازآنهانوشته‌اند که در حقیقت توحید میان‌آنها خلاف‌نیست وتخطئه وتکفیرشیخ علاءالدوله قدس‌سره راجع به‌این‌معنی‌است که‌وی‌ازکلام‌شیخ‌فهم‌کرده‌نه به‌آن معنی‌که مرادشیخ است .

زیراکه وجودرا سه‌اعتباراست : یکی‌اعتباروی‌به‌شرط شیء‌که مقیداست،دوم‌بشرط‌لاشیء‌که‌وجودعام‌است‌سوم‌لا بشرط‌که‌وجودمطلق‌است وآنکه‌شیخ‌قدس سره‌ذات‌حق راوجودمطلق گفته به‌معنی‌اخیراست‌وشیخ علاءالدوله‌آن‌را بروجودعام‌حمل‌کرده درنفی وانکارآن مبالغه‌نموده باوجود آنکه‌خود به‌اطلاق وجود برذات به معنی اخیر اشاره کرده‌است .

چنانچه دربعضی‌رسائل که فرموده‌است : «الحمدلله علی الایمان بوجوب وجوده ونزاهته عن یکون مقیدامحدوداومطلقا لایکون بلا مقیداته» ووجود چون‌مقیدومحدود نباشد ومطلقی نباشدکه وجوداو موقوف باشد برمقیدات، ناچارمطلقی‌خواهدبودلا بشرط شیء‌که به هیچیك از تقید مشروط نباشد وقیود و تعینات شرطظهور وی درمراتب نه

شرط وجوداوفی‌حد ذاته. ونزاعی‌که میان‌شیخ‌علاءالدوله‌وشیخ عبدالرزاق کاشی‌واقع شده‌نیز ازاین‌قبیل تواندبود .

بالجمله طایفه صوفیه موحده چنانکه حکم بعینیت اشیاء می کنند و همه را وجود حق و هستی مطلق می‌گویند و حکم بغیر بودن اشیاء نیز نموده که اشیاء را غیر حق گفته‌که نه عین‌اواست و نه غیر او و چنانچه در فصوص اشاره باین عبـارت و اطلاقات‌کرده .

مست باده قیومی مولای‌رومی نیزفرموده :

گاه کوه قاف و گه عنقا شوی　　گاه خورشیدوگهی‌دریاشوی
تونه‌این باشی نه‌آن‌درذات‌خوتش　　ای برون‌ازوهمهادرپیش‌پیش

ونیز می‌گویدکه طریقه اعتدال‌در توحید این‌است :

که: جهان‌پرتوی است از رخ دوست　　جملهٔ کائنات سایـه او است
هرآن چیزیکه در عالم عیان است　　چه عکسی ز آفتاب آن جهان است

ای جلوه‌گر از جمال جانان همه تو　　مقصود دل و ارزوی جـان همه تو
اعیان همه‌آئینه عکس رخ خویش　　بنموده در آئینه عیـان همه تو

هریك این اطلاقات باعتباری است در تشبیه و تنزیه و جمع و تفصیل لهذا در کلام ایشان تناقض‌نما بسیاراست کمالایخفی :

یا جلی الظهور و الاشراق　　کیست جز تو درانفس‌وآفاق
لیس فی الکائنات غیرك شیء　　انت شمس‌الضحی ونورك‌فیء
دو جهان سایه است‌نور توئی　　سایه را مایه ظهور توئی
حرف ما و من از دلم بتراش　　محوکن‌غیر را وجمله توباش
خود چه غیر وکدام‌غیراینجا　　هم زتو سوی‌تست سیر اینجا
در بدایت زتواست سیر رجال　　در نهایت بسوی تست آمال

تم‌کلام‌القاصی رحمة‌اله .

دانائی می‌گوید:عجب دارم ازاشخاصی‌که قدم درراه سلوك ننهاده‌اند و درفکر

مجاهده وقطع مسافت نفس اماره نیفتاده اند ومعرفت خویش را حاصل ننموده اند و بغیر از عالم طبیعت چیزی معلوم نکرده اند کمال علم ایشان ظن و گمان است و نهایت معرفت ایشان وهم بی بنیاد، چگونه دعوی معرفت‌الله می نمایند وزبان بمعرفت نبی مطلق و ولی حق می کشایند ای طالب راه یقین سعی نما، کوشش فرما تا آنچه بعلم الیقین شنیده‌ای بعین‌الیقین به بینی وحق الیقین نقد تو گردد که منتهای مطلوب سالکان همین است، زیرا که معرفت باحدیت صرفه در این است.

در دعا وارد است «اللهم نورظاهری بطاعتك» اشاره بامتثال باوامر واجتناب از نواهی‌شرعیه است «و باطنی بمحبتك» اشاره بمقام اول سلوك است زیرا که تا محبتی بمطلوب نرسد طالب آن کس نمی‌شود «وقلبی بمعرفتك» اشاره بمقام علم الیقین است «وروحی بمشاهدتك» اشاره به مقام عین الیقین است «وسری باستقلال اتصال حضرتك» اشاره به‌مقام حق الیقین است که عبارت است از فنای کلی در وجود منبسط الخ.

چه خوب گفته آنکه گفته

ز بس بستم خیال تو، تو گشتم پای تا سرمن
تو آمد خورده، خورده‌رفت من آهسته آهسته

آن دیگری هم گفته :

تو که نا خواندهٔ علم سموات — تو که نا بردهٔ پی در خرابات
تو که سود و زیان خود ندانی — بمطلب کی رسی هیهات هیهات

تا اینجا که آمدیم ، نقل نظریه دیگران از اشکال وحدت وجود بود .

چه‌عیب دارد از خود آنها هم سؤالی بشود و جوابی بشنویم: رساله‌ای است بنام «رفع شبهات» ازحضرت رضاعلیشاه گنابادی رهبر عالیقدر سلسله نعمة‌اللهی که سؤالاتی از ایشان شده و جواب داده‌اند من جمله همین سؤال است که مقصود ازوحدت وجود مصطلح صوفیه چیست ؟(مقداری از آن نقل بمعنی میشود)

می‌فرماید :عقایدی که به‌بعض بزرگان عرفا نسبت داده شده جواب آنها در کتب سابقین مفصلا بحث شده ولی باز مختصری برای رفع شبهه ذکر می‌شود ـ عقاید خلاف

شرع که به‌عرفا نسبت داده‌شده در بعض آنها نسبت دهنده منظور گوینده را درك نکرده بعضی هم اصلا مربوط به عرفا نیست و بعض کسان که درزی ایشان وارد شده‌اند . ولی از آنها نیستند اظهار کرده اند، مثلا وحدت وجود بحثی فلسفی و علمی است که مهم آن مبتنی براطلاع از مبانی فلسفه می باشد و منظور عرفا در آن باب غیر از آن است که بنظر ایرادگیرنده خلاف شرع می باشد ـ منظور عارف در وحدت وجود همان معنی لااله‌الاالله است و نظریه خود را با آیات قرآن مجید واخبار واحادیث اهل بیت وحی و تنزیل استدلال می کند و به هیچوجه آنچه را خلاف شرع باشد که معترض درك نموده منظور ندارد بطور کلی عرفا می گویند وحدت وجودی که با کلمه توحید مخالف نباشد صحیح و آنچه برخلاف آن باطل، بلکه معتقدند که تا اعتقاد به‌وحدت وجود نباشد توحید حقیقی صدق نمی‌کند وحقیقت هر دو یکی است و آن مستلزم اصالت ماهیت نیز که بعضی حکماء گفته اند نیست وورود در شرح آن خارج از اجمال است .

خوب است معترض ابتداء در معنی آن و منظور آنها دقت کنند پس از درك کامل حکمیت نماید و آیات زیادی در قرآن مجید از قبیل «هوالاول والاخر والظاهر والباطن» و آیه «اینما تولوا فثم وجه‌الله» وامثال آنها و اخبار بسیاری مانند «داخل فی الاشیا لا بالممازجه وخارج عنها لا بالمباینه» براین امر دلالت دارد ولی مقصود این نیست که همه موجودات حقند تا شرك یا کفر لازم آید بلکه منظور این است که حقیقت هستی صرف نظر از تعینات امکانی یکی است که همان افاضه واضائه حق است که بر همه موجودات تابیده «ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت» اشاره به این است و بحث در این باب مفصل است که باید به کتب مربوطه مراجعه شود. یا نسبت حلول واتحاد که بـه عرفا داده شده درصورتی کـه بزرگان عرفا به بطلان آن تصریح نموده اند که حلول و اتحاد اینجا محال است .

زیرا که حلول یا اتحاد موقعی است که حال ومحلی باشد یا اثنینیت وجود داشته باشد که منجر به اتحاد شود ولی عرفا همه موجودات را در مقابل حق فانی محض می‌دانند وحلول در حقیقت محض فانی و باطل. همچنین اتحاد «این التراب ورب الارباب» ولی ممکن

است برای سالك در بعضی مراحل سلوك حالاتی دست دهدکه گمان حلول یا اتحاد ببرد دراینحال باید فوری این خیال را ازخوددور کندکه موجب تنزل وانحطاط است و بقاء برآن منجر بفسادمی گردد اعاذنا الله منه

یا بعضی دعاوی که به بعضی نسبت داده شده ومقاماتی که دعوی شده است . اولاً ما در صدد تصحیح گفته همه گویندگان آن نیستیم چه ممکن است در میان آنها کسانی هم باشند که دعوی آنها کذب وخالی ازحقیقت باشد ولی بعضی بزرگان که مورد قبول عموم سالکین وعرفامیباشند اگر دعوی مقاماتی کرده یا بکنند روی اساس صحیح وواقعیت است وآن گفته ها موقعی اززبان آنها جاری می شودکه حال توجه بحق برای آنها دست داده بطوریکه ازخود هم غافل بوده وآن دعوی را نیزاز نظر شخصیت خودننموده بلکه بجهت انتساب بعبودیت بمقام الوهیت می نموده اند . . . . .

انبیاء واولیاء در بعض مواقع وحالات اینطور کلمات برزبان می رانند و بعضی بزرگان ازعرفا نیزاز نظر اینکه ازمشکوة ولایت ائمه اثنی عشر علیهم السلام استضائه و استفاضه می کنند بواسطه این انتساب گاهی بی اختیاردعوی بهائی میکنند و بعض اشعاری می گویند ولی خودشان درمواقع دیگر معترفند باینکه ازخودهیچ ندارند آنچه دارند ازافاضه حق واولیاء اواست ...پس نباید بظاهر لفظ حکم نمود باید غور و تعمق نمود بلکه با بزرگان سلسله مذاکره نمایند اگر اشکالی داشته درمیان نهند تا رفع بشود ....

مذموم دانستن همه افراد یك فرقه بمناسبت وجود چندنفر نا اهل درمیان آنها خلاف وجدان وانصاف وشرع است . تم الکلام

شاید بیان دراطراف وحدت وجود تا همین اندازه بس باشد واگر غرض در بین نباشد اشکالات رفع گردیده میشود البته اگر بازهم لزوم پیدا کند درآن بحث میگردد و درواقع مباحثی که ذکر گردید جواب ازایرادات آقای برقعی بحضرت شاه نظماًو نثراًمی باشد محتاج به تجزیه فرمایشات نیستم .

آقا می فرماید شاه نعمت الله و تناسخ

شاه نعمت الله درکتاب ارواح خود صریحاً منکر معاد وقائل بتناسخ شده واز

اسرار دانسته گوید :

دریغا این سخن کفراست گفتن / ولیکن سر نشاید هم نهفتن
پس مردن صفات وروح اشیاء / چنین باشد که من گفتم هویدا
برند وآورند اورا بکرات / گهی حیوان بودگاهی نباتات
نباید بیش ازاین اسرار گفتن / بباید ازخران گوهر نهفتن

وحضرت رضا (ع) فرموده هرکس قائل بتناسخ باشدکافر بخدای عظیم شده و بهشت ودوزخ راتکذیب نموده الخ .

نمیدانم آقا ازکجای این شعراستنباط تناسخ نموده .

درحالیکه خدایتعالی می فرماید «انا خلقنا الانسان من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة فکسونا العظام لحماً ثم انشاناها خلقاً آخر فتبارك الله احسن الخالقین هوالذی خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم یخرجکم طفلاثم لتبلغوااشدکم ثم لتکونوا شیوخا» مولوی معنوی هم می فرماید :

از جمادی مردم و نامی شدم / وزنما مردم بحیوان سرزدم
مردم ازحیوانی وآدم شدم / ازچه ترسم کی زمردن کم شدم
بار دیگر ازملك پران شوم / آنچه اندروهم ناید آن شوم

شما ازعوالم قبل که همه را بدون کمترین اطلاع و قصدی طی نمودید تا بحد نطفه گی وازپشت پدر برحم مادر انتقال یافتید چندصد یاچندصدهزار لباس عوض کردید درعالم رحم تاوقتیکه سرازآن تنگنا بیرون آوردید چندلباس عوض کردید؟ دراینعالم ازمهد تالحدآن بآن لباس عوض می کنیدازاینجاکه بگذرید درعالم برزخ همراه زمان دهری آنعالم لباس عوض می کنید ازآنجا بصفحه قیامت چندین لباس عوض می کنید تا لباس آخری که یاازاستبرق وحریر یاازپارچه های دوزخی خواهید پوشید، این عوض شدنها راخلع ولبس می گویند وشماهمانیدکه بوده اید عوارض شماآن بآن عوض میشود این تناسخ نیست نسخ اعدام شیئی است شما همیشه بوده وخواهید بود ودرهرعالم کسوت آنعالم راخواهید پوشید .

من تعجب دارم ازاشخاصیکه می‌گویند عین این بدن حشرپیدامی‌کند وهیچ فکر نمیکنند این بدن لباس دنیای زمانی بودکه بگذشتن زمان مضمحل گردید وبیش ازحداستعدادقوادرنك نتوانست چگونه این بدن ضعیف که‌ازحرارت‌وبرودت‌زیاده‌از حدبنیه‌متاثربلکه‌میمیردچگونه‌می‌تواندباقی ببقاءالله«ایماالی الجنةایماالی النار» باشد.

درصحرای قیامت‌عصاکش کورکیست؟آنکه پا ودست نداردتکیه‌اش بکی است؟ تحمل متاعب قیامت وآن هول و وحشتها ودیدن عجائبات‌که هرکدام ازآنها راکسی بخواب بیند بیقرارمی‌شود بلکه دیوانه بچیست .

درخبرداریم که‌اگرپیراهنی‌ازاهل جهنم‌یااهل بهشت بین‌آسمان‌وزمین نگاهدارند اهل زمین یامی‌سوزند یا ازفرح می‌میرند وحال‌آنکه‌همین‌لباسها برای همین بشراست.

پیره‌زنی آمد خدمت پیغمبر (ص) تمنای‌وعده بهشت‌نمود فرمود پیرزن بهشت نمی‌رود گریان‌شد بلال به اورسید جویاگردید قضیه را گفت‌اورا آورد خدمت پیغمبر (ص) که ازفرمایش شمادل‌شکسته گردیده اورا امیدوارفرمائید فرمودسیاه هم‌به‌بهشت نمی‌رود شیون راه‌افتاد حضرت فرمود اهل‌بهشت همه جوان می‌شوند وبحسن یوسف می‌گرایند آنجاجای‌پیرو پاتال وزشت‌وسیاه‌کوروکر،علیل ومریض نیست‌آنجادارصحت است‌آنجاداربقا است آنجادارعیش وسروراست‌آنجادیگر خلع‌ولبس ندارد چون دار عوارض‌نیست پس‌درهرکجاتو ،توبی عوارض‌تومتغیراست اصل تو لایتغییر است .

اینکه گفتم این بدن قابل‌دوام نیست نه گمان‌کنی‌که غیرازاین بدن است که که‌دعوی آقا بتناسخ درست درآید،خیرمسلماًهمین بدن‌است بدون‌عوارض متغیره یعنی اصل این‌بدن‌بمناسبت کسوت آن‌عالم‌ظهورمی‌یابد . بطوریکه هیچ‌فرقی وامتیازی از شناسائی و شناخته‌شدن‌در بین نباشد«قل یحییهاالذی انشاهااول مرة وهو بکل‌خلق علیم» .

بااین‌دلایل جای‌انکارنیست که‌آقا از فرط عناد خلع ولبس‌جاریه‌را به تناسخ فهمیده‌اند اینهم چون‌سایرموارد خواسته‌اند پای ایراد را محکم‌نمایند (بقول جناب ظریف اینهم‌نشد) تابعد به بینم چه‌ایرادی‌را به خط ونشان تحویل می‌دهند (افسوس

ازتضییع‌عمرعزیز).

آقا میفرماید غیبب گوئی شاه نعمت‌الله

مریدان اومیگویند خبرازغیب داده که‌گفته :

قدرت کردگار می‌بینم حالت روزگار می‌بینم
چون زمستان‌پنجمین بگذشت ششمیین خوش بهار می‌بینم
نایب مهدی آشکار شود بلکه من آشکار می‌بینم

اولا زمسنان پنجمین که‌گذشث زمستان پانصدمین هم‌گذشت هنوزنایب مهدی آشکارنشد ثانیاً مهدی نایب بخصوصی درغیبت‌کبـری ندارد . ثانیاً خدا در قـرآن می‌فرماید :

«لایعلم‌الغیب‌الاالله»شاه‌نعمت‌الله‌پیغمبر نبوده‌که علم‌غیب بوسیله‌وحی‌ازخدا بگیرد. اگرعلم غیب درطریق ریاضت‌باشد کفارهندهم دارند . رابعاً چون‌خبر حضرت‌مهدی را اکثرعلماء سنی‌نوشته‌اند اوازآنهاشنیده .

بجان خودم‌خیلی حوصله لازم‌داردکه بمغالطه‌آقا جواب گوئی شودایشان بهاء عمرخودراندانستند، ازاوقاتی‌که شایدمی‌توانستند خدمتی‌بدین‌کنند به یاوه‌سازی‌آنهم مفتضح پرداختند .

آقای بزرگوار زمستان بنجمین‌چه ربطی‌به نایب‌مهدی داردآن موضوعی‌است جداگانه‌این‌مطلبی‌است علیحده شاعرازهربیت‌خود منظوری جداگانه‌عرضه‌میداردچون شماسروکار به شعروشاعری ندارید تفسیرمالایرضی صاحبه میباشد .

شاه‌نعمت‌الله بیان‌قدرت پروردگارمینماید که‌پس‌ازگذشتن پنج‌زمستان آثارفرج ظاهرخواهد شد .

ازکجا که‌اثرگفته اودرآنوقت ظاهرنشده باشد .

نایب مهدی همه‌وقت بوده وهمه‌وقت خواهد بودمگرشما دعوی‌نیابت‌نمیکنید

البته مرادآن شخص بزرگ‌این بوده‌که یکی از بزرگان که در رأس هر صدسال خدا برای حفظ‌دینش برمی‌انگیزاند برانگیخته می‌شود وبنور باطن او را شناخته ودانسته ازکجاکه چنین نشده‌باشد .

مگراوکسی را به‌اسم ورسم معرفی‌کرده‌که برخلاف‌آن ظاهر گردیده باشد . ازمکنونات‌خاطراوچه خبرداشتیدکه به‌علم‌غیب‌خود این‌تعبیرات رانمودید انصافاً‌شما دعوی علم‌غیب دارید یااو؟!.اینکه‌گفتید اگرعلم غیب‌ازطریق ریاضت‌باشدکفارهندهم دارند مگر آنهم که دارد کمال نیست ؟ ! جزاینکه کمال اوناقص است چون‌پایه‌ای محکم ندارد ولی وقتی که ریاضات غیر مشروعه این اثرار داشته باشد که از غیب خبر دهد ریاضت مشروعه نبایدداشته باشد؟!ریاضت خلع‌کردن نفس‌است از هواجس و خواهش طبیعت ، دل‌که ازاین کدورات فارغ‌گشت نورشناسائی‌اشیاء جای‌گیرآنها خواهد گردید .

به حضرت صادق خبردادند که‌شخصی آمده‌ازغیب خبرمیدهد اورا احضارفرمود دردست خودچیزی نگاهداشت . فرمود چه چیز است . در دست من ؟ تأملی نمود و گفت کیمیااست . دست خودرا بازنمودکیمیای واقعی یعنی تربت‌حضرت سیدالشهداء (ع) بودبرای اینکه‌قدرت الهی‌را نشان‌اودهد‌دست‌درازکرد چیزی‌گرفت فرمودچیست دردست من ؟ عمیقانه توجهی به اطراف‌نمود وگفت تخم‌مرغی‌است که درفلان جزیره زیربال‌فلان‌مرغ‌بوده حضرت‌دست‌مبارك‌بازنمود همان بود،فرمودازکجا فهمیدی‌که‌این تخم‌آن‌مرغ است ؟ گفت‌اطراف‌عالم‌راسیرکردم‌همه‌چیز بجای‌خوددیدم‌جزاینکه ازپنج تخم‌که زیرپای‌آن‌مرغ بودیکی‌کسرشده بود فهمیدم‌آنست . فرموداین‌قدرت را ازچه راه‌کسب‌کردی ؟ گفت‌ازترك‌خواهش‌نفس . فرمودمیل داری‌مسلمان‌شوی ؟ گفت : نه . فرمودخلاف کن،کردومسلمان شد . آنوقت‌فرمود به بین‌حالاازآنچه داشتی چیـــزی می‌بینی ؟ گفت : نه،فرمود حال‌ریاضت‌درطریق حق‌بکش تا بسیارچیزها به‌بینی .

آقای‌بزرگوار وقتی‌انسان‌ازترك‌خواهش نفس‌این‌درجه‌پیداکند چه اندازه‌بزرگ

است،آنکه نفس‌را بر ریاضیات شاقه‌کشته وهر چه غیرازخدااز‌لوح ضمیرشسته‌فارغ از ماسوی‌گشته چنین‌کسی مظهر «عبدی اطعنی حتی‌اجعلك مثلی»است‌چه مانع دارد که به توجهات‌قلبی پاره‌ای اوقات‌بعضی‌اشارات بنماید .

عجب‌این است‌که شما تصدیق غیب گوئی جوکیهای هند را مینمائید ولی‌اگر یکی‌ازمسلمانان هم کیش‌شمااظهاری‌نماید اورامردود و مطرود میخوانید . درحالیکه اشعار مذکوره هیچ اشاره بغیب گویی ندارد فقط پیشگویی است کـه آنرا هم همه مینمایند .

یادم به حکایتی افتاد

که بی‌مناسبت‌نیست . رفیق بنده‌گفت وقتی درجزرومد سیاست ورتق‌وفتق‌مهام ملت‌بودم درواقع شهره شهرومرجع انام بودم اولیاء اموراز نفوذم نگران بودند البته چون تاحدی هم مانع خرابکاری‌آنها می‌بودم‌برآنها ناگوار بود درمقام تخفیف‌عنوانم بودند . بالاخره شب‌که منزل‌نبودم فرستادنداموالمرا بردند . من‌دزدخودرا می‌شناختم ناچاربودم که به دزدم شکایت‌سرقت‌منزلم‌بنمایم . بااینکه می‌دانستم اثری‌ندارد .

آوازه این‌سرقت‌که لطمه بزرگی‌بود به حیثیت‌من شهرراپرکرد من‌ازاین پیش آمدوانعکاسات اوچندان‌نگران نبودم چیزی‌که آزارم میداد همانا اشیاء امانت‌مردم که نزدم بودوآنها راهم بسرقت‌برده بودند . از این حیث خیلی سخت می‌گذشت از گوشه وکنار فالگیرها ورمالها ودعانویس‌ها وقرآن خوانهاو مقدس مآبها هرکدام به نوبه‌خودمی‌آمدند اظهارلطفی ازدعاها می نمودندکه دزدنابکار رسوا واشیاء مسروقه بدست‌آید .

ده‌دوازده‌روزوشب‌ازاین‌قضیه گذشته‌خودتنها بگوشه‌ای‌مشغول‌افکارگوناگون‌بودم دق‌الباب کردندآمدندکه یکنفر مسافر غریب میخواهد بر شما وارد شود . پذیرفتم : اینگونه مهمانها اغلب‌اوقات برمن‌وارد می‌شدند .

چون وارد گشت آخوندی سی و چهار پنج ساله بود و یك خورجین کوچکی که شاید چهار پنج کیلو بیش وزن نداشت تمام زندگانی اورا حاوی بود آمد نشست گفتم : از کجامی آئید ؟ گفت : از بوشهر : ولی بوشهر آخر منزل من بوده و چون شیراز راندیده و باکسی آشنائی نداشتم آنجا پرسیدم که در شیراز کسی هست که مرا بپذیرد ؟ شمارا نشانی دادند . به نشانی آمدم . گفتم: خوش آمدید آیا بنادارید در شیراز و اینجا توقف نمائید !

گفت : بلی . منزلی به اختیارش گذاشته به افکار خود متوجه گشتم . گفت : مثل اینکه شما خیلی درخیالید ؟ گفتم : نه . گفت شاید بسبب اتفاقی است که درمنزل روی نموده ؟ چندان این گفتن مهم نبود . گفتم شاید ازمردم شنیده. گفت این پیش آمد در اثر خوابی بود که یك هفته قبل ازواقعه دیدید ناگاه بخاطر آوردم که در همان منزل که سرقت شده خوابیده بودم خواب دیدم زلزله شدیدی آمد که ازسقف منزل خاك زیادی ریخت ،واین خواب را فراموش کرده بودم.

اینجاکه رسیدیدم مهمان مهمان عادی نیست دنباله کلام را گرفت گفت : بسیار اشخاص بشما گفته اند که «بدعاوا ذکار وختوم» تنخواه شمارا برمیگردانند ولی هیچکدام اثر ندارد واشیاء مسروقه بدست نخواهد آمد . شماهم درفکر نباشید هر جمله که بیان میکرد برحیرت من افزوده میگشت تاخوب اورا بشناسم که به فرمایش آقا از جوکیها وشاگرد جوکیها نباشد، چندشب اورا پاس دادم دیدم قدری بعداز نصف شب برمیخرد و مشغول عبادت میشود. ومیخوابد تاموقعیکه همه بیدار می شوند اوهم مانند همه برمیخاست کم کم ازصحبت با اوفهمیدم شخصی است فوق العاده وریاضت کشیده . درعین حال که سواد کاملی نداشت بی اطلاع محض هم نبود هر دفعه به امر تازه ای مشغولم میداشت گویا خدا این شخص را برای انصراف خیالاتم روانه کرده بود ودر واقع هم خیلی کمك به تخفیف آلامم می نمود تاشبی دیر به منزل آمدم پرسید کجا بودی ؟ گفتم حضرت آیت الله آقای شیخ جعفر محلاتی فرداصبح عازم زیارت مشهد رضا(ع) بودند آنجا بودم، خندید

وگفت ایشان خراسان نمیروند . این حرف را خیلی بعید بنظر آوردم چون تمام تهیه ها شده بود . صبح برای معانقه رفتم منزل شیخ مردم هم دسته دسته می آمدند ومیرفتند تا نزدیك ظهر که موقع حرکت ایشان بود صدا زد موتور آمد گفتند : بلی ولوازم را هم بندوبست کردیم . گفت : اثاثه را بازکنید موتور را روانه نمائید من منصرف گشتم .

بی اختیار گفتم : الله اکبر افرمود : ازچه تعجب کردی ؟ حکایت را نقل نموده بسیار تعجب نمودند فرمود من همین الآن ازخیال حرکت منصرف گشتم چون دیدم ورودم بطهران مستلزم ملاقات هائی خواهد بود که مایل به آنها نبودم بهتر ترك مسافرت دیدم . از حال آن شخص سؤال نمودند قضایا را عرض نمودم . مایل به ملاقاتش گشته اورا بردم بین آنها مطالبی گفتگو شد که تفصیل آن زیاد است ودرضمن ملاقاتها ایشان گفت شما بعتبات مشرف می شوید ؟ شیخ فرمود که برای من این سفر میسر نیست چون رفتن به آن سمت مستلزم مخارجی است که تمکن آن برایم غیرمقدوراست. گفت: کیف کان خواهید رفت، به دوماه طول نکیشد که مشرف به اعتاب مقدسه عراق گردید .

بنده نگارنده آن شخص راکه ملاقات نمودم ومطالبی بسیار مهم که هریك داستانی دارد ازاومشاهده نمودم ودر تسخیر ارواح بقدری قوی بودکه به محض اراده روح هر کس راکه میخواستند احضار مینمود. اینهم یکی ازکرامات او بود . با او آشنائی پیدا کرده و غالباً محضرش را درك میکردم و هردفعه افاده ای ازاو میبردم تاوقتی گفتم خواهش دارم بسؤال من جواب صریح بدهید ! گفت میدانم چه سؤالی دارید: من کوچك بودم پدرم از دنیارفت مادرم به تنگی امورمن، وبرادر وخواهرم رااداره میکرد روزگار سختی برما میگذشت تا قدری بزرگ شدم نتوانستم آن اوضاع راتحمل کنم ازشهر خودکه اصفهان بود فرار نمودم مدتها در شهرها وبیابانها آواره بودم تاخودرا به نجف اشرف رسانیدم درآنجا متوقف گشتم چندین سال مجاور بودم . روزها رادرقبرستان وادی السلام بسر می بردم تا از برکات آن وادی وصاحب آن وادی اندك عنایتی بامن شد فعلا آنچه دارم ازآن مقام واعطاء صاحب آن مقام است .

حالا اگر بنده بخواهم مشاهدات خودم را از او بنویسم مطلب بسیار طولانی میشود. شاید برای جواب آقا که غیب گوئی را از مرتاضین واقعی مستبعد یا انکار بلکه شعبده میدانند تا همین حد کافی باشد.

بدنیست مآل کار آن شخص را هم بدانیم، اجمالا گرفتار عیال واولاد گردید ناچار خودرا برای تأمین معاش به اداره‌ای مشغول داشت تا ابتلاء به عوارض زندگانی پیدا کرده آنچه داشت از او گرفته شد، بلی یا آن است یا این. یادنیاست یا آخرت. چه عجب است از کسی چون شاه نعمت‌الله یا امثال او که در اثر ریاضات وترك خواهش های نفس به مقامی برسند که از آینده وگذشته خبر دهند بی‌آنکه خود را به چیزی شمارند یا طالب شهرتی باشند.

ما چون از مجال ترقیات ایشان و اثرات انقطاع از ماسوی بی اطلاعیم اینگونه مطالب را ترهات می‌پنداریم «اتزعم انك جرم صغیر. وفیك انطوی العالم الاکبر» خدا میفرماید: که ما آسمان وزمین وآنچه در آن‌ها است برای شما خلق کردیم آن‌ها که خواستند دادهٔ خدا را تصاحب نمودند، آنانکه بمحراب ومنبری یا عنوان وپست دیگری قانع شدند مصداق آیه «ذرهم فی خوضهم یلعبون» شامل حالشان گردیده، کرم جوف سیب گمان می‌کند که دنیائی از این خوشتر ووسیعتر نیست.

آقا میفرماید شاه نعمت‌الله مشایخ خود را معرفی نموده

باید از مریدان پرسید که اگر شاه نعمت‌اله شیعه بود چگونه علماء شیعه را گذاشته ودست بدامن مرشدان حنفی یاشافعی زده کاسه‌لیس شیخ‌عبدالله یافعی ناصبی شده وبه او بیعت کرده واز او اجازه گرفته وبچنین استنادها فخر کرده.

بنده درضمن صحت کامل ایمان وتشیع اقطاب تاحدی اشاره نموده وشاید بعد از این هم بشود وجواب ایشان باینکه شاه سنی وشاگرد سنی بوده از اشعار خود آن جناب

میدهم تا معلوم داریم کدام سنی شاگرد سنی به چنین مناقبی از حضرت مولی مبادرت نموده.

ای شیر خدا امام اعظم — سالار صحابه مکرم
آموخته علم من لدنی — از تو خضر وشعیب وآدم
از جمله مهاجران وانصار — وز جمله صحابهٔ تو اعلم
آنجاه که قنبر تو دارد — حقا که نداشت قیصر وجم
دوشینه بباغ عالم غیب — بلبل بهزار گفت آندم
تا هست علی امام عالی است — در مملکت دو کون والی است

دوشینه دری بما گشودند — اسرار نهان بما نمودند
از صیقل عشق شاه مردان — زنك از دل ما همی زدودند
آنانکه محبتی ندارند — با آل علی، یقین یهودند
از جمله سنیان جاهل — در دوزخ هفتمین خلودند
دوشم گذری بدیر افتاد — القصه بما چنین نمودند
تا هست علی امام عالی است — در مملکت دو کون والی است

ما عاشق آل مصطفائیم — پیوسته گدای مرتضائیم
داریم وفا بآل حیدر — تا ظن نبری که بیوفائیم
بیگانه شدیم باخوارج — با آل علی چو آشنائیم
درمیکده شو چو نعمة‌الله — ما مست ز باده خدائیم
اندر ازلم چنین نمودند — ما نیز بخلق مینمائیم
تا هست علی امام عالی است — در مملکت دو کون والی است

گفتیم خدای هر دو عالم — گفتیم محمد و علی هم
گفتیم نبوت و ولایت — در ظاهر وباطنند همدم

آن بر همه انبیا است سید — وین بر همه اولیا مقدم
اوصورت اسم اعظم حق — وین معنی خاص اسم اعظم
وانراطلبی طلب کن از نون — وزواو والف بجوی فافهم
در اول وآخرش نظر کن — تا دریابی تو سر خاتم
چشمیکه نه روشن است ازوی — آن دیده مباد خالی ازنم
شهباز علیست نیک دریاب — دانه روح است ودام آدم
بی مهر محمد وعلی کس — یکلحظه مبادشاد وخرم
باشد علم علی بدستم — زانست ولایتم مسلم
درجام جهان نمای غیبش — غیبت زکه آن یقین بینم
بریرلیغ ما نشان آن است — ما دلشادیم وخصم در غم
اوساقی حوض کوثر وما — نوشیم زلال او دمادم
بی حضرتش ار بهشت یابی — جامی باشد ولیك بی جم
کم باد محب آل مروان — هر چند کمند کمتر ازکم
رو تابع آل مصطفی باش — نه تابع تابعان بلعم
مائیم بعزتش معزز — مائیم بدولتش مکرم
برعرش زدیم سنجق خویش — بربسته ززلف جود پرچم
ای نور دوچشم نعمة‌الله — وی مرد موالی معظم
بردیدهٔ ما تورا مقام است — بنشین جاوید خیرمقدم

در عین علی نگاه میکن
می بین تو عیان جمله عالم

نمیدانم آقا این اشعار را ازوندیده یادیده ، باقتضاء دیانت نسبت بغیر داده‌اند انصاف، به‌چنین کسی وصله سنی گری را باهزارمن چسب میتوان بدامنش چسبانید ؟ برای اینکه قدری حواس آقا را متوجه نمایم باز اشعاری ازآن مرحوم مینگارم تا خوب

سنی گری اوواستادش وحق گوئی وشیعه گری آقا ا بر همه ثابت گردد ومظاهر حق گوئیها نزد همه روشن گردد .

دمبدم دم از ولای مرتضی باید زدن
دست و دل بر دامن آل عبا باید زدن
نقش حب خاندان برلوح جان باید نگاشت
مهر مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن
دم مزن با هر که او بیگانه باشد از علی
گر نفس خواهی زنی با آشنا باید زدن
رو بروی دوستان مرتضی باید نهاد
مدعی را تیغ غیرت از قفا باید زدن
لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
این سخن را از ره صدق و صفا باید زدن
در دو عالم چارده معصوم می باید گزید
پنج نوبت بر در دولت سرا باید زدن
پیشوائی بایدت جستن ز اولاد رسول
پس قدم مردانه در راه خدا باید زدن
هر درختی کاو ندارد میوه حب علی
اصل و فرعش چون قلم سر تا بپا بایدزدن
دوستان خاندان را دوست باید داشت دوست
بعد از آن دم از ولای مصطفی باید زدن
سرخی نام موالی سکه نام علی است
بر رخ دینار دین چون پادشاه باید زدن
ما لوائی از ولای آن علی افراشتیم
طبل در زیر گلیم آخر چرا باید زدن

بر در شهر ولایت خانه‌ای باید گرفت
خیمه در دار السلام اولیا باید زدن
از زبان نعمت الله منقبت باید شنید
بر کف نعلین سید بوسه‌ها باید زدن

اگرمجال بیشتری داشتم یاوقت‌را چون‌ایشان ارزان میشمردم بازهم‌اشعاری‌ازآنجناب مینگاشتم . برای‌قضاوت‌مردم همین بس‌است،مگر ابطال باطل‌واثبات حق چقدردلیل بایدلازم‌داشته‌باشد؟!.

خدا میفرماید ماهرچه‌آیات بفرستیم جاهدین ایمان‌نخواهند آوردهرکه‌اندك انصافی داشته‌باشد میفهمدکه شاه‌نعمة‌الله شیعه‌خالص‌اثنی‌عشری بوده‌واستاد اوهم‌که‌چنین شاگردی تربیت‌کرده شیعه‌بوده چون دنباله مطالب ایشان ازموضوع خارج‌ومربوط‌بما نحن فیه نیست ازبیانش خودداری‌میکنم .

آقامیفرمایدکه اتفاق اهل‌تاریخ‌است که‌قبل‌از سلطنت صفویه سنی کری معتزلی وصوفیگری رواج داشته

مرشد بازی درهمه‌جاآشکار بوده‌علماء شیعه‌مرجع نبودند بنا براین‌مردم‌متوجه راهزنان‌گردیدندچون‌زمان‌صفویه‌شدعلماء تااندازهٔ قدرت‌یافتند بهدایت‌مردم‌پرداختند سلاطین‌صفویه بقدری مشغله داشتندکه وارد نبودند صوفیگری چیست هم ایشان دفع سنیان بودوشیخ صفی‌الدین‌که اجداد ایشان است مسند ارشادش صحبت‌اصول وفروع بوده‌که بعضی‌را بخیال انداخته صوفی بوده ومادلائل مثبتی‌داریم‌که‌سلاطین‌صفویه‌صوفی نبوده‌اند .

۱ ـ درهیچ تاریخی دیده‌نشده‌که ایشان سرسپرده‌یکی ازمرشد ها شده‌باشند .

۲ ـ درکارها غالباً بفقها رجوع میکردند .

۳ ـ فقهاء زمان صفویه‌کتابها دررد صوفیه نوشته‌اند .

۴ ـ سلاطین صفویه خانقاه نداشته‌بمسجد میرفتند .

۵ ـ یکنفر مرشدوقطب درزمان صفویه نبوده و صوفیانی‌که بعد از صفویه پیدا شدند همه ازهندآمدند .

۶ ـ جهانگیری مخالف باصوفیگری است،دلائل دیگری هم میباشدکه‌سلاطین صفویه صوفی نبوده‌اند،پریشان‌گوئی آقا بنده‌راهم بپریشان نویسی مجبور میسازد ولی بنده‌سعی میکنم انشاءالله پریشان نگار نباشم .

البته‌برای نویسنده‌عیب است‌که مطلبی بنویسندکه موردقبول عدهٔ نباشد تا چه رسد باینکه سراپای مطلب برخلاف‌تواریخ مثبته وآثار مشخصه باشدوشایدبرای‌بعضی هم(امثال‌آقا) عیب نباشدچون‌عادتشان‌بران جاریشده ـ برای‌ازدیادبصیرت‌خوانندگان محترم ناچار باید ازاصل وریشه‌صفویه‌گرفته تاآنجاکه مقتضی مقام‌باشدحقائقی‌بعرض برسانم البته باسند ودلائل زنده .

ذکر احوال مفخر الواصلین شیخ صفی الدین واولاده

نسب‌آنجناب بدین‌قرار است: شیخ صفی‌الدین‌بن شیخ امان‌الدین جبرائیل بن شیخ صالح‌الدین بن‌سیدقطب‌الدین بن سیدصلاح‌الدین بن رشیدالدین بن‌سیدمحمدحافظ. کلام‌الله‌بن سید عوض الخواص ابن‌سید فیروزشاه زرین‌کلاه‌بن سید شرف شاه‌ابن سید محمدبن سیدحسن بن‌سیدمحمد بن‌سیدابراهیم بن‌سیدجعفر بن‌سیدمحمد بن‌سیداسمعیل بن سید احمد ابن‌سیداحمد الاعرابی ابن‌قاسم ابن‌ابوالقاسم بن حمزة بن‌الامام‌الهمام‌موسی الکاظم علیه‌وعلی آبائه سلام‌الله‌آباء واجداد.آنولایت مآب درآن‌دیار بغایت محترم‌و سلاطین‌روزگار بآن‌سلسله‌کمال احترام مینمودند چنانچه حالات‌آباءواجدادآنحضرت درکتاب روضة الصفا بتفصیل مذکور است .

چون‌شیخ‌صفی‌الدین بسن‌رشدرسیدطالب‌مرشدو پیرکردید پای عزیمت دروادی

طلب نهاد بصوب شیراز شتافت درآنجا بصحبت شیخ مصلح الدین سعدی وامیر عبدالله فارسی وسایر اهل الله نائل گردید ـ اما دست ارادت بهیچیك نداد زیراکه مرتبه خود را برترمیدانست آخرالامر باشارت امیرعبدالله بملازمت شیخ تاج الدین زاهد در گیلان رسید درخدمت آنجناب درجه عالی یافت.

شیخ زاهد یکی ازصبایای خودرا باوتزویج نمودو با اینکه خودفرزندان لایق داشت منصب ارشادرا بوی تفویض فرمود.

شیخ صفی الدین بموجب وصیت شیخ زاهد در اردبیل بهدایت خلایق مشغول گشت زیاده ازسی سال ـ تاجمعی کثیر وجمی غفیر درحلقه ارادت آنجناب در آمدند و بمرتبه عالی رسیدند.

منقول است که روزی امیرچوپان سپه سالارایران ازآنجناب پرسید مریدان شما بیشترند یا لشکریان ما؟ فرمود درایران به تنهائی مریدان ما بقدری است که در برابر یك ازلشکریان شما صد نفر بشمارمی آید.

سلسله طریقت آنجناب بحضرت علی بن موسی الرضا میرسد وفات آنجناب در سنه هفتصدوسی وپنج هجری وقوع یافت معاصرین آنجناب ازجمله مشایخ، رکن الدین علاءالدوله شیخ عبدالرزاق کاشانی ، شیخ اوحدالدین مراغهٔ ، شیخ محمود شبستری ، میر حسین هروی ، ازعلماء ، ناصرالدین بیضاوی ، علامه حلی ؛ بعد ازآنجناب شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین برمسندارشاد متکی گشت ازبیان حالات آنجناب عذرخواهم چون این کتاب مبتنی بتاریخ نویسی نیست.

بعدازآن سلطانعلی بن شیخ صدرالدین زمام امرولایت را بدست گرفت بعدازآن شیخ ابراهیم بن سلطانعلی زمامدارگردید بعدازآن سلطان جنید بن ابراهیم بعد از آن سلطان حیدر بن سلطان جنید که شمه ای ازتاریخ آنرا بایدنگاشت بمسندارشاد متکی گشت . تاریخ متعرض است که بعد ازجهانشاه بهمت آنخانواده سلطنت ایران بابوالنصر حسن بیك تعلق گرفت ازوفورایمان باین خاندان دخترخودرا درسلك ازدواج سلطان در

آورد وشاه اسماعیل دراول صباح روزسه شنبه بیست وپنجم رجب سنه هشتصدو نودونه از آن دختر پاکیزه گوهر بوجود آمد.

منقول است که سلطان حیدر شبی حضرت امیر (ع) را درخواب می بیند که با سایرائمه همراه بوده اند باومیفرمایند، ایفرزند جهة امتیاز مخلصان ازسایرین علامتی مقرر نمای که فرقی بین منافق وموافق باشد چون ازخواب بیدار گردید درضمیر الهام پذیرش گذشت که تاجی قرمز مشتمل بردوازده ترك سازد ـ برحسب اشاره ساخت اول برفرق خود مزین نمود آنگاه بمریدان خودداد چون ترکان سرخ را «قزل» وسررا «باش» میگویند لاجرم متابعان آنجناب بقزلباش معروف گشتندومعمول این تاج تا زمان سلطان حسین که آخرین سلاطین صفوی بود شایع ، آنوقت چون دولت روبانقراض میرفت کلاه هم رفت، اکنون هم که سالها میگذرد اسم قزلباش درایران وسایربلدان بین مخالف ومؤالف مشتهراست شاید جزآقا منکری یافت نشود وهرکه شاه بوداورا مرشدکل مینامیدند ـ درملك هندوستان وتوران هرشیعه مذهبی را قزلباش میخوانندودرایران سپاهیان را قزلباش گفتند چون در بدو ظهور طایفه قزلباش متوج باین تاج شدند همگی ترك و اهل شمشیر و شیعه مذهب بودند.

حاصل اینکه سلطان حیدرکه بجانب حلب ونقاط دیگر برای دفع کفارواشاعه شیعه گری لشکرکشی نمودودرچند جنك فاتح گردید آخرالامرکه متوجه شیروان شد با امیرخلیل والی آنجا جنك نمود ودرآن واقعه کشته شد.

سلطان حیدرکه مسندارشاد پدررا اشغال نموده بود بعزم خونخواهی پدر تجهیز قوی نمود باندك مدتی ازدیار بکر الی کنارجیحون طولا واز باب الابواب دربند الی ساحل عمان عرضارا بگشاد واعداء دین وملت را نابود ساخت وچندین پادشاه عظیم و خاندان قدیم را براند اخت، بی شبهه آن شاه مؤیدمن عندالله ومأمورمن جانب الله بود، که با این قلت انصاروکثرت اعداءوحداثت سن، محاربات عظیمه ومعارکات قویمه نمودوهمه جا فاتح بود،و درترویج مذهب اثنی عشری واظهار شعار حیدری مساعی جمیله ظاهرفرمودو

درشجاعت چنان بودکه باعدهٔ قلیل صوفیان بمیدان هزار سوار تاختی ودر شکارگاه شیرژیانرا بتنهائی انداختی ودرصلابت ومهابت بمرتبهٔ بودکه سلاطین روزگاررا درمجلس همنیعش یارای گفتار نبود .

چون بنا نیست دامنه بکلام داده‌شودومقصود جوابگوئی ازفرمایشات آقااست بطور اجمال عرض میشودکه: ایران درآتش اغتشاش وانقلاب می‌سوخت تمام اهالی ایران حتی اجداد طاهرین آقا ومرحوم شیخ محمدطاهرقمی وجناب فاضل محلاتی که امروز سنگ شیعه‌گری بسینه بی‌کینه میکوبند تابع یکی ازمذاهب چهارگانه سنت بودند خراسان و آذربایجان بمذهب ابو حنیفه، ساکنان عراق وفارس طریق شافعی می پیمودند بعضی سکنه‌جبال مازندران وگیلان یزیدی بودند. این شاه‌دین پناه باهفت نفریا هفتاد نفر از مریدان خالص نهضت نمود کم کم عده‌او به پنجهزار نفر رسید ، قلاع وبقاع ایران‌را به‌نیروی شمشیر و تبرزین صوفیان بگشود ومردم‌راازدین آبائی بمذهب اثنی‌عشری سوق‌داد .

چون سریرآذربایجان به‌شکوه پادشاهی زیب وزینت یافت دررؤس منابرخطبه بنام ائمه ودنانیر باسم آنان (ع) سکه نمود خلایق ازهرجمعی فوج فوج بتاج دوازده ترکی که نشان شیعه‌گری بودمتوجه گردیدند کافه مردم ازجور اهل‌عدوان رستند تاتمام ایران را بحیطه اقتدار خود در آورد ودر ، مساجدو مناره‌ها «اشهدان علیا ولی‌الله» را گوشزد عالمیان نمودند.

قضایا باین سادگی که عرض کردم فیصل نیافت جنگها شد، خونها ریخته گردید ناراحتی‌ها تحمل‌شد، که ازوصف آن‌ها حتی تاریخ‌نگاران اظهار عجز نموده‌اند، تاامروز که دنیای امن و امان شیعه‌گری آقایان رادر مهدعزت‌خودجای‌داده‌حال‌در مقابل آن فداکاریها کافر بشمارمی‌آیند ـ مگر کفران نعمت این نیست ؟!! فرمود « اتق شر من احسنت الیه» .

باری آن‌مرشدکامل‌ومحیی آثار شیعه‌روزشنبه ۱۹ شهر رجب ۹۳۰ نزدیک سراب

ازاعتدال باعتلال گرائید لبیک حق‌رااجابت فرمودو تخت وتاج سلطنت وطریقت بشاه‌طهماسب منتقل گردید بعدازشاه‌طهماسب باسماعیل میرزا بعدازو بسلطان‌محمد بعدازو بسلطان‌حمزه ـ بعدازو بشاه عباس‌کبیر ـ بعدازآن بشاه‌صفی بعدازآن بشاه عباس‌ثانی بعدازآن بسلطان حسین در تمام مدت‌زمامداری سلاطین صفویه عنوان‌مسند ارشاد محفوظ بوده چنانچه عرض شد شاه را مرشدکل می‌خواندند واینکه علماء اعلام‌را پیش‌آوردند وبه آنهااز همه راه حمایت‌کردند ومسجد ومدرسه ساختند همه برای حفظ آثار بود والحق آنهاهم بعالم شیعه گری خدماتی نمودند ، تصنیفات و تألیفات فراوان منتشر ساختند «شکرالله مساعیهم» .

ولی حق‌نبودکه بپایه‌گذاران مقام‌وآزادی‌بخشان‌خود اینطورها اظهار بیوفائی نمایند وخودرا نزدخودی وبیگانه‌موهون‌دارند شاید تاهمین اندازه برای‌جواب آقادر تمام ایرادات بارده‌بس‌باشد .

اینهم‌که فرموده صوفیه در زمان صفویه نبود؛ اگر بود ازهندآمده اینهم‌اشتباه بزرگی است‌که ازایشان‌ناشی شده اگر از تمام شهرهای ایران‌که هر گوشه و کنارش مراشدی بمسند قرارداشت بگذریم چطورمیتوان وجودشیخ‌بهائی و میرفندرسکی و مجلسی اول وامثال آنانرا درخود اصفهان انکارنمود .

ایکاش‌آقا دیگردم ازتاریخ نمی‌زدند بهمان چماق‌تکفیرکه رویه جهال وعالم نمایان وشیوه ریاکاران است پیش میرفتند .

ازجمله فرمایشات اینکه بسعی واهتمام مرحوم شیخ محمدطاهر قمی ومرحوم مجلسی‌که‌کتابها دررد صوفیه نوشتند ومردم را بیدارکردند عنوان صوفی‌گری‌بکلی‌ور افتاد سروصداها بکلی خاموش‌گشت تااواخرسلطنت‌کریمخان زند اسم و رسمی‌ازآنها نبود ومردم درآسایش‌بودندکه. ناگاه شخص‌مرموزی چون‌جوکیان هند باشارب بلندتر از لحیه و ناخن های‌درازوگیسوهای‌بلند پیدا شد و خود را معصومعلیشاه هندی‌مرید علیرضا شاه دکنی‌معرفی‌می‌کرد .

اینجادیگرآقاپرده احترام عفت قلم رادریده و به‌هتاکی گرائیده بااینکه نگارنده شرم ازنگارش آنهادارم ولی برای قضاوت عمومی که بدانند سینه‌چاکان دین‌مبین چه اخلاقی داشته عین عبارت ایشان را می‌نویسم وازخوانندگان گرامی معذرت میطلبم.

مینویسد: معصومعلیشاه دارای اعمال‌غریبه بودکه مردم خیال می‌کردندکشف و کرامت است و از اولیاءالله است، چیزیکه باعث رواجی بازار او شد فیض علیشاه و فرزندش نورعلیشاه‌که نابالغ امردخوب‌روی مشکین‌موی وخوش‌آواز و خوش طبع و طرب انگیز بود واونخستین شکاری‌بودکه بدام این‌جوکی دلخسته افتاده‌که درسفر و حضر انیس ومونس‌او بود. بعد ازاو جوان‌زیبای ساده رخ دیگریرا بنام مشتاقعلی با کمند افسون به‌زیر خرقه کشید و اوجوان بیسواد تارزنی بود.

ملکم انگلیسی می‌نویسد مشتاقعلی تاررا خوب مینواخت‌که هرکس درمجلس بود بی‌اختیارگریه می‌کرد (ای‌واله مرشد جمالت عشق‌است) نورعلیشاه و مشتاقعلیشاه هرکدام در زیبائی کامل‌عیار بودند ازطرف معصومعلیشاه درشهرها گشته باخواندن‌سرود و تصنیف و اشعار شور انگیز معرکه برپا می کردند. بدینگونه مردم دسته دسته از کسب وکاردست‌کشیده و بمعصومعلی سرمیسپردندوازانجام‌امورمذهبی‌روگردان‌وبدنبال صوفیان افتاده آرامش‌شهرها و مملکت را بهم زده علیه علماء و مجتهدین تظاهرات نموده باموردینی استهزاء می‌کردند بالاخره این‌کارهامنجر بفتنه‌وفسادوکشت وکشتار جمعی ازصوفیان گردید.

معصومعلی وجماعت او را ازشیراز بیرون‌کردند چون به مورچه‌خورت‌رسیدند گوش آنها رابریدند ایشان به‌طهران‌وکرمان وخراسان رفتند درخراسان مرحوم‌علامه میرزا مهدی خراسانی جلومعرکه‌آنها راگرفت دستورداد زلفهای مجعد نورعلیشاه را که باطراف صورتش زیبائی می‌بخشید بریدند بارسوائی آنها را ازمشهد بیرون‌کردند معصومعلی به‌هرات رفت تا به‌کابل وهند برود پادشاه افغان مانع شد آنهارا به ایران برگردانید (معلوم می‌شود فقط ایران جنگل‌مولی‌است). معصومعلی برگشت به‌کرمان

و در مسجد معرکه را برپانمود، بدستور مرحوم ملاعبدالله ایشان را ازمسجد بیرون کردند درآن‌گیرودار مشتاقعلی‌تارزن به قتل‌رسید وصوفیان عزادار شدند رونق‌علیشاه برای‌مرثیه‌اوگفت‌که:

ز اولیاء حق یکی فرزانهٔ — از می اسرار حق مستانهٔ
بسکه مشتاق رخ عشاق بود — نزد عشاقش لقب مشتاق بود
نرم‌نرمك سوی‌کرمان آمدیم — می‌پرست وباده خواهان‌آمدیم
چونکه‌درآنشهرمان‌ماوای‌شد — شهریان راشورشی برپای شد
آتش رشك وحسد شد شعله‌ور — حاسدانرا کرد دامن پر شرر
واعظی‌بودش درآنکشور مقام — اهل‌ظاهر، جمع بردوش عوام
سوی‌مسجدرفت بااصحاب‌خویش — کای گروه مومنان خوب کیش
قتل ایندرویش ویارانش‌کنید — تیغ برکف سنگبارانش‌کنید
چون بناحق‌کشت‌آن مشتاقرا — نغمه ساز پردهٔ عشاق را

تاآخر ابیات.

می نویسد معصومعلی به همدان و کرمانشاه و عراق عرب رفت، جان‌ملکم انگلیسی می‌گوید مریدان‌او به‌شصت‌هزار نفر رسیدکه اغلب شاهزادگان و درباریان واعیان وتجار وطلاب مقدماتی بودند وعلماء هم دربرابراو نمیتوانستند قیامی نمایند تااینکه آقامحمد علی‌کرمانشاهی‌که ازبزرگان علماء و فرزند مجدد مذهب، آقا باقر وحید بهبهانی بود علیه اوقیام نمود اورادرکرمانشاه‌گرفته حبس کرد.

تااینجاکه ازنظرقارئین محترم‌گذشته اگربنظر دقت متوجه باشندجز بدگوئی و عیب‌جوئی نخواهید دید عملی‌که موجب‌طرد یاحرفی‌که بوی‌کفر والحاددهد ازوذکر نکردند، فشارکلامشان روی رغبت مردم بجانب اوبوده وراستی نمی‌دانم آقا خیال می‌ میکنندتمام مردم ازخاص وعام جزخودشان فاقدعقل وشعور وتمیزبوده وهستند آنقدر تمیز نداشتندکه بقول‌آقا تسلیم یکنفر بچه‌باز! باآن‌کیفیتی‌که نوشته‌اند نشوند کار به

صحت وسقم گفتار آقا ندارم ودرمقام مدافعه هم نیستم آیا همین احتمال مردم خاصه از وجوه خواص دلیل بر کذب مدعا و بهتان آقا نیست ؟

حاصل اینکه تا اینجا تقصیری که موجب حبس یاقتل باشد نتوانسته‌اند بیان نمایند مجلس آقا محمدعلی کرمانشاهی راپیش می‌آورند و می‌فرماید :

معصومعلی چرا به قتل رسید ؟

خواننده محترم مستدعیم خوب توجه فرمائید ـ می نویسد سبب قتل او چند چیز بود :

۱ـ جمع بسیاری شهادت برفسق وفجور وفاعل ومفعول شدن وحلال دانستن چرس وبنگ وشراب وجا ندادن برای دیدن یعنی (کائیدن) یك بچه بی‌ریش واغوای مسلمین ومایل نبودن بیك مسلك ومذهب معینی که خون را مطلقا حلال می‌دانست .

۲ـ اراده او برفتن همدان وخروج کردن در آنجا چون در آنجا مرید زیاد داشت که درموقع حبس برای نجاتش به کرمانشاه آمدند.

۳ ـ نامه مریدان که خطاب، شاه مطلق وواجب الاطاعه می‌کردند و صفات معبود برایش قائل بودند .

ازجمله کسانی که برای رهائیش آمد سرخ علیشاه که ازبسکه خوشکل و زیبا بود نورعلیشاه دخترخودرا به حبالهٔ نکاح اودرآورد درمحضر آقا محمدعلی سئوال نمود که این معصومعلی بیچاره سید عزیزی است چه تقصیری دارد و اکنون کجا است آقا محمد علی فرمود اما مکان اوفعلا آسمان است که عروج کرده واما تقصیر او شهادت عدول مؤمنین بر فسق و فجور و کفر او است گفتند شما این تهمت ها را از عداوت می‌گوئید!.

فرمود شما قول که‌را قبول دارید؟ گفتند اگر جناب سید مهدی بحرالعلوم وآقا سید علی صاحب ریاض در کربلا بنویسند که کفر او بر ما مشخص است قبول داریم .

بخیال اینکه تا از آنجا بکربلا مراجعه شود و جواب بیاید مدتی طول می کشد

غافل ازآنکه قبلا آقا محمدعلی این‌را تهیه دیده وحکم آن‌ها را بدست آورده بود ونشان‌داد. چه ضرر دارد که عین حکم یعنی آنچه آقا در کتابش نوشته که صحت وسقم آن درسوق عبارت معلوم است درج نمایم .

فتوای علامه آقا سید علی ریاض

بسم‌الله ـ مخفی نماند که مخالف طریقه ورفتار این طایفه هالکه باطریق شرع انور درمیان عالمیان مشهورو بسرحد ظهور رسیده تأملی در آن نمی باشد بلکه پاره‌ای اخبار ونقلهای چند ازایشان نزد داعی بحد شعاع و استفاضه رسیده که هرگاه یکی ازآن‌ها از کسی صادرشود و ثابت گردد بلا تشکیك قتل واحراق او عقلاو نقلا واجب ولازم است.(معلوم میشود که دنباله دارد که می نویسد الخ).

فتوای علامه سید مهدی شهرستانی

بسم‌الله تعالی ـ مخالفت رفتار وطریقه ناهنجار این اشقیا با طریقه شرع انور در نهایت وضوح و بر کافه خلایق ظاهر وواضح میباشد که این شقی الاشقیاء معصومعلیشاه که پیرو مرشد بقیه ارباب ضلال بوده وآن شقی نورعلیشاه که دراطراف واقطار اورا مرشد می‌دانند و تعظیم وتوقیری که ازو می کنند نسبت بائمه طاهرین ننموده‌اند این شقی معصومعلی را تعظیم مینمودند بحدیکه اورا درالسنه و افواه این اشقیا بمعبود خطاب نموده بهمین لقب این بدبخت نامحمود را اسم برده وخودهم ابا و امتناعی ازین خطاب نداشته برای کفروزندقه اوکفایت میکند «وکفی بها ثما مبینا» .

مجملا بر کافه اهل اسلام تعزیر وتکفیر وطرد و نفی وابعاد ایشان متحتم واز لوازم ایمان است .قطع نظر ازاینکه این دوحکم مسلماً ساختگی است چون ازسوق عبارات که بنده پارهٔ ازآنرا هم حذف نمودم معلوم است این حکم مجتهد و مرجع انام نیست و خیلی عامیانه است .

با هزار فرض بعید که حکم ازآنها باشد آقای سیدعلی رحمةالله تعالی قتل شخص معینی‌را حکم نداده کلیاتی ذکرفرموده که بعضی چیزها از این‌ها بمن گفته‌اند که اگر

یکی از آن‌ها از کسی صادر شود پس از ثبوت موجب قتل و احراق است همه ابهام دارد نص صریحی برای کشتن کسی بخصوص در حکم مصنوعی مشاهده نمیشود.

واما فتوای آقای بحرالعلوم اگر راست باشد دستور قتل نیست تعزیر و طرد و نفی و ابعاد است مگر اینکه قاتلین از کلمه «نفی» استفاده قتل کرده باشند آنهم از سوق کلام خارج است که هر نویسنده‌ای می‌فهمد الحاقی است.

حاصل این است که فرمایشات آقای علامه و عملیات آقا محمدعلی کرمانشاهی وفتاوی آیتین حجتین همه وهمه تا حال جنبه مسموعاتی دارد هیچکدام از گفتار مردم سندی نشان نداده‌اند تا بدنباله سرگذشت محضر آقای کرمانشاهی برسیم برای رفع خستگی

حکایتی به عرض برسانم

گفت خواب دیدم صحرای قیامت بر پاشد. خلق اولین و آخرین جمع شدند. خورشید چون کوه آتش‌فشان می‌تابد زمین مانند کوره حدادان میگدازد نه یك سایبانی و نه پناهگاهی مردم سرگشته به این طرف و آن طرف حیاری، وسکاری فریاد وانفساه به فلك رسانیده نه پدر به یاد فرزند، نه فرزند به فکر پدر، همه به خود گرفتار، ناگاه میزانی نصب شد که یکسر آن مشرق وسر دیگر درمغرب بود. میز و کرسی‌های چند با پرونده‌های زیاد گذاشته شد.

اصحاب قضاوت روی کرسی‌ها قرار گرفتند مردم را به پای محاکمه احضار میکردند به حسابهای هرکس رسیدگی می نمودند بدون حق تمیز واستیناف به جایگاهشان که یا بهشت بود یا دوزخ روانه میکردند من در گوشه‌ای ایستاده به عاقبت امر خود فکر می کردم. چون از عمل خود بی‌خبر نبودم، که ناگاه دو مأمور جلوم حاضر شدند که بیا! ترسان ولرزان بناچار همراهشان رفتم تا به پای میز محاکمه رسیدم چون عبد ذلیل ایستادم، زیر چشمی نگاه کردم، دیدم تماشاچی زیاد ایستاده‌اند بر وحشتم افزود.

رئیس رو به آن دو ملك که مأمورم بودند و هریك به طرفی از من ایستاده بودند کرد به مأمور

طرف راستم اشاره کرد که بخوان، شروع کرد اعمال نیك مرا خواندن هر فقره که میخواند من مسرورمی گشتم اتفاقاً زود تمام شد. آن دیگر شروع کرد به خواندن آن قدر اعمال بد مرا بیان کرد که از خجلت می‌لرزیدم وعرق می‌ریختم. یك ساعت طول کشید تا تمام شد رئیس گفت این‌ها که خوانده شد اعمال تو بود چه می گوئی؟ گفتم: قربان این‌ها کی هستند؟ گفت ملکین رقیب وعتید که در دنیا همراه وشاهد اعمال تو بودند که امروز شاهد تو باشند گفتم: اجازه میدهید عرضی به نمایم؟

گفت: این جا دار حق است هرچه داری بگو. گفتم: به سر شما من در عمرم نه این دو نفر را دیده نه این جا تقاضای شهادت از آنها کرده‌ام مطابق شرع شریف شاهد نطلبیده جرح است. پس شهادتشان را نباید قبول فرمائید! گفتند: چون آنهارا رد کردید حالا حکم می کنیم که اعضاء وجوارحت از عملیاتت شهادت دهند اشاره به چشم نمود شروع کرد به بد زبانی کردن اشاره به گوشم کرد اشاره به دستم کرد، اشاره به پایم کرد، به جزء جزء اعضایم اشاره کرد؛ همه سیئات نامه راخواندند من متحیر ایستاده که دیگر چه جواب گویم ناگاه آیه‌ای از قرآن مجید یادم آمد گفتم: آقای رئیس قرآن که بر پیغمبر ما نازل گردید از جانب که بود؟ فرمود از جانب خدا یتعالی گفتم:

پس آنچه در آن است حکم محکم خدا است؟ گفت: بلی. گفتم خدا می‌فرماید «ان جاءکم فاسق بنباء فتبیوا» اینها که حضور مبارك شهادت دادند همه شهادت به فسق خود دادند آیا شما شهادت فاسقین را می‌پذیرید؟ که از اطراف صدای احسنت، احسنت بلند گردید. حالا نمیدانم آن اشخاصیکه شهادت به لاطی بودن معصوم علیشاه دادند به‌چشم خود چون میل در مکحله دیده بودند یا موقع شراب‌خواری درمجلسش حاضر گردیده بودند. یا حلال دانستن چرس وبنگ وشراب را از او استفتاء نموده بودند، یا عدم تمایل به یك مسلك ومذهب وحلال دانستن خون را از او شنیده بودند؟ یا اراده رفتن به همدان برای خروج کردن و توپ سپاهش را مشاهده کرده بودند؟ یا احترام که مرید به مراد خود در مکاتبات ومخاطبات داشته دلیل بر کفر او دانسته بودند؟ راستی چه بازار هرج ومرج چه

داراشتباهی است دنیاکه به محض خلاف مذاق وسلیقه یك یاچند نفر، کافرسازی بعمل آمده ودنبالش حکم قتل داده میشود! .

احادیثی قبلادر باب تهمت وغیبت وکافردانستن یاکافرگفتن به مؤمن ذکر کرده شده خواهی گفت آنهادرباره مؤمن است،عرض میکنم مگرمؤمن باید یرلیغ ملکوتی داشته باشد یادرپیشانیش ثبت گردیده باشد . اگراین باشد که کار همه دشوار می‌شود اگر به‌گفتن «لااله‌الاالله ،محمد رسول‌الله، علیاًولی‌الله» است‌که معصومعلی واتباعش غیر ازاین دینی نداشتند، چون مؤمنین مشهور چیزی جزعمل بظاهر اسلام ازآنها مشاهده نکردند وگرنه می گفتند : مردمرا بدین‌دیگری می‌خوانند .

مرحوم قاضی نورالله درکتابش می نویسد : یك نفرشیعه بازنی به عقدانقطاع یعنی متعه رابطه‌پیدا کردهمسایه اوکه‌سنی بود ازرابطه‌آنها خبردارگردید گفت به‌چه سبب بااین زن‌خلوت داری ؟ گفت: اورامتعه‌نمودم،که فریادش بلندشد مردمرا به دورخود جمع نمود بیچاره راگرفتند باعنف بردند به محضرقاضی‌که حکم سنگسارش را صادر کنند ازاین پیش‌آمددرمانده بود نمیدانست چگونه جان‌به‌دربرد یکنفرشیعه‌که‌آنجا بود به قاضی عرض‌کرد اجازه‌بدهید من‌درخفا اقراری ازاو بشنوم اورا بکناری‌کشید : گفت اگرمیخواهی جان بسلامت دربری‌بگوی من‌با اوزنا میکردم آمدوگفت : سرو صداها تمام‌شد به اقرارزناش اورا رهاکردند .

آقانوشته روزمحاکمه به معصوم علیشاه آقا محمد علی‌گفت : توبه کن‌وامتناع نمود ـ البته توبه دربرابر گناه است اگر می نمود تمام اتهامات ثابت می‌گردید، نکرد این‌یك جرم‌بود .

جرم دیگر چند مسئله ازاصول وفروع‌دین از اوسؤال‌نمودند در جواب عاجز ماند آنوقت به‌اوفرمود ماسه‌روز تورا مهلت میدهیم که اگردارای مقامی هستی در ما اثری ظاهرگردد وگرنه‌تورامیکشیم. اینجا طلب معجزه از او نمودند، اوهم‌که مدعی اعجاز‌نبود .

عجیب‌این است‌که‌درمجالس‌محاکمه ازاتهاماتی‌که‌به او نسبت‌داده بودند چنانچه نوشته اندیك اقراری‌که استمساك نمایند ازاونشنیدند معهذا بقتل او مبادرت‌نمودند «قل‌الله تعالی اذتلقونه بالسنتکم‌وتقولون بافواهکم مالیس‌لکم به‌علم و یحسبونه هیناو هوعندالله عظیم‌ولولااذسمعتموه قلتم مایکون‌لنا ان نتکلم‌بهذا سبحانك‌هذا بهتان عظیم یعظکم الله ان‌تعودوا لمثله ابداً ان‌کنتم مومنین .

آیا خوب‌نبود بجای این کینه توزی‌ها ، با زبانی نرم واخلاقی نیکوچنانچه دستورخدا وپیغمبراست به موعظه حسنه اورا ارشادمی نمودند .

خدایتعالی به‌موسی‌وهارون‌علیهما السلام می‌فرماید : اذهبا الی‌فرعون وقولاله قولا لینالعله یتذکر اویخشی» . به پیغمبر(ص) می‌فرماید : «ولاتجادلوا اهل‌الکتاب الابالتی‌هی‌احسن»فرعون‌دعوی‌خدائی‌می‌کرد،دستوربرخوردبا اورااینطورامرمی‌فرماید اهل‌کتاب یهودنصاری بودندامر به‌نیکوگفتاری به آنهامی‌فرماید :گوینده لااله الاالله محمدرسول الله علیاولی‌الله‌که جان‌ومالش درسایه‌این اقرارمحفوظ باید‌باشد‌به دعاوی غیر موجه به‌استناد شهادت شهود بدون اعتراف متهم بایدکشته‌گردد وخودراعندالله مثاب وماجوربخوانند؟!

آقامی نویسد اورادر جوالی‌کردند ، سراو را بستند ودر رود خانه قره سوران غرق‌کردند اینطورکشتن رانمیدانم ازکجای‌کتاب وسنت بدست‌آوردند ؟ ! واین‌واقعه درسال۱۲۱۲اتفاق‌افتاده،شرح‌حالات ومسافرتهای معصومعلیشاه‌رادرکتب مفصل نوشته‌اند چون‌مورداحتیاج‌نبودوازرشته‌کلام ما نحن‌فیه دور بود‌به بیان‌آن‌نپرداختم ولی‌باآشنائی به مذاق‌او، کلماتی‌که‌گفته به اختصاربه عرض‌میرسانم .

کلمه ـ رهانیدن‌مرغ‌لاهوتی‌که محبوس‌نفس ناسوتی است میسر نگردد بی‌تأثیر جذبه‌ای‌که بازبسته به‌متابعت مصطفوی است « فعلیك باتباعه» . کلمه‌ـ سالك آنست که روی‌به‌راه حق‌آورد،کتاب عزوجل‌رابدست چپ‌گیرد وسنت‌رسول را به دست راست و درمیان این‌دوروشنائی راه طی‌کند .کلمه ـ انسان سه جزء است: دل‌وزبان وجوارح .

دل‌از برای توحیداست زبان‌از برای شهادت وجوارح برای‌عبادت .

کلمه‌ـ سالك را از چهار چیز چاره نباشد : ۱ـ حلمی که رایض وی‌بود تا او را ملایم سازد ۲ ـ ذکری‌که مونس وی بود تادرتنهائی وحشت نگیرد ۳. ـ فکری که مرکب وی بودتاازهمراهان باز نماند . ۴ـ ورعی‌که اورا ازهر ناشایسته بازدارد

کلمه، پیرکامل‌آنستکه متابعت‌رسول (ص) را لازم دانسته باشد . کلمه‌ـ ملامتی نه آن‌بودکه بی‌حرمتی‌شریعت‌کندکه اوراملامت‌کنند . ملامتی‌آنستکه درکارحق‌جل وعلی ازخلق‌باك نداشته باشد . کلمه‌ـ زهدآنستکه ازدنیا اعراض‌کنی وبه قسمت رضا دهی‌وسخن جز به‌مقدارکردارنگوئی‌زهدنه به‌عدم‌تجمل‌ومال‌است، بل‌فراغت‌دل‌ازمادون ذوالجلال است . کلمه‌ـ فقیر آنستکه‌خاموشی او به فکروسخن گفتنش به ذکر باشد . بهترین‌قولها ذکراست وبهترین‌فعلها نمازو خوبترین خصلتها حلم است کلمه، راحت دنیا درسه چیزاست : ذکرسبحان وتلاوت‌قرآن وزیارت‌اخوان . کلمه‌ـ هرسخن که از ذکرخالی‌است ، لغواست ، هرخاموشی‌که ازفکرخالی باشد سهواست ؛ هرنظری که ازعبرت‌خالی‌است‌لهواست. کلمه. درویشی‌آنست‌که‌به چیزکسان طمع نکنی چون‌به تو آرند منع نکنی ، چون‌گردآید جمع نکنی . کلمه، درویشی آنست‌که‌بضرورت اکتفا و طالب زیاده نباشدکه رضای‌باندك اورااز حرص‌پاك‌کند . کلمه‌ـ تجریدآنست که دل‌خود رامجردکنی ازغفلت ونفس‌خودرا ازهواوزبان‌را ازلغو . کلمه‌ـ سعادت‌خلاصی‌است از خودوبیاد حق‌سبحانه وتعالی وشقاوت‌درماندن بخود وازحق بازماندن . کلمه، بدبخت کسیکه اوراعلم دهندوعمل ندهند. توفیق‌عمل دهندواخلاص ندهند . کلمه، اگر ابواب دنیا برتوگشوده شودایمن‌مباش که ازراه منحرف شدی واگردرهای بینوائی‌مفتوح‌گردد خوشدارکه درطریق اولیاء قدم‌نهادی . کلمه، چون‌ترا ازحوادث دنیا محنی‌پیش آید بایدکه توبه‌کنی وبه حق‌بازگردی‌که هرکه به تأدیب دنیاراه صواب‌نگیرد به‌تعذیب عقبی‌گرفتارآید . کلمه، راحت‌دنیاچون روشنائی‌برق‌بی‌ثبات‌است ونقمتش‌چون‌تاریکی ابربی‌نقاب ، نه‌به فوائد انعامش‌الفت باید گرفت نه به شدائدش اندوهناك‌بود . کلمه،

تادل‌ازمحبت‌دنیا پاك‌نسازی‌گل مودت مرئی‌نگردد . تخم درزمین‌کاشته نکارندونقش برکاغذنوشته‌ننگارند . کلمه، عجب‌ازکسانیکه‌می‌دانندآخرت‌بهترازدنیااست‌دین‌به‌دنیا می‌فروشند و یقین دارندکه حق‌سبحانه‌وتعالی‌ضامن‌رزق‌است‌واعتماد‌برکسب‌وکارکنند و میدانندازمرگ‌چاره‌ای نیست‌وایمن‌می‌زیند کلمه‌ـ اگرخواهی‌مردم‌راپندکنی‌اول نفس‌خود را پندکن‌که‌درقید‌تسلیم‌برآید، بعداً‌پند دیگران‌کن‌وگرنه‌ازخدا شرم‌نما . کلمه‌ـ مردم‌سه گروهند :۱ ـ اولیاء که‌باطن‌ایشان‌بهترازظاهرشان است .۲ـ حکماکه‌ظاهروباطنشان برابراست . ۳ ـ جهال‌که ظاهرشان بهتراز باطنشان است.

ازاینگونه کلمات که‌همه مطابق بادستور شرع‌است زیاددارد بنده‌برای نمونه ازعقیده وروحیه آن مجملی‌بیان نمودم‌که چنین کسی‌را به استنادشهادةشهودکشتند و مباهات مینمایندبلکه‌خودرا هم عندالله‌مثاب‌وماجور میدانندوکراماتی‌هم‌ازآن‌نوشته‌اند که ازنگارش‌آنها خودداری می‌کنم . جزاینکه قبلاخبرداده بودمرا آقامحمد علی در ایران‌شهید خواهدکرد واززندگانی خیرنخواهد دید‌چنانچه هماطورشد .

آقا دنباله قضایای معصومعلیشاه می‌نویسد

صوفیان ازآقامحمد علی خیلی عصبانیند وتهمت هائی هم به او وبه اولاد او زده‌اندازقبیل‌حسدوگمراهی‌ولی‌تمام راافاضل‌دوانی درکتاب وحید بهبهانی جواب داده دیگرآنکه صوفیان ازکثرت عصبانیت دورقبرمرحوم آقادرکرمانشاه خانقاه می‌سازند حتی‌مرشدها وصیت می‌کنندکه‌درآنجادفن‌شوندتادم‌ودستگاه راه افتدوبه روح‌پرفتوح آقا صدمه برسد، لذاذوالریاستین(مونس علیشاه)درطهران فوت شد جنازه‌اش را حسب الوصیه به آنجا بردند .

بنده عرض‌می‌کنم « فاعتبروایا اولی الابصار »اگرخوف این‌نبود که آقا وامثال ایشان‌مرادرویش وسرسپرده دستگاهی خیال‌کنند بیش‌ازاینها مطلب بودکه عمداً ترك نمودم . بنده نه بامخالف عداوت دارم نه باموالف محبت . تمام‌همم به رفع اشتباه از

گروهی است که به خیال خود خدمت به دین می نمایند و حال اینکه به اشتباه رفته اند بدون تأمل و تحقیق بازار کافر تراشی را رواج می نمایند .

میخواهم انشاء الله بدون اسائه ادب و حفظ نزاکت و مراعات از مقام آنها مدلل دارم که اینها که شما کافر پنداشته مسلمان بوده و هستند و ناگفته نماند که کتاب آقای برقعی درنگارش ترتیب مرتبی ندارد که بحثی را تمام نمایند و به مبحث دیگر پردازند مطالب مکرر و درهم و برهم زیاد دارد بنده هم ناچارم همراه ایشان سیر کنم . از این جهت به درهم و برهم نویسی خود عذر می خواهم .

می فرماید ملاسلطانعلی گنابادی

متولد ۱۲۵۱ متوفی ۱۳۱۴ کتبی به او نسبت می دهند مانند سعادت نامه و تفسیر بیان السعادة ولکن فاضل محلاتی از شیخ علی اکبر نهاوندی که از علماء بزرگ خراسان بود نقل کرده که جمعی از اهل اصفهان شهادت دادند که این تفسیر از مرشد نجف آبادی بوده زمانیکه ملاسلطان درمدرسه اصفهان درس می خواند . هم حجره او فاضل یزدی فوت شد و کتبی داشت ملاسلطان آنها را برداشت و به نام خود نمود و جمعی شهادت دادند که مرشدی بود نجف آبادی بنام شاکوخان و تفسیر مزبور از او بوده و همچنین علامه شهیر شیخ محمد باقر بیرجندی در اکفاء المکائد ذکر کرده که تفسیر از او نیست و فرموده شاهد بر این نامه ها و قباله جات موجوده از ملاسلطان است که شهادت بر بی علمی او می دهد .

بنده نمیدانم این شهود ساختگی و مدعیان، عامی بودن ملا سلطانعلی در کتاب رجال نامی از آنها برده شده؟! غالب الظن اینکه برده نشده باشد خوب است آقا هم از ادب خود منصرف نشوند و این روات کاذبه جاعله را تکذیب فرمایند .

آقای بزرگوار دوست و دشمن معترف به فضل حاج ملاسلطانعلی است کسی جز این دو سه نفری که اسم بردید که آنها هم از دیگری شنیده یا به عناد خود درست کرده اند تفوه ای به این مطلب نکرده گوینده هر که باشد نویسنده هر که باشد اگر مطلبی خلاف واقع گوید یا

نویسد بی اعتباری خود را اعلام عمومی داده است .

اگرچه آقا مطالب زیاد دور از حقیقت یا تهمت بسیار در کتاب خود دارند که پاره ای از آنها را بنده مدلل داشتم ولی رسوائیهائی که در قسمت مرحوم حاج ملاسلطانعلی برای خود بمعرض افکار و انظار عمومی گذاشته کفایت از تمام حقگوئیها و دین خواهیها می نماید اگر بعضی از مریدان آن مرحوم از این نسبت های زشت و ناروا عصبانی باشند بنده آنها را ملامت میکنم چون مندرجات کتاب خود شهادت میدهد که جز غرض و عناد و تهمت مفهومی نداشته و نویسنده را بهترین معرف است که فرمایشاتش صحیح است یا سقیم است. فرمود «انما الاعمال بالنیات» چون نیت فاسد گشت قهراً آنچه بروز نماید خود شهادت میدهد من فاسدم .

باری برای اینکه بنده هم دلیلی ذکر کرده باشم مرحوم ملاعباسعلی کیوان که به قول خودش سی سال در این دستگاه خدمت کرد و چون بمقصد خود که تامین کامل مادیات بود نائل نگردید، از آن ها کناره کرد کتابهائی نوشته که خود را به مادی بودن معرفی نموده بنده انشاءالله تهمت نمیزنم، از جمله در کتابی که از اول تا به آخر دم از مرحوم حاج ملا سلطانعلی و مرحوم حاج ملاعلی است و آنچه توانسته عیب جوئی کند کرده . در چند جای از آن کتاب اقرار صریح نموده که بیان السعادة از مؤلفات حاج ملاسلطانعلی است و منهم بعضی اوقات کمکی می کردم .

اگر مرحوم کیوان که وارد در سرائر آنها بود چنین چیزی سراغ داشت حربه ای برنده تر از آن برایش میسر نمی بود به اضافه با اینکه خود اهل فضل بوده معترف به فضیلت آن مرحوم است، بهمین یک دلیل، شهادت شهود و گفتار معاندین شهود باطل گردید عجبا که دنباله مطالب خود طعن به کتاب سعادت نامه و ولایت نامه و صالحیه زده که از آن مرحوم و مرحوم نور علیشاه میباشد و آنها برای معرفی نویسندگان بس است، باز هم کتابهائی دارد که شاید به گوش و چشم آقا نرسیده یا اگر برسد مشکل ایشان زیادتر میشود . از جمله تنبیه-النائمین- ایضاح (شرح کلمات قصار با باطاهر عریان.) و دیگر کلمات علمی- کلمات عرفانی

کلمات اجتماعی کلمات اخلاقی ودیگر جوابهائی که به سؤالات مختلف سائلین از علماء وبزرگان داده اند ودیگر مرقومات ومکتوبات که بهر کجا ارسال داشته ومحفوظ مانده .

آیا اینها برای تعیین فضیلت آن مرحوم کافی نیست ؟ آیا مردم با دیدن واطلاع به آنها خنده واستهزاء به قائلین به بی سوادی او نمیکنند؟ بخدا اینها جز رسوائی گویندگان ونویسندگان وشهادت دهندگان واعمال غرض محض نشان نمی دهد . احیاناً اگر حرف حقی هم باشد باطل میکنند .

راقم این بیانیه میگوید

وقتی درجریان امور شهر بودم و کلیه امور ارزاقی واصلاحی اهالی تحت نظرم بود، در اثر مجاهدت شبانه روزی وحسن عمل محسود همه، بخصوص متنفذین شهر واقع گشتم ، وقتی شهر را علیه بنده بشکایت حرکت دادند غوغائی برپا کردند ، نزد اولیاء امور فریاد واظلماه بلند و به آسمان رسانیدند همه، همه چیز گفتند، یکی ازمیان برخاست گفت: حضرت اشرف، سر بردار خدارا ببین ، این کافر این بیدین از یك دلی خرما صد تومان رشوه گرفته .

حضرت اشرف رو کرد به استاد بقالها گفت دلی خرما چند من است و چقدر قیمت دارد ؟ گفت قربان چهار من وقیمت آن هشت ریال است رو کرد به گوینده وگفت: پدرسوخته، تهمت هم باید تاحدی باشد که احتمال قبول داده شود از هشت ریال متاع چطور صد تومان رشوه گرفته میشود ازهمین حرف باقی شکایت شما معلوم شد همه را با توسری از اداره بیرون کردند اگر احیاناً حرف حقی هم داشتند باطل گردید چراکه غرض را آشکار نمودند .

ازبیان بی سوادی مفتضح تر مطلبی است که از کتاب ایشان نقل می شود

بنده توجه قارئین را به مطالب ذیل جلب می نمایم . می نویسد : در دو کتاب یکی

به نام کشف الاشتباه که مؤلف آن عالم ثقه است ودیگر کتاب عنوان البراهین که ازمرحوم عالم عامل کامل حاج شیخ علی معصومی گنابادی است احوال ملاسلطان وجانشینان اورا به تفصیل نوشته وفساد عقیده وکارهای زشت اورا شرح داده اند که من مؤلف این کتاب آقای حاج شیخ علی را در آخر عمر ملاقات کردم اورا عالم زاهدی یافتم ایشان در عنوان البراهین نقل کرده که ملاحیدر محمد پدر ملاسلطان از نابکاری مادر ملاسلطان قهر کرد و رفت و ناپدید شد.

در کتاب مزبور به شهادت جمعی ازمردمان گناباد و نوکرها وکلفت ها ومریدها و خانواده های خود ملاسلطان وجمعی دیگر از صالحین واثبات نزد جماعتی از فقها وائمه جماعت وحکام شرع ثابت کرده که نسبت ملاسلطان خراب و ملاسلطان وفرزندش ملاعلی ملقب به نورعلیشاه مرتکب هر عمل قبیحی می شده اند ودارای عمل قوم لوط ومرض منسوب به خلیفه ثانی بوده واز هر کار خلاف شرعی روگردان نبوده اند.

اینجا آقا گفتار حاج شیخ علی را توثیق می فرماید که چون صاحب کتاب عنوان البراهین هم شهری وهم محل بوده با ملاسلطان ومدت سی سال معاصر بوده، بعداز او مدت شصت سال با اولاد وجانشین او معاصر بوده کاملا بحال ایشان واقف است، بوده عجبا آقا در کتاب اول خود به اینجا که میرسد میگوید بعداز فرار ملاحیدر به چند سال (که گویا چهار سال گفته باشد و بنده فراموش کرده ام) ملاسلطان بدنیا آمده، اینجا نمی دانم چرا درز کلام را تو گرفته .

باری بگذار آقا نقل از کتاب عالم ثقه نزد خود نماید، بنده هم نقل از قول حضرت علام الغیوب وپیغمبر (ص) وائمه هدی می نمایم «قال الله تعالی: والذین یرمون المحصنات (ای یقذفوهن بالزنی) ثم لم یاتوا باربع شهداء فاجلدوهم ثمانین جلده لافرق بین الذکر و الانثی » .

بنده عین عبارات تفسیر صافی را اینجا ذکر می نمایم . یعنی آنچنان کسانیکه نسبت زنا به زنان محصنه میدهند وچهار شاهد اقامه نمی نمایند هشتاد تازیانه به آنها

بزنید فرقی میان مردوزن مفتری نیست « وعنه ،قال‌قضی‌امیرالمومنین (ع) ان الفریة ثلث وجوه‌اذارمی الرجل‌الرجل بالزنی واذاقال امه‌زانیه واذادعی‌بغیرا بیه فذلك فیه حدثمانون . حضرت باقر(ع)فرمودحکم‌کرد امیرالمؤمنین که‌افترا به سه‌وجه‌است،یکی آنکه،کسی‌نسبت زنا به‌کسی دهد، دیگرآنکه‌بگوید مادرش زانیه‌است ، دیگرآنکه نسبت حرامزادگی دهد درتمام هشتادتازیانه حداواست .

دیگرآنکه فرمود اگرکسی به دیگری‌بگوید ای پسرزن زناکار،مادرش اگر زنده باشد حق‌داردکه مطالبه حق‌خودکند به‌ایراد هشتادتازیانه و اگرغائب باشد در وقت حضورمی‌تواند احقاق خودنماید واگرمرده باشد وازاوجزخوبی دیده نشده باشد مفتری رابایدهشتادتازیانه‌بزنند، بازآنحضرت (ع) فرمود اگرمردی افترازند به‌دیگری که توعمل‌قوم لوطداری وبه نکاح رجال‌درمی‌آیی هشتاد تازیانه به اوزده می‌شود، و بازآنحضرت فرمودکه بود علی (ع) که‌می‌فرمود اگرمردی به مردی‌گفت ای معفوج‌یا «منکوحاًفی دبره » براواست حد هشتادتازیانه. سؤال‌کردند ازآنحضرت‌که‌اگرکسی به جمعی افترازند چه حکم دارد فرمود اگر آنها به اجماع شکایت نمایند . یك حد واگربه تفرقه دعوی نمایندبهردعوی حدی‌جداگانه است «ولاتقبلوالهم‌شهادة ابدا اولئك هم الفاسقون » قبول نکنید از افترا زننده شهادتی را هیچ وقت که اینها فاسق‌اند .

درکافی ازحضرت باقر (ع) که فرمود نازل‌شد در مدینه آیه «والذین یرمون المحصنات»خدایتعالی مفتری‌را ازایمان بری‌ساخت چنانچه فرموده «افمن‌کان مومناً کمن‌کان فاسقا لایستون»بفحوای‌این‌آیه اورافاسق‌خوانده‌وقرارداده‌اورامنافق «فقال‌الله ان‌المنافقین‌هم‌الفاسقون»وقرارداده اورااز‌اولیاء شیطان«قال:ابلیس‌کان من‌الجن‌ففسق عن‌امرربه وجعله ملعونا»پس‌فرمود «ان‌الذین‌یرمون المحصنات‌الغافلات‌المؤمنات‌لعنوا فی‌الدنیا والاخره ولهم عذاب‌عظیم یوم تشهدعلیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بماکانوا یعملون.ولیست تشهدالجوارح علی‌مومن انما تشهدعلی‌من حقت علیه کلمة العذاب »

بدرستیکه‌آنچنان‌کسانیکه افترامی‌زنند برمحصنات‌غافلات مؤمنات‌لعنت‌کرده شده‌اند دردنیا وآخرت وبرای‌آنها است‌عذاب بزرگ روزیکه شهادت می‌دهد برآنها زبانشان ودستها وپاهاشان به آنچه عمل‌کرده‌اند. ونیست که جوارح برمؤمن‌شهادت‌دهند. این است و جز این نیست کــه جوارج برکسانی‌شهادت می‌دهند که عذاب بر آنها ثابت گشته باشد .

بنده نمی‌دانم بعدازاطلاع به این‌آیات واخبارآقایانی که خودرا مؤمن‌یا عالم یاثقه می‌دانندهنوز می‌توانند دعوی ایمان‌یا علم یاوثوق بلکه دعوی اسلام نمایند ؟! اگربخواهم دربن‌زمینه اخبارآل محمد (ص) رابنگارم بسیار وقت می‌خواهد آنقدر که گفته شد‌برای رامیان‌فسق به مؤمنین بس‌است، با این جرأت به خدا وآیات خدا و اخبارمعصومین سنگ‌دیانت به‌سینه‌کوبیدن‌وهمه‌راکافرخواندن چقدرضخامت جلدلازم دارد،مگربرخداهم امری‌رامی‌توان‌مشتبه‌کرد ؟ !

مرحوم ملاحیدر تاریخ ولادت‌فرزند خودرا به خط خودپشت قرآنی که هنوز محفوظ است‌چنین نوشته‌که: تولد فرزند ارجمند سعادتمند درصدف مادری‌سلطان‌محمد ابن‌حیدر بن‌سلطان‌محمدابن دوست محمدبن نور محمدبن‌حاجی‌محمدبن‌حاج‌قاسمعلی الجنابذی‌طول‌الله‌عمره یکساعت‌قبل‌ازاذان شب سه شنبه۲۸ جمادی‌الاولی‌سنه۱۲۵۱ البته ملاحیدرچون‌نامش‌درکتاب‌رجال نیست‌شهادتش‌هم‌دربار‌ه‌فرزندش‌مقبول‌خدمت‌آقانیست.

برای‌اینکه به عالمیان نشان دهم که این‌آقای بزرگوار! با چه گونه اشخاصی جنگ داردوچه کسانی‌راکافرمی‌دانند بخودزحمت می‌دهم شرحی ازاول کتاب تفسیر جامع‌السعاده‌که خودودین وآئین‌خودرا معرفی‌نموده می‌نگارم - چون‌عربی‌است‌شاید برای‌بعضی فهم آن‌مشکل‌باشد ترجمه آنرا به عرض می‌رسانم .

می‌فرماید: پس‌می‌گویدفقیربه سوی پروردگار بی‌نیاز،سلطان محمد پسرحیدر جنابذی‌که خدا هردورا به بخشاید بدرستیکه من‌به شهادت می‌طلبم خدا و ملائکه و انبیاء ورسل وجمیع خلق رابه اینکه‌شهادت می‌دهم‌که نیست خدایی جزآن‌خدائیکه

واحد،واحد وحی وقدیر وعلیم وسمیع وبصیرومدرك ومرید و متکلم ورحمن ورحیم و وقیوم ومدبرامورو فرستنده مرسل‌از برای رسل و نازل‌کننده کتب‌است و اینکه انبیاء اوورسل او واولیاء او وحجج اودرزمین تمامشان حقندکه فرقی بین هیچ یك‌از رسل نیست واینکه،آنچه آورده‌اند ازجانب‌پروردگارشان صدق‌است وایمان‌دارم به جمیع آنچه آوردند واینکه محمد خاتم الانبیاء ومرسلین واشرف‌تمام خلایق است واینکه عترت‌او بعدازو اشرف‌خلقند واینکه علی (ع) اول عترت‌و وارث‌علم محمد (ص) است وبعدازآن‌یازده فرزندش‌که یازدهمین آنها غایب‌است وقائم منتظراست‌که اگر نماندازدنیا مگریکروزخدا آنروزراطولانی می‌کندتاخروج نماید وزمین‌را پرکند ازعدل و داد چنانچه پرشده باشدازظلم وجوروانیکه اینها ائمه منندوشفعاء منندور روزقیامت وروز فقروفاقه ،متوسلم به‌سوی‌خدا وامیدوارم به ایشان برای نجاتم در روز میعاد و اینکه شریعت محمد (ص) ناسخ جمیع شرایع است‌واینکه آنچه محمد (ص)آورده ازواجب‌وسنت وسیاسات‌وعقائد واخلاق‌حق است‌وصدق است،ایمان دارم به تمام آنها از مفصل ومجمل واینکه موت‌وسؤال درقبروصراط ومیزان وحشرخلایق و تطائرکتب وحساب وجنت ونارومعاد جسمانیه و روحانیه‌تمام حق وصدق است، ایمان وایقان به تمام آنها دارم، بدرستیکه این‌دین من‌است‌که متدین‌باویم وبراوزنده ام وبراومی‌میرم وبه اومبعوث می‌شوم انشاء الله وبدرستیکه قرآن آنچنانیکه در میان ما است همان کتابی‌است‌که برمحمد (ص) نازلشده وتحریفی دراونشده وهمان دلیل به رسالتش و بیان‌شریعتش است‌وآن‌رشته کشیده شده ازجانب خدا هرآینه اواست صورت تکوینه ولایت آنچنانیکه او رشته ازجانب خداست حقیقة همچنانیکه عترت‌و ولایت آنها رشته ازمردمندواین‌دورشته مفارقت‌نمی‌کنند ازهم مگروارد گردند برپیغمبرو برحوض وبدرستیکه قرآن‌دلیل‌عترت‌است‌چنانیکه گفتنددراواست‌حجت مااهل‌بیت‌همچنانیکه عترت‌آشکارکننده قرآنند پس‌قرآن صامت‌وعترت قرآن‌ناطق ، چنانیکه محبت‌عالم ازعترت وتعظیم به اوونشستن نزد او وشنیدن‌قول اووتدبر درافعال‌و اعمال واحوال او

اقوال‌وتفکر درشئون‌او وتسلیم شدن برای اوومتشابهات چیزی‌ازآن‌وخالی ساختن‌خانه قلب‌تا اینکه نازل‌گردد ملکوتیت درآن‌به ملاحظه اینکه‌او است رشته‌کشیده شده از جانب خدا به سوی‌ناس، ایمان بدون عناد دارم که با اواست اعظم عبادات و همچنین تعظیم قرآن ونظرکردن به سطورآن وشنیدن وشنوانیدن‌کلماتش وتدبردرعبارات آن وتفکردراشارات آن‌ولطائف‌آن وخالی‌داشتن‌قلب‌را تاموردتجلی‌حقایق گردد ومتابعت نمودن احکام وتسلیم به متشابهات ازاعظم عبادات‌است‌چونکه دانستم رشته کشیده‌خدا است ....ه الی آخره .

خواننده محترم میان‌خود وخدا انصاف‌ده آیاکسیکه چنین‌سندی‌ازعقیده خود چاپ‌ودرمیان عالم منتشر می‌سازد کافراست ؟! یاللعیان‌بالله‌و لدزنا است یالاطی ومابون است‌که بانهایت‌بی‌شرمی‌چنین‌نسبتهایی به آنها داده شود،مکرر گفته بازهم می‌گویم خداشاهداست بنده به این دستگاه وسایردستگاهها سر سپرده نیستم و رشته تسلیم به آنهارادر گردن ندارم که به لحاظ هواداری دفاعی‌ازآنان نمایم فقط دلم برای‌اسلام می‌سوزدکه عده‌ای‌درلباس‌اسلام به مسند اسلام تکیه داده واسلام ومسلمانانرادرانظار بیگانه اینطورمعرفی می‌نمایندکه آنها به این‌اسنادبرما ودین مابخندند .

می‌گویندحربه عاجز فحش‌است ـ مگر این نسبتهاغایت درجه عجز نیست ؟ ! مگرمردم نمی‌فهمندکه جزغرض وخود نمائی نیست ؟ ! اگر کلام حق‌باشد هتاکی که لازم ندارد ـ چه خوب‌گفته‌آنکه بیکی‌ازهم‌عقیده های‌آقاکه صاحب‌فتوی هم بوده نوشته بودکه هشتادسال سرسفره‌اسلام ارتزاق‌می‌کنید دراین مدت‌یك‌کافریرا مسلمان‌نمودید یك‌تارك‌الصلوتی رانمازخوان‌کردیدیك شرابخواری‌را توبه دادید ؟ ! جز اینکه هم خودرا به این‌قرار داده‌که مسلمانانراکافر بخوانیدـ کافرساختن مسلمان‌که شأنی‌ندارد چرا اقتفا به بزرگان ازعلماء نمی‌نمائید .

آنچه بنده تفحص‌نمودم مرحوم حاج‌ملاسلطانعلی‌معاصر بوده با آقاشیخ‌مرتضی انصاری ، حاج میرزا محمد حسن‌شیرازی ، حاج میرزا حبیب الله رشتی ، حاج‌شیخ

زین‌العابدین مـازندرانی، حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل، حاج میرزا حسین سبزواری، سیدمحمدباقر چهارسوقی اصفهانی، حاج شیخ فضل‌الله نوری، آقا محمد قمشه‌ای، میرزا شمس‌الدین حکیم الهی. آخوند خراسانی، آقاسید کاظم یزدی، حاج ملاعلی کنی، آقاشیخ محمد باقر اصطهباناتی، حاج میرزا حبیب الله مشهدی؛ حاج شیخ محمد تقی اصفهانی، آقا میرزا محمد هاشم چهارسوقی، آقا سید عبدالله بهبهانی، حاج ملاعلی سمنانی، آقامیرزاابوالحسن جلوه، آقاعلی نوری، ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس، آخوند ملامحمد علی محلاتی، شیخ مهدی کجوری، نورالله مضاجعهم، عطرالله‌مراقدهم.

این اشخاص بزرگ که همه درسماء علم‌وشهرت کواکب درخشان بودند آیا شنیده شده که یکی ازآنها دروادی انتقاد ازتصوف بوده‌ویاحکم کفر شخص یا اشخاصی‌را داده باشند؟ امگرآنهاچشم‌وگوش نداشتند، مگرآنهادعوی حاج ملاسلطانعلی رانمی‌شنیدند مگرچنانچه احتمال فسادی دردین می‌دادند برآنها دفاع واجب نبود؟ چه بودکه همه ساکت بودند بجان خودم بعضی ازآنها بامدرك محکم واردد‌ر طریقت وبعضی متمایل به آن بودند ـ بلی اشخاصی ازبزرگان چون آقای قمی انتقاداتی کرده‌اندخوب که دقت شود برگشت کلامشان به‌جانب صوفیان غیرشیعه است وپاره‌ای ایرادات‌هم ازاینها دارنددر موضوع وحدت واتحادکه جواب ازآنهارا مانندخواجه نصیرالدین‌وقاضی نورالله‌وعلماء دیگرشکرالله‌مساعیهم‌داده‌اند، چنانچه پاره‌ای ازآنها راهم دراین بیانیه‌مشاهده‌کرده‌اید پس اشخاصی کوچك برای بزرك کردن خودمردم‌را به‌شك وتردید دچار می‌نمایند.

یادم نمی‌رود یکی ازمحرابیون که برای ریاست خیلی بی‌اختیار بودبرای جمع آوری مردم شبها بعد از نماز منبرمی‌رفت وازصوفیه بدگوئی، می‌کرد ازمنبرکه فرود می‌آمد می‌رفت به‌خانه یکی ازمشایخ آنهاکه نمی‌خواهم نام‌به‌برم‌شام صرف‌مینمود.

دیگری ازائمه جماعت‌که منبری‌هم بودنام صوفی وذهبی‌وشیخی‌را اگربه‌زبان می‌آورددهن‌راطاهرمی‌کردولی‌می‌رفت بخانه‌آنها روضه می‌خواند، پول‌می‌گرفت پول

وچاهی‌وپلوکه اوصرف‌می نمود همه‌طاهر بودولی نامشان نجس‌بود!.

اجمالا ازمدتها به‌اینطرف‌هرآخوندی می‌خواهدشهرت مختصری‌یافته‌یا بازار‌گرمی پیداکند ودکان‌رواجی داشته‌باشد ماسك تقدس مآبی‌را به‌صورت می‌زندوبه‌اهل عرفان وتصوف تاخت‌وتاز می‌کندکه مردم بدانند اومسلمان محض‌است.

قدری‌هم‌بخندید، وقتی‌یکی ازهمین‌آقایان با اجازه‌نامه‌مخصوص‌از نجف‌اشرف واردگردیدند عده‌ای‌که شایدیکی ازآنهاهم‌خود بنده‌بودم مسجدی آبرومندتهیه‌کرده باسلام‌وصلواة روزاول ماه صیام به‌مسجدش‌کشانیدند پس‌ازنمازبه‌منبر تشریف بردکه مردم‌را به‌مواعظ شافیه بیم وامیددهد، مدتی طولانی نشست دم‌در نیاورد ناگاه شروع کردبه‌فحاشی، البته به‌مرکزمعین باکمال عصبانیت، ازمنبرفرمود آمدگفته‌شداین چه شیوه‌ای بودکه دراین روز اول بکار بردی‌گفت: نمی‌دانیدچون روی منبر نشستم دنیادر نظرم سیاه شد نفس درگلویم حبس‌گردید زبانم خشك شد قلبم متلاطم گردیدهمه چیز ازیادم رفت، شما خدا را شکر کنید که توانستم این چهار تا فحش را بدهم وگرنه افتضاح زیاد بود ـ ودیگرهم منبرنرفت‌که نرفت.

ازاین‌نمونه معجزات ازامثال این‌قبیل‌ملانماها بنده زیاد دیده‌وبسیارهم‌یاددارم نمی‌خواهم پرده‌دری نمایم ـ این‌جوراشخاص سبب بدنامی نیکنامان وزشت‌کردن‌اعمال خوبان هستند، انشاءالله به‌موقع‌خود از بزرگواری وحقیقت آنهاهم ذکرخواهیم‌کرد.

آقا میفرماید آنچه‌ازکتاب سعادتنامه‌نقل شده تمام‌کفر وشرك ومخالف اسلام‌است

ما برای نمونه بعضی‌ازآن‌را ذکرمیکنیم.۱ـ درصفحه۱۱ و۱۲ سعادتنامه‌میگوید مرید باید درهرحال چه درنماز وچه‌غیرآن ازاذکار توجه تام بمرشد ظاهری نماید وصورت اورادرنظرآورد، تا اینکه میگوید مرشد مظهرتمام اسماء وصفات بلکه عین اسماء وصفات خدامیباشدواین‌سخن کفراست‌زیراتوحیدعبادتی آنست‌که قرآن‌میگوید «ولا یشرك بعبادة ربه احداً» اگرتوجه مرید بمرشددرحین عبادت اگرمرشد عین خـدا

باشد شرك لازم میآید واگر غیر خدا باشد بازشرك لازم میآید . دیگر آنکه میگوید مرشد عین اسماء وصفات خداست، چون صفات خدا زائد بر ذات او نیست لازم میآید که مرشد هم عین خدا باشد .

درکتاب سعادتنامه استدلال کرده براینکه صورت شیخ باید درقلب مرید در هر حال حاضر باشد خصوصاً درعبادت واستدلال نموده بعبارت کتاب فقه الرضا که « واجعل واحداً من الائمة نصب عینیك» وفقه الرضا مؤلفش معلوم نیست، الی آخر ایرادات که بعد از اینهم ذکر میشود . چون ایراد بشخص معین است جواب آقا را از همان می گویم .

بنده سعادتنامه را که میفرماید سراپا کفریات است ندیده‌ام در موضوع صورت شیخ که فرموده چهارجواب ازآن مرحوم بعرض میرسانم تا بلکه انشاءالله خیال آقا از بدبینی تخفیف یابد . جواب مراسله شیخ حسین بصیر سبزواری که درجمله مراسلات مرحوم حاج ملا سلطانعلی درکتاب نابغه بهرکس درج شده می نویسد :

بسم الله الرحمن الرحیم و هوحسبی ونعم الوکیل » عرض میشود کتاب مستطاب آنجناب واصل، امید چنانست که بصیرت آنجناب زیادتر وعیوب ونقائص این ضعیف را بیناتر شوید . همه وقت چون دوست این ضعیف را بنقائص ومعایب متنبه فرمائید شاید انشاءالله توانم خودرا ازنقائص پاك دارم . اما آنچه را که اظهار داشته بودید ظاهر این است که کمال غیرت آن جناب مانع از تفتیش شده و مسموع خود را بقبول تلقی نموده اید .

درهمه جا نوشته شده مضمون اخباری که فرموده اند کسیکه عبادت کند اسم را کافراست . کسیکه عبادت کند اسم ومسمی را مشرك است کسیکه عبادت کند مسمی را بایقاع اسماء موحد است نه اینکه درکتاب بنویسم «ایاك نعبد » باید خطاب بمرشد کرد اگرچه برای جواب تا همین جا بس است بی میل نیستم که باقی کتاب را هم بنویسم .

میفرماید بزحمت آنجناب درآمدن به این صوب همان استغناء وغیرت آن جناب

مانع آمد که گویا زبان حال این بود، ارنی مگو و بگذر . کسانیکه مدعی فقر وطریقتند و به انواع مناهی شرعیه مبتلا خدارا بشهادت میطلبم که شهادت میدهم کسیکه بمناهی شرعیه مبتلا باشد خداورسول (ص) وائمه (ع) هدی واین ضعیف از او تبری داریم . حتی اینکه کسانیکه مبتلا بوافور بوده اند یا بعدازاینکه دست بدست این ضعیف دادند مبتلا شده اند دردور این ضعیف راه ندارند بااینکه بیشتر حلال میدانند .

وبه آواز بلند میگویم ودربعضی نسخ نوشته‌ام که طریقت نیست مگر تصحیح شریعت، قلندریه و بسیاری ازآنها که دعوی باطل برزبان آورند وبعضی اخبار غرورانگیز را بهانه قراردهند، مرتکب مناهی شوند ازشریعت وطریقت هردو دورند، امر بمعروف ونهی ازمنکر باتحقق شرایط واجب است و تارك باتحقق شرایط مستحق لعن وعقاب خواهد بود، شخصیکه پروا ازشراب وقمار ولواط نداشته باشد باین ضعیف منسوب نیست اگرنسبتی داشته باشد لجام پیروی را ازسرانداخته. چنین کسی که سنش متجاوزازشصت باشد وبانواع مناهی مبتلا باین ضعیف هیچ نسبت ندارد اگر نام فقیر برخود بسته چون سایر قلندریه خواهد بود که درویشی بخود بسته وبکلی ازدرویشی بی خبرند تا آخر .

ازفحوای جواب معلوم است چه سؤالاتی شده. که او هم چون آقا بخلاف مذاقش بوده ولی بین مذاق اشخاص فاصله بسیاراست که نام فواصل غرض و بی غرضی است آنکه غرض ندارد برای فهمیدن ورفع شبهه میپرسد ورفع زحمت خیال تهمت سازی ازخود دور می کند . آنکه غرض دارد چنانچه خدا هم میفرماید هزار آیه هم که به بینند ازروش خود برنمیگردند .

۲ــ در کتاب تفسیرخود در معنی «ایاك نعبد» شرح مفصلی بیان میفرماید که خلاصه آنرا بنده بفارسی عرض مینمایم . میفرماید: سزاواراست ازبرای گوینده این کلام اینکه بالا بردمقام خودرا تا بمقام حضور و مشاهده حق تعالی درمظاهر او پس به بیند که او نیست که بوده باشد مالك چیزی ازاموال وافعال واوصاف وذات خود وبدرستیکه خداست که اومالك کل اشیاء است باستحقاق، چون چنین حالی یافت واقع میشود درمقام التجاء

مخاطبه‌می‌نمانند بلسان حال‌وقال ولسان‌ذات‌خود وتمام جنودقوای‌خود و ظاهر میسازد عبودیت ورقیت خودرا بنحو حصرستایش نسبت باو، تعالی، بدرستیکه مقام حضور اقتضاء تطبیق وتنگ‌گرفتن دربندگی‌است بطوریکه باقی‌نمانند ازبرای حاضرمجال‌نظربسوی غیر معبود.

آیا ندیدی قول‌خدایتعالی که فرموده «الم‌تکن ارض‌الله واسعه فتهاجر وافیها» واینجا ذکری ازعبادت نفرموده تاچه‌رسد بحصرعبادت دراو«والی قوله‌تعالی: یاعبادی ان ارضی واسعة فاعبدون» اینجا بذکر عبادت وحصرآن بیان فرموده پس بدرستیکه (درست متوجه باشیدکه اشتباه رخ‌ندهد) مقام غیب‌یعنی وقتیکه مخاطب غائب باشد عبادت‌اسم است نه برای‌خدا ولی‌درمقام حضور نمیباشد مگر عبادت کسیکه حضورش ایستاده، درجای‌دیگرمیفرماید«واعبدوالله واعبدواربکم» میباشد مقصود ازاظهارعبادت منحصراً برای‌خدایتعالی، ومقدمه برای‌طلب اعانت ازاوکه‌میگویندبطریق حصرمابجا می‌آوریم‌کاری‌که ازعبدبرای‌مولی‌است نه‌برای‌غیر، تااینکه باشیم‌عبیدتو نه عبیدغیر تو «وایاك نستعین» درمقام‌دوام حضوروعدم خروج ازآن‌وباقی‌بودن بر عبودیت استعانت می‌جوید.

۳ــ«اهدناالصراط‌المستقیم»شرح‌مفصلی‌درتفسیر بیان‌السعاده‌می‌فرماید‌بنده‌استفاده ازجملاتی ازآن‌مینمایم که‌موردایرادآقااست‌که هرکه‌خواهدمراجعه به‌آن‌کتاب‌بنماید البته استفاضه بیشترمینماید.

باری،درضمن‌تفسیرمیرسد باینجاکه‌حضرت‌صادق‌فرموده‌راه‌بسوی‌معرفت‌خدایتعالی دوراه‌است ،راهی‌است دردنیاوراهی‌است درآخرت واما،راه دردنیا پس‌او امام مفترض الطاعه‌است،که‌کسیکه شناخت‌اورا دردنیا واقتداء باونمود میگذرداز صراط‌درآخرت وکسیکه نشناخت اورا دردنیا قدمش‌برصراط میلغزدودرجهنم‌می‌افتد.وباز واردشده‌در اخبارکه صراط،امیرالمؤمنین (ع)است.

وبازفرموده‌اند :مائیم‌صراط‌مستقیم وصحیح‌است اینکه اشاره‌باشدکه‌بشریت‌امام

منظور باشد نه معرفت بمقام نورانیت واتصال به‌بشریت امام ومتابعت‌باو،وبیعت‌بااوهم راهی است ازراههای بسوی‌خدا چونکه راه بسوی‌خدا آن‌طریق نورانیت‌امام‌ومعرفت واتصال بآن رااتصال بامام نامیده‌اند نزدصوفیه بحضورفکر اول‌مرتبه‌آنست ــ واتصال‌و معرفت‌آن ظهور امام بحسب‌مقام وشأن سالك است برضمیر سالك بسوی‌خدا و نیست مراد باین فکر حضورآنچه شهرت یافته میان مرتاضین عجم ازقراردادن صورت شیخ درموقع عمل بین‌عینین.

اگرچه ازائمه‌ما اشعار بمثل‌آن شده‌که‌حضرت صادق فرموده‌وقت‌تکبیرةالاحرام متذکررسول‌الله (ص) باشد وصورت‌یکی‌ازائمه رانصب عینین قراردهد پس‌بدرستیکه تقید، بصورت‌شبه‌عبادت‌اصنام است ــ بلکه مراداین است که سزاوار است برای سالك اینکه خالی‌کند آینه قلب خودرا بذکر واعمالی‌که ازشیخ‌گرفته پس‌زمانیکه روشن گردید ذهنش‌قوی‌گردید ذکرش وخالی‌گردید ازبیگانگان قلبش ،ظاهرمیگرددمثال شیخ برسالك.

پس بدرستیکه‌ذکری که‌ازوگرفته نازله وجود اواست زمانیکه‌قوی‌گردد تمثل بصورت شیخ پیدا میکند آنوقتیکه مثال شیخ براوظاهرگردید مشقت عبادت ازو رفع میگردد ولذت عبادت‌را نزدمحبوبش‌می‌یابد وهرچه براووارد‌می‌گردد دوست میدارد ولذت میبرد ــ وهرگاه‌عبادات وواردات ملایم با طبعش نشده باشد دراین‌هنگام ظهور شیخ بنحو خارج ومباین با واقع‌است،گاهی بنحو حلول،گاهی بنحو اتحاد،گاهی‌بنحوه بقاء سالك درشیخ وبقاء شیخ تنهامشاهده مینماید ودرتمام اینمراتب وحالات‌ودرجات مهلکاتی است اگر مغرورب‌آنهاگردد چه‌بسا اشخاصیکه بآنچه‌دیده‌اندومغرور بمعاینات خودگردیده صادرمیگردد ازآنها چیزهائیکه شرع ازآنهاراضی‌نیست«مثل‌انی اناالله، ولیس فی‌جبتی‌سوی‌الله»وظاهرمیشوددرآنها اعتقادحلول‌واتحاد ووحدت‌ممنوعه‌واباحه واتحاد درشریعت مطهره.

۴ــدرسوره‌نساء درتفسیر«واعبدوالله ولاتشرکوا به‌شیئا» باز تفصیل مفصلی‌بیان

می‌فرماید تامیرسد باینجا که باین آیه‌وامثال آن استشهادکرده‌اندصوفیه‌ازخواندن‌خدا مطلوب این‌است‌که مظاهرخدا حاضر نزد خواننده باشدکه اورا حضور فکری می ـ خوانندو بعضی ازآنهامیگویندلابداست‌سالك‌صورت‌شیخ‌را نصب‌عینین‌خودقراردهدواو را تصویر حضوری دانسته اند و استشهاد مینمایند بفرمایش امام (ع) که وقت تکبیرة ـ الاحرام متذکررسول‌الله (ص) باشد ویکی‌ازائمه را نصب عینین خود قراردهد واینرا تصویر حضوری خوانده‌اند واین دوراست ازصراط مستقیم .

پس بدرستیکه مقصود ازحضوراتصال بروحانیت شیخ و ظهور مثال او است نه تصویرصورت چه‌که تصویرصورت مردوداست بسوی‌خود شخص واین‌ازنوع کفروشرك است ومامیگوئیم تصویرصورت شیخ به‌اختیار یا بخیال ازقبیل عبادت اسم‌است بـدون مسمی واین‌شبیه‌است به‌عبده اصنام‌وجحیم عاجله. سزاواراست اینکه عاقل‌ازاین‌خیالات بگذرد ولابداست سالك‌که باین‌ورطات نیفتد .

گویا برای‌جواب گوئی تاهمین‌اندازه بس‌باشد وکسیکه درچندین جاصریحاً صورت شیخ‌را درنماز وسایرعبادات بمنزله بت‌پرستی بیان‌نموده،درجای دیگر بخلاف آن‌نمیرود آنچه‌آقا ازکتاب سعادتنامه استفاده‌نموده یقیناً پی‌به اصل مقصود نبرده‌اند بظواهرآشفته شده‌اند ،ایمان وعقیده‌راسخ‌مرحوم‌حاج ملاسلطانعلی همان اسـت‌که از تفسیرآن استخراج وبعرض رسانیدم .

آقامیگوید در آن کتاب نوشته

مرشد عین‌اسماء وصفات خداست و چون صفات خدازائد برذات اونیست وعین ذات خداست لازم‌می‌آیدکه مرشدهم عین‌ذات خداباشد .

بنده چون عرض‌کردم آن‌کتاب را ندیده‌ام ونمیدانم تاچه حدمغالطه نموده‌اند ازبیان خودشان جواب‌میگویم، کسیکه آنقدرعاری باشد ازتشخیص صفات‌ذاتی خداو صفات اضافی‌وهمه‌رادریك طرازبداند، مثلاعالم‌بودن‌خداوخالق‌بودن‌اوراه تعالی» یکسان فرض‌نماید چه توقعی‌است که چنین‌ایرادهای بارده‌ازاوتراوش ننماید .

اگربه آقابگوئی تمام‌اشیاء مظاهراسماء وصفات خداهستند حتی خود جنابعالی که نمیدانم چه مظهری‌هستید شاید ازسنگینی کلام، حال‌ایشان‌دگرگون شود ولی‌اگر به ایشان‌آیةالله خطاب نشودخیلی بدشان می‌آید .

خیر نه کسی به ذات‌خدایتعالی‌پی‌برده ومی‌برد، نه مرشدی‌چنین‌دعوی‌داشته، حتی اینکه قبلا اشاره نموده‌ام که ما به صفات خداهم پی‌نبرده‌ایم ومعنی‌آنهارا نفهمیده‌ایم تاچه رسدبه مقام ذات اوتعالی‌شأنه

آقامیگوید درهمانجا نوشته صوفیه معرفت‌خدارا دروجودپیروپیروی‌او منحصر میسازند .واین نیزغلط است بایدهرکس‌خدارا به‌عقل بشناسد،از سوق عبارت معلوم است (که اگرراست‌باشد) نقل‌قولی است‌ودنباله داردوایشان حذف کرده‌اند فرضاً که همان باشدکه فرموده ،آیااین‌عقلهای‌سفیها نه لایق شناسائی خداست ؟ یامیتواندپی‌به مراتب توحیدببرد ؟ جزاینکه پیمبران و راهبران بحق وپیشوایان دین مردم را آشنا بخدا شناسی‌نمایند وآیاجزاین وظیفه داشتند ! همه آمدندگفتند «قولوالا اله الاالله»

امام میفرماید «بناعرف الله وبنا عبدالله» ملائکه که‌عقل محضند تا تلقین از محمدوآل محمدصلوات‌الله علیهم اجمعین نیافتند عبادت‌خدارا ندانستند، اخباریکه در اینخصوص رسیده زیاداست انشاءاله آقامیخوانند وتکیه‌به عقل‌ناقص نمینمایند .

راستی‌اگراین مربیان‌بشر نبودند مردم بهائمی بیش نبودند !توحید خدایتعالی تکمیل مقام انسانیت، دستور امرمعیشت‌ونشان دادن طرق عبادت ،حتی آداب‌جزئیات زندگانی‌راهمه آنها آموختنداینها ازجانب‌خدا معلم بشرندمگرکتاب سیوطی‌یاکمتر ازآن‌جامع المقدمات که آقا انشاالله خوانده‌اند به عقل خود فهمید، تا استاد نداشته باشدجزخطوطی درکتاب نمی‌بیند .

میخواهم عرض‌کنم این‌ایرادات تراوش همان عقل است که ناشی میگردد . آقامی‌فرمایدکه‌ازجمله‌درآن کتاب‌نوشته، سالك‌باید دراول تحصیل‌کند عقایدحقه‌راهر چندبه تقلیدباشد تاآخرکاراگرتوفیق رفیق گشت به شهود انجامد واین‌سخن‌نیز غلط

است و باطل و حق را باید به عقل تمیز داد، نه به تقلید، زیرا ممکن است کسی تقلید کند از بت پرستان و، کشف و شهود هم غلط است زیرا اسلام ما را به کشف و شهود دعوت ننموده.

بنده نمیدانم کجای این عبارت غلط است مگر شما نمیگوئید. عمل عامی غیر محتاط بدون تقلید باطل است، مگر نه میگوئید چون به مقام اجتهاد رسید تقلید نباید نماید به مظنه و گمان خود باید عمل نماید، تقلید در طهارت و نجاست و شك و سهو و کشف و شهود هست در امور باطن نیست؟!

راستی که این ایرادات هیچکدام قابل جواب نیست جز اینکه بنده از خوف تهمت اینکه مطالب حقه را جواب نداده، بخود و خواننده محترم زحمت میدهم.

آقا باز می آید به بحث صورت مرشد و راستی افتراءهائی زده و خبر حضرت رضا (ع) را در فقه الرضا تضعیف بلکه رد نموده چون جواب از این موضوع مفصلا از بیان خود مرحوم حاج ملاسلطان علیشاه داده شده تکرار نمی نمایم.

میفرماید گنابادی در مجمع السعاده گوید هر کس امام و مرشد را بشناسد حاجت به انتظار ظهور امام زمان نخواهد داشت الخ، معلوم می شود اگر عبارت همین باشد دنباله دارد که ایشان عمداً حذف فرموده اند، بنده عرض میکنم بلی همینطور است تمام حرفها در شناسایی است آنکه این حرف را میزند امام را به نورانیت شناخته و همیشه در حضورش هست هیچگاه اورا غایب نمی داند که انتظار ظهورش را داشته باشد.

میفرماید گنابادی در فصل پنجم ولایتنامه گوید مراد از ولایت اعتقاد بامامت نیست بلکه مراد از بیعت بولی است که بواسطه آن صورت ملکوتی شیخ داخل قلب میشود، مقصود از ایمان همین بیعت با مرشد است کـه خداوند دیگر صاحب بیعت را عذاب نکند اگر چه فاجر باشد و مقصود از نمازها همین بیعت است.

مؤلف میگوید این سخن ها بطلانش آشکار، زیرا ایمان و ولایت عبارت است از

عقیده و محبت قلبی والا بیعت چه فایده دارد، عمر هم با علی بیعت کرد و مردمی که پیغمبر و امام را ندیده اند که بیعت کنند پس ولایت نداشتند؟ و در خبر داریم که ولایت ائمه را عرضه داشتند به آسمان و زمین و سایر موجودات و اکثر ولایت ایشان را قبول نمودند باید به این مرشد گفت آسمان و زمین بدون بیعت ولایت را قبول کردند. در باب پنجم ولایتنامه گفته مراد از ولایت اعتقاد به امامت نیست بلکه مراد بیعت است.

بنده اتفاقاً ولایتنامه داشتم مراجعه نمودم شاید یکساعت خودرا به تفصیل بیان در باب بیعت و ولایت مشغول داشتم چنین عبارتی (که مراد از ولایت اعتقاد بامامت نیست بلکه مراد بیعت با مرشد است نیافتم) نمیدانم آقا تا این اندازه هم فکر نمیکند اشتباه کاری مورث مشت بازی و مشت بازی مورث بی اعتباری است اینجا لازم دانستم فصل پنجم از کتاب ولایت نامه را برای اطلاع خوانندگان محترم بنگارم، میفرماید:

فصل اول در بیان فواید ولایت بمعنی بیعت

بدانکه ولایت در اخبار و آیات به معنی عدیده استعمال شده از جمله آنها است بیعت کردن به بیعت خاصه ولویه و قبول دعوت باطنه که در اخبار، ارکان اسلام به همین معنی استعمال شده است. چون این صورت بیعت سبب می شود که پیوند ولایت به شجره وجود انسان می رسد و پیوند ولایت مایه جمیع خیرات و دافع جمیع شرور است، بواسطه این پیوند.

پس فایده ولایت بمعنی بیعت رسیدن پیوند شجره الهیه است بوجود انسان و جمیع فوائد آن پیوند که بعد خواهد آمد مترتب میشود بر همین بیعت بواسطه آن پیوند چنانکه فائده بیعت عامه نبویه در هم شکستن شاخهای تلخ شجره انسانیه است که شاخهای باقیه قوت گیرد و مستعد پیوند خوردن شود و چون فائده بیعت عامه اسلامیه و قبول دعوت ظاهره زیاده از تخویف و انذار که شکستن شاخهای خواهشهای حیوانیه باشد نبود هر یك از ائمه

دست از آن کشیدند و این تخویف را بصاحبان ملت واگذار مینمودند چه بیعت میگرفتند مثل خلفاء تیم وعدی واموی و بنی عباس وچه نمی گرفتند مثل زمانهای بعد که برهمان قبول اسلام به پیروی پدرومادر وملامکتبی وملامنبری اقتصار می کردند ورسم بیعت عامه راکه در تمام ادیان معمول بوده ازمیان می بردند زیراکه این انذار وتخویف را صاحبان ملت به هواهای نفسانی واغراض فاسده خود بیشتر و بهتر رواج میدادند چنانکه درهمین زمانها ارباب منابر واصحاب مناصب اسلامیه مواعظ و نصایح وفتیا واجراء حدود واحکام اسلامیه را وسایل اغراض خود قرار داده اند واغراض خودرا به صورت نصح ووعظ واجراء حدود و احکام وجهالات خودرا به صورت علم برخلق جلوه میدهند وخودرا درمناهی حق تعالی می افکنند که خلق را ازمناهی بازدارند لکن صاحبان دین وائمه معصومین صلوات اله علیهم اجمعین درعین گوشه نشینی بیعت ایمانی را بکسی واگذار ننمودند زیراکه امر دین را بدیگری که اهل آن نبوده واگذار ممکن نبود، در گوشه نشینی هرکس را مستعد ومستحق میدیدند بیعت ازو می گرفتند واورا داخل دین می کردند، نظر کن که ائمه جور که با هریك از ائمه ما نزاع می کردند ودرصدد قتل وحبس واهانت می بودند، می گفتند تو خلق رامی خواهی بشورانی وشق عصای مسلمین نمائی وبیعت از مردم می گیری مردم را به سوی خود دعوت می نمائی

حضرت امیر (ع) درمدت بیست وپنج سال که درخانه نشست به توسط مشایخ ویا بدون واسطه در بلاد قریبه و بلاد بعیده جمع کثیری را بدین خود خواندند و شیعه بسیاری درایران وتوران ومردم وشام ومصرویمن وهند برای آن حضرت پیداشد با اینکه داعیه بیعت اسلامی ننمود وبیعت اسلامی را دیگران به وجه باطل از مردم می گرفتند زیرا غرض ازبیعت اسلامی استعداد پیوند بودنه اجراخروی ،چنانچه در اخبار بسیار وارد شده که فایده اسلام قبول رسالت وانقیاد تن است در تحت احکام وآداب حکومت و سلطنت ،اعم از اینکه با انقیاد دل باشد یا نباشد، منافق نخواهد بود اما فایده براین مترتب

نخواهد شد زیراکه فایده اخروی وقتی مترتب می شود که پیوند شجره الهیه به وجود رسد وانسان را به حسب فعلیت اخیره. که همان پیوند الهی باشد الهی کند، تا بعداز خلاصی ازتن آن پیوند الهی انسان را جلا دهد و ببرد تا عرش اعظم الهی .چنانچه در اخبار بسیار .

«نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم»

به امام (ع) تفسیر شده است یعنی همان پیوند الهی که صورت ملکوتی امام است که وصل شده است به شجره وجود پیش رود وانسان را به کشاند به سوی اصل خود که امام وخدا باشد دنباله این فصل فصولی دیگر درهمین باب بیعت وولایت دارد که در هیچکدام مستمسك آقارا نمی رساند . چون خسته شدید قدری طفره میروم .

حکایت

گفت درشهرمادو بچه سید به لباس روحانیت هردو مفتون الشهره، مجنون الریاسه هرروز به رنگی خودرا به مردم نشان میدادند مردم همه که دنبال سرگرمی یا حوائج شخصی بودند دورودایره را کرم کرده بودند به قول یکی از هوچی های آنها گفت : ما مقصود خودرا طالبیم اگر این سقط بشود از چوب بیدهم که باشد مثل اورا درست میکنیم برادر بزرگتر کروفرش زیاد بود، آن دیگر به پایه او نمی رسید ولی خودراهم نمی باخت این دو برادر دوحاجت بزرگ داشتند یکی آنکه ازنوع ؛هیچکس زنده نباشد، دیگر آرزوی مرگ یکدیگر، تفصیل را زیاد بیان کرد .

بنده نمی خواهم زیاد معطل شوم اجمالا در بساط آن دو بزرگوار از دین وخدا و پیغمبر خبری نبود ولو اینکه ظاهر تمام بنام دین تمام می شد، قضیهٔ پیش آمد برادر بزرگتر بخلاف دولت سروصدا راه انداخت تبعیدش کردند به طهران بنا بود درمحبس تشریف فرما شود یکی ازعلماء بزرگ طهران وساطت نمود محبس را به منزل خودش تبدیل نمود درمنزل آن آقا مدتی متوقف بود بدون اینکه حق بیرون شدن داشته باشد . برادر کوچك دید تبعید برادرش وجهه برادر را در میان بازار یهاز یاد کرد تحمل نتوانست دنبال

برادررهسپار به مرکزشد که ازعنوان شریف تبعید،اوهم بی‌نصیب نماند، با آن سوابق محبتی که‌عرض شد انیس‌وجلیس برادرگردید درواقع بزرگتر عذاب برای اوفراهم‌شد چون هردوازاغراض یکدیگر مطلع بودند .

برادرکوچك گفت من آزادبودم روزهاهمراه فرزندآقای‌صاحب خانه به خیابانها می‌رفتیم وگردش‌می‌کردیم می‌دیدم مردم متوجه آقازاده هستند به اوکرنش و احترام می‌نمایند وبه من‌اعتنا ندارند خیلی برمن سخت می‌گذشت اگر می‌خواستم گردش راهم ترك‌کنم نشستن‌پهلوی برادر آزارم می‌داد خیلی خیال کردم که چه کنم در خیابانها انظارمتوجه من‌شود تافکرم به اینجارسیدکه با پوستین‌ازمنزل درآیم،البته آن وقت مقتضی‌پوشیدن پوستین نبود پوستین‌را بدوش‌گرفته بیرون‌آمدیم سرخیابان که رسیدیم اورا وارونه‌کردم دیدم انظارمردم خوب‌متوجه من‌شده آنها برمن‌می‌خندندکه چه سید مسخره‌ایست من‌ازخنده واستهزاء آنهاکیف می‌بردم .

حالاچه بایدکرد آقا تعمداً پوستین را وارونه دوش، نموده و ازخنده مردم هم کیف می‌نماید .

بازگردیم‌به ایرادات آقا.میفرماید:در فصل‌دوم سعادتنامه‌گوید: معرفت‌کتاب و سنت‌ازروی لفظ محال است ونیزگفته:عرفا علم لدنی‌جویند بنابر این قرآن وحدیث برای مسلمین نیست باید همه را کنار گذارند تا به وحدت وجودبرسند، عرض کردم سعادتنامه ندارم‌که به بینم اصل عبارت آن چیست وآقا تاکجا به میل خود زیروبالا نموده‌اند ناچارم به همین‌که فرموده‌جواب‌عرض‌کنم که هرعامی وجاهل هم میداندکه معرفت‌کتاب‌وسنت‌ازاصل‌الفاظ‌حاصل‌نمی‌شودقطع نظراز تفسیروتاویل‌آیات وشرحهای بر روایات‌هنوز بسیاری‌ازاحکام‌مجمل‌مانده‌که‌هرمفتی یك طورفتوی داده،هرمجتهدی‌یك نحواستنباط‌نموده‌چه بسا اتفاق‌افتاده‌دواستنباط‌باهم متناقض‌ومخالف‌بوده، اگر معرفت کتاب وسنت از الفاظ معلوم بوداین‌اختلافات‌هم نبود .

مکررعرض شده‌که قرآن‌کتاب صامت‌است بایدبا امام ناطق‌همراه باشد تامعانی

الفاظ اومعلوم‌گردد،پیغمبر (ص) فرموده « انی تارك فیکم الثقلین کتاب‌الله وعترتی لن یفترقاحتی یرداعلی‌الحوض» بازامام می‌فرماید «احادیثناصعب‌مستصعب‌لا یحتمله‌الاملك مقرب‌اونبی‌مرسل او عبدامتحن‌الله قلبه‌للایمان .

پس همانطورکه آن مرحوم فرموده معرفت کتاب وسنت از روی الفاظ محال است .

فی‌الکافی محمد ابن مسلم گوید از امام باقر (ع) شنیدم می‌فرموده در نزد ، هیچکس‌حق ودرستی نیست وهیچکس بدرستی قضاوت نکند جزاینکه آنچه ازخاندان ما بیرون شده است .

زراه‌گوید من نزدامام باقر (ع) بودم مردی‌ازاهل‌کوفه ازآن‌حضرت‌راجع بقول امیرالمؤمنین (ع) که فرمود به پرسیدازمن هرچه‌خواهید وچیزی ازمن نه‌پرسید جز آنکه شماراازآن‌خبردهم. امام باقر (ع) فرمودبه راستی مطلب‌این است‌که هیچکس علمی‌ندارد جزاینکه ازنزدعلی بیرون‌آمده ؛ مردم هرجامی‌خواهند بروندبخداسوگند که علم حق‌ودرست نیست جزازاینجا(وبادست‌اشاره به خانه خودکرد).

بازامام صادق (ع) به سلمة ابن‌کهیل وحکم ابن‌عتبه فرمودبه مشرق بروید یا به مغرب‌عام درست بدست‌نیاورید جزآنچه‌ازنزدماخاندان بیرون‌آمده است ، ابوبصیر گوید:امام (ع) به من‌فرمودبه راستی حکم بن‌عتبه از آنها است که خدادر باره آنها فرموده «ومن‌الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم الاخروماهم بمؤمنین » حکم، به مشرق رودیا به مغرب بخدا دست‌اوبه علم نرسد جز اینکه از خاندانی که جبرئیل برآنها نازل شده بگیرد.

بازامام باقرمی‌فرماید:رسولخدا فرمود براستی حدیث آل محمد صعب است و مستصعب بدان‌ایمان نیاوردجزفرشته‌مقرب‌یا پیغمبرمرسل یا بندهٔ‌که خدادلش رابایمان آزموده . آنچه ازحدیث‌آل‌محمد (ص) بشمارسید ودلنشین‌شما گردید وآنرافهمیدید آنراپذیراشوید.آنچه رادل‌شما نگرفت‌ونفهمیدید بخدا و رسول وبعالم آل محمدبر

گردانید هلاکت دراینجاست از برای کسیکه ازشما تحمل ندارد و نمیتواند بفهمد باز گویند واو بگوید بخدا این نمی‌شود بخدا این نمیشود انکار یا کفر است.

ابو بصیر گوید امام صادق (ع) فرمود ای ابامحمد براستی نزد ما بخدا سری است از خدا و علمی است از علم خدا که بخدا سوگند هیچ فرشته مقرب و نبی مرسل و مؤمنیکه خدا دلش را بایمان آزموده متحمل آن نتواند شد بخدا موظف نکرده است بدان خداوند احدیرا جز ما، و به بندگی خود نگرفته بدان احدیرا جز ما، و نزد ما بعضی اسرار و بعضی از علم خداست که بما دستور داده آنرا بدیگران تبلیغ کنیم از طرف خدا و ما آنرا از طرف خدا تبلیغ میکنیم و برای آن محلی و اهلی و حاملی نمی‌یابیم که آنرا تحمل کنند و بفهمند تا خدا برای آن مردمانی را بیافریند از همان گلی که محمد (ص) و ذریه اورا آفریده و از نوریکه محمد (ص) و ذریه اورا آفریده، آنها را از فضل و رحمت خود چنان بسازد که محمد و ذریه اورا ساخته و ما به آنها آنچه را دستور داشتیم تبلیغ کردیم و آنرا پذیرفتند و تحمل کردند و فهمیدند و آن اسرار علم الهی از ما به آنها رسید و پذیرفتند و فهمیدند و نام ما را شنیدند و دل به معرفت و حدیث ما دادند و گرنه نبود که از آن آفریده شده بودند بخدا نه تحمل میکردند نه، می‌فهمیدند، و براستی خدا مردمانی را برای دوزخ آفریده و ما دستور داشتیم که به آنها هم تبلیغ کنیم، کردیم بدل آنها نچسبید و نفرت از آن کردند و آنرا بما برگرداندند و دروغ شمردند. گفتند جادوگر و دروغگو.

خدا مهر بردل آنها زد و از یادشان ببرد سپس زبانشان را به بعضی از بیان حق باز کرد و آنرا بزبان میگویند و بدل باور ندارند تا بدین وسیله از اولیاء خدا و اهل طاعتش دفاع شود اگر چنین نبود خدا درزمین پرستش نمیشد و ما دستور دادیم که از آنها نهان داریم و کتمان کنیم، شما هم نهان کنید از آنها که خدا دستور داده بصرف نظر از آن و پنهان کنید از آنها که خدا دستور داده، بستر و کتمان از او، گوید: سپس دست برداشت و گریست و فرمود: بارخدایا اینان جمعی اندکه آنهارا در زندگی و مرگ ماشریك گردان و دشمن را بر آنها مسلط مکن مارا بمرگ آنان داغدار منما زیراکه اگر داغ آنها را بدل ماگذاری هرگز

درزمین پرستیده نشوی.

مرحوم مجلسی میفرماید درمعنی «لوعلم اباذرمافی قلب سلمان الخ. مقصود از مراتب ایمان است که اگر سلمان از آنها چیزی به اباذر میگفت نمی‌فهمید و حمل بر دروغ مینمود و اورا مرتد میشمرد یا ازعلوم غریبه اواگر خبردار میشد حمل بسحر مینمود وسلمانرا میکشت یا وسیله قتل سلمان میشد. بگذار تا بازهم بنویسم بلکه خداخواسته باشد اثری از برای بی‌اثران بادید گردد.

بازدر کافی کسی باسناد خود از جابر از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که ابوذر بسلمان وارد شد و او مشغول پخت دیگ غذا بود در بین که باهم صحبت میداشتند دیگ برگشت روی زمین نه آب آن ریخت، نه آنچه در آن بود، ابوذر متعجب شد سلمان دیگرا روی آتش نهاد بنای صحبت نمود باز دیگ برگشت بهمان طور، اباذر وحشتناك از نزد سلمان بیرون شد دم در به حضرت امیر (ع) برخورد نمود فرمود چرا هراسناکی و چرا از نزد سلمان بیرون آمدی؟ عرض کرد دیدم چنین و چنان تعجب نمودم. فرمود ای اباذر بدرستیکه اگر سلمان آنچه داند بتو گوید خواهی گفت خدا کشنده سلمانرا رحمت کند. سلمان باب خداست درزمین هرکه اورا بشناسد مؤمن است و منکر او کافر است. سلمان از ما خاندان است و خود سلمان گفت بمن علم بسیاری داده‌اند اگر آنچه میدانم بگویم طایفه‌ای میگویند دیوانه شده و طایفه دیگر میگویند خدا قاتل سلمانرا بیامرزد.

مرحوم مجلسی میگوید مقصود این است علم نهان دسترس دونان نیست مدرك آن دقیق است و رسیدن به آن دشوار و فحول دانشمندانرا بدان دسترسی نیست تاچه رسد به سست فهمان و برای همین جمهور مردم را باید بهمان ظاهر شرع و مجملات آن مورد خطاب ساخت نه اسرار و اعماق آن زیرا فهمشان از درکشان کوتاه و حوصله آنها از تحمل آن نارساست. چنانچه می بینی آقا بادعوی علم و فضیلت از یك جمله حقی تغییر حال پیدامیکنند درمقام تکذیب بر می‌آید تا برسیم بحالات عوام، بنده نمیدانم که درکتاب سعادتنامه ازعلم لدنی ذکری شده یا نه و غالب الظن اینکه از استنباطات آقا باشد ولی مگر تعریف علم را جز آنچه

خدا فرموده میتوان تعریفی کرد «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» این علم صرف و نحو معانی و بیان و منطق و حدیث و اصول و فروع نیست علمی است که از این قال وقیل ها خلاصی می بخشد آن علم پشت هم اندازی نیست، آن علم دروغ پردازی نیست، آن علم کافرسازی نیست، معلوم آن علم شناسائی خداست و رسیدن بمقام انبیاء و اصفیاءاست، نه رسیدن به محراب ومنبر و بالا نشستن و نخوت فروختن و چشم از نواقص خود پوشیدن و بغیبت مسلمانان کوشیدن و دیگران را از دین و قرآن و صاحب آن دور نمودن .

فراموش نمیکنم دو پسر عمو که هر دو از خانواده علم بودند یکی راستی مؤمن و محصل و فاضل، یکی لاابالی و همه کاره، چون دید پسر عمویش مورد احترام است مردم دست او را میبوسند ناراحت شد رفت در عتبات عالیات چندی به تحصیل پرداخت با هیکلی حق بجانب برگشت. مکرر، میگفت دیدم دست او را میبوسند منهم رفتم دنبال کار تا دستم را ببوسند، علمی که نتیجه آن اینقدر پست باشد و اینقدر همت صاحبش کوتاه باشد که تحصیلش از راه حسادت و سر برای ریاست باشد میخواهی چه حاصلی داشته باشد جز همین که می بینیم. برای عرض وجود خود همه را کافر بدانیم و بنام دین چنان دین را بر اندازیم و بنام نهی از منکر هزار منکر بعمل آریم که کوچکترین آنها دروغ و بهتان باشد. ما کجا و علم کجا .

اینجا مایلم قدری درفضیلت علم و عالم بنویسم

در کتاب کافی فی فضل العلم - معاویة ابن وهب گوید: شنیدم امام صادق (ع) میفرمود طلب علم کنید و با حلم و وقار خود را بیارائید و نسبت بشاگردان خود تواضع کنید و نسبت باستاد خود تواضع کنید . از دانشمندان جبار نباشید تا شیوه باطل شما حق علم شما را از میان ببرد، امام صادق (ع) در تفسیر « انما یخشی الله من عباده العلماء» میفرماید مراد از علماء کسانیند که گفتار و کردارشان مصدق هم باشد اگر نباشد عالم نیست .

در روایت دیگر میفرماید آگاه باش علمی که با او فهم نباشد خیر در او نیست. آگاه باش خواندن بدون تدبیر خیر در او نیست، آگاه باش عبادت بدون تفکر خیر در او نیست، آگاه باش تدین بی ورع خیر در او نیست. حضرت امام رضا (ع) فرمود از نشانه های فقه و فهم ، بردباری

وخموشی است . امیرمؤمنان (ع) فرمود سفاهت و فریب در دل عالم نیست . باز امیر (ع) میفرماید: عالم سه نشانه دارد .علم ، حلم و خموشی، عالم نما هم سه علامت دارد، نافرمانی نسبت ببالادست و ستمکاری بزیردست و پشتیبانی از ستمکاران .

مفضل ابن یزید گوید امام صادق (ع) فرمود مبادا گرد دو کار بگردی که هلاکت سبب آنست برتو، غدغن میکنم که بنا حق وروش باطل و بی اساس اظهار دینداری کنی و به آنچه ندانی فتوی دهی .امام باقر فرمود هر که ندانسته فتوی دهد فرشته رحمت و عذاب بر او لعنت کنند و گناه هر کس بفتوی او عمل کرده بعهده اواست ،

امام باقر (ع) فرمود: آنچه میدانید بگوئید هر چه نمیدانید بگوئید خدا داناتر است ، براستی کسی برای دلیل آیهٔ از قرآن را اینجا تفسیر و تاویل نماید تا قول خود را ثابت دارد بمسافتی دورتر از آسمان وزمین پرت شود یعنی بهمان اندازه از دین و قرب خدا دور می شود .

زرارة بن اعین گوید از امام پنجم (ع) پرسیدم خدا بر بندگان چه حقی دارد؟ فرمود این حق که هر چه بدانند بگویند و هر چه ندانند دم فرو بندند . مردی خدمت حضرت سجاد (ع) آمد پرسشهائی کرد وجواب شنید باز برگشت که مانند آنها بپرسد امام فرمود در انجیل نوشته: از علم آنچه باو عمل نکرده اید علم دیگر براسؤال ننمائید، زیرا علمی که بآن عمل نباشد کفر است و برای عالم خود جز دوری از خدا نیست .

حضرت صادق (ع) فرمود هر که علم حدیث را برای منفعت دنیا خواهد، از آخرت بهره ندارد وفرمود هرگاه دیدید عالم دوست دارد دنیا را اورا نسبت بدین خود متهم دانید زیرا هر که هر چه دوست دارد گرد محبوب خود میگردد ،فرمود خدا بداود وحی فرمود میان من و خودت عالمی که فریفته دنیاست واسطه مکن تا تورا از دوستی من باز دارد زیرا آنها راهزنان بندگان منند، کمتر چیزی که من با آنان کنم شیرینی مناجات خود را از دلشان می برم .

ربعی بن عبدالله گفت: حضرت باقر فرمود :هر که طلب علم کند تا بر علماء بنازد یا با

سفهاء وراندازد یا خودرا مورد توجه مردم‌سازد نشیمن او پر از آتش باد، براستی ریاست جز برای اهلش نشاید .

یحیی بن طلحة بن زید گفت که امام صادق(ع) فرمود راویان کتاب خدا فراوانند و رعایت کنندگان آن کم اند، چه بسیار اندرزجوی یعنی صحت جوی احادیث که نسبت بقرآن دغل باز است، علماء درغم ترك عمل باشند، نادانها درغم حفظ الفاظ، یکی دنبال زندگانی است آن دیگر در پی هلاك جاودانی .

علی بن ابراهیم گفت امام صادق(ع) فرمود طالبان علم سه دسته‌اند آنهارا بذات و صفات بشناسید .

۱ - صنفی برای خود نمایی طلب آن کنند .

۲ - صنفی برای زورگویی وگردن فرازی وفریب .

۳ - برای فهم وتعقل ، آنکه خودنما است آرا ربخش ودر مقابل مردم داد سخن میدهد . نام علم میبرد، حلم را میستاید، ازسرتاپا اظهار خشوع میکند ودلش از ورع خالی است خدا بینی اورا بکوبد وکمرش را ببرد، آنکه یارگردن فرازی و فریب است نیرنگ بازو تملق ساز است وبه همگنان گردن فرازی نماید وبرای توانگران تواضع کند شیرینی آنهارا بخورد ودین خودرا خردکند خدایش براین روش گمنام سازدو از آثار علماء اثرش را براندازد، وآنکه یاور فهم وتعقل است همیشه شکسته حال ودچار اندوه و بیخوابی ودرتاریکی شب بپاخیزد، کارکند وبهراسد وبترسد وبخود مشغول است وبمردم عصر خود عارف است وازموثق ترین برادرانش وحشتناك است خدا ازاینرو پایه زندگانی اورا محکم ودرقیامت آسوده اش دارد .

بازهم انشاءالله دراین زمینه صحبت مینمایم فعلا بر میگردیم بجواب ازایراد علم لدنی که مورد ایرادآقا است. سؤال از جناب آقا میشود میان خود وخدا این علومی که پایه‌او، روی اختلاف وشك وظن یا بالاخره پس ازقال وقیل‌ها ازسابقین بلاحقین یك سلسله اشکال بارث رسیده وشرحها وتفسیرها وتأویلها و احتمالات حل آنهارا نکرده

میتواند جوابگوی احتیاجات بشر باشد؟ مگر « الاحوطها والاقواها » دلیل سرگشتگی نیست مگر شك وظن را هم میتوان علم نامید؟!.

نگارنده تا ارزنده روزی درمجلسی بودم صحبت اززیارت عاشورا درمیان آمد. برای یك عمل مستحبی آنقدر آراء مختلف ازعلماء اعلام ذکر شدکه راستی جزوحشت وبلاتکلیفی برای بیچاره زائر نصیبی نیست، هرمرجع تقلیدی یك طوردستور داده هر آقائی وصول به مطلوب ونیل به معنویات را رای خود ملاك قرار داده آیا این همان علمی است که مکلف یا عامل را قانع نماید؟ و همینطور درمطالب واجبه بیچاره عامی تاکی باید عبادتش شك وظنی انجام دهد، باید خدا را شکر کردکه اغلب آنها متوجه این نکات نیستند بصرف اینکه آقا چنین گفته قانعند ورساله اومورد عمل میشود حالگو اینکه صاحب رساله خود یقین نداردکه آنچه خدا خواسته ازاوهمین است ودرعین حال درکتابش می نویسد « هذاماادی الیه ظنی کما ادی علیه ظنی فهو حکم الله »

میگویند باب علم مسدود است اگرچنین باشد تکلیفی نباید باشد .عجبا که بفوت مرجع تقلید فتاوی آنهم فوت میگردد. باید مردم دنبال دیگری بگردند ورساله دیگری بدست آورند ، مگر آن مرحوم آیت‌الله آنچه دستور به مقلدین خود میداده حکم خدا وپیغمبر نبود اگر بوده چرا باطل گردید اگر العیاذ بالله باطل بوده چرا عامی بیچاره را بباطل مشغول نموده نمیخواهم در این زمینه پافشاری کنم وحاصل علوم شمارا بمردم نشان دهم بگذار مردم بهمان عقیده باقی باشند . خیلی جلوه خودرا نشان ندهید خیلی دین وکتاب وسنت بلکه پیغمبر وامام را ارث خود ندانید .

علم طهارت ونجاست وشك وسهو، حیض ونفاس علم نیست دستوری است که مکلف اگر دست یا جامه اش نجس شد چطور طاهر کند اگر در نماز شك وسهو کرد چه باید بکند اگر زن حیض ونفاس دید چه تکلیفی دارد همچنین تا بمعاملات ودیات همه برای نظم این جا است واداء تکلیف مکلف ولی آن علمی که نور قلب ونور افکن راه بخدا باشد غیر از این است بنده عرض نمیکنم عامل همین مسائل ظاهری بدون اجراست اینهم یك نحو امتثال امر

شارع است وعامل هم بقدر ایمان خود مثاب وماجوراست ولی علمی که بشررا بمقام عالی انسانیت برساند نیست، آنعلمرا بهمه کس نمیدهند. « یقذفه الله فی قلب من یشاء » :

غرض اینست که جناب آقا بداند که خودازعلم چه بهره‌ای دارند و بکسانیکه درجات اعلاء علمرا میخواهند بریاضت و مجاهدت بدست آرند نکوهش نفرمایند آنها همت خودرا فوق این میدانند که به‌شك وظن قانع باشند.

« فی الکافی فی باب الشرك » ابوبصیر از حضرت صادق (ع) نقل مینماید که من گفتم « اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله » امام (ع) فرمود والله آنها نخواندند مردمرا بعبادت نفس خود و اگر خوانده بودند اجابت نمی شدند لکن حلال کردند چیزهائی که حرام بود و حرام نمودند چیزهائی که حلال بود. پس مردم ازروی نادانی تقلید آنانرا نمودند.

درحدیث دیگر پیغمبر (ص) میفرماید: ای اباذر داخل میشود نور در قلب و اورا پاکیزه میکند و وسیع مینماید، عرض کرد علامت این نورانیت واتساع قلب چیست؟ پدرومادرم فدای تو باد. فرمود: « الانابة الی دار الخلود والتجافی عن دار الغرور ».

اگرچه این اشعار را قبلا نگاشته‌ام بازهم می نگارم که حضرت سجاد فرمود :

« انی لاکتم من علمی جواهره   کی لایری الحق ذوجهل فیفتتنا »
« وقد تقدم فی هذا ابوحسن   الی الحسین ووصی قبله الحسنا »
« ورب جوهر علم لوابوح به   لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا »
« ولا ستحل رجال مسلمون دمی   یرون اقبح ما یاتونه حسنا »

چندشعر ازشیخنا البهائی نورالله مضجعه وعطرالله مرقده عرض میکنم ودنباله علم واقعی را بعدمی نگارم.

ای کرده بعلم مجازی خو   نشنیده زعلم حقیقی بو
سرگرم به حکمت یونانی   دلسرد ز حکمت ایمانی

در علم رسوم چون دل بستی   بر اوجت اگر ببرد پستی
یکدر نگشود ز مفتاحش   اشکال افزود ز ایضاحش
ز مفاصد آن مقاصد نایاب   ز مطالع آن طالع در خواب
راهی ننموده اشاراتش   دل شاد نشد ز بشاراتش
محصول نداد محصل آن   اجمال افزود مفصل آن
تاکی ز شفا شفا طلبی   و زکاسه زهر دوا طلبی
تا چند ز نکبتیان مائی   بر سفره چرکین یونانی
تاکی زهرار شعف لیسی   ته مانده کاسه ابلیسی
تا چند ز فلسفه می‌لافی   وین یا بس و رطب بهم بافی
رسوا کردت ما بین بشر   برهان ثبوت عقود عشر
در کف ننهاد بجز بادت   برهان تناهی ابعادت
زان فکر که شد بهیولی صرف   صورت نگرفت از آن یك حرف
تصدیق چگونه باین نتوان   کاندر ظلمت برود الوان
علمی که مطالب آن این است   میدان که فریب شیاطین است
تاچند دو اسبه پیش تازی   تا کی به مطالعه‌اش نازی
این علم دنی که تو راجان است   فضلات فضایل یونان است
خود کو، تا چندچو خرمگسان   نازی بسر فضلات کسان
تا چند ز غایت بی دینی   خشت کتبش بر هم چینی
اندر پی آن کتب افتاده   پشتی به کتاب خدا داده
نی رو بشریعت مصطفوی   نه دل بطریقت مرتضوی
در راه طریقت او رو کن   با نان شریعت آن خو کن
کان راه نه ریب در او نه شکست   وان نان نه شور و نه بی نمك است

ساقی ز کرم دو سه پیمانه — در ده به بهائی دیوانه
زان می‌که کند مس او اکسیر — و علیه یسهل کل یسیر
زان می‌که اگر زقضا روزی — یکجرعه از آن شودش روزی
از صفحه خاك رود اثرش — و ز قله عرش رسد خبرش
ای مانده ز مقصد اصلی دور — آکنده دماغ زباد غرور
در علم رسوم گرو مانده — بشکسته ز پای خود این کنده
تا چند زنی ز ریاضی لاف — تا کی افتی به هزار گزاف
ز دوائر عشر و دقایق وی — هرگز نبری بحقایق پی
وزجبر و مقابله و خطائین — جبر نقصت نشود فی البین
در روز پسین که رسد موعود — نرسد ز عراق وز هادی سود
زایل نکند زتومغبونی — نه شکل عروس نه مأمونی
در قبر بوقت سؤال وجواب — نفعی ندهد بتو اسطرلاب
از علم رسوم چه می‌جوئی — اندر طلبش تا کی پوئی
علمی بطلب که ترا فانی — سازد ز علایق جسمانی
علمی که‌بطلب‌که بدل نوراست — سینه زتجلی آن طور است
علمی که از اوچه‌شوی‌محظوظ — گردد دل تو لوح محفوظ
علمی بطلب که کتابی نیست — یعنی ذوقی است خطابی نیست
علمی که نسازدت ازدونی — محتاج به آلت قانونی
علمی بطلب که نماید راه — وز سر ازل کندت آگاه
علمی بطلب که جدالی نیست — حالی است تمام وقالی نیست
علمی‌که مجادله را سبب است — نورش ز چراغ ابو لهب است
علمی بطلب که گزافی نیست — اجماعی هست وخلافی نیست
علمی که دهد بتو جان نو — آن‌علم عشق‌است ز من بشنو
عشق‌است کلید خزائن جود — ساری بهمه ذرات وجود

جز حلقه عشق مکن درگوش — ازعشق بگو در عشق بکوش
علم رسمی همه خسران است — در عشق آویزکه علم آنست
آن علم ز تفرقه برهاند — آن نور ترا ز تو بستاند
آن علم ترا ببرد برهی — کز شرك حقی وجلی برهی
آن علمزچون وچرا خالی‌است — سرچشمه آن علی عالی است

انشاءالله باز هم ازاشعار حضرت بهاء الدین و الملة استفاده خواهیم نمود فعلا اینقدر برای کسانیکه علم را منحصردرفقه و اصول وعالم را منحصر بخود می‌دانند بس‌است .

آقا میفرماید

گنابادی دررساله محمدیه‌منکر امر بمعروف ونهی ازمنکرشده

ودلیل‌آورده چون منجر بجهاد میشود ومنکرامر بمعروف مرتداست زیرامنکر ضروری دین شده .

بنده آنچه تفحص نمودم درتألیفات آن مرحوم کتابی به این نام‌نیافتم . دیگر آنکه قبلانظر آن‌مرحوم را بوجوب امر بمعروف ونهی ازمنکر باجمع بودن شرایط عرض‌کردم . اکنون‌هم عرض‌میکنم‌رساله‌محمدیه موهوم که‌وجود ندارد فرضاً موجود ومرحوم سلطانعلی شاه هم‌درکتابهایش اصلامتعرض موضوع امر بمعروف ونهی ازمنکر نشده آیاآقا جایزمیدانند نهی‌ازمنکر یاامر بمعروف را که منتهی به فساد و جرح و قتل گردد؟!.

اگرراستی آقاآن قدردلسوز دین هستند چرا امروزکه منکرات صورت دین را پوشیده به‌نهی ازآنها برنمی‌خیزند ؟ چرا این‌امر ضروری اسلام‌را این‌طور معطل می‌گذرانند ؟

آقا میفرماید
دررساله‌محمدیه صفحه ۱۳۶

رباء تجارتی راحلال کرده بشرط آنکه ازده‌یك وربع زیادتر نباشد . گوید زیادترروانیست درصفحه ۹۷ گوید : اگرعشر تمام عایدرا بدهدکفاف ازخمس و زکوة میکنند البته عشررا بمرشد بدهدمتوجه نشده‌که خمس مال‌سادات‌است مرشد برای‌چه عشر را گرفته خمس‌حساب‌کند .چهارموضوع دراین ایراد متذکرشده‌اند ۱ـ کتاب محدیه عرض‌شد آن مرحوم‌چنین‌کتابی ندارد ۲ ـ عنوان حلیت ربا ۳ ـ عشر ازعوائد بعنوان‌خمس‌وزکوة ۴ـ اینکه‌عشررا بمرشدبدهند، بنده‌عین نامه‌ای‌که به‌حاجی‌عبدالهادی‌در پاسخ سؤال اوراجع بزکوة نوشته‌شده می نگارم تا بلکه‌همه بیغرضی وراست گفتاری ومصیباتی‌که ازبی دینان‌بدل مبارکشان رسیده‌پی ببرند .

بسم‌الله الرحمن الرحیم‌وهوحسبی‌ونعم‌الوکیل

عرض میشود مراسله‌آن برادرمکرم‌واصل‌درباب خمس‌وزکوة تکلیف‌همه‌یکسان نیست اخبار درنهایت‌اختلاف، لکن چون عبادات بردورکن است یکرکن‌عبادت‌بدنی ویکرکن عبادت‌مالی ودرطریقت علیه ،علویه رضویه نعمةالهی برهمین مقرر که یك عشر ازارباح مکاسب واززراعات داده‌شود معنی اززکوة زکوی‌واز خمس خواهدبود انشاءالله‌شما هم ازارباح مکاسب‌وازحاصل‌زراعات‌یك عشر برون‌کنیدکه‌آسوده‌خواهید شدوتزکیه مال‌وعبادت مالی بجا خواهیدآورد .

برای دیگری بازدرهمین مسئله می‌نویسد :

بسم‌الله الرحمن الرحیم‌وهوحسبی‌ونعم‌الوکیل

عرض میشودکتاب‌آن برادرمکرم‌واصل وفقك‌الله ونور قلبك‌امیدکه‌در همه‌حال منظور نظرحق تعالی شانه باشید و بمضمون « فاذ کرونی اذکرکم »ازیاد خدا غافل نباشیدکه خداوند متعال ازیادشما فراموشی نداشته‌باشد اگردخل‌شما بعداز عشریه‌که موضوع دارید وفا به مخارج میکنند ازتمام مکاسب و مداخل خودموضوع‌دادید .

که حضرت صادق (ع) فرموده « هو الافادة یوماً بیوم» واگر وفانکندبعد از مخارج موضوع دارید لکن‌خودرا از برکات‌الهی محروم ندارید وازتمام مداخل‌موضوع‌دارید وازروزیکه مستبصر شده‌اید ملاحظه‌داشته باشیدکه‌فرمود « اذا عرفت‌فاستانف العمل‌و الاسلام یجب ما قبله ».

به‌دیگری نوشته‌اند:

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم‌وهو حسبی ونعم‌الوکیل

عرض‌میشودکتاب‌آن برادرمحترم‌رسیدوفقك‌الله‌و نورقلبك‌امیدکه‌درهمه‌حال‌وجه‌قلب‌را منظور ساخته بمضمون‌کریمه « فاذکرونی اذکرکم » ازیاد خدا غافل نمانیم‌تامستحق یادآوری حق تعالی‌شویم که مایه‌جمیع خیرات‌وسعادات است . دربارۀزکوة پیشتر ازاین نوشته‌بودم بهمه‌جاکه زکوة فطریاغیر فطررا درهمان‌محل خودبفقراء ومستحقین برسانند نهایت‌این‌است که‌تاازمتبصرین مستحقی باشد والابغیرمستبصرین،ازکسانیکه حالت ایشان‌حالت بندگی باشد خصوص ارحام البته ارحام بخصوص ازآنهاکه شری بظهورنرسیده مقدمند برغیرآنها،درباب‌خمس‌آل‌رسول (ص) ازفاضل مئونه بایدخمس اخراج شود وفقکم‌الله و ایای والسلام .

دراین‌سه‌جواب‌که مرقوم داشته‌اند دلالتی برحلیت‌ربا و اینکه عشررا بمرشد بدهند ندارد‌نمیدانم‌آقاازکجااستنباط نموده؟آنقدرمیدانم‌که‌آقا بروی دروغ و بهتان‌را هم‌ضایع فرمودمگر یکنفرمنادی‌اسلام‌بعدازاینهمه دروغساریها و بهتانهای نارواوهرزه‌گیهای شرم‌آورمیتواند خودرا مسلمان‌ودیگران راکافر بداند حضرت‌عیسی (ع)فرمود عاصی حس‌انفعال‌ندارد‌خدامیداند بنده خجلم ازاینکه اکاذیب‌آقا یا نوع اورامینویسم ولی البته خودشان را باکی‌نیست چونکه انفعال نیست .

آقامی‌فرماید درکتاب‌دیگر
بنام صالحیه گفته

محمد (ص) محتاج بود بمربی‌که اورا ازنقص‌بکمال برساند ومربی ومرشد او

ابوطالب بود بنا براین ابوطالب افضل بود وخدا ندانسته والا ابوطالب را باید پیغمبر کند حال گو اینکه بعضی ازمرشدها میگویند ابوطالب بحالت کفر ازدنیا رفت .

بنده عرض میکنم کتاب صالحیه ازمرحوم سلطانعلیشاه نیست مؤلف آن مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی است که بنام فرزندش مرحوم صالح علیشاه تألیف کرده ـ وجواب ازایراد «قال‌الله تعالی قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی» و«قال له موسی هل اتبعك علی ان تعلمنی مما علمت رشدا» بلی درمقام بشریت چون سایرین محتاج بمربی ورهبر ومدافع ومحافظ بود خاصه درایام کودکی .

پیغمبر (ص) تا زمانیکه بمقام رسالت رسید بلکه تا مدتی بعد تحت حمایت ابوطالب بودکه لولا ابوطالب کفار یکروز محمد رازنده نمیگذاشتند ، تربیت ابوطالب تربیت تشریعی ودینی نبود تربیت اخلاقی وآدابی که همه محتاج آن هستند بود هیچوقت ابوطالب عرض آداب دین به پیغمبر (ص) نکرد که مقامش فوق مقام او باشد چون بدرجه رسالت هم که رسید در واقع مؤمن بآنجناب بود ناچار برای حفاظت او با دیگران بدینشان تظاهر میکرد .

باز میگوید گنابادی در صالحیه گفته

صوفی موحد است و موحد غیرمحدود و مذهب در حدیست وصوفی رو به بیحدی است پس اورا مذهب نباشد .

جواب اینمطلب قبلا داده شده بازهم مجملی عرض می‌شود که حدود در هستی است نیست حد ندارد چون بودی ندارد که بحدی محدود گردد ، صوفی یعنی نیستی محض ، مذهب میل به اطراف است میل بهرطرف روی بحد است ، او متوجه بهیچ طرفی نیست جز ذات پاك خلاق عالم تعالی مجده اگر درست توجه میکردید توحید حقیقی را اینجا درك مینمودید ، ازکلمه آنکه اورا مذهب نباشد اینهمه اعراض نمینمودید ـ مذهب غیر از دین است دین پای بند بودن است ، صوفی پای بند این است که «لااله‌الاالله وحده لاشریك له الها واحدا احدا فردا صمدا» همه این شهادت را میدهند ، جناب آقا هم شب وروز چندین بار در نماز و چندصد بار ؛ چون

اوقاتشان تلخ می‌شود یا خبر موحشی یا ناخوشی می‌شنوند یا از چیزی تعجب میکنند این شهادت را بزبان مبارك جاری مینمایند ولی این «لااله‌الاالله» ها بحدود توجهات وواردات محدود است ، تنزیه او تعالی نیست .

اینجا قدری فرق گفتن «لااله الاالله» را بعرض میرسانم تا آقا ملتفت شوند .

مرحوم شیخ محمودحکیم

یکی ازعلماء متبحر درمنقول ومعقول بود مخصوصاً درمعقول سمت استادی داشت یکعده شاگرد هم داشت که ازجمله آنها شیخ محمدکریم نامی بود بسیار فاضل ، او نقل نمود که عصر پنجشنبه استاد آمد درمدرسه فرمود دلم تنك شده میروم تکیه هفت‌تنان ، طاس کبابی تهیه مینمایم شاگردهارا همراه بیاور تا مشغول گردیم ، گفتم اطاعت مینمایم ، استاد رفت اتفاقاً بین طلاب مدرسه نزاعی رخ داد تا خواستم رفع زد وخورد وقال وقیل کنم مقدار زیادی ازشب گذشته بود اوضاع خیلی درهم وبرهم ، نا امن بود جرأت رفتن نکردیم شب درمدرسه ماندم صبح بقصد منزل بیرون شدم راهم ازکوچهٔ بود که مسجد امامت استاد بود دیدم بخلاف معمول یك لنکه درمسجد باز است ؛ گفتم شاید کسی بقصد بردن فرش وچراغ آمده باشد ، داخل شدم دیدم استاد باحال پریشان عمامه ژولیده رخساره زرد چشمهای قرمز شده بالاخره آشفته احوال سر بجیب فکرت فروبرده ، تنها نشسته ، سلام کردم متوجه شد گفت چرا دیشب نیامدید تفصیل را گفتم ، عرض کردم مثل اینکه برای شما اتفاقی روی نموده گفت بلی اتفاق بزرگی .

گفتم آیا ممکن است بفرمائید ـ بلی چون شما نیامدید وکسی هم نبود که بااو هم صحبت بشوم خیلی مکدر بودم بر خاستم قدری راه رفتم در بین دیدم درویشی گوشه دیوار چمباتمه زده تنها نشسته ازهمانجا صدا کردم درویش گفت بلی گفتم حکایتی برای ما بگو مشغول شویم گفت نمیدانم ـ گفتم قصیدهٔ بخوان ، گفت نمیدانم ، گفتم قصهٔ بگو ، گفت قصه نمیدانم هردفعه که میگفت نمیدانم من مشتعل میشدم .

(جناب شیخ غافل بود که درویش در بیحدی سیر میکنند و درعالم حد نیست) با

تشدد بجانبش متوجه شدم گفتم آخر شماچه دارید، خرس‌مولی، خوك مولی، سك‌مولی بدوش مردم سوارشده‌اید، نزدیك‌شدم بحصیری که درویش نشسته بود، گفت‌شیخنا سلام علیکم، بمن‌تعلیم دادکه هرکه به‌کسی‌وارد می‌شود باید سلام کند ازین سلامی‌که کرد گویا تمام‌حرارت بدن من‌تمام‌شد اشتعالم فرونشست ، گفت، گفتید شماچه‌دارید بروبك وضو بگیر بیا، من‌هیچ متوجه نیستم‌که حالا تحت اراده اوواقع‌شده‌ام ، رفتم‌سرحوض‌وضو گرفتم حصیری‌چندقدمی اوافتاده‌بود گفت همینطوروضو میگیرند گفتم چه‌عیبی داشت گفت تو همه‌جا بودی جزدروضو، خوب حالااینجا به‌نشین، رفتم‌روی حصیرنشستم گفت «بگولااله الاالله» تااین تلقین‌را بامن‌کرد جلوچشمم بازشد ازثری تاثریاازپائین‌تا بالا همه‌را بیناشدم بهرچه نظرمیکردم میدیدم براونوشته «لااله‌الاالله» آسمان «لااله‌الاالله زمین «لااله‌الاالله» درخت، آب، دیوار، برگ‌اشجار همه‌لااله‌الاالله.

چه عالم روشنی چه عالم‌پاکی چه‌عالم باصفائی مشاهده‌میکردم، گفت دیگر بخواب من‌عبارا بروکشیده خوابیدم ولی‌اززیر عبانگاه میکردم میدیدم ذکری‌میخواند که لمعه لمعه نورازدهنش ساطع‌می‌شودگفت: گفتم بخواب مراخواب‌ربود چون‌بیدار شدم اثری‌ازاوندیدم ازسرایدار پرسیدم درویش‌کجارفت گفت نمیدانم بر خاستم هر طرف عقبش رفتم اورانیافتم!- شیخی‌که‌هفتادسال در توحید ومعرفت ذات‌وصفات، خود وعدهٔ را مشغول میدارد میفهمدکه‌آنچه‌خوانده وآنچه دانسته‌جزحرف‌نبود، درویش پا- برهنه معنی واثرلااله الا الله را باو حالی میکندو میرود، بلی آقای بزرگوار همه میگویند لااله‌الاالله ولی‌آنکه اومیگوید لااله‌الاالله محدود نیست .

اوتاگفت«لا» تمام‌موجودات‌راکه‌اول نفس‌خود است نفی میکند نه اینطور نفی معمولی نفی‌حقیقی‌واقعی‌آنگاه‌میگوید«الاالله»اواست‌وجزاونیست‌وجوداواست، هستی‌اوست، باقی عدم ونیستی‌اگرخداخواست و باینعالم رسیدید معنی (صوفی‌را مذهب نیست) میفهمید

آقا میفرماید در سعادتنامه خبری جعل کرده‌که خرقه وتاج‌ازحضرت‌رسول‌است

که درمعراج خدا اوراعطاکردچون رحلت‌آنحضرت رسیدعلوم و ولایت‌معنوی رابعلی(ع) دادولی دعوت‌وریاست‌ظاهری بخودآنحضرت‌ختم شد زیرا که دعوت‌ظاهری ازخلفاء ثلاثه برمی‌آمد ازاینجهت ریاست ظاهری بعلی (ع) نرسید.این آقای مرشد گنابادی‌هرچه خواسته نوشته‌که همه مسلماً ازصوفیان سنی‌است زیراریاست الهی‌قابل تقسیم بر باطنی وظاهری‌نیست رئیس‌اسلام درظاهروباطن باید معصوم باشدبعقیده شیعه والا کسیکه فاسق یاکافراست لیاقت‌پیشوائی بهیچوجه ندارد .

بنده مکرر عرض‌کرده سعادتنامه را ندیده‌ام وشك هم ندارم که آقادرعبارات جرح‌وتعدیل نموده ومینمایند- دنبال‌صحت و سقم‌فرمایشات‌ایشان‌نمیروم ازهمین که نوشته اندجواب.میگویم.آقای‌بزرگوار اگرعلم منحصر دردانستن اصول و فروع بود هرکس‌ازعالم‌وجاهل بقدراستعداد خوددرك‌کرده‌شماوامثال‌شما تمام علوم رادرکتب‌فقهیه که مربوط بطهارات ونجاسات ودستورعبادات تا برسد بمعاملات ودیات میدانید وجز اینهم نمی‌شناسیدوحق‌هم داریدچون‌ازمراتب علومی‌که بشررا بعوالم ماوراء این عالم کثیف‌ظلمانی‌میبردبی‌اطلاعید .

بنده قبلاتاحدی درعلم وعالم‌گفتگوکرده بازاینجا برای‌رفع توهم‌اشخاصی‌که‌جز علوم ظاهری چیزی‌ندانسته اخباری‌عیناً ذکرمیکنم .

عن‌ابیعبدالله (ع) ان‌حدیثناصعب مستصعب لا یحتمله الا صدورمنیره اوقلوب سلیمه او اخلاق حسنه اخذمن شیعتنا المیثاق‌کما اخذعلی بنی‌آدم«الست بربکم‌فمن و فی‌لنا و فی‌الله له بالجنة ومن‌ابغضناولم‌یؤد الیناحقنا ففی‌النارخالدا مخلد»فی‌بصائرالدرجات عن‌الصادق(ع)ان‌امرناسرو سرفی سروسر مستتر وسرلایفیده الاسر وسرعلی‌سروسرمقنع بسروقال‌علیه‌السلام‌هوالحق‌وحق‌الحق‌وهوالظاهروباطن‌الظاهروباطن‌الباطن‌وهوالسر والسر المستتروسرمقنع بالسر-فی النعمانی‌عن‌امیرالمؤمنین، لاتحدث‌الناس بمالایعلمون‌فیطفواو

یکفرو، ان من العلم صعباً شدیداً محمله لو حملة الجبال اعجزت عن حمله، ان علمنا اهل البیت یستنکر و یهمل و یقتل رواته الخ حاصل معنی اینکه فرمود حدیث ما صعب مستصعب است که متحمل نمی‌شود او را مگر شیعه‌های نورانی و یا قلوب سلیمه یا اخلاق حسنه گرفته شده از شیعیان ما میثاق همچنانکه گرفته شد از بنی آدم «الست بربکم» پس کسیکه وفا نماید با ما در راه خدا از برای او است بهشت و کسیکه دشمنی نماید با ما و اداء حق ما را ننماید پس خالد است در آتش.

حاصل ترجمه حدیث دیگر فرمود: امر ما سر است و سری است در سر و سری است مستتر بسر و سری است که افاده نمیدهد باو سرها و سر بر سر و سر مقنع سر است و آن است حق و حق الحق و آنست ظاهر و باطن ظاهر و باطن باطن و آنست سر و سر المستتر و سر مقنع بسر.

حاصل ترجمه فرمایش حضرت امیر (ع) حدیث مکن مردم را بچیزیکه نمیدانند که طغیان مینمایند یا کافر می‌شوند بدرستیکه پاره علم است که صعب و شدید است تحمل آن که اگر بکوهها گفته شود تحمل ننمایند بدرستیکه علم ما اهل بیت را انکار مینمایند و مهمل میدانند و گویندگان آنرا میکشند و بداست برای کسیکه تلاوت آنرا نماید، چه که مورد حسد و بغی واقع میشود با آنچه تفضیل داده خدا عترت پیغمبرش را.

باز در کتاب حدائق است که امیرالمؤمنین (ع) میفرماید در سینه من علم بسیار است اگر میافتم حملهٔ برایش آشکار مینمودم، پس از آن فرمود اگر می‌یافتم صد نفر، از آنها میگرفتم ده نفر، از آن ده نفر میگرفتم یکی از آنها را آنوقت خبر باو میدادم به بعض آنچه نزد من است آنوقت هم میگفتند علی دروغگوترین عرب است، برای اینکه مردم دشمن چیزی هستند که جاهل با آنند، پس اگر باب علمی که عقلو لشان قاصر است و فهمشان کوتاه است بر آنها باز شود گوینده او را تکذیب مینمایند، اگر بخواهم اینگونه احادیث را بنگارم این بیانیه را گنجایش نماند، همین دو سه حدیث برای اینکه آقا بداند مراتبی دیگری هم غیر از آنچه خوانده‌اند هست، علی العمیا بنا بغرض منکر نکردند با کمال بی‌میلی اقرار کنند که علوم ظاهر را باطنی است که جز اهلش صلاحیت دانستن

آنها را ندارند چنانچه حضرت امیر (ع) فرمود.

آقا و امثال آقا اگر معنی همین یکحدیث که فرمود امر ما سر است سر در سر است الخ توانستند عهده‌دار شوند تمام حق را به آنها میدهم، خدا میداند بندهٔ جاهل ناارزنده از فحول شما مطالب پیش پا افتاده‌هائی سؤال نمودم از جواب عاجز ماندند البته اگر از شما هم سؤال نمایم همانطور است، خوب است حد خود را محفوظ دارید تجاوز جایز نشمارید هر چیزی ظاهری دارد باطنی دارد- حتی کفش پای شما- این دین باین عظمت این انسان با این لیاقت فقط برای دانستن حیض و نفاس و فهمیدن نجاست و طهارت وضع گردیده؟ اگر انسانیت غایت مقامش همین است چه شرفی برای او است؟

غسل روز جمعه ثواب دارد ولی شخص را بخدا نمیرساند مقام «عبدی اطعنی حتی اجعلك مثلی» را پیدا نمیکند این راه را همه سالك نیستند اهلی دارد، استادی دارد کلاسی دارد که همه نزد نااهل آن کفر و زندقه است این همان علمی است که سلمان داشت. و اباذر نداشت، خضر داشت. موسی نداشت، آصف ابن برخیا داشت. سلیمان نداشت، امام داشت و غیر او نداشت.

خدا رحمت کند شیخ مفید که زمان او را تا حدی نگارنده درك کرده بودم شخصی عالم و زاهد بتمام معنی بود حجره‌ای داشت فوقانی در صحن حضرت شاه چراغ و امامت جماعت را در صحن و حرم مینمود. حالات عجیبه او باین مختصر نشاید. این شخص شریف با آن فضائل- دور از گوش جنابعالی- اهل باطن هم بود. بقدری عموم مردم معتقد باو بودند که آب دست شوئی او را جهت شفای بیمار می‌بردند، غرض شرح حال آن مرحوم نبود شاید بعد از این هم بمناسبت مقام عرایضی نمودم انشاء الله،

باری آن مرحوم میفرمود. طلبه وقتیکه مقدمات میخواند با تشدد قوی زبانحال و قالش این است که هیچکس مثل من نیست تا میرسد، بقدری بالاتر، شدت بیانش زیادتر میشود مشغول فقه و اصول میشود کسی را همسنگ خود نمیداند اگر بهمین جاها ماند که بهمین خیال «لیس في الدار غیري» خواهد مرد، اگر بالاتر رفت یواش یواش چشمش بروشنائي

می‌افتد آهسته میگوید مثل من کسی نیست، خداکند اینجاهم نماند اگرماند همان‌است . اگر بالاتر رفت میگوید همه هستند ماهم هستیم، بازهم مقام نقص رامی پیماید ازاین وادی که گذشت خودمیفهمد که همه هستند واو نیست ؛ چون به این مقام رسید که راستی هست خود را نیست دانست آنوقت چیزی است که میشود اورا عالم دانست .

بگذارتا بازاشعاری ازشمس السالکین وعین الواصلین بهاء الملة والدین اطاب الله ثراه دراینجا بنویسم بلکه عقده دلی گشوده شود .

رباعی

خوش آنکه صلای جام وحدت درداد	خاطرز ریاضی و طبیعی آزاد
بر منطقه فلك نزد دست امید	بر پای عناصر سر فکرت ننهاد

☆ ☆ ☆

دیدی که بهائی چه غم ازسر، واکرد	ازمدرسه رفت ودیررا مأوی کرد
مجموع کتابهای عام رسمی	از هم بدرید و کاغذ حلوا کرد

☆ ☆ ☆

دوش از درم آمد آنمه لاله نقاب	سیرش نه بدیدم و روانشد بشتاب
گفتم که کیت دگر بخواهم دیدن	گفتاکه بوقت سحر امادر خواب

ازسوانح سفرحجاز هم اشعاری که فرموده بیانیه خودرا مزین نمایم شایدقلوب کدره راضیائی بخشد .

قد صرفنا العمرفی قیل و قال	یا ندیمی قم فقد ضاق المجال
اسقنی تلك المدام السلسبیل	انها تهدی الی خیر السبیل
فا خلع النعلین یا هذاالندیم	انها نار اضاءت للکلیم
هاتها صهباء من خمر الجنان	دع کؤساً و اسقنیها بالدنان
ضاق وقت العمر عن آلاتها	هاتها من غیر عصر ها تها
قم ازل عنی بهارسم الهموم	ان عمری ضاع فی علم الرسوم

علم رسمی سربسر قیل‌است وقال	نه از آن کیفیتی حاصل نه حال
طبع را افسردگی بخشد مدام	مولوی باور ندارد این کلام
علم نبود غیر علم عاشقی	ما بقی تلبیس ابلیس شقی
هر که نبود مبتلای ماه روی	نام او از لوح انسانی بشوی
سینه خالی زمهر گلهرخان	کهنه انبانی بود پر استخوان
گر دلت خالی بود از عشق یار	سنگ استنجای شیطانش شمار
وین علوم و وین خیالات وصور	فضله شیطان بود برآن حجر
تو بغیر عشق ار دل می‌نهی	سنگ استنجا بشیطان میدهی
شرم بادت ایکه داری در وهل	سنگ استنجای شیطان در بغل
لوح دل از فضله شیطان بشوی	ای‌مدرس درس عشقی هم بگوی
چند، چنداز حکمت یونانیان	حکمت ایمانیان را هم‌بخوان
دل منور کن به انوار جلی	چند باشی کاسه‌لیس بوعلی
سرور عالم شه دنیا و دین	سورمؤمن‌را شفا گفت‌ای‌حزین
سور رسطالیس و سور بو علی	کی شفا گفته نبی مقبلی
بادف‌و‌نی دوش آن مرد عرب	وه‌چه‌خوش‌میگفت‌ازروی‌طرب
سینه خودرا برو صد چاك کن	دل ازاین آلودگیها پاك کن
ایها القوم الذی فی المدرسه	کلما حصلتموه و سوسه
فکرکم انکان‌فی غیر الحبیب	مالکم فی‌نشاءت الاخری نصیب
فاغسلوا بالراح‌عن‌لوح الفوآد	کل‌علم لیس ینجی فی المعاد
ساقیا یك جرعه ازروی کرم	بر بهائی ریز از جام قدم
تاکند شق پرده پندار را	هم بچشم یار بیند یار را

میفرماید : «ایها الطالب الراغب انی اکلمك علی قدرعقلك و عرفانك لان شان

اسرار المکنونه فوق‌مرتبتك و شانك، فلاتطمع فی ان اکشف لك الامر المکتوم وان اسقتك من الرحیق المختوم اذلاطاقة لك علی‌شرب ذلك ولاقدرت لا قبالك علی‌سلوك ملك‌المسالك ثم اذا ترقیت عن‌مرتبة العوام وصرت‌قریبامن‌درجة اولی الابصار والافهام فانا ،اسقیك من شراب اصحاب المرتبة الوسطی و الاتركك محروماً من هذاالاعطاء فکن قانعا بمافی‌الحباب‌من‌ذلك الشراب ولاتکن طمعا بمافی‌الاباریق‌والاکواب » .

انشاءالله آقا وامثال آقاقدری عنادوکج فهمی‌را کنارمیگذارند تامشعر گردند براینکه مقام ظاهرقشر محض است،لب در جوف است اگرقشر نباشد لب هم‌صورت نمیگیرد ولی بقشر تنها ،قناعت‌کردن خودرا فریب‌دادن است .

آقامینویسد :

اماکارها وفتاوی اووفرزندش

چنانچه درکتب مزبور مذکوراست تمام برخلاف حق و دیانت‌حقه میباشد. ما بذکر بعضی از آنهاقناعت میکنیم : ۱ ـ باستمکاران رابطه وکمال دوستی داشت و ایشان‌راراهنمائی بدخل‌وجریمه‌رعیت‌مینمودوهرکس‌مریدایشان‌نبودبه‌تهمت وشکنجه گرفتار میشد .

۲ ـ یکسهم‌آب قنات بیدخت را غصب‌کرد۳ ـ فطره‌روزه وعشریه درآمداموال را بخود اختصاص داد . ۴ ـ هرزنی‌را برای خودشان حلال میدانستند . ۵ ـ زنی‌که درعده بودبرای دیگری عقد کرد،باوایرادکردند گفت : این‌حرفهای علمای ظاهری است. ۶ـ به دوبرادر ازاهل‌قریه چنبری‌گفت شمادو نفررا یك‌زن کفایت است چون فقیرید . ۷ ـ به‌بعضی‌گفت مادرتو بتوحلال است ۸ ـ ازخواص‌اونقل‌کرده که‌ملاسلطان بماهی‌گفت بهشت وجهنم درهمین‌دنیا است . اگرآدم‌خوبی باشی روحت میرودببدن شاهزاده واگربد باشی‌روحت میرود به بدن‌الاغ،مؤلف‌گوید این‌همان تناسخی‌است‌که شاه‌نعمت‌الله قائل بود .

بنده‌عامی‌عرض میکند اگرچه این اتهامات بزرگتر ازنسبت حرامزادگی‌نیست ولی درعین‌حال کوچك هم‌نیست آیاممکن است‌رواتاین‌اخبارا ولویکی ازآنهامیبود ذکرمیکردند تا باری‌ازدوش مبارکشان سبکترمیگشت؟! بخدا خیلی‌جرأت‌میخواهدکه کسی بدون پروا ازخداو رسول بلکه‌برخلاف قول خداورسول‌تفوه باین‌اتهامات‌نماید مرا چکارکه ازحاج ملاسلطان‌علی دفاع‌نمایم‌نه مرید اوواعقاب بوده‌وهستم، او هرکه بود واولاد اوهرچه بود فعلادرداری است که‌دارحق است آنجا دارمکاشفه است همه ازعمل خود بهره مندند آنهاهم چون‌دیگران رهین اعمال‌خودند .

بنده اینهمه‌که‌زحمت دفاع‌بخود میدهم نه‌دفاع ازآنهااست، دفاع ازتهمت‌های ناروااست، میخواهم بخوانندگان حالی‌کنم‌که اینراباطیلی‌که‌بنام دین‌ازاشخاصی‌منتشر گردیده عین‌بی‌دینی است،مسلمین بایدبگریندکه‌چنین پیشواهائی دارند، بایدبنالند که دین‌بقدری بی‌ارزش شده که ترویجش به دروغ ، تهمت ، غیبت ، افترا ، فحش نسبت‌بی ناموسی منحصرگشته‌اراستی هیچ‌هرزه درائی ، هیچ‌بی سروپائی ،هیچ‌بی بندو باری آنقدر بی شرمی‌وبی حیائی نداردکه این سینه چاکان دیانت‌کرده و میکنند . کاش نام‌دین ودیانت رالکه دارنمیکردند « من‌لاحیاء له لاایمان له» .

ببخشید اگرقدری ازحدود نزاکت خارج شدم بی‌اختیارگردیدم امیدعفواست .

دلم می‌سوزد ازاینکه اشخاص پس‌اززحمت تحصیل وپیداکردن موقعیتی درجامعه‌خود را کاذب،مفتری، مغرض‌معرفی نماید که‌اگراحیاناً حرف حقی‌هم داشته باشد باطل جلوه‌کند،خداکه دستور مجادله را فرموده ، پیغمبر که آداب رد باطل رانشان‌داده ، ائمه که راه امر بمعروف ونهی ازمنکررا معرفی فرموده‌چرا ماپای فحش وهرزگی را بمیان کشیم .

خدا فرمود : ولاتجادلوا اهل‌الکتاب الابالتی هی‌احسن» چرا ما ازحدود خدا وپیغمبر وائمه خارج‌گردیم که‌حربه‌ٔما فحش باشد . بنده نمیدانم از روزیکه آقا، یا دیگران که این کتابهارا نوشته چندنفر درویش را نادرویش نمودند . یعنی‌چند نفر

ازاین کافرها را مسلمان نمودند، جز اینکه خودرا در معرض نکوهش نویسندگان و خوانندگان واستحکام ایمان مریدان بمولای خود چه دیدند ؟ !

ازاین ایرادات هشتگانه بعضی را قبلا جواب داده تکرار نمیکنم وبعضی اصلا بقدری مفتضح است که قابل جواب نیست میگذرم .

واما سوانح عمری حاج سلطانعلیشاه

مینویسد مرحوم ملاحیدر که آنهم دررشته فقر وارد بوده درسن هفتادسالگی بعزم زیارت کربلا از راه هندوستان مهاجرت مینماید ومفقود الاثر میشود. آنوقت مرحوم سلطانعلیشاه سه ساله بوده مادرش زن عابده صالحه بوده که برای زنهای آنجا واعظی شایسته بوده آنهم درسال ۱۲۷۵ ازدنیا میرود بملاحظه اینکه هم پدرهم مادر ایمانی کامل وعقیده‌ای راسخ در دیانت داشته فرزندشان بحکم توارث از آن نعمت بی بهره نبوده تا مادرش زنده بوده تحت تربیت اوو تکفل برادر بزرگترش آخوند ملاعلی که مرد نیکی بوده قرار میگیرد. درهمان اوان کودکی دارای متانت ووقار وازرفتار بچگانه برکنار بوده چون بسن شش سالگی میرسد مادرش اورا بمکتب میفرستند ، درظرف زمانی کم خط نویس وقرآن خوان میشود . سپس قدری بکتب فارسی میپردازد ولی بواسطه بی بضاعتی مجبور بترك تحصیل میشود ولی مواظب طاعات و عبادات که سیره عمومی آنوقت بوده میبوده .

برادرش که متکفل امور آنها بوده بسبب پیش آمدی وضع زندگانیش ناجور میشود . ناچاربه کمك برادر مدتها بگوسفند چرانی مشغول میگردد تا اوان بلوغ کارش همین بوده، بسن هفده سالگی بقصد دیدن خواهرش که عیال ملا عبدالرزاق امام جماعت بیلند بوده به آن قریه میرود اتفاقاً عبورش بمدرسه میافتد علاقه بمدرسه رفتن پیدا میکند . بمادرش میگوید، مادراورا منع مینماید که ما بی بضاعتیم با برادرت کمك کن، بالاخره بااصرارزیاد مشغول تحصیل میگردد بزمان مختصری موفقیت کامل پیدامیکندو

درضمن ازتوسلات به اولیاء خداو توجهات بمبادی عالیه غفلت نداشته تااینکه درعلوم ادبی ومنطق کامل گردیده ودردرس مطول یگانه استاد بشمار می بوده تااینکه گنابادو اطراف آن وسعت برای استفاده او نداشت ناچار بمسافرت میگردد ازمادراجازت میطلبد خواهی نخواهی مادررا راضی میکند .

میگوید تمام دارائی من هفت ریال است که پس انداز کرده‌ام ویك دیك کوچك هم باومیدهد پیاده روانه مشهد میگردد . مدتها به آن هفت ریال میگذراند تا تمام میشود دیگ هم فروش میرود تا کار بخوردن تخم هندوانه میرسد و گاهی برادرجزئی پولی برایش میفرستاده ولی کافی نبوده موقع حصاد به خوشه چینی میپرداخته وقتی ازخوشه چینی چهل من گندم بدست آورده تا مدتی آسوده خاطر بوده .

درماه مبارك رمضان که هر کدام ازطلاب بجانبی برای کسب معیشتی میرفتند اوهم بجانبی روانه گردید . باری ازتحصیل درخراسان خسته ودلسرد میشود می شنود که در سبزوار عالمی است که غیر ازفقه واصول علوم دیگر تدریس میکند به سبزوار خدمت حاج ملا هادی مشرف میگردد باکمال اشتیاق بتحصیل حکمت میپرد ازد باندك زمانی تفوق خودرا بر سایر طلاب محرز میداردو مورد توجه استاد میگردد. سفری بعتبات عالیات مینماید، آنجاهم لازمه مجاهدت در تحصیل دروس خارج وعلم رجال وتفسیر بعمل میآورده مراجعت بطهران مینماید ، محسود اقران واقع میگردد متهم ببابی گری می شود اضطراراً فرارمینماید، بازحمتی زیاد خودرا بسبزوارمیرساند در آنجا مدتی بعسرت و گرسنگی گذرانیده با اینکه بعضی برای پذیرفتن اوحاضر بودند . مناعت مانع تحمل بوده غالباً به تخم هندوانه تغذیه مینموده ومبلغ بیست وهشت قرآن هم بمردم بدهی داشته .

تاروزی نوکر مرحوم حاجی ملاهادی بمدرسه میآید باومیگوید حاجی میفرماید شماچرا انقدر بخود تنگ میگیرید، این وجه رافرستاده‌اند بگیرید، وجه بیست و هشت قرآن مطابق دیون بوده، اداء دین مینماید. دیگر نا نواهم از نسیه دادن اکراهی نداشته. مدتهاکه درسبزوارمشغول بوده کراماتی ازاستادمی بیند تغییرحالی برایش پیدا میشود

چنانچه شبها از گریه خودداری نداشته . از استاد تقاضای ذکر ودستور مینماید او میفرماید من بیش ازاینکه دیده‌ای ندارم اگر تراشور طلب است بروبه اصفهان خدمت آقای سعادتعلی شاه گمشده توآنجاست . خودرا بزحماتی به اصفهان میرساندو بخدمت میپردازد تامیرسد به مقامی که باید برسد. این مختصری بود ازحالات وگزارشات آن مرحوم که این بنده بدست آوردم و نوشتم فرضاً که موردقبول آقاهم نشود .

آقا میفرماید گنابادی اجازه ارشاد نداشته

چون صوفیان میگویند ازرحمت علیشاه بصفی علیشاه رسید. دسته‌ئی دیگرمیگویند حاج آقامحمدشیرازی راخلیفه کرده از او به ذوالریاستین رسیده. دسته‌ای دیگرمیگویند حاج میرزاهادی اصفهانی راخلیفه کرد. بعضی میگویندمیرزاعباس اصفهانی، بعضی میگویند ظهیرالدوله‌را خلیفه نمود. هردسته‌دسته دیگررا باطل‌میدانند اگرچه‌همه باطلند ولی گنابادی مدرکی برای ادعاء باطل خود ندارد چون‌چنین است جانشینان آن‌چه حالی دارند که ازطرف اوماذون باشند.

بنده عرض‌میکنم ازاینکه بعدازمرحوم رحمت‌علیشاه اختلافاتی درمسندداری پیش آمده حرفی نیست . علت این اختلاف چه‌بوده نمیدانم، یحتمل که مرحوم رحمت علیشاه درمحذوراتی واقع بودیا اینکه اشخاصی‌را لایق‌مقام ارشاد میدانسته نخواسته حقی ازآنها ضایع مانده باشد . چیزیکه فعلا مورد احتیاج حقیر است مسلم داشتن مقام مرحوم حاج‌ملاسلطانعلی است بنا بر آنچه ازآثار بدست آمده ، مرحوم رحمت علیشاه اجازه‌ای برای‌سعادتعلی شاه باین‌مضمون صادرمینماید :

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم وبه نستعین

بعدازحمدوثنای واهب‌العطیات ودرود وصلوات برروان پاک‌پیشوای اصفیا وسید انبیاءوتحیات بروح پرفتوح سرمایه‌خاتم‌اولیاء وپیشوای‌اوصیاء واولادامجادواوئمه‌هدی اعنی راهنمایان‌طریقت بیضاء، مکشوف‌رای‌سعادت‌پیرای فقراء سلسله علیه‌نعمةاللهیه و

رهروان‌طریقت رضویه‌مرتضویه‌میداردکه‌چون‌این‌فقیر صداقت تخمیر درویش رحمتعلی معروف به‌حاج‌میرزاکوچک‌تکلیف‌طریقت‌خوددراین‌دانسته‌که‌هریک‌ازسالکین‌سلسله علیه راکه متصف‌بصفات‌صلاح وسداد وقابل‌هدایت طالبین را، نجاح‌ورشاد یابد ماذون درتلقین اورادواذکار وماموربتبلیغ اسرار اولیاء عالیمقدار نماید (ازاین‌عبارت‌مفهوم میشودکه اجازات‌عدیده صادر نموده وهمه مدعیان ازجانب ایشان مأمور بوده) دراین تاریخ‌که شهرشوال‌المکرم ۱۲۷۶ هجری‌است مجدداً عالیجناب معارف اکتساب ... آقامحمدکاظم معروف بشیخ زین‌الدین که بحلیه واوصاف‌حمیده آراسته ... . بارشاد طالبین وماذون‌درتلقین اوراد و اذکارقلبیه وقالبیه ماثوره نمودم و ایشانرا درطریقت سعادتعلیشاه ملقب ساختم تا ارشاد طالبین و تربیت سالکین و اندازمنکرین دقیقه‌ای فروگذاشت ننمائید وفقراء نعمةاللهیه ازاطاعت وانقیاد ایشان خودرا معاف ندانند و مردود ایشان‌مردود فقیرومقبول‌ایشان مقبول‌فقیر بشمارند. الی آخرکه مختوم به خاتم ایشان است ،

هما نطورکه عرض‌شدآن مرحوم بهرکس‌شایسته مقام بوده اجازه ارشادداده‌اند وهرمدعی بی‌مأخذ دعوی‌نداشته وماموربن‌هم بیک‌طریق که‌طریقه نعمةاللهی‌است‌انجام وظیفه نموده واختلافی دراصل‌مقصود نیست .

واما اجازه مرحوم حاج سلطانعلیشاه

ازمرحوم سعادتعلی شاه بقراری‌است‌که نگارش‌مییابد :

بسم‌الله الرحمن الرحیم .

(پس‌ازخطبه مفصلی که بعربی‌نوشته شده می‌نویسد) : چون‌براین فقیر صداقت تخمیرمحمدکاظم ملقب بسعادتعلی بمقتضای‌تکالیف حقه‌الهیه نبویه ولویه لازم‌ومتحتم است‌که چنانچه دراین‌طریقه حقه ولویه سالک‌صادق وفقیرمتدین موافقی که متشرع به احکام شریعت مصطفوی ومتأدب بآداب طریقت مرتضویه وعالم به‌احوالات نفسانیه

وعارج معارج مقامات انسانیه و مطلع برقواعد تکالیف صوریه قالبیه واعمال معنویه قلبیه بوده باشد و بریاضات خود را در بوته امتحان گداخته باشد مأمور بهدایت گمگشتگان وادی ضلالت نمایم علیهذا در این اوان سعاد اقتران عالیجناب . . . جامع منقول والمنقول حاوی فروع والاصول برادر مکرم آخوند ملاسلطانعلی زید توفیقاته رامأمور نمودم که چنانچه طالب حقی جویای طریقه حقه علویه رضویه نعمت اللهیه بوده باشداورا هدایت فرموده وازآنچه پدآیید به این فقیر رسیده تلقین نمایند. الی آخره که بنده خلاصه آنرا بیان نمودم .

برای اینکه آقارا ازاشتباه بیرون آورده که دعوی بدون مدرك نبوده وباعقاب ایشان یعنی مرحوم حاج ملاسلطانعلی شاه که رسیده بامدرك بوده واین اسناد در کتابها بطبع رسیده، درمعرض انظارعموی درآمده طوری نیست که احتمال خدشه درآنها داده شود؛ چه اگرجز این بود تکذیب کننده هم زیاد بود .

دراینجا آقا ازسلسله ذهبیه انتقادی دارند

چون بعد از این هم وارد میشوند بنده هم اگر جوابی داشته همان بعد عرض میکنم .

پس ازآن عطف عنان بسوی صفی علیشاه مینمایند میفرمایند: نام اوحاج میرزا حسن متولد ۱۲۵۱ فوت او ۱۳۱۶ واورا تالیفاتی است ازآنجمله: زبدة الاسرار وعرفان الحق وتفسیر صفی که تمام قرآنرا بعقیده خودتفسیر وبنظم آورده وتفسیر برأی نموده درحالیکه پیغمبر فرمود «من فسر القرآن برأیه فلیتبوأمقعده من النار» یعنی هرکه قرآن را برأی خود تفسیر کند شکم اوپرازآتش شود، بنابراین گناهی بزرگ مرتکب شده باضافه براینکه قرآن میگوید : «وماعلمناه الشعروماینبغی له» یعنی شعرسزاوار پیغمبر نیست اگرسزاوارونیکو بودخدامیتوانست قرآنرا بصورت شعر نازل کند. قطع نظرازآنچه گذشت درتفسیرش بسیارخطاها وگمراهیهاراوارد نموده برای نمونه یک موردذکرمیشود. درتفسیر

«ایاك نعبدوایاك نستعین» میگوید خطاب بخدا وقتی است که طلعت وصورت اورا بنظر آوری وروی اورا به بینی، آنوقت میگوید: طلعت حق احمداست وعلی چون صورت احمد وحیدر علیهما السلام راندیده ایم ونمیدانیم صورت آنهارا تصور کنیم پس باید تصویر صورت مرشد را کرد وخطاب باو کرده به آن بگوئیم: تورا عبادت میکنیم، واین شرك و کفر است .

بنده عرض میکنم ازاول دوجلد تفسیر آن تاآخرهمه ترجمه است از قرآن و تفاسیر دیگران ازخودچیزی نگفته جز بعضی جاها نکته عرفانی بکاربرده آنهم مربوط به تفسیر نیست که جایگاهش آتش باشد(که آقا! ازفرط غیرت درمعنی حدیث شکمش را پرآتش فرمودند) .

دیگرآنکه به کجای دین وقرآن صدمه واردمی آید اگر کسی اورا بصورت شعر در آورد وآیه «وماعلمناه الشعر» موضوعی است خارج که کفار گفتند قرآن شعراست خدایتعالی تکذیب فرمود، منعی ازشعر گفتن نشده باضافه قرآنرا به لسانهای مختلف ترجمه نموده اند شاید کمتر لسان رایجی دردنیا باشد که قرآنرا ترجمه نکرده باشند. ومستفید نشده باشد ازاینها گذشته ذوق بشر بقدر نفوس بشر متفاوت است یکی بقدری جامد است که خواندن شعررا ولومدح اولیاء خدا باشدجایز نمیداند بلکه طبعش هم ازشنیدن شعر مشمئز میشود ولی دیگری تادرکلامش شعر نباشد یا گوینده اش شعر نگوید اصلاحظ ازبیان نمیبرد اینهاربطی بسلیقه فردی ندارد .

چنانچه وقتی دونفررفیق داشتم یکی ازآنها چون سفره می انداختند اگر ترشی می بود حالش منقلب میشد برمیخاست اصلاشکل ترشی بادمجان یاغیرآنرا نمیتوانست دید ولی دیگری ازآنها اگرترشی نبود غذا نمیتوانست بخورد وبقدری از شیرینی بدش می آمد حتی انگور هم نمیخورد . چای وغذاهای دیگرمخصوصاً کلوچه ومسقطی لوز، همه بدون شیرینی برایش تهیه میشد .

تفسیرقرآن یا ترجمه آن برای کسیکه مشرب عرفانی دارد ومذاق شعری بهترین

تفسیرهااست آنقدرکه‌او ازاین تفسیر استفاده‌مینماید جنابعالی ازتفسیرصافی نمیفرمائید بگذارید مردم متوجه قرآن‌گردند ولو بشعر باشد . شماکه از شعربدتان میآید آنرا نخوانید .اوهم خواننده‌هائی داردکه شاید بیش‌ازشما استفاده‌مینمایند چنانچه‌تاکنون دوبار بطبع‌رسیده شاید بازهم‌بشود .

دربیان « ایاك نعبد وایاك نستعین» عین‌آنچه گفته مینگارم .

گوید از ایاك نعبد نستعین   کس نباشد در میان جز شاه دین
کی گذارد عشق کامل سیر او   تا پرستد وجه او را غیر او
پس فنا مستلزم این بندگیست   اندرین مردن هزاران زندگیست
بنده گفتن غیر بنده بودن است   راست ره را از یقین پیمودن است
بنده آن باشد که بیند روی او   بندگی او کند بر خوی او
این عبودیت ز عشق است و نیاز   طاعت بی عشق فکراست و مجاز
عشق هم ناید بدل بی علتی   علت آن باشد که بیند طلعتی
طلعت حق احمد است وحیدر است   یا ولیی کاین دوتن را مظهر است
مظهریت هم نشان احمد است   کاندر آدم مختفی از ایزد است
بوالبشر با این نشان مسجود شد   وان بلیس از ترك آن مردود شد
چون نبودش عشق استکبار کرد   عجب را استیزه با دلدار کرد
با خود اندیشید ابلیس لعین   کاز چه من خائن شدم آدم امین
گفت حق آدم همه‌عجز است ودرد   توسرا پا عجب و انکار و نبرد
خواهد اوازیك غلط‌صدعذر وعفو   توکنی در هر نظر صدظلم و سهو
سجده او گر نمائی بنده ای   بر عنایاتم چه او زیبنده ای

آنچه دراین‌اشعار دقت‌کردم درنظرگرفتن صورت مرشدی را مشاهده نکردم. میگوید طلعت حق که‌متوجه آنها باید شد احمداست وحیدر و اولیاء که مظهرآنها هستندکه مرادش ائمه‌هدی است کجایش عیب دارد ؟! چون قبلا درقسمت نظرگرفتن

صورت مرشد بقدرکفایت بحث نموده تکرارنمینمایم .

آقا میفرمایید عرفان الحق اومملو است‌ازکفر وبدعت وجعل وادعاهای بیجا و تهمت. برای‌نمونه چند مورد ذکرمیشود .

درصفحه ۱ ـ میگوید : «خلق‌الله آدم‌علی صورته» یعنی خدا آدم را بصورت خود خلق نمود و حال‌آنکه حضرت صادق میفرماید:کسیکه برای خدا صورت قائل شود شرك‌است .

درصفحه ۱۳ میگوید: جنید فرمود : صوفی چون‌زمینی‌است که هرقبیحی در اوبریزند ازاو نروید‌جزملیح .

در صفحه ۱۶ میگوید خرقه را علی (ع) بدوش من افکند . این اشعار را سروده .

مورد عفو اسدالله شد   صاحب‌این خرقه واین‌راه شد
مژده رحمت‌که بگوشم رسید   خرقهٔ از تو بدوشم رسید
تاهمه دانند که ستارکیست   غیر علی فاعل مختار کیست

درضمن صفات الهی را برای‌علی قائل‌شده

درصفحه ۶ میگوید بایزید بحق وحقیقت خودوصول یافت نه بحق و حقیقت رسول . وکتاب زبدةالاسرار همه‌دشمنی باعلماء است.

درصفحه ۱۲۳ برای خداصورت قائل‌شده ودرصفحه ۷۶ گوید منصور وبایزید منم وطبل‌وحدت وجودرا آشکاراوبدون ترس‌میزنم. گفته :

یا علی ای رهبر ارباب دل   عارفانرا از تو فتح باب دل
هرچه‌غیر توهمه‌ذرات تواست   ذره‌هافانی‌وباقی ذات‌تواست

الی آخره. آنقدرکفر گفته که‌انسان را شرم‌می‌آید از نوشتن ودرتکذیب عقل و دین بسیارکوشیده.ذکرخدارامسخره‌کرده .

فاضل محلاتی درکشف الاشتباه خودنوشته:که صفی‌علیشاه دربعضی مراسلات که دلیل کافی برفسادعقیده اواست گوید:دیدن امام‌زمان‌برمشایخ اهل‌طریقت لازم‌است و این

مخالف مذهب جعفری است .

در صفحه ۱۲۹ گوید :

آن صراط مستقیم منجلی — هست راه نعمت‌الله ولی
نعمت‌الله نعمتی آورده‌است — خوان زبهر رهروان گسترده‌است

مؤلف گوید : این سخن باطل‌است زیرا قرآن وقتی نازل شد که نعمت‌الله و طریقه او نبود .

بالاخره فرمایش زیاداست اصول آنرا بنده نگاشتم چندایراد که‌ازکتاب عرفان الحق‌ذکر فرموده‌اند بنده آنکتاب‌را ندیده‌ام که بدانم‌تا چه‌اندازه بمیل‌خودتحریف نموده‌اند. اما- جواب ازحدیث خلق‌الله‌آدم‌علی‌صورته. آقاخیال‌فرموده‌اندکه‌مرادهمین صورت زشت یا زیبا باهمین عمامه ورداء باهمین لحیه وعصاء با همین افاده وادا است.

برای اطلاع ایشان چند جمله‌ازکتاب صالحیه عرض را مینمایم تامعنی انسان وصورت را درك فرمایند درآن‌کتاب میفرماید : هرشیء را حدی است‌ورتبه ومنزلتی که درآن‌وقوف نماید جزانسان که‌تمام‌مراتب‌دنیا وآخرت را داراست . انسان‌نه‌این هیکل دوپای مستوی‌الخلقه است زیرا این‌شکل درجنگلها هم یافت می‌شود .انسانرا عالمی است مطابق‌عالم کبیر «من‌عرف نفسه فقدعرف ربه » .

«اتحسب انك جرم صغیر — و فیك انطوی العالم الاکبر »
« وانت الکتاب المبین الذی — با حرفه یظهر المظهر»
« وانت الوجود ونفس الوجود — وما فیك موجود لا یحصر »

سیروسکون افلاك وکواکب، آنچه درزیر وبالااست همه برای اووخادم اویند انسان میرسد بجائی‌که «کنت سمعه وبصره، من‌طلبنی وجدنی، فلافرق بین هم و بین حبیبم - چونکه «خلقتك‌لاجلی»گفت«الصورة‌الانسانیه‌هی‌اکبرحجج‌الله علی‌خلقه و هی الکتاب الذی کتبه بیده وهی‌الهیکل الذی بناه بحکمته وهی مجموعة صور العالمین وهی‌المختصر من العلوم فی‌اللوح المحفوظ وهی‌الشاهد علی‌کل غائب وهی‌الحجة‌علی

کل جاحد وهی‌الطریق المستقیم الی‌کل خیروهی الصراط الممد و دبین‌الجنة والنار» سایر موجودات‌ناقصندقدرومرتبه‌انسانرا ندانند «وفی‌انفسکم‌افلا تبصرون » «وفی‌القدسی ان فی جوف ابن‌آدم لمضغة وفی‌المضغة لقلباً وفی‌القلب‌فؤاداً و فی‌الفؤاد سراً وفی‌السر خفی وفی‌الخفی اخفی وانا اخفی .« اوحی‌الله الی‌موسی (ع) ماخلقت خلقا ینازعنی فی‌الربوبیه غیر نفسك التی بین‌جنبیك»

تا اینجا که خلاصهٔ بود از مقام انسانیت و آدمیت ذکرشد برای این بودکه آقا درست التفات بمعنی واقعی «ان‌الله خلق آدم علی صورته و الصورة الانسانیةاکبر حجج‌الله علی خلقه وهی‌الطریق المستقیم» بنمایند وانسانرا وآدم‌را بشناسند اگر چه مارا درآن شناسائی راهی نیست ماآدم را جزاینکه‌می‌بینیم نمی‌شناسیم. آن شناختن چشم وهوش وحواس دیگری لازم‌دارد که مافاقدآنها هستیم تا جائیکه حدیث راهم انکار میکنیم آنقدرحوصله نداریم‌که احتمال دیگری‌جز همان که فهمیده‌ایم بدهیم این حدیث را دلیل کفرقائل آن میدانیم وحال اینکه گوینده جعل حدیث از خود نکرده نقل‌قولی نموده، پس‌بزعم آقاگوینده اصلی‌کافراست که‌برای خدا صورت‌درست کرده. العیاذبالله .

اینکه‌جنید گفته‌صوفی‌زمینی‌است که‌هر قبیحی‌دراو بریزند‌ملیح‌میرویاند این‌عبارت چه ربطی به‌کفروایمان‌دارد که‌بمذاق‌آقاکفرآمده . دیگرموضوع‌خرقه‌که علی‌بدوشم افکنده‌این خرقه عبارت ازلباده وآبدست و پوستین که معروف آقاست نیست . این خرقه‌اعطاء مقام‌است، میخواهد بگوید من‌منصوب از طرف‌کسی نیستم من مستقیماً از طرف علی (ع) به‌اینمقام نائل گشتم .

بنده چون قدری باصطلاحات آنها آشنائی‌دارم این‌دعوی رابعید نمیدانم‌چون سابقه دارد وقسم حضرت‌عباس هم نمیخوریم‌که‌کاملاصدق است حق‌یاناحق خودمدعی مسؤل‌است باماچه‌که خودرا بغرض معرفی نمائیم . واینکه گفته غیر علی‌فاعل مختار کیست برای‌علی صفات الهی قائل شده .

باید بعرض آقا رسانید ولو اینکه وحشتناك یا خدای نکرده حال سکته پیدا کنند که علی فرمود: «انا الصراط، انا المیزان، انا النهر، انا الکوثر، انا العرش، انا الکرسی انا الذکر، انا النور، انا الاول، انا الاخر، انا الظاهر، انا الباطل» تا اینکه میفرماید: «انا خالق السموات والارضین اینها چه صفاتی است که علی (ع) از خود ابراز داده.

چون انشاء الله بموقع خود قدری ازفضائل حضرت مولی (ع) خواهم نگاشت بیش ازاین اینجا توقف نمیکنم.

واما قسمت رؤیت امام زمان (ع)

که فاضل محلاتی استناد به بعضی مراسلات نموده اولا بعض مراسلات سند نمی شود. ثانی ـ رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند ـ دیدن امام زمان که اشکالی ندارد، بسیار اشخاص دیده و می بینند و چنانچه قبلا هم حکایتی نقل شد، نماز خود را هم عقب امام زمان میخوانند الآن هم هستند از نجباء و نقباء و اوتاد که انشاء الله ذکر آنها باید که بخدمت امام میرسند، اگر بنده و آقا ازفیض محرومیم از نامحرمی خود ماست اینجا جای پاکان است نه جای ناپاکان.

اینکه گفته: آن صراط مستقیم منجلی، هست راه نعمت اله ولی ـ مقصود از سیر طریقتی که روشن است هما نا طریقه شاه نعمت الله است چه ربطی بقرآن دارد که شاه نعمت الله سالها بعد ازقرآن بدنیا آمده ؟!

واما اینکه هادی مولی که از شاگردان صفیعلیشاه است و تعریف از امیر تیمور لنك و عبدالله زبیر نموده برفرض صحت «ولا تزر وازرة وزر اخری» چه ربطی بصفی علیشاه دارد که جزء گناهان اوشمرده شود ؟! دنبال اینها مشایخ صفیعلیشاه را بیان مینماید که اینها گدایانی بیش نبودند که نام خود را شاه گذارده اند. غافل از اینکه شاه یعنی بی نیاز. اینها که بقول شما دنیا و آخرت، دین و مذهب را ترك کردند هیچگونه نیازی ندارند

شاهنشاهانند. شاه لقب کوچك آنها است.

دنبال آن نمیدانم بچه مناسبت شرحی از آقاخان محلاتی یعنی شاه خلیل الله بیان میفرماید که فعلا از بحث ما خارج است. بعد از آن شرحی مفصل ازخرافات جدید و قدیم که بین مردم ساری است ازقبیل شبیه درآوردن، تیغ زدن، سینه زدن، که اینها همه ممنوع است تفصیل میدهد.

بنده هم با این عقیده همراهم جز اینکه قدرت روحانیت که بحمداله در آقا یا فاضل محلاتی است ندارم، خوب است کافر سازی را قدری تخفیف میدادند و باین قبیل امور که شاید خیلی مهم باشد می پرداختند تا مردم از خرافات دست بردارند، اینجا حرف خیلی دارم فعلا نمیخواهم بگویم تا بعد انشاء الله عرض کنم، این خرافات را هم نوع شماها از محرابی ومنبری برای رواج بازار و توجه مردم ساخته وپرداخته بدست عوام دادند.

آقا می فرماید اما ـ سایر مرشدان که نامشان در این کتاب نیست

چون سر سلسله های آنها ذکر شد باقی هم ازهمان قماشند زیر انام بردن عبدالله مبارك، بوبکر نساج ـ علی جلابی ـ ابراهیم مجذوب ـ داود نصر طائی ـ شیخ حامد کرمانی ـ بوعلی رودباری ـ ابومدین ـ حبیب اعجمی ـ ذالنون مصری ـ احمد جام ـ عبدالرحمن جامی ـ شیخ عبدالقادر ـ سهروردی ـ نجم الدین کبری ـ رونق علیشاه ـ مشتاقعلیشاه ـ ابوعثمان مغربی ـ محمدرضوی ـ میرزا تقی کرمانی ـ ابوالحسن خرقانی ـ ابوحیان توحیدی ـ ابوطالب مکی ـ سیداحمد رفاعی ـ علی ابن سهل اصفهانی ـ سهل ابن عبدالله شوشتری ـ علاءالدوله سمنانی ـ زین العابدین شیروانی ـ معصومعلی صاحب طرایق ـ معطرعلی ـ مطهرعلی ـ شمس العرفاء ـ ابوسعید ابوالخیر ـ صمد علیشاه ـ مونس علیشاه ذوالریاستین ـ حیدر گمرکچی که همه یك مشت مفتخور نادان، همه اهل بدعت، همه یاسنی یاسنی مسلك اندوما گمراهی ایشان را در این کتاب روشن ساختیم محتاج بذکر آنها نیستیم.

بنده عرض‌میکنم آقا بی لطفی نموده‌اند که نام از آنها نبرده‌اند چون اغلب نامبردگان اکابر واعاظم عرفاهستند وکتب واقوال آنهامورد عمل‌عاملین است دستور آنها بین‌لاحقین‌ساری وجاری‌است واین‌یك نحو توهینی است که کوچکشان شمرده‌اند شاید هم ازآنهاأخذ تاخت وتازبدست نیاورده یا اینکه شرح حالات آنها بدستشان نیامده باشد . بهرصورت این‌ناچیز هم‌ناچارم ازحالات آنهاصرفنظر نمایم چون‌مبنی جوابگوئی از فرمایشات‌ایشان‌است، دنبال‌این مطالب میفرماید:

شرحی درمذمت بدعتهائیکه عرفا وصوفیه نهاده‌اند

آیات واخبارزیادی‌ذکرمینمایندکه همه بی‌ربط بموضوع‌است بلکه خودجواب ایرادایشان است آنقدربیکه خودمصداق آن‌آیات واخبارند دیگران نیستند حقیرهم ازتوضیح آنها میگذرم، تامیرسند باینجاکه ازبدعتهای صوفیه .

اول ـ تفرقه انداختن بین‌مسلمین وتقسیم‌کردن دین‌اسلام را بشریعت وطریقت و حقیقت‌که گویند چون‌بحقیقت رسیدی شریعت ساقط است واین تقسیم بدعت وباطل است بچند دلیل :

۱ ـ آنکه حدیث جعلی ومدرکی ندارد .

۲ ـ پیغمبراسلام آنهمه زحمت کشید که همه رامتحد کند خودش باعث تفرقه نمیشودکه بگوید شریعت وطریقت وحقیقت .

۳ ـ شریعت‌را درمقابل حقیقت‌انداختن وازیکدیگرجداساختن وهن بشریعت بلکه کفراست .

۴ ـ همین‌روایت جعلی‌دلیل بربطلان‌صوفیگری میشودچنانچه گفته «الطریقة افعالی» افعال‌پیغمبر نمازوروزه وحج وجهاد وامر بمعروف ونهی‌ازمنکراست‌که صوفیه مرتکب خلاف آنها می‌شوند .

۵ ـ بنا براین‌روایت دروغ هرکه نماز وروزه وحج وسایرافعال پیغمبررا انجام

دادا‌هل‌طریقت میشود اهل شریعت هم همین کارهارا میکنند چرا آنها را خارج از طریقت میدانند .

۶ ـ تکالیف‌اسلامی عمومی‌است‌همانطورکه مکلف ماموراست عمل‌بظاهرشرع نماید مأموراست تزکیه نفس‌هم بنماید .

۷ ـ آنکه احکام اسلام ظاهروباطن ندارد که تفکیك‌لازم‌آید، زیرا تاکسی باطناً تسلیم به امرحق‌نشود ودرباطن معتقدبتوحید نباشدانجام امورظاهری نمیکنند .

۸ ـ اگراهل‌طریقت وحقیقت ماموربظاهر احکام شرع نباشندموجب تبعیض دراحکام وآن‌کفراست .

۹ـ ازتمام دلیلهااوضح‌تر اینکه پیغمبردرچندحدیث‌ادعاء صوفیه را باطل‌شمرده که فرموده : «یظنون‌انهم‌علی‌طریقتی بل‌هم اضل‌الکفار» صوفیه گمان‌میکنند برطریقه منند خیر، گمراه تراز کفارند و حضرت هادی فرموده صوفیه تمام آنها از مخالفین ما هستند ،

۱۰ ـ دلیل براینکه روایت‌جعلی است، آیا ممکن‌است‌صاحب عقلی بگویدعلماء ربانی‌مانند علامه حلی ، سید مرتضی وشیخ‌صدوق وسایر بزرگان اهل‌ظاهرند ولی‌فلان گمرك‌چی‌یافلان‌عوام شرابخوار‌یافلان‌فاسق بی‌اطلاع، ازدینند.

۱۱ ـ اگرازرسیدن بحقیقت‌تکالیف ساقط میشدچرارسولخداواوئمه‌هدی‌تاآخر عمربوظائف‌شرعیه عمل مینمودند .

البته آقادراین ایرادات تفصیل‌قائل شده بودند، بنده خلاصه‌فرمایشات‌رانگاشته تامزاحمت خوانندگان فراهم نشود .

تاریخ مینویسد وقتی‌هارون با زبیده شطرنج بازی کردندبشرط دلخواه برنده، دروحله اول‌هرون برنده‌شد . گفت‌باید سراپا عریان شوی وبا حرکات شهوت انگیز چند مرتبه‌اطراف‌قصرمشی‌کنی، آنچه‌کهالتماس‌گذشت نمودقبول‌نکرد، ناچارا نجام داد.

درمرتبه دوم زبیده برنده‌شدگفت باید بفلان کنیز مطبخی هم بستر شوی ؛ آنچه عذر

خواست قبول ننمود ناچار با آن کنیز چرکین بدشکل مشغول شد نطفه مأمون از آن بسته شد. تا اینکه هرون از دنیا رفت امین مغلوب و مقتول گردید مأمون بخلافت رسید. برزبیده وارد گردید حال گوئیکه مراعات ادب را داشت. زبیده گفت « لعن الله لجاج» یعنی تو باین روز و من باین روز که رسیدیم در اثر لجاج بود.

بنده نمیدانم آقا پای لجاج را تا بکجا میخواهد بکشد؟ کدام صوفی اثنی عشری تفکیک شریعت از طریقت و حقیقت نموده؟! همه گفته‌اند پایه دین شریعت است. تا این پایه تکمیل نشود طریقت حاصل نمی‌شود.

عجیب‌تر آنکه روی لجاج حدیث پیغمبر (ص) را تکذیب میفرماید و هیچ باك ندارد. اصل حدیث این است که میفرماید:

«الشریعة اقوالی والطریقة احوالی والحقیقة رأس مالی والعقل اصل دینی والحب اساسی والشوق مرکبی والخوف رفیقی والعلم سلاحی والحلم صاحبی والتوکل زادی و القناعة کنزی والصدق منزلی والیقین مأوای والفقر فخری وبه افتخر علی سایر الانبیاء والمرسلین» میان خود و خدا این عبارات رشیقه که حاوی دستور جامع بشری است و سعادت دنیوی و اخروی، ممکن است از لسانی جز لسان پیغمبر (ص) جاری شده باشد بهر عامی اگر عرضه شود تصدیق میکند که جز کلام پیغمبر نیست.

آقای بزرگوار مکرر گفته شده که هر ظاهری باطنی دارد. آیا دین باین عظمت ظاهر و باطنش بهمین اعمال ظاهریه تمام است؟! این حدیث شریف که مورد انکار آقا است صحیح و معتبر است و قول پیغمبر صادق است و صوفیه صافیه اثنی عشریه تمام فقرات او را یك یك مورد عمل قرار داده و بهر یك شرحهای زیاد نوشته‌اند از همین هم تجاوز نمی‌نمایند.

اگر عرض بنده را قبول ندارند بکتب آنها رجوع نمایند و هیچیك از فقرات حدیث شریف را از شرع و دین خارج نمیدانند و معنی واقعی دین و دینداری را به پیروی از همین فرمایشات دانسته و میدانند و هر کس هم بخواهد اطاعت از اوامر پیغمبر (ص) نماید باید بهمین صفات متصف گردد و اینهم حاصل نمی‌شود مگر بدستوراتی که از خود و خانواده‌اش صلی الله

علیهم اجمعین بخواص از شیعیان خود داده‌اند که طی هر فقره آن مستلزم ریاضاتی است که برای اهلش مقرراست.

آنقدر هم قضیه ساده نیست که آقا خیال کرده به احوط و اقوای در رساله‌ها و تناقض اخبار و اشکالات در آیات بهمین ظواهر درست میشود.

امام میفرماید: اگر در تمام دنیا بدنبال علم روی جز اینجا نیابی و میفرماید احادیثنا صعب مستصعب الخ. جای دیگر میفرماید ما خود القاء اختلاف مینمائیم - این القاء اختلاف بحسب فهم سائل است که بنظر ما اختلاف است آنها هم بهر کس قدر استعدادش افاضه فیض مینمودند، همه یکسان نبودند اصحاب سر آنها غیر از اصحاب جهرشان بود - اینمطالب بقدر کفایت در گذشته گفته شده پیش از این لزومی ندارد که اوقات عزیز خواننده صرف مکررات گردد، حاصل اینکه حدیث صحیح است، دستور پیغمبر است و مشحون بآداب سیر و سلوك است که معمول به صوفیان صافی و متدینین واقعی بشرع او میباشند و هیچ انفکاکی هم در بین شریعت و طریقت، وحقیقت نیست تمام یکی است و برهمه بقدر وسع لازم بلکه متحتم است عمل بآنها.

خیلی متأثرم که آقا آدمیت و انسانیت را در همین صورت ظاهر و لباس ظاهر و گفتار و کردار ظاهر و دین را بآداب نجاست و طهارت تا برسد بسبق و رمایه منحصر کرده‌اند آنچه بایشان عرض کنم اینها عوارض زندگانی و آداب برای جلوگیری از تعدی همین جا است عوالمی دیگر برای سیر انسان آماده شده که باین آداب بدست نمی‌آید. میفرماید: عالمی جز همین عالم دینی جز اینکه میگویم نیست.

اینجا متذکر شدم بجملهٔ از فرمایش ایشان که مکرر بیان نموده‌اند در باره آن شخص گمرکچی - لازم دیدم که از آن شخص شریف مختصری بعرض رسانم ولو اینکه از موضوع خارج باشد. آن شخص شریف نامش حاج میرزا محمدعلی حب حیدر است جانشین مرحوم وحید الاولیاء آقای میرزا احمد طاب ثراه است.

بنده نگارنده محضر ایشان را بکرات درک کرده واز روحیه آن کاملا مسبوقم
شخصی وارسته بی پیراسته ملتزم بآداب شریعت، سالک مسالک طریقت، راهسپار وادی
حقیقت، مواظب طاعات وعبادات، عامل خیرات ومبرات، مجتنب از کلیه منهیات، آیت رافت
ومحبت، رأیت صفا وصدق، طویت راستی، شخصی بتمام معنی انسان، خاضع، خاشع قانع رحمت
محض محب صادق پیغمبر (ص) وائمه (ع) انام، مخصوصاً ارادت کامل او بحضرت مولی
بقدری بود که شبی واعظی روی منبر درمحضرش نقل قول از کتب عامه کرد که عثمان نسبت
بحضرت امیر جسارت هائی نموده طاقت نیاورد که بیهوش گردید ازمجلس بیرونش بردند
دیگر پای منبر آنشخص نه نشست اگر بخواهم عملیاتی که انجام داد با نهایت ضعف و
پیری واستیلای امراض مختلفه بنویسم حمل باغراق میشود جز اینکه بگویم وخدارا بشهادت
طلبم بصدق عرضم، که خودم نسبت بخودم دوفقره کرامت محیر العقول مشاهده نمودم .
نمیخواهم عرض کنم با اینکه بنده ارتباط معنوی بآنجناب نداشته و ندارم آیا
شایسته است شخصی که خودرا عالم ومجتهد ومتدین ومتشرع میداند نسبت بچنین کسی
اینطوراهانت نماید .

می‌فرماید دوم از بدعتهای صوفیه شارب گذاشتن است

بازآیات واخباری ذکر نموده که هیچکدام مدرک برای حرمت آن نیست و در
اینموضوع قبلا بحث نمودم که امر صریح بتحریم شارب نرسیده و چنانچه گفته شد
بزرگان ازعرفاهم ازسابقین ولاحقین چنین امری بتابعین خود نکرده‌اند ، الا اینکه
سالکین طریقت آنرا علامتی برای خود قرارداده‌اند - واگر خود ملتفت باشند یا نباشند
میخواهند بگویند مادردنیا محرم هستیم وعلامت احرام ما این است - پس اینهم بدعتی
که موجب کفر آنها باشد نیست چنانچه ریش تراشی هم کفر نمی‌آورد .

سوم بدعت صوفیه دم از عشق زدن است

عشق وعاشقی را شعار خود نموده دم ازعشق خدا میزنند و این به چند دلیل
باطل است .

۱ـ آنکه بذات او نمیتوان پی برد زیرا محدود نیست.

۲ ـ اینکه اوصورت ندارد که بخیال کسی درآید، پیغمبر(ص) فرمود «ماعرفناک
حق معرفتک» حضرت علی فرمود «لاتبلغ کنهها عقول العقلاء .

امام زین العابدین (ع) میفرماید «کلت الالسن عن غایة صفته والعقول عن کنه معرفته
حضرت باقر (ع) میفرماید «کلما میزتموه باوهامکم مخلوق مثلکم» حال باید ازین سفیهان
پرسید چیزیکه درک آن ممکن نیست چگونه عاشق آن شده‌اید وصوفیه عشق بمخلوق را
عشق بخدا میدانند میگویند المجاز قنطرة الحقیقه .

۳ ـ درقرآن وکلمات معصومین یک کلمه دم ازعشق و عاشقی زده نشده .

۴ ـ حکماء عشق را مرض سوداوی دماغی میدانند ـ ازحضرت صادق سؤال از
عشق نمودند فرمود: «قلوب خلت عن ذکر الله فاذاقها الله حب غیرها» کاش آقا خود التفات
بگفتار خود داشت اقلا این حدیث اخیررا مرقوم نمیفرمود .

دراینجا خلط مبحث فرموده عشق را ازمقام حقیقی تنزل داده آورده روی مجاز
وتصانیف مبتذله وغزلیات مشحون بمی ومعشوق را شاهد آورده وضمناً هم ازشعراء ذم
بلیغی فرموده که بعدازاین به آنها میرسیم، بنده عرض میکنم این اخبار همه صحیح و
مسلم، کسی پی بذات پاک خدا نبرده و نمی برد ولی دلیل اینهم نیست که کسی عاشق نادیده
بشود، چنانچه گفته‌اند همه اهل دنیا عاشق دنیایند حال آنکه دنیارا ندیده و نخواهند
دید وجمعی عاشق امیرالمؤمنین (ع) میباشند حال آنکه اورا ندیده‌اند، همچنین عده
عاشق حضرت سیدالشهدا (ع) میباشند بلکه عاشق موهومات میکردند وآن وجود خارجی

ندارد ، چنانچه قصه عاشق دختر پادشاه مغرب زمین را قبلاعرض نمودم - عشق ومحبت بهرکجا میل نمود لازم ندارد حبیب یامحبوب درست کند حبیب یامحبوب عاشق ومعشوق راهمه عشق میسازد .

اینکه فرموده قرآن و کلمات معصومین یک کلمه ازعشق وعاشقی دم نزده اندچه چه اشتباه بزرگی خدا میفرماید« یحبهم ویحبونه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین- قل ان کان اباءکم وابناءکم احب الیکم من الله ورسوله - قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله اگر بخواهم پیش از پنجاه آیه که مشعر بمقام محبت است در قرآن استفاده مینمایم مبنی اختصاراست

پیغمبر فرمود من احبنی فقد احب الله آنکسیکه مرا دوست دارد خدا را دوست داشته .

مرحوم ملامحسن فیض رحمة الله علیه درکتاب حقایق در بیان محبت میفرماید: محبت آخرین پایه مقامات وعالی ترین درجات است ومقامات پس از آن ازقبیل شوق و انس از ثمرات آن بشمار میروند ومقامات پیش از آن ازقبیل صبر وزهد ازمقدمات آن به حساب می آیند بقیه مقامات گرچه با ارزشند در عین حال دلها از ایمان به آنها خالی نیستند . امامحبت خدا باندازه ای عزیزالوجود است که برخی از اهل علم وجود آنرا انکار کرده اند وگفته اند محبت خدا بخودی خود موجود نیست ومقصود از آن مواظبت داشتن براطاعت خداست .

آنانکه محبت را انکار کرده اند انس وشوق ولذت مناجات وبقیه لوازم حب را نیز انکار مینمایند . با اینکه درقرآن و حدیث وحکایات محبان موضوعاتی حاکی ازثبوت محبت خداوند تعالی آورده شده که باتفاق دلالت برمحبت خدا دارند (آیاتی که بعضی از آن ذکر شد) ذکرمیفرماید . دردعامیفرمایند : «اللهم ارزقنی حبك وحب من یحبك وحب ما یقربنی الی حبك واجعل حبك احب الی من الماء البارد» .

مفاد این دعا این است خدایا روزی من نما محبت خودرا ومحبت کسیکه تورادوست دارد ومحبت کسیکه مرا نزدیک کند بمحبت تو وقرارده محبتت را درمن گواراتر از آب خنك .

درعلل الشرایع ازحضرت پیغمبر (ص) روایت کرده حضرت شعیب پیغمبر آنقدر ازحب خدایتعالی گریه نمودکه دیدگانش نابیناشد خداچشمان اورا باز گردانید مجدداً گریه کردتا ازچشم محروم گشت تاچهار مرتبه تکرارشد خدایتعالی وحی باو فرمود تا کی باین کارمیبردازی اگرازآتش جهنم خائفی ما تورا امان دادیم اگرمشتاق بهشتی بتو ارزانی داشتیم عرض کرد خدایا خود میدانی نه ازخوف جهنم مینالم نه شوق بهشت عقده محبتت قلب مرا ربوده وصبروطاقتم را برده شکیبائی ندارم مگر بوصال تو نائل گردم .

حضرت امیر (ع) دردعای کمیل عرض میکند: «فهبنی یاالهی وسیدی وربی صبرت علی عذابك فکیف اصبر علی فراقك» .

حضرت سیدالشهدا (ع) عرض میکند : یامن اذاق احباوۀ حلاوة المؤانسة فقاموا بین یدیك متملقین» .

حضرت سجاد درمناجات عرض میکند : وعزتك لقد احببتك محبة استقرت فی قلبی حلاوتها وانست نفسی به بشارتها ومحال فی عدل افنیتك ان تسد اسباب رحمتك عن معتقدی محبتك» .

حضرت حسین عرض میکند: «ای آقائیکه شیرینی انس خودترا بکام دوستانت چشانیدی تا اینکه آنهارا متملق بدرگاه خودساختی» .

حضرت سجاد عرض میکند : سوگند بعزت و ارجمندی تو چنان تورا دوست میدارم که شیرینی محبت تو درکام دلم برقرارمانده وخودرا بمژده آن مأنوس ساخته ام و ازعدل تو محال میدانم که در رحمت را بروی کسانیکه خودرا دوست دار تو میدانند ببندی .

بازحضرت حسین دردعاء عرفه عرض می کند: «الهی انك تعلم انی وان لم تدم الطاعة منی فعلا جزما فقد دامت محبة وعزما » خدایا تو می دانی اگر طاعتم دوام ندارد وجازم بآن نیستم ولی بدوام محبت توجازمم .

بازعرض میکند «عمیت عین لاتراك علیها رقیبا وخسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصیبا » کور باد چشمی که تو را نبیند و زیانکار باد بنده ایکه ازحب تو بی بهره است .

حضرت سجاد دردعاء ابوحمزة عرض می کند :«اللهم انی اسئلك ان تملاء قلبی حباً لك و خشیته منك وتصدیقا بکتابك وایمانا بك وشوقا الیك یاذا الجلال والاکرام حبب الی لقائك واحبب لقائی » خدایا قلب مرا پر گردان ازمحبت خودوترسناکم کن ازخودومصدقم نما بکتاب و ایمان و شوق بسوی تومرا دوستدار بقاء خود گردان و توهم دوست دار دیدار مرا .

دردعاء جوشن میخوانی «یاحبیب من لاحبیب له » بازدرفقره دیگر « یاحبیب یا منیب » الی آخر .

درمناجات خمسه عشر بندنهم «الهی من ذاالذی ذاق حلاوة محبتك فرام منك ومن ذاالذی آنس بقربك فابتغی عنك حولا» خدایا کیست که شیرینی محبت تورا چشیده باشد ازتورم نماید، کیست که انس بقرب تو گرفته ازجوار توروگرداند تا آخرعرض میکند: «یا منی قلوب المشتاقیق ویاغایة آل المحبین اسئلك حبك و حب من یحبك و حب کل عمل یوصلنی الی قربك وان تجعلك احب الی مما سواك وان تجعل حبی ایاك» الی آخر. ای آرزوی قلوب مشتاقین، ای آخر آرزوی محبین ازتو می خواهم دوستی ترا ودوستی کسیکه دوست می داری ودوستی هرعملی که مورث وصول نزدیکی باتواست واینکه این عمل را برای من قرارده احب سوی من از ماسوای خود و اینکه قرار دهی تمام دوستی و محبتم را بجانب خود .

دربند ثانی عشرعرض می کند :«ماطیبت طعم حبك وما اعذب شرب قربك» چقدر گوارااست طعم محبت تو ، چقدرشیرین است نوشیدن قرب تو.

دربند چهاردهم عرض می کند :«وان تغشی وجوهنا بانوار محبتك » و اینکه بپوشانی صورتهای مارا بنورهای محبتت .

دربند پانزدهم عرض میکند : «واغرس فی افئدتنا اشجار محبتك » درقلوب ما اشجارمحبت خودرا غرس فرما .

میترسم پس ازاین بیانات اگرقدری گوشه پرده راعقب زنم حال آقا دگرگون شود . چون چنین است اشارة عرض میکنم حبیب محبوب میخواهد ، عاشق معشوق و بعکس وهرعاشقی عاشق خود است .

فرمود «کنت کنزاً مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقة الخلق لکی اعرف» عاشق خود بودعاشق هم خودساخت .

قدری هم ازکتاب صالحیه بنویسیم تا انکارمنکرین ازعشق ومحبت واضح گردد میفرماید : مایه معرفت وعرفان حب است وتصوف استغراق بحب است وظهور اشیاء از محبت است ، خالق به حب خود ایجاد فرمود وآسمان بحب خود میگردد وفاعل ظهور فعل نمود به حب فعل، قابل قبول نمود بحب فعل عنصر حیوان شود بحب .حیوان انسان شود بحب ، حب همه بیکدیگر هست دوری است ،همه آگاهند بجان هم بینایند ، ساجد حقند ودوست اویند محبوب جزاو نباشد ومحب جزاو نباشد ، حب هر محبوبی جز اوزوال پذیرد ، به پیری ومرض ومرك جمال برود و الحمدالله یعنی محبت جز خدارا نشاید ، این بدن معشوق نباشد ، معشوق را برای جمال خواهند ، جمال را برای خودش خواهند ، همه را برای محبوب خواهند محبوب را برای خود ، پس محبوب مطلق جز حق نشاید « ان الله جمیل » وتأثیر جزازحق نباشد « احببت عاشقیت است لکی اعرف معشوقی »،

عشق ازدوطرف است تا معشوق در دل عاشق است عاشق در دل اوست اگر برگشت چون غذائی که درمعده فاسد شده بر میگردد وعشق اول ظهورش عبودیت و آخرش ربوبیت ، عشق برجمال است بدون محبوبیت نشود نه برشهوت که شهوترانی کارحیوان ، عشق نتیجه‌کامله حب وحب نتیجه‌کامله هوش ، هوش نتیجه‌کامله انسان است ، صورت‌خوب ، جمال‌خوب ، نقش خوب ، خط‌خوب ، صورت خوب تمام‌ظهور صنع حق است .

پس اگر ناظرحسن‌راحسن نبیند یا خوبی‌را خوب نداند کافر است بلکه حیوان، بایدحسن‌را صرف بدی نکند نه‌آنکه حسن‌را حسن نه‌بیند آنکس که‌صدای الاغ رااز صوت حسن تمیز ندهد خود جماد است ، عشق شوقی است الهی ، عشقی که بجز از حق باشد باطفاء شهوت برود اما عاشق بشهوت نظر نکند ، عاشق باسم‌معشوق سم‌راشیرین خوردومرد، عشق‌راجمال‌راهست جزازجمال گذر ننمایدپس هرچه‌ازعاشق‌پرسنداومعشوق نشان‌دهد صوفی پابند خداست دیگران هریك بمذهبی گرفتار عاشق دربند عشق و سیرکننده‌در بند سلوك ، عابدمقید بعبادت، یك‌نفس خواهدیکی تصرف، یکی‌معرفت یکی‌علم ، یکی‌نوریکی‌کشف ، عاشق‌معشوق خواهدلاغیر .

اگرچه اینگونه مطالب با مزاج مبارك‌آقاکه مخالف‌کلیه اصول‌وحقایق‌واقوال ائمه اطهار میباشد سازگار نیست ایشان عشق‌وعاشقی‌را بدعت ومرض‌میدانند ولی‌بنده ناچارم‌تاحد مقتضی‌درعشق‌وعاشقی صحبت نمایم .

حالاچند شعر ازمولانا بهاء‌الدین عرض میشود تا آقا حکم کفر ایشان را هم صادر فرمایند .

عشاق جمالك احترقوا	فی‌بحر صفاتك‌و قد غرقوا
فی‌باب نوالك قد وقفوا	وبغیر جمالك ما عرفوا

نیران الفرقة تحرقهم	امواج الادمع تغرقهم
گر پای نهند بجای‌سر	درراه طلب زایشان بگذر
که نمیدانند ز شوق لقا	پارا از سر ، سر را از پا
من غیر زلالك ما شربوا	وبغیر خیالك ماطربوا
صدمات جمالك تفنیهم	نفحات وصالك تحییهم
کم قد احیوا کم قدماتوا	عنهم‌فی العشق روایات
طوبی لفقیر رافقهم	بشری لحزین و افقهم
یارب یارب که‌بهائی را	آن‌عمر تباه ریائی را
حظی ز صداقت ایشان‌ده	توفیق رفاقت ایشان ده
باشد که‌شود ز فنا منشان	نه‌اسم ونه‌رسم‌ونه‌نام ونشان

باز میفرماید :

مضی فی‌غفلة عمری کذالك یذهب الباقی	ادرکاساً و ناولها الایا ایها الساقی
شراب عشق می سازد تورا ز سرحق آگاه	نه‌تدقیقات مشائی ، نه تحقیقات اشراقی
الایاریح ان تمرر باهل الحی فی حزوی	فبلغهم تحیاتی و نبیئهم باشواقی
فقل یاسادتی انتم نقضتم عهدکم ظلما	و انی ثابت ابدا علی عهدی و میثاقی
بهائی خرقه خودرا مگرآتش‌زدی کامشب	جهان پرشد زدود کفر و سالوسی وزراقی

باز میفرماید :

آن قیامت قامت پیمان شکن / آفت دوران بلای مرد وزن
از درم ناگه در آمد بی حجاب / لب گزان از رخ بر افکنده نقاب
کاکل مشکین بدوش انداخته / از نگاهی کار عالم ساخته
گفت ای شیدا دل محزون من / وی بلاکش عاشق مفتون من
کیف حال القلب فی نار الفراق / گفتمش و الله حالی لا یطاق
یکدمك بنشست بر بالین من / رفت و با خود برد عقل ودین من
گفتمش کی بینمت ای‌خوش خرام / گفت نصف اللیل لکن فی المنام

نمیدانم آقاازاین اشعارکه ذیلادرج میشود چماق تکفیررا هم برای شیخ بهاءالدین والمله بلندنمیفرمایند ؟ (البته‌چرا)

من آینه طلعت معشوق وجودم / وزنور رخش مظهر انوار شهودم
خودآینه‌وعکسم‌وخودناظرومنظور / خود جلوه‌گری درنظرخویش نمودم
تا کس نبرد پی بشناسائی ذاتم / گه مؤمن وگه کافرو گه گبرویهودم
زان‌پیش‌که ظاهرشود آثار وجودم / من صدر نشین‌حرم میکده بودم
ابلیس نشد ساجد و ملعون ابد شد / زآنروکه ملایک‌همه‌کردند سجودم
حق‌است‌که ناطق‌شده ازنطق بهائی / از انطقناالله شنواسرار شهودم

مرحوم فیض درصفحه۳۶۵ ازترجمه حقایق میفرماید حضرت‌امیرالمؤمنین(ع) فرمود : « ان‌للّه‌شرابالا ولیائه اذا شربوا سکروا واذا سکروا طربوا واذا طربوا طابوا واذاطابوا ذابوا واذا ذابو خلصوا واذاخلصوا طلبوا واذاطلبوا وجدوا واذاوجدوا وصلو واذا وصلوا اتصلواواذا اتصلوا لافرق بینهم وبین‌حبیبهم» خدای متعال‌راشراب مخصوصی است چون دوستانش بیاشامند بیخود شوند وچون مست شوند بطرب آیندوچون بوجد

آیند ازغل‌وغش پاك شوند . چون‌پاك‌شدندآب شوند وخالص‌گردند چون‌خالص‌شدند درطلب برآیند ، چون‌طلب‌کنند خدارا بیابند ، چون خدارا بیابند بوصال او برسند باومتصل‌گردند ،چون‌متصل‌شدندفرقی‌میان‌آنها وحبیبشان نمی‌ماند البته‌این‌عوالم‌عشق‌و محبت که وجود موهومی‌بنده‌را سوزانیده بمعرفت میرساند و این بدست بو الهوسان نخواهد رسید.

درنتیجه این محرومیت نسبت‌حلول واتحاد بفقراءودرویشان داده‌آنانرا بباد‌کفر وناسزا میگیرند وآنهارا همین عذاب‌بس‌که ازحلاوت عشق واثرات‌آن‌محرومندمگر پایه عشق این اندازه‌کوتاه است‌که پای هرکس بآن توان‌رسید مگروادی‌عشق آنقدر تنگ است‌که هرتنگ حوصله تواند پیمود ، اگر عشق‌نبود چه‌بود ، اگر محبت نبود عالمی موجود نمی‌گشت .

اینجا یادم بمذاکره دونفر ازبزرگان‌آمد بی مناسبت نیست عرض‌کنم پرسیدکه وجودهرموجودی‌از ماده اواست،ماده‌مشیت‌که‌اول‌خلق خداست‌چیست ؟ گفت: عشق ، گفت : ماده عشق‌چیست ؟ گفت : همانکه نه‌توشناختی ونه‌من‌بگذارو بگذر .

آقای بزرگوار از اینکه شما وامثال شما عشق‌را انکار نمائید ساحت مقدس عشق‌کدر نمیشودازاینکه عشاق‌را ببادرنیشخند‌بگیرید آنهااز تمسخرشمار نجه‌نمیگردند عوالمی‌که‌آنها سیرمیکنند ازعالم قیودات بیرون‌است.

اینکه فرمودید عشق مجازی‌قنطره حقیقی نیست‌اشتباه فرموده ایدتاعشق‌مجاز که اول‌مرحله سیراست حاصل‌نگردد بعشق حقیقی نمیرسد چنانچه زلیخا با یوسف وامثال آن‌که زیاداست‌مگرعشق‌مجازکم اثراتی‌دارد بین‌عاشق ومعشوق روابطی‌موجود میگرددکه هرچند ازهم دورباشند آن‌به آن‌ازیکدیگر مطلعند ازصحت وسقم هم با خبرند ، درغم وشادی هم شریکنند .

یاد دارم وقتی بنده هم عاشق بودم ایخوشا آنوقت که همیشه تنها بودم وهیچوقت تنها نبودم همیشه گریان بودم هیچگاه گریان نبودم، در بیداریهای شب چه لذت خوابی داشتم هرجا میرفتم همراه محبوب بودم ومحبوب همراهم نبود بهرکس حرف میزدم با او بود واو حاضر نبود ، باغ و بستان راخیال او برایم بهجت فزا مینمود ، طاق وشبستان راجلوه او برایم روشن مینمود ، چه بسا شبها مدتها در تاریکی بروشنی خیال او کلبه ام نورانی بود ، چه بساروزها که ازفکرش برایم ظلمانی بود، خاطرم یك لحظه بی یاد او آسایش نداشت، فکرم آنی از توجه باو منصرف نمیشد ، دوری او برایم دور نبود ، نزدیکی اوهم میسور نبود ، چه فرق داشت دوری و نزدیکی اوهمیشه نزدمن بود ، گاه بقدری جلوه میکرد که مدتهای طولانی نزدخود اورا نشسته میدیدم ، با اوحرف میزدم ، نه چشمم باز بود نه زبانم ، میسوختم چه کیف گوارائی داشتم ، میگداختم چه خوشی بی انتهائی داشتم، هرگاه آتش عشق شعله ورتر میگشت ازاین عالمم بدرمیبرد و بعالم روح وریحان سیر میداد .

واحسرتا اگرروزی شعله ها کمتر بروز میکرد چه روزنحسی چه ایام شومی .

همیشه دعایم این بود :

الهی آتشم را شعله ور کن   میان استخوانم پر شرر کن
الهی سینه‌ای ده آتش افروز   در آن سینه دوصد نار و دوصد سوز

مگر کسی که دراین وادی سیر نکرده میداند چه عرض میکنم شاید چون آقاوامثال ایشان حمل به مالیخولیا نمایند ملامت هم ندارند چون باین نعمت نرسیده اند که بدانند چقدر ارزش دارد . باری این عشق ازدوطرف بود ولازمه عشق همین است چون عشق شهوانی نبود که بدفع حرارتی زایل گردد .

آنچه برمن میگذشت اوراهم همان بود شاید ماهها میگذشت که ازدور یا نزدیك یکدیگررا نمیدیدیم .

درعین حال چنانچه عرض شد دمی بی اطلاع نبودم وقتیکه من گریه میکردم اوهم میگریید وقتی مریض میشدم اوهم همان مرض پیدا میکرد هرشب که خواب نمیرفتم اوهم بیدار بود راستی باورکنید اگرمن دندان درد میگرفتم اودندان درد میگرفت چه اثراتی است نمیدانم چگونه دورها باهم نزدیك میشوند مخالفها مؤالف میکردند محلی که او درآن بود آنمحل را دوست میداشتم همیشه آنمحل را عطرآگین وروشن و باصفا میدیدم حالکوینکه آنمحل وآنکوچه آباد بود منکه نظر بمحل وکوچه نداشتم . هراسمی- که مطابق اسم او بود دوست میداشتم ولو دشمنم بود .

هرکس بستگی دورونزدیك باو داشت دوست میداشتم ولو آشنا نبودند ازهرکوچه عبور او بود راهم را بآن قرار میدادم اگر چه دور بود هرجا میگذشتم بوی او بمشامم میخورد چه عالمی است که تمام عوالم درآن جمع است چه حظ ونصیبی است که کل نعمت هادرآن موجود است بنده ازاین سیرروحانی وقلبی فوائدی حاصل نمودم که نمیتوانم عرض کنم اوهم بفوائدی رسید که خود فکر نمیکرد وقتیکه عشق پاك مجازی اینگونه اثرات داشته باشد عشق با معشوق حقیقی چه اثراتی خواهد داشت .

عاشق آن لیلی کور و کبود   هردو عالم پیش آن یکذره بود
عشق مولی کی کم از لیلا بود   محو گشتن پیش او اولی بود

شیخ بهائی رحمة الله میفرماید

تو بغیر علم عشق از دل نهی   سنگ استنجا بشیطان میدهی
شرم بادت ز آنکه داری ای دغل   سنگ استنجای شیطان در بغل
لوح دل از فضله شیطان بشوی   ایمدرس درس عشقی هم بگوی
سینه خالی ز مهر گلرخان   کهنه انبانی بود پر استخوان
هرکرا درسر نباشد عشق یار   بهر او پالان وافساری بیار

رباعی :

این باده بزاهد ان بدخو ندهند   وین ذوق بعالمان پرگو ندهند

درکوی خرابات بجز عاشق را　　ای عابدخود نمای ترقو ندهند

هرچندکه این گفتارما بمذاق آقا افسانه مینماید وباور ندارند بلکه گفتن و نوشتن آنها راهم خلاف شرع میدانند بنده برای اثبات مدعای خود بلکه بمتابعت تشخیص عموم بوجود عشق واثرات آن دوحکایت عجیب از کتاب بستان السیاحه مرحوم حاجی شیروانی نقل مینمایم تاعبرت ایشان گردد ولواینکه بگویند نام حاج شیروانی درعلم رجال نیست لذاقولش سندیت ندارد .

حکایت اول

میفرماید اکابرواعاظم هندوان ومعارف واعیان مسلمانان بالاتفاق برای فقیر بیان نمودندکه درزمان اورنگ زیب ابن شاه جهان تاجری ازخراسان بامال فراوان بکشور هندوستان آمد وبشهر بنارس واردشد بدختر هندوئی دل داد دربی دل افتادچهل شبانه روزگردکوچه معشوق گردید

درآنمدت نه گفت ونه شنیدپدر معشوقه ازمشاهده آنحال اندیشه نموده دررفع عاشق بیچاره چاره جوئی کردپیره زنی را احضارکردگفت ـ خانه دل مارا ازکرم عمارت کن پیش از آنکه اینخانه رونهد بویرانی عجوزه گفت دلخوشدار خاطر رنجه مدار که این درد راچاره نمایم .

آنگاه حلوائی ترتیب داد نزدآن تلخکام نهادگفت مرگت مبارکبادمایه زندگانی تودر گذشت .

عاشق بیچاره ازاستماع این خبرازکوی دلبرآواره گشت و چون معشوق بقاعده هرروزازجهت غسل عبادت بیرون خرامید دلداده خویش را ندید ازنزدیکان خوداحوال آن دورافتاده را پرسیدکه اورا چه شده وچه بلا بسرش آمده گفتند آندردرا ازسر تودور کردیم وازقرب تو مهجورنمودیم تا غبارننگ بر آئینه خاطر تو ننشیند وگرد بدنامی

ضمیرتورا مکدرنسازد معشوقه ازشنیدن این خبرکدورت اثر خاطرش تیره گشت اما بظاهر گفت خوب کردید آنچه کردیدودرباطن چندان متاثرگردیدکه گل رخساراومانند کهرباگشت وهم درآن چندروز ازعالم در گذشت پدرومادر آندلبر از مشاهده آنحال صدای ناله برآورده وگریه وزاری کرده بالاخره موافق کیش خویش باعود وصندل در محل مردگان آن بدن نازنین را سوختند چون روزدیگر آن هنگام رسید که معشوقه را سوخته بودند شعله عظیم ازآن محل ظاهرشد و از جوانب آنمکان جولان نمود قرب دوسه ساعت درگردش بودمانند کسی که جویای کسی باشد .

گاهی سربیالا کشیدی گاهی بچپ وراست دراز شدی چون اینخبر بگوش دورو نزدیک رسیدجمله بحیرت افتاده و بخدمت اورنگ زیب این امرغریب را معروض داشتند آن شهریار چندکس ازعقلاء هردیارجهت تحقیق آنکار ارسال داشت وایشان بموجب فرموده بشهر بنارس آمدندآن امرعجیب را مشاهده نمودندمدت دوماه بطریق استمرار همان وقت شعله ظاهر شدی قرب دوسه ساعت جولان نموده منطفی گشتی ازجهة سیر و تماشای آن امرغریب هرروزازدحام تمام درآنمقام روی نمودی تا اینکه بجذبه معشوق همان هنگام عاشق ناکام که درآنمدت بصحرا وجنگل بسر بردی وروزشب بیادمعشوق ناله برآوردی میل بعمارت وآبادانی کردباآن هنگامه گذر نمود وآنشعله را بنظر آورد بمجردمشاهده روی بشعله کردشعله نیز متوجه عاشق شدحضارآنچه سعی نمودندکه عاشق رااز ازچنگ شعله برهانند میسر نشد عاقبت شعله عاشق را بسوی خودکشید عاشق هم بطرف شعله دوید عاشق ومعشوق هردوناپدید شده بعدازآن کسی ازآن شعله خبری وازوجود عاشق اثری ندید نعمت خان عالی ناظرسرکار اورنگ زیب از دانشمندان و شیعه بود اینحکایت رابنظم درآورده .

عشق هردم طرفه دیگی می‌پزد　　عشق معروف است پیش نیك و بد

الخ . . .

حکایت دوم

میفرماید جمعی کثیر از عقلاء معرفت مبصر برای فقیر در آنشهر دلپذیر حکایت نمودند که درزمان شجاع الدوله ابن صفدر جنگ شخصی ازامیرزادگان ایران درشهر بنارس بدختر هندوئی صراف که ارباب دولت بود دل داد جان درهوای آندختر نهاد درا ندك زمان ازعشق آن دختر بی پاوسر گردید پدر آن دلارام از بدنامی بترسید چندروزی از بیرون رفتن وغسل کردن بآب کنك معشوقه منع نمود عاشق بیچاره چندگاه معشوقه خود را ندید از نزدیکان آن درمقام استفسار برآمد ایشان گفتند که آن گوهر یکتا در آب کنك فرو گشت عاشق بیچاره ازاین سخن برآشفت روی بایشان کرد گفت درکدام محل ودرچه مقام آن آفتاب کشور دلبری فرورفت بیخردان جائی را نشان دادند آنعاشق جانباز از پی دلنواز خود را درهمانجا انداخت و بیاد معشوقه غرقه ساخت چون نزدیکان معشوقه بمنزل خویش مراجعت کردند جهت خرسندی وخوشنودی دلبر چگونگی را تقریر کردند آندلبر وفاکیش بظاهر اظهار خرمی کرد گفت خوب کردید که آتش ننگ را بآب کنك خاموش نمودید.

روزسیم برای غسل کردن بیرون خرامید بکنار کنك رسید از نزدیکان خود پرسید که آن فتنه را در کدام محل غرق ساختید و درچه مقام مدعی نزدیك را دور انداختید ایشان جای معین را بنظر او رسانیدند معشوق پس از تیقن خودرا جمع نمود درهمان مکان انداخت وبیاد معشوق خودرا غریق بحر فنا ساخت همگی ازمشاهده آن به بحر حیرت افتاده پدر معشوق را اعلام نمودند پدر زار و نالان بدانمکان آمده غواصان جمع شده آن دوگوهر عشق راکه دست درگردن هم کرده بودند بیرون آورده هرچند سعی کردند از هم جدا نمایند میسر نگشت آخرالامر بفرموده حاکم که مرد شیعه بود در یکمقام دفن نمودند گنبدی بر سر قبرش بر آوردند « من احب شیئاً فقد حشره الله معه ولوحجر» .

هرچه گویم عشق را شرح و بیان   چون بعشق آیم خجل گردم از آن

عقل درشرحش چوخر درگل بخفت   شرح عشق وعاشقی هم عشق گفت

کی رسند این ناقصان برگرد عشق   آسمان را فرش سازد درد عشق

این اثرات عشق مجازی است تا عشق حقیقی چه اثراتی داشته باشد ـ خیلی ممنونم که آقا بنده را دروادی عشق وارد نمودند چون بقدر خردلی لذت آنرا چشیده ام دل ازین وادی بر نمیدارم تامعنی فاحببت ان اعرف را خاطر نشان ایشان نمایم انشاءالله تعالی شاید ایشان بگویند آنچه استدلال بآیات واخبار نمودی مربوط بمحبت بود ومحبت غیر ازعشق است عرض میکنم خدا و پیغمبر وائمه علیهم السلام هرمرتبه از کمال را که تذکر دادند خود مقام اعلاء آنرا حائز بودند ـ محبت اول مرتبه عشق است ولی برای آنها اول وآخری ندارد چون آنها طی درجات روحانیت نمینمایند کمال روحانیت را دارا ند اگر خدا میفرماید من فلان عمل یا فلان عامل را دوست میدارم دوستی او از حد اعلاء عشق اثراتش بیشتر است اگر پیغمبر وائمه حرفی از محبت میزنند خودشان مقام اعلاء اورا دارند .

اینمراتبی برای محبت تا برسد بمقام عشق ، اظهار مینمائیم از جهت نارسائی استعداد وضعف بنیه روحی ما است وگرنه مقدمه هرچیزی پیشرو موخره اواست نیت صلوة تمام صلوة است ونیت روزه تمام روزه است حاجی که بقصد حج ازخانه درآید حاجی است کسیکه دروادی محبت وارد شود دروادی عشق سائر است با این مطالب برای رفع ایراد باز ازکلام خدا استشهاد مینمایم که میفرماید :

«ومن الناس من یتخذ من دون الله انداداً یحبونهم لحب الله والذین آمنوا اشد حباً لله» ـ مفاد آیه اینکه بعضی ازمردم کسانیند که میگیرند برای خدا شریك واورا دوست میدارند مثل دوستی خدا ولی آنکسانیکه ایمان آوردند بخدا اشد حباً لله هستند حب شدید آیا غیر ازعشق تعبیر میشود درواقع میفرمایند اینها عاشق خدایند .

منتهای کمال عاشق فناء درمعشوق است ومنتهای سیر عارف رسیدن بمقام فناء فی الله واین حاصل نمیشود مگر بمدد عشق .

حدیثی از پیغمبر نقل‌شده‌که مفادش این‌است‌که‌خدا میفرماید هرگاه قلب بندهٔ مشغول‌من گردد، ومن‌شهوتی یعنی‌عشقی‌دراو قرارمی‌دهم‌که مسئلت‌ازمن‌نمایدومناجات بامن کند اینها دوستان‌منند ازروی‌حقیقت اینها ازابطالندکه‌هرگاه اراده عقوبتی باهل زمین‌کنیم‌بسبب آنهارفع‌می‌نمایم دراحادیث قدسیه‌میفرماید: یاعبادی من‌عشقنی عشقته ومن‌عشقه ....ای‌بندگان‌من کسیکه‌عاشق‌من‌شودمن‌عاشق اومیشوموکسیراکه‌من عاشق شدم‌داخل‌مینمایم درجنت .

ایضاًمیفرمایدمن‌عرفنی احبنی‌ومن‌احبنی عشقنی ومن‌عشقنی قتلته و من‌قتلته‌فعلی دیته فانی دیته ...کسیکه شناخت‌مرا دوست میدارد مرا کسیکه شناخت مرا عشق با من‌پیدامی کندکسیکه عاشق‌می‌شد میکشم اوراکسی‌راکه‌من‌کشتم دیه‌او بامن است ومن خوددیه اوهستم ـ سیدالاطیاب‌وقطب الاقطاب محمدالحسینی معروف بسیدقطب الدین قطب‌وقت‌سلسله‌جلیله زهبیه‌اناراله برهانه قصیده عشقیه داردکه‌مشتمل‌باشاره ده‌گانه‌در سیروسلوك است‌بعضی ازآنراتاحد مقتضی‌در اینجا مینگارم .

قصیده‌عشقیه

الحمد لله ان العشق قد شرقا   من مشرق‌القدس بالانوار قدبرقا
یحب عشاقك اللهم فزت به   فقلبی اصطبح العرفان واعتنقا
یا من تحیر فیه العاشقون‌وما   شموالعرفانهم من کنهه عبقا
خفقت عمراً کطیر حین بسمله   فی الذبح اسلم حتی انه و بقا
فتحت باب رجاء العشق حینئذ   غلقت ایدی اختیارات الذی ومقا
ارکضت‌بالشوق‌حزب‌العارفین علی   رؤسهم مثل اقلام الذی مشقا
کتت فی قلبهم آیات معرفتك   من حکمة هی عرفان لاهل تقی
طلبت عمراً ولم اعلم بانك مع   روحی ونورك من قلبی‌لقدشرقا
فلم یسعك السموات العلی و لقد   خفیت فی‌قلب عبد عاشق صدقا
وما عرفناك عمرا حق معرفتك   بل‌مرکب العشق‌فی ذخارها غرقا

فارحم کعلیاً لهباً هائما ارقا   صبا حریقاً غریقاً طال ماعشقا
قدخضت لجة بحرالحب‌حدبیدی   ولا تؤاخذ خطیئات الذی غرقا
و لیس مثلك شیء یستفیق به   قلب الشکاری الذی‌فی عشقك‌سیقا
قلوبهم ظلمات‌فی العشق احترقت   یالیتما کاسهم من شربة وهقا
اوعدت انك بالنیران‌تحرقنی   هل‌کیف تحرق من‌فی حبك‌احترقا
ام‌هل‌تحاسبنی یوم الجزاء وقد   نسبت فی الحب ما یاتی‌وما سبقا
و عدتنی جنة الماوی ونعمتها   حسبی مقامات اهل العشق مرتفقا
ابواب حبك لاتفلق علی‌وقد   فتحت‌لی باب فضل کان منغلقا
زدفی المحبة والبلوی لتعننی   طوبی‌لمن‌فی‌سبیل‌العشق‌قدعنغلقا
ابواب حبك لاتفلق علی وقد   فتحت‌لی باب فضل کان منعلقا
زدفی المحبة والبلوی لتعتقی   طوبی‌لمن‌فی سبیل‌العشق قدعتقا
طوبی‌لمن میزالذات‌القدیمة‌فی   توحیدهاعن‌حدوث‌الخلق‌فاستبقا
الی محبته سبحانه ازلا   بنور عشق حقیقی به وفقا
وانما العشق افراط المحبة بل   معناه شدة حب خالص صدقا
من شمس وحدته سبحانه ازلا   اضاءبالعشق بدرالکون وانبسقاً
العشق ربط کثیر الحادثات هنا   بالواحد الازلی الحق مذ خلقا
بالعشق‌ابداع خلق‌العالمین‌وفی   حدیث قدکنت کنزاً شاهدصدقا
بالعشق‌تلك‌السموات‌العلی‌ارتفعت   والنیران علی ارجاءها اعتنقا
اذ قال احببت‌عرفانی فمنشیا ما   فی‌الکون‌حب‌التجلی بالذی‌خلقا
بالعشق‌تلك‌الجبال‌الراسیات‌علت   والارض قد خفضت‌والنجم‌قدشرقا
بالعشق‌یحیی‌بساط‌العرض‌هائدة   و من نظاریة البستان قد خلقا
بالعشق‌اظهر فی‌الابداع‌آدم‌من   صلصاله فالی عرفانه استبقا

بالعشق ابداع کل الانبیاء وهم — مرات اسمائه الحسنی و ما خلقا

بالعشق ایجاد کل للناس ان سئلوا — عن والدیهم اجابا انهما عشقا

من انکر العشق فلینکر حقیقة — التی تجلی بها ازمنه قد خلقا

العشق بحر عمیق لا یکاد یری — ساجد ساحلا بل فیه قد غرقاً

هر بیتی ازاین اشعار شرحی طولانی دارد بنده را آن قوه نیست که به شـرح آن پردازم ، ولی چون عوام چون خودبی بهره نمانند قسمت اوائل درمناجات واظهار سوزوگداز درخواست نعمت عشق است و بلندی مقام عشق وشئون عالیه نائلین بمقام مقدس عشق صرف نظر از ترجمه آنها مینمایم چند شعر آخر که محل شاهد است مفاد آنرا بـه عرض می رسانم .

می فرماید معنای عشق افراط درمحبت است صادق است خدای سبحانه از مقـام وحدت ازلی خود روشن نمود بدرعالم کون راواین عشق ارتباط می دهد حادثات را در اینجا بیگانه خدای ازلی که اول خلقتش عشق بود . آفرینش خلق عالمیان بـه عشق است وحدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت منشاء آن است به عشق این آسمانهای بلند واین جبال را سیاست واین اراضی خافضات ایجادگردید ، به عشق ستارها نوربخشی میکنند به عشق زمین مرده زنده میگردد و بساتین باخضارت ونظارت نشان می دهد بعشق ابداع ظهور آدم ازگل چسبنده گردید به عشق ابداع تمام انبیاء که آینه اسماء حسنای خدایند شد به عشق ایجاد تمام مردم گردید اگر سؤال کنند جواب از پدر ومادرشان میدهم که عاشق بودند کسیکه انکار عشق نماید انکار حقیقت او را که متجلی از او گردیده شده عشق دریای عمیق است که شناگران ساحل آنرا نمی توانند بیابند جز اینکه در آن غرق شوند . و بعضی از اشعار را آن مرحوم بنا به فرمایش خودش استقبال از غزل عارف ربانی شیخ عطار طاب ثراه فرموده و بی مناسبت نمیدانم آن غزل را هم بنگارم که از مضامین آن استفاده شود

زسگان کویت ای جان که مرا دهد نشانی

که ندیدم از تو بوئی و گذشت زندگانی

زغمت چو مرغ بسمل شب وروز می طپیدم

چو بلب رسید جانم پس از این دیگر تو دانی

همه بندها گشـادی بطریق مهربانی

همه دستها بـه بستی بکمـال دلستانی

چو بسرکشی در آئی همه عاشقان خود را

ز سر نیازمندی چه قلم بسر دوانی

دل من نشان کویت ز جهان بجست عمری

که خبر نبود دل را که تو در میان جـانی

توچه گنجی آخر ای جان که بکون درنگنجی

تو چه گوهری که در دل شدهٔ باین نهانی

دو جهان پر از گهر شد ز فروغ تو ولیکن

بتو کی توان رسیدن که تو بحر بیکرانی

همه عاشقان بیدل همه بیدلان عاشق

زتو مانده اند حیران تو بهیچ می نمانی

دل تشنگان عاشق ز غمت بسوخت در تب

چه بود اگر شرابی بر تشنگان رسانی

بعنات گفته بودی که بر آتشت نشانم

چه مرا بسوخت عشقت چه بر آتشم نشانی

اگر از پی تو عطار اثر وصال یابد

دو جهان بسر در آرد ز جواهر معانی

وقد تجلی بخلق المصطفی ولد — وقد ابدع الخلق تکریماً وقدرزقاً
و نوره اول الابداع یشرق من — ظهوره کلما فی الکون قد شرقا
العشق نور رسول الله سیدنا — مرآت توحیده العلیاکما نطقا
فنوره رحمة للعالمین و من — اکرامه کل مافی العالم ارتزقا

این اشعارو دنباله آن اقتباس ازمولوی است که تیمناً آن اشعار راهم که معانی اینها است مینگارم .

با محمد بود عشق پاك جفت — لاجرم او را خدا لولاك گفت
منتهی درعشق چون او بود فرد — پس مر اورا زانبیاء تخصیص کرد
گر نبودی بهر عشق پاك را — کی وجودی دادمی افلاك را
جور و احسان رنج و شادی حادث است — حادثان میرند و حقشان وارث است
حالتی دیگر بود کان نادراست — تو مشو منکر که حق بس قادر است
هرچه گویم عشق را شرح و بیان — چون بعشق آیم خجل گردم از آن
عقل در شرحش چو خر در گل بخفت — شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
آفتاب آمد دلیل آفتاب — گر دلیلت باید ازوی رخ متاب
در نیاید عشق در گفت و شنید — عشق دریائی است قعرش ناپدید
قطره های بحر را نتوان شمرد — هفت دریا پیش او بحری است خورد
عقل را قربان کن اندر عشق دوست — عشق او مغز است و عقل خلق پوست
چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت — چون بعشق آمد قلم برخود شکافت
شرح عشق از من بگویم بردوام — صد قیامت بگذرد آن ناتمام
زانکه تاریخ قیامت را حداست — حد کجا آنجا که وصف ایزد است
عشق را در مردمان خودیار نیست — محرمش درده یکی دیار نیست
ایخدا از عاشقان خوشنود باد — عاشقانرا عاقبت محمود باد

هرچه میخواهم ازاین وادی بگذرم اختیارم بی اختیاری میکند مرا میدارد که باز بنویسم جز اطاعت فرمان عشق نتوانم حضرت سیدقطب الدین اشعاری ازمولوی باشعار خود تفسیر نموده آنرا می نگارم ومی گذرم .

ایها العشاق فی حسن المجاز — هزوافی العشق حق الامتیاز
قد عشقتم صورة عند الخیال — حیث شمت برهة ریا الجمال
هریکی پیش کلوخی سینه چاك — کاین کلوخ از حسن کشته جرعه ناك
حسنکم صهباء ممزوج بطین — کیف کنتم ان یکون صاف المعین
باده خاك آلودتان مجنون کند — صاف اگر باشد ندانم چون کند
کل عشق کان فی لون الملیح — لیس عشقاً بل هو العار القبیح
عشقهائی کزپی رنگی بود — عشق نبود عاقبت ننگی بود
نافسوافی عشق حی لا یزال — ساقیا من خمر انوار الجمال
عشق آن زنده گزین کاو باقی است — وزشراب جانفزایش ساقی است
عشق من قدکاد کل انبیاء — فیه قد صار و کبار الاصفیا
عشق آن بگزین که جمله انبیاء — یافتند از عشق آن کار و کیا
عشق ملك النشاة الدنیا جلال — للذی لا ینبغی ذاك الجمال
عشق دنیا تن پرستانرا جلال — من غلام ملك عشق لا یزال
عشقنافی حسن حی لم یزل — قد تجلی دائما عزوجل
عشق بر مرده نباشد پایدار — عشق را بر حی و برقیوم دار
زآنکه عشق مردگان پاینده نیست — زآنکه مرده سوی ما آینده نیست
هرچه جز عشق خدای احسن است — گرشکرخواری است آن جان کندن است
بر جمال زندهٔ کن اعتماد — کان نگردد بعد دو روزی جماد

بنده نمی‌دانم آقا از کلمه عشق چه ناملایمی مشاهده فرموده- که به‌طبع مبارکشان آنقدر گران آمده که اورا بدعت به‌شمار آورده حال‌گوا اینکه سراپای خودشان مشحون به عشق است والتفات ندارند همین کتابی که نوشته‌اند که به خیال خودشان ترویج دین کرده‌اند مگراز غیر عشق محرک بود ، عشق مگر غیراز خواستن است خواستن است که‌سبب پیدایش می‌شود آیا آقا عشق به عیال واولاد ومقام وعنوان ومسجد و محراب ندارند ؟

اینها البته مقام احسن عشق است مقام اخص عشق همان است که عرفا جستجو مینمایند .

عشق در تمام موجودات چون روح در بدن‌شان ساری است حیوانات عشق دارند نباتات عشق دارند. اگر نداشتند موجود نمی‌شدند مرحوم آقاسیدجعفر مزارعی که از علماء واهل گرمسیر بود گفت دودرخت نخل در نخلستان ماسر بهم آورده بود باغبان به‌وسیله طنابی آنهارا از هم جدا ساخت که میوه زیاد تردهند چندروزی رو به‌زردی آوردند طراوت وخضرت آنها ضعیف گشت حتی برگهای آنهاچون ماتم‌زدگان سر افکنده شدند خوف خشکیدن درخت مسلم گشت طناب‌را گشودند سربهم آوردند زندگی ازسر گرفتند .

حیوانات ازچرنده وپرنده هرکدام به‌حیات خود وزندگی خود وبچه داری خود عشق دارند این عشق ملازم حیات آنهااست بدون آن حیاتی ندارند چنانچه عرض شد عشق در تمام موجودات هست ولی نسبت به عاشق مقامش فرق می‌نماید عشق مجازی با عشق معنوی متباین است . بلی حضرت سیدالشهداء ارواحنا له الفداء هم عشق داشت که‌در وحله آخرعرض میکرد «رضا بقضائك وتسلیماً لامرك لامعبود سواك» در باب مقاتل می نویسند هرچه برآن جناب ازجراحات وعطش حرارت آفتاب زحمت زیادترمی‌شد شکفته‌گی و ابتهاجش زیادترمی‌گردید عشق بوداورا ازمصائب جان‌کزا وقتل احباء و اسیری اهل وعیال آسایش خاطرمی بخشیداو(ع) عشق به‌خداداشت .

اصحاب گرامش هم عشق به اوداشتند که خودرا فدا کردند عشق محبوب خدا عشق خداست نمی‌خواهم روضه خوانی کنم گذشتن ازهمه‌چیزودل برداشتن ازهمه‌چیز اگرمقصود ومنظوری بزرگتر ازآنهاامید نباشدکه عمل سفیهانه است امام (ع) خود را فدای خواست محبوب کردکه باوفرمود «اخرج الی العراق ان الله قدشاء ان یراك قتیلا» باری غرض این است آقافدری تعمق نمایند منکراصلی که انکارپذیر نیست نگردند اگربنده بخواهم عین فرمایشات ایشان رادرعشق و عاشق واشعارعاشقانه وشعروشاعری که همه‌را ازتندباد کفرایمن نداشته بنگارم بسیارگران است غالب الظن اینکه تاحدی که گفته شد برای صاحبان فهم کافی باشد .

آقا میفرماید بدعت چهارم عرفاوصوفیه افراط درشعر وشاعری است

خصوصاً اشعارعشق وعاشقی ومخصوصاً اشعارمثنوی‌را درمحفل‌هائی بنام دیـن می‌خوانند واحادیث واحکام‌را ترک کرده‌اند مایهٔ اقطاب چند شعراست درو حدت وجود که آنانرا قطب بخوانند حال اینکه درسوره یسن می‌فرماید : وماعلمناه الشعر -درسوره شعراء میفرماید : الشعراء یتبعهم الغاون الم تر انهم فی کل وادیهیمون و انهم یقولون مالا یفعلون الاالذین آمنوا وعملوا الصالحات وذکروالله ذکرا کثیراً وانتصروامن بعدما ظلموا . حاصل اینکه شعراء درهروادی حیران وسرگردانند می‌گویند آنچه خودعمل نمیکنند مگرآنان که به ایشان ستم رسیده و طلب یاری کنند (و ایـن اشخـاص بسیارکمند) این آیه‌در حق کسانی است که دین خدارا تغییر می‌دهند و دین تراشی میکنند .

علی ابن ابراهیم وابوالفتوح راجع به‌آیه ذیل قدهل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تفسیرآنرا ابن عباس گفته که شیاطین نازل می‌شوند برشعراء وافکارآنهارا قوت میدهند اما

احادیث ابوالفتوح رازی در تفسیر خود روایت از ابن عباس نموده که چون فتح مکه شد شیطان به سختی ناله کرد اصحابش جمع شدند گفتند چرا مینالی گفت دیگر امید ندارید کفر را قوتی باشد شما در میان شعر و نوحه منتشر سازید .

در کتاب وسائل الشیعه گفته کسیکه که در مسجد شعر بخواند بگوئید خدا دهن تورا خورد کند ابن بابویه شعر در مسجد را نهی نموده در کافی اینکه پیغمبر داخل مسجد گردید دید جمعی دور یك نفر فراهم شده اند فرمود چه خبر است گفتند این عالم با نساب عرب و شعرهای آنها است فرمود چنین علمی نفع و ضرری ندارد احادیث در مذمت شعر متواتر و زیاد است .

تا اینجا خلاصه ایرادات ایشان بود و اینکه می فرماید احادیث در مذمت شعر زیاد است بی لطفی می فرمایند این دو سه خبری که ذکر فرمودند اولا اصل تفسیر از شیعه نیست و راوی که ابن عباس است موثق نیست و ثانیاً اینکه اگر نهی شده باشد شعر اباطیل در مسجد است اگر خبر درست و آبرومندی برای حجت خود داشتند از آن برای کوبیدن خصم گذشت نمی کردند تفسیر صافی در بیان این آیه می فرماید مراد از غاوین کسانی هستند که دینی برای خود اختراع نمایند و مردم را به متابعت خود بخوانند .

در مجمع از حضرت صادق است که فرمود این شعراء تفقة لغیر الله یعنی در احکام خلاف ما انزل الله رای می دهند و اینها گمراه و گمراه کننده اند ، باز می فرماید اینها دنبال اباطیل میروند و مجادله به طریق مطلمین می نمایند و در همه مذهبی داخلند بغیر دین خدا و اینها موعظه می نمایند و خود متعظ نیستند نهی از منکر می نمایند و خود منکر بجامی آورند امر به معروف می نمایند و خود عمل نمی نمایند اینها غاصبین حق آل محمدند الا الذین آمنوا الخ اینها شعراء صالحین هستند که ذکر خدا می نمایند اشعار در توحید و ثناء خدا و خواندن بطاعة خدا و اینها اگر هم هجوی بگویند مقصودشان نصرت از دین و هجو کفار است که هجو از مؤمنین می نمایند چون حسان بن ثابت و کعب بن مالك و کعب بن زبیر .

دنباله بیان میرسد به اینجا که در حدیث است که مراد از شعر مذموم منحصرا کلام منظوم نیست به اعتبار اینکه می فرماید ان من الشعر الحکمه بدرستی که در آنها موعظه و ثناء بر خدا و اولیاء است بلکه اعتبار به تشبیب به حرام و مدح من لا تستحق المدح است و امثال اینها فی العیون عن الصادق (ع) فرمود هر که در مدح ما بیتی بگوید خدا بیتی در جنت برای او بنا می کند . و فرمود کسیکه بگوید در باره شعری نیست مگر آنکه موید بروح القدس است عن کعب بن مالك که او از پیغمبر (ص) پرسید چه می فرمائید در باره شعر افرمود بدرستی که مومن مجاهده می کند به شمشیر خود و زبان خود

فی الکتاب الکشی از حضرت صادق که فرمود ای گروه شیعیان یاد دهید اولاد خود را شعر بندگی بدرستی که آن از دین خدا است باز فرمود : شعر اثرش برای کفار از تیر زیاد تر است .

تا اینجا بطور خلاصه از تفسیر صافی به عرض رسانیدو اما از تفسیر بیان السعاده در معنای شعر می فرماید کلام موزون است که سریع التفطن بالفاظ متناسب و معانی دقیقه است و چونکه بودند از این شعراء که اباطیلی به صورت حق آشکار می نمودند و اورا زینت میدادند و شعراء عرب بودند بدروغ و اباطیل هجو پیغمبر (ص) می نمودند و بودند گمراهان که دور آنها جمع می شدند و کلام آنهارا می شنیدند که عدد آنها و اسماء آنهارا هم بیان کرده اند . و صحیح است اگر تفسیر نمائیم بقصه گویانی که در بازار و محافل حکایات بی اصل میگفتند و باز صحیح است غاوین را تعبیر به وعاظی نمائیم که خود متعظ نیستند یا به فقهاء و قضاتی که بین مردم بدون اذن خدا فتوی می دهند .

حضرت صادق فرمود مراد از غاوین قصه گویان است باز آنحضرت فرمود مراد از کسانی است که تفقه و تعلم بغیر علم می نمایند (یعنی حکم خلاف ما انزل الله می دهند) خود گمراه کننده اند و باز از آنحضرت استکه مراد از غاوین کسانیند که دین خدارا تغییر میدهد

ومخالفت امرخدا می نمایند آیا شاعری دیده‌ای که اینکار کند ؟ بدرستی که قصد از آن کسانیند که دینی به‌آراء خود درست کنند مردم‌را به‌متابعت خود بخوانند. حضرت باو فرمود آیا دیده‌ای شاعری که کسی را به‌متابعت خود خوانده باشد این‌است وجز این نیست مراد ازغاوین کسانیند که تفقه بغیر الله نمایند هم‌خود گمراه هم گمراه کننده اند الم تر انهم فی کل وادیهیمون اینها متحیر ند سر گردانند تخیلاتشان ثبات ندارد و عقیده و صداقت آرائشان نیست گاهی درصحرا گاهی درکوه‌ها نمی بینندراهی ومخلصی برای‌خود ومراد ازین‌شعراء هجاگویان وقصه‌سرایان ووعاظ غیر متعظ وفقهاء وقضاة بناحق اند که می‌گویند خودعمل نمی‌نمایند وشأن آنها همین‌است که‌زینت به‌کلام‌دهند و بساطی رنگین کنند الا الذین آمنوا الخ مراد کسانیند که نمیگویند مگرحق و برای حق .

اما از تفسیر مجمع میفرماید والشعرا یتبعهم الغاون ابن عباس گفته مراد از شعراء مشرکینند که اسماء آنها درمقاتل ذکر شده و بعضی از آنها عبدالله زبعیری وابوسفیان الحرث ابن‌عبدالمطلب وهیرة بن ابی‌واهب مخزومی وشافع بن عبدمناف وابوغرة بن عبدالله که تمام اینها ازقریش بودند وامیة بن صلت ثقفی از غیرقریش که اینها به‌باطل ودروغ گفتار داشتند می گفتند ماهم می‌گوئیم مثل آنچه‌که محمد می‌گوید باینها گفتند شعراءکه‌جمع میشدند دورایشان غوات ازقومشان واشعار وقصص آنهاراکه‌درهجو پیغمبر ساخته بودند گوش میدادند ازاین‌رواست که‌خدامیفرماید یتبعهم الغاون وگفته‌شده الغاوون الشیاطین وگفته شده‌مرادکسانیند که‌درآنغماز درشعر ازخواندن قرآن بازماندو گفته شده مرادکسانیند که‌غضب نمایند وفحش بدهندو گفته شده‌مراد ازاشعاری است که ترغیب بفسق نماید و شعرگوید برای صله‌مراد مدح من‌لا یستحق المدح ووصف‌صفاتی که‌در آنها نیست فی تفسیر علی بن ابراهیم کسانیند که تغییر دین‌خدا دهندومخالفت امراو نمایند که‌امام فرمود ، اما دیده‌اید شاعری هیچگاه‌که این کارکرده باشد بلکه مراد ازکسانی است بغیر ما انزل‌الله حکم دهند خودومردم‌راگمراه نمایند .

الا الذین آمنوا یعنی شعراء مؤمنین چون‌عبدالله رواحه‌و کعب بن‌مالك‌وحسان بن ثابت وسایر شعراءکه مدح پیغمبر وذم‌کفار مینمودند .

بنده اهتمام نمودم‌که درتفسیراین آیه‌از تفاسیر معتبره خلاصةً استخراج و درج نمایم‌که مراد ازغاوین از شعراء معلوم‌گردد ضمنا مسلم شودکه شعرگفتن ممدوح‌است وخلاف شرع نیست وثقالت‌تفسیر انهم فی‌وادیهیمون وانهم یقولون مالا یفعلون متوجه رؤس شامخه بعضی ازعلماء است که‌تفسیر گردید نمیدانم‌آقا آنقدر توجه‌دارند که‌شعر و شاعری‌را صوفیه نساخته‌اند .

اول‌کسی‌که شعر فرمود حضرت‌آدم درمصیبت هابیل فرزندش بوداین‌سنت‌یامیل دربشر طبیعی است‌که ازکلام‌موزون بیشر استفاده‌مینماید مادام‌که‌بتواندحوائج‌واغراض خودرا بصورت شعر بیرون‌می‌آورد که‌رغبت‌خواننده‌را جلب‌نماید خاصه‌شعری که‌بامعنی ومحکم باشد وشاعر مؤیدمن‌عندالله‌است آنچه‌می‌گوید به‌منزله الهام‌است‌چه‌بساشاعری که فرد شعری‌میگوید ازدنبال‌آن عاجز است یاددارم وقتیکه مشرف به عتبه بوسی حضرت مولاالموالی بودم یکی ازعلماء برایم نقل‌کردکه‌طلبه بوددراینجا بسیارفقیرو بیچاره به‌حضرت ازفقرخود شکایت‌نمودشب بخواب‌آن‌حضرت‌فرمود بروبهندنزدفلان راجه‌بگو به‌آسمان رودوکارآفتاب‌کندآنچه بایدبه‌تورسد آنجا می‌رسد ومطلب‌ازآن قراربودکه‌آن‌راجه مصرعی گفته‌بود به‌این‌مضمون بذره‌گر نظر ازلطف بوتراب‌کند مصرع بعدنیامده‌بود شعراهم ازگفتن عاجزمانده تا اعلان‌نمود هرکس‌مصرع دوم را با تناسب بگوید نصف‌ازهستی‌خودرا به‌اومی‌دهم‌طلبه‌حسب‌الامر رفت‌وگفت ورسید، غرض براین‌است شعرگفتن‌هم‌آنقدرآسان‌نیست که‌مورث‌ملال‌خاطرآقاشده‌هرشعری بافکرزیادوخون‌ابه‌دل‌با اشارات غیبیه‌درست‌شده‌چه بسااشخاص که‌بسیارعلم‌داشتندولی‌یك‌شعر نمیتوانستند بگویند یـا اگر میگفتند مطبوع نبود و بسا اشخاص بی‌سواد شعرهای نغزجانفزا وروح افزا دارند که انسانرا حرکت میدهدمانند مرحوم عبدالرحیم لواف‌که حشمت‌تخلص‌مینمود

قصائدی دارد که با خاقانی و قاآنی همسری مینماید و مرحوم اسمعیل مضطرب که گوشت کش قصابان بود غزلیاتی دارد که بالطافت کم از سعدی نیست و...

غرض اینکه شعر گفتن موهبتی است خدایی و این نصیب همه نیست اگر بود همه اگر آب یا نان میخواستند یا شعر میخواستند و کمال شعر در این است که شنونده‌گان را تغیر حال دهد و این تغیر حال را اقسامی است، وقتی تنبه است وقتی توجه است وقتی از آن علم و معرفت حاصل گاهی ناهی منکر گاهی امر بمعروف، گاهی گریه‌آور؛ گاهی خنده‌آور، گاهی مزید هموم، گاهی نزیل غموم، گاهی مورث تفرح، گاهی موجب بیخودی ـ الحاصل گاهی دنیائی، گاهی آخرتی تأثیر دارد.

بقدری شعر در دنیا برای خود جا باز کرده که هیچ نویسنده و هیچ شنونده را از استعمال آن گریز نیست. راستی اگر در گفتاری شعر نباشد خسته کننده است چه بسا مطالب عالیه که صفحاتی در شرحش می باید نوشت بیك شعر بلکه یك مصرع تمام شده است.

چه بسا بمناسبت مناسب گوئی بیتی از عقوباتی خلاصی یافته‌اند. شعر عاطفه را تهیج مینماید، شعر غضب و غیرت را برمیانگیزاند، شعر زشت را زیبا و زیبا را زشت مینماید، شعر بهشت و دوزخ را در دنیا نشان میدهد، شعر جمال طبیعت را زیور می بخشد، شعر آثار صنع خدا را مینمایاند، شعر بیابان ناهموار را گلگشت پر انهار مینماید. آنچه هست رونق حیاتش بشعر است.

حتی هزلیات آنهم بموقع خود از ادبیاتش موثرتر است. همچنانکه هرچه بینی وشناسی بمصداق: «تعرف الاشیاء باضدادها» از ضد آن شناخته میشود. یعنی زشت و زیبا فقیر و غنی، پیری و جوانی، صحت و مرض، کوری و بینائی، روز و شب، زمستان و تابستان همه را از تشخیص ضد معلوم میداری. چه که اگر تضادی نبود تشخیص هم وجود نداشت باید جاهل باشد تا مقام عالم معلوم گردد: اگر همه یکنواخت می بود هیچ حسنی و کمالی

جلوه‌گر نبود. شعر هم باید چنین باشد که غزلیات داشته باشد تا معقولاتش معلوم گردد حتی تصانیف مبتذله که از بعضی خوانندگان رادیو یا مجالس طرب بگوش مردم میرسانند لازم است تا فرق بین کلام عارف و عامی داده شود.

حاصل اینکه هرچه در دنیا هست از خوب و بد لازمه دنیاست باید باشد که اگر یکی از آنها نباشد همان اندازه حیات ناقص است. همه را یك مذاق نیست که یك طور خواهش داشته باشند مگر نیست اینکه خود آقا هر وقت میخواهند صحبت خودرا قوی یا ایراد کنند دست بدامان شعر میشوند.

درهمین کتاب که مذمت از شعر و شاعری مینمایند بیش از پانصد شعر از این و آن استقراض فرموده‌اند و من شاکرم از این که از این کمال خود بهره ندارند و الا دنیا را از اشعار خود پریشانحال مینمودند.

ائمه انام علیهم السلام یا خود شعر میگفتند یا ضمن کلام استشهاد بشعر شعرا میفرمودند دیوان حضرت امیر و مناجات آنحضرت همه بصورت شعر است. حضرت سید ـ الشهداء روز عاشورا اشعاری انشاء و الشاد فرمود. حضرت سید سجاد اشعاری در مقام مناجات و غیر آن دارد و همچنین به شعراء که در مدح یا مصائب آنها شعری میخواندند صله کافی میدادند.

بزرگان از علماء چون شیخ بهائی، میرفندرسکی، غلامحسین فیض، حاج ملا هادی سبزواری، بوعلی سینا، شیخ مفید شیرازی، شیخ الرئیس قاجار، آقا سید علی کازرونی، آقا شیخ علی ابیوردی و نیر خراسانی که اگر بخواهیم نام آور شویم بسیار صفحات اشغال میگردد همه دیوان دارند که مردم استفاده از آنها مینمایند.

مگر نیست تمام علم نحو را محمد بن مالك بشعر درآورده و معمول است مگر نیست از جزوه هائی در علم فقه گفته‌شده که مورد حاجت است. اگر این بزرگان تاثیری در آن نمیدیدند خودرا زحمت نمیدادند.

از انصاف نباید گذشت اگر اشعار عرفا که مورد نکوهش آقاست در بین مردم ساری نبود از دین جز آثار خشکی نمودار نبود ، اینها در اشعار خود بمردم حالی کردند که جز این عالم عالم دیگری هم هست ، جز این زندگانی کثیف زندگانی لطیف بی آلایشی هم هم هست . انسان این هیکل پرزرق و برق نیست مقام شامخ انسان برتر از ملائکه است.
ما از عالم امر تا باین عالم سیر نزولی کردیم ، از اینجا سیر صعودی باید نمائیم تا به آن عالم برسیم و رسیدن به آنجا جز گذشت و گذشتن از اینجا نیست ، آلودگیهای این عوالم را تا پاك نکنیم به آن عالم پاك راه نداریم . از صورت باید گذشت پی بمعنی برد .

باری اینها از روی حقایق غبارهای تقید و تعصب جاهلانه را رفت و روب نمودند. حالا بعضی کلمات آنها از مصطلحات عادی نباشد تا تعبیرات شان غیر مأنوس برای بعضی باشد لطمه بجائی وارد نمی‌آورد همانکه در نظر ما بسیار رکیك مینماید شاید بسیار معنی داشته باشد که ما بی اطلاعیم .

اینجا یادم بحکایتی آمد بی مناسبت نیست عرض نمایم تا در ضمن رفع خستگی از قارئین محترم هم کرده باشم خوب توجه فرمائید .

حکیم سه پنجه

درشیراز زمان خود نابغه حکمت بوده . مرحوم آقامیرزا احمد حکیم رابط روح الله روحه که آنهم از حکماء عالیقدر بود از این حکیم برای بنده حکایاتی بیان کرد که همه دال بر رفعت مقام علمی او و بی اعتنائی بدنیا و مافیهامی بود با این مقام شخصی گرسنه، بی خانمان و با لباسهای مندرس زندگانی شومی رامیگذرانید. درعین حال چندان هم متاثر نبود و وقتی کارد به استخوانش رسید برای تامین معاش خود رهسپار طهران گردید با زحمت زیاد خودرا به آنجا رسانید مقصودش این بود که ملاقاتی از مرحوم ناصرالدین شاه نماید تا بمدد او امورش از سختی به آسایش برسد .

دربار با عظمت شاه آنروز آخوند چرکین پاره قباراکي راه میداد تدبیری نمود

در مسجد شاه منبر رفت چند روزی نطق و بیان او مردم را بخود جلب نمود روز بروز بر جمعیت افزوده میشد تا اینکه فضلاء و بزرگان علم و متشخصین دربار برای استفاده جمع میشدند جناب حکیم جلوه شایانی پیدا کرد ولی بقول بعضی حریف ناشتا. تا روزی که مسجد پر شده بود از جمعیت در رشته وسیعی داد سخن داد خوب که مردم را متوجه ساخت برخاست با اداهای جاهلانه این تصنیف را که آنروز شایع شده بود خواند . کفتر لب چاه عموزاده کیشش کن یارو از درمیرسه دررو پیشش کن . خدا رحمت کند احمد علی حشمت الممالك گفت من پای منبر بودم و دیدم قدری هم خودرا تکان داد و نشست . معلوم است مجلس با این عظمت بعد از شنیدن آن بیانات عالیه و دیدن این وضع مخالف صورتش عوض شد بعضی باخنده بعضی با تمسخر ، بعضی متغیرانه همهمه عجیبی برپا شد او هم بالای منبر نشسته با بی اعتنائی نظر بمردم میکند . قدری که همهمه ساکت گردید اشاره بسکوت نمود مردم ساکت شدند گفت شما خیال میکنید اینکه شنیدید تصنیف یا شعر مبتذل یا حرفی عامیانه است ؟ خیر . اگر میخواهید از معنی آن آگاه شوید خوب متوجه باشید گفت کبوتر کبوتر نفس است چاه چاه دنیا است عموزاده بمنزله عقل است که باید او را از این چاه حذر دهد یارو از درمیرسه مرك درپی ما است و ما غافلیم اگر پناه بهر کجا بریم مخلصی نداریم قرب یکساعت تحقیق همین شعر که همه را بخنده آورده بود و بجنون او آگاه کرده بود نمود مجلس کاملا منقلب گردید روزی غریب و منبری غریب طی شد قضیه بگوش شاه رسید اورا احضار نمود گفت آخوند این چه حرکت نامناسبی بود که روی منبر نمودی گفت برای همینکه وسیلهٔ شرفیابی بدستم آید اکنون به نتیجه خود رسیدم فرمود چه غرضی داشتی از ملاقات با من گفت من شخصی هستم حکیم البته از بیاناتم هم حضور مبارك عرض نموده‌اند هیچگونه وسیلهٔ معیشت ندارم میخواستم حضور مبارك شرفیاب شوم تأمین معاش خود نمایم .

فرموده بود بچه تأمین میشود عرض کرده باینکه حکمي مرحمت شود هر حکومتي

بشیرازمی‌آیدماهی‌هفت هزارودهشاهی که روزی پنج‌شاهی آنروزمی‌شده بمن بدهندتا درزحمت نباشم شاه بسیار تعجب کرده بود که شخص با این فضیلت و با این لاقیدی و بیطمعی وقناعت نادر است حکم‌را باوداد ، بروزپنجشاهی معاش جناب حکیم روبراه‌شد. غرض اینکه اشعاریکه بنظر بیگانگان در اصطلاح بسیار ناجور وزننده میرسد چه بساکه دارای معانی عالیه‌است که‌فهم آنها موقوف‌به شرح وتفسیر آگاه است .

اگرچه پس ازاین بیانات موردنداردکه دنباله‌سخن‌کشیده شودلکن‌چون‌نوابغ آنها مثل‌آقا باقصدقربت‌آبادی برای‌هیچ‌شاعری حتی سعدی وحافظ ونظامی وفردوسی نگذاشته‌وچوب‌بیدادرا برای‌همه ازعارف‌وشاعرمعروف‌وغیر معروف‌کشیده‌ناچارم برای جواب خود راآماده‌کنم.

آقا میفرماید
شعروشاعری مفاسدبسیار دارد

بنده خلاصه‌آن مفاسدرا که‌فرموده عرض‌میکنم .

۱ ـ مدح‌ومداحی که یکی ازصفات رذیله‌است .

۲ ـ تملق‌هرکس وناکس ومؤمن‌تملق‌نمیگوید .

۳ ـ هجووعیب‌جوئی مردم .

۴ ـ دروغ‌واغراق .

۵ ـ ترویج باطل وتکذیب ازبهشت ودوزخ وبهترشمردن یاراز حور وکون و مکان .

۶ ـ شعرعشق‌خورویان وجان‌دادن برای‌آنها .

۷ ـ تعریف‌می وساقی ومطرب‌که‌کتابهای عرفا وسعدی وحافظ‌ودیگران‌پراست ازاینها .

آنگاه‌دادسخن‌را درمذمت‌مثنوی ویکیك ازشعراء خاصه سعدی‌وحافظ‌داده‌اند، آنچه‌عیب دردنیا سراغ داشته، جمع‌آوری نموده‌و نثار ارواح آنان فرموده، کسی را بی‌ملامت‌وعیب‌جوئی ازدر خانه‌خود روانه نفرموده ، طعنهائی زده ، لعن هائی نموده همه‌را به‌آلودگیهائی‌آلوده نموده‌که به‌آب تسنیم وسلسبیل‌هم پاك نمیشود .

حقیرازخودآقا تعجبی ندارم از حوصله ایشان متعجبم‌که چقدر استعداد قبول نکوهش ازعالم وعامی‌دارد بگذارتا بعضی اصطلاحات عرفاء وشعراءراکه‌ازبعض‌کتب استنباط نموده‌بعرض‌آقا برسانم تاآنقدرازعبارات می‌ومعشوق‌وچنگ‌ورباب‌ومغ‌ومغبچه وغیرها وحشت نفرمایندومراد ازاین‌عبارات اینگونه اشارات است نه‌غیرآن :

انسان به‌اصطلاح‌ایشان‌مردکامل‌است نه‌صورت‌انسانی ، امانت‌طاعت‌حق‌است. بعضی گفته‌اندعشق‌بعضی گفته‌اندولایت‌است‌بعضی گفته‌اندامامت‌است . آینه‌عبارت‌از هرمظهری است خواه علمی خواه‌ذهنی . پیر مغان ـ عبارت از حضرت مولی است . تجلی ـ نورمکاشفه است‌بردل عارف . ترسابچه ـ مرد روحانی راگویندکه‌بری ازذمائم نفسانی باشد . تمکین وتلوین ـ اول صفت اهل حقایق است ، دوم‌صفت ارباب حال‌است . تواجد ـ اظهاروجداست به اختیار . وجد ـ آنست‌که بی‌تکلف دردل وارد شود . وجود ـ مرادازثبوت سلطان حقیقی دردل‌بعدازفناء بشریت بکلی . جمع وتفرقه و جمع الجمع ـ عبارت رسیدن بتوفیق ولطف ازجانب حق وفهم معنی عبد وآزادی وعبودیت تفرقه عبارت ازآن است‌که بین امرونهی الهی فرق قائل‌گردد . حال ـ عبارت‌ازحال واردی‌که بی‌اختیاردردل نزول‌کند . حسن‌ـ کنایه از نبوت مطلقه است . خاطر‌ـ واردات‌قلبی‌است خواه رحمانی‌خواه شیطانی. خیال ـ‌کنایه‌ازوحدت مطلقه‌است . خطا ـ تعلق ارواح به‌اجسام است . خماروباده‌فروش‌ـ‌پیران‌کامل‌ومرشدان واصل‌راگویند دیرمغان‌ـ‌مجلس عرفا واولیاءاست . ذوق وشرب ـ عبارت ازتجلی ونتایج مکاشفات .

روح ـ ودیعه ایست درقالب .   رند ـ اشاره به اولیائی است کـه ازکدورات بشریت پاك شده باشند .   صافی ـ پاك گشته ازذمائم است .   زلف ـ کنایه از مرتبه امکانیه ازکلیات وجزئیات ومعقولات ومحسوسات مجملاازتمام کثرات . ساقی ـ کنایه ازفیاض مطلق است .   سیمرغ وعنقاواکسیروجام جهان نماوآئینه ـ مراد ازانسان کامل است .   صراحی ومینا ـ مرادازدل عارف است که آنرا خمخانه ومیخانه ومیکده نیز گویند .   سر ـ لطیفه ایست مودع درقالب مانند روح وآن محل مشاهده است .   شاهد ـ هرچه دردل سالك است شاهد اواست خواه ذکر خواه فکرخواه علم .   شراب ـ کنایه ازسکرومستی که ازمحبت حق حاصل میگردد شمع ـ کنایه ازحضوراست . صحووسکر ـ ازحالات اهل معنی ومعرفت است . وصحو بمعنی هشیاری وسکر بمعنی مستی .   عارض ـ عبارت ازمظهرانوار وجود است . عشق ـ کنایه ازمقام ولایت است ولایت مطلقه علویه .   غمزه وبوسه وکنار ـ فیوضات وجذبات قلبی راگویند .   غیبت وحضور ـ غیبت غایب شدن ازاحوال دنیااست و حضورحاضرگشتن باحوال آخرت .   فنا وبقا ـ زوال خصال ذمیمه است وبقا وثبوت آن .   قرب وبعد ـ نزدیکی بنده بخدا درراه اطاعت وبعد دوری از طاعت. قبض وبسط ـ دوصفت مشابه ازخوف و رجـاء بهمرسد .   قلندر ـ صاحب مقام اطلاق حتی ازقیود اطلاقیه .   گیسو ـ عبارت از سلسله اولیا است .   کلیسا و کنشت ـ کنایه ازعالم معنی وشهود است .   گبروکافر ـ عارفی راگویندکه یکرنك وحدت شده باشد .   لعل ـ عبارت ازدل درویشان است .   لوایح ولوامع و طوالع ـ این الفاظ متقاربة المعانی است ازصفات اصحاب بدایات است که درهنگـام ترقی روی نماید .   محوواثبات محورفع اوصاف عادات واثبات اقامت احکام عبادات است .   محاضره ومکاشفه و مشاهده ـ محاضره حضورقلب است باستیلای سلطان ذکرمکاشفه حضوراواست بمشاهده وجود حق .   می وباده ـ مرادازنشانه واثرات

ذکراست .   نفس ـ ترویح قلوب است بلطایف غیوب .   وصول ـ نهایت قرب الی الله است .   ولایت ـ مرادازدوستی است وآنرا مراتبی است .   هو ـ کنایه ازغیب مطلق است .   هیبت وانس ـ مشابه باقبض وبسط لیکن شـدة وتهدید در هیبت زیاده است ازقبض .

قدری هم از اصطلاحات عرفاء محض بنگارم تاجامع باشد رساله غیبة حـاج حسام الدین خسروپرویزآذربایجانی دام خنده می نویسد :

زهد ـ عبارت ازترك دنیا .   مراقبه ـ محافظت جوارح ازماسوی الله .   توجه ـ عبارت ازاضمحلال رسوم واندراج بعلوم حقیقت محمدی .   انسانیت ـ آنچه بنده بخود نسبت دهد مثل جان من نفس من الخ .   بیت المقدس ـ دلی است که طاهر باشد ازدل غیر .   بیت الحرام ـ دل انسان کامل است .   جذبه ـ تقرب عبد بحق باقتضاء عنایت حق .   جلال ـ احتجاب حق است از بصائر ـ جمعیت ـ اهتمام توجه بسوی حق است .   جمع الجمع ـ عبارت از مرتبه انسان کامل است   هوا ـ میل نفس بمقتضای طبیعت بجانب اسفل . هیولی ـ اسم چیزی است که دراوصورت ظاهر نشود .   وصل ـ وحدت حق است . وقت ـ توجه فعلی قطع نظرازماضی ومستقبل .   ولایت قیام عبداست بحق درحال فناء ازخود .   حال ـ عطیه ایست که فرودآید بدل بموهبت حق .   حقیقة ـ الحقایق ـ ذات احدیت است .   حکمت ـ علم بحقایق اشیاء است . کتاب مبین ـ لوح محفوظ است .   یقین ـ دل انسان کامل است .   لاهوت ـ حیات ساری دراشیاء است .   ناسوت ـ عبارت ازمحل آن است .   لب ـ عقلی است که منور بنورقدس شده باشد .   نبوت ـ اخباراست ازحقایق الهی .   سفر ـ توجه دل است به حضرت حق .   عالم جبروت ـ عالم اسماء وصفات الهی است .   عالم امر لاهوت وعالم فعل الهی است .   عالم غیب ـ عالم روحانیت که موجودند به امرحق بیواسطه ماده .   عالم خلق ـ عالم ملك وشهادة واجسام است .   عارف ـ آن باشد که خدا

اورا بناگردانیده بصفات و اسماء خود . صاحب زمان .و وقت و حال همه یك معنی دارد یعنی مطلع بر تمام حقائق اشیاء از ماضی ومستقبل صبا ـ نفحات روحانیه است . تجلی عبارت است ازآنچه ظاهرشود برقلوب . حسن جمعیت کمالات راگویند . جمال ـ ظهورمعشوق جانان قائمی است که موجودات باوقائمند . کیسوا ـ معضلات مشکلات الهی راگویند . خم زلف ـ لذت انس است بحق . عیش دوام ـ حضور بحق است شراب ـ غلیان عشق است . شرابخانه عالم ملکوت . میکده ـ مقام مناجات بطریق محبت . باده عشق است . ساقی ـ محبت . جرعه ـ اسرارمقامات . مستی ـ فروگرفتن عشق جمیع جهات . هشیاری ـ بازآمدن ازآنحال . رندی ـ قطع نظر نمودن ازرسوم اعمال خلق. شمع ـ نورالله . تجلی ـ بدایت احوال سالك حاصل گردد . ایمان ـ دریافتن حق است . اسلام انقیاد نفس است براحکام . دیر ـ عالم انسانیت . زنار ـ استظهار معشوق . حبل المتین ـ توحید ذات . ایمان ـ یافتن حق . نماز ـ توجه دل بسوی حق . روزه ـ امساك ازغیرحق . زکوة ـ ترك دنیا و ایثار درراه خدا . کعبه ـ مقام وصل . حج ـ سلوك سالك سالك بطاعت و عبادت ابرو ـ مرآت تجلی الهی. خال ـ عالم غیب. خطسبز ـ عالم برزخ. لب لعل ـ کلام بیواسطه با ادراك نمودن . سخن ـ اشاره وانتباه الهی . چاه زنخ ـ مشکلات اسرار مشاهده . دقیقه ـ سلسله اعتصام خلایق میان وجود سالك است وقتیکه دیگرحجاب نمانده باشد . سیب زنخ ـ علم واضح . زنخ ـ محل مشاهده ـ موی میان ـ رفع حجاب سالك از خود وغیر دست ـ ضعف قدرت . ساعد ـ ضعف قوت . انگشت ـ ضعف احاطه . بازو ـ ضعف مشیت . مثال ـ مقام وحدت . کناره ـ دریافتن اسرار ، گوش ـ استعداد قبول . کیفیت ـ کلام الهی . فراق ـ مقام غیب وازمقام وحدت . پاکبازی ـ توجه

خالص است که نه دراعمال ثواب خواهد بلکه خدا خواهد و بس .

این مختصری بود از اصطلاحات شعراوعرفاء خواهی گفت اگرمقصودآنها همین است چرا بمتشابهات توسل جسته واین تعبیرات غیرمأنوس را نموده اند جواب این است که قرآن مجید که جامع برکات ودستورسعادات وغایت درجه فصاحت و بلاغت است چرا اینهمه متشابهات داردکه بایدهرکدام ازآنهارا از تفسیر وتأویل مأخوذ ازمعاریض ائمه انام علیهم السلام فهم ودرك نمود .

همچنین درکلمات ائمه هدی متشابهات بسیاراست که برای اهلش معلوم و برای غیر اهلش مجهول است ، اشاراتی هم که درکلمات عرفا وشعراءهست تفسیرآنراهم باید ازاهلش سؤال نمودکه آیا مرادازشراب همین مایع مسکر نجس است یا چیزدیگر اینجاها همان مواردی است که توصیه بجعل هفتادمحمل شده بیخودانه ازروی بی اطلاعی نباید عیبجوئی کردآنهم عیبی که خودرا وفکر خودرا به جامعه نشان دهیم . اجمالا هرشاعری وعارفی اعم ازعالم یا حکیم یا فقیه ازهمین راه رفته برای نمونه ازچندنفر از بزرگان علماء اعلام که مسلم عندالکل هستند اشعاری می نگارم تاآقا اگرایرادی دارند اول متوجه آنها گردند .

بوعلی سینا میفرماید :

تا باده عشق در قدح ریخته اند — واندر پی عشق عاشق انگیخته اند

با جان وروان بوعلی مهر علی — چون شیر وشکر بهم برآمیخته اند

خواجه نصیرالدین میفرماید :

اجزاء پیاله ای که درهم پیوست — بشکستن آن روا نمیداند مست

چندین سروپای نازنین وسرودست — از بهرچه ساخت وز برای چه شکست

افضل الدین محمدقاانی میفرماید :

چون زلف بتان شکستگی عادت کن — تا صید کنی هزار دل در نفسی

میرفندرسکی میفرماید :

کافر شده‌ام بدست پیغمبر عشق   جنت‌چکنم جان من وآذر عشق
شرمنده عشق روزگارم که شدم   درد دل روزگار و درد سر عشق

میرداماد میفرماید :

چشمی‌دارم چوروی‌شیرین‌همه آب   بختی‌دارم‌چوچشم خسروهمه خواب
جسمی‌دارم چوجان‌مجنون همه‌درد   جانی دارم چوزلف لیلی همه تاب

☆ ☆ ☆

ای عشق مگر مایه بود آمده‌ای   کاز سر تا پا تمام بود آمده ای
نقصان بتو ازچشم بد کس‌مرساد   کارایش دکان وجود آمده ای

اشرف سمرقندی میفرماید :

ای‌آنکه نداری بجهان هیچ نیاز   اندرگذر از عالم تحقیق ومجاز
خوشباش‌که این‌نفس‌عزیزاست‌عزیز   می نوش‌که این قصه درازاست دراز

احیای‌همدانی میفرماید :

در کوردلی اگرچه می انبازم   جمله‌چشمم براه لطفش بازم
بر من بحقارت منگر گرمورم   من‌ساخته صنع سلیمان‌سازم

ابوسعیدپرغش میفرماید :

ای‌دوست زجمله نیک‌وبد بگذشتم   کافر بودم کنون مسلمان گشتم
هرچیزکه‌آن خلاف رای تو بود   گرخودهمه دین است از آن بگذشتم

میرحسین میبدی میفرماید:

آندل‌که تودیدیش زغم‌خون‌شد ورفت   و زدیدهٔ خون گرفته بیرون شد ورفت
روزی بهوای عشق سیری میکرد   لیلی صفتی بدید مجنون شد و رفت

خیام نیشابوری میفرماید :

نه‌لایق مسجدم نه در خورد بهشت   ایزد یارب گل مرا از چه سرشت
چون‌کافرودرویشم چون قحبه زشت   نه دین ونه‌دنیا و نه امید بهشت

☆☆☆

آباد خرابات زمی خوردن ماست   خون دو هزار توبه در گردن ماست
گرمن نکنم‌گناه‌رحمت‌که کند ؟   آرایش‌رحمت از گنه‌کردن ماست

مولانا جلال‌الدین دوانی میفرماید :

ای مصحف آیات الهی رویت   وی سلسله اهل‌ولایت مویت
سرچشمه زندگی لب دلجویت   محراب نماز عارفان ابرویت

رفیع‌الدین کرمانی میفرماید :

باچرخ ستیزه بافلاك جنك مكن   درزخمه دهر ناله‌چون‌چنك‌مكن
در خاك زر ودر آب دریاگوهر   ضایع نگذارندتو دل‌تنك مكن

حکیم شاه‌رضا شیرازی‌میفرماید :

سلطان جهان پرده سرائی زد ورفت   درویش به دهر پشت پائی زد ورفت
القصه بهر دو روز درگلشن دهر   مرغی بسر شاخ نوائی زد و رفت

مولانا شرف‌الدین‌میفرماید :

گرجام طرب بمسند جم زده‌ایم   جزباده بدست‌نیست‌تا دم زده‌ایم
پیدا شده عالمی و پنهان گشته   تاچشم گشوده ایم بر هم زده‌ایم

مولانا صفی الدین فاضلی میفرماید :

ای آتش عشق یار دلسوزی کن   وی باد هواش آتش افروزی کن
دردی‌است‌که درمانش هم‌ازدردکند   یارب تو از آن دردمرا روزی کن

مولانافیض کاشانی‌میفرماید:

آنکه مست جانان نیست عارف ار بود عام است
هرکه نیستش ذوقی شعله گر بود خام است

بازمیفرماید :

دردی‌کشان زهم‌چو بپاشد وجود من — در گردن شماست زخاکم سبو کنید

شیخ‌زاده لاهیجانی میفرماید :

عاشق‌من و دیوانه من وشیدا من — شهره من وافسانه من‌و رسوا من
کافرمن‌وبت پرست من‌ترسا من — اینها من‌وصد بار بدتر زینها من

مولانا فیاض لاهیجانی میفرماید :

وقت است که ترك پیراستاد دهیم — آموخته‌ها را همه از یاد دهیم
با جام می دوساله در میکده‌ها — ناموس هزارساله برباد دهیم

حکیم ترمدی میفرماید :

تسلیم براه عشق جان یافتن است — معشوق لطیف را نهان یافتن است
اینرا گم کن اگرتو آن میطلبی — کاین گم‌کردن‌زبهرآن یافتن است

فیض تربتی میفرماید :

زاهد تو زمستی منکر مستی‌ما — صرف ره نیستی شده هستی ما
ما مست محبتیم تو مست غرور — فرقی‌است زمستی تو تامستی‌ما

کمال‌الدین اصفهانی میفرماید :

جائی‌که نشان بی نشان‌است‌آنجا — انگشت خیال بردهانست آنجا
ازغمزه خدنگ برکمان است‌آنجا — زنهار مرو که بیم جان است آنجا

مولانا کاکل خلخالی‌میفرماید :

ماطی بساط ملك هستی کردیم — بی نقص خودی خدا پرستی‌کردیم
برما می وصل نیك می پیمودند — تف بررخ ماکه زود مستی کردیم

✿ ✿ ✿

آن شیخ‌که‌بشکست زخامی خم‌می — زوعیش وبساط‌می‌کشان شد همه‌طی
گر بهر خدا شکست پس وای بمن — ور بهر ریا شکست پس وای باوی

کامل خراسانی میفرماید :

ای آنکه‌به دلبری توئی بالادست — عمری است که گشته‌ام بدامت‌پابست
پائی بسرم نه که فتادم از پا — دستی بدلم رسان که رفتم از دست

مولانا سید حسین اصفهانی میفرماید :

یارب بسبوکشان مستم بخشا — بر مغبچگان می‌پرستم بخشا
براین منکر که‌باده‌دردست‌من‌است — بر آنکه دهد باده بدستم بخشا

✿ ✿ ✿

درعشق بتان‌چاره‌بجز مردن چیست — بی مهر بتان‌نیز نمی‌شاید زیست
ای وای‌برآن دل‌که درآن نوری نه — ای‌خاك برآن سرکه درآن‌شوری‌نیست

این چند رباعی راکه ازهرکدام گویندگان یکی یا دوتا نگاشتم بنا باختصار داشتم اگرمیخواستم قصاید وغزلیات وقطعات آنانراکه حکایت می ومعشوق وگل‌بلبل ونای ونوا میکرد بنگارم ده همچودفتر گنجایش نداشت . بی‌مناسبت نمی‌دانم یك دو غزل هم برای تکمیل مدعا بعرض برسانم یکی‌ازمرحوم حاج‌میرزا حبیب‌الله مجتهد خراسانی رحمة‌الله علیه :

دل دیوانه بدر شد سحر از خانه ما
شام شد باز نیامد دل دیوانه ما
روزنی داشت دراین خانه‌که‌کانی خورشید
تاشبی داشت ز روزن بسوی خانه ما

روزن خانه فرو بسته شد از چشم حسود
تیره شد چون دل دشمن همه کاشانه ما
مگر این خانه سراسر همه ویرانه کنم
تاافتد روشنی مهر به ویرانه ما

عارف کامل شیخ بهائی رحمة‌الله علیه میفرماید :

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی   تا دمی بیاسایم ز ن حجاب ظلمانی
خانه دل ما را از کرم عمارت کن   پیش ازآنکه‌این‌خانه‌رونهد بویرانی
هرکسی کسی دارد یار دلرسی دارد   من تو را تورا دارم ایخداتومیدانی
زاهدی بمیخانه سرخ روهمی دیدم   گفتمش مبارکباد از می مسلمانی
مازدوست‌غیرازدوست‌مقصدی‌نمی‌جوئیم   حور وجنت ایزاهد برتوباد ارزانی
ماسیه گلیمانرا جز بلا نمی‌شاید   بردل بهائی ریز هربلا که بتوانی

جامع معقول والمنقول آقاسید علی مجتهدکازرونی رحمة‌الله علیه می‌فرماید:

هرکه‌آموخت‌چومن شیوه شیدائی‌را   زدچو مجنون‌بکمر دامن رسوائی‌را
هرکه نوشیدچومن‌ازلب‌اوآب‌حیات   داد بر باد فنا این منی ومائی را
گاه درصومعه جا گیرم وگه میخانه   تا به‌بینم مگرآن شاهد هرجائی را
علم ودانش‌چه‌کنی‌خیز بمیخانه‌رویم   تا بشوئیم به می دفتر دانائی را
نیست‌مارا بسرکوی تو جزعجز و نیاز   چه‌کند عاشق دلخسته توانائی را
سرما و قدم دوست که باخاک رهش   نشماریم به هیچ افسر دارائی را
آتش عشق‌توافتادچه‌در خرمن جان   سوختی مزرعه صبر و شکیبائی را
ایکه از غایت پیدائی ذاتی پنهان   نیست جز عشق تو پنهانی وپیدائی‌را
کن خراب ازمی مینای محبت‌جانم   تا که ویران کنم این گنبد مینائی‌را
آنچنانم به خیال تو بخلوت دلشاد   که ندارم بدل ایجان غم تنهائی را

رخ زیبای تو با تیغ دوابرو بگرفت   ای شه من همهٔ کشور زیبائی را
ساحت‌عالم‌کثرت بدوچشم تنگ‌است   تا بدیدم سعه عالم یکتائی را
آنکه‌ازدیدن رخسارتوشد کورندید   درهمه ملک جهان حاصل بینائی را
لب‌شیرین‌توآموخت برحمت‌شب‌وروز   همچوطوطی بدوصدشورشکرخائی‌را

غزل دیگری از آنمرحوم درج میشود :

صیقلی‌شد چوز انوار رخت سینه ما   عکس رخسار تو افتاد در آئینه ما
سر دیباچه هستی شنواز ما که بود   لوح محفوظ حقائق بجهان سینه ما
صدف بحر وجودیم عجب‌نیست اگر   پرشد از گوهر اسرار تو گنجینه ما
ماکه دردی‌کش میخانه‌عشقیم‌چه‌باک   گررود رهن می این خرقه پشمینه‌ما
آنچنانیم بشب‌وروززعشقت سرمست   که نباشد خبر از شنبه و آدینه ما
زاهدا با تو بجنگیم وسرصلحی‌نیست   که زدل می‌نرود تا ابد این‌کینه ما
رحمتا دوش بسر منزل معشوق شدیم   کاشکی صبح‌نگشتی شب دوشینه ما

اگر بنده بخواهم ازاشعار بزرگان ازعلماء اعلام‌که هرکدام اختری فروزنده در سماء علم وعمل بودند وهرکدام بفضیلت شهره‌آفاق و بشخصیت‌طاق بودند بنگارم دفترها باید سیاه‌کنم همین قدرکه‌آقارا مفهوم‌گرددکه سعدی وحافظ و سایرشعراء وعرفاء در اشعاراین اشارات را داشته بس‌است .

آقا میفرماید حافظ گدایی بیش نبوده

چون تعریف شاه شجاع وحاج‌قوام وسلطان ابوالفوارس برای جیره خواری‌خود نموده تا حدیکه می گوید :

داوردین شاه شجاع آنکه‌کرد   روح قدس حلقه امرش بگوش

برای لقمه نانی سلاطین را ازانبیاء بالاتربرده باین گزافه‌گوئیها که برای‌درهم

ودینارسروده‌خیال می کند ازگنجینه اسرارخود دروگوهر بیرون ریخته .

بنده عرض میکنم اگر مدحی ازکسی نموده شکر نعمت‌است اگر ممدوحی را بدرجات عالیه ستوده ستودن تشریفاتی است‌هیچ‌کجای دین‌وایمان را خراب نمیکنند. چنانچه میگوئید عیسی روح‌الله ابراهیم خلیل‌الله‌همچنین السلام علیك یا نارالله‌واینها وامثال اینها تشریفاتی است نه‌خدا روح‌دارد نه خون‌دارد اگرعیب حافظ همینهااست که ذکرنموده‌اند خیلی وحشتی ندارد که‌موهم بهم‌خوردن ارکان دین‌گرد دبگذار تا قدری ازشخصیت حافظ برای‌اطلاع آقا بنویسم .

قاضی نورالله قدس‌سره میفرماید :

حافظ عارف شیرازسردفتر اهل‌را زدرحقایق ومعارف ممتاز بوده دیوان‌اولسان الغیب وصحت ایمان‌اومبرا ازعیب‌وریب‌است. درنفحات مسطوراست‌که بسااسرارغیبیه و معانی حقیقیه‌که درکسوت صورت و لباس مجاز در آن اشعار معارف شعار مندرج است .

درحبیب‌السیر مسطوراست که روزی‌شاه شجاع بزبان‌اعتراض‌خواجه رامخاطب ساخت گفت : ابیات‌شما هیچیك از مطلع تامقطع بریك منوال واقع نشده‌بلکه ازهر غزل چهاربیت درتعریف شراب‌است دوبیت درتعریف‌عشق ویك‌دوبیت درصفت‌محبوب وتلون دریك غزل‌خلاف طریقه بلغاست .

خواجه گفت : آنچه‌برزبان شاه میگذرد عین‌صدق ومحض صواب است امامع ذلك شعرحافظ دراطراف آفاق‌اشتهار تمام دارد و نظم‌حریفان دیگرپای‌از دروازه‌شیراز بیرون نمی‌نهد .

بنابراین کنایه‌شاه‌شجاع درمقام ایذاء خواجه‌شد بحسب‌اتفاق درآن‌ایام‌آنجناب غزلی گفته‌بودکه مقطعش این‌است .

گرمسلمانی ازاین است که حافظ دارد — وای‌اگر ازپس امروز بود فردائی

شاه شجاع این بیت‌را شنیدگفت ازمضمون این‌شعرچنین معلوم میشودکه حافظ بقیام قیامت قائل‌نیست بعضی‌ازفقهاء حسود قصد نمودند فتوی نویسند که شك‌دروقوع روزجزا کفراست وازاین بیت استفاده میشودکه معتقدنیست .

خواجه ازاین خبرمتوحش گردید نزدمولانازین‌الدین ابوبکرتایباری که در آن ایام‌عازم حج بودودرشیراز تشریف داشت‌رفت و کیفیت‌حال بد اندیشان را عرض نمود . مولانافرمود : مناسب‌آنست‌که‌بیت‌دیگری‌مقدم براین معنی‌اضافه‌کنی‌که‌فلانی چنین‌گفت تا بمقتضای اینکه‌نقل‌کفر کفر نیست ازتهمت‌نجات یابی بنا براین این بیت را پیش‌از مقطع‌غزل درج‌کرد .

این حدیثم چه خوش‌آمدکه سحرگه میگفت
بر در میکده‌ای بادف و نی ترسائی

بدین واسطه ازآن مخمصه‌نجات یافت . غرض‌ازبیان این‌مطلب‌این است‌که‌نوع آقا همیشه محفوظ بوده واشخاص‌چون حافظ هم مطعون بوده‌اند رسمی است‌کهن که امروز ازشدت کهنگی حال‌اندراس‌بخودگرفته .

بنده وامثال بنده‌آنچه‌بخواهیم مراتب‌عالیه شخص‌خواجه را بقلم‌آوریم‌جزاظهار عجزخود بیانی نتوانیم. حافظ شهرت‌جهانی دارد حافظ‌شاعرایران نیست شاعردنیاست چنانچه می بینم کتاب او بلسانهای مختلف ترجمه شده هردانشمند بزرگی در هردین ومذهبی حافظ راستوده وازاشعاراو بهره‌برداری نموده .

حالااما ازروی‌جهالت مفاخرخودرا خوار بخواهیم ازمقام اوکاسته‌نگردد. نتیجه اینکه‌بی‌دانشی خودرا نشان‌داده‌ایم چون‌دراین ایام‌کتابی بنام نبوغ‌حافظ‌از رشحات قلم‌دانشمند ارجمندآقای رضا نورانتشار یافته‌وزحمات بیست‌ساله‌خودرا درفراهم‌کردن اطلاعات‌وافیه‌وتحقیقات‌کافیه روحیه‌وگزارش زندگانی‌و اشارات‌عرفانی‌وانطباق‌آنها به آیات‌قرآنی واخبار ازخواجه علیه‌الرحمه مصروف داشته‌که‌تاکنون‌کتابی باین جامعی

نداشتیم بنده‌را بی نیازمیسازد ازاینکه بخواهم شرح حالات آن شاعر آسمانی را عرض کنم . چون آن‌شخص‌ادیب فروگذار نکرده یعنی برای‌دیگران مجالی باقی نگذاشته که‌ناگفته‌باشد فقط بچندحکایت که‌خود دیده واز اشخاص شنیده که دال بر روحانیت عالیه وبروزکرامت آن بزرگوار است‌عرض میکنم .

۱ ــ اغلب ازعلماءکه‌پی بمقاصد آن شاعر جلیل‌القدر نبرده واز می و مطرب‌و معشوق‌ظاهری درك نموده از سابقین‌ولاحقین اورایا اصلا بیدین یا منحرف می‌دانستند چنانچه‌چندبار آثار قبراورا خراب‌نمودند عجباکه‌در موتشان همه‌پناه‌بمزاراوآوردند ودرجوار او بخاك رفتند .

۲ ــ دیگرآنکه هرگاه‌آثارقبراورا خراب‌میکردند بازبابنای‌مجلل‌تری‌ساخته میشد چنانچه نگارنده تاچندمرتبه اورا یاددارم .

۳ ــ تفال بکتاب حافظ کمتروقتی حاجتمندی‌را راهنمائی‌یا امیدوار نکرده‌باشد شایدکسی بی اطلاع نباشد از اینکه مرحوم کریمخان زندطاب ثراه درشیراز بناهای عالی‌آبرومندی‌نمود ازجمله‌فضاء وسیعی باغ‌مانند برای‌خواجه‌ساخت که‌هم‌زائرین‌بفیض رسند هم برای‌مردم محل تفریحی باشدچنانچه بقعه‌سعدی ؛ هفت تنان ، چهل‌تنان و جهان نمارا همه‌باوضع‌آبرومندی‌بنا نمودکه‌هرطبقه برحسب مشرب‌خودحتی دراویش مسکن‌وتفریحی داشته باشند .

بی‌لطفی صاحب‌کتاب طرایق در مذمت کریمخان بسیاربی مورد است چه‌اگر معتقدبمقام عرفان وخبر ازدرویشی نداشت هیچگاه این بناهارا نمیکردوکسی‌هم براو عیب نمیگرفت چنانچه‌دیگران نکردند . اگردر اواخرکارش یکی‌دونفر از بزرگان‌را تبعید نمود برحسب تقاضا وفشارروحانیون وقت‌بود تاریخ شاهدمدعی‌است .

غرض این است‌مزار حافظ نه همین مزاربود بلکه بستانی بهجت افزا وفضائی دلگشا بود که اهالی عصرها به‌آنجا میرفتند ساعتی بعالم خوش روحانی‌آنجا مشغول

میداشتند البته‌آمدوشد زیاد مستلزم این‌بودکه‌همه‌گونه لوازم‌پذیرائی آنجافراهم‌باشد وبودچنانچه تاکنون‌هم هست . کتابی‌هست درآنجاکه بسیار قدیمی ومورد توجه است که‌اغلب بزرگان‌که‌آنجامیروند‌باآن‌کتاب تفال میزنند .

نقل‌کردند وقتی‌یکی ازخواجه‌های حرمسرای حاکم‌وقت باچندنفرازرفقابآنجا رفته‌میگویندکتاب‌را بخواهیم وتفألی‌بزنیم خواجه جسارتی نسبت بمقام‌حافظ مینماید کتابرا میخواهند وازجسارتی‌که اوکرده‌بود استفساری مینماید غزلی‌که یك شعر آن این است میاید:

زبنفشه تاب‌دارم‌که زلف او زند‌دم   تو سیاه‌کم‌بها بین‌که‌چه در دماغ دارد

دیگرنقل نمودندکه شش‌نفر ازخانمهای‌متشخصه بزیارت خواجه‌میروند اطراف مزار می‌نشینند تفریحاً یکی‌ازآنها میگوید تفالی بزنیم به‌بینیم خواجه‌کدامیك مارا پسند مینماید ؟ این‌شعر میآید .

شهریست پر کرشمه و خوبان زشش جهت

چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم

که از بوسه سنك مزار را باشوروجوش وخروش غرق مینمایند .

دیگرنقل نمودند تازه‌جوان‌زیبائی‌ازشاهزادگان ایام بهارسرمست بمزارخواجه میرسددرحال مستی تفألی مبزند اینشعر می‌آید .

سرمست باقبای زرافشان‌چو بگذری   یك بوسه نذر حافظ‌پشمینه پوش کن

میگوید یکروز دیگر می‌آئیم دو بوسه‌بتو میدهیم‌،مدتی میگذرد بازبسر تربت خواجه میرسد تفال‌میزند این‌شعر می‌آید .

گفته بودی که شوم مست و دو بوست بدهم

وعده ازحدبگذشت ونه دو دیدیم ونه یك

دیگر آنکه شجاع السلطنه که نامش ملك منصور بود فرزند مظفرالدین شاه حاکم فارس گردید روزی بزیارت خواجه رفته تفالی میزند این شعر می آید :

شهنشاه مظفرفر، شجاع ملك ودین منصور

که جود بی دریغش خنده بر ابر بهاران زد

که فوری امر کرد مهندسان نقشه زیبائی کشیده و آثار بارزی بر آن مزار بنا کنند مهندس الدوله بانظریه مرحوم فرصت الدوله با آهن مشبك طرح مربع مستطیلی ریخت و الحق بخوبی ازعهده بر آمدند که نه بنای قبری که در اطراف بود بهم خورد نه مزاری زیرو رو گردید این بنا بود تا در دوران سلطنت شاهنشاه پهلوی که بسعی آقای میرزا علی اصغر حکمت حافظیه وسعدیه صورت نوینی بخود گرفت این بنا که فعلا روی مزار خواجه است با این سنگینی مستلزم شالوده ریزی محکمی بود بسی قبرها که از جمله قبر خود خواجه بود از بین رفت در واقع شالوده گردید آنوقت یکی از رفقا فالی گرفت و از خواجه خواست که آیا راضی باینکار هست یانه این شعر آمد .

ماکه دادیم دل ودیده بطوفان بلا　　　گو بیا سیل غم وخانه ز بنیاد ببر

اینگونه مناسب گوئیها که هر کدام اظهار کرامتی است از آنجناب زیاد نقل میکنند که یکی از آنهاا اگر بعضی هامیتوانستند ابراز دهند هزار قندیل دور خود می آویختند . بعضی از خواص با عقیدت تمام توسل بخواجه در گرفتاری مینمایند و مقضی المرام میشوند اینها همه حکایت از یك واقعیت روحانی پر معنائی مینماید البته آنکه میگوید: قرآن زبر بخوانم با چارده روایت. معتقد بوده بلکه عامل بوده و ایمان باو داشته و ثمرۀ آن ایمان هم همین است که می بینیم روز بروز جلوه او زیادتر وعظمت او بیشتر وروحانیت او بارزتر است تا حدیکه اکابر قوم را بتعظیم خود داشته .

اما.سعدی

بنا بآنچه از تذکره ریاض العارفین معلوم می شود این است: اوشیخ شرف الدین

مصلح ابن عبدالله بعضی مصلح الدین گفته اند از اکابر صوفیه و اعاظم این طایفه است در فضائل صوری و معنوی و کمالات عقلی و نقلی وحید زمان خود بوده مدتهای بسیار در اقالیم سبعه سیاحت نموده و بخدمت بسیاری از عرفاء و علماء عهد رسیده و مولانا جلال الدین رومی را در روم دیده و با امیر خسرو در هند صحبت داشته و بارها بمکه پیاده رفته و سالها در بیت المقدس وشام سقائی کرده بصحبت حضرت خضر(ع) رسیده ارادت بشیخ شهاب الدین سهروردی داشته غالباً بشیخ عبدالقادر ملاقات کرده در سومنات رفته بت بزرك آنهارا شکسته مدت صدودو سال عمر یافته بعد از دوازده سالگی سی سال تحصیل نموده سی سال مسافرت کرده سی سال درهمان محل که اکنون مدفون است انزوا داشته و عبادت میکرده در بعضی از کتب کراماتی از آنجناب ثبت کرده اند ومشهور است ظهورش درزمان اتابك سعد زنگی بوده باین سبب سعدی تخلص مینموده آقا باقان خان و صاحب دیوان از معتقدین شیخ بوده اند واورا تکریم و تحریم مینموده اند ـ کمالات وحالاتش مستغنی از بیان است دیوان شریفش مشهور ودر آن اشعاری که مملو از نکات طریقت و آیات حقیقت است با لسانی گویا و بیانی شیوا نگارش یافته .

مرحوم قاضی نورالله نورالله مضجعه میفرماید

افصح العارفین واملح المتکلمین الشیخ مصلح الدین شیرازی قدس سره .

سعدی آن بلبل شیراز چمن　　　در گلستان سخن دستان زن

همان مسافر افکار کن فکان سعدی　　　که گشته خاك وجودش به آب عشق عجین

همه نسیم گلستان او شمیم بود　　　همه شقایق بستان او چراغ یقین

حکایتش همه نازك روایتش همه راست　　　تکلمش همه دلکش عبارتش رنگین

درفضل و کمال وذوق وحال بی نظیر وهمال ودر شیوه سخن سرائی گوی ملاحت از فصحای شیرین مقال ربوده و با آنکه دیوان اورا نمکدان شعرا گفته اند ودر تذکره دولتشاهی

مذکوراست عمرشریفش صدوده سال بوده سی سال بتحصیل علوم پرداخته وسی سال بسیاحت اشتغال نموده وباقی برسجاده طاعت نشسته ودر ملاقات برروی نااهلان بسته، ظهورش در روزگار اتابك سعد بوده بااین سبب سعدی تخلص نموده ، درابتداء حال درمدرسه نظامیه بغداد درحلقه درس ابوالفرج جوزی بتحصیل مشغول، بعد ازآن بعلم باطن وسلوك متوجه گشته درآن اثناء چهارده حج گذارده وبیشتررا باپای پیاده، در اطراف روم وهند اقامت کرده ومراسم غزا باکفار بجای آورده باکثر بقاع ربع مسکون رسیده سردوگرم روزگار چشیده با بسیاری ازمردم معاشرت فرموده که میفرماید :

در اقصای عالم بگشتم بسی — بسر بردم ایام با هر کسی
تمتع ز هرگوشه ای یافتم — زهر خرمنی توشه‌ای یافتم

دربعضی ازرسائل شاه قاسم انوار مذکور است که دروقتیکه سلطان الاصفیاء شیخ صفی الدین اردبیلی بشیراز رفته شیخ سعدی بخدمت اورسیده وباشاره اودر سلك اهل سلوك درآمده .

درنفحات مسطوراست که جناب شیخ ازافاضل صوفیه بوده وازمجاوران شریف شیخ عبدالله السعدی قدس سره، ازعلوم بهره تمام داشته واز آداب نصیب کامل و سفر بسیارکرده بارها پیاده بحج رفته به بتخانه سومنات بت بزرگرا شکسته و ازمشایخ کبار بسیاری‌را دریافته بصحبت شیخ شهاب الدین رسیده بااو بایك کشتی مسافرت نموده چنانچه در کتاب بوستانش بدان اشاره نموده ودربیت المقدس وبلاد روم مدتی سقائی میکرده تابحضرت خضر رسیده وویرا اززلال انعام وافضال خودسیراب گردانیده وقتی ویرا بااکابر سادات واشراف فی الجمله گفتگوئی واقع شدآن شریف حضرت رسالت را (ص) بخواب دید ویرا عتاب کرد چون بیدار شدپیش شیخ آمد عذر خواهی نمودواسترضاء خاطراو را فراهم نمود .

یکی ازمشایخ که منکر وی بود شبی درخواب می بیندکه درهای آسمان گشوده شد

وملائکه باطبقهای نور ازآسمان نازلشدند پرسیدکه این چیست ؟ گفتند برای سعدی شیرازی که بیتی گفته وقبول حضرت حق سبحانه وتعالی افتاده وآن بیت این است :

برك درختان سبز درنظرهوشیار — هرورقش دفتری است معرفت کردگار

چون بیدار شد بدر زاویه شیخ خودرا رسانیدکه ویرا بشارت دهددید چراغی افروخته وباخود زمزمه مینمایدگوش دادشنیدکه همین بیت‌را میخواند .

شیخ سعدی چنانچه مرقوم داشته‌اند درشب جمعه ماه شوال سال ششصدونودویك ازدنیا رحلت فرموده ومخفی نماناد که بعضی ازقاصران کوتاه نظر مؤاخذه‌ای بجناب شیخ میکنندکه دربعضی از حکایات بوستان خود اظهار اعتراف حضرت امیر (ع) بخطاء خود نموده گفته :

یکی مشکلی برد پیش علی — که تا مشکلش را کند منجلی
امیر عدو بند کشور گشای — جوابش بگفت ازسر صدق ورای
شنیدم که آن شخص در انجمن — بگفتا چنین نیست یا بوالحسن
نرنجید ازاو حیدر نامجوی — بگفت ارتوانی ازاین به بگوی
بگفت آنچه دانست شایسته گفت — بگل چشمه خور نشاید نهفت
پسندید ازاو شاه مردان جواب — که من بر خطابوده او برصواب

جواب این مؤاخذه آنستکه گاهی حال ومقام مقتضی اعتراف نبی وامام بزیاده از خطای درکلام است، چنانچه فرعون درمقام عتاب بموسی(ع) گفت که « فعلت فعلتك التی فعلت وانت من الکافرین » آنحضرت اعتراف بضلالت خود نمودگفت : «فعلتها اذا وانا من الظالین » یعنی کردم من وازجمله گمراهانم وعلی هذا القیاس میتواندکه اظهاراعتراف حضرت امیرنیز بخطای خود درآنکلام بنا بمقتضای وقت ومقام باشد .

نگارنده نا ارزنده میگویداین جواب مقنع نیست . سعدی میگویدکه علی (ع)

جواب اورا ازسرصدق رای‌داد چون اوجواب باصواب آنحضرت را تخطئه نمود حضرت اورا بجهل‌خود واگذاشت فرموده باشد تودرست‌میگویی که‌دامنه کلام بلجاج کشیده نشود چنانچه بین‌ماهم معمول است که‌چون کسی نمیفهمد وبفهم خودمتکی‌است گوینده برای اسکات تصدیقش مینماید وازفحوای اشعار کاملامعلوم است که تصدیق آنحضرت تصدیق افکاری‌واسکاتی است .

باری در بزرگواری سعدی واینکه شیعه پاك بوده تردیدی نیست‌واشعارآن‌همه دلالت به‌مدعی دارد .

حاصل‌کلام‌آنکه شعراء که ازمنبع‌فیض بهره‌میگیرند و ازعالم‌غیب بآنان مدد میرسد میتوان‌گفت‌اغلب‌اشعارشان‌جنبه‌الهام‌دارد بدلیل‌آنکه‌هرخواننده‌ای‌راه‌جذوب و هرقلبی‌را متوجه‌خود مینماید وازمضامین‌آنها بهره‌های‌کافی بر حسب استعداد هرکس آماده‌است مانند خواجه حافظ وسعدی‌ومولوی وامثال‌آنهاکه‌گردوغبارکدورت‌جهل‌را ازضمائرمستعدین پاك وچشم مرمود بشررا بعالمی نورانی وتابناك روشن‌ساخته‌واسرار عالم‌طبیعت‌را بموازین‌لیاقت هرکس ظاهر نموده، گاهی ازرخسارگل، زمانی‌ازنوای‌بلبل وقتی سیرگلستان . موسمی‌جلوه شبستان بشررا متوجه میدارند . ازرخ‌زیباوآوای‌شیوا وقامت رعناصنع‌خالق تواناراارائه‌مینمایند .

ازهرچه بحساب زنده وزندگی‌آورده میشودآثار عظمت حق‌را نشان میدهند از کوه‌ودشت‌وآسمان وزمین‌وافلاك وانجم‌وخورشیدوماه وسعت خلاقیت‌اوجلت قدرته‌معلوم میدارندکه انسانرا متوجه اصل‌مقصود نمایند .وبعالمی غیرازاینعالم راهنمائی کنندو ازاین مصنوعات متنوعه متوجه صانع نمایند .

سعدی علیه‌الرحمه وقتیکه بآن زیبا پسرخیره می شود پدرش نگران میگردد میگوید .

من‌دراین آینه برصنع‌خدا مینگرم　　کافرم من بخدا گر بخطامینگرم

جای‌دیگر میفرماید :

جانا هزاران آفرین بر جانت ازسرتا قدم
صانع‌خدائی‌کاین وجودآورد بیرون ازعدم

آفرینش‌را می‌آرایندکه قلوب‌را سوق به‌آفریدگار نمایند،همه پند واندرزها همه مواعظ را بصورت قبول طبایع در آورده تا رغبت‌را سیر بعالم معنی‌دهند . حتی هزلیات که‌در اشعارمی‌آورند قبایح‌را بخواننده نشان‌میدهندکه اجتناب‌نمایندچنانچه نمونه‌ای ازآن قبلا ذکر شد . اشعار عرفاء کاملاهمه برای تزکیه نفس‌وپاك شدن از آلایش وراهنمائی بسیر ملکوتی است و نشان دادن مقام انسانی و راهنمائی بمنزل جاودانی میباشد .

اگرآقا ازظاهر اشعارشعراء نامی وعرفاء ذیشان ظواهری فهم نموده‌اند بدانند که‌درهرکدام ازاین اشارات لطائفی ازحقایق نهفته‌که جزاهل آن راهبر به‌آن‌نیست.

راستی‌اگر شعرنبود معارفی هم نبود . امروز افتخار ایران‌وایرانی نزدتمام‌دنیا ازبرکات تراوش افکار همین شعراءعالیقدر است چون قدری کلام طولانی‌شد برای رفع ملالت حکایتی عرض‌کنم

حکایت

واعظ شهیر حاج‌شیخ مهدی فخرگازرونی برایم نقل کردکه عموی بزرگوارم مرحوم‌حاج ملاعبدالرحیم که‌ازعلماءنامی کازرون بوددرسفرمکه که‌عازم‌حج بوددرجهاز که‌بجانب جده میرفت‌وچهارده پانزده روزباید درجهازباشند ، گفت :من‌ازتنهائی‌و ناآشنائی بتنك آمده‌بودم‌همزبانی‌هم نداشتم‌که صحبت‌علمی بااو نمایم‌تااینکه دیدم شخصی مجلل ازاهل‌هند عده‌ای چون بندگان دراطرافش بخدمت‌مشغولند آنقدر مورد

احترام آنها است که مرا بشگفت آورد از یکی از آنها پرسیدم این جناب کیست ؟ با ادبی فوق العاده گفت : این آقا، پیشوای ما ، رهبر ما، عالم ما است . خوشحال شدم که همزبانی پیدا کردم گفتم : ممکن است من خدمتشان برسم؟ گفت : تا اجازه حاصل کنم . رفت بعد از زمانی آمد که پذیرفتند . سراز پا نشناخته بجانب اوشتافته پس از سلام و تحیت گفتم : خیلی خوشحالم که بیکی از نوع خود در اینجا برخورد کردم . یك مطلب علمی مطرح کردم گفت : از این اطلاع ندارم مطلب دیگر، مطلب دیگر، همه را اظهار بی اطلاعی کرد حتی از صرف و نحو سؤالی کردم گفت : من صرف و نحو نخوانده ام گفتم: پس شما چه دارید که آنقدر مورد احترام این عده هستید ؟ گفت : من عالم اینها هستم . گفتم: شما که از علوم خبری ندارید ؟ برآشفت و با تشدد گفت: تو چه خبر داری من در خانه کتاب مثنوی و سعدی وحافظ دارم آنوقت فهمیدم اینهمه احترامات برای داشتن این کتاب است .

آقای بزرگوار بجان خودت ما بسبب وجود این بزرگواران بزرگواریم، بزرگی خود را کوچك منما ، قدر و قیمت خود را خوار منما ، از اقصی بلاد دنیا با کمال رغبت بزیارت قبور این اجسام بالیه می آیند سر تسلیم و نیاز به آستانشان می سایند آخر فکر نمیکنید مقبول دنیا منفور شخص واحد نمیشود .

باری اگر همچنین عنان بیان به دهان قلم سپرده شود حصول این فصول و دقایق این حقایق برنیاید اگرچه از تیر تازی چون قلم بسر در آید «لم یبق فی الارض قرطاس ولا قلم» پس همان بهتر که خیر الکلام را برخوانیم .

برای اینکه نامه این بنده از آثار آنها خالی نباشد و بلندی فکرت و توانائی طبع آنها را متذکر شویم . عت و توحیدی از سعدی که در مجالس پنجگانه خود سروده و تضمینی که علامه شهیر آقای سیدعلی مجتهد گازرونی از شعر حافظ نموده می نگارم که نمکی بدیگجوش یا شربتی بحلوای خود رسانیده باشم تا بلکه از برکات آنها این گفتار ناقابل هم در ذهن ها بی مزه و در دهان ها هرزه نماند انشاءالله تعالی .

الحمد لله الذی خلق الوجود من العدم
فبدت علی صفحاته انوار اسرار القدم
شکر آن خدائی را که او هست آفریده از عدم
پس کرد پیدا از عدم انوار اسرار قدم
ما زال فی آزاله متعززا بجلاله
مستغنیا بکماله لا بالعبید و بالخدم
ماوای هر بیچاره او بیچارگان را چاره او
دلدار هر غمخواره او غفار هر صاحب ندم
بحر العقول ظهوره سحر القلوب حضوره
نور النواظر نوره سهر النفوس بما و سم
درد و غمش مهمان دل نام لطیفش جان دل
دل زان او ، او زان دل گر عاشقی در نه قدم
والی علی احبابه اصناف لطف احسانه
یاسوء کام بلانه بمراحم الکرم الاعم
درویش او را نام نه گر چاشت باشد شام نه
وندر دلش آرام نه از مهر برجانش رقم
وافی الحجی عرفانه ما ضل فی فردانه
سبحانه سبحانه ضاق المنی فاق الامم
از هرچه گویم برتری وز هرچه خوانم بهتری
وز آنچه دانم مهتری ای جان جانها لاجرم
نعت النبی المصطفی لما عفی رسم الصفا
تهدی به اوصافنا برشاده سبل الاعم

ای قوت دلها گفت اومهر هدی درکتف او

ما نام قلبی جفت اوفخر عرب نورعجم

صلی علیه وآله ما ضائت الشمس الفلك

بل زاد خیر کانما الحی به‌خیر الامم

عقل آشنای کوی‌اودل خیربادی سوی او

جانها فدای روی او ازمحتشم وز محترم

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بکماله

حسنت جمیع خصاله صلوا علیه وآله

تضمین غزل حافظ

اثر طبع وقاد آقا سیدعلی

گوبر زنند قرعه دولت بنام ما کان آهوی رمیده شد امروز رام ما

زیبا است ازدوزلف‌ورخش‌صبح وشام‌ما ساقی بنور باده بر افروز جام‌ما

مطرب بزن که کارجهان‌شد بکام‌ما

چندی‌است تا بمیکده خوش‌آرمیده‌ایم بررغم شیخ خدمت ساقی گزیده‌ایم

ازنای‌چنك بانك انا الحق شنیده ایم مادر پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم

ای بی‌خبر زلذت‌شرب‌مدام‌ما

انکار شیخ شهر بمیخوارگان چراست باللّه‌که باده‌نوشی ما بهتر از ریااست

میخواره‌گی‌است‌فسق‌وریاشرك‌باخداست ترسم که صرفهٔ نبرد روز بازخواست

نان حلال شیخ زآب حرام ما

چون چهره ایاز فروزنده شد بعشق محمودشاهش‌ازدل‌وجان بنده‌شدبعشق

چون‌بخت اهل‌حال که‌فرخنده‌شد بعشق هرگزنمیرد آنکه دلش‌زنده‌شد بعشق

ثبت است‌بر جریده‌عالم‌دوام‌ما

گرپیش عاشقان شود آنسرو قد روان بادا فدای هر قدمش صد هزار جان

از قامتش قیامت کبری شود عیان چندان بودکرشمه وناز سهی قدان

کاید بجلوهٔ سرو صنوبر خرام ما

چون‌زلف‌اوکه برگل‌روی‌چوآتش‌است پیوسته‌دل زآتش هجران مشوش است

چون‌ترك‌مست‌چشم سیاهش‌کمانکش‌است مستی بچشم شاهد دلبند ما خوش‌است

زانرو سپرده‌اند بمستی زمام ما

افتد بخاك پایش قدرسای سرو درباغ اگر بناز خرامد بپای سرو

بالای اوبگلشن جانم بجای سرو بگرفته همچو لاله دلم درهوای‌سرو

ایمرغ بخت کی‌شوی‌آخر تورام‌ما

بادا هماره تاکه بود از فلك نشان بر کرسی جلال بعرش وقار و شان

درباغ‌دل نهال دعا رحمتا نشان حافظ زدیده دانه اشکی همی‌فشان

باشدکه‌مرغ‌بخت‌کند قصد دام ما

تضمین دیگر

اسیرکوی تو از هردوکون آزاد است خراب‌عشق تو هردل‌که‌گشت‌آباد است

بنای شیرین محکم زعشق فرهاد است بیاکه قصر امل‌سخت سست بنیاد است

بیار باده‌که ایام عمر برباد است

هرآنکه‌بیخودوسرمست شدزجام‌شهود فشاند دامن همت بهرچه بود و نبود

زلوح دل بمی عشق زنك غیر زدود غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

زهرچه رنك تعلق پذیردآزاداست

بکوی میکده دوشم زره فتادگذار بدیدم آنکه نشسته است زاهدی‌خمار

مرا زراه وفاگفت با دلی هشیار نصیحتی‌کنمت پندگیر ودر عمل آر

که اینحدیث‌زپیرطریقتم یاداست

مبند دل تو بدنیا وزو مشو دلشاد — که داد تخت سلیمان و ملك جم بر باد
بهیچ شوی زمکر این عروس دست نداد — مجو درستی عهد از جهان سست نهاد

که این عجوزه عروس هزار داماداست

دلا زباده غفلت تو تا بکی در خواب — چه تشنهٔ تو از این آب جان بملك سراب
جهان و هر چه در و هست صورتی است بر آب — چگویمت که بمیخانه دوش مست وخواب

سروش عالم غیبم چه مژده‌ها داداست

درآ بمیکده و نشائه های مستان بین — بمی بشوی زدل شك وشو زاهل یقین
مدام طایر جان گویدت بصوت حزین — که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین

نشیمن تو نه این کنج محنت آباداست

تو مرغ گلشن جائی به بند جسم اسیر — فتاده ز اوج هوای خدا زخلق بزیر
خدای را تو درین آشیانه جای مگیر — تورا بکنگره عرش میزنند صفیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاداست

بکوی میکده هر کوز عشق پای نهاد — فکنده سر بره پیر هرچه بادا باد
چه باشد ازغم دوران ز عشق او دلشاد — غم جهان مخور وپند من مبراز یاد

که این لطیفه نغزم زرهروی یاداست

بده بداده جانان بجان ز شوق رضای — زتلخ وشور بشیرین تورو ترش منمای
چو کوهکن زغم و رنج عشق دست مخای — رضا بداده بده وزجبین گره بگشای

که بر من وتو دراختیار نگشاد است

آقا میفرماید:

این شعراء در قتل عام چنگیز متاثر نشدند

مولوی وسعدی وحافظ که معاصر باقضایای قتل عام چنگیز و تیمور کورکانی بودند

که صدهزاران نفوس از بین بردند وصدهزاران زن اسیر نمودند ، هیچکدام در مصیبت آنها شعری نگفتند . حتی درقضیه خراسان که مردم را بتوپ بستند وخونها ریختند ، یکی از این شعراء اخیر هم درباره آنها شعری نسرود ، همه عمر خودرا بیادگل وبلبل و یارونگار ومی ومعشوق که نتیجه تحریك شهوت جوانان وترویج بی عفتی ومشغول داشتن مردم را ازآخرت صرف نمودند و این رسوائیها را ادبیات نام نهادند .دردربار سلاجقه چندین هزار پسر بمیان آمده وزنهارا کنار زدند و این شعرا مدح آن امارده را نموده اند .

خدابیامرزد روضه خوانی بود بسیار مقدس ماب وبقدری محتاط بود که هرجا می رفت ازصاحب منزل میپرسید چه روضه‌ای بخوانم برای اینکه مبادا خلاف میل صاحب خانه شود که اجرتش مباح نباشد . هرروضه‌ای که به او پیشنهاد میکردند ازاول تا باخر برای اینکه مشغول الذمه نباشد میخواند . مکرر اتفاق افتاد که ازروضه‌ای بعضی مطالب را فراموش کرده برمیگشت میرفت بالای منبر میگفت من فراموش کردم چند عبارت دیگر ازروضه‌ای که خواندم بجا مانده وبنای خواندن میکرد اگراحیاناً صاحب مجلس برای رفع زحمت ذاکر عذر میخواست اوقبول نمیکرد .

این آقای بزرگوار هم شیوه آن شیخ مقدس را پیش گرفته با فرق اینکه او میگفت فراموش کردم ایشان با اینکه مرقومات خودرا یاد دارند هر مطلبی را مکرراً تکرار مینمایند .

بنده جواب از سکوت شعرا را درقتل عام چنگیز وتیمور بقدریکه شایسته بود عرض نمودم نیازی به تکرار هم ندارم ولی عرض مینمایم اگر جنابعالی درقضیه قتل عام چنگیز وتیمور دردنیا نبودید در قضیه قتل عام خراسان که تشریف داشتید چه اقدامی شرعاً فرمودید ، چه مصیبتی برای کشتگان بر پا داشتید ، چه کفنی بگردن انداخته بخونخواهی شتافتید ، چه منبری تشریف بردید و مردم را از این داهیه عظمی برقت انداختید ، چه اعلانی بدر و دیوار ها چسبانديد که اینکار خلاف شرع بود ، چه

گریبانی چاك نمودیدکه‌در حرم جد بزرگوارت آنطورهاشد ، چه‌ناله ها ووا اسلاما بلندنمودیدکه توهین به‌امام . توهین بخدا و پیغمبراست ،چه‌نهی ازمنکری‌کردیدکه مسلمان خون ومال وعرضش مصون ازتعرض‌است .

مگر جنابعالی آنوقت‌کجا بودید ، مگردرطهران‌تشریف‌نداشتید؛مگرطهران‌و خراسان‌چقدرباهم‌مسافت‌دارند؟آیاقدم‌باآنجانب‌بیرون‌گذاشتید؟یااینکه‌درهمان‌طهران که‌محل‌صدورحکم یا مرجع تظلمات بود نفسی‌کشیدیدیا اقلا مجلس ترحیمی برای کشتگان فراهم‌کردیدکه‌گفته شودآقا همدردی فرمودند؟!

نمیخواهم‌دامنه بکلام بدهم‌همینقدر میگویم‌همان محظوری‌که شمادرآن‌قضیه داشتیدآنهاهم‌که آنوقت بودند شاید شدید تر داشتند . پس ازقضایا هم اگر نگفتند ایرادی واردنمی‌آید نخواستند مصیبتی‌را تجدیدنمایند . مگرارباب تواریخ‌که شرح آنهارامفصل‌ذکر نموده‌اند مرده‌ای زنده‌شد ؟ کشته‌ای بدنیا بازگشت نمود؟ جزاینکه هرکس به‌آن تواریخ برخوردنماید دچار اندوه‌وملال‌گردد حاصلی بدست‌می‌آورده ؟

بنده‌خدمت‌آقا عرضی مقرون باستدعا مینمایم‌که‌همین امروزکه هوای سیاست روشن‌تراست‌ودولت‌وقت حکومت‌دمکراتی یعنی‌آزادی اعلام‌نموده بنام‌عزای‌کشتگان درحرم جد بزرگوارت مجلس ترحیمی منعقد فرمائیدکمتر نتیجه‌ای‌که میگیریداولا حس‌نوعخواهی را ابرازمیدارید، دوم تاثر خاطر خودرا ازگذشته‌های چنگیزومغول وآنچه خودشاهد وحاضر بودیدبمردم نشان میدهید ، سوم اینکه مردم‌میفهمنداینهمه رود رودکه برای‌قتلا واسری میفرمائیدحقیقتی همراه‌دارد ، چهارم‌اینکه‌باولیاءامور حالی میشودکه ما آن‌فجایع‌را ازیاد نبرده‌ولوصدسال یا هفتصد سال بگذردتانظیرآن اتفاق نیفتد .

اگرخوب فکرکنید این اقدام خیلی مصالح در بردارد ازهمه‌اینهاگذشته‌درتمام

دنیا این‌تعصب‌هم‌دینی‌وهم‌کیشی صدا میکندبطوریکه‌آقا دنیاشناس می‌شوندبعدازهزار سال‌که ازدنیا بروید تاریخ شمارا بغیرت وشجاعت ورقت قلب ونوعدوستی‌میخوانند.

بیائید چنین‌کاری بکنید تا رنك سیاه خجلت وشرمندگی بچهره‌آن شعراءکه مصیبت‌نامه نگفتندکشیده گردد .

آقامیفرمایدکشورگل وبلبل

جای تأسف و دریغ است‌که ایران نزد بیگانگان بااین‌نام مشهور شده‌چنین مردمی‌که ذکرشد یعنی سعدی‌وحافظ‌وامثالهما ، که زشتگوو‌هواپرستی‌بیش نبودند واز نوابغ ایران شمرده‌اند و حال اینکه اینهمه مفاسد اخلاقی ودروغ‌وقسم‌ورشوه‌وتملق‌و هزاران رذائل دیگر ازآنها دیده شده است .

بنده عرض‌میکنم چکنم‌آقا دست ازسر سعدی وحافظ بر نمیدارد اگر بخواهم همه‌را یك‌یك جواب‌گویم تکرار برتکراراست اگربخواهم بگذرم حمل بدرماندگی میفرمایدناچار باز بسامان‌آنها بروم‌وبعضی‌گفته‌هارا بازگوکنم .

کتاب حافظ‌که بنام خلخالی بطبع‌رسیده غالب الظن اینکه اصح‌ازنسخ دیگر باشد درمقدمه‌آن شرح حال خواجه‌را باقوال مختلف‌ذکر میکنند تا میرسدبه‌اینجاکه خواجه بانهایت عزت نفس و قناعت زندگی‌داشته بااینکه دوره اوچنانچه گفته‌اند در قرنی‌بوده‌که در اثر خونریزیهای چندین‌ساله چنگیزو تیمورکه انحطاط دوره‌علم و ادب ازهمان موقع شروع میشودکه فضائل اخلاقی مبدل برذائل گشته، خزائن‌علم و ادب لگدکوب وحشی های خونخوارگردیده ، درنتیجه ملوك الطوایفی ایران را فرا گرفته ، پسر پدرراکور میکند (اشاره باینکه پسرهای امیر مبارزالدین‌چشم پدر را کورکردند) برادر به‌برادر ابقاء نمیکند (اشاره باینکه شاه شجاع برادرش‌راکشت) زن شوهررا بفجیع‌ترین شکلی میکشد (اشاره به‌شیخ حسن‌است‌که زنش‌دربسترخواب

کشت) در چنین قرنی خواجه پا بعرصه وجود گذاشته تحصیل کمال کرده وارد مرتبه عرفان میگردد ، باشعروشاعری الفت میگیرد ، خلاف اوضاع آنروزیا باصطلاح امروز برخلاف مقتضیات عصر خویش زندگی خودرا بپایه استوار قناعت گذاشته متکی بسعی و عمل شده که میگوید : گنج زرگر نبود کنج قناعت باقی است . ومیگوید:

ما آبروی فقروقناعت نمی بریم　　باپادشه بگوی که روزی مقرراست

بکرو گذاشتن سجاده ازفروش یوسف عزت نفس خودداری کرده ودر تحصیل گوهر معرفت کوشیده تا روحراقوی ساخته محتاج سفره دونان نگردد ، شعروشاعری راوسیله ارتزاق چون سایرشعراء قرارنداده واگرگاهی مدیحه‌ای انشاءکرده وعدالت سلطان و علم وعمل پادشاه وقترا مورد ستایش قرارداده درمقام شکرگذاری وثناگستری ازامنیت ورفاه حال مردم ورفع تعرض شحنه ومحتسب را بیان کرده وغالباً ناله خواجه وشکایات اوازعلماء بی‌عمل وصومعه داران بی حقیقت بوده مخصوصاً اوقاتیکه ابواب حقایق و معارف‌را مسدود دیده بی‌اختیار فریاد میکشد :

بودآیاکه در میکده ها بگشایند　　گره ازکار فروبسته‌ما بگشایند

آیا مردی پیداخواهدشدکه در تزویر وریارا ببندد ؟ درهمین مواقع بوده که از مسلمانی دروغی بیزاری و گناه کردن پنهان را به از عبادت فاش دانسته ، قرآن خواندن برای صید عوام‌را دام تزویر خوانده .

بالجمله خواجه بامدح وقدح اشخاص چندان علاقه‌ای نداشته ، اگرچندغزل یابیتی درمدح شاه ابواسحق یا شاه شجاع یا شاه ملك منصور یا سلطان احمدجلایری یاحاجی قوام گفته علاوه براینکه ممدوح خودرا زیاد نستوده یاشکر نعمت یادفع تهمت واذیت چه بساکارهای نیك از آنها دیده برای تشویق مدحی نموده یا اینکه واقعاً مضطر بوده چنانکه نظائرآنرا دیده ومی‌بینیم .

امادرموضوع سعدی

بامطالعه بوستان اونثرا و نظماً که همه در اخلاق و دستور زندگانی با مطابقت اخباروآیات باآن بیان شیوا وعبارات زیباکه همه سحرالبیانش خوانده پس ازهفتصدسال هنوزکسی خودرا هم‌طراز اوندیده وهردانشمند متبحری وهر نویسنده شجاعی خویش‌را شاگرد دبستانش بشمارآورده وازغزلیاتش هرکسی بمیدان اورفته شکست‌خورده باز-گشته . جمله کلماتش سهل وممتنع ، تمام گفتارش رسا ومقنع ، درهر رشته از معارف رهسپارگشته‌راه‌دیگرانرا بسته . اگرآقا قدری مطالعه گلستان یا بوستانش رامینمودند ازراه انصاف چاره‌ای جز اعتراف بفضیلت اونداشتند .

آخرآقای بزرگوار همچنانکه شما اظهار فهم‌ودانائی میکنید دیگرانهم‌ازفضل ودانائی بی بهره نیستند شایدهم افضل باشند . تاکنون کسی یافت نشده که نیشخند هرزه‌درایی بسعدی زندواورا جاهل بی‌معرفت خواند . احیاناً اگرصدای بال مگسی عناداً ازکسی بگوش‌رسیده صدها زبان به‌تشنیع اوگشوده گردیده مگریك‌شخص‌دانا جز بیداری نوع‌وظیفه‌ای دارد در کدام قسمت‌ازامر دنیا و آخرت بنام پند و موعظت خودداری نموده برای نمونه مدحی‌که ازابوبکراتابك سعد نموده می نگارم تا چه قضاوت‌شود .

بنوبت اند ملوك اندرین سپنج سرای　　کنون که نوبت توست‌ای‌ملك بعدل گرای
چه دوستی کند ایام اندك اندك بخش　　که‌یار بازپسین دشمنی‌است‌جمله‌ربای
چه‌مایه بر سر این ملك سروران بودند　　چودور عمر بسر شد در آمدند ز پای
تومردباش وببر با خود آنچه بتوانی　　که دیگرانش بحسرت گذاشتند بجای
درم بجور ستانان زر بزینت ده　　بنای خانه کنانند و بام قصر آرای
بعاقبت خبرآمد که مرد ظالم مرد　　بسیم سوختگان زرنگارکرده سرای

بخور مجلسش از نالهای درد آمیز	عقیق زیورش از دیده‌های خون پالای
نیاز باید و طاعت نه شوکت و ناموس	بلند بانگ چه سود و میان تهی چه درای
دو خصلتند نگهبان ملك و یاور دین	بگوش جان تو اندازم این دو گفت خدای
یکی که گردن زور آوران بقهر بزن	دوم که از در بیچارگان بلطف درآی
بتیغ و طعنه گرفتند جنگجویان ملك	تو بر و بحر گرفتی بعدل و همت و رای
چو همت است چه حاجت بگرز مغفر کوب	چو دولت است چه حاجت بتیر جوشن خای
بچشم عقل مر این خلق پادشاهانند	که سایه بر سر ایشان فکنده‌ای چو همای
سماع مجلست آواز ذکر قرآن است	نه بانك مطرب و آواز چنك و ناله نای
عمل بیار که رخت سرای آخرت است	نه عود سوز بکار آیدت نه عنبرسای
کف نیاز بحق برگشای و همت بند	که دست فتنه ببندد خدای کار گشای
هر آن کست که به آزار خلق فرماید	عدوی مملکت است آن بکشتنش فرمای
اگر توقع بخشایش خدایت هست	بچشم عفو و کرم بر شکستگان بخشای
دیار مشرق و مغرب بگیر و جنك مجوی	دلی بدست کن و زنك خاطری بزدای
گرت بسایه در آسایشی بخلق رسد	بهشت بردی و در سایه خدا آسای
نگویمت، چه زبان آوران رنك آمیز	که ابر مشك فشانی و بحر گوهر زای
نگاهدار آنچه نوشته است و عمر نفزاید	پس این چه فایده گفتن که تا بحشر بپای
مزید رفعت دنیا و آخرت طلبی	بعدل و عفو و کرم کوش و بر صلاح افزای
بروز حشر که فعل بدان و نیکان را	جزا دهند بمکیال و نیك و بد پیمای
جریده گنهت عفو باد و توبه قبول	سپید نامه و خوشدل بعفو بار خدای

آقا خودت فکر بفرما کسیکه با پادشاه مقتدر وقت اینطور بدون تملق صاف و راست مدح که همه اندرز و مصالح ملك و ملت و صلاح دنیا و آخرت در بردارد هرزه‌درآی و جاهل و نابکار است؟ اگر مجال بود باز قصائد آنجنا برا که در بیداری مردم و توبه‌دادن به آخرت

است می نوشتم تا خوب عیوبی که آقا برایش تراشیده‌اید واضح گردد .

آخر اگر سعدی از دنیا رفته گفتارش که درمیان دنیا خودنمائی دارد از دنیا نرفته بخدا بنده از گفتارهای ایشان خجلم ولی خودشان نه. عجبا که آقا گناه شاعران بی ایمان را هم داخل جریده صوفیان فرموده میگوید :قبل از نشر صوفیگری در ایران حماسه‌سرائی و تحریك احساسات معمول بود مانند فردوسی و نظامی که حس ملیت و شجاعت ایجاد میکرد ولی بعد از نشر صوفیگری همه تبدیل شد بغزل‌خوانی و وجد تا آنجا که تمام مردم زبون شدند و صوفیان فقط دلباخته غزل عشقی هستند و از سایر علوم تنقید میکنند .

بنده نمیدانم چه اندازه حرف آقا بوی صداقت میدهد اول صوفی که مطمح نظر و مورد تاخت و تاز آقا است مولوی بیچاره است که صاحب مثنوی و دیوانی دیگر است در تمام آنها جز بیان معارف و حقائق و توجه‌دادن مردم بمبدء و معاد و اندرز و موعظت و محترز داشتن از زشتکاری نیست . دیوان حافظ تامش غزل است تمام آن اشارات بمعنویات است . اما سعدی اگر پای بی انصافی را بمیان نیاوریم از گلستان و بوستان و قصائد فارسی و عربی که هر فصلی از آن بی نیازی یك جامعه بلکه ملتی است از گمراهی کجای آنها بوی فساد اخلاق میدهد که شامه آقارا مشمئز نموده مکرر گفته و بازهم میگویم اینها خدماتی از شعر خود به بشر نموده‌اند که کتب اخلاق صاحبان علم و مواعظ شافیه گویندگان نمیتوانند با آنها دعوی همسری نمایند .

حالا آقا بی لطفی فرماید نسبت بسعدی بگوید این پیر چرکین که عمرش را به تعریف ساده و باده صرف نموده اکنون در آن دنیا در آتش می سوزد . نه کسی از آن دنیا آمده که خبر از گرفتاری آنها دهد نه خدا بفتوای آقا کسی را بجهنم یا بهشت میبرد چه بسا بیك شعر خدا مقاماتی به آنها دهد که مورث غبطه سینه‌چاکان دین مبین گردد بعضی از آنرا بعرض رسانیده‌ام .

نقل کردند مرحوم قاآنی مریض شد بحال سکرات افتاد دولت وقت که آنوقت

عین الدوله رئیس آن بود درمقام این میشود که اگر قاآنی بمیرد تجلیلی شایسته از او بنماید این خبر بگوش مرحوم حاج ملاعلی کنی رحمة الله علیه که آنروز مرجع علماء بوده و نفوذکلمه داشته میرسد پیغام میفرستد که اگر چنین اقدامی برای این شخص فاسق شود من چنین وچنان میکنم حاصل آنکه دولت را تهدید مینماید آنها هم ازخوف چماق تکفیر منصرف میگردند .

حال قاآنی آن به آن رو بوخامت میرفته آنچه باو تلقین توبه مینمایند اعتنا نمی‌نماید تا آخرین نفس میگوید :

شرمنده آنیم که در روز مکافات — اندر خور عفو تو نکردیم گناهی

وازدنیا میرود این خبر را برای مرحوم حاج ملاعلی نقل میکنند میگوید کار خودرا تمام کرد دولت هر تجلیلی در نظر داشته بنماید من خودم هم به تشییع جنازه حاضر میشوم . نظائر آن زیاد است .

مگر آقای بزرگوار خدارا میتوان درچهارچوب قانون ومقررات حبس کرد ؟ مگر میتوان برای او تکلیفی معین کرد ؟ او تعالی شانه آنقدر که به نیت وصفای باطن و پاکی دل و یقین صادق اهمیت میدهد بمدوالضالین وصفیر صادمتقدسین اعتنا نمینماید اوراستی میخواهد در هر لباس و هر کس باشد برایش فرق نمیکند او به ردا و عبا وریش وعمامه و نعلین اعتنا ندارد .

آنچه ازمتون تاریخ استفاده میشود اینکه عبیدالله بن زیاد اهتمام داشت که عمر بن سعدوقاص رئیس لشکری که به جنگ کربلائی فرستاده شود و کار جنگ با حسین بن علی (ع) بسعی او تمام شود دوموضوع بود چون جنگ با حسین فرزند پیغمبر آنقدرها در نظرها سهل و آسان نمی‌آمد که بخواست دولتی جابر مردم بریختن خون پاکی مبادرت کنند ناچار باید کسی را به آن کار بگمارد که قبول عامه و صلاحیت تامه داشته باشد وهم پسر کسی باشد که ازمجاهدین معروف واصحاب خاص باشد .

گویند عمرسعد بقدری مقدس مآب بوده که مورد اعتماد طبقات مردم بوده این شخص با این صفات که بسرکردگی لشکر کربلا اقدام نمود مردم هم بآن کار تن دردادند .

این شخص نمازشب میخوانده وایمان بخدا ورسول داشته این کارش بود ولی بجان خودم وهب نصاری درعمرخود دورکعت نماز نخواند بلکه اشهدان محمدا رسول الله هم نگفت کارش بجائی میرسد که امام مقابل قبرش می ایستد وسلام میکند با بی انت وامی میگوید:

حالا آقای بزرگوار ازروی واقع بینی وحکومت ظاهر شرع بخواهند جای یک یک این صوفیان وشاعران را درجهنم معین فرمایند وجای خودوامثال خودرا در بهشت عنبرسرشت نشان دهند مختارند ولی بدانند که اختیارکارها باهیچکس جز خدا نیست پیغمبر(ص) وائمه ما هم علیهم السلام جز اطاعت امرخدا شأنی ندارند گیرنده خداست بخشنده خداست ، همان خدائی است که بابراهیم فرمود توازدیدن معاصی ازما هلاک بندگان مارا میخواهی ما مصنوع خودرا دوست میداریم خداست وخدای مهربان .

آقا میفرماید

مداحی اگر میخواهد مدحی بخواند

باید آنرا قبلا بنظر علماء برساند

بنده تا این اندازه سخت گیری روا نمیدارم ولی درعین حال موضوع سینه زنی و خواندن بعضی اشعار مدح نماکه نااهلان بدون التفات میخوانند حق با یشان میدهم ، نمیدانم آقا چرا سینه‌زنی را جزء بدعتها بحساب نیاورده حال گواینکه اگر آن را بدعت شماریم خیلی دور نرفته ایم چون بدعت چیز تازه در دین یا مذهب وارد کردن است وما هر عمل ازواجب ومستحب که بجا می‌آوریم یا امراست یا اجازه یا عمل پیغمبر وائمه واین سینه‌زنی باآن ترتیبات مضحک مثل مارپیچ وسه ضربه وامثال آن یا سینه را مجروح

نمودن که موجب دیه باشد یا هیاهوراه انداختن که سبب ناراحتی مردم شود نه امراست نه اجازه نه عمل اولیاءخدا آنچه بما فرموده‌اند بکاء و تباکی وزیارت از دورو نزدیک است با آدابی که خود مقرر فرموده‌اند .

بعضی ازصلحاء قوم که شبهای جمعه باحیاءمیگذرانند مخصوصاً موقع سحر که موقع نمازشب است ازسینه زنی محلی‌را ناراحت مینمایند . وقتی گفتم این عمل شما مطابق با چه‌دستوری است ؟ از اطراف صدای توبیخ وتشنیع گوشم‌را خسته کردکه از عزاداری سید الشهداء منع کرده بودم .

چگونه میتوان‌حالی کردکه این‌عزاداری نیست این‌هوای نفس‌است‌این‌یك چیز خودساخته‌همان‌طوریکه نخل وعلم‌وحجله وعلامت‌را میسازند‌هست .

بنده نمیگویم سینه‌زنی نبایدکرد البته‌هرچیزی‌که رونقی بعزاءآن‌حضرت‌دهد مطلوب‌است ولی‌تا حدیکه مزاحم‌دین‌ودنیا نباشد . تیغ‌زدن، کاردوتیغ در بدن کردن مسلماً خلاف شرع‌وکاری وحشیانه است . این‌حدودی‌که برای عزاداری عرض شدتا اندازه‌ایست که‌اختیاری باشددرحال رقت و بی‌اختیاری‌حسابی‌دیگر دارد .

درخواندن مدایح راستی‌بعضی شعرها گفته‌شده‌که‌گوینده خود نفهمیده‌چه‌گفته‌و خواننده‌آنهم غالباً نمیدانند چه میخوانند چنانچه روزی در مجلسی‌یکی از منبریها این اشعاررا خواند .

دخترطبع ازسخن‌رشته بگوهرآورد ... بهرطراز مدحت دخت پیمبرآورد

تارسید بااین‌شعرکه .

حق‌چو‌ندید همسرش درهمه‌ممکنات ازآن
واجب و لازم آمدش خلقت حیدر آورد

بنده‌بی اختیار فریاد زدم یاوه مگو این شعر مدح نیست ذم است بلکه کفر است اولاچیزی برخدا لازم‌وواجب نمی‌شود دوم‌مقام حضرت فاطمه‌نه‌آن‌اندازه بالاست

که‌خدا ولی‌کامل‌خودعلی(ع)رامحض شوهری اوآفریده باشد بااین نظرعلی (ع) فرع وجود فاطمه(ع) خواهد‌بود بسیار برآشفت که‌وفائی گفته‌گفتم هرکه‌گفته‌مگر اومعصوم است‌اوهم چون‌تو بی‌فکر چیزی‌گفته حال‌چون اوگفته نبایدغلط گفتار اورا تاییدکنیم دیگری‌که میخواست زیاد اظهار فضیلت‌کند میگفت « ولها جلال‌لیس‌فوق جلالها الا جلال‌الله جل جلاله » « ولها نوال لیس‌فوق نوالها الانوال‌الله عم نواله » گفتم مولانا جلال‌ونوال حضرت صدیقه‌را بقدری بالابردی‌که جزخدا آنمقام را ندارد پس پدر و شوهروفرزندانش چکاره‌بودند؟!

حاصل اینکه ازاین‌قبیل مطالب زیاداست‌حسن‌کار این‌است که‌اگرگوینده‌نمی‌فهمدچه‌میگوید شنونده‌هم اغلب باگوینده فرقی ندارند ازاینها بالاتر بعضی ازعلماء که‌خودرا مجتهد میدانستند ازشدت تقدس مآبی آرائی داشتندکه راستی هم‌خنده‌آور است‌هم تاثرآور یکی ازآنها دعاء جوشن کبیررا اجازه‌خواندن نمیداد چون در او « یا خالق الخیروالشر » بودوتا حیات داشت درمسجدش خوانده نشد .دیگری دعاء کمیل‌رامنع‌میکردکه‌چون«افمن کان‌مؤمناکمن کان فاسقالا یستوون»جزء سوره‌ای‌است که‌دراوسجده‌واجبه است، دیگری چون‌آقا مثنوی‌راکافر میدانست اتفاقاً بامقام اجتهاد منبرعمومی میرفت روی‌منبر شعری ازمولوی استشهاد نمود ازمنبرفرودآمد دهان‌خود را باآب‌حوض طاهرنمود . دیگری میگفت ائمه‌را جز مستجاب‌الدعوة بودن فضیلتی نیست احیاناً اگرمعجزه‌ای ازامامی در محضرش ذکرمیشد می‌آشفت‌که اینها غلواست دیگری‌میگفت صوفیه عموماًکافرند مخصوصاً میرزا احمد ذهبی‌گفتم چرا؟گفت‌مردم دورخانه اوطواف میکنند وبدعتی گذاشته‌که بالای‌درخانه‌ها حدیث«مثل‌اهل‌بیتی کمثل سفینة نوح » بااین‌شکل‌که دستور داده نصب کرده‌اند .

گفتم مولانا اولاخانهٔ میرزا احمد جائی واقعشده‌که اطرافش خانه‌است‌اگرکسی بخواهدطواف‌کند بایدازمحل‌گذشته نصف‌شهررا دور بزندفرضاً بفرمایش‌شمایك‌همچو

معتقدی پیداشدو نصف شهررا بقصدخانهٔ آقا میرزااحمد طواف کرداین کارگناه‌اواست؟!
دیگراینکه این‌حدیث‌که دستورسردرخانه‌ها داده‌برای‌تمسك وتوسل‌است‌وهیچ‌کجای شرع‌هم منع ازآن ننموده ولی به‌آیات قرآن واجب‌است‌که بدون وضوءمس ننمایند تا چه‌رسد باینکه اورا پایمال نمایند.

سالهای دراز است بسم الله الرحمن الرحیم بصورت مرغی روی سنگهای مزار حجاری‌کرده وشما هم‌در موقع عبورآن‌را پایمال مینمائید هیچ منع ازاین‌فعل حرام نکردید ولی چون آقا میرزا احمد بمریدانش چنین دستوری داده اورا کافر می‌شمارید؟!.

بدبختی این‌است‌که بااین‌سلیقه وعقیده‌هاخودرااهل‌بهشت ومؤمن‌محض‌میدانند ودیگرانرا اهل‌جهنم وکافرمحض اگر بخواهم در این‌وادی وارد شوم بسیار پرده‌های اسرارچاك خورده میشودوآبروی‌دین بسبب‌اعمال واقوال بی‌شرمانه‌عده‌ای‌ازآنهاوسیله خنده اجانب‌میگردد چنانچه امروزکه دنیا از سیرهای خرافاتی‌قدری منحرف گشته ومردم متوجه‌دانش وتشخیص شده‌اند سردیانت‌آقادرمیگیرد کتابی در دسترس مردم میگذاردکه‌دانش‌آموزان دبستان بفضیلت ووسعت نظر پیشوایان‌ما بخندند و بگویند آقای بزرگوار این‌زحمتی‌که شما بخودداديد وعمری ومالی و حواسی صرف نمودید گفتار دیگرانرا بنام خود جمع نمودید اینها راکه دیگران نوشته وگفته بودند اگر بنا بودتاثیری داشته باشدگفتارآنها باید مؤثرتر باشد چون مقام آنها عالی‌تر بود چرا کاری بیهوده نمودید؟ اگر راستی شما را استطاعتی بود میبایست اثری ازخود باقی گذاریدکه شامل‌نفع‌عمومی وانتباه باشد. اقلامیخواستید یکی ازکتابهای عربی چون وافی‌واستبصارو من‌لایحضره الفقیه وامثال‌اینهاکه نفع عامه‌درآن بود بلسان‌امروز ترجمه کنید تا چون‌کتاب‌کافی همه ازآن استفاده نمایند.

راستی تا پیش ازآنکه آنکتاب مستطاب بآن سبك وشیوه‌ترجمه نشده‌جزعده‌ای

خواص‌دیگران فقط اسمی ازاوشنیده‌بودند امروزدر خانه‌هرعالمی‌کتاب‌کافی‌دیده‌می‌شودوازآن استفاده مینمایند این‌بهتر نبود تا اینکه استخوانهای پوسیده‌هزار ساله یا کمتررا پایمال ردوتکفیرخود نمائید؟

آقای بزرگوار مطلب ازدوصورت خارج نیست یااینها حق میگویند و دنبال حق‌وحقایقند یا باطلندوناحقند اگرحقند دعوای باحق فتح‌ندارد اگر باطلند «بترك اسمه یموت» شما خیال‌میکنیدکه ازطبع‌این‌کتاب طبایعی‌را ازآنها منصرف نمودید وحال‌گو اینکه بجد بزرگوارت شیعیان‌آنهارا زیادنمودید.

حقیر درویش نیستم اگرمی بودم آنچه‌که ثمره این کتاب از ابتداء تا حال از دراویش مشاهده‌نمودم مینوشتم تاآقاکتابی دررد شایمتن خود مینوشتند. چه‌بایدکرد این‌است‌نبوغ‌ما دردینداری ودین‌خواهی‌که جماعتی‌را با اصرار زیادکافر بشماریم.

مولوی‌خوب یا بد مردوپوسید ازآثارآن‌همه‌گروه‌استفاده‌مینمایند. سعدی‌وحافظ خوب‌یابد دنیائی آنهارا ستایش‌میکنند. درویشی خوب‌یا بد ملتی اورا پیروی میکنند ازتعرض یك‌یا جمعی تشخیص مشخصین‌را نمیتوان تخطئه‌کرد همچنانکه‌شمامیگوئید آنها برخطا رفته‌اند آنها هم شمارا خاطی میدانند بلکه حاکم‌غیر ما انزل‌الله‌میدانند «ولایخفی علیکم» اشخاصیکه درسلك طریقت منسلك شدند دودسته‌بودند: یکدسته ازآنها پس ازتکمیل علوم‌ظاهر پی برد باینکه مطلب‌بهمین‌جاها تمام‌نمیشود حقائقی است‌که‌کشف‌آن جزبریاضت نشود مراتبی است‌که غیر ازطی مراحل عاید نگردد. حاصل‌اینکه‌غیرازاین‌وظائف ظاهروتکالیف قشریه یك وظیفه وتکلیف‌واقعی وحقیقی هم‌در بین هست باچشم باز وقدمی ثابت رهسپار آنوادی‌گشتند هرکدام بحدخودمراتبی را نائل‌گشتندیکعده‌هم عوام واواسط مردم بودندکه اینها در بادی‌امر رهبر و پیشوای خودعلماء اعلام‌را میدانستند هر یك بیك آقائی ارادت‌داشت اورا از ملائکه بالاتر می‌پنداشت صورت‌گلناری‌وسینه‌پهن وبازوی‌فربه‌آقارا ازریاضت‌وتوجه‌بخدامی‌پنداشت

نماز با اورا مقبول خدا امر اورا امر امام زمان بالاخره آب استنجاء برای شفامی دانستند هرپول خوبی هرخانه خوبی هرعیال خوبی هر برنج و روغن وگوشت خوبی برای آقا میخواستند پلوها چلوها حلواها همه بااخلاص کامل درست میشد تا قوه وقدرت آقا در عبادت زیادتر شود . درخانه آقا همیشه ازهمه نوع خوراکی که مریدها ازخود وعیال خود بازگرفته بودند موجود. تولد آقای بدرالدین یا قمرالشریعه باتهیه کامل عیش وعروسی آقا زاده ها وخانم زاده ها باسنگ تمام زیارتهای خانه خدا واماکن مقدسه همه ساله. باری آنچه راحت وآسایش خوب وخوراك خوب وهمه چیز خوب میخواستند برای آقامیخواستند بخیال اینکه همه اینها بحساب خدا وپیغمبر وامام گذاشته میشود درمصیبت آقاشیوه وناله وبسرکوبیدن خودرا ذخیره آخرت میدانستند.

یاددارم سید بیچاره‌ای صاحب عیال که اموراو بزحمت زیادومشقت میگذشت درمصیبت آقائی آنقدر خودرا زدو آنقدر بسرکوبیدکه دیوانه شد مادام عمر بهمین حال بودتا رفت بآقا ملحق شد .

اگر بنده که اطلاع کامل ازروحیه آن آقا دارم بخواهم بعرض برسانم هتك عرض اسلام میشود بااین عقاید مردم متوجه این پیشوایان شدند چون قدری چشم بهم مالیدند دیدند آنچه خیال میکردند خلافش ظاهراست همه صحبت منم ولاغیرهمه حرف اینکه وجوه بریه بایدمنحصراً بدست من برسد والا بامام نمیرسد .

دعواها سرپائین وبالا نشستن ، بهترین هدیه ها ، بدگوئی ازدیگران، خوشترین تعارفات چون توکسی نیست جزمسجد خودخانه خدا نمیداند ، جزخودومرید خودرا مسلمان نمی شمارد ، چیزی که در محضر شریف زیادرونق دارد غیبت، تهمت ، کفرو ایمان هرکس متوقف بارادت باشخص آقا یامنافرت ازآن. وکافی است بنام دین ازین جهات سر خورده رو بجانب دیگری آورده که این آداب ورسوم را ندارد، فقیروغنی در عرض همند بالاوپائین نشستن را فرق نمیگذارند از هرپیرایه‌ای دوروبه بیرنگی آشنا ، رفتند که

بلکه حق وحقیقت را آنجا پیداکنند .

خدا میداند دیدم وشنیدم بعضی تکفیرها وبعضی تحریمها روی اصل ترجیح غیر برمکفر بوده .

آقائی را سراغ دارم که بمجلس روضه کسی نمیرفت مگراینکه منبربهای خودش آنجا باشندکه تمام مجلس را بذکرمحاسن وعظمت اوتمام کنند صدها جور عکس از خودبین مردم منتشر کرد اگر بخواهم زیاده بر اینها عرض کنم کوره ایمانی هم که در بعضی هاست فاسد میگردد .

درویش ژنده پوشی

درویش ژنده پوشی وارد مدرسه گردید جمعی ازطلاب را نشسته دید درصف نعال خرقه مرقع خلق خودرا بخود پیچید ونشست زمانی نگذشت حضرت آیة‌الله برای مباحثه با هیکلی ثمین ورخساری مانند بهشت برین واردگردید همه بر خاستند این درویش لاابالی حرکتی نکرد چون از جمله کمالات یا عادات یا تقیدات این آقایان این است که درموقع ورود تا اعماق مجلس را زیرنظر قرارمیدهند تا هرکس احترام بجا نیاورده بحسابش برسند آقا ملتفت گردیدکه این درویش بی سروپا اعتنائی بمقام شامخ ننمود بسیار ناگوار بود ولی موقع اجازه نمیداد مشغول مباحثه گردید چون فراغت یافت نتوانست ازانتقام صرفنظر فرماید اشاره بدرویش کرد اوراحضور خود طلبید درویش هم اطاعت نمود باادب حضورآقا نشست فرمود توکیستی ؟ گفت همینکه می بینید . اهل کجائی ؟ اهل خاك . چه دینی داری ؟ هیچ . ای خبیث دین نداری ؟ خیر . مجالی برای آقاپیدا شد . ای خبیث ازخدا نمیترسی ؟ خیر ازعذاب خدا ؟ خیر. ازجهنم ؟ خیر . از مار و افعی ؟ خیر . پس توچه عقیده ومذهبی داری ؟ گفت : آقا من ازیك چیز می ترسم و آن مردن است خرقه پاره خودرا عقب بردکه دراثر همین یك، استخوان بدنمرا میتوان شمرد

ولی شما با اینهمه ترسی که ذکر فرمودید ماشاءالله گردنتان باین کلفتی شده آقا چاره‌ای جز فرار ندید .

آنقدر اعتماد مردم را از خود سست نمودند که اگر عده‌ای از آنها هم روحانی واقعی باشند و البته هستند و خواهند بود بنام دنیاطلبان و دکانداران گردیده .

خدا بیامرزد حاجی میرزا محمد باقر منشی رفیق با ذوق فهمیده مخلص بود می‌گفت : اینها میگویند اگر پول خوب داری بده بمن اگر زن خوب داری بده بمن باغ داری بده بمن خانه داری بده بمن و هرچه داری بده بمن . جناب آقا چرا بدهم بتو میدهم بسودابه که هم خوب برایم بخواند هم خوب برقصد تا اقلا از خرجی که کردم کیفی ولو خلاف شرع برده باشم .

از این وادی بگذرم و آنچه دیده و دانسته مستور بدارم که اعتبار درست کاران این دسته محفوظ بماند ، برای اینکه از آنها هم ناگفته نگذارده باشم یکی دو فقره از دینداری و صحت عمل آنها بعرض میرسانم .

مرحوم آقا شیخ احمد آغولی یکی از منبریهای فاضل بود گفت نزدیك غروب آفتاب بود خبر دادند آقای آخوند ملا محمدعلی محلاتی که مرجعیت تامه داشت فوت شده من با شتاب بسوی منزل او رهسپار شدم دیدم در بستر بحال نزع است ولی زنده است گفتم چرا طبیبی نمیآورید بروید حاج میرزا جعفر که در همسایگی ایشان بود بیاورید طبیب آمد معاینه حالات از قلب و نبض نمود بگوش نوکرش چیزی گفت او رفت طولی نکشید با بشقابی پلو آمد طبیب پلو را بخورد مرحوم آیت‌الله داد برخاست و نشست گویا هیچ باك نداشت در این بین طلبه‌ای آمد تقاضای پولی نمود برخاست از گنجینه بالای سرش کیسه‌ای آورد پولی از آن بطلبه داد رفت، طولی نکشید سیدی آمد همان تقاضا را نمود برخاست از کیسه دیگری وجهی هم باو داد من برآشفتم گفتم آقا شما اینهمه پول در گنجینه دارید و از گرسنگی میمیرید ؟ گفت پول مال من نیست مردم مرا امین دانسته که باهلش برسانم نه در امانت

خیانت رواست نه حق دیگران خوردن بجاست احتیاط تا این اندازه داشتند که راضی بهلاك خود می شدند و از تکلیف صرفنظر نمیکردند و دست خیانت بمال دیگران نمی گشادند .

امثال آن مرحوم را اگر بخواهم بنویسم بطول می انجامد فقط از گذشت فرزندزاده آن مرحوم هم شرحی که خود وارد بوده می نگارم و خاتمه میدهم .

آیة الملک الاکبر المرحوم
شیخ جعفر محلاتی

کاملا مصداق حدیث شریف منقول از پیغمبر (ص) واقع گردید که فرمود درقت کنید بحال سه طایفه :

۱ ـ عالمی که بین جهال گرفتار شده باشد .

۲ ـ عزیزی که ذلیل شده باشد .

۳ ـ غنیی که فقیر شده باشد. با آن ریاضت تامه و بذل و بخشش‌های جاریه باهر کس اواخر عمر بشدت فقر مبتلا گردید بسیار بر آن مرحوم سخت می گذشت که تفسیر آن مورث رقت است .

یکروز مرحوم آقا میرزا محمدرضا محرر آمد نزد مخلص گفت مؤید الملك که از دنیا رفته موقوفه زیادی را بموجب وقف نامه متولی بود پس از فوت او در خصوص تولیت بین فرزندش و میرپنج برادر زاده‌اش اختلاف است چندسال در عدلیه محاکمه کرده هر یك بنفع خود حکمی از علمای اینجا بدست آورده و در محکمه چون احکام له و علیه هر کدام تعارض داشت و در واقع ناسخ و منسوخ بود همه نقض شد ناچار رفتند قم خدمت آیة‌الله مرحوم حاج شیخ عبدالکریم طاب ثراه فرموده که محلی که آقای شیخ جعفر تشریف دارند من مداخله نمیکنم از آنجا به عتبات مشرف شده خدمت هر یك از مراجع عظام رسیده همین جواب را شنیده فعلا امر خاتمه این مشاجره موقوف بحکم ایشان است وما اصرار نداریم

که حق را بطرف معینی بدهند وقف نامه قبلا بنظر ایشان رسیده هر کدام را لایق میدانند مرقوم دارند تا قضیه خاتمه یابد وما برای حق الزحمه این کار دوهزار تومان بتو می‌دهیم چهارهزار تومان هم نقداً تقدیم ایشان مینمائیم قدری خوشحال شدم که فرجی برای ایشان شده رفتم قضایارا عرض کردم فرمود نمینویسم، جواب ردرا باو گفتم حاصل اینکه تقدیمی ایشان را رسانیدند بده هزار تومان فرمود نمینویسم . گفتند معلوم میشود که ایشان هیچیك ازمدعیان تولیت را صالح نمیدانند خودشان بولایت شرعی تصرف نمایند وحکومت وقت هم همه را بهاختیار ایشان میگذارد .

بنده دیدم که کار بقبول خیلی نزدیك شده رفتم خدمتش مطالب را عرض نمودم ریش خودرا دردست گرفت فرمود این ریش سفیدمرا به آتش جهنم مسوزان .

حالاعلت چه بود بنده نمیدانم آنقدرمیدانم درموقعیکه برای نان شب معطل بود از چنان پولی گذشت و برای مصرف روزانه کاسه وکوزه میفروخت و از ملیونها مال صرفنظر کرد .

ازاینگونه علماء که کاملا پای بست بوظایف دینی وانجام امور تکلیفی بودند هم زیاد داشته وداریم همه را نباید یکجور شناخت واین گونه اشخاص آنچه راسراغ داریم گرد تکفیر وتفسیق عرفاء وسالکین نگشته ودراطراف آنها حرفی که موهن باشد نزدند. چنانچه روز ماه رمضان درمسجد مولی واعظی غیر اهلی روی منبر شروع کرد ببدگوئی ازصوفیه که حضرت آیت‌الله آقای حاج شیخ بهاءالدین دامت برکاته باصورتی افروخته برخاست فرمود این چه صحبتهائی است که روی منبر میدارید من اجازه نمیدهم باحدی روی منبر بدگوئی ازصوفی وشیخی بنماید ، هر کس مقلد هر آقائی است بدستور مقلد خود باید رفتار نماید .

حاصل اینکه علماء بزرگ بخصوص دراین زمان که قدری چشم وگوش مردم باز شده ازحرفهائی که مورث تنافر وتباعداست بین مسلمین منع مینمایند .

آقا میفرماید بدعت پنجم تعبیرات و تأویلات زشت عرفانی است

که اصطلاحات کفرآمیزی برای حقه بازی مقابل شرع بوجود آورده اند نام کفرو فسق وزشتیها را برخداومقدسات آن میگذارند وتوهین بشرع وشارع مینمایند که مرادما ازشاهد زیبا ودلبر رعنا وبت عیار ذات پروردگار است ومقصود ازمی ومیخانه و میکده و پیرمغان که رئیس آتش پرستان است پیغمبر وامام است . هر جاگفتیم می و مطرب علم و معرفت است الخ ...

چون بنده جواب ازاین ایرادقبلا مفصلا بعرض رسانیده دیگرمزاحمت نمیکنم ولی عرض میکنم : اینها این نامها را ازبرای خدا و پیغمبر و امام درست نکرده اند وهرگز خدارا هم بنام شاهدزیباودلبررعنا نخوانده اند وهرگز پیغمبروامام راهم بمی ومیخانه. خطاب نکرده اند اینها اشاراتی است مصطلح بین خودشان وکنایاتی است که برای حفظ ادب نسبت بخدایتعالی وپیغمبروامام درمواقع عادی جاری میسازند هیچوقت درموقع گفتن الله اکبر نگفته اند شاهدزیبا یا بت رعنا این گونه اشارات نزدهر طایفه مصطلح حتی بازاریها هم بزبان خاصی باهم گفتگو میکنند زبان بزازی مثلا بپول میگوید « بدو » زبان مسگری بپول میگوید « چپلد » زبان زرگری همینطور اینها اعتبار نام واقعی پول را از بین نمیبرد اشاره است بین خودشان همانطور که آقا فرموده نامهای خدا توقیفی است کسی را نرسیده ونمیرسد که نامی برای اوتعالی شانه بتراشد .

آیا شنیده شده که کسی ازاین صوفیها یا عرفاء درموقع خواندن نامی ازنامهای خدا فریادکرده باشد آهای بت رعنا یادلبر زیبا همه میگوید « لااله الاهوالواحد الاحد این اصطلاحات و اشارات نه کفر است نه ارکان دینی را متزلزل مینماید نه پای ازتدادی درمیان می آورد چنانچه درمباحث قبل مکرر نقلا ازبعضی علماء اعلام عرض شد که فرقه صوفیه درتوحیدذات پاك خدایتعالی درمرتبه غلوهستند یعنی نسبت بدیگران توحید آنها کاملتر است چون چنین است ، ازآثارشان هم همینطور استفاده میشود این

نسبت‌ها بیمورد است .

میفرماید یکی از صفات زشت صوفیه هر کار بدی را نام خوب میگذارند

مثل نامهای زشت برخدا ودین ومقدسات دینی ولی بعکس کارهای زشت رامثل فسق وفجور و بیکاری و بی‌اعتنائی بدنیا وگدائی‌را ریاضت و تواضع میدانند زن نداشتن را ترك لذت ، بچه بازی وعمل قوم لوط که از گناهان بزرك است، شاهدبازی و نظربازی بامردان ، جلوه عشق خدا . چنانچه مثنوی میگوید :

این خیالاتی که دام اولیاست　　　عکس مهرویان بستان خداست

بعضی ازآنها درسماع سینه بسینه امردان مینهادند وپیراهن امردانرا چاك می‌نمودند تنبلی‌را توکل ، باگدائی نام شاهی برخود میگذارند ازاینگونه مطالب که در چندفصل باتفصیل بیان فرموده که بنده خلاصه آنهارا نگاشتم .

تمام این مطالب‌را مکرر برمکرر ایشان ایرادفرموده وجواب داده شده قبلا عرض شدکه این اطلاعات آقا همه قیاس مع الفارق است آنچه از گذشتگان این سلسله در تواریخ دیده شده وآنچه ازدوران زندگی خود ازآنها مشاهده نموده خلاف واقع است هیچکدام باین صفات مذکوره متصف نیستند و گدائی نمیکنند وشاهد بازی ندارند همه زن و فرزند وخانه ولانه وعلاقه‌دارند . شعر مثنوی هم فرمایش آقا را رد میکنند که دام اولیاء اینها هستند و اولیاء اجتناب ازآنان دارندکه در دام نیفتند .

اینجا بدنیست تفرجی بنمائید

بازارکفش دوزها سابقاً بازار مستقلی بود واین طایفه درهتاکی ومضمون گوئی معروف بودند وهر کدام بنام مستهجنی نامبرده می‌شدند مثلا : اسدالله شاخ سك یااحمد کلاه دو گوش یاحسن ککو وامثال اینهاوقتی آقا حسن خواست عیال بگیرد طبع بلندش

هم اجازه نمیدادکه ازهمکاران واقران بگیرد میخواست ازخانواده مشخصی باشد همکاران خبردارشدند بیچاره حسن ككورا گرفتند بباد سخریه واستهزاء که فلان فلان کرده توبرو فلان‌خر بگذار چه کارت بدختر مردم آبرودار . حاصل اینکه تاحسن در بازار پیدا میشد ازاطراف متلك ومضامین زشت تقدیمش میشد یکروز بقدری فشار باوآوردندکه ازپس کنده جست زدمیان بازار وفریادمیکرد وبهمه فحش میداد دراین حیث وبیص مرحوم آقاشیخ احمد آغاعولی که قبلا نامی ازاو بردیم و شخصی فاضل ومطایبه‌گو وحاضر جواب بود آمدعبورکند آقا حسن جلواوراگرفت که توجای پیغمبر نشستی بین من واین جاکشها ، این قرمساقها حکم کن گفت: چه‌شده ؟ گفت : من میخواهم عیالی بگیرم این پدرسوخته‌های بی‌پدرومادر میگویند ترا چکار بزن بروفلان خر بگذار حالا ترا بحضرت عباس قسم میدهم که حکم حق‌را بکن .

شیخ دید باید شکل مدعی ومدعا علیه‌شد تا ازاینجا ردشد . گفت : سؤالی میکنم ترا بهمان حضرت عباس که قسم‌دادی راست بگوآیا تودرعمرت آن کارکه اینها میگویند کرده‌ای ؟ گفت : بهمان حضرت عباس فقط یکدفعه . گفت : پس اینها يك چیزی می‌دانندکه میگویند تو نباید دلخور بشوی .

حالا بنده هم ازبیان مکرر برمکرر آقا بساده وباده ویار و نگارتا برسد بجاهای نازك بشك افتاده‌ام چه اگرکسی رغبت باچیزی داشته خواب هم که باشد مرغوب خودرا خواب می‌بیند اگر نفرت داشته باشد ازشنیدن نام مورد نفرت مشمئز میشود اینکه آقااز هرراه‌که بازگشت میفرماید این موضوع‌را انتقادپیش میکشند حقیرهم ایشان رابهمان حضرت عباس قسم میدهم که آیا از صورت خوب بدشان می‌آید یانه ؟ اگر بفرمایند بدم می‌آید البته باید روغن بنفشه بادام دردماغ ایشان‌کرد تا مشاعرشان درست شود اگر بگویندخوشم می‌آید چرا ملامت بغیر میفرمایند ، هیچکس ازچیزخوب بدش نمی‌آید. نظر بصورت امارد یازنهای زیبا اگر مشوب بشهوترانی نباشد چه‌عیب داردچنانچه قبلا فرمایش سعدی‌را عرض کردم که گفت :

من دراین آینه برصنع خدا مینگرم   کافرم من بخدا گر بخطا مینگرم

خداهم خودش ازخلقت زیبای خود بخود تبریك فرموده «فتبارك الله احسن الخالقین» آثار صنع خدا دیدن درهرچه وهرکه مزید برایمان بقدرت وتوحید اوست تعالی . فرضاً که بطور ندرت اگر فرمایش آقا مأخذ درستی داشته باشد یکی یقه چاك زده ، سینه بسینه دلربائی گذاشته باشد کسی را چه خبرکه چه نیتی داشته باقصدقرب متممات آنرا هم که عمل قوم لوطاست مزید نمائیم .

بنده بایقین کامل بقید قسم حضرت عباس دانسته ومیدانم که صوفیان شیعه عموماً باین آلودگیها ملوث نشده ونمیشوند و باین تهمت ها هم کسرحیثیت آنها نمیشود فرضاً حساب مغشوشی اگر باشد نباید عمل فردی را بجمع نسبت داد بشر معصوم نیست این ریاضتی که درسیر وسلوك میکشد میخواهد این هواهای پر آشوب را ازخوددور کند ، مگردر نوع علماء ظاهر مفاسد اخلاقی کم دیده شده اگرآنچه خودسراغ دارم بخواهم بیان کنم هریك ازآنها ازافتضاح صدنفر از دراویش لاابالی بیشتر است . چون آنها نام صوفی ندارند بمذهب آقا معفو هستند ؟! چکنم آقا مجبورم میکند که یکی دوفقره ازفجایع اعمال بعضی ازآنهارا با شرمساری بیان کنم .

یکی ازآنها که مسجد بارونقی داشت و بامخلص اظهار صمیمیت مینمود روزی مرا احضار بمنزلش نمودگفت میخواهم مسجدومحراب را ترك گویم وازاین لباس بیرون آیم گفتم : مگر ازاینکار زیانی دیده اید یا امور معاشی لنك شده ؟گفت بخوبی میگذرد ولی مرا هوسهائی است که این لباس ومحراب مزاحمم گردیده مثلا شب که ازنماز فارغ میشوم میخواهم جائی بروم که منظورم هست تا ساعتی خوش باشم مریدها دنبالم می‌آیند تاهرکدام ازآنانرا بتدبیری ازدورو برخود دورمی کنم بسیار زحمت میکشم آخر منهم دل دارم . بیش ازاین بهانه آن امام جماعت را نمیگویم آنچه نصیحت کردم نشنید آخرچشم پوشید ورفت بخداقسم عین واقع است که بیان نمودم .

دیگری که بسیار ظاهری آراسته داشت باز خودش برایم گفت زنی با دخترش

ازجمله مریدهای دائم مسجدمن بودند . پس از نمازمی آمدند مسائل دینی ازمن سؤال میکردند دختردلمرا ربود مدتی تحفظ نمودم دیدم نمیتوانم خودداری کنم . شبی بمادرش گفتم مایل هستید یکروز بخانه شما بیایم ؟ ازروی اخلاص تمام گفت : آقا منزل من نورباران می‌شود گفتم : فرداعصرمنتظر باشید می‌آیم (چقدرفرق است بین نیت میهمان ومیزبان . این بامیداینکه آقای آیت الله ذریه پیغمبراسلام بخانه اش می‌آید باب برکات آسمان و زمین برویش می گشاید . میهمان بخیال اینکه حور العینی را بآغوش درآورد .)

باری خیلی طول کشید تافردا عصرشد رفتم آنجا مادردختر لازمه پذیرائی رافراهم کرده میآمد ومیرفت من دنبال گمشده خودمیگشتم که ازاوخبری نبود ناچار گفتم خانمزاده چرانمی آیداینجا؟گفت :رفته حمام منزل نیست . خدایا تومیدانی که آنچه مینویسم از زبان خودش شنیدم . من خودراکشانیدم بجائی که محاذی در کوچه بودتا از حمام در آمده اورا به بینم طولی نکشید خالی الذهن سرورو گشاده وارد حیاط گردید. صورت گل انداخته اومرا ازخود بیخود نمود رفت باطاق خودش هرچه انتظار کشیدم بجانب من نیامد تا عاقبت الامر بمادرش گفتم قدری بنشینید باشما حرفی دارم متعففانه نشست. گفتم : شما مایل هستید که دخترتان عروس فاطمه زهرا شود ؟ فکری کردو گفت : یعنی کجا ؟ گفتم : خودم. گفت : بایدازخودش بپرسم . رفت خیلی طول کشیدآمد گفت : آقا اوراضی نمیشود منکه قادر ازگذشت چنین طعمه لذیذی نبودم ، لاعلاج گفتم : برای بنده زاده آقا ... چطور ، هرشکلی بود اورا راضی نمود منهم فرستادم آقا ... فلانرا آوردند عقداورا بستم دخترزا با چندنفر ازکسانش برداشته بخانه آوردم ،آش وپلوئی راه انداختم . این عیش را بی سروصدا فراهم نمودیم .

تا اینجا نقل ازخودش بود بعدازآن بین پسر وپدر شرو شوری راه افتادکه پسر عیال خودرا برداشت ازشهر هجرت نمود .

آقای بزرگوار ! ازاین قضایا ازنوع خود بسیار سراغ دارم نمیخواهم بیش از

این پرده‌دری کنم شما چه‌دارید که اینهمه اصرار بکشف استار مردم آنهم بظن وگمان یاغیبت وعیبجوئی یا نقل‌قول‌این‌وآن بنمائید حال اینکه شرعاً مامور بستر قبایح هستید همه‌را بگناه احتمالی یك لا ابالی بد نام میخوانید چه اجازه‌ای از خدا و پیغمبر برای‌شما صادرشده‌که اینطور بی‌باکانه همه‌را فاسق‌وفاجر ولاطی وملوط بشمارید.

این‌حقیرمکرر گفته وبازمیگویم درویش نیستم‌ودعوی فضل‌هم‌ندارم‌اگرازاواسط مردم خودرا بخواهم شایدقدری تندرفته باشم‌ولی‌چون ملبس بردا وعمامه‌هستم‌برخود ناگوارمی بینم‌که آقائی‌بتمام معنی علامه با دعاوی تامه‌کتابی‌که‌همه نقل‌اقوال زشت‌گوئی زشت‌گویان است بمعرض افکار وانظارآوردکه‌آن زشتیها درنوع‌خود بارزترو اشد است.

بگذار بیش‌ازاین نگویم. باید همه‌بگوئیم: «وما ابرء‌نفسی‌ان‌النفس‌لامارة بالسوء الا مارحم ربی» ازخدا بخواهیم‌که‌پرده‌هائیکه روی‌عیوب‌ماکشیده عقب‌نزند «یا من‌اظهرالجمیل وسترالقبیح استر بفضلك قبائح اعمالنا واحفظنا من شرور انفسنا»

آقا میفرماید بدعت‌ششم صوفیان ذکرخفی وجلی‌است

دوگونه‌ذکر برای‌خودجعل کرده‌اندکه‌ازشرع نرسیده‌ائمه‌ما بیك‌کلمه‌آمین بعدازحمدکه سنیان میگویند نماز را باطل‌می‌دانند واگرکسی دست‌بسینه‌گذارد نمازش باطل است زیرا بدعت است دراینصورت اگرعبادتی یامحفل ذکری تمامش بدعت‌باشدیقیناً بی‌ـ اعتبار است ـ آنگاه‌نقل قولی ازمرحوم مجلسی مینمایندکه حاصل‌آن اینست‌که‌ذکر جلی باین نحوکه‌آنها دارند وفریادکردن ونحریروغنا بنحو تصنیف‌واشعار عاشقانه و ملحدانه بنغمه وترانه میخوانند بقول تمام علماء حرام‌است قطع‌نظر از اعمال شنیعه که‌ضمن‌آنست ازکف زدن‌ورقص‌کردن همه درشرع‌مذموم است واکثراین‌اعمال‌را در شب‌وروز جمعه‌که نهی ازخواندن شعردرآن شده بجا می‌آورند مانند حیوانات فریاد می‌کنند تاکف بردهان‌آورند اینها همه بدعت است‌وراه منحصر است درمتابعت‌شرع.

اینجا آقا ازخود فرمایشاتی داردکه اغلب‌آنها مکررات‌است و قسمتی هم موعظه‌است که بعوض این‌رقاصیها دعای ندبه بخوانید بجای این جست وخیزها نماز جعفرطیار بخوانید ـ ازنخوردن حیوانی وتقلیل‌درغذا مریض وضعیف می‌شوید دواهای مقوی بخورید حاصل اینکه این حلقات ذکرمطربی‌است‌وهیچیك ازائمه امر بآن نکرده‌اند پس بدعت‌است تا میرسد بنقل حکایتی‌که آیةالله بروجردی‌طاب‌ثراه‌که‌فرمود سفری‌از نجف بکربلا میرفتم در جائیکه منزل کردیم دیدم صدای هیاهو نمیگذارد راحت باشم رفتم ببینم چه خبر است دیدم عدهٔ‌ازصوفیه محفلی دارندودم‌گرفته‌اندومیگویند عبدالقادرشال‌الله!...

درکتاب‌کشف الاشتباه نوشته حلقه ذکرصوفیان پس از خواندن اشعاری بذکر مشغول شدند چون‌گرم شدند دودسته‌شدند دستهٔ‌میگفت لااله‌الاالله‌دسته دیگر جواب میداد ـ سیداحمدرفاعی‌شبل‌الله وخودبنده درتهران دیدم‌که ذکرشان قنبرعلی‌قنبرعلی بود. خلاصه فرمایش‌آقا درذکر جلی‌این‌بود ـ موضوع ذکر خفی‌را مطرح می‌فرماید که‌مرحوم مجلسی فرموده حدیثی وارد نشده‌وبدعت‌است ـ خود آقا میفرماید صوفیان میگویندآنرا معروف کرخی ازامام رضا گرفته و حال اینکه اصل سند معروف کرخی‌مغشوش است و در سلسله معروف کسانی هستند چون سیدِ نوربخش که‌دعوی مهدویت کرد ـ بعدازآن هفت‌فصل مشبع دربدعت‌بودن ذکر خفی بنا‌باجتهاد خودبیان میفرمایدکه بازاغلب‌آنها مکررات است تا آخرکه میفرماید: عبادت و ذکر بدستورخدا باید باشدوغیرآن باطل‌وبدعت‌است‌واینها همه مسخره‌است‌که‌اینها بلندوکوتاه وخم وراست شوندوفریادکنند با ذکرقلبی‌که عبارت ازحلقی وصدری وروحی وخیالی ونفسی وعقلی همه جعل وبدعت‌است حتی اینکه‌دستور داده‌اند چون‌از خواب بیدار شدی چهارده‌مرتبه صلوات بفرست پس ازنمازعصر هفتاد مرتبه «لافتی الاعلی‌لاسیف الاذوالفقار» بخوانندیگرشرك‌آنها درموقع نماز صورت مرشدرا درنظر گرفتن‌است بنده نگارنده‌هم با اغلب ازایرادات آقا هم‌عقیده‌هستم بلکه باتمام‌آنچه‌گفته‌اند

حالا باید فهمید که عاملین این اعمال چه کسانی و از چه مسلکی هستند تمام اینها که گفته شده از طرق صوفیه سنی یا علی اللهی است، از صوفیان شیعه آنچه دیده و شنیده اینحرکات وحشیانه را نداشته و ندارند بلی ذکر جلی و خفی دارند آنرا هم بتوافق آیات و اخبار ماثوره که حقیر پاره از آنرا بعرض میرسانم — ولی مناسب است قبلاً قدری در فضیلت ذکر بیان شود انشاءالله .

« فضیلت ذکر »

در آثار ائمه اطهار احادیث در بیان ذکر بسیار است از آنجمله در کتاب کفر و ایمان از کافی منقول است از حضرت صادق (ع) که فرمودند هیچ چیز نیست مگر اورا حدی است الاذکر که راضی نمیشود خدایتعالی باندکی از آن و قرار نداده است حدی از برای آن و این آیه را تلاوت فرمود « یاایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا بعد از آن فرمود قرار نداده است خدا از برای ذکر حدی که منتهی شود بآن فرمود پدرم امام محمد باقر کثیر الذکر بود راه میرفتم با او میدیدم ذکر خدا میگوید با مردم حرف میزد حرف زدن اورا از ذکر مشغول نمیکرد پیوسته زبان مبارکش بر حنك مقدسش می — خورد و میگفت . « لااله‌الاالله » و مارا جمع میکرد و میفرمود ذکر کنید تا آفتاب طلوع کند و میفرمود کسیکه میتواند ازما قرآن بخواند کسیکه نمیتواند ذکر کند و خانه‌ای که در آن قرائت قرآن کنند و ذکر خدا گویند برکتش بسیار میباشد و ملائکه در آنجا حاضر می‌— شوند و شیاطین از او دوری میکنند و روشنی میدهد آنخانه اهل آسمانرا همچنانکه روشنی میدهد ستاره درخشنده اهل زمین را و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده نشود و ذکر الهی کرده نشود برکتش کم میباشد ملائکه از آنخانه دوری میکنند و شیاطین در آن حاضر می‌— شوند و حضرت رسول (ص) میفرماید آیا نمیخواهید شمارا خبر دهم به بهترین عملها که بلند میگرداند درجات شمارا و از جمیع اعمال نیکوتر است نزد پادشاه شما و بهتر است از برای شما از درهم و دینار و بهتر است برای شما از اینکه بدشمنی برخورید و اورا بکشید

یا اوشمارا بکشد گفتند بلی یارسول‌الله فرمود بسیار کردن است ذکر الهی را .

گفت مردی بخدمت حضرت پیغمبر (ص) آمد گفت یا رسول‌الله کیست بهترین اهل مسجد فرمود کسیکه بیشتر ذکر خدا کند و فرمود هر که را زبان ذاکر دادند خیر دنیا و آخرت دادند باز در آنکتاب است که فرمود شیعه ما جماعتی اند که خلوت کنند با پروردگار و ذکر بسیار گویند .

باز فرمود که پیغمبر فرمود کسیکه ذکر الهی بسیار کند دوست دارد خدایتعالی او راکسیکه ذکر الهی بسیار کند از برای او برائت نویسند برائتی از آتش جهنم ، برائتی از نفاق . باز از آنحضرت منقول است هرکس ذکر الهی کند خدایتعالی او را در سایه عرش در بهشت جای دهد . باز از حضرت صادق (ع) منقولست کسیکه ذکر خدا میکند در میان غافلان مثل کسی است که مقاتله میکند با هاریان یعنی جماعتی که از جهاد میگریزند .

در کتاب مکارم الاخلاق از حضرت پیغمبر (ص) که فرمود خانه‌ای که ذکر خدا در او میشود و خانه‌ای که نمیشود مثل زنده و مرده است باز در آن کتاب است که مردی بخدمت پیغمبر آمد سؤال کرد بکدام قیمت اسلام و شرایع آنرا خریداری نمایم ؟ فرمود باید دائم زبانت تر و تازه باشد بذکر خدا و فرمود ذکر خدارا آنقدر زیاد گوئید که مردم گویند دیوانه است و بهترین اذکار « لااله‌الاالله » است که فرمود : « مامن شیء اعظم ثوابا من شهادة ان لااله‌الاالله .

از حضرت پیغمبر (ص) ماثور است که فرمود خیر العباده قول لااله الاالله در عیون اخبار الرضا (ع) منقولست که حضرت رسول (ص) فرمود که حق سبحانه و تعالی را عمودی است از یاقوت سرخ که سر آن زیر عرش و پائین آن بر پشت ماهی در زمین هفتم چون بنده‌ای بگوید « لااله‌الاالله » عرش باهتزاز درآید . عمود حرکت کند و ماهی متحرك شود . پس حق سبحانه بفرماید ساکن شو ای عرش گوید چگونه ساکن شوم و حال آنکه تو نیامرزیده‌ای گوینده کلمه لااله‌الاالله را پس خدای عزوجل فرماید گواه باشید ای ساکنان

سموات که من آمرزیدم گوینده کلمهٔ لااله‌الاالله را و در کتاب مذکور منقول است از حضرت امیر (ع) که فرمود نیست هیچ بنده مسلمانی که بگوید لااله‌الاالله مگر آنکه آن کلمه صعود کند و بشکافد هر سقف و حجابی که یابد ... و نگذرد بهیچ گناهی از گناهان مگر آنکه باطل گرداند و برود تا منتهی شود بمثلش از حسنات و آنجا بایستد و در کتاب مذکور از حضرت صادق (ع) است که فرمود قول لااله‌الاالله قیمت بهشت است.

در کتاب ثواب الاعمال منقول است که حضرت رسول (ص) فرمود تلقین کنید اموات خود را به لااله‌الاالله که خراب میکند گناهان را و برطرف میکند. گفتند یا رسول‌الله اگر کسی در حالت صحت و تندرستی بگوید چونست فرمود: این بهتر است از برای برطرف کردن گناه بدرستیکه کلمه لااله‌الاالله امان مؤمن است در زندگی و مردگی و موقف (بر- انگیخته شدن روز قیامت) باز در آن کتاب است که آنحضرت فرمود کسیکه از روی اخلاص بگوید لااله‌الاالله نیست برای او مگر اینکه داخل بهشت شود. باز در آن کتاب است که فرمودند نیست هیچ بنده مومنی که بگوید لااله‌الاالله مگر آنکه آن کلمه محو کند از نامه عمل او هر گناهی که باشد تا منتهی شود بمثلش از حسنات.

باز در کتاب مذکور است که حضرت صادق (ع) فرمود کسیکه صد مرتبه بگوید لااله‌الاالله عمل او فاضلترین اعمال همه مردم باشد مگر آنکه کسی دیگر بیش از او گفته باشد. بقدری ثواب اذکار ذکر شده که اگر نوشته شود خود کتابی بزرگ خواهد شد. البته ذکر لااله الاالله در رأس تمام اذکار واقع و در حدیث سلسلة الذهب که حضرت رضا (ع) میفرماید که قال الله تعالی کلمة لااله الاالله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی ولی بشرطها و شروطها و انا من شروطها لااله الاالله و این اخباریکه ذکر شد بعضی از آنها قابل تفسیر و بعضی قابل تاویل است.

البته هر مسلمانی روزی چندین بار چه موقع عبادت چه در مواقع عادی این کلمه شریفه را بزبان می‌آورد تا جائیکه موقع حیرت، موقع سرور و وحشت، موقع خشم و غضب، موقع نفع و ضرر هم بکار میرود ولی همه گفتن‌ها ذکر خدا نیست که مستحقق آن

عنایات باشد دو چیز شرط صحت این قول است اول اخلاص تام دوم ایمان بولایت ائمه انام علیهم السلام چنانچه فرمود. «انا من شروطها» و این کلمه شریفه بقدری برکت دارد که هم آنکسیکه از روی غفلت بزبان آرد بدون اجر نمیماند ولو بسیار اندک باشد چون مبنی از خلقت منحصراً عرفان باین کلمه طیبه و ایمان به آن است ولاغیر و کلمات سبحان الله والحمدلله و امثال آنها هرچند بسیار جلیل و شامخند ولی فرع براین کلمه طیبه هستند. در مرتبه اول شناسائی است بعد از آن تحمید و تمجید. همین اندازه بس است.

اما موضوع ذکر جلی و خفی

که آقا آنها را از بدعت بشمار آورده‌اند باید بیانی از آن بشود و قبلا لازم است بعضی احادیث که اشعار بامر حضور در مجالس ذکر دارد بعرض برسانم.

مرحوم شیخ زین الدین در منیة المریدین از رسول خدا (ص) روایت نموده که فرمود: «اذا مررتم فی ریاض الجنة فارتعوا قالوا یارسول الله ماریاض الجنة؟ قال هی حلق الذکر فان لله تعالی سیاراة من الملائکة یطلبون حلق الذکر فاذا اتوا علیهم حفوا بهم» یعنی حضرت پیغمبر (ص) فرمود به اصحاب خود هرگاه گذار شما بباغهای بهشت افتاد چرا کنید در آن، عرض کردند باغهای بهشت کدامست؟ فرمود حلقه‌های ذکر الهی است پس بدرستیکه از برای خدایتعالی ملائکه‌ای چند هستند که سیر میکنند و طلب مینمایند حلقه‌های ذکر را پس هرگاه آمدند و رسیدند بمجلس حلقه ذکر الهی در آنجا میمانند. پس طواف مینمایند (اگر حفوا بمعنی طافو) باشد یا اینکه بدور ایشان احاطه مینمایند.

ایضاً از ابی ذر غفاری روایت شده که قال رسول الله (ص) «حضور مجلس الذکر افضل من الصلوة الف رکعة و حضور مجلس العلم افضل من شهود الف جنازة قیل و ما یقراء القرآن فقال هل ینفع القرآن الا بالعلم» یعنی حضرت فرمود حاضر شدن در مجلس ذکر افضل از هزار رکعت نماز است و حضور در مجلس علم افضل از تشییع هزار جنازه.

عرض کردند چه چیز است ثواب قاریان قرآن؟ فرمود: آیا فایده میدهد قرائت

آن مگر باعلم . دراین حدیث شریف که حضرت(ص) مجلس ذکر ومجلس علم راجداگانه بیان فرموده برای این است که تأویل کنندگان را مجال تاویل نباشد .

ایضاً مرحوم شیخ ابوجعفر محمدابن علی بن بابویه قمی در کتاب من لایحضره الفقیه روایت نموده که « قال النبی(ص) بادروا الی ریاض الجنة فی دارالدنیا فقالوا یا رسول الله ماریاض الجنة فی الدنیا فقال حلق الذکر .

دردعاء روزدوشنبه ازحضرت کاظم (ع) درکتاب مصباح کبیر مذکور است:« ان تجعل راحتی فی لقائك وعملی فی سبیلك وحج بیتك الحرام واختلافی الی مساجدومجالس الذکر » خدایا قرارده راحت مرا بلقاء خودت وعملم را درراه دینت وزیارت حج و دخول درمساجدومجالس ذکر .

ازاین قبیل احادیث زیاداست شاید باتوجه باینکه امر باجتماع در جماعات ودر مجالس دعاها وقرائت بعضی اذکار باهم وهمصدا شدن صلوات بر پیغمبر(ص)وآل اطهار که زیاده ازحد بیان است وهمه مستلزم جمع بودن وباهم بودن است بی نیاز از تشریح و توضیح بیش ازاین باشم . تمام اینها حلقه‌های ذکرندکه خود آقا هم غالباً در آنها واردند . آیا نمازهای جماعت حلقه‌های ذکر نیست ؟ آیا مجالس قرائت قرآن حلقه‌های ذکر نیست ! آیا مجالس مباحثه ومذاکره حلقه‌های ذکر نیست ؟ آیا دعای ندبه عصرجمعه حلقهٔ ذکر نیست ؟

آیا زیارت عاشوراکه مجتمعا خوانده میشود حلقه ذکر نیست؟ آیا مجالس موعظه ذکر نیست آیا مجالس تعزیه برخامس آل عبا حلقه ذکر نیست ؟ و همچنین هراجتماع دینی ومذهبی بهرعنوان می‌شود همه باغهای بهشت است که پیغمبر امر بچرای در آنها فرموده .

حالا یکعده درویش هم دورهم بنشینند لااله‌الاالله گویند، یا الله هو، یا یاعلی بگویند چه ضرری بهارکان اسلام واردمیشودکه آقا آنرا بدعت بشمار می‌آورند اگر حلقه ذکر بدعت است تمام حلقات بدعت است چون بفرمایش ایشان درزمان ائمه نبوده اگر سنت

است همه درنتیجه شریکند اینهمه اعراض لازم نیست .

درنهج البلاغه خطبه‌ایست ازحضرت امیر (ع) خصوص ذکرو ذاکرعیناً نقل بمعنی مینمایم انشاءالله بی‌اثرونتیجه نیست . « رجال لاتلهیهم تجارةولابیع عن ذکرالله »

فرمود علیه‌السلام در بیان این آیه بدرستیکه حق سبحانه‌وتعالی گردانید یادخودرا زدودن زنك دلها می شنوند دلها بسبب ذکر بعد از سنگینی و گران بودن گوششان ،می بینند بسبب ذکر بعد از تاریك شدن دیده آنها یعنی ذکرالهی موجب آنست که دیده بینا وگوش شنوای دل که بواسطه غفلت بسته شده بود بازمیشودومطیع ومنقادمی‌شوددلها بسبب ذکرالهی پس ازستیزه کردن و عنادورزیدن با اهل ذکر،(چون خاصیت ذکررا فرمود شروع در بیان آنکه همواره)اهل ذکر که حجج بالغه میباشنددرمیان بندگان هستند و همیشه مر خدایراکه عزیز است نعمتهای او درمدتهای متمادی پس از مدت متمادی امامی که فاصله بین دوپیغمبر است بندگانیند که الهاماتی به آنها میشودپس چراغ افروخته‌اند بنور بیداری . گوششان درك فایده‌ها میکنند دیده هایشان عبرت ها می گیرد دلهاشان منور بنور معرفت میگرددو اینها مقام خدا وروزهای کردگاررا برای اینکه مردم رغبت بعمل کنند یادمیدهندومردم را ازموقف حساب میترسانندواینها بیم دهندگان و راهنمایان در بیابانها (یعنی سرگردانیها)هستند مذمت کردند ازحد افراط و تفریط که منتهی بگمراهی میگرددوازعذاب برزخ مردم را ترسانیدند و ازگرفتاری بدست مالك عذاب اخافه نمودند .

وبدرستیکه مرذکر خدایرا اهلی است که فرا نگرفته دلهای آنهارا زخارف دنیاو مشغول نکرد ایشان را خریدوفروش اینها باندك چیزی قناعت میکنند وروزگار خودرا بذکرخدا میپردازند ومردم را ازحرام بازمیدارند وامر بمعروف ونهی ازمنکرمینمایند ومردم را بعدل وداد فرمان میدهند ، بازمیدارند مردم را ازکارهای ناشایسته وخود از آن اجتناب دارند ، مثل اینکه ازدنیا بریده وبآخرت پیوسته‌اندو آنچه ازامور عقبی است گویا مشاهده نموده‌اند وبهشت و دوزخ را معاینه نموده‌اندواز حالات اهل برزخ

با اطلاعند چنانچه گویا می بینند ایام اورا ومدت درنك دراو .درست وراست میدانند وعده‌های قیامت را چنانکه گویا پرده ازچشمشان برداشته‌شده می بینند چیزهائیکه نمی‌بینند مردمان دنیا ، می‌شنوند چیزهائیکه نمی‌شنوند اهل اینجا،اگر بخواهی تصویر کنی اعمال ایشان‌را درقلب‌خود از توجهات بمبدء ، ازمجالس شایسته آنها که مقام عبادتشان است درك نماکه گویا ازهرچه گذشته‌وآماده برای کارهائی که‌مامور بآنند هستند پس برداشته‌اند ازدوش‌خود گناهانرا وضعیف‌شده‌اند ازعبادت‌وگریه‌میکنند باآواز بلند. گریستنی‌مقرون بغصه‌واندوه یعنی پیوسته‌درمقام‌خوفند و بزاری پشیمانی‌خودراازگرده‌ها بدرگاه‌خدا اعتراف‌مینمایند حال‌اینکه‌خودنشانهای هدایت وچراغهای تاریکی هستند ملائکه اطراف‌ایشان مجتمع‌اند ، دلهای‌آنها آرامش‌دارد ، درامن‌وامان بسر میبرند ، درهای‌آسمان بسوی‌آنها گشاده‌است وبرای‌آنان‌است مقام‌کرامت‌ومراتب‌وصول ودرجات عالیه‌ومورد برکات حق‌سبحانه‌اند و راضی‌وخشنوداست‌خدا از سعی دراعمال‌صالحات و راحتند ازمؤاخذه گناهان،ایشان گروه‌محتاجین بخدا واسیران خواردربرابر ملك جبارند اینها دلهایشان ازکثرت اندوه مجروح است وچشمهایشان ازکثرت گریه‌ریش شده‌هر خواهشی ازخدایتعالی نمایند افاضه میشود . سؤالشان ازکسی‌است که‌امکان‌او وسیع و صاحب بخشش است.

بنده شرمنده‌عرض‌میکند این صفات‌که حضرت مولی(ع) بیان‌فرموده برای‌ذاکر به‌بینیم‌آیاآقا درنوع‌خود مصداقی‌ازآن سراغ‌دارند .

قال‌الله‌تبارك وتعالی : « یا ایهاالذین آمنوااذکروالله‌ذکراکثیرا وسبحوه بکرة واصیلا ، وایضا قال‌الله‌تعالی : « و سبح بحمد ربك حین تقوم‌ومن‌اللیل‌فسبحه‌وادبار النجوم » وایضاًقال‌تعالی: «واذکراسم‌ربك‌بکرة واصیلا» وایضا قال‌تعالی:«واذکروالله ذکرا کثیرا لعلکم‌تفلحون » وقال‌تعالی : « فلولاکان‌من‌المسبحین‌للبث‌فی بطنه الی‌یوم یبعثون » وایضاًقال‌تعالی: « رجال‌لاتلهیهم تجارة‌ولا بیع‌عن ذکرالله »

وایضاً قال تعالی : «فاعرض‌عن‌من‌تولی عن ذکرنا »وایضاً قال تعالی : « واصبر

نفسك مع‌الذین یدعون ربهم بالغداةوالعشی یریدون وجهه وایضاً قال تعالی : «الذین یذکرون‌الله‌قیاماو قعوداوعلی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض » وایضاً قال تعالی : « الذین اذاذکرالله وجلت قلوبهم » وایضاً قال‌تعالی : « وتطمئن قلوبهم بذکرالله الا بذکر الله تطمئن القلوب » این آیات وافی هدایات دال بر امر بذکر مطلق است .

واماآیات درفضیلت ذکرخفی

قال‌الله تبارك وتعالی: « واذکر ربك‌فی نفسك‌تضرعاً وخفیة دون‌الجهر من‌القول» وبعضی تفاسیر تضرعاً راتفسیر بجهروعلانیه نموده‌اند ودون‌الجهر من‌القول‌را بحدوسط ودرتفسیر علی‌بن‌ابراهیم « ادعوا ربکم تضرعاً وخفیه » تضرع‌را بعلانیه وخفیه‌را بسر و آهسته وخفی ازلغات اضداداست بهردومعنی آمده‌است .

ازاین‌دوآیه استنباط کرده‌اند که‌ذکر برسه قسم‌است : اول جهر ، دوم سروسوم بین‌آندو . ابن‌فهدحلی‌رحمة‌الله‌درکتاب‌عدة‌الداعی‌میفرماید:که‌چون دانستی فضل‌ذکر ودعا را بدان ذکر «سر» افضل‌تراز «جهر» است بهفتاد مرتبه وروایت شده‌اززراره‌که گفت: «لایکتب‌الملائکة‌الاماسمع»نمی‌نویسدملائکه‌مگرآنچه بشنوندوخدامیفرماید ذکرنما درنفس خودتضرعاً وخفیه . پس‌نمیداند ثواب‌این‌ذکری‌که درنفس ذاکراست غیراز خدایتعالی ازبزرگی جزاء آن .

آنچه ازآیه استفاده می‌شود ذکر برسه قسم است : جهر ومتوسط وخفی .وقسم سوم همان‌است که‌مشایخ ذکرقلبی میگویند وآن اقرب باخلاص و ابعداز ریاست‌که خدا آنرا مدح فرموده : « اذنادی ربه نداءخفیا ».

دراصول‌کافی است که‌حضرت امیر (ع) فرمود : من‌ذکرالله عزوجل‌فقدذکرالله کثیراً ان‌المنافقین یذکرون‌الله علانیة ولا یذکرونه‌فی‌السر فقال‌عزوجل یراؤن‌الناس ولا یذکرون‌الله الاقلیلا » فرمود هرکس ذکرکند خدارا درپنهانی هرآینه ذکراورا بسیار

کرده بدرستیکه منافقین بودند که ذکر میکردند خدایتعالی را علانیه وذکر اورا درسر نمینمودند پس خدا فرمود ریا میکنند و ذکر خدا نمیکنند مگر اندکی .

درکتاب عدة الداعی مسطور است که پیغمبر باباذر فرمود که ذکر خدایتعالی را کن بذکری خامل ، ابوذر عرض کرد : خامل چیست ؟ فرمود : خفی . حضرت سید الساجدین (ع) درفقرات مناجات عرض میکند : «آنسنا بالذکر الخفی واشغلنا بذکرک عن کل ذکر» خدایا انس بده مارا بذکر پنهانی آن ذکری که مشغول دارد قلوب مارا در هر ذکری ازاینهم استفاده همان ذکر قلبی می شود باز عرض میکند: «وفرغ قلبی لمحبتك واشغله بذکرك فارغ ساز قلبم را برای دوستی تو ومشغول دار اورا بذکر خود' این هم اشاره به ذکر قلبی است .

در مناجات خمسه عشر : « ماالذ خواطر الالهام بذکرك علی القلوب » چقدر لذیذ وگوارا است یادی که ملهم گردد بذکر قلبی باتو ، بازمیفرماید : « الهی فالهمنی ذکرك فی الخلاء والملاء واللیل والنهار والاعلان والاسرار وفی السراء والضراء وانسنا بذکرك الخفی » خدایا ملهم نما مارا بذکر خود درپنهانی وآشکار ، درروز وشب ، درظاهر و باطن ، در گشایش وتنگی و مأنوس دار مارا بذکر خفی . اینهم اشاره بذکر قلبی دارد .

ازابن فضال روایت شده که فرمود (ع) : « قال الله عزوجل لعیسی (ع) اذکرنی فی نفسك اذکرك فی نفسی واذکرنی فی الملاء اذکرك فی الملاء خیر من ملاء الادمیین یاعیسی الم قلبك و اکثر ذکری فی الخلوات » ای عیسی بخوان مرا در نفس خود تا بخوانم ترا در نفس خود ، بخوان مرا علانیه تا بخوانم ترا علانیه ، بهتر از آنکه آشکار است میان آدمیین ، ای عیسی بدرد آور قلب خود را وزیاد کن ذکر مرا در خلوت درحدیث قدسی است که حاصل معنی این است هر بنده ای را که به بینم غالباً بذکر من متمسك است دوست میگیرم اورا و من جلیس ومونس وحارث اوهستم .

ازاین آیات واخبار معلوم گردید که ذکر را سه مرتبه وهر سه مرتبه مشروع وهیچیك

ازآن بدعت نیست وموضوع جست وخیز وتصنیف واشعار عاشقانه مربوط به مجلس ذکر نیست ذکر منحصرا ذکر خدایتعالی است حرکات وحشیانه که اغلب ما آن را عبادت می - دانیم یا بامید ثواب میکنیم واین عادت در بین طبقات مختلف ساری است البته بدعت است عبادات منحصرا باید بدستور باشد ما هم مأمور به ذکر جلی هستیم چون اذان اعلامی و تهلیلات حج و عیدین وصلوات وامثال اینها وهم به ذکر متوسط که فرمود « وابتغ بین ذلك سبیلا » درنماز حدوسط را باید منظورداشت وذکر خفی که آهسته یاقلبی است آن ربط مخفی است که بین خدا وبنده است که ازهرگونه شائبه عری و بری است و آن حاصل نمیشود مگر به اخلاص تام .

قبلا عرض شد که عبادات را برحسب امرشارع حدی معین است که تجاوز از آن مبطل بلکه بدعت دردین است ، اگر عمد باشد مثلا وجوب حج درعمر باشرط استطاعت یکدفعه است اگر کسی به نیت وجوب دودفعه حج کند پذیرفته نیست نماز ظهر چهار رکعت است پنج رکعت عمدا مبطل نماز و بدعت است . روزه ماه مبارك رمضان سی روز یا رویت هلال است اگر به آن قصد اضافه کند باطل و بدعت است .

حاصل آنکه عبادات بطور کلی توقیفی است ولی اذکار راحدی نیست که متوقف گردد صلوات بعداز بیداری بعد ائمه اطهار فرستادن چه عیب دارد ، لافتی گفتن بعداز نماز عصر چه ضرری بدین میرساند ، یاهو گفتن ، یاعلی گفتن ، صلوات فرستادن حتی دعاء بچهل نفر ازمومنین درنماز وتر ، که دستور داده اند اگر به دویست نفر دیگر بقصد قربت دعا کنند چه عیبی دارد . بلی تاحدی که دستور داده اند بقصد ورود باید گفت از آنکه گذشت بقصد قربت است . اینها همه ذکر است وذکر الله حسن فی کل حال حتی درموقع تخلیه ومعنی ذکر یادکردن است بلندگوئی ، یادکردن است ، آهسته گوئی یاد کردن است . درقلب بگذرانی که توجه تامه است یادکردن است .

بنده اگر بیاد خدا باشد دروغ نمیگوید ، بهتان نمیزند غیبت نمیکند ذم مومن نمیکند ، عیب کسی را فاش نمی سازد؛ دشنام بکسی نمیدهد ، مسلمانان را کافر نمینماید

بهآنچه علم ندارد شهادت نمیدهد حاصل اینکه ازخود به دیگری نمی پردازد ، دل وزبانش مشغول بیاد خداست ، ازغیر خدا بی‌نیازاست .

مرحوم حجةالاسلام آقای حاج شیخ ابوالحسن حدایق

که راستی سلمان زمان بود یك عمر بدون تظاهر و خود نمائی خدمت بدین نمود بقدری متوجه بودکه بغیر توجهی نداشت با اینکه بامردم حشرداشت پیوسته‌از هرگروه یابرای زیارت یا برای استفاده علمی خدمتش میرسیدند درتمام‌احوال متوجه بود در مرض موتش دکترکه میخواست میلیمتر زیرزبانش بگذارد میفرمود زیر بغلم بگذار تاهمان اندازه ازذکر بازنماند . بعضی اوقات بنده بجماعت آن مرحوم موفق میشدم راستی درموقع خواندن حمدوسوره بی‌اختیار میدیدم کوچك می‌شود تمام‌آثار مومن ازبشاشت وبهجت وسخاوت وحسن معاشرت وافادت دراو موجود بود تاحدی‌که از حواس ظاهری بهره‌مند بود ازذکرفارغ نبود مثل اینکه ملکه راسخه شده بود .

البته این‌ملکات فاضله است که بسیار موثر است . اثرات دنیائی آن این بود که‌اگر ازمردم این‌شهر سؤال ازاو می‌نمودند ، از صدها نفر یکی اورانمی شناخت. درعین حال موقع تشییع جنازه آن مرحوم تمام اهل‌شهر با حالی غمنده متبا کیا به سینه وسر زنان تشییع نمودند تامحلی که برای کسی میسر نیست امروز. یعنی درحرم حضرت احمدبن موسی بخاك‌رفت تمام ایران مجلس فاتحه برای آن مرحوم گرفتند . درمحل‌خودش تایکماه‌مجالس ترحیم متناوباً دائر بود حتی درعراق هم برای‌آن‌مرحوم ختم نهادند کسی که معروفیت تامه‌در بلد خودنداشت دراثردائم‌الذکر بودن یعنی‌مشغول بودن به‌نفس‌خودازغیرعالمی را منقلب‌نمود رحمةالله علیه رحمة الله واسعه این است نتیجه یاد خدا .« اذکرونی اذکرکم »

آقا میفرماید بدعت هفتم صوفیه چله و ریاضت‌ومکاشفه است

اینجاهم دامنه بکلام داده‌اند حقیرهم تاحدی ناچار باید زیادروی‌کنم بااینکه

اغلب فرمایش ایشان مکرراست .

میفرماید : چله‌نشستن وریاضت باطله‌کشیدن و حیوانی نخوردن برای تسخیر جن‌یا شیاطین‌است درگوشه تاریکی باید مدتی بماند وترك نماز وتقوی وطهارت‌کند تامورد عنایت شیطان گردد وخیالات اوبه جنبش آید مالیخولیا پیدا کند تمام اینها موردنهی شارع و بدعت‌است‌والبته شیطان‌هم‌کمك میکند ممکن‌است برای‌ایشان‌مجسم شودوچیزهائی باوبدهد که‌مردم اخبار اورا حمل بکرامت نمایند مانند جوکیان‌هند آنگاه حکایتی ازسید جزایری درانوار نعمانیه باین‌نحو ذکرمینماید (شماهم‌بادقت توجه‌فرمائید) میگوید : (یعنی سید جزایری) زمانیکه‌در اصفهان‌بودم‌یکی‌از‌کفار هندرادیدم‌که هردودست خودرا به‌آسمان بلندکرده‌که بهمان حالت‌خشکیده شده‌بود ناخنهای او بسیار بلند‌بود ودیدم کفارهند بسیار ازاواحترام میکنندواوراسجده می‌- نمایند ازحال اوپرسیدم گفتند : هفت‌سال است‌که دستهای او بلنداست وپنجسال دیگر باقی‌دارد که‌ریاضتش تمام شود وشیخ بزرگ ومرشد بشود آنوقت ازغیب خبر میدهد ومردم‌اورا تعظیم میکنند .

مؤلف (یعنی آقا) گوید این نمونه ای از ریاضت مرشدان است . نمیدانم مرتاض هندی چطور به‌اصفهان آمده‌که مریدهاهم بوده‌اند ومرحوم جزائری اورادر اصفهان ملاقات نموده‌اند ؟!

بنده عرض میکند اگرریاضت باطله این اثرات را داردکه البته مورد تصدیق آقااست چطورممکن است که‌ریاضت حقه بی‌اثر باشد . آقا ازفرط عصبیت آنراقبول میفرماید و اینرا شیطانی می پندارد ؟! اصل معنی ریاضت یعنی سر براه‌کردن نفس ازقید تعلقات وذلیل نمودن اورا دربرابر تمنیات و رام کردن اورا بخلاف مشتهیات چون نفس خاضع وبفرمان آید خواه بسبب ریاضت باطله خواه حقه مکاشفاتی‌ازآن بظهور میرسد . البته آن ریاضات یعنی ریاضت باطله یك‌طور ودو طور نیست مقاصد مرتاض‌فرق میکند وقتی برای‌تسخیرشمس است ، وقتی‌برای تسخیر جن است، وقتی برای تسخیر کواکب‌است . وقتی برای علم به اسرار مردم است بقدری شعب او زیاد

است و بقدری ریاضت باطله نافذ است و سرعت اثر داردکه ریاضات حقه ندارد ودر عدادآنها است : جادوگری‌سحروچشم بندی وامثال آنها .

یادم به حکایتی آمد بی‌مناسبت نیست‌عرض‌کنم: پاره‌دوزی در بازارحاجی‌مشغول شغل ضعیف خودبود . مدتی مفقودالاثر شد کسی‌را سراغی ازاوبدست نیامد چهل‌روز یازیادتر گذشت آمدو حال اینکه ازیك چشم نابیناشده بودسر گذشت خودرا چنین نقل میکرد که‌درویشی عصرهای پنجشنبه ببازار می‌آمد اشعاری‌خوب باآوازی‌دلکش می خواندکه شنونده‌را مجذوب می‌نمود ازجمله‌مجذوبین من بودم بااینکه ازکسی سؤال نمیکردکشکول اواز پول سفیدو سیاه پرمیشد .

روزی بقدری من شیفته اوشدم‌که دکانم‌را بستم عقبش براه افتادم تا رسیدروی پل‌دروازه اصفهان کشکول پول‌را روی سکوئی خالی‌کرد ورفت من‌آنچه از حقیقت شنیده بودم در او موجود دیدم دنبالش رفتم تارسید به بابا کوهی اطاقی بود چهار پنج نفردیگر ازهمان سنخ آنجا نشسته دیدم رفتم سلام‌کردم گفتند : چه می خواهی؟ گفتم حق وحقیقت من این‌شخص راکه‌دیده‌ام وعمل او را مشاهده نموده‌ام یقین پیدا کرده‌ام‌که حقیقت در شماست آمده‌ام تسلیم‌شوم . یکی که بمنزلهٔ رئیس بودگفت : تو خودرا رنجه مدار راه خود گیرکه رفاقت باما نتوانی . گفتم : دست بردار از شما نیستم آنچه مرا راندند قبول نکردم . قدری‌حرفها روبه‌خاموشی رفت نگاه‌کردم‌دیدم هیچگونه وسائل‌زندگانی ازخوردوخوراك وپوشاك ندارند . گویا همه روزه‌اندهرچه میدیدم برعقیده‌ام افزوده میشد . قدری‌که ازشب گذشت رئیس‌رو بمن‌کردگفت :طعام چه‌میل داری ؟ بازبرای اینکه بیشتر کرامت ببینم وایمان محکم‌کنم گفتم : کباب و سکنجبین . طولی نکشید نان‌وکباب وسکنجبین حاضرشد من سیرخوردم کاملا یقین نمودم‌که‌گم‌کرده خودرا پیداکرده‌ام چون‌هرچه می بینم همه فوق‌التصور است .

گفت : بخواب . خوابیدم صبح بازرئیس اصرار به‌انصراف من نمود نپذیرفتم.

گفت : شرط آنست که آنچه گفتم بدون لا و نعم بپذیری دست اطاعت بدیده نهادم عهدی مخصوص ازمن‌گرفتند قسمی مخصوص هم مزید کردند همه‌را انجام‌دادم‌گفت :

اولا باید بطورکلی نماز وآنچه نامش عبادت است ترك کنی و از بول وغائط طهارت نگیری اطاعت‌کردم . گفت : ده‌روز به‌فلان‌عدد بپدرومادرخودلعن نما،کردم ده‌دوم گفت ده‌روز به‌انبیاء واولیاء وعلماء لعنت نما، اطاعت کردم. ازآن‌محل کوچ کردند خواستند مرارها کنند من آنهارارها نکردم. همراهشان رفتم هرجا عبورمیکردم همه باغ وبساطین وگلهای رنگارنگ وآبهای جاری که‌هرگز مانندآنهارا ندیده بودم . شب شد جائی اطراق کردیم رئیس گفت : ازفردا صبح باید به بول خود وضو بگیری و ده روزسجده شیطان نمائی ؟

اینجاکه رسید دیدم این دستور تحمل ناکردنی است هرچه مرا امر کردند با اینکه خلاف عقیده‌ام بود قبول کردم‌که آخر بمقامی برسم اینحرف کاملا آگاهم کرد که‌ریاضت آنها شیطانی است وهمه آنچه نشان دادند بی‌اصل وبی‌حقیقت بود، گفتم : من‌هرگز اینکاررا نمیکنم وخیال میکردم که درشما آثار خیری مشاهده میکنم .

رئیس گفت : نگفتم تومردهم‌سفر ما نیستی . بیش‌بیا . پیش‌رفتم انگشت‌گذاشت روی‌یك‌چشمم نابینا شد قدری بخود آمدم دیدم درصحرائی هستم که‌نمیدانم کجاست ازآنها هم اثری نیست چندروز سرگشته دربیابانها میگشتم تا راهی پیداکردم خودرا بشهر رسانیدم نصیبی که‌ازمصاحبت آنها مرا عایدشد ازیك چشم محروم شدم و رنجی طاقت فرسا تحمل نمودم . این‌نمونه ریاضت شیطانی اگرچه آنهم باز اقسامی‌دارد .

حالا بنده ازآقا سوال میکنم میان خود وخدا بین این دراویشی که موردانتقاد شماست ازسالفین وغابرین چنین‌کارهائی سراغ دارید؟! اینها میگویند منتهای‌هم ما این‌است که بخدا برسیم نه بشیطان بخدا رسیدن لازمه‌اش ریاضت واز دنیا وما فیها بلکه‌ازخودگذشتن است .

اما زهد

قال‌الصادق (ع) « الزهد مفتاح باب‌الاخره والبرائة من‌النار وهوترکك‌کل‌شیء

یشغلك عن الله من غیر تاسف علی فوتها والاعجاب فی ترکها ولا انتظار فرج منها ولا طلب محمدة علیها ولاعوض لها بل تری فوتها راحة وکونها آفة و تکون ابداً هاربا من الافة معتصما بالراحه » میفرماید: زهد کلید در آخرت است و بری شدن از آتش جهنم ، زهد ترك کردن است هرچیزیراکه تورا مشغول دارد از خدا بدون آنکه از فوت آن متاسف شود ودر ترك آن اعجابی بخودگیرد یا انتظار فرجی داشته باشد ، یاطالب ستایشی باشد ، یا عوضی منظور داشته باشد بلکه زهد آنست که راحت خودرا درفوت دنیادانند و داشتن دنیا را آفت خود دانند وهمیشه ازدنیا ومافیها گریزان و ازآفات آن پناهنده باشند .

« والزاهد الذی یختار الاخرة علی الدنیا والذل علی العز والجهد علی الراحة و الجوع علی الشبع وعافیة الاجل علی محبة العاجل والذکر علی الغفلة وتکون نفسه فی الدنیا وقلبه فی الاخره .

قال رسول الله (ص) حب الدنیا رأس کل خطیئة الاتری کیف تحب ما ابغضه الله وای خطاء اشد جرماً من هذا » .

زاهد کسی است که اختیار کرده باشد آخرت را بر دنیا وذلت را بر عزت وکوشش را بر راحت وگرسنگی را برسیری وعافیت آخرت را برمحبت دنیا وذاکر حق باشد درحین غفلت . زاهد کسی است که بدن او در دنیا ودل اودر آخرت است ، فرمود پیغمبر دوستی دنیا سرهمه آفت هاست ، آیا نمی بینی که دوست میداری چیزی راکه خدایتعالی اورادشمن داشته .

قال رسول الله : « لما خلق الله الدنیا امرها بطاعته فاطاعت ربها فقال لها خالفی من طلبك ووافقی من خالفك الخ ... » فرمود پیغمبر (ص) چون خدایتعالی دنیارا خلق کرد پس فرمود اورا بطاعت خویش واطاعت کرد . باو فرمود مخالفت کن باکسیکه تورا طلب کند موافقت کن باکسیکه مخالف تو باشد .

پس دنیا برهمان عهد است که خدایتعالی باوفرموده ومعنی زهد راقبلا مجملی

بعرض رسانیده مراد اززهد چنانکه گفته اند آنستکه آنچه تورا از یاد حق باز دارد ترك کنی . زاهد آنستکه اگر جامه ای به سه درهم قیمت داشته باشد رغبت بجامهٔ پنج درمم نکند .

گویند زاهد بردونوع است مجازی وحقیقی واما مجازی کسی است که ازمشتهیات دنیا ازماکول ومشروب وملبوس ومنکوح وحب جاه وذکرخیر وقرب ملوك ونفوذ امر بااختیار وتوانائی بی رغبت باشد .

واما زاهد حقیقی کسیستکه غرضش اززهد خوف عذاب و امید به ثواب نباشد بلکه نفس را چنان ریاضت داده باشد که ترك غرض دروی ثابت باشد یعنی زهد ملکه راسخه اوگردیده باشد که فرمود : « الدنیا حرام علی اهل الاخرة والاخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی اهل الله » در میان این دوزهد فرق بسیاراست فی الکافی عن ابیعبدالله (ع) قال « من زهد فی الدنیا اثبت الله الحکمة فی قلبه وانطق لسانه و بصره عیوب الدنیا دائها ودوائها واخرجه من الدنیا سالما الی دارالسلام قال سمعت یقول جعل الخیر کله فی بیت وجعل مفتاحه الزهد فی الدنیا .

ثم قال رسول الله (ص) لایجد الرجل حلاوة الایمان فی قلبه حتی لایبالی من اکل الدنیا ثم قال ابوعبدالله حرام علی قلوبکم ان یعرف حلاوة الایمان حتی تزهد فی الدنیا» یعنی هرکس ترك کند لذت دنیارا ثابت میکند خدا حکمت را در دل او وگویا مینماید زبان اورا وظاهر میسازد بچشم اوعیب های دنیاراکه چه درد است وچه دواست وبیرون میبرد اورا ازدنیا مسلمان وبازفرمود : تمام خوبیها درخانه ایست که کلید آن زهد است.
پس گفت رسولخدا فرمود نمی یابد کسی شیرینی ایمانرا مادامی که بی باک است درخوردن وآشامیدن دنیا . حضرت در خاتمه بیانش فرمود حرام است شیرینی ایمان مگر برای کسیکه زهد دردنیا داشته باشد احادیث در فضیلت زهد زیاد است بهمین قدر اکتفا کردیدو کافی است .

اما موضوع چله‌نشستن در تاریکی

شیخ‌مونن روح الله روحه درکتاب تحفة العباسیه میفرماید: بدانکه عزلت رو آوردن‌است بدرگاه حق‌تعالی ومنقطع شدن ازماسوی درپناه‌کوهی یاگوشه مسجدی یا سایه‌خانه‌ای . بعضی‌گفته‌اند عزت‌فرار ازمردم‌است ووحشت ازخلق وانس‌داشتن بخالق وصاحب عزلت بایدنفس اورا قوتی باشد برترك فضول و مشتهیات دنیا و نباشد عقل او مغلوب‌نفس وهوا تا اقبال بحق‌که علت غائی عزلت‌است دست‌دهد . زیرا تا آینه دل بکدورت وشهوات تیره‌است جمال الوهیت درآن تجلی نمینماید وطبیب‌اول‌تااخراج عفونات وازاله اخلاط مصره‌نکند باصلاح‌تقویت بدن مبادرت ننماید .

نصیرالملة والدین در کتاب اوصاف الاشراف میفرماید طالب کمال را بعد از حصول استعداد ازاله‌موانع واجب باشدومعظم موانع شواغل مجازی‌است که نفس‌را به التفات ماسوی‌الله مشغول‌دارد وازاقبال بمقاصد حقیقی مانع‌آیدوشواغل‌حواس‌ظاهری وباطنی باشد . بدیدن صورتهای رغبت‌آور وشنیدن صوتهای لذت‌آور وطعمهاو بوهای مسرت‌آور .

واما حواس باطنی شاغل‌باشد بتخیل صورتها وحالتهاکه خاطر بدان‌راغب‌باشد یا مشغول‌باشد بتوهم‌عداوت یا محبت یاحزن ومسرت یا خوف ازمضرت یا بتذکرازحال گذشتگان وامثال‌اینها شاغل‌راازمطلوب‌محجوب میداردوخلوت عبارت از ازاله تمام این موانع است .

پس‌صاحب خلوت باید موضعی‌اختیارکندکه از محسوسات ظاهر و باطن شاغل نباشد وقوای حیوانی‌را مرتاض گرداند تا اورا بجذب‌آنچه ملایم‌آن قوی باشد ودفع آنچه‌غیرملایم بود تحریك نکند وازافکارمجازی بکلی اعراض‌کندبایدغایت مقصود حصول‌لذات باقیه باشد واین‌بعدازآنی است‌که‌نفس طالب خالی ازموانع ظاهر وترصد سوانح غیبی وترقب واردات حقیقی‌که‌آنرا تفکر خوانندکه‌خدایتعالی‌میفرماید : «ان

فی‌ذالك‌لآیات لقوم یتفکرون » .

ودرحدیث قدسی « تفکرساعة خیرمن عبادة سبعین سنه » درکتاب کفر وایمان کافی ازحضرت‌امام‌رضا (ع) منقولست‌که‌فرمود : « لیس‌العبادة‌کثرة الصلوة والصوم‌انما العبادة تفکرفی امرالله عزوجل » حضرت‌امیر(ع) میفرماید « التفکر یدعوا الی البر والعمل به » حضرت‌صادق(ع) به‌هشام‌فرمود: « ان‌لکل شیءدلیلا ودلیل‌العقل‌التفکر والصمت » یعنی‌هرچیزبرا نشانی‌است‌ونشان عقل تفکراست ونشان تفکرخاموشی‌است واحادیث درباب عزلت بسیاراست ازآن‌جمله ابن‌فهددرکتاب تحصین‌وعدة الداعی از کافی‌وغیره نقل‌میکنند ازولیدبن صبیح‌که میگفت شنیدم از حضرت صادق که میفرمود (نقل بمعنی‌میکنم) اگرمقام امامت که خدا مرا بآن داشته نبودهرآینه میخواستم‌بر سرکوهی باشم‌که نشناسم مردم‌را ومردم نشناسند مرا تا مرگم فرارسد .

عبدالواحد ابن‌المختار انصاری‌گفت‌که امام‌محمد باقر(ع)فرمودضرر نمیرساند ترا وضرر نمیرساند بمردیکه برحق‌باشد. آنچه‌مردم‌درباره اوگویندولوگوینده‌دیوانه است‌وچه ضرر میرساند باواگربرسرکوهی باشدوعبادت‌خداکند تا مرگش برسد .

فضیل‌ابن‌یسارگفت : که‌حضرت صادق (ع) فرمود چه ضرری بمومن میرسد که تنها باشد از مردم ولو بر سرکوهی باشد وسه‌فقره تکرار فرمود باز حضرت باقر (ع) فرمود چه‌چیز ضرر میرساند به‌آنکسیکه بشناسد خدایتعالی‌را ولو بر سرکوهی باشدو از گیاه زمین بخورد تا مرگش برسد . باز حضرت صادق فرمود : چه ضرر میرساند بمردی‌که دردین تشیع باشد ونباشد اورا چیزی‌که سایه‌خودکند غیرازدرخت‌ونخورد مگر ازبرگ‌آن .

ابن‌عباس روایت‌میکنند ازحضرت رسول (ص)که‌فرمود : آیا میخواهیدخبردهم شمارا بکسیکه بهترین مردم‌است منزلت او نزد خدایتعالی ؟ آن‌مردی است که‌نگاه داردعنان اسب خودرا درراه خدایتعالی تاآنکه بمیردیاکشته‌شود آیا خبردهم‌شما را بکسیکه در پهلوی او است فضیلت ؟گفتند‌بلی یارسول‌الله فرمود آن‌مردی است‌که‌بر

سر کوهی بنماز قیام نماید وزکوة میداده باشدوعزلت گزیند ازبدیهای مردم. حضرت صادق (ع) فرمود خوشاحال بنده رفیع رتبهٔ که بشناسدمردمراوومصاحبت نکنند بدل ونشناسند اورا درظاهر وبشناسد اوآنهارا درباطن .

درکتاب کفر وایمان کافی است کهامام محمد باقر(ع) فرمود که پیغمبر (ص) فرموده خدایتعالی فرماید بدرستیکه ازدوستان من کسیکه از همه کس بیشتر مردم آرزوی منزلت او کنند نزد من مردی خفیف المؤنه است که صاحب نصیب باشد از نمازوخوب‌عبادت‌پروردگارخود کنددرحالت‌غائب بودن‌ازخلق‌وپوشیده باشددرمیان‌مردم وبگرداند رزق خودراکه زیاده نبایدازآنچه حاجت دارد بهآن پس صبرکندبرآنچه داردوچون بمیردکم باشدمیرات او وکم باشندگریه کنندگان براو .

بازحضرت‌رسول (ص) فرمود : « احب‌الناس الی منزله رجل یومن بالله ورسوله ویقیم الصلوة ویؤتی الزکوة ویعمرماله ویحفظ دینیه‌ویعتزل الناس » دوست‌ترین‌مردم نزد خدا کسی است که ایمان بخدا ورسول آورد وقیام بنمازواداءزکوة نمایدو ببخشد مالش راوحفظ کنددینش راوعزلت‌گزیند ازمردم .

حضرت صادق بمعلی ابن خنیس‌فرمود بدرستیکه خدایتعالی دوست میدارد که عبادت‌کنند اورادرسر همچنانکه دوست میدارد عبادت اوکننددرعلانیه .

منقول‌است کهحضرت رسول(ص) فرمودکامل نمی‌شود حقیقت ایمان بنده‌ای‌تا آنکه معروف نبودن‌درمیان خلق‌دوست‌تر باشد آن‌را ازمعروف بودن‌وکم‌بودن چیزی دوست‌تر باشد برایش ازز یاد بودن .

حضرت صادق (ع) فرمود چه‌ضرر میرساند بیکی ازشماکه برسرکوهی باشدتا اجلش برسد . آیا مردم‌رامیخواهیدکه ببینند عمل شمارا بدرستیکه‌کسیکه عمل‌کند ازبرای‌مردم اجراو برمردم‌است و کسیکه عمل‌کند برای‌خدا ، اجراو بر خداست . بدرستیکه هرریائی شرکست درکتاب‌عدةالداعی‌است‌که عیسی فرمود بحواریون‌هرگاه روزه دارد یکی ازشما باید که چرب‌کند سرومحاسن را وبمالد روغن درلبهای خود

تا ندانند مردم روزه‌دار است . هرگاه چیزی بکسی دهد‌بدست‌راست، بایددست چپش خبردار نشود هرگاه نمازکند بایدفرو اندازد پرده در خانه‌اش بدرستیکه خدایتعالی قسمت‌کرده مدح‌وثنارا همچنانکه قسمت‌کرده روزیرا .

مروی‌است ازحضرت‌امام حسن(ع) که‌فرمود وحشت‌داشتن ازمردم‌بقدرزیرکی است یعنی هرچه زیرک‌تر باشد وحشت بیشتر دارد . کعب‌الاخبار روایت میکندکه حق‌تعالی وحی فرمود ببعضی از پیغمبران‌که اگر میخواهی لقاء مرا فردا دربهشت ، بیگانه باش دردنیا از مردم و تنها باش ازآنها واندوهگین باش ازبرای عقبی و پند پذیر باش ومثل‌مرغ تنها مانده‌باش که‌می‌پرد درزمین بی‌آب وگیاه ومیخورداز‌سرهای درخت میوه‌دار، چون شب‌می‌شود ساکن میشود درآشیانش .

مرویست از حضرت صادق (ع) که فرمود عبادت خدایتعالی را نکرده است همچنانکه حق عبادت اواست تامنقطع شود ازهمه خلق واقبال‌کند بسوی‌او . بازمی‌فرماید نداده‌است خدایتعالی بنده‌ای‌را نعمت بزرگتر ازآنکه نباشد دردل‌اوغیر او . ودرکتاب عقل‌وجهل کافی‌است که‌فرمود بهشام‌بن الحکم خبر کردن بر تنهائی نشانه قوت عقل‌است وکسیکه دانست دین‌خدارا دوری‌میکند ازاهل‌دنیا وازرغبت‌کنندگان دراو . ورغبت میکند به‌آنچه‌نزدخدااست ازثواب وخدایتعالی انیس اواست‌دروحشت ومصاحب اواست دروحدت وغنی سازنده اواست درناداری‌وعزیزکننده اواست بی‌قوم‌و خویش . و از حضرت صاحب الامر (ع) مرویست که‌فرمود اگر مردم بروند بصحرای فراخی من‌میروم بصحرائی‌که مردی‌تنها درآن عبادت خدا میکند .

درکتاب عدةالداعی ابن‌فهد حلی رحمه‌الله میفرماید دوای ریا آنستکه عادت دهی‌نفس خودرا برپنهان‌داشتن عبادات و ببندی‌درهارا بروی خود تاکسی اطلاع‌نیابد برآن همچنانکه‌کار بدی‌که ازتوسرمیزند‌پنهان‌میداری ومیفرماید دوائی‌نافع‌ترنیست ریا را مانند اخفاء عبادات و از حضرات‌ائمه‌ماثوراست‌که:فضل‌عمل سر بر جهر هفتاد برابراست .

مرویست ازحضرت رسول (ص) که فرمودند هرآینه بیاید برقوم زمانیکه نماند سلامت دین هیچ صاحب دینی مگر کسیکه بگریزد ازاین کوه بآن کوه، ازاین سوراخ به‌آن‌سوراخ مثل روباه بابچه‌هایش . عرض‌کردند یارسول‌الله کی‌خواهد بودآنزمان ؟ فرمود : وقتیکه مردم نرسند به معیشت مگر به معاصی الهی . پس‌در این‌حال حلال می‌شود عزب بودن . عرض‌کردند شما مارا امر به‌زن خواستن فرموده اید ؟فرمودبلی چون آن زمان‌آید هلاك مرد بردست پدرومادر اواست اگرپدرومادر نداشته باشد بر دست خویشان وهمسایگان اواست ، گفتند‌چگونه هلاك مردم دردست‌آنهاست فرمود سرزنش میکنند اورا ازتنگی معیشت وتکلیف میکنندآورا بچیزهائی‌که‌طاقت‌ندارد تاآنکه‌می اندازند اورا درهلاکت .

درکتاب تحصین‌ازحضرت صادق (ع) منقول‌است‌که فرمود اگرسلامتی‌درچیزی باشد دربی‌نام ونشان وغیر مشهور بودن است واگرطلب‌کنی دربی نامی ونیابی پس‌در خلوت‌گزیدن ازماسوی‌است وسعادتمندکسی‌است که‌درنفس خود خلوتی داشته باشدکه خاطرش بآن مشغول باشد .

فرموده اند صبر برتنهائی دلیل قوت عقل است . شهید ثانی رحمه‌الله درکتاب اسرار الصلوة میفرماید علاج مصلی‌که خواهد دلش متوجه درگاه الهی باشد آن است که‌بپوشد چشم‌خودرا یانماز کند درخانه تاریك یا بگذارد پیش روی خود چیزیکه حس اورا مشغول دارد . نزدیك دیوار نمازکند تاحس بصرش متفرق نگردد الخ ، که‌آخر آنها میفرماید از این جهت است‌که عابدین عبادت میکنند در جای کوچك تاریکی که وسعت آن بقدریکه بتوان نماز گذارد باشدکه‌خاطرشان متفرق نشودشیخ بهاءالدین‌والمله طاب‌الله ثراه میفرماید :

هر که را توفیق حق آمد دلیل — عزلتی بگزیدو رست ازقال‌وقیل
عزت اندر عزلت آمد ای فلان — توچه خواهی ز اختلاط‌این‌وآن
پا مکش از دامن عزلت بدر — چندگردی‌چون گدایان در بدر

گر زدیو نفس میجوئی امان — رونهان شو چون پری ازمردمان
ازحقایق بر تو نگشاید دری — زین مجازی‌مردمان تا نگذری
گر تو خواهی عزت دنیا و دین — عزلتی از مردم دنیا گزین
چون‌شب قدر ازنظر مستور شد — لاجرم از پای تا سر نور شد
اسم اعظم چونکه‌کس بشناسدش — سروری برکل اسما بایدش
تاتو نیز ازخلق پنهانی همی — لیلة القدری و اسم اعظمی
رو‌بعزلت آور ای فرزانه مرد — وزجمیع ماسوی الله باش فرد
عزلت‌آمدگنج مقصودای حزین — لیك‌اگر بازهد وعلم آمد قرین

قال الصادق (ع) صاحب‌العزله متحصن بحصن‌الله و متحرس بحراسته فیاطوبی لمن تفرد به سرا وعلانیه وهو یحتاج الی عشر خصال علم‌الحق والباطل وتحبب الفقر واختیارالشده‌والزهد واغتنام الخلوة والنظر فی العواقب ورویت التقصیر فی‌العباده مع بذل المجهود وترك‌العجب وکثرة الذکر بلا غفلة فان‌الغفله مصطاد الشیطان‌وراس کل بلیه وسبب کل حجاب وخلوة البیت عمالا یحتاج الیه فی‌الوقت » .

یعنی صاحب عزلت محصور است بحصار خدایتعالی ودر حمایت است بحمایت اوخوشا به‌حال‌کسی‌که منفرد شودوتنهائی اختیارکند ازجهت رضای الهی در آشکارو پنهانی یعنی هم بصورت و هم به‌معنی‌وآن عزلت‌گیرنده محتاج است به‌ده خصلت :

۱ ـ دانستن حق‌است ازباطل وتمیز نمودن ازیکدیگر .
۲ ـ دوست‌داشتن فقروبی‌چیزی .
۳ ـ اختیار نمودن سختی وشدت .
۴ ـ بی‌رغبت بودن بدنیا .
۵ ـ غنیمت دانستن خلوت وعزلت .
۶ ـ تامل‌وتفکر نمودن درعاقبت‌کارها .
۷ ـ خودرا صاحب تقصیر بداند درعبادات باوجود جهدوسعی تمام .

۸ـ ترك كردن عجب وخود پسندی .

۹ـ بسیار ذكر كردن بدون غفلت پس بدرستی كه غفلت آلت صید كردن شیطان است بنی آدم را وسر همه بلاهاست وسبب همه حجابها .

۱۰ ـ خالی نمودن خانه است ازچیزهائی كه احتیاج نداشته باشد باو .

درآنوقت فرمود «ع» حضرت عیسی (ع) فرمود كه نگاهدار زبان خود را از تكلم ازجهت عمارت نمودن دلت تاوسیع گردد خانه دل تو وبگریز ازریا واززیادی معاشت وگریه كن برگناهان خود وبگریز ازمردمان همچون گریختن ازشیرومار وافعی پس بدرستی كه خلایق پیش ازاین دوا بودند وامروز درد شده‌اند . پس ازآن ملاقات كن وصحبت دار ازجهت رضای خدا .

ربیع بن خیثم فرمود كه اگر قدرت داشته باشی كه اختیار كنی موضعی كه تو كسی را نشناسی وكسی تورا نشناسد پس بكن آنرا ودرعزلت، نگاه داشتن دل وحفظ جوارح است از ما سوی و سلامتی زندگانی است وشكست اسلحه شیطان است وبه یك طرف شدن ازهمه بدیها است وراحت دل ورعایت وقت است وهیچ نبی ووصیی نبود مگر آنكه اختیار عزلت وخلوت نموده وآن خلوت وعزلت ایشان یا ابتداء كار آنها بوده یا در آخر آن .

روایت است ازحضرت امیر (ع) كه فرمود می‌آید بمردمان زمانیكه باشد عافیت وآسودگی ده جزء و نه جزء آن دركناره كردن ازمردم ویك جزء در خاموشی است . در روایت آمده است كه مهم حضرت رسالت (ص) در ابتداء حال ازقطع علائق وعدم اختلاط باخلائق بمرتبه‌ای انجامید كه صنادید قریش گفتند كه محمد عشق رابه آتش اعراض درخرمن بشریت زد وصورت مخلوقات را به آب اغماض ازلوح دل فروشست وبكلی عنان عزیمت بصوب كعبه وصال معطوف داشت وآن حضرت هر سال دركوه حرا به استحكام قواعد قصر توجه وتقید پرداختی ومدتها ریاض عبودیت را به آب اخلاص سر سبز وشاداب گردانیدی تا ضمیر سرش مورد آیات الهی ومحل ودیعت اسرار پادشاهی گشت .

در نهج البلاغه حضرت مولی (ع) میفرماید : « و لقدكان (ص) یجاور فی كل سنة بحراء فاراه ولا یراه غیری » یعنی بود حضرت پیغمبر (ص) كه مجاور می‌شد وخلوت اختیار میكرد دركوه حرا . پس می‌دیدم من اوراو دیگری اورا نمی‌دید یعنی محرم راز و انیس خاص آن حضرت من بودم .

باری چنانچه بزرگان مرقوم داشته‌اند خلوت بردونوع است یكی خلوت ظاهری كه گوشه گرفتن ازخلق است یكی خلوت باطنی كه مشغول بودن با تمام حواس بحق در هر حال .

واما اختصاص به اربعین

دربیان شأن اربعین بسیار سخن گفته شده وخدایتعالی می‌فرماید : « و واعدنا موسی ثلثین لیله واتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیله » كه تمام ایام میقات را به چهل رسانید . حضرت پیغمبر (ص) به چهل سالگی مبعوث به رسالت گردید .

خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا ـ من اخلص لله اربعین صباحا می‌گشاید براو ابواب حكمت و فضیلت ثواب چهل حدیث پوشیده بركسی نیست . حدكمال انسانی از حیث قوه وادراك وجسم وتهیاء برامور دنیوی واخروی در چهل سالگی است آنانكه اهل ریاضتند ازچله نشینی اثرات مطلوبه مشاهده كرده‌اند. اصلا چهل حد وقوف قوای جوانی و شهوانی است كه انقلابات زندگانی را به آرامش می رساند . همچنین است برای سالكین تا اربعیناتی را بهسر نبرند به انقلاب سلوك مبتلاهستند درواقع اربعین به آن كیفیاتی كه معمول است حدوقوف سالك است درانقلابات سیرش. اگر فضیلت عدد اربعین را هركس بخواهد رجوع به كتب اخبار نماید بنده رابیش از این مجالی نیست .

ازاین بیانات معلوم گردید كه نه ذكر جلی ، نه ذكر خفی ، نه چله نشینی بدعت است ونه خلاف شرع ومعلوم گردید كه همه برحسب امر خدا ودستور پیغمبر (ص) وائمه هدی

است علیهم‌السلام وانشاءالله آقا هم باچشم انصاف و بی غرضی تصدیق مینمایند .

میفرماید مرشدها بواسطه نخوردن گوشت و استعمال بعضی دواها

و ریاضات باطله مسخر و آلت دست شیطان می شوند . شیطان هم به آنها کمك می‌دهد . شیطان خودرا به انبیاء هم نشان داده همچنین مانند برصیصا وروزدار الندوه برای رأی زدن به قتل پیغمبر « الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر » وبسیاری ازمرشدان ادعا دارند که شیطان یارو مطیع مااست . ولی شیطان آنهارا مسخره کرده مثل اینکه بعضی مطالب که برمرشد مخفی است شیطان اورا آگاه می سازد . مریدان خیال می‌کنند ازغیب خبر می‌دهد واین مرشدان بتوسط شیطان گاهی اظهارکرامت میکنند وباید دانست که اینها ریاضت میکشند تا باشیطان همدست شوند وتسخیر احمق کنند . چون درمیان دانشمندان کسی راپیدا نکردند می گردند میان آشغال‌ها یعنی آقازاده عالم‌نمائی راپیدامی‌کنند ویك حجة‌الاسلام به‌شکم اومی‌بندند اورامجتهد ومقلدخودمی‌خوانند آن آقازاده هم به کمك شیطان خرایشان می‌شود آن وقت درکتب خود می نویسند که فلان آقازاده درس نخوانده مجتهدشده و مروج طریقه فلان مستعلی شاهشده آن بیچاره‌را آلت دست خود می کنند. چون دأب آقا به پریشان‌گوئی است اینجاهم دوسه صفحه ازهمین قبیل مطالب نگاشته که حقیر خلاصه نمودم .

درخبراست که‌وقتی شیطان به‌حضرت‌یحیی (ع) ظاهرگردید پس ازمعرفی خود حضرت‌یحیی ازاوپرسید تصرف تودرانسان چه‌وقت قوی‌تر است ؟ گفت : وقتی‌سیرطعام بخورد ازاین خبر وامثال آن معلوم میشود که شیطان به گرسنه‌ها وگوشت نخوردها تسلطی ندارد .

چه‌ضرر داردقدری دراطراف‌اثرات جوع صحبت‌کنم . «قال‌الله‌تعالی‌ولیبلونکم شیء من‌الخوف و الجوع » چنانچه گفته‌اند جوع ینبوع حکمت الهی است و شبع موجب غضب پادشاهی ، جوع صفت اصفیا است وشبع صفت تابعان هوا . پیغمبر فرمود : می‌خواهم یك‌روز گرسنه‌باشم‌تاخدارا بخوانم‌یك روز سیر باشم .

درکتاب مکارم الاخلاق است که‌حضرت رسول (ص) فرمود : « نور الحکمه الجوع والتباعد من‌الله الشبع والقربة الی‌الله حب‌المساکین‌والدنومنهم » نور حکمت الهی در گرسنگی است و دوری از خدا در سیری و تقرب به سوی خدا دوست داشتن مساکین ونزدیك شدن به آنها ونیز فرمود : « لاتمیتوا القلوب‌بکثرة الطعام والشراب فان‌القلوب تموت کالزرع اذاکثر علیها الماء » نمیرانید دلهای خودرا به‌زیاد خوردن طعام وآب .

پس بدرستی‌که قلوب می‌میرند مثل زرعی که‌آب زیاد به‌اوبرسد . ونیزفرمود « لاتشبعوافیطفئی نورالعرفةمن قلوبکم ومن بات فی خفة من‌الطعام باتت‌الحورالعین حوله » .

سیرمخورید که‌خاموش شود نورمعرفت در قلوبتان . کسی که شب بروز آورد درگرسنگی حورالعین گرداواست . و نیزفرمود: « یاعلی اربعة تذهبن ضیاء ،الا کل علی‌الشبع والسراج فی‌القمر والزرع فی‌السبخه الصنیعة عند غیراهلها» چهارچیز است تلف‌می‌شود یعنی ضایع می‌گردد :خوردن درسیری . چراغ درنورماه(به‌گمان بنده درنور شمس‌است) وکشت درزمین شوره زار . وکردار نیك برای‌غیراهلش .

باز درکتاب مذکور است که حضرت (ص) موعظه فرمود ابن مسعود را فرمود ای‌پسر مسعود خدایتعالی برگزید موسی را به‌مکالمه خود ومناجات آن وقتی‌که دید سبزی تره را در شکمش ازلاغری وسئوال نمی‌کرد ازکسی تا در آمدبه سایه دیوار مدائن مگر طعامی بدست آرد وبخورد ای پسرمسعود اگر خواهی خبردهم تورا از حال‌نوح نبی‌الله (ع) اوزندگانی کرد هزارسال به پنجاه‌سال کم چون صباح میکرد می‌

گفت شام نخواهم کرد چون‌شام می‌شدمی‌گفت : صبح‌نخواهم‌کرد . لباس اوپشم بود ، طعام اوجو . اگر خواهی خبردهم تورا ازحال‌داود (ع) که خلیفة الله بود درزمین ، لباس او پشم بود ، خوراك‌او جو اگرخواهی خبردهم تورا ازحال سلیمان‌بن‌داود (ع) باوجود ملك پادشاهی به‌مردم نان سفید می‌داد خود خوراکش جو بود چون‌شب‌میشد دستش را برکردنش می‌بست به‌نماز می‌ایستاد تا صبح .

اگرخواهی‌تورا خبردهم ازحال ابراهیم‌خلیل (ع)لباس اوپشم‌بودوطعام اوجو . اگرخواهی‌خبردهم ترا ازحال یحیی (ع) لباسش ریشه درخت خرما بود طعامش برك درخت‌اگرخواهی خبردهم تورا ازحال عیسی(ع) اوعجب حالی داشت‌که می‌گفت نان وخورش من گرسنگی‌است‌وشعارمن‌خوف الهی‌است. لباس‌من‌پشم‌است،اسب‌من،دوپای‌من چراغم درشب ماهتاب ،پوششم درزمستان آفتاب وریحان من‌سبزیهای زمین که‌میخورند چهارپایان ووحشیان ، درشب داخل می‌شوم‌چیزی ندارم ، صباح می‌کنم چیزی‌ندارم ونیست درروی زمین ازمن‌دارنده‌تری

بازفرمود . « النار لمن‌رکب‌محرماً والجنة لمن ترك الحلال فعلیك بالزهدفان ذلك یباهی الله الملائکه و یقبل علیك بوجهه ویصلی علیك الجبار » ای پسر مسعود آتش جهنم برای‌کسی‌است‌که مرتکب حرام‌گردد وبهشت برای‌کسی است‌که‌ترك‌حلال کند . پس برتو باد بزهد پیشه‌کنی‌در دنیا که زهد چیزی است‌که خدایتعالی مباهات می‌کند باملائکه واقبال‌می‌کند بسوی تووحرحمت میکنند برتو .

ای‌پسر مسعود « سیأتی من بعدی اقوام یأکلون الطعام الطیب والوانه‌ویرکبون الدواب و یتزنیون بزینته المرءالزوجها و یتبرجون تبرج النساء و زیهم زی الملوك الجبابره هم منافقوا هذه‌الامة فی آخرالزمان » می‌آیند بعدازمن اقوامی‌که‌میخورند طعامهای لذیذ رنگارنگ وسوار چهار پایان می شوند و زینت می‌کنند خود را چون زینت زن برای شوهرش و آراسته سازند خود را چون آراستن زنان زی ایشان زی پادشاهان است‌که جابرند یعنی ظلم‌کننده‌اند واینها منافقان این‌امتند درآخر زمان ، می‌آشامند شربت‌ها (شاید مراد ازمسکرات باشد) بازی‌می کنند بادختران‌نارپستان

وپیروی می‌کنند آرزوهای خودرا ووامی‌گذارند جماعات را و می‌خوابند وقت نماز خفتن تا فوت شود ازایشان نماز و تقصیر می کنند در عمل‌کردن در اوقات صبح‌که خدایتعالی در قرآن فرموده از احوال آنها که « خلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا» (این‌حدیث دنباله‌دارد).

با اینکه اخبار پیغمبر (ص) از رفتار وکردار امت آخر زمان همه معجزه است‌که می بینیم ، ولی چون از نحن فیه خارج بود ازدرج مابقی‌آن صرف‌نظرگردید .

درکتاب مذکور از حضرت صادق (ع) است که فرمود بدرستیکه شکم طغیان میکندازسیر خوردن ونزدیکتر از تمام اوقات بخدا وقتی است‌که‌گرسنه‌باشد.ودشمن ترین اوقات وقتی‌است‌که سیر باشد .

بازدرآنکتاب مسطوراست‌که پیغمبر (ص) فرمود سیرترین شمادردنیاگرسنه‌-ترین شماخواهد بود درآخرت .

بازدر آن‌کتاب ازحضرت صادق (ع) است‌که‌فرمود سیر خوردن مورث پیسی‌و برص است . باز فرمود خدا دشمن میدارد زیاد خوردن را بازدرآن‌کتاب از حضرت باقراست‌که فرمود شکم چون سیرشود طغیان می‌کند نیست چیزی‌که مبغوض‌ترباشد نزد اوازشکم سیروپر خوری .

درعیون اخبار الرضا منقول است که حضرت امیر (ع) فرمود که سیر نخورد پیغمبر (ص) از نان‌گندم تاازدنیارفت . خوراك خود حضرت‌امیر(ع) که‌محتاج به‌بیان نیست حضرت صادق میفرماید شبیه‌ترین مردم بودبه‌پیغمبر (ص) خود،نان‌و سرکه‌می خورد وبه‌مردم نان‌وگوشت می‌داد .

یکی ازراویان اخبارکه عجلان نام‌دارد گفت شبی درخدمت حضرت صادق‌بودم سفره‌آوردند درآن‌گوشت وسرکه وزیتون بودگوشت‌را نزد من‌نهاد سرکه و زیتون را نزد خود فرمود طعام انبیاء این است وتناول می‌فرمود حضرت رسول فرمود پرنکرد فرزندآدم ظرفی‌راکه بدترازشکمش باشد .

حضرت عیسی فرمود هیچ مرضی شدیدتر ازدردِدل نیست که در اثر پرخوری اورا به‌سختی می اندازد. حضرت صادق فرمود کم خوردن درهرحال خوب است که مصلحت ظاهروباطن درآن است فرموده اندکسی که باندك رزق راضی باشد خدا به‌اندك عمل از اوراضی است گویاتاهمین اندازه برای جوابگوئی آقا بس باشدکه معلوم گردد پرخوری موقع تسخیر شیطان است یااوقات گرسنگی .

بنده ازخوردن پلوها وخورشت‌های چرب وگوارا آقارا ملامت نمیکنم انشاءالله هنیئاً لارباب النعیم نعیمهم برایشان نعمتهای گوناگون الهی گوارا ولی این عده گرسنه را به‌حال خودگذارندکه به‌کارشان مشغول باشند لهم دینهم ولکم دین .

میفرماید مشاهده تجلیات یعنی چه

قبل ازاین فرمایش شرحی تحت جمله (سندحماقت) مرقوم فرموده که قابل جواب نیست می‌فرماید فریب خوردگان روساء خودرا دارای تجلیات می دانند دلائل ذیل باین ادعا خاتمه می‌دهد .

۱ـ مشاهده تجلیات دردستورات ائمه اثنی عشر نیست .

۲ـ عرفاء سنی بیشترمدعی تجلیات الهی هستندشیخ عبد القادر هرشب به معراج می‌رودومدعی تجلیات است .

۳ـ اینان قبل ازمشاهده تجلیات باید بروند اصول دین خودرا درست کنندومسائل دینی‌را بفهمند وبدانند ذات خدا محال است مشاهده‌شود .

۴ ـ مقصود ازمشاهده تجلیات اگردیدار جمال خداست کفراست زیراکه خدا راجمالی نیست اگرمقصود آثار خلقت وعظمت وقدرت اواست بر همه‌کس واجب است خدارا به شناسد والا مسلمان نیست این شناسائی رابچه پانزده ساله هم باید داشته باشد مربوط به‌مرشد نیست چنانچه فرمود «تجلی ربه للجبل» چون پنبه‌زده‌شد .

۵ ـ مشاهده تجلیات ازکجاکه ازشیطان نباشد (بعدازآن حدیثی از امام (ع)

مرقوم‌میدارد) که‌نتیجه آن این‌است میان زمین وآسمان عرشی‌است ازشیطان وبه‌عدد ملائکه برای‌آن لشکر تهیه‌کرده چون مردی را بخواند اواجابت‌کند ومردم‌دیگررا به‌دنبال خود اندازد . (بعدازآن حکایتی ازمحمد حفاف بیان می‌نماید) .

۶ ـ پیشوایان سنی قوی ترند در ادعاء مشاهده تجلیات اگر حق بود باید شیخ عبدالقادر وسایر مرشدان همه اهل حق باشند .

بنده فرمایشات ایشان‌را خلاصه نمودم وحاصل همین بودکه بعرض رسیدچون دنباله این بیان موضوع کشف وکرامت‌رامطرح می نمایدکه البته بایدجواب‌کافی‌داده شود انشاءالله موضوع تجلی‌هم البته بمیان خواهد آمدازجواب شش ایرادکه هیچکدام معقول ومربوط نیست به‌اجمال‌میگذرانم که معنی تجلی‌را آقارویت خداگرفته وروی این نظر حواشی مفصلی برآن زده‌اند .

آقای بزرگوارجلاء یعنی،روشنی اینهامی‌گویند در اثرریاضت وبندگی خداخدا بما روشنی می بخشد . قلب‌مارا به‌مشاهده آثار قدرت خود منور می‌دارد کدام‌یك از این‌مرشدها معنی‌تجلی رارویت خدانموده‌اندکه مورد ایرادآقا باشد بنده‌کار بمعراج رفتن شیخ عبدالقادر ندارم شما هم اگرراست باشد شب وروز چندین‌بار بمعراج‌می ـ روید یعنی نماز می خوانید . آیاوقتی دعوی‌رؤیت خدارا هم‌کرده‌اید مگر نشنیده و یادرکتابی ندیده‌اید که فرمودند : « الصلوة معراج المؤمن » باضافه خود می‌فرمائید دعوی تجلی‌را بیشتر سنی‌هاکرده‌اند شما چه‌داریدکه شیعه هارا مورد تاخت وتازقرار می‌دهید . حال‌اینکه چه‌ازآنها وچه ازاینها مرادومقصود ازتجلیات رویت‌خدانیست‌و معراج خروج ازعوارض دنیا وتوجه‌کامل بمبدء اعلی است .

پس بدانید مشاهده تجلیات یعنی دیدن روشنی هانه‌دیدن خدا البته‌فرق‌دراین دیدنها است تا قوه چشم چه‌اندازه باشد آن چشمی‌که مشاهده تجلیات حق می نماید غیرازچشم بچه پانزده ساله بلکه چشم بنده وجنابعالی است اگر خداآن چشم‌را عطا فرمود معنی تجلی‌را می‌فهمیم .

میفرماید بدعت هشتم صوفیه مکاشفه و کرامت است

بنده ایرادات راخلاصه مینمایم :

۱ ـ صوفیه برای فرعون ودجال معجزه و کرامت قائلندوهمچنین برای کسانی که‌دم ازسحر وتسخیر شیطان می‌زنند برای اینها بعنوان الهی استدراج کرامت‌وخرق عادت جایزمی‌دانند تا عذاب وعقابشان زیاد شود وبعقیده ما اینها همه باطل‌است‌خدا به‌گمراه‌کنندگان کمك نمیکنند .

۲ ـ صوفیان برای‌بسیاری ازدشمنان اهل بیت کرامتها نقل‌کرده‌اندمثلا برای ابوبکر نقل‌کرده چون خواست بمیردگفت جنازه مرا ببرید درب خانه پیغمبر در را بزنید اگر بخودی‌خود بازشد مراآنجا دفن‌کنید . جنازه‌را بردند آنجادرزدندگفتند : ابوبکر اجازت میخواهد دربازشدوصدائی بلندشدکه داخل‌شوید .درهمانجااز کرامت عمر نقل‌می‌کنندکه بالای‌منبر درمدینه لشکرخودرا درایران‌دیدکه‌ممکن‌است‌شکست بخورند فریاد زدکوه، کوه صدای او ازحجاز به ایران رسید وفتح‌گردید . باز همانجا یعنی در نفحات نقل کرده‌که هرسال رودنیل درمصر طغیان می‌کرد عمر وعاص به‌عمر نوشت عمردر جواب ورقه نوشت به‌رودنیل‌که دیگر حق طغیان نداری ونکرد پس‌از اثبات‌کرامت‌برای خلفا برای‌ششصد نفر ازصوفیه اثبات‌کرامت‌کرده .

۳ ـ بسیاری ازاین‌کرامات‌درحق‌مرشدان من‌باب تملق وچاپلوسی‌است‌چنانکه درمجلس کریمخان زند برای پدراوکراماتی نقل‌کردند بااینکه مرد لری بودگفت : من‌پدر خودرا بهتر می‌شناسم این‌چیزها دراو نبود .وازسحر وچشم‌بندی‌است‌که‌ازسقف خانه هزار قاب طعام حاضر می‌کنند ، هزار مرده ازقبر باستقبال بیرون می آورند با اینکه پیغمبر ده‌نفررا زنده نکرد این مرشدی که مسائله واجبه خودرا نمی‌داند از کجا اهل‌کرامت شد . فرضاً که‌کرامت راست باشد به‌چه‌دلیل واجب الاطاعه‌و مرشد گردیدکه باوسر سپارند ، اینجا چند حکایت مربوط وغیر مربوط بیان‌مینمایندکه‌از

نگارش آنها معذورم .

۴ ـ میرزای قمی در آخرکتاب جامع الشتات فرموده کرامات صوفیه‌گاهی در اثر استخفاف‌بدین(چنانچه شنیده‌ام‌به‌سوزانیدن قرآن ودرنجاست انداختن‌آن‌وامثال آن)کسب می‌کنند . زیرا شیطان دشمن دین‌است باایشان‌رابطه پیدا میکند اینجا حکایت غیب گوی‌کاشانراکه معلوم شد قرآن‌را زیر پای‌خود درنجاست انداخته‌بیان میفرماید : فاضل محلاتی درکتاب کشف الاشتباه نوشته : دیگری پس معزبی شیاف کرده بود خبرازغیب می‌داد .

۵ ـ نقل می‌کند ازسید ابوالقاسم خوئی که‌اوگفته مرارفیقی بود در خوی بنام عبدالصمدوکراماتی‌ازاو ظاهرمی‌شد ومریدمجد الاشراف ذهبی‌شیرازی بودپس‌ازمدتی دیگر چیزی از او بروز نمی کرد . من روزی اورا ملاقات کردم‌که درمجلس یکی‌از علماءآمده‌بود مسئلهٔ از نجات العباد می‌پرسید وبه مجد الاشراف بدگوئی می‌کردواورا معبودخران‌وعابدشیطان‌وخارج‌ازدین‌معرفی‌میکندسبب پرسیدم که پس‌ازآن‌ایمان‌این کفران یعنی چه . گفت : آقا خدا برمن منت گذاشت‌که از شراین خبیث نجاتم داد همانا این‌کافر زندیق معدن‌لاف‌وگزاف(یعنی مجدالاشراف)مرا فریب داد نزدیك‌بود کافرشوم . گفتم‌چگونه گول‌اوراخوردی ؟ گفت : برای اینکه خارق‌عادات‌وکرامات از اوبسیار دیدم مجد الاشراف وردها وذکرها بمن ازجلی‌وخفی تعلیم نمود که‌در اثر خواندن آنها حال خشوع وگریه برمن‌دست میداد تا اینکه خوابهای خوب می‌دیدم که بگوشم یکی می‌گفت فلانی از دنیا رفت فلان‌کس واردشد وهمانطور بودمرا غرور گرفت مریدشدم به‌حدی‌که بدون اجازه اوآب نمیخوردم‌وکسی‌را بهتر ازاو نمیدانستم تاآنکه به برکت مواعظ پدرم که به‌منبر میرفت خدا ازشر این کافر نجاتم‌داد گفتم آخر ازمجد الاشراف چه‌دیدی‌که ازاو منصرف گردیدی ؟ گفت : چون‌اوکثرت‌محبت مرا بخوددید وافعال مرا موافق مذاق خود پسندید نزد زمان‌آقاکه از نواب اوبودواز بزرگان ذهبی‌های خوی بودآمدگفت : جناب آقاشیخ عبدالصمد خیلی ترقی کرده به

همین زودی مولود قلبی او متولد می‌شود که باید اطاعت اورا کند زمان آقا این خبررا به‌من داد تاروزی‌در خوی‌مجدالاشراف بنزدمن آمد گفت: من به‌سرعت باید بروم‌شیراز بتووصیت می کنم هرچه‌می‌گویم تخلف نکنی‌که نزدیك است فرزند قلبی تومتولد شود باید اورا اطاعت‌کنی وتخلف روانداری .

این گفت وبجانب شیرازروانه‌شد من‌چنان‌گمان‌میکردم که‌امام محمد باقر (ع) یاامام جعفرصادق (ع) رادرخواب می بینم! تایك‌روز دراطاق خود بودم ناگاه چیزی از دهان من خارج‌شد بصورت انسانی مجسم‌گردید‌گفت باید مرا اطاعت‌کنی گفتم: بدون اذن مجد الاشراف اطاعت کسی نمی‌کنم درحال دیدم مجدالاشراف نزدم حاضر است می‌گوید اطاعت‌کن اورا این‌همان مولود قلبی‌است که‌بشارت‌دادم بتوواز نظرم غایب‌شد پس‌آن‌صورت مجسم به‌من‌گفت: عبدالصمدامروز تکلیف‌تو تغییرکرد ازامروزواجبات وکلیه عبادات ازتوساقط‌گردید وجمیع محرمات برتومباح است من به‌محض‌شنیدن‌این سخن منقلب ومتوحش شدم .متذکر مواعظ پدرم شدم که‌می‌گفت‌شیاطین‌گاهی انسان‌را به عبادت میخوانند تا مدتی‌بگذرد اورا به‌ترك عبادت امر نمایند پس در ظاهر چیزی نگفتم رفتم تفصیل‌را به‌زمان‌آقاکه نایب خاص بودنقل‌کردم فوری نامه نوشت‌به مجد الاشراف اوفوراً تلگراف‌کرد به‌شیخ‌عبدالصمد بگو « صحوالمعلوم و محو الموهوم » یعنی‌آشکارشد معلوم ومرتفع‌شد موهوم یعنی عبادتها همه‌موهوم‌بودمن مضطرب شدم برخاسته به خانه رفتم دیدم آن صورت‌آمد وگفتار خود را اعاده کرد باز گفتم بدون مرشدم مجدالاشراف نباشد اطاعت نمی‌کنم فوری‌دیدم مجد الاشراف حاضرشد ، گفت اطاعت‌کن واز نظرم غائب‌گردید.

اضطراب‌من زیاده‌شد باخودگفتم مجدالاشراف درشیراز من‌درخوی‌چگونه‌بنزد من‌حاضر گردید ! پس‌ازجای برخاسته همی‌فکر می کردم‌که چگونه ترك عبادت‌جایز باشدوحال‌آنکه‌من مکلف وعاقل ومختارم هیچ پیغمبری ترك عبادت نکرده با آنکه مقامشان نزدخدا ازهمه بیشتر بوده‌درهمین فکر بودم تا بنزدرفقاء خودرسیده قصه‌را

بیان‌کردم برمن صیحه‌زدند وای برتوکی ترا امر بترك عبادت‌کرد این‌کفر والحاد است‌و آمرآن البته شیطان‌است اگر میخواهی یقین‌کنی این‌مرتبه‌که نزد توآمداورا لعن‌کن من‌مسرورشدم بمنزل‌آمدم همان‌شخص‌آمدمراگفت دیگر عبادت لازم‌نیست‌باید آنچه میگویم عمل‌کنی تا این‌سخن گفت من او را لعن‌کردم‌که « لعنة الله علیك وعلی مجد الاشراف »از نظرم غائب‌گردید دیگر نیامد وتا مدتی درخواب‌وبیداری اذیتم می‌کرد تا به‌برکت اذکار ائمه‌اطهار رفع‌شد .

۶ ـ درکشف الاشتباه نقل‌کرده ازنصیر الاسلام واعظ‌کرمانی‌که در خراسان با سیدی ازاهل اصفهان آشنا بودم دیدم از مریدان ملا سلطانعلی گنابادی باو احترام می‌کنندگمان‌کردم سید طریقه‌آنهاراگرفته یك‌روز ازاوتحقیق‌کردم خنده‌بسیاری‌کرد وگفت شما به‌من بد گمان شده اید ابداً واین جماعت واجب‌القتل می باشندمن اگر قدرت‌داشتم یك‌نفر آنهارا زنده‌نمی‌گذاشتم .

این‌جماعت بهره‌ای ازدین ندارند به‌مکروخدعه مردم‌راگمراه‌کرده‌اند اکنون قصه مرا بشنو . چون مریدان ملاسلطان می‌گفتند هرکس حقیقت می‌خواهد بایدنزد مرشدما بیاید من باورکردم رفتم بیدخت خدمتش‌رسیدم با خود گفتم بایداورا‌امتحان کنم چون مدتی به احوال اونظرکردم ضدونقیض گفتار مخالف شرع ازاوبسیار دیدم تاروزی به‌خلوت به‌اوگفتم من ازراه‌دورآمده‌اوم‌ومدتی‌است خدمت میرسم شایدازفیض شما نورانی‌شوم . گفت فلان‌روز را روزه بگیر وبیا تا تکلیف تورا معین نمایم من روزه نگرفتم رفتم پیشش ملتفت نشدکه من روزه‌نگرفتم بعدگفت فلان‌ذکررا بعدمعین درفلان‌وقت بخوان می‌دانستم این‌ذکر درشرع وارد نشده ذکررا نخواندم چون‌نزد او رفتم خیال‌کرد من‌اعمال‌را بجاآوردم‌گفت اکنون آثار جلالت از صورت توپیدا شده این‌انگشتررا بگیر برودر چاه بینداز وبرگرد من گرفتم چون نگین‌آن قیمت داشت درچاه نینداختم .

چون نزدش‌رفتم‌گفت : انداختی ؟ گفتم : بلی . سرزیر خرقه‌کردووردی‌خواند

انگشتری مانند همان انگشتر بیرون آورد به من داد چون گرفتم گمان کردفریب خورده‌ام! من دست برده انگشتررا بیرون آوردم مقابل اوپهلوی اولی گذاشتم گفتم عجب استاد ماهری بوده که مانندهم ساخته چون این بدیدرنك ازرویش پریدانست گرفتار حریفی شده گفتم : تورا رسواخواهم کرد اگر انجام کارمرا ندهی . پس باخضوع بسیار پول زیادی به من دادو به مریدان نوشت که فلانی رااحترام کنیدوهر حاجت دارد برآورید اکنون باین واسطه مبلغ بسیاری آنها را سر کیسه کرده‌ام واین قضیه‌را هم افشامیکنم تا رسوا شود ،

چون آقا ازارقام این افسانه‌ها غرض دارند این حقیر هم که زحمت رونویسی بخود میدهم غرض دارم که بعد عرض می‌کنم تا فرمایش ایشان می‌رسد به اینجا که سیداحمد رفاعی ازمرشدان سنی‌ها امتش درآتش می‌روند تا خرمن آتش را بالگدخاموش می‌کنند ومتاثر نمی شوند، مرشدان شیعه پس ازمشاهده چنین امری از کرامت بر خود چیزی نبندند .

بنده‌عرض میکنم میان‌خودوخدا ای‌خواننده‌محترم انصاف‌ده‌آیا اجازه‌خواستن برای‌دفن ابوبکر یافریادکردن عمر ازروی‌منبر یا ساکت شدن رودنیل بنوشته عمر یا نوشتن‌فلان‌کتاب که ششصدنفر صاحب کرامت بوده‌اند چه‌ربط به‌ما نحن‌فیه‌داردسحر وچشم‌بندك و قرآن سوزانیدن یا جسارت دیگر به قرآن‌کردن چه‌مناسبتی با کرامت اولیاء خدا دارد مکرر گفته وبازهم‌می‌گویم اگراعتراف‌داریدکه درریاضات‌غیرمشروع اثراست ودراعمال خلاف شرع اثراست چگونه انکارمی‌کنیدکه درریاضات مشروعه اثرنیست . اگردرناحق‌ها آنقدر اثر باشد درموارد حق بایدبیشترباشد. انشاءالله بعد از این در این خصوص یعنی اعجاز و کرامات وخوارق عادات بقدر مقتضی خواهم نگاشت .

اما موضوع شیخ‌عبدالصمد خوئی

که نقل ازفاضل محلاتی‌کرده حقیر از نگارشات چنین اباطیل‌ازچنین‌اشخاص

مستبعد نمیدانم چون مبنی برزشت‌گوئی دارند ولی از بی‌باکی وبی آبروئی خودشان اندیشناکم اگرچه کسی‌که دین خودرا به‌تحسین چندمرید احمق بفروشد باك از بی آبروئی ندارد . خداشاهداست‌بنده ازجرات اینطور اشخاص درعجبم که‌فکر نمیکنند دنیای دیگری هست که مرحوم مجدالاشراف سرراه به آقای محلاتی یاعلامه برقعی بگیردو بگوید آقای‌دین‌دار من‌کی به‌خوی رفتم‌که این تهمت‌هارا به‌من می‌زنید من جز به‌خراسان سفری‌نرفته‌ام نه‌عمراً تبریز رفته تا خوی‌را دیده باشم ،یا چنین مدعی که برایم تراشیده‌اید دیده یا اسم اورا شنیده باشم چه‌جواب خواهیدداد ؟ اینهم مانند نقل قول‌آن سید شیادی است که ازمرحوم‌حاج ملاسلطانعلی شاه‌نموده‌بینکم‌وبین‌الله این‌اتهامات خداناپسند ،این‌دروغهای رسواکن مدرك بیدینی یاکفر عده‌ای‌خداپرست می‌شود ؟ !

مرحوم مجدالاشراف تاسال‌آخر حیاتش روزه‌سه‌ماه اودوروزش ترك نشددرمرض موتش از نوافل مستحبی غفلت نکرد یك‌عمر مردم‌را به‌خدا پرستی ارشادکردو به‌ریاضات آشنا نمود .

آیا باورکردنی‌است‌که به‌یکی بگوید تکلیف ازتو ساقط است .آیا ازاینهمه مریدکه درتبریز ونقاط دیگر دارد یك‌چنین دستوری شنیده شده این دستور منحصراً باید به‌شیخ عبدالصمدداده‌شودتا آقای محلاتی یا علامه برقعی باآب‌وتاب‌کتاب‌خودرا پرازفحشاء ومنکر نمایندو به‌این سبب خودرا دین‌دار ودیگران‌را بیدین بشمارآورند آیا معنی‌ترویج دین‌همین‌است .

آقایان اگر برای حفظ دنیای‌خود ازخدا نمی‌ترسید اقلا ازرسوائی‌خودخوفناك باشید مرحوم مجدالاشراف‌را بنده‌درك‌کرده سیدی جلیل ، عالمی نبیل ، زاهدی بی‌بدیل بود هرگز ازحفظ ظاهر شرع غفلت ننمودو آنهائی‌راکه‌تربیت نمود همه‌متعبدو متهجد به‌تمام معنی ازدنیاگذشته‌و به‌آخرت پیوسته‌که تا امروز که‌نوبت زمامداری‌این

سلسله به آقای دکتر گنجوی رسیده بدستور سابقین درخانقاه‌های خودعمل می نمایند چنانچه مشاهده اندك انحرافی از حفظ ظاهر و عمل بباطن ندارند و سابق بر این عرض کردم بزرگ دشمن سلسله گنابادی مرحوم شیخ عباسعلی بود که‌پس ازسی‌سال بقول خودش انصراف‌حاصل نمود کتابی بنام‌کیوان نامه‌نوشت. آنچه توانست‌درآن مشایخ‌را ذم نمود اینگونه افتراآت را اگراوسراغ‌داشت بیشتر و بالاتر می‌نوشت حال اینکه باآنهمه‌کینه‌توزی یك‌کلمه‌که بوی این‌معانی‌رادهددرکتاب‌خود نیاورده پایه حرف خودرا روی‌این‌آورده‌که سی‌سال خدمت‌کردم چیزی‌بدست نیاوردم منصرف شدم آنهم به تعبیرات خود خودرا رسوا نموده که مرادش بدست آوردن مادیات بوده .

عجبا آقای بزرگوار بزرگانی که‌درکتاب رجال نام‌نویسی نشده‌اند مردودمی – شماردولی هرکاذب مفتری‌آنچه درباره‌آنهاگوید معتبر می‌شماردوترتیب اثر می دهد بلکه‌آن‌را ثقه میداند چون‌دروغی بروفق‌مذاق ایشان بافته‌یاهم ناله به‌ایشان گردیده ایراد‌به‌سعدی وحافظ وشعراء دیگر واردمی‌آوردکه متملق‌وگدائی بودند برای‌نان‌مدح ومنقبت این‌وآن‌راکردند جال‌اینکه خلاف‌واقع‌است ولی بقول سیدی‌که‌خودمیگوید من‌این افسانه‌را درست‌کرده‌ام‌که سرکیسه ازآنهاکنم تهمتش‌را مستندخودقرار میدهد کذب‌کاذبی‌را دلیل برکفر صادقی‌می‌آورد .

حقیر مکررگفته باز میگویم وموکد به قسم‌میکنم‌که به خدای حلیم نه صوفی هستم‌نه به‌هیچ‌کدام‌ازاین‌دستگاه‌ها سرسپرده‌ام‌نه‌دعوی علم‌واجتهاددارم نه‌صاحب‌محراب ومنبری‌می‌باشم فقط به‌لباس دینی‌که عبارت ازعمامه وردا باشد ملبسم درعین حال دلم میسوزدکه چرا شاخصین اسلام مشی خودرا طوری قرارمی‌دهندکه آبروی اسلام‌رادر اثر نگارشات بی اصل ضایع سازند بایرادات بارده و حجت‌های‌کاذبه ناقصه‌کافر‌نامه درست‌نمایند

مگر نیست که خدا می فرماید « و لا تقولوا لمن القی الیکم‌السلام لست مومنا » مگر نیست که میفرماید « ولاتجادلوا اهل الکتاب الابالتی هی احسن » آیا اگراینهاراهم چون یهودونصاری بشمار اهل‌کتاب آوریداگرحجت قاطعی داشته‌باشید بزبان‌خوش‌وبیان‌واضح‌درمیان‌آرید،شما به‌اسلام خیانت کرده‌اید؟!که در حق و نا حق ملتجی به‌حربه تکفیر می‌شوید .

خوب‌است قدری بخودآئیدواز لطمه‌ای‌که به اسلام زده‌اید پشیمان‌گردیدبنده آقای محلاتی‌را نمی‌شناسم وکتاب ایشان‌راهم بحمدالله ندیده‌ام ولی‌فضیلت ایشان‌راaز بعضی جملاتی‌که آقای علامه نقل‌قول فرموده‌درك نمودم ازخدا می خواهم که مارا به عیوب خود بینا و بنادانی خود دانا فرماید تا بلکه آبروی نویسندگی محفوظ بماند انشاءالله تعالی .

ازجمله بهتانهائی که به‌مرحوم حاج ملا سلطانعلی وارد آورده‌اند تجویز یك زن‌برای دوبرادر یاحلال‌کردن خواهر به‌برادر یا عقد زنیکه شوهر داشته باشد برای دیگری وامثال این‌اباطیل‌وماننداینکه بدستگاه دولت‌سازش داشتند‌برای‌آزارمعاندین خود با بردن آب و زمین مردم را بغصب تا میرسانند باینجا که خونها ریختند الخ . . .

ازهرچه بگذریم آیا این حرفها باورکردنی است ؟! کسیکه خودرا به مسند ارشاد متکی‌میداند وبه‌تهذیب اخلاق دستورمی‌دهد ومقام روحانیت خودرا میخواهد نشان‌مردم بدهد بی‌علاقه‌گی بدنیاراگوشزد عموم نماید یا بالاتر برویم خودرا مأمور ازجانب‌امام برای‌حفظ ظاهروباطن بداند ، آیا معقول‌است که‌این فتاوی مخالف‌شرع واین‌عملیات ظالمانه‌را داشته‌باشد ؟ فرضاً بفرمایش مخالفین اصل وحقیقتی در میان آنها نباشد آنقدر مدرك ندارندکه‌حفظ ظاهررا بنمایندکه مورد چنین‌ایرادی‌ازطرف چنان‌آقائی نگردند؟ !

حجة‌الاسلام آقای حاج میرزا آقاکازرونی حفظه‌الله تعالی‌که‌اکنون درتهران به‌امامت مسجدی مشغولند دونقل برای بنده‌فرمود بی‌مناسبت نمیدانم‌دراینجا بعرض

برسانم . اولا ایشان مدتها در نجف روزگار گذرانیده با استفاده ازمحاضر بزرگان علماء اعلام باهمه آنها درواقع سمت محرمیت پیدا کرده ازمکنونات آنها اغلب مطلع می بوده آنوقت علماء طبقه اول در نجف عبارت بودند ازمرحوم آیةالله آقامیرزا حسین نائینی مرحوم آیةالله آقا سید ابوالحسن اصفهانی ومرحوم آیة الله آقای آقا ضیاء عراقی ، مرحوم آیةالله آقا شیخ محمدکاظم شیرازی، مرحوم آیةالله آقاسید علی آقا، مرحوم آیةالله آقا سیدمحمد فیروزآبادی ، مرحوم آیةالله آقا شیخ احمدکاشف الغطا . . . چون مطلب مربوط به آقای نائینی است ازدیگران صرفنظر میکنم .

مرحوم نائینی مجتهدی بود مسلم ونزد اغلب رجحان آنمرحوم بردیگران مسلم بودوهم مبتلا به ثقل سامعه بودهم به ثقل زبان بنده نگارنده مجالس حوزه درس ایشان رادیده ودیدنی بود حدود سن آن مرحوم شاید ازهشتاد متجاوز بود . (تااینجا برای توضیح عرایضم حاشیه بود) آقای حاج میرزا آقا فرمود شهرت دارند که آقای نائینی (بنده به تعبیر خودش میگویم) بچه بازاست العیاذ بالله . اشخاصی که این لکه را به دامان پاك آن مرحوم زدند البته غرضشان تخریب بود ، زمینه راهم درست کردند باین معنی که مرحوم نائینی با صراف معتبری در بازار سروکار داشت در واقع امین و مروج ایشان بودوبه مقام روحانیت ایشان هم ایمان داشت .

این بهتان یا جمله رکیك را به حاج آقا تزریق نمودند که وسائل لنگی کار آن مرحوم را فراهم سازند اتفاقا آن شخص صراف پسرزیبائی داشت گفتند اگرمیخواهی امتحان کنی فردا فرزندت را به برخدمت ایشان به بین تا چه می بینی ازاینطرف آمدند خدمت آقای نائینی گفتند که حاجی صراف فرزندی دارد که منحرف گردیده ما اورا ترغیب بخدمت شما نموده ایم اگر آمد خیلی ملاطفت باو بفرمائید تا ازحسن اخلاق و محضر عالی شما انصرافی حاصل کند بیچاره آقای نائینی خالی الذهن پدروپسر را پذیرفت وباپسر زیاد ملاطفت فرمود . ازاین مشاهده حاجی را شبهه حاصل گردیدو معاندین نتیجه خود را گرفتند .

دیگر آنکه مرحوم آیت الله آقای سیدکاظم یزدی که ازدنیا رحلت فرمود فرزند صالح او یعنی آقا سیدمحمد که ازحیث فضل معروف وازجهتی هم فرزند آیةالله یزدی یعنی مقلد شیعه ازعرب وعجم باداشتن وجوهات بریه زیاد که ازآنمرحوم مانده خوف مرجعیت او بود یعنی وسائل مرجعیت راازهرحیث برای او فراهم دیدند درمقام بر آمدند شهرت دادند سیدسنی است . به عربها هم تزریق کردند که بروید ازاو بپرسید «اشهدان علیا ولی الله » را دراذان واقامه ترك کنیم جایزاست اگرگفت خیر شیعه است اگرگفت مانعی ندارد بدانید سنی است آمدند بهمین دسیسه آن مرحوم را بدنام به سنی کردند که نتوانست درنجف بماند رفت دق کرد وازدنیا رفت . وخودنگارنده مواردی از همین قبیل سراغ دارم که بیان آنها بسیار نازیباست ونمیگویم شاهد مدعا این است که چون غرض درکار آمد مانعی ندارد ازاینکه مجتهد هشتاد ساله را بچه باز یا سیدمحترمی راسنی نمایند آنچه به مرحومین مجدالاشراف وحاج ملا سلطانعلی گفته ازهمین جور دلسوزیهای اسلام خواهانه است که همراه با غرض ودشمنی است .

بنده بطورقاطع ویقین کامل باقیدقسم مؤمنم که این اتهامات نسبت به آن دو بزرگوار بدون اطلاع و مداخله یا تمایل مراجع نامبرده بوده ویقین دارم که اگر علماء کمترین اطلاعی حاصل کرده بودند ازاینگونه نوشتجات ننگین سراپا فحاشی وهتاکی جلوگیری میکردند ولو بصدورحکم بودوعاملین این اعمال نکوهیده ازقبیل همان شیخ عبدالصمد یاآقا سید شیادا ندکه اصلا پای بند بدین نبوده وبرای اطفاء شهوت خود بوده وقتیکه پایه غرض تا اینجاها کشیده شود چه انتظاری است که چنین کتابها نوشته نشود و چنان اتهاماتی روا ندارند « نعوذ بالله من شرور انفسنا » .

آقا میفرماید

با اینکه شعراء وصوفیان درکتب خود طعن به علماء وزهاد میزنند و ایشان را ریاکار وسالوس می نامند باید ازایشان پرسید که شماکه اهل ریا نیستید چرا اینهمه تظاهر به کرامات می کنید وکتابها برای درویشان مینویسند چنانچه درنفحات می نویسد شیخ سدرائی

روزی هفتاد هزار ختم قرآن می کند و مولوی در چهار کام یك ختم قرآن کرد و فلان مرشد ریخته‌گر در شط بغداد رفت غسل کند چون سر فرو برد از رود نیل مصر سر در آورد هفت سال در آنجا ماند زن گرفت سه فرزند آورد بعداً رفت در رود نیل غسل کند از شط بغداد سر بدر آورد دید همان ساعت روز جمعه است که باید سجاده صوفیانرا به مسجد برد صوفیان به او گفتند قدری دیر آمدی .

بنده از حوصله آقا متعجبم که اینهمه گردش میکنند تا شیخ سدرائی موهومی پیدا کنند که فلان گفته او روزی هفتاد هزار ختم قرآن میکند یا مولوی راگفته هر چهار کام یك ختم قرآن مینماید یا گفته‌اند فلان آنطور غسل کرد ،

آقای بزرگوار شما که از سنی‌ها اگر حرف حسابی هم داشته باشند نمی پذیرید چطور این قولهای سخیف بی اصل که اگر اصلی داشته باشد و کسی نوشته باشد به تمسخر و لوده‌گری بوده مدرك صحت گفتار خود قرار میدهید نقل قول این و آن که دلیل بر حسن و یا سوء عقیدت کسی نمیکند .

شیخ سدرائی کیست که نامش در جریده عرفا ذکر نشده ، ریخته گر کیست که چنین سیری نموده ، کجا مولوی چنین ادعائی کرده که مدرك فرموده‌اید ؟!

با صدها فرض محال اگر بخواهیم بمولوی چنین حرفی را بچسبانیم مگر بعید است مگر ثواب سه سوره اخلاص ثواب یك ختم قرآن نیست ؟! چه جای استبعاد است حال اینکه اینطور گفتار ها خود گواه بر کذب خود است. نویسنده را صنع لازم ، گوینده را صحت قول در صورت عدم مراعات این دو معنی نتیجه‌ای جز فضاحت نیست .

آقا میفرماید مکاشفه

حاصل فرمایش اینکه هر که از خدا رو برگرداند هر کشفی کند از شیطان است .
سنی‌ها از خود مکاشفه بیشتر ذکر کرده‌اند. فلان چه گفته بهمان چه نوشته. بنده در خصوص کشف و کرامت قبلا تا حدی بعرض رسانیده چون ایشان یك مطلب را چندین بار مطرح

میفرمایند ناچار باید به جوابگوئی پرداخت .

بنده از آقا سؤال میکنم که آیا تمام مکاشفات شیطانی است یا که بعضی دون بعضی اگر بفرمائید تمام شیطانی است منکر اصلی مسلم و عرفی خلاف ناپذیر شده‌اید ، اگر عقیده به مکاشفات اصیل هم دارید چرا انکار عموم می نمائید . خواهی نخواهی در اثر ریاضات اعم از مشروع و غیر مشروع مکاشفاتی حاصل میشود .مثلا اگر کسی بسبب ریاضات حقه دارای کشفی شود گناهی دارد ؟ مقام انسان کامل فوق این است که کشف استار برای او کمالی باشد انسان را قدرتی است که مرده زنده نماید ، کور بینا کند ، فقیر غنی نماید و هم چنین تصرفاتی محیر العقول در عالم و آدم بنماید . اخبار به بعضی امور جزئیه فضیلتی نیست .

مرحوم حاجی محمد جواد بیدآبادی رحمه‌الله بعضی اوقات به مرحوم آیة‌الله آقا میرزا ابراهیم محلاتی طاب ثراه وارد میگردید چون مرحوم میرزا به آن بزرگوار ارادت داشت از خدمت و کسب فیض حتی اقتداء صلوة غفلت نمی فرمود . مرحوم آیة‌الله آقا میرزا سید محمد رضوی فرمود وارد گشتم بر حاج محمد جواد حال اینکه بحال جنابت بودم تا مرا دید فرمود برو پاك شو آنگاه بیا نزد ما ، آیا میتوان باور کرد که این از القاآت شیطان بوده ؟

مرحوم علاءالدوله حاکم شیراز شد و او شخصی لایق و کاردان و در عین حال هتاك بود با این اشخاصی که دارای حیثیت و مقامی بودند چندان اعتنا نمیکرد بلکه در مقام کسر سورت آنها بود، به نظافت و زینت شهر علاقه مفرط داشت چندفقره به زیارت حضرت شاه چراغ رفت از وضع صحن و حرم که انصافاً بسیار زننده بود نگران گردید با مرحوم مجد الاشراف طاب ثراه بنای خشونت و ناسازگاری گذاشت بطوری که برای وهن آن مرحوم به هر کس می خواست فحاشی کند میگفت آب حوض شاه چراغ بگور پدرت و حقاً هم از هر پلیدی پلیدتر بود . این مخاصمه دامنه پیدا کرد و مرحوم مجدالاشراف برای رفع شر او توسلی پیدا میکنند در عالم مکاشفه باو میگویند به احمد فلان و فلان بگو و تا آنوقت

کسی نام علاءالدوله‌را نمیدانست حتی در تهران. این پیغام‌راکه میفرستد اوکاملاارادت پیدا میکند .

حاصل اینکه هرکس ازطریق مشروع و توسل به‌اولیاء واعمال‌ریاضات‌حقه‌وارد شودشیطانرا به‌اوراهی نیست خودش‌هم گفته :«لاغوینهم اجمعین الاعبادك‌منهم‌المخلصین ونیز درقرآن است‌که خداوند بشیطان فرمود : « ان عبادی‌لیس لك علیهم سلطان » خودبنده‌دروقتی بقدری ابتلاء پیداکردم‌که‌هیچ راه فرجی برای خودنمیدیدم‌وراستی ازهروسیلهٔ مایوس گردیدم . شخصی نا آشنا یاکم‌آشنا رسید گفت‌دست‌وپا مزن تقدیر توفعلا گرفتاری است هرچه کوشش کنی زحمت خودرا زیادترمیکنی بگذار تا مدت نحوست‌سرآید خودش درست‌میشود . ازفرط‌گرفتاری اعتناء به‌گفته‌او نکردم‌رو به‌جانب اعتاب مقدسه‌عراق‌آورده درآنجا مدتی درهرمکان‌مقدسی اذکارواورادی‌شروع نموده ازهمه‌گشایش مهمات‌خودخواسته‌اصلا‌تاثیری ندیده خسته‌شده‌آمدم کاظمین‌علیهما‌السلام نامه‌ای ازآن شخص به‌من رسیدکه حاصل مضمونش این‌بود نگفتم‌دست وپامزن دیدی آنچه‌بتوگفتم . تا چندی بعدهم‌آن‌گرفتاری بود تا خودبخود بحمدالله رفع گردیدولی پس‌ازمدتی طویل . بازدراینجا ناگفته نگذارم .

مشهدی‌کریم‌پاسبان که‌سابق‌ایام‌شبها درشیراز پاسبانی بازار بین‌الحرمین‌معروف به بازارآقا مینمود بنده پیش ازآنکه این ابتلاآت رادرك کنم بنا به‌سابقه‌ارادتی که باوداشتم‌گاهی سرافرازم میکرد یکروز آمد گفت کمرت را محکم ببندکه خیلی سختی‌ها درپیش‌داری‌ورفت . امامشهدی‌کریم شخص عامی بیسواددرسلك‌پاسبانی‌اغلب حرفهایش چون داش‌مشتی‌ها خشن ودرشت بودلباسش‌هم مطابق شغلش‌همان‌کلاه نمدو قباء سه‌چاك وتنبان گشاد همه‌کهنه بود ، درعین حال یکی ازاولیاء بود و کسی اورا باین‌صفت‌نمی‌شناخت وخودهم مایل نبود .

بنده چون ازاو خبری یافته بودم خیلی اورا محترم می‌شمردم تا اواخر عمرش مدتي مي‌ديدم دست‌راستش‌را درپارچهٔ‌حائل گردن ، قرارداده ، حیامی کردم‌که سؤال

کنم که دستت‌را چه صدمه‌ای وارد آمده تا وقتی ازاوپرسیدم‌که بابا چرا دستت‌را به گردنت حائل‌کرده‌ای گفت ! خودم‌کردم‌که لعنت بر خودم باد گفتم ممکن‌است‌تفصیل کردار خودرا بگوئی ؟ گفت برای‌تو می گویم . من‌خیلی دلم اولاد می خواست خدا نمیداد تا وقتی رفتم خدمت شیخ گفتم :کدام‌شیخ ؟ گفت : شیخ مفید (ازحالات آن مرحوم مختصری قبلا نگاشته وبعدا هم شاید بنگارم اجمالا آن عالم جلیل الشان و زاهدی بی‌مانند ومرتاضی‌واقعی بود) به‌اوعرض‌کردم من‌اولاد می‌خواهم‌فرمودصلاحت نیست‌برو ، رفتم‌پس‌ازچندی‌باز تمناشدید‌گشت رفتم‌خدمتش‌تقاضاکردم‌فرمودبروصلاحت نیست .

مثل‌اینکه روزبروز شدت میلم به خواستن اولاد زیادتر می گشت تاوقتی رفتم خدمتش بطور التماس خواهش کردم فرمود اولادبتو میدهند به سن چهارده سالگی می‌میرد توازفرط اندوه ومصیبت ببلائی مبتلا می‌شوی که‌کشنده تواست ،من جاهل ، من نادان گفتم : با همه تفصیل میخواهم ، فرمود : شبها فلان ذکررا بخوان . تلقین ذکرکرد وبمدتی معین .

من از فرط اشتیاق شبها می‌آمدم مقابل درحرم حضرت شاه چراغ رویك پا می‌ایستادم‌ذکرمیخواندم‌ومیرفتم«سردم»که وسط بازار بین الحرمین بودتاخدا فرزندی دادنامش‌راحسین‌گذاشتم اگر یادت‌باشد درمکتب خانه آقا سیدمهدی باتوهمشاگردی بودگفتم یادم هست ؟ گفت : من آنقدر باین فرزند علاقه پیدا کرده بودم‌که گویی حیاتم اواست به‌سن چهارده که‌رسید ازدنیا رفت به‌مردن اوتاب وتوانم‌رفت صبروامانم رفت‌شب«سردم»ازشدت اندوه دستم رفت در منقل پرآتش‌سوخت ، بابا هر سوخته علاج دارد سوختن من علاج ندارد واین کشنده من است وپس ازمدتی در اثرهمان‌سوختن دست ازدنیا رفت .

اگرازاین قبیل وقایع بخواهم به‌عرض برسانم ازمقصود بازمی‌مانم انشاءالله باز بموقع گفته خواهد شد . مقصود از بیان این سرگذشتها این است‌که مدلل‌دارم برای اولیاء خدا مکاشفه بسیار مهم نیست بلکه‌کرامت هم‌که بعد از این به‌بیان‌آن میرسیم

چندان مهم نیست عمده رسیدن به مقام انسانیت است همان مقامی که بگوید کن فیکون گردد .

چنانچه عرض شد انسان را مقامی است که جز خدا هیچ شیء رتبه او را نمیداند و باو نمیرسد ، اجمالا هر چه هست در عالم غیب و شهود مخصوص انسان و برای انسان است البته آن انسان را شرایطی است که از فهم و درك بنده. و امثال بنده جداست . چه خوب فرموده حضرت نورعلی شاه ثانی که مامور به امری بخصوص اگر صد امر دیگر را انجام دهد مقصود را بانجام نرسانیده، از هر موجودی کاری و صفتی و کمالی بظهور میرسد . آفتاب روشن کند نور دهد ، میوه‌ها را بپزاند، سردی هوا را بردارد، لعل و یاقوت بپروراند ، سبزه برویاند ماده امطار را بهیجان آورد ، سال و ماه و روز بشمارد ، راه‌ها را بنمایاند . لکن لطیفه سیاره انسان را در بغل ندارد و لطائف تمام ذرات را انسان دارا است علاوه از تمام آنها دو جنبه نفس را که عقل عملی و نظریست که از آنها معرفة الله آید ، علم و معرفت یا بدو به آن دو بال به آسمانها برآید . این دو جنبه را سایر موجودات ندارند ، دل دیدهٔ انسان و بصیرت جان است اگر بتن گراید از راه دیده بیند اگر از گوش بشنود از عالم خبر گیرد اعضاء عالمی را داثر نماید، اگر بخود پردازد مثالی چون نهر جاری روان سازد ، اگر با روح پرواز کند همه چیز گردد ، بتمام اسماء الهی مسمی شود و مظهر تمام انوار گردد، ماده بشر خاك و آب و نطفه ناپاك است « اوله نطفة قذرة آخره جیفة قذرة و اوسطه حامل القذره » پس شرافت انسان به روحی است که « نفخنا فیه من روحی » پس آدم که گفتی روح الله گفتی دیگر چیزی نیست که نگفته باشی .

خودرا نیك بشناس که تمامیت و احسنیت و خالقیت او بتو است جان و عقل و نطق در خلقت آدم بود که ملائکه تمام به سجده او گرائیدند و بتمام معنی و قوی به اطاعت او تسلیم شدند. گوهر گرانبهای انسانی را در خود یاب، انسان کامل علی و اولاد طاهرین (ع) اوست که فرمود: «انا الصراط انا المیزان انا النهر انا الکوثر انا العرش انا الکرسی انا النور انا الاول انا الآخر انا الظاهر انا الباطن » و فرمود : لا یوجد العلم الا ههنا و اشار الی صدره»

در، در این صدف است ، مرد در این گرد است، جمال در زیر این نقاب است ، حقیقت تابان در این حجاب است . پس هر که باین در آشنا شد بهره میگیرد ، چه بهره‌ای؟ بهره‌ای که هرچه بخواهی می یابی ، خودرا دوست دار که نماینده محبوبی در این زمینه باز هم ناگفته زیاد است انشاءالله بقدری بگویم که به مقام انسان پی بریم .

میفرماید بدعت نهم صوفیه نصب مرشد و قطب و ولی امر است

هر طالب ریاستی بعنوان پیر ، یا مرشد یا قطب خودرا واجب الاطاعه میدانند و او را اولی امر میدانند و با او بیعت میکنند و کرامات و کشفیات برای او جعل میکنند و حال آنکه منصوب به این مقام باید از طرف خدا و پیغمبر باشد .در قرآن میفرماید: «اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم » و اولی الامر منحصر در دوازده امام است که ایشان را خدا معین کرده و هر کس غیر ایشان این ادعارا بنماید کذاب و باطل است فرموده :« ولا تطع منهم اثما او کفورا ، میفرماید : «ولا تطع الکافرین » .میفرماید :«ولا ینال عهدی الظالمین » و تمام این مرشدها غیر معصومند و به اقرار خودشان گناهکارند .هر گناهکاری ستمکار است وستمکار لایق واجب الاطاعه بودن نیست . اینها خودرا اولی امر میدانند، محیی الدین خودرا خاتم الاولیاء میداند ، متوکل عباسی ظالم را اولی الامر ظاهری و باطنی میداند .

مثنوی فضیل راهزن را از اولیاء می‌شمارد در تفاسیر نوشته‌اند که امام فرموده مقصود از آیه « ائمة یدعون الی النار» آن پیشوایانی است که خودرا مرشد و پیشوا قرار داده‌اند که آنها مردم را بسوی دوزخ میکشانند . دنباله این مطلب را طولانی فرموده که بنده خلاصه‌ای از شاه بیت قصیده ایشان را نگاشتم تا به باقی درد دلها برسم .

اما ولي ـ بنده نمیدانم مقصود آقا از ولي كدام ولي است چون خيلي معاني براي

ولی‌شده، خدا ولی‌است بمصداق « اللّه‌ولی‌الذین‌آمنوا »وقوله : « وهویتولی الصالحین» وقوله : « انت‌مولانا فانصرنا علی‌القوم‌الکافرین » وهمچنین آیات دیگرکه‌خدا ولی است بلکه یکی‌ازاسماءاو تعالی‌ولی‌است یااینکه پیغمبر (ص) وامام ولی‌است بمصداق: « انما ولیکم‌اللّه ورسوله ...الخ » وآیات دیگر . یااینکه مؤمن ولی‌است بمصداق: « الاان‌اولیاءاللّه لاخوف علیهم ولاهم یحزنون » یااینکه موالی ظاهری‌است چون پدر برفرزند ومرد برزوجه وقیم برصغار ، مالك برعیت ، شاه بملت ، فرمانده به سرباز، بزرك به‌کوچك الی‌مالانهایه .

امامولایت خدایتعالی بطوری‌که مرحوم سبزواری رحمه‌اللّه درشرح اسماءبیان فرموده یعنی متولی بتمام امور عالم و متصرف بتمام آنها ، در واقع مالك بالاستقلال چون ولی یکی ازاسماء اوتعالی است اوولی حمیداست ولابد است که‌برای هر اسمی مظهری باشد در اینعالم‌که ولایت منقطع نشود ، یعنی باید همیشه ولی وجود داشته باشد بخلاف رسول و نبی که این دوازاسماء خدانیست ومظاهری‌هم ندارد ،چنانکه ختم‌شدرسالت به‌پیغمبرما(ص)فرمود: « لانبی بعدی » وباالجمله این دواسم یعنی‌رسول ونبی‌مختص‌است بعباد چون خدا به بندگان خود لطیف است باقی گذارد برای آنها نبوت عامه که‌مراد ازخبردادن معارف وحقایق بدون تشریع و بدون اخذ من‌اللّه‌بدون واسطه ملك بلکه بوراثت‌واجتهاد . چنانچه فرمود : « العلماء ورثة‌الانبیاء »پس‌فقهاء مظاهر علم نبی‌بما هو نبی واولیاء وعرفاء مظاهر اوست بماهوولی نه‌ازحیث اینکه‌او نبی‌است واو(ص) به‌آنچه‌دارد ازمقام‌ولایت اتم‌واکمل است ازجنبه نبوت برای‌اینکه جنبه‌ولایت اشتغال محض‌است بحق‌ونبوت جهت خلقی دارد وتوجه بسوی‌خلق است و شك‌نیست که‌ولایت اشرف است برای‌اینکه‌ابدی است ولی رسالت‌ونبوت‌منقطعه است پس‌وقتی شنیدی‌که میگویند ولایت افضل ازنبوت است قصد همین است‌که این هردو مقام درپیغمبرما (ص) جمع بود بطوریکه تابع ولی دیگری نبود . پس بنابفرمایش

مرحوم حکیم صمدانی اعلی‌اللّه مقامه ولی‌همیشه باید بین‌مردم باشد (۱)

ناگفته نماندکه ولایت کلی مخصوص پیغمبر (ص) وخلفاء دوازده‌گانه او است صلوات‌اللّه علیهم وولایت جزئی بطوریکه عرض‌شد درتمام طبقات ساری‌است . وبرای ولی‌دومعنی کرده‌اندیکی آنکه‌اورا ازماده‌فعیل بگیریم که‌بمعنی مفعول است‌مثل‌جریح وقتیل . دیگرآنکه برای‌مبالغه ازفاعل بگیریم مثل علیم وقدیر .

حاصل‌اینکه ولی درلغت بمعنی‌قریب آمده زمانیکه عبد نزدیك بخدا گردید بسبب‌کثرت طاعت وعبادت واخلاص برحمت‌خدا نزدیك می‌شود وبه‌احسان او تعالی مستفیض‌میکردد. اینجاست‌که ولایت حاصل میشود . چون معنی ولی مفهوم گردید و محرزگردیدکه ولی خداست بعدازآن پیغمبر(ص) وخلفاء ازذریه‌او(ع) وپس از آن مومنینی‌که‌خودرا بخدا وپیغمبر نزدیك‌کرده‌اند جزاینکه اینهاولی جزءاندودرتحت ولایت مافوق اند نه‌مستقل به نفس خود جای ایراد بهیچوجه باقی نیست تا چه رسد به این که جزء بدعت شمرده شود و اینها هم که مدعی ولایت جزئی هستند خود را منصوب از جانب مافوق خودمیدانندوقطب ومرشد وامثال این کلمات تشریفاتی است که انشاءاللّه چون به بیان نجباء ونقباء و اوتاد رسیدیم معانی واقعی آنهارا متذکر می گردم .

بلی هرکس کسی‌را بمقام ولایتی‌که عرض شد شناخت بااو بیعت میکنند واورا فرمانبرداری میکنند چون اورانایب ولی‌کل‌می‌شناسد وبایدهم همینطور باشد.

قبلا عرض شد که همچنانکه علماء رشته اجازات خود را متصل به امام (ع) مینمایند اولیاء هم همانطور سلسله اتصال خودرا به‌امام منتهی مینمایند . هیچیك‌از عرفاء شیعه‌دعوی استقلال نکرده همه خودرا تابع میدانند .

---

(۱) مولوی فرماید : پس‌بهردوری‌ولی قائم‌است آزمایش تاقیامت دائم است
ونیزدرقرآن‌مجیدخداوندمتعال میفرماید: « انی‌جاعل فی‌الارض خلیفه» نیز بعض‌ائمه اطهار فرموده‌اند اگرزمین ازحجت خالی‌شود اهلش‌را فرومیبرد .

پس هر نوع امر و نهی نمایند گوئی از جانب امام است این آیات را مشمول نمی‌شوند درحالات فضیل ومحی‌الدین تا حد مقتضی قبلا بیان شده محتاج به تکرار نیستم وبیعت هم امروزی نیست همیشه بوده (۱) چنانچه قبلا عرض شد «ولا یخفی علیکم» که تمام این ایرادات بارده مبنی براین است که بگویند غیر ازاحکام ظاهر احکامی نیست . هرچه هست همین است که ما خوانده‌ایم همه شریعت است وطریقت وحقیقت افسانه است ومعتقد به‌آنها کافر وجایگاهش درقعر سجین است .

نمیدانم چه اصراری است که به‌افشاء جهالت خود نموده وروی این‌عقیده کلیه اخبار وآثار بزرگان‌راهم تخطئه مینمایند . حال‌اینکه قضیه‌ازبس‌روشن‌است نزدکسی محتاج به اثبات نیست . هر کس از علماء اعلام‌که مشاعرش درچهار حصار جمودت محصور نشده‌ازمرحله‌قشری‌پا بالاترگذاشته کتابها درسیر وسلوك وعرفان‌وبیان طریقت وحقیقت‌نوشته‌اند ازاینکه یکچند نفر بخلاف آن وروی عناد وهوای نفس‌قیام‌نمایند چه لطمه‌ای به‌اصل‌قضیه وارد می‌آید .

اینجامیل‌دارم قدری ازکتاب مصباح السالکین مرحوم آیت‌الله فی العالمین حاج شیخ محمدکریمخان ابراهیمی بطور خلاصه واختصار بعرض رسانم . میفرماید: بدانکه طریقت سیرکردن بسوی خداست بانفس ومشاعر باطنی . چنانکه‌ازبرای‌بدن ظاهری عباداتی است برای‌بدن باطنی‌هم‌عباداتی است مادام‌که‌انسان بندگی‌خدانکند وخودرا خالص نسازد ترقی برای‌او حاصل نمی‌شود . خطا کردند آنهائی‌که طریقت راترك‌کردند وشریعت ظاهره راگرفتند . بجهت آنکه شریعت ظاهری محض اصلاح ابدان است وبدن هرچه صالح شود مادام‌که روح‌درآن نباشد میت‌است وحرکت‌ندارد ولکن چون روح پیداکرد زنده‌می‌شود ، پاك‌وپاکیزه‌می‌شود ، نزدیك بخدا میگردد، چون نزدیك بخداشد کارهای خدائی‌میکندواین‌تقرب جز به بندگی و عبادت‌حاصل

(۱) درقرآن‌آیاتی چندبرای بیعت‌زن‌ومرد میباشدکه برای‌آنهاکتب‌تفسیرزیادنوشته شده‌است .

نگردد.چنانچه فرموده : « وما خلقت الجن‌والانس الا لیعبدون » خلق‌را برای‌بندگی خلق فرموده‌وراه بندگی‌را هم نشان‌داده .

درحدیث قدسی میفرماید: « یا ابن‌آدم انا رب اقول کن فیکون اطعنی فیما امرتك اجعلك مثلی تقول للشیء کن‌فیکون یا ابن‌آدم اناحی لا اموت اطعنی فیما امرتك اجعلك مثلی حیا لا تموت » یعنی ای‌پسر آدم من پرورنده‌هستم که‌بهر چیزی بگویم بشومی‌شود توهم بندگی‌کن مراتاترا مثل‌خود قراردهم‌بهرچه بگوئی بشومیشود ای پسر آدم منم پرورنده زنده‌که نخواهم مرد توهم اطاعت کن مرا تا اینکه نمیری ابدا .

پس‌ملاك‌کلی اطاعت وبندگی مولی است واین امر منوط به‌توحیدکامل‌است‌که مالك‌کل‌شیء راخدا بدانیم‌وکسی‌را شریك درافعال اوقرار ندهیم مشرك‌شدندکسانیکه ازروی جهالت افعالی‌را نسبت بخالق‌دادندوحال آنکه قادر براین نیست‌که‌دفع‌ضرری ازخود نماید .

بایددانست‌که تمام افعال ازخداست . نهایت اینکه ازدست خلق‌جاری میکنند این‌است معنی « لاحول‌ولا قوة الابالله » یعنی ازهرطرف‌که روبگردانیم بهر طرف‌که روکنیم بحول‌وقوه خداست چون تمام مافی‌الوجود وتمام افعال‌را ازخدادانست بغیراز اومؤثری نشناخت . جزاورانمی‌خواند ، جزازاو نمیخواهد ، جز باوعلاقه نمی‌بندد آنوقت‌است‌که بهرچه نظرکند اورا می بیند (۱) هرچه‌بکنند برای اومیکنند ،هر چه بگویند یاد اوست . این‌است‌که اصلاح باطن یعنی سیر درطریقت بسیار سخت تر از اصلاح ظاهر است . اصلاح ظاهر نجاست را به‌آب‌میشوید ولی باطن اگر نجس‌باشد به‌آب طاهر نمی‌شود . باید بریاضت وترك هوای نفس واشك چشم طاهر نمود .

سالك باید ازخدا ترسان باشد . چنانچه ائمه‌ما علیهم صلوات‌الله ازخوف حق

(۱) درقرآن‌است : انماتولوا فثم وجه‌الله ونیز گفته‌شده : درهرچه نظرکردم‌سیمای تومی‌بینم .

تعالی ناله‌ها میکردند واز سخط او تعالی پناه به خودش می‌بردند چنانکه درفقرات مناجات پیغمبر (ص) عرض‌کرد : « اعوذ بك‌منك »و حضرت مولی فرمود اگر فردای قیامت امر شود باقلاده‌های آتشین مرا به جهنم برند توضامن من می‌شوی؟.

هم چنین ازسائر ائمه‌که حد اعلای بزرگی خدا وخود مختاری و قدرت اورا درك‌کرده به‌هیچ عمل خود جزاحسان خدا امیدوار نبوده وخوف هم دوقسم است‌یکی ازعذاب وجهنم‌که این‌خوف‌ناقصان‌است . یکی ازفراق‌ودوری ازعنایات‌خدا این‌خوف بزرگان‌است .چنانچه دردعاءکمیل می‌خوانی که‌عرض‌کرد: « هبنی صبرت‌علی‌عذابك فکیف اصبر علی فراقك » دردفراق درد روح‌است نه‌درد جسد که‌به مسکنی‌ظاهری آرام‌گردد . سالکان طریقت‌هم که پیرو ائمه اطهارند همین وادی‌را سیر مینمایند. تا اینجاکه ازآن بزرگوار به عرض رسانیدم تصرفاتی درعبارات شده ، اینجا فصلی‌را ذکرمیفرمایدکه میخواهم عین آنرا بنگارم .

میفرماید :طریقت‌درامیداست. بدانکه‌همچنانکه‌خدای‌توقادراست برعذاب قادر است برمغفرت ورحمت واسم غفار او درقوت مثل اسم منتقم است و هردو دردست او هستند وعده فرموده که‌بیامرزد پس‌امیدوار باش وامیدرا ازترس زیاده‌مکن وترس را همسر امید داشته باش که از شان مؤمن‌است و مردم‌گمان میکنندکه این‌دو باهم میسر نیست وحال‌آنکه ازبرای‌محبان‌و سالکان این‌امر حاصل است زیرا امید تو به چیزی است‌که اوقوت تو باشد وترس تواز‌چیزی‌است‌که اومفنی تو باشد ومحبوب دائماًمفنی تواست‌که پرده‌آنیت‌را میدرد تو را رو بخود میکشد ومنور بنور خود میگرداند تو دایماً روباو سیر میکنی وقوت ازاومیگیری وجان تو زیادمی شود روحت قوی می گردد پس ازجهت ضعفی‌که بتو میرسدکه توترسانی وازترس مفارقت مضطرب وخائفی پس‌ازخود می‌ترسی وروبخود اومی‌کنی‌که مراد ائمه اطهار سلام‌الله علیهم‌همین‌بوده . نه‌ترس بی محبت‌و نه‌رجاءبی‌ترس واین دوبالند برای دوستان وراه تحصیل این دو بال نشستن باعاقلان یعنی بزرگان .

بدانکه برای‌هرچیزی دوراه‌است یکی اشخاص یکی اعمال وراه شخصی اقرب است مثلا معرفت حاصل می‌شود به تحصیل علم وعبادت وریاضات ولکن باید آنقدر ریاضت‌کشید که‌گوشت وپوست انسان تحلیل رودگوشتی‌وپوستی از نوبیاوردتا فکرش اصلاح گردد وعلم پیداکند .ای‌بسادرعمر باکشیدن‌ریاضت‌ها بمقصدنرسد ودر بین راه ضایع‌گردد این راهی‌است‌پرازماروافعی‌وخارهای‌کشنده‌پس‌مبادا ای برادر دراین سفر تنها حرکت‌کنی :

خرد مو مین قدم‌وین راه تفته   خدامیداند وآنکس که رفته

مین مپر الاکه باپرهای شیخ-پس‌اگر تحصیل شیخ کنی بسا راه‌هزار ساله را یك‌روز می‌روی ، زحمت سی‌ساله را یك ساعت درست می‌کند . پس‌درمعرفت تحصیل شخصی باش که اوراه‌رفته باشد وبه منزل رسیده باشد ومطلب را دیده باشد وخود او مشتعل به‌نور حق گشته باشد وگمان مکن‌که خدا در عالم راه‌سهل‌را ترك‌کرده‌باشدو من‌وتورا به‌تعب ورنج بی‌استادی نگاه‌داشته باشد حاشاوکلا .

اول کسیکه خداوند به‌دنیا آورده انبیاء بودند و آخر کسیکه از دنیا می‌رود انبیاء هستند . جاهلان می‌پندارندکه خلق‌راخدا بما جاهلان واگذارده‌وحجج‌راازمیان برداشت ودنیا بی‌وجودایشان‌میگرددو حال‌آنکه محال‌است خدا تشنه بیافریندوآب عطا نفرماید . خدا اول‌نان‌راآفرید بعدگرسنه . همچنین خدای رؤف اول پیغمبران وحجت‌هاآفرید بعدازآن امر بشناسائی فرمود وراه شناسائی این‌است که‌تحصیل‌شخص امیدوارکنی وشخص ترسنده پیدا کنی پس‌ملتفت‌این معنی باش‌وازخداهمین را بطلب و سؤال بسیار کن وگریه وشیون وبی‌قراری نما تا باین مطلب‌فایزگردی .

بنده نگارنده میگوید که‌مشایخ فخام‌که تا حدی منکردرویشی هستندطریقت ووصول به‌مقصودرا بوسیله شیخ باکمال صراحت بیان میفرمایند ومعتقدآنهاهم همین

است که زمین هیچوقت خالی ازحجت ظاهر نیست (۱) و اولیاء خدا درزمان غیبت زمامدار مردمند وبدون آنها دنیا استقرار نمی یابد . نمیدانم چه‌باعث است که آقای بزرگوار منکرند ووجود شیخ یا قطب یامرشد رابدعت می‌شمارند . آنهارا آثم وکفوز میدانند اینها نیست مگر یا ازجهالت بسیار یا عداوت بسیارکه خودرا رسواسازند .

واماکرامت

مکرر عرض شد کرامت و خارق عادت برای بشر کامل شأنی نیست اگراین بشر اراده کند آنچه بخواهد می یابد وکارهای خدائی میکند . بشر خلیفه‌وجانشین خداست درارض . چنانچه فرمود : « انی جاعل فی الارض خلیفه » وقتیکه جانشین خداشد کارهای اورامینماید این عجیب نیست عجب این‌است که‌ما،دربیداءقشریات گم شده و خیال میکنیم بمنزل رسیده ایم تمام مراتب کمال انسانیت رادرتمیز نجاست‌و طهارت ظاهری میدانیم و تمام مقامات معنوی‌را درمدو الضالین وچهار غنه صلوات تشخیص داده‌ایم ،

حدانسان محدودنمی‌شود مگر رسیدن به رضوان خدا . اگرجسارت نکنم اینها درگودال محراب وبالای منبر پیدا نمی‌شود . اینها ترك علائق وزهد ازدنیا وما فیها می‌خواهد خوب گفته :

صمت‌وجوع‌وسهر وعزلت وذکر بدوام   تاتمامان‌جهان‌را کند این پنج تمام

ماکه‌یك مرحله‌ازآن‌را سیر ننمودیم بلکه خبر ازآن مراحل نداریم چه‌حق داریم‌که به‌راه روندگان یاراه رفتگان پرخاش نمائیم . فرمود : « رحم‌الله امرءعرف قدره‌ولم یتعد طوره »

اینجا بی مناسبت نمیدانم حکایتی که رفیق صدیق و سید جلیل آقای حاجی سید عبدالعلی بهشتی برایم نقل‌کرده بنگارم :

ایشان مدت های مدید درتهران مانوس به مرحوم صدر عراقی که هنوز ذکر

(۱) ازائمه اطهاراست : « لوخلت الارض من‌حجة‌لساخت باهلها »

اوصاف حمیده و فضائل کامله اودر افواه جاری‌است بوده . فرمود صدر عراقی برایم نقل‌کرد که من باچندنفردیگرهرصبح اول وقت خدمت مرحوم میرزا ابوالحسن‌جلوه تلمذ می‌نمودیم وآن‌مرحوم چون درفضیلت سرآمد اقران زمان بود وازعلوم جدیدو قدیم حظ وافی داشت همه طور محصل از صبح تا عصر ازمحضر آنمرحوم‌استفاده می کردند ومحل سکنایش درمدرسه‌ای بود مقابل مسجد شاه که تمام‌آن‌درمسیر خیابان واقع شدوازمیان رفت . شب‌وروزدراطاقی‌که آنجا داشت بسر میبردوآن مرحوم‌منکر موت ارادی بود هرچند شواهد وبراهین تمهید می‌شد همه‌را رد مینمودمرحوم صدر گفت که‌شب برف زیادی‌آمده‌بودکه عبوروَمرور درکوچه وخیابانها بسختی‌انجام‌میشد من ازبسکه شوق تحصیل وفیض یابی از محضر میرزا داشتم برف‌وصعوبت و دوری را نادیده‌گرفتم بازحمتی‌خود را بخدمت‌اورسانیدم‌دیدم‌بسیار پریشانحال و افسرده است گفت آمدی برای‌چه؟من امروز حال تدریس ندارم گفتم معلوم میشود اتفاقی ناگوار پیش آمده که شمارا مکدر نموده اگر مانعی ندارد مرا مطلع فرمائید گفت دیشب‌در حدود چهارپنج ساعت ازشب گذشته من‌مشغول مطالعه بودم در بازشد یکنفرآدم بلباس سربازی عهد قدیم باکلاهی پشم‌آلودولباس بهمان‌تناسب خودرا نشان‌دادگفتم: باچیزی میخواهی ؟ گفت : نه . گفتم : گرسنه‌ای ؟گفت : نه .گفتم استخاره میخواهی ؟گفت نه .گفتم : پس چکارداری ؟ گفت : اجازه میدهی بیایم داخل قدری بنشینم ؟ گفتم: مانعی ندارد . آمد گوشه‌ای نشست . من مشغول مطالعه شدم یکوقت متوجه‌او شدم دیدم خوابیده آمدم بالای سرش دیدم مرده خوب امتحان نمودم یقین‌کردم بمردنش وحشت‌مراگرفت فریادکردم‌طلاب مدرسه‌آمدند همه‌مردن اورا تصدیق نمودند.گفتم: فردا برای‌من زحماتی فراهم خواهدشد اینکه من نمی شناسم کیست صدوارث‌گردن کلفت پیدامیکنند وبامن‌بمخاصمه برمیخیزند چکنم چاره ازکه بخواهم من‌وديگران حیرت زده بخیال پیش‌آمد فرداهمه درخیال ، چندساعت بهمین منوال گذشت ناگاه دیدم مرده‌کم‌کم حرکتی بخود میدهد ناگاه برخاست گفت : مولانا موت‌ارادی‌آنست

که دیدی زندگی ارادی را هم نشانت دادم تا انکار نکنی خدا حافظ از در رفت بیرون .

دنباله حکایت مربوط به‌مقام نیست حالا چند هزار شاهد لازم‌است‌که خدمت آقا عرض‌کنند اولا این حکایت راویش ثقه‌است وقضیه‌هم بلا شك اتفاق افتاده برای اینکه شخص برجستهٔ بلکه نابغه زمان خود خیال‌وفکر خودراآنقدر سالم نشمارد که‌منکر کرامت‌وخوارق عادات بشود یکی‌ازپا برهنگانش می‌آید سیری‌رانشان‌میدهد ومیرود آنهم سیر کاملی‌که هم قدرت اماته‌وهم‌حیات‌که بسیار مشکل است‌نشان بدهد وضمناً حالی‌کندکه این علوم در صفحات کتاب وقال‌وقیل استاد وشاگرد یافت نمیشود این مدرس ومدرس دیگری داردچون به‌آن مدرس نرسیدی انکار منماکه‌انسان‌کامل مقامش ازملائکه برترست .

آقا میفرماید

دین‌راوسیله‌دنیاطلبی‌کردند. این‌موضوع‌انحصاری‌نیست‌آنقدری‌که‌درحجج‌اسلام وآیات‌کرام رواج‌دارد جای دیگر رواج چندانی ندارد . بخدا قسم این بنده ناقابل چیز هائی سراغ دارم که اگر بگویم به آبروی اسلام لطمه وارد می آورد نمیخواهم مجال بدست بیگانگان بدهم که‌برمسلمانی ما بخندند چون آقا آنقدر بی‌فکر نیستم که‌بدون نتیجه اوقاتی‌را صرف‌کافرکردن مسلمانان نمایم .

چقدر باید‌گفت که‌درهردسته خوب‌دارد بدهم دارد . آنهائیکه خوبان این‌قوم هستند دنیارا طلاق داده پای‌خودرا آنطرف نهاده‌سعی‌کرده‌که خودرا هم‌فراموش‌کنند وراستی‌هم‌کرده‌اند آنقدر نفس‌خودراذلیل‌کرده‌که تعظیم‌کسان وناسزای ناکسان‌برایش بی‌فرق‌است نه ازاین خوشدل نه ازآن‌تنگدل میگردد این افسانه‌هارا بازی‌کودکانه می‌پندارد نه بخیال امامت‌است نه‌موجه بودن نزد ملت و رواج بازار خودرااز عمامه کبیر و لحیه کثیر و عصا وردای زمین‌گیر نمیداند هیچوقت انتظار بوسیدن انامل از

کسی‌ندارد اگر ببوسند آنهم می بوسد هیچوقت صدر مجلس رااشغال نمیکند میداند هرجا بنشیند صدر است .

باری‌بگذریم ازاین وادی‌که خیلی دامنه پیدامیکند . رفیقی‌گفت‌رفتم یکی‌از آقایان‌را برای صرف ناهار بمنزلم دعوت‌کردم برای اینکه عندالله مثاب باشم‌باروی باز پذیرفت چون وسیله تهیه‌کردم گفتم چه‌بهتر‌که‌یکی دیگر راهم‌دعوت‌کنم‌تا ثوابم بیشتر‌گردد رفتم نزدآقای‌دیگر استدعاء سرافرازی نمودم . اول پرسید‌که‌کسی‌دیگر هم‌هست ؟ گفتم : بلی‌فلان هم تشریف‌فرما می‌شوند . گفت : اگرشرط میکنی‌که‌قلیان‌و وجای‌اول جلوی من‌بگذاری وجای مرا بالای‌دست اوقراردهی وسفره را محاذی من بیندازی با چندین شرط دیگر می‌آیم والافلا .

دیدم بدگرفتار شدم اگر ازآمدن این صرفنظر کنم بیم تکفیر است اگر عذر اورا‌بخواهم ازمروت دوراست. ناچار رفتم خدمت اولی شرح حال خودراعرض‌کردم برای‌اینکه رفع نگرانی ازمن بشود تمام شروطرا پذیرفت منهم ازدغدغه خلاص‌شدم اتفاقا خود آن‌آقای شرط‌کننده برای‌بنده کیفیت مهمانی‌را بیان‌کرد وهیچ خجالت‌از مقام علمی وریش سفیدآن‌دیگری نکشید .

بگذار آقای بزرگوار آنچه میدانم ودیده‌ام نگویم تا دنیا طلب‌و دنیا ناطلب درپرده بماند .

بازمیفرمایدمرشد یعنی چه وچه‌میگوید؟

کیوان دراستوارنامه که‌خود مدت۱۷ سال مرشد بوده میگوید : مرشدمیگوید باید تمام فکر مرید بمراد باشدتادل‌مرید پرازمن‌گردد . البته این‌مطلب حقیقت‌دارد باید‌هم همینطور باشد چنانچه قبلاهم اشاره کرده‌ام‌که سالك تا دستگیرورهبر نداشته

باشد نمیتواند بجائی برسد اگر تشخیص داده که این شخص همان است که مقصود داشته باید سراپا مطیع ومنقاد وفرمانبردار باشد . امرونهی اورا امرونهی امام بداند چون او را نماینده امام میداند چنانچه معنی تقلید مقلد از مجتهد هم همین است که بدون خواستن دلیل بپذیرد ومقلد هم بپذیرد چون قول او راقول امام میداند .

حرف اینجا تمام است دنباله فرمایشات آقاگر چه دراز است ولی جوابهم از همان است که عرض شد . بازهم ازاستوارنامه بیانانی در ادعاهای قطب فرموده که همه بیدلیل ومعرفی گوینده آنرا قبلا عرض کرده ام ویکی ازکتابهای اوبنام رازگشا نزدبنده موجود است که ازمرحوم ملاسلطانعلیشاه و فرزندش نورعلیشاه مذمت بسیار نموده و خودرا بالاخره رسوا نموده که پولها را من جمع میکردم میبردم سهم مراکافی نمیدادند درمقام انتقاد ازگفتار مرحوم شیخ عباسعلی نیستم و همان کتاب برای جوابش کافی است .

آقامیفرماید اقطاب مدعی وحی ومعراجند

وبه اجماع مسلمین و ضروری دین اسلام وحی بعدازپیغمبر منقطع شد وهمچنین معراج منحصر بود برسول خدا ولی این عرفا و صوفیان برای خود ادعاوحی و معراج دارند. چنانچه دراحوال بویزید نقل کردم در نفحات نقل میکنند که لقمان سرخسی گوید الهی پادشاهانرا چون بنده ای پیرشود آزادش میکنند تو پادشاه عزیزی آزادم کن . ندائی شنیدم که ای لقمان آزادت کردم . ابوسعید ابوالخیر گوید شبی با پیر ابوالفضل در خانقاه نشسته بودیم ودر بسته بود وبین ما سخن درمعارف میرفت تا مسئله مشکل شد لقمانرا دیدم که ازبام خانه درپرید وپیش ما نشست وآنمسئله را جواب گفت ونیز درصفحه ۴۲۹ گوید شیخ سعدالدین گفت خدا مرا بشارت داد که هرکه سخن تو بشنود نطفه علم وعمل دراو ریخته شده ونیز گوید وقتیکه مرا بمعراج بردند روح از قالب من سیزده روز جدا گردید وخبر نداشت که چند روز بیروح بوده تا باو گفتند. ودر صفحه ۴۴۳ گوید :

علاءالدوله صوفی گفته : بدایة الاولیاء نهایة الانبیاء . در صفحه ۴۴۷ گوید سید علی همدانی سه نوبت ربع مسکون راطی کرد وصحبت هزار وچهارصد ولی را دریافت . درصفحه ۴۵۹ گوید ملای رومی با اطفال بازی میکرد گفت : بیائید تا به آسمان پرواز کنیم در آن حالت ساعتی از نظرکودکان غائب شد. گفت : آن ساعت که باشما سخن میکردم سبز قبایان مرا به آسمان بردند . عجایب ملکوت را بمن نشان دادند چون شمافریادکردید مرا بازگردانیدند .گویند درآن سن هرسه روز یك بار افطار میکرد

حاصل ایرادات این بودکه عرض شد .

جواب ـ اولا تمام آنچه فرمایش فرموده نقل قول است وراوی آنهم سنی است واعتباری باین گفتار نیست . ثانی فرضاً که ماخذی داشته باشد چه جای استبعاد است خدا به زنبور عسل وحی میفرستد بمادر موسی وحی می فرستد باید فهمید این وحی تا وحی پیغمبران بسیار فرق دارد . این الهام یا اشاره غیبی است . خداآن به آن بتمام ممکنات وحی میفرستد بزمین وآسمان وآنچه درآنها است هرکدامرا بزبان استعدادی آنها حالی میکنند که « انا الله لااله غیری » یکی گوشش ثقیل است نمی شنود یکی گوشش بازاست می شنود وتصدیق میکند .

پس این وحی ازقبیل وحی به پیغمبران نیست که مورد ایراد باشد مگرواردات قلبی بمنزله وحی نیست؟ دردوستی ودشمنی هرکس نسبت بخود ازقلب خود خبر میگیرد وهمچنین بسی اموری که مشکل می شود ازانقباض وانبساط قلب معلوم میگردد اینها ایرادی نیست که مورد اعتنا باشد .

اتفاقاً خودآقا درآخربیان تصدیق کرده که وحی والهام ممکن است به اشخاص غیر فاسق بشود ولی بفساق نمی شود . مناجات لقمان سرخسی وشنیدن نداهم ازهمین قبیل است مذاکرات ابوسعید با ابوالفصل وحل نمودن لقمان مشکل آنها را هم باز از همین قبیل است .فرمایش جنابعالی ونوع جناعالی متباین نیست شماهم بزبان حال و قال همانرا میگوئید که اوگفته بلکه شما پارا بالاتر گذاشته ومیگوئید اگرکسی تمرداز

گفتار ما کند کافر است .

بنده‌عرض میکنم تا گفتار چه باشد ؟! معراج قبلا عرض شدکه همه معراج می روند : « الصلوة المعراج المومن » فرمایش علاءالدوه‌درعبارت بدایة الاولیاء الخ... شرحی مفصل در تکالیف انبیاء واولیاء قبلا عرض‌شده لازم بتکرار نیست . اجمالا انبیاء مامور اصلاح ظاهر بشرند اولیاء مأمور اصلاح باطن .

حضرت پیغمبر با همه مماشات میکرد و مأمور بهمین هم بود چونکه خدا فرمود « ولاتکن فضا غلیظ القلب لانفضوا من حولك » ولی حضرت ولی‌اعظم خدا را آنچه گفتند چندی بامعاویه مماشات‌کن . گفت : حاشاکه راضی شوم یکشب ظالمی حکمران باشد بااینکه‌میدانست‌چه مفاسدی تعقیب معاویه در بردارد بمأموریت‌خود رفتار کرد .

درخصوص ملای‌رومی بااینکه‌افسانه بنظرمیرسد درعین‌حال باز مستبعد نمیدانم چون‌وقتیکه‌خدا بخواهدکسی‌را یا برای‌دنیا یا برای‌عقبی برگزیند آثاروآیاتی‌ازهمان‌کودکی نشانش میدهد واورا برای‌آن‌کار آماده می‌سازد . حالا کیفیت این‌سیرچه بوده نه خود شرح داده نه مامیدانیم، خاموشی به از انکار است،اینکه سید علی همدانی گفته سه نوبت ربع مسکون‌را سیرکردم وهزاروچند ولی دیدم برای اهل سیر چنانچه مکرر ذکر شده سیر در ارض ولوصد نوبت باشد کمالی نیست انسان کامل هر آن سیر از اعماق زمین تا مافوق عرش میکند :

قال علی (ع) « اتزعم انك جرم‌صغیر » وفیك انطوی‌العالم الاکبر«وانت الکتاب المبین الذی «باحرفه‌یظهر المضمر » بااینکه اینهارا قبلاگفته‌ام باز ناچارم یادآوری کنم وکذلك روی‌عنه (ع) : «الصورة الانسانیه هی‌اکبر حجة‌الله علی‌خلقه‌وهی‌الکتاب الذی کتبه بیده‌وهی‌الهیکل‌الذی‌بناه‌بحکمته وهی مجموع صورالعالمین‌وهی‌المختصر من‌اللوح المحفوظ وهی‌الشاهد علی‌کل غائب وهی‌الحجة علی‌کل جاحد وهی الصراط المستقیم وهي الصراط الممدود بین‌الجنة والنار» محتاج به‌ترجمه‌وشرح نیستم‌آنقدر

فاش ولاش فرموده که‌در خور فهم همه‌است .

حالا باید ازآقاپرسیدکه آیا یك‌چنین‌کسی‌که بااین‌اوصاف متصف‌است‌خداخلق کرده یانه اگر بفرمایدنه پس‌منکر همه چیز حتی حکمت خداشده اگربگوید هست پس چرا اگراظهار مقامی‌برای انسانی می شود باشتاب وعجله‌درمقام ردآن‌برمی آئید البته‌هست‌وخواهد بودوتا دامنه قیامت زمین ازوجود چنین اشخاص سنگین بار است اگرگوئی این‌اوصاف مخصوص پیغمبر(ص) و اوصیاء گرام اواست عرض میکنم اشتباه همین جااست‌یعنی عدم تشخیص همین جا معین میشود .

آنهاآقای‌بزرگوار انسان‌آفرین‌هستند . هریك ازصفات مذکوره‌را خودبوجود آورده‌اند انشاءالله اگررسیدیم به‌بیان مقامات آنها تا حدی‌که ازعهده برآیم‌بعون‌الله تعالی بعرض خواهم رسانید . پس‌اینهاکه فرموده‌اند ازاوصاف انسان جزخودشان‌است خود مستغنی ازاین اوصافند . یاددارم‌که حضرت آقا دریکی ازایرادات‌خوداین‌خبر راردکرده بودند ولی بدانند ردوقبول‌ایشان‌وامثال ایشان بهیچ دستگاهی نفع‌وضرری واردنمیسازد چون مبنی مشخص است !؟

آقا میفرماید علائم کذب مرشدان

۱ ـ خود قطب ازکجا فهمیده ولی‌شده آیا به‌اووحی‌شده .

۲ ـ دلیل‌کذب اواین است‌که مریدان دروغ پرداز داردکه مقرب‌اویند .

۳ ـ این‌مرشدان با آن لاف وگزاف مسائل شرعی خودرا نمیدانند چنانچه‌در احوالات معصومعلی شاه نوشتم .

۴ ـ اصلا لاف‌وگزاف ضد عرفان است هرکس ازخود تعریف‌کند عارف نیست باید دانست که این مرشدان را مقصود این‌است‌که این معجزات انبیاءرامکرو حیله ودروغ نشان‌دهند وعقیده مسلمین را خراب‌کنند چنانچه مولوی گوید :

همسری با انبیا برداشتند   انبیارا همچوخود پنداشتند

سحررا بامعجزه کرده قیاس　　　هردورا برمکر بنهاده اساس

چون بسی ابلیس آدم روی هست　　　پس بهر دستی نباید داد دست

این درویشان بکسیکه عمر خودرا درخدمت آتشکده و پیرمغان تلف کرده می گویند پیر ، بکسیکه عمری خدمت میخانه کرده میگویند پیر ، بکسیکه عده‌ای را گمراه کرده بنام رهنما میگویند پیر ، بدترین فحش نزد آنها آنست که بگوئی بی پیر. بعدازاین دو تمثیل می‌آورد که چون بسیار زننده بلکه ازعداوت خارج بود بنده ازذکر آنها خودداری کردم .

اماموضوع ازکجا فهمیده ولی شده ـ در اطراف آن بحثهای مثبت ومنفی بسیار شده عده‌ای رفته‌اند براینکه چون آخروعاقبت هیچکس معلوم نیست که چگونه از دنیامیرود نمیتوان کسی خودرا ولی بداند چه بساعبادات وریاضات هفتادساله در آخر کار از میان میرود ومعاصی هفتادساله بخشوده میگردد البته طرفداران این عقیده دلائلی هم دارند ودر مقابل این گفتار عده‌ای گفته‌اند که چون کسی خودرا ازهرجهت متوجه حق نمود واعمال خودرا بر طبق دستور شارع ازظاهر و باطن برای خدا انجام داد وازذکر خدا و بندگی خدا و مناجات با خدا لذت برد وخویش را چون میت دردست غسال نزد خدا دانست ولی است و خدا هم فرمود کسی راکه هدایت کردیم اضلال نمیکنم . بنده قبلا تا حدمقتضی شرح ولی ومعانی آن ومراتب اولیارا عرض کرده‌ام بیش ازاین که عرض شد لزومی ندارد اگرچند صفحه بعقب برگردید جواب خودرا خواهید یافت .

ایراد دوم .که مریدان دروغ پرداز دارند خوب بود در این دستگاه که فعلا رواجی دارد سه‌چهار نفر ازآن مریدان معرفی میفرمودید تا ایراد بصورت بهتان در نیاید اینهاکه دم‌ودستگاهی دارند آنچه کتاب نوشته‌اند وآنچه بلسان گذرانیده امت خودرا ازدروغ برحذر داشته‌احیاناً اگر مرید جاهلی که البته درهرفرقه هستنددر باره مراد خود اغراقی گوید چه‌گناهی متوجه مراد است .

ایراد سوم که مسائل شرعی خودرا نمیدانند ودلیل خودرا به‌محاکمه معصوم‌

علیشاه منتهی فرموده اما درباره معصومعلیشاه آنچه شایدوباید قبلا به‌عرض رسانیده .

اما موضوع اینکه مسائل شرعی خودرا نمیدانند ـ بجان عزیزخودم این مرشدها که حالاتشان را تواریخ ثبت کرده وآنچه درزمان خود درك محضرشان نموده اغلب واکثر از بسیار آیات‌الله عظام فقیه‌تر وعالم‌تر بمسائل شرعی هستند و بوده‌اند. کدام کس باور میکندکه مرحوم مجدالاشراف باآن مقام روحانیت مسائل‌شرعی خود را نمیدانسته یامرحوم و حیدالاولیاء باآن مراتب فضل و نگارش بی اطلاع بوده یا مرحوم حاج ملاسلطانمحد با ابراز مقامات عالیه علمی یامرحوم نور علی‌شاه ثانی با تالیف کتابهائی گرانبها ازقبیل صالحیه ویامرحوم صالح علیشاه بامنشات علمی که از اوباقی است ازمسائل شرعی بی اطلاع بوده‌اند همچنین مرحوم حاج علی آقا وحاج میرزا عبدالحسین که موصوف به‌ذوالریاستین یعنی ریاست ظاهر وباطن بوده‌اند هر ـ کدام تا برسد به اسلاف آنها همه مجتهد وحاکم شرع بوده‌اند . همچنین مرحوم صفی علیشاه همین قرآنی که بنظم در آورده اگر بی انصافی پا بمیان نگذارد مقام شامخی درعلم واطلاع به اخبار واحکام داشته .

آخرآقای بزرگوار مردم راآنقدر بی تمیز نخوانید هرکس دنبال این‌اشخاص رفته وطوق ارادتشان را بگردن نهاده اغلب‌دانایان هستندکه هرکدام‌بسیاری‌ازمدعیان علم را بحساب نمیگیرند شایددرفضل‌ودانش‌کسی‌را قرین خود ندانند قبلا مفصلا به عرض رسانیده‌که این مرادها اول دستوری‌که بمرید خود چه لفظی وچه کتبی داده و میدهند اکمال ظواهرشرع وعمل به‌آن‌است چنانکه گفته‌شد مرحوم حاج حب‌حیدر رحمة‌الله‌علیه‌پس‌ازرحلت‌آیت‌الله‌العظمی آقای حاج آقا حسین‌طاب‌اله‌ثراه فرستاد! نزد آیت‌الله‌الملك‌المبین‌آقای‌حاج‌شیخ‌بهاءالدین محلاتی وکسب‌تکلیف برای‌تقلید خودو تابعین نمود .

حالا چهارنفر بنام درویش‌که نه معنی درویشی را میدانند نه خبرازدستورات شرع دارند خود را دراین صفوف واردکرده باشند ، ملاك نمیتوان قرار دادکه همه

اینطورند مگر تمام مسلمین وشیعیان علی ولی الله(ع) که شاید اغلب صفوف جماعت ائمه را زینت میدهند از مسائل دینی خود بااطلاعند .

ایراد چهارم که لاف وگزاف منافی عرفان است همینطور است عرفا سعی بلیغی که در ریاضت میکشند بقصد این است که آنیت خودرا مضمحل نمایند . خودرا از خودی بیگانه سازند . مکرر در این بیانیه این موضوع را بحث کرده ام لاف ندارند که گزاف باشد یا غیر گزاف آنها خودرا لیس محض میدانند . اگر گاهی از خود سخنی گفته یا در حال استغراق بوده یا اظهار شکر حضرت باری (جل) کدام از مراشد اعجاز پیغمبران را انکار نموده کدام از آنها گفته اند که حیله ودروغ بوده میان خود وخدا . اشعار مولوی که فرموده:

همسری با انبیا برداشتند　　　انبیارا همچوخود پنداشتند

مفهومش حیله وکذب وسحر آنها است اینکه تصریح باثبات معجزات آنها وکذب مخالفین آنانست از اول تا آخر اشعارش اثبات معجزه انبیا و ابطال و طعن بر عقیده مخالفین آنهاست چه جای ایراد است که خود را در انظار آنقدر بی فهم قلمداد کنید ؟ !

اما پیر اگر بمذاق آقا درست درنیاید چون سایر گفتارشان چندان بحثی بر ایشان نیست چون بنای ایشان بر این است که در جزئی وکلی گفتار وکردار حتی حرفهای متعارف بین خودشان تصرفاتی یا انتقاداتی فرماید اینهم یکی از آنها است .

آقای بزرگوار پیر یعنی مطاع ، پیر یعنی بزرگوار ، پیر یعنی راهنما ، پیر یعنی دستگیر ، پیر یعنی هادی ، پیر یعنی پیغمبر ، پیر یعنی علی (ع) تاکجا بروم که آقارا متوقف سازم بگویم این نسبت هائی که به پیر دادید نه تنها از طریق ادب خارج است بلکه از شخص متشرع هم سزاوار نیست چون دراویش معنی ومقصود از پیر رامیدانند البته بدترین فحش به آنها گفتن بی پیر است آنها به پیر مؤمنند اگر آقا وامثال ایشان عقیده نداشته باشند به هیچ جای مسلمانی رخنه نمی یابد .

آقا میفرماید ابدال واوتاد مدرک ندارد

میگوید مخفی نماناد بعضی ها اقتدا بمرشدان وعرفاء صوفیه کرده بدروغ انتشار داده اند که در عالم رجال الغیب وابدال واوتادی هستند بعدد معین که آنهارا غوث می‌گویند هرروز در جهتی ازجهات زمین بفریاد مردم میرسند این دروغ را مدرکی معتبر نیست درمذهب تشیع. بلی در کتب سنیان چنین چیزها بسیار است . مرشدان این دروغ را دامی قرارداده اند برای صید عوام که مثلا ماخود ابدال واوتادیم یا باآنها رابطه داریم الی آخر فرمایشات .

بنده عرض میکند اینگونه فرمایشات از آقا مورد تعجب نیست چون ایشان بسیار ازمطالب مسلمه که شیعه وسنی برصحتش متفقند برای اینکه دامنه بحث را وسیع کنند انکار کرده اند بلکه در تفسیر پاره‌ای آیات قرآن هم چنانچه بجای خود اشاره نمودم تصرفاتی میفرمایند، همه مبنی بر این است که بفرمایند ناحق گوئیهای من حق است غافل ازاینکه همه مردم عوام وعاری ازدانش وبی اطلاع ازآیات قرآن و تفاسیر آن و محجوب ازفهم اخبار نیستند از جمله همین موضوع که میفرماید ابدال و اوتاد ساخته مرشدان که صید عوام کنند یاخوددعوی آن مقام کنند حال اینکه کتب شیعه و سنی از بیان این مطلب تفصیلا مشحون است به‌اضافه اینکه اخبار هم ازطریق خودداریم در فقرات دعاهای ماثوره‌ازائمه هدی (ع) تصریح بنام و نشان آنها شده ازجمله در دعای ام‌داود که سندآن محکم ومتقن است اینطور تصریح دارد که میفرماید : « اللهم صل علی الابدال والاو تاد والسیاح والعباد والمخلصین والزهاد واهل الجدوالاجتهاد الخ ... »

وهمچنین دردعاهای دیگر هست که بنده رامجال تتبع نیست و مشایخ عظام و آیات فخام که تمام اقوالشان مأخوذ از اخبار صحیحه ائمه اطهار است درکتاب خود بیان نجباء ونقباء واوتاد را مفصلا بیان فرموده اند . ازجمله درکتاب نجم الثاقب مرحوم حاجی نوری مفصلا وجودآنها بیان شده .

اینجا بی‌مناسبت نمیدانم شرحی از بیانات مرحوم حاج شیخ محمدکریمخان از ارشاد العوام ومصباح السالکین وطریق النجاة بطور خلاصه به‌عرض رسانم تا انشاءالله این تهمت بزرگ هم چون سائر تهمتها بی‌اثر بماند .

میفرماید :انصاف ده‌که این امری که جمعی مدعیند در دنیا نیکان و خوبانی چندهستندکه سبقت بر سایر خلق گرفته‌اند در ایمان واقرب مردمند به‌نبی‌وامام‌خود وخدای‌خود وخودرا بصفات خدا وحجتهای اوآراسته‌اند ومحل عنایت خداوندمیباشند وبواسطه وجود ایشان خدا دفع بلا میکند و برکات زمین وسایر فیضها را میرساند .

آیا این سخن ازممتنعات است واز محالات عقلیه‌است ؟مانندشریك خداو برخدا نقص است وروانیست‌که چنین خلقتی‌کرده باشد یا اینکه ازجمله ممکنات است ومی شود قدرت‌خدا تعلق‌گیرد وخلق کند .

اگر گوئی از جمله محالات است‌که انصافاً باجان خود بازی‌کرده‌ای‌وپا بروی عقل خود گذاشته‌ای چراکه بدیهی عقول است که خلقت مؤمن خوب وعالم‌کامل از محالات نیست اگر محال بود دعوت‌کردن خدا وپیغمبران مردم‌را به خوبی وایمان‌و علم‌وعمل‌تکلیف به‌ممتنع بودوکتاب‌وسنت‌شهادت‌میدهدکه‌تکلیف به‌این صفات کرده‌اند پس ممکن است چون ممکن شد میگویم انصاف ده آیا به آسمان رفته‌ای ؟ آیا بطبقات زمین فرورفته‌ای ؟ آیا مشرق ومغرب عالم‌را گشته‌ای ؟ آیا به جمیع عباد و بلاد احاطه پیدا کرده‌ای ؟ آیا بر مافی الضمیر جمیع نفوس اطلاع بهمرسانیده‌ای ؟ اگر بگوئی‌کرده‌ام با جان خود خصمی نموده‌ای وپا بروی‌عقل خود گذاشته‌ای ؟ اگر بگوئی نرفته‌ام وعلم به‌اوضاع هم ندارم پس میگویم منکر این معنی مشوکه درعالم چنین اشخاصی هستند نور عقل خودرا خاموش مکن .

آیاکتاب وسنت شهادت میدهندکه جمیع مردم فاسقند وعادلی نیست یاجاهلند وعالمی‌نیست ، یاناقصند وکاملی نیست ؟ آیا امامی شهادت باین‌داده ؟ این‌چه‌دشمنی است‌که باعقل خودمی‌کنی ؟ که‌انکار وجود سابقان و پیشوایان نمائی ؟ گوئی خلق

همینها هستند که ما می شناسیم ، دیگر ورای این علما عالمی نیست . غیرازهمین اتقیاء معروفه متقی نیست !؟

با این بی انصافی ادعای بی غرضی نماید وخودرا هم درجرگه علماء بدارد .

اگر انصاف باشد بایدبگوئی : ای‌مدعیان من منکر قدرت خدا نیستم .وجود سابقین وکاملین ومنتخبین ممکن‌است ، لکن من ندیده ونشناخته‌ام واگر بعضی از مخلفین‌و مأمومین هم بپرسند باید بگوئی‌که دردنیاکاملین‌وعالمین هستندکه صاحب مقامات عالیه‌وکرامات هستندکه اعلم‌واتقی واورع دیگرانند اگرچنین بگوئی مثلا چه عیبی دارد وچه ضرری‌بدین شما می خورد .

پس ای برادران انکار وجود این جماعت حرام است .قطعاً چراکه درکتاب‌و سنت دستوری برردآنها نداریم وساکت‌شدن ازایشان قطعاً واجب‌است وتکذیب آنها غیبت‌است وحرام . ما ازمنکرین میپرسیم‌که انصاف دهید وجود ایشان اکمل است یا عدمشان؟گمان نمیکنم که شخص عاقل بگوید وجودکامل نقص است. آیا جایز است که بگوئیم خدارادر خلقت نقص است پس بدلیل موعظه حسنه معلوم‌شد وجود چنین اشخاص و علمائی وپیشوایانی در هر عصری ضروراست و بوده‌اند وخواهندبود چنانکه ازحضرت صادق (ع) سؤال کردند آیا در زمان صالح پیغمبر عالم‌در قومش بود؟فرمود خدا عادل تر است که زمین‌را بدون عالم دلالت کننده براوبگذارد . پس وجود عالم ازعدل است چراکه خدا خلق‌را برای معرفت و عبادت آفرید وبرای‌عمل کنندگان ثواب وجنت‌آفرید وبرای مخالفین عذاب وجهنم‌آفرید ورسل‌فرستاد وعد و وعید وامرونهی فرمودوطریق عبادت ومعرفت آموخت اگر بعد ازانبیاءحافظی برای طریق معرفت وعبادت نباشد که بکلی آن‌طرق از دست خواهد رفت بجهت تشکیك مشککین‌وتاویل‌جاهلین .

آنگاه اگر ثواب وعقاب‌را موقوف دارد خلق بغایت مطلوبه نرسند و خلقت لغو باشد واگر ثواب وعقاب نمایددرصورتیکه طریق معرفت وعبادت ازدست‌رفته‌عدل

وانصاف نباشد . پس چگونه شود که خدا لغورا اختیارکند وظلم نماید پس معلوم است وجود راهنما درهر عصری ازعدل است .

اگر کسی گوید حافظ ضرور است ولی حافظ امام است . گویم مردم محتاج بکسی هستندکه درهنگام حاجت اورا به بینند وعرایض خودرا باو بنمایندوازاو جواب بشنوندوامام غائب ضرور است بعلت‌های دیگر که بیان آن واضح است و باید دانست که امام‌را اعوان وانصار وایدی‌والسن است‌در هرعصری باآنها اتمام حجت‌مینماید .

حالا عده‌ای به‌مخالفت این اعوان وایادی‌والسن قیام نمایند از خوف کسادی بازار خود بگذار بغفلت‌خود باقی بمانند . دانستن ایام حیض اقل سه روز واکثر ده روز پیاده‌ای راسوار نمیکند ، عریانی‌را نمی پوشاند . تمام مخالفت‌ها ودا دو بیدادها همه ناشی ازاین است که چرا مردم‌را بیدار مینمایند والا کسی خلاف‌ضرورت اسلامی عملی نکرده و خلاف‌کتاب وسنت چیزی نگفته « ووالله العلی الغالب »که‌آن داعیان گوشی نیستند وگوش بری‌هم ندارند ازدنیا بقوتی‌که ازآسمان می آید قانعند تا بمیرند اینها آمده‌اند بمردم گوش شنوا بدهند نیامده‌اند گوش بگیرند ادنی جودایشان ملك قیصر است بلکه‌دنیا و مافیها . ازهمه‌چیزدنیاگذشته دراثر زهد چشم بریاست وکوزه داری ندارند .

اکنون بحث درلزوم وجود ایشان به‌آیاتی ازقرآن مینمایم . ازجمله‌آیات‌داله بروجود نجبا ونقبا واوتادقول خدایتعالی است‌که میفرماید :«وجعلنا بینهم‌وبین‌القری التی بارکنافیها قری ظاهره الخ...» یعنی قراردادیم میان ایشان‌ومیان قریه‌هائی‌که ما مبارك کردیم آنهارا قریه‌های ظاهره ومقدرکردیم درآن قریه‌ها سیرراکه‌سیر کنند‌در آن‌شبها وروزها در حالتیکه ایمن باشند.پس گفتند ای پروردگار ما،دور بگردان‌میان سفرهای مارا وظلم کردند بنفس خود پس ایشانرا داستانها کردیم وبرهم کندیم برهم کندنی واین‌آیه‌وآیه بعدازآن ازجمله آیات باهراتی است‌که‌خداوند این امرشریف را بیان فرموده‌چراکه مراد ازقریه‌های مبارکه‌آل محمد صلوات‌الله علیهم و قریه‌های

ظاهره بزرگان شیعه ایشان هستندوایشان‌راقریه‌گفتند بجهت آنکه قریه‌خانه‌های بسیار بهم پیوسته‌است وخانه جائی‌است‌که شخص متاع خودرادرآن‌می‌نهدوائمه علیهم‌السلام قریه‌اند بجهت آنکه صاحب مرتبه های بسیارند و همچنین شیعیان ایشان قریه‌های ظاهره هستند چرا که آنها دارای مراتبی هستند وهریك ازآنها بیتی است از بیوت‌آل محمد (ص) که‌درآنها مطاع علم وحکم خودرا گذارده اند ولی ظاهره هستندبه جهت آنکه ائمه باطنه‌هستند وآنها نورشعاع وظاهر امام خودند .

پس‌میفرماید میان‌ضعفاءشیعه ومیان ائمه ایشان‌شیعیان‌کامل قراردادیم‌و مقدر کردیم برای‌ضعفاءکه‌سیردرآن قریه هاکنند . بعد حکم میفرمایدکه سیرکنیددر آن قریه‌ها(یعنی شیعیان‌کامل) شبهاوروزهاکه ایمن هستید ازشرشیاطین و راهزنان چرا که‌درآن منازل راهزن‌یافت نمی‌شود . پس گفتند منکران شیعه‌که ما نمیخواهیم‌ازآن قریه های پیوسته برویم دورگردان وطولانی کن سفر های مارایعنی ازراه‌غیرشیعه تا بسوی‌تو آئیم پس‌خواستندکه‌دربیا بانهای بی‌آب‌وعلف‌بسوی خداوندروندظلم بر نفس‌خود کردندکه‌به‌آن‌راه‌های دور میروند . پس ایشان‌را داستانها کردیم که‌مردم اخبارایشان راذکرنمایند وسنك تفرقه‌انداختیم‌که هریك براهی‌بروندودربیابانهای اختلاف‌پراکنده شوند .

ازجمله‌آیات‌داله بروجوداین‌اشخاص این‌است‌که میفرماید . «السابقون‌الاولون من‌المهاجرین والانصار الذین اتبعوهم باحسان رضی‌الله عنهم و رضوا عنه » الخ یعنی سابقون اولون از مهاجرین و انصار و کسانیکه پیروی ایشانرا بخوبی کردند خدااز ایشان‌راضی وایشان ازخدا راضی‌شدند وخدا برایشان‌جناتی مهیاکرده پس‌معلوم‌شدکه سابقونی هستند ازمهاجرین وسابقونی هستند از انصار وپیروانی هستند مر ایشان‌راو این‌وعده‌های نیك براین سه‌طایفه ثابت‌میشود ولی هریك به‌حسب‌درجه‌ومقام‌ومراداز مهاجرین کسانیندکه‌ازبلادکفر هجرت‌کردند وبشهر رسول‌درآمدند واین‌هجرت‌هجرت ظاهری نیست چراکه درین هجرت منافقان مهاجرین از مکه بمدینه شریك میباشند

این هجرت مورث افتخار وشرف نیست بلکه آن هجرت شرف است که کسی از بلاد کفر و عادات وشهوات و طبایع خود بیرون رفته به شهر بند رسول که شهر عقل وفؤاد است داخل شده باشد.

فرمود: «انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیاتها من بابها» پس هرکس ازشهرهای ضلالت وکفرو خود پرستی وبت پرستی مهاجرت کردو داخل مدینه رسول که مدینه علم است شدآن مهاجر است. چنانچه حضرت امیر (ع) فرمود اسم هجرت واقع نمیشود براحدی مگر بعد از معرفت حجت در زمین. پس هرکس حجت راشناخت واقرار به آن کردمهاجر است وازبرای آنها سابقانی ولاحقانی هستندوهمچنین انصار نه هرکسی است که درمدینه بود و نصرت کرد چراکه جمیع منافقان مدینه از انصار بودند بلکه انصار قومی هستندکه یاری کردند رسول خدارا بظاهر وباطن وصبر بربلا نمودند ومهاجران را منزل دادند ورسول خدارا درمیان خود جای دادند پس این جماعت انصارند ودرمیان ایشان سابقین هست ولاحقین.

اما تابعان وپیروان ایشان کسانیند که از درجه اول ودوم پست ترند ولکن پیرو و تابع ایشانند ازهمه کس بریده وتسلیم امرآن سابقان شدند پس این جماعتند از اهل بهشت.

شخصی درحضور امام (ع) گفت خدایا مرا داخل بهشت کن امام فرمود شمادر بهشت هستید بگو خدایا مارا ازبهشت بیرون مکن. پس از این آیه معلوم شدکه لا محاله سابقینی هستند ازمهاجرین وسابقینی هستند از انصار وجماعتی هم موالی وتابع ایشان ودر تفسیر قمی است بعدازاین آیه که پس خداذکر کرد سابقان اولان از مهاجرین وانصار، ایشانند نقبا. ابوذر مقداد و سلمان، وعمارودیگر کسانی که تصدیق به ولایت علی (ع) نمودند «والسابقون السابقون اولئك المقربون» هم صریح است که خداوند خلق را سه فرقه کرد یکی سابقون یکی اصحاب یمین یکی اصحاب شمال. پس سابقون واصحاب یمین ازاهل جنت واجابتند لکن سابقون مقربونند واصحاب یمین اصحاب

سلامت ونجات ودریمین مقربانند ومطیع امر ایشانند واما اصحاب شمال اصحاب جهنم وهالکند.

بنابراین آیه شریفه ازاین سه قسم جمعی هستندکه خودرا متصف به صفات الله ومتخلق به اخلاق الله کرده اندوازغیر او بریده اند واصحاب یمین تابعین ایشانندچنانکه درذکر موخرند پس چگونه توان کلیه این امررا انکار کردکه در میان امت پیغمبر (ص) جمعی هستندکه عالم تروحکیم تر و متقی تر ومخلص تر برای خداوندوعارفتر به اسرار توحیدند وجمعی هستندکه درجه آنها پست تر است درهمهٔ این صفات وانکار این معنی انکار بدیهی است وهرکس درنفس خود می بیندکه اعلم ازاوئی هست واعرف ازاوئی یافت می شود پس چرا انکار میکنند.

وآیه دیگر: «انا انزلنا التورية فيه هدی ونور يحكم بها النبيون الذين اسلموا للذين هادوا والربانيون والاحبار بمااستحفظوا من كتاب الله وكانوا عليه شهداء الخ...»

یعنی ماتوراة رانازل کردیم درآن نوروهدایت بود حکم میکردند پیغمبران به آن توراة که اسلام آورده بودند، برای یهودیان وربانیون واحبارهم حکم بهمان توراة میکردند بسبب آنکه کتاب خدارا حافظ بودند وخداکتابرا بایشان سپرده بودکه حفظ کنندوشاهدها بودند برکتاب.

این آیه درشان یهود است وخدا میفرماید در بنی اسرائیل ربانیون واحبار بودند که دراعصار حافظ کتاب خدا بودندوشاهد وگواه خدا بودند، ربانیون که متصف بصفات رب بودندومربی خلق بودند آنها عالم ربانی وحکیم صمدانی بودند پس ازآنها احبار بودند که علماء امت اند لکن درجه اینها پست تر ازمقام ربانیون وطایفه سوم یهود بودندکه محکوم بحکم آنها بودند.

پس این معنی دریهود هم ثابت است چگونه می شودکه دراین امت ثابت نباشد حال اینکه پیغمبر (ص) فرمود آنچه در امم سلف بوده در امت منهم خواهدبود حتی اگرآنها درسوراخ سوسماری رفته شما هم باید بروید وخدا هم به آن شهادت داده لترکبن

طبقاً عن طبق هل ینظرون الاسنة الاولین فلن تجد لسنة الله تبدیلا » .

البته در این امت هم باید شاهد وحاکم وحافظ و بزرگان باید باشند که بوجود آنها دین عباد محفوظ بماند . ازجمله آیات داله میفرماید : « یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات الخ ...» یعنی خدا بلند میکند کسانی را که ایمان آوردند ازشما وکسانی راکه علم نصیب ایشان شده است درجاتی چند .

پس بمضمون این آیه شریفه دو طایفه درمیان این امت رفیع الشان میباشند و شك نیست که آن مومنان که رفیع الشانند مومنان حقیقی میباشند نه اهل دعوت ظاهری وحضرت امیر (ع) فرمود زن مومنه کمتر از مرد مومن است مرد مومن کمتر از گوگرد احمر است حضرت باقر (ع) فرمود مردم همه بهائمند مگر کمی از مومنین ومومن کم است، حضرت صادق فرمود اگر سه مومن پیدا میکردم که حدیث مرا پنهان کنند حلال نمیدانستم که از ایشان حدیثی پنهان کنم وحضرت کاظم (ع) فرمود نه هرکس قائل بولایت ماشود مومن است ولی خدا ایشانرا انس برای مومنین قرارداده پس آن مومنان رفیع الدرجات مومنان حقیقی میباشند که برحقیقت ایمان آگاهی یافته ، مقام ایمان حقیقی مقام نقبا است .

واخباریکه دلالت بروجود نقبا ونجبا دارد ـ یکی از آنها روایتی است که شیخ عبدالله بن نورالله روایت کرده از جابر جعفی درحدیث طویلی که حاصل آن این است که جابر بحضرت سجاد (ع) عرض کرد : حمد مرخدایی راست که منت گذارد بر من بمعرفت شما والهام کرد بمن فضل شمارا وتوفیق داد مرا بطاعت و دوستی شما ودشمنی دشمنان شما ، حضرت فرمود : ای جابر آیا میدانی معرفت چیست ؟ معرفت اولا اثبات توحید است پس معرفت معانی پس معرفت ابواب ، پس معرفت امام ، پس معرفت ارکان ، پس معرفت نقباء ، پس معرفت نجباء ، و مسلم است نقباء ونجباء ازشیعیانند .

ودرکافی است ازحضرت باقر یا صادق علیهما السلام که فرمودند نمیباشد بنده مومن تا بشناسد خدا ورسول وائمه راهمگی وپیشوای زمان خودرا وردکند بسوی اوو تسلیم کند برای او پس فرمود چگونه میشناسند آخررا وحال آنکه جاهل باشد باول

وبدیهی است که پیشوای زمان غیر ازائمه است ومراد ازکسانی است که ازجانب آنها و قائم بامر آنها باشد .

ابی لیلی روایت کرده ازپدرش که حضرت صادق (ع) فرمود که شما صالح نخواهید بود تا عارف نشوید، عارف نشوید تا تصدیق نکنید وتصدیق نکرده اید تا تسلیم نکنید چهار باب راکه اول آن چهار باب درست نمی شود مگر به آخر. آن گمراه شدند صاحبان سه باب و خدای تبارك وتعالی قبول نمیکند مگر عمل نیکو را وقبول نمیکند مگر بوفا کردن بشروط وعهودرا وهرکس وفاکرد برای خدا بشروط وکامل کرد آنچه راکه درعهد خود وصف کرده است میرسد به آنچه در نزد خداست ووعده خود را کامل کرده است (تا آخر حدیث) که این چهار باب: توحید و نبوت وامامت وولایت شیعیان ایشان است چراکه شروط ایمان وآنچه در عالم ذر عهد گرفته اند این چهار است وشیعیان خاص البته نقباء ونجبایند .

بنده اگر بخواهم تمام آنچه در آن کتب است بنگارم خود کتاب مستقلی می شود بسیار از اخبار را صرفنظر کردم و بازهم تا حدی که ضروراست انشاءالله مینویسم تا کسانیکه علی العمیا منکر محسوسات می شوند قدری متنبه گردند .

درکافی ابن اذینه ازحضرت صادق (ع) روایت کرده که چون پیغمبر (ص) بمعراج عروج کرد به آسمان اول که رسید ملائکه گفتند ای محمد (ص) چگونه است حال برادر توچون فرود روی سلام به او برسان ، پیغمبر (ص) فرمود شما میشناسید برادرمرا؟ گفتند چگونه نمیشناسیم وحال آنکه گرفته شده است میثاق تو ومیثاق او وشیعه او تا روز قیامت وما می بینیم رخسارهای شیعیان اورا هر روز وشبی پنج مرتبه . وهمچنین گفتند ملائکه آسمان دوم وهمچنین گفتند ملائکه آسمان سوم که گفتند چگونه نمی شناسیم اورا و حال آنکه حج میکنیم بیت المعمور راهرسال وبرآن پارچه سفیدی است از نور ودر آن نوشته ای هست ازنور برآن اسم محمد وعلی وحسن وحسین (ع) وشیعیان ایشان است تا روز قیامت ،

در آسمان چهارم فرمود آیا می‌شناسید اورا؟ عرض کردند میشناسیم او وشیعیان اوراو ایشان نورند درگرد عرش خدا ودر بیت‌المعمور کتابی‌است از نورودرآن با نور نوشته شده اسم محمد وعلی وحسن وحسین‌وائمه وشیعیان (ع) ایشان تا روزقیامت که‌زیاد نمی‌شود به‌آنها یکی وکم نمیشود ازآنها یکی وهرروز جمعه آن‌میثاق‌را برما میخوانند (دنباله‌این حدیث راحذف نمودم) البته بایددانست که‌مراد ازشیعه‌قوم‌خاصی هستندکه بازبه‌آن می‌رسیم .

درمجالس‌مفید روایتی‌شده‌ازجبیش‌بن المعتمیر از حضرت امیر(ع)که فرمودند ای‌جبیش هر کس‌دوست میداردکه بداند آیا دوست ماست‌یادشمن‌ما دل‌خودرا آزمایش کنداگردوست‌میدارد یك‌دوست‌مارا پس مبغض‌ما نیست‌واگردشمن‌میدارد یك‌ولی‌ودوست ما راپس‌دوست‌ما نیست‌خداوند گرفته‌میثاق‌دوستان‌مارا بمودت‌ماو نوشته‌است‌اسم‌دشمنان‌مارا.

درکتاب‌خصال‌اعمش‌ازحضرت‌صادق(ع) روایت‌کرده‌که‌فرمودنددوستی اولیاء خداواجب است وولایت‌ایشان‌واجب‌است‌و بیزاری‌ازدشمنان‌آنان‌واجب‌است‌ودوستی مومنینی‌که‌بعد ازپیغمبر تغییر نکردندو تبدیل ننمودندواجب‌است مثل: سلمان ،ابوذر، مقداد، عمار یاسر جابر بن حنیف ، ابی ایوب انصاری ،عبدالله‌بن الصامت ، عبادة‌بن‌الصامت ،خزیمة‌بن الصامت ، ابوسعید خدری وهرکسکه‌بطور ایشان رفته باشد ، کار چون‌آنان‌کرده‌باشد وواجب است ولایت تابعان ایشان‌وکسیکه اقتداکرده باشد به‌ایشان .

دربلدالامین ومصباح‌کفعمی‌ومفتاح‌الفلاح روایت‌کرده درد‌عاءتوسل‌وذکر عقائدو درصفات حضرت امیر(ع) می‌فرمایدکه کسی‌است‌که من وثوق ندارم به اعمال اگرچه پاکیزه باشد وآنهارا نجات‌دهنده‌خود نمیدانم مگر بولایت حضرت امیر(ع) واورا امام قراردادن واقرار بفضائل اونمودن وقبول‌کردن از حاملان فضائل وتسلیم‌کردن به‌راویان فضائل. که‌مراد ازحاملین اول نقبایندودوم نجبا واینها در عصری هستندو بایشان خدا حفظ عبادوبلاد وایمان میکنند . چنانکه حدیثی درکافی روایت ازحضرت صادق(ع) است‌که فرمود علماء وارثان پیغمبران باشند چراکه پیغمبران به‌ارث ندادند درهم و

دیناری‌واحادیثی چند ازخودبه‌ارث دادند. پس‌هرکس اخذکند بچیزی‌ازآن‌احادیث نصیب بسیاری‌گرفته . پس نظر کنید این علم را ازکه‌میگیرید زیراکه در میان‌ما اهل‌بیت‌درهر عصری عدولی هستندکه برطرف‌میکنند تحریف غالین‌وانتحال مبطلین‌و تاویل جاهلین چنانکه‌کوره چرك‌آهن‌را پاك میکنند .

بازحدیثی ازآن‌حضرت است‌که فرمودند خوشا بحال آنهاکه‌رسول‌خدادر باره آنها فرموده: برمیدارد این علم‌را از هر خلفی عدلهای‌آن نفی میکنند ازآن تحریف غالین وانتحال مبطلین وتاویل جاهلین وشك نیست که‌این عدول‌که‌دین‌رادرهرعصری خالص میکنند ازخواص وازز مره اهل‌بیت میباشند نه هر کسی عربی یاد گرفت و بعلوم ظاهر اکتفا نمود اینها برگزیدگانند وحجتند اگر بعلم نحو می‌شدحفظ‌دین کنی سیبویه واخفش بایستی رئیس عدول حافظین باشندواگر بعلم معانی بیان‌میشد بایستی سکاکی اشرف عدول باشداگر بعلم اصول‌می‌شدبایستی ابن‌حاجب‌وعضدی‌وشافعی رئیس حافظان‌دین‌باشنداگر بعلم رجال می شد بایستی این عقده اشرف حامیان دین باشد ، اگر بعلم فقه میشد باید ابو حنیفه رئیس حمله‌دین باشد ،اگر بعلم تفسیر می‌شد باید فخررازی‌اعدل عادلان‌باشداگر بعلم‌حکمت‌وکلام‌میشد ابن‌سینا باید افضل ناصران‌ایمان باشد، اگر بعلم عرفان می‌شدبایستی‌ابن‌عربی کاملترین عدول‌باشد .

هیهات هیهات مراد ازاین عدول‌آنانندکه ازاهل بیت محمد (ص) بشمارند، و ازآن‌جمله حدیثی است از کمیل‌بن زیادکه حضرت امیر (ع) فرمود خالی نمی ماند زمین ازکسیکه قائم بحجت خدا باشد یا ظاهر مشهور است یا پوشیدهٔ مغمور تا باطل نشودحجتهای‌خداو بینات‌اووچندنفرند‌ایشان وکجایند‌اعددشان کم‌است‌وخطرشان‌عظیم‌و بایشان خدا حفظ میکند حجتهای خود را تا آنکه بسپارند درنظیر ان خودوزراعت کنند حجتهارا دردلهای‌شیعیان‌خودو داخل‌کرده‌است ایشان‌را علم برحقیقت‌های‌ایمان پس مباشر شدند روح یقین‌را ونرم شد برای ایشان آنچه برای اصحاب نعمت‌دشوار است وانس گرفتند به‌آنچه وحشت‌کردند ازآن‌جاهلان‌دردنیاو مصاحبت‌کردندببدنهائی که ارواح آنها بسته‌است بمحل‌اعلی،ای‌کمیل ایشانند خلفاء خداوداعیان‌بسوی دین-

های‌های چقدر مشتاقم برویت ایشان ،

هر کس با دیده انصاف نگرد میداند اینجماعت غیر از امامانند امامان خود صاحب یقین وراهنمای یقینند بلکه مراد از کبار شیعیان است که نقبا ونجبا باشند .

از آن جمله حدیثی است که حضرت عسکری از پدر بزرگوارش علیهما صلوات الله روایت فرموده که اگر نه کسانی بودند که باقی میمانند بعد از غیبت قائم شما، از علماء دعوت کنندگان بسوی امام ودلالت کنندگان براو وراننده گان ازدین او به حجت‌های خدا ونجات دهندگان ضعفاء بندگان خدا ازدامهای ابلیس ومردهٔ او از تله ناصبیان هر آینه باقی نمی‌ماند احدی مگر آنکه مرتد میشد از دین خدا ولکن ایشان کسانیند که نگاه میدارند مهار دلهای ضعفای شیعه را چنانکه نگاه میدارد صاحب کشتی سکان کشتی را .

ایشانند افضلون در نزد خدا و شك نیست که این داعیان بسوی امام اشخاص عادی ظاهری نیستند .

در بصائر الدرجات از حضرت صادق (ع) درصفت امام می‌فرماید که چون امر برسد باو یعنی با امام زمان غائب (ع) یاری کنند اورا به سیصد وسیزده ملك بعدد اهل بدرو با او باشند وبه ایشان است هفتاد مرد ودوازده نقیب آن هفتاد را می‌فرستد بسوی آفاق که دعوت کنند مردم را بسوی آنچه دعوت میکردند به آن پیش از آن وخدا درهر موضعی چراغی نصب میکند که اعمال ایشان را در آن می بینند . این هفتاد نفر از نجباء هستند و تحت امر نقباء میباشند .

ودیگر دعائی است که کفعمی از منهج الدعوات روایت کرده مسمی بدعاء عهد بعد از آنکه ایمان بخدا وپیغمبر وائمه را تا آخر ذکر میکند میفرماید : ایمان آوردم به سابقین وصدیقین اصحاب یمین از مؤمنین. مرا پیروغیر ایشان مکن وجدائی بین من و ایشان مینداز . من ایمان آوردم به سر ایشان وعلانیه ایشان وخاتمه های اعمال ایشان (تا اینکه میفرماید) من راضی شدم که تو خدا باشی و اصفیاء حجت‌ها باشند ومحجوبان انبیا باشند وپیغمبران دلیلان باشند ومتقون امراء باشند ومن سامع ومطیعم برای تو ای

ارحم الراحمین .

مراد از سابقین اینجا نقباء وصدیقین نجباء میباشند اگر بخواهم این موضوع را تعقیب کنم کتابی جداگانه درخوراست برای اثبات مدعا شاید تاهمین اندازه کافی باشد وچنانچه آقا ذکر کرده ازطریق عامه هم وجود آنها تائید گردیده مخصوصاً محی الدین که این بحث را طولانی نموده پس متفق علیه شیعه وسنی است وانکار وجودشان حاکی از بی اطلاعی است .

اما عدد آنها اگر چه به اختلاف گفته‌اند ولی اغلب این را اختیار کرده‌اند که قطب همیشه یکی است وافراد از سه زیادتر نباشد و اوتاد چهار نفر باشند وابدال وهفت نفر یا کمتر از آن. هرگاه کسی از آنها کسر شود یا بمیرد بدل میگیرند وامناء چهل نفرند ونقباء سیصد نفر که مجموع سیصد و سیزده تن میشوند وبنا بصراحت اخبار این سیصد و سیزده نفر یاوران امام زمان (ع) خواهند بود حتی درزمان قیام وظهور .

آقا میفرماید یکی از لاف وگزاف مرشدان آنکه خود را خضر پیغمبر یا خضر وقت میدانند

میگویند چنانچه حضرت خضر دارای علم باطن بود وموسی را تعلیم داد ما هم دارای علوم باطنی هستیم وهمه کس باید تسلیم ما باشوند وهرچه ازما دیدند ایراد نکنند باید گفت خضر (ع) معصوم از خطا بود چه ربطی بشما دارد که غرق خطائید وموسی (ع) بوحی خدا مأمور به متابعت او شد چه ربطی به مریدان شما دارد که صواب از خطا نمیدانند وموسی (ع) هم تسلیم خضر نشد چنانچه به اعمال او ایراد وارد کرد و منکرات اورا نپذیرفت الی آخر .

بسیار تعجب آور است بلکه وحشت آور است که کسی با خدا هم ستیزه نماید .

خدا میفرماید : «وفوق کل ذی علم علیم» . «وما اوتیم من العلم الاقلیلا» پیغمبر ما (ص)

با اینکه دارای علم اولین وآخرین بود «وقل رب زدنی علما» می‌شنود این چه علمی است که پایان ندارد ؟ !

آقای بزرگوار ازاین دریای بی‌منتها هرکس بقدر ظرفیت خود بهره برمیدارد چون ظرفش پرشد خیال میکند دریارا درظرف خودجاداده حال اینکه دریا بجای خود باقی است واصلاتغییری هم حاصل نکرده چنانچه می بینیم به یادگرفتن چند اصطلاح از صرف ونحووچند عبارت ازفقه واصول وچند آیه ازقرآن وچند خبر از احادیث خودرا جامع تمام علوم میدانیم وغیرخودرا عامی وجاهل بلکه کافروزندیق می پنداریم .

چنانچه ازاخبار مستفاد میشود حضرت موسی پس ازگرفتن توراة خیالاتی ازبرایش پیداشد که امروز اعلم ازمن نیست وبنا برآنچه درتفسیر عیاشی است ازاوسؤال شد واوخود را اعلم فی الارض یاد نمود، ندارسید جبریل برس به موسی که هلاك می‌شود بگو برود شاگردی خضرراکند . آنحضرت بنا به امر خدارفت باورسید گفت : «هل تعلمن مما علمت رشدا» . جواب شنید که استطاعت پذیرفتن علم مرانداری . گفت : انشاء الله می پذیرم. گفت : مشروط باشد هرچه دیدی ساکت باشی تا آخر. اسرار آنها را بگویم؟ حضرت موسی طاقت بیش ازسه سیر نیافت که بهرکدام اعتراض نمود . چون اسرار آنهارا فاش نمود گفت آنچه کردم مأمور بودم مرا اینطور مأموریت داده اند ترا آنطور یعنی تو مأمور ترویج امورظاهری ومن مأمورانجام امور باطن .

حاصل اینکه بجناب موسی (ع) حالی کردند «وما اوتیت من العلم الاقلیلا» حال اگر کسی بگوید که علم منحصر بدانستن یك سلسله اصطلاحات که همه مربوط باصطلاح ظواهر است نیست جزاین علمرا علومی است که تحصیل آن بسیار مشکل وبرای همه میسر نیست جزآنراکه خدا خواسته باشد مستلزم تفسیق وتکفیر نمی‌شود!.

خیلی از این کافرهای مذاقی راه حق را پیدا کردند وخود را بمنزل مقصود رسانیدند خیلی ازاصطلاح دانان ذوقی درتیه جهالت بسرگشتگی تباه شدند . ما مدعی را باید بشناسیم نه ادعا دعوی بجای خود صحیح است وانکار اواز جهالت است . کار بشر بجائی میرسد که خضرها بدربانی او افتخار مینمایند رفاقت با او و ملاقات با او

شأنی ندارد آنهم مخلوقی از مخلوقات خداست . طاقه جدا بافته نیست و خدا را از این گونه مخلوقات زیاد است منکر وجود چنین ذوات عالیه منکر قدرت خداست .

بنده نمی‌دانم کدام مرشد دعوی ملاقات ومصاحبت باخضر نموده که مورد توجه آقاواقع شده اینهاراکه سراغ داریم یادیده‌ایم نه لفظاً نه اشارة نه کتباً چنین دعوی نکرده‌اند اگرازسابقین سراغی داشته باشند باید بعید بشمارند چنانچه شیخ الرئیس فرمود «کلماقرع سمعك نذره فی بقعة الامکان» .

اینکه نسبت خطا به آنهاداده‌اید که فرموده‌اید شماها غرق خطائید . ازکجا معلوم داشتید ؟ ! جزاینکه بگوئید من واقف اسراروعالم به نیات مردمم. خودقضاوت نمائید این دعوی که (جزخدا واقف به ضمائر بندگان نیست) وشما دعوی میکنید اهم است یاملاقات یکی از بندگان خدا .

آقامیفرماید بدعت دهم صوفیه وعرفاازعلم وزهد وتقوی تکذیب کردن است

آیات واخباری درفضیلت وتحصیل علم بیان مینمایند آنگاه استشهاد به پاره‌ای اشعارازآنها میکنند که شاه نعمت‌الله دردیوانش گفته :

کس نه بیند ازهزاران زهد وعلم — آنچه من دیدم زیك جام شراب

✿ ✿ ✿

نعمت الله حریف مستان است — عاشق روی می پرستان است

نوبت زهد و زاهدی بگذشت — دولت عشق ودور رندان است

✿ ✿ ✿

تو را این کاغذ وعلم عزیز است — تورا این طاعت وعقل وتمیزاست

تو کاغذ را گزیدی و کتب را — گریزی تو ز حق ای دیواعمی

شیخ عطار در بی‌سرنامه میگوید که از صفات مرد حق این است که علم را دور بریزد .

زهد را وعلم را در قال و قیل جمله را انداختند در رود نیل

نورعلیشاه دردیوانش زاهدراخود بین‌وعاشق راحق‌بین خوانده وطعن‌میزند که می‌حلال است .

دل‌بد مکن ارزاهد خودبین‌سخنی گفت در مذهب عشاق‌کجا باده حرام است

صفی‌علیشاه ازتمام صوفیان‌بیشتر به علم وتقوی‌بدبین است درعرفان الحق خود میگوید :

آنان‌که براه عقل وبرهان رفتند وانانکه برسم علم وایمان رفتند

آگاه نگشتند ز اسرار وجود حیران به‌جهان‌شدندوحیران‌رفتند

درزبدة الاسرارگوید :

هرکه جانش برگناهی قانع است با وجود توچو من بی‌طالع است

جرم از تو جاذب عفو خطاست پس قصور در کنه تقصیر ماست

ای‌خواننده محترم بادقت به ایرادات آقانظرکن وبا بی‌طرفی و حقیقت قضاوت نمابه بین‌آنچه شاه نعمت‌الله ودیگران گفته اندآیا تکذیب از علم است ؟ بلی تمام جدالها سر همین مسئله است که صوفی میگوید علوم ظاهر کسی را به مقصد اصلی نمی‌رساند این‌علوم همه برای‌اصلاح اموردنیاست حتی امور عبادتی هم مناسب همین هاست . علمی‌که تورا بایدآن‌است‌که به معلوم رساند . حالامعلوم هرعالمی چه باشد مربوط به خوداوست مارا نمی‌رسدکه به بیانی خارج از مذاق خود دلیل به تکذیب صوفیه ازعلم وزهدنمائیم البته مذاق‌عرفانی وعلم واقعی‌آنها باعلوم ظاهرومذاق متباین وبسیار مسافت دارد .

آنهاهمان‌که مرحوم شیخ‌بهائی برآن‌بوده هستندکه :

علم نبود غیر علم عاشقي ما بقي تلبيس ابليس شقي

اشعارآن مرحوم‌راقبلا بسیاری‌نگاشته‌ام وآقا باید ایشانرا افسق‌فسقه بشمارند خیلی هم راه بخود دور نسازند از خودشان و نوع خودشان پرسش نمایند که ماچون در کتاب و سنت چنین لفظی را ندیده ، مردود و گوینده آن‌فاسق وزندیق است بگذار در اینجا غزلی ازمرحوم حاجی میرزا حبیب‌الله مجتهد خراسانی بنویسم تاآقارا بلکه حالتی پیداگردد انشاءالله .

هرچه پوئی جزره حق باطل‌است هرچه‌جوئی‌جز خدا بی‌حاصل‌است

از خودی بگذر که در راه‌خدا صعب‌وبی‌پایان همین یك‌منزل‌است

عرش‌وکرسی دردل‌است‌اما چه‌سود کاین دل‌بی حاصل‌ازخودغافل‌است

نعل وارون زن‌که اندر راه عشق عقل‌مجنون‌است ومجنون‌عاقل‌است

غرقه در گرداب حیرت راچه سود کو ز دریا یك قدم تا ساحل است

از دم مردان حق‌مگسل که راه گم نگردد تا جرس برمحمل است

هرکه را ساقی دهد جام شراب گوشه چشمی ز میر محفل است

باز برای‌روشنی چشم‌آقا غزلی‌ازمجتهدیگری بعرض می رسانم قبلا گفته شد مرحوم آقای سید علی فقیهی ارجمند حکیمی، بی‌مانند عارفی‌بی‌بار وبند بود راستی درعلوم منقول‌و معقول استاد بود درسخنوری‌بی‌همتا ، درشعر گفتن رشك اشعر شعراء بودرحمة الله علیه‌چند غزل‌ازآنرا به‌مناسبت مقام به‌عرض‌رسانیده‌اینك هم غزل‌دیگر

ایدل ز خلق کن گذری سوی اهل حال

تا کی اسیر مدرسه و بحث وقیل و قال

آخر چه حاصل آیدت ازدرس صرف‌ونحو

یا ازاصول‌و فقه وبیان حکمت ورجال

نز منطقت بیان شده میزان علم غیب

نز حکمتت عیان شده اسرار اهل حال

نه از بیان بدیع معانی شدت پدید
نه از اصول فقه تو افزود در کمال
هان ای دلا بمدرسه عشق شو مقیم
تا بشنوی دقایق توحید ز اهل حال
پاکیزه کن سراچه جان‌را از این نقوش
وز لوح سینه شوی سوید ای برثیال

بنده هرچه بخواهم به‌ایراد آقاجواب‌گوئی کنم ازاین اشعارروح‌دار بهتر و والاتر نمی‌توانم بنابراین بایدآقا اول ازخودی‌دفاع کند اگرفاتح گردید به‌بیگانه پردازد .

آقای بزرگوار هرکه روحی‌پاك‌وارسته ازتعصبات این سرای غمناك‌داشته‌زبان حال‌ومقالش به‌همین نحو بوده‌که خودگفته. خواه‌صوفی خواه غیر صوفی اگر بخواهم تعداد این اشخاص رابه‌عرض برسانم بایدآقا چندین جلدکافرنامه دردسترس‌مومنین بگذارندچون می‌دانم عندالله ازجواب‌آنچه نوشته‌اند نمیتوانند بر آیند بار ایشانرا سنگین ترنمیکنم . صاف‌وصریح عرض‌میکنم‌که ایرادات بسیار ناروا وغیر منطقی‌را باید حوالت به‌افکار وانظار عمومی داد تا قضاوت نمایند افسوس‌که ایشان برقضاوت وحکومت مردم جز عده‌ای ازمریدان اطلاع پیدا نمی‌کنند .

بنده نمیدانم‌کدام یك ازعرفا بی علم بوده‌اند وراستی به‌آثار ودواوین‌واشعارهر یك برخوردمی شودآنهارا بحری زخارونابغه درعلم‌وگفتار و بی‌مانندی‌در تربیت نفوس و راهنمایانی‌که به علائق محبوس اند یابیم اگر آنانرا علم نبود اینهمه آثار نبود . از کتب علمی آنها که در دسترس عموم است و مورد توجه خاص وعام است چندان است‌که فهرست‌آنهاکتبی ضخیم‌را تحویل می‌دهد . اینها حاکی‌است که‌خودداری‌علم بوده ومردم‌راهم دعوت بفراگرفتن علم نموده‌اند‌این ایرادات‌که‌آقا وغیر ایشان برآنها وارد می آورند همه بمقام علمی آنهاست .

اینجا میل دارم تشریحاً و تنبیاً قدری از کتاب صالحیه بعرض برسانم‌تاضمناً

مراتب علم‌هم معلوم‌گردد انشاءالله می‌فرماید : علم ازدرون بیرون‌را آراسته نماید . ولی ازبیرون به‌درون نور نیاید . قال‌علی(ع) « لیس العلم فی‌السماء فینزل علیکم ولا فی الارض فیخرج لکم و لکن العلم مجبول‌فی قلوبکم تخلقوا باخلاق الروحانیین یظهر لکم »

میفرماید حضرت‌علی (ع) علم‌درآسمان نیست که به‌شما نازل‌شوددرزمین نیست که‌برای‌شما خارج گردد علم جبلی قلب‌شماست متخلق باخلاق‌روحانیین‌شویدتا برشما ظاهرشود البته‌مراد ازاین‌علم‌علم باطن‌است نه علوم ظاهری‌ومادی .

بازفرمود : لیس‌العلم بکثرةالتعلم بل‌انماالعلم‌نور یقذفه الله فی‌قلب من یشاء » که بازمرادازعلم باطن‌است .

بازفرمود« «العلم ثلاثة اشبارفمن وصل الی الشبرالاول تکبر وادعی ومن وصل الی‌الثانی تواضع وذل ومن وصل الی الثالث افتقروفنی و علم انه ماعلم» علم را سه شبراست (مرادسه مرحله است) مرحله اول مورث تکبر و دعوی است و مرحله دوم موجب‌تواضع وذل نفس‌است . مرحله ثالث مورد افتقار وفنا است آنوقت می‌داند که هیچ نمی‌داند .

مؤلف عظیم الشأن می‌فرماید:علم حیرت آورد وخشیت فزاید آنکه « زدنی علماً» فرمود «زدنی‌تحیرا» گفت . «انما یخشی‌الله من‌عباده العلماء» علم پستی وخشوع آوردنه‌انانیت .علمی‌که ازنزد غیراهل‌بیت باشدهرگونه علم باشد جهل‌است علمی‌که جالینوس یا ابوحنیفه یاکسائی وسیبویه وعضدی وامثال آنها دارا باشند علم نباشد علم آنست‌که ازسماء آمده بابی‌حنیفه فرمودند : « ماعرفت حرفاً من الکتاب» . «وانما صار سلمان عالماً لانه امرء منا اهل‌البیت» .

اگرخودرا درخانه عترت‌دیدی وازاهل‌بیت گشتی‌ودرزیرکساء ولایت‌درآمدی صاحب‌علمی‌اگرخودرا بیگانه بینی‌بدانکه جاهلی‌پس‌عالم بجزیك‌خانواده نباشدفرمود: «نحن‌العلماءوشیعتنا المتعلمون وسائر الناس‌همج» مائیم علماء وشیعیان ما معتلم اند و

سایرین پشه‌اند که بهرطرف متمایلند. «شرق‌الحسن اوغرب فانه لایوجدالعلم الاههنا» «واشارالی‌صدره» حسن بصری اگر بشرق وغرب رودعلم رانمی‌یابد مگر اینجا و اشاره بسینه مبارك نمود.

قال‌المؤلف الشریف: علم ظاهر درگوش استوزبان وعلم باطن دوصدر است و جان‌علم موسی (ع) بظاهروشریعت است وعلم‌خضر (ع) بباطن وطریقت. اول علم علنی ورسمی‌است دوم علم سروعلم سر بدست نیاید جز بخدمت نیکان‌وصحبت پاکان.

قال‌الصادق (ع) یابنی اجتهدفی‌تعلم علم السرفان برکته کثیره اکثر مما تظن یا بنی‌من تعلم علم العلانیه وترك علم‌السریهلك ولایشعرواعلم ان‌هذاالعلم اعطائی‌لاتکلفی الاان‌الله یعطیه‌العبد بحسن جهده ان‌اردت ان‌یکرمك ربك‌بعلم السرفعلیك ببغض‌الدنیا واعرف‌خدمة الصالحین» ایفرزند کوشش نما درفراگرفتن‌علم سرکه درآن برکات زیاد است بیش‌ازآنکه گمان بری - ایفرزند هرکس‌فرا گرفت علم ظاهررا وترك‌علم باطن نمودهلاکشد وداناتی‌هم نیافت‌وبدانکه این‌علم اعطائی‌است نه تکلیفی که خدایتعالی درائرحسن‌مجاهدت به بنده‌گان می‌بخشداگر بخواهی که خداتورا اکرام بعلم سر نماید برتوباد بدشمنی‌دنیا وراه‌یافتن بخدمت صالحین. حضرت رسول (ص) فرمود در درجات علم - اول انصات است و پس استماع و پس حفظ پس نشر - علم را سه درجه است علم شریعت وعلم طریقت‌وعلم حقیقت - درمقام اول‌آداب‌است‌ونام آن‌سنت‌قائمه‌است وتاقائمه نباشدعلم نگردد - مقام دوم نفس‌واخلاق استکه فریضه عادله است تا اعتدال نباشدعلم‌نباشد مقام سوم قلب و استحکام عقاید وظهور انوار آنها است و نام آن‌آیه محکمه‌است‌که بدون‌استحکام علم نباشد

بازمی‌فرماید‌فقه وعلم‌مأیوسی‌را ببردورحمت آورد - بی‌قیدی‌را ببردوانس‌آورد، غروررا ببردوطاعت‌آوردبارجاء وخوف‌همراه‌است «الفقیه‌حق‌الفقیه‌من لم‌یقنط الناس‌من رحمةالله ولم‌یؤمنهم‌من‌عذاب‌الله ولم‌یرحصنهم‌فی‌معاصی‌الله» ازعلامات‌علم‌عالم بدست‌آیدو ازعلامات‌حقیقت علم‌مکشوف گردد. علم وصفی‌است که شرافت‌آن‌بشرافت‌عالم‌ومعلوم و

غایت‌است نظرکن‌درهرعلم که‌مبدء آن‌چه‌حالست‌ودانندهٔ آن‌کیست‌وچه قوه است ونتیجهٔ آن‌چیست وچه حال‌است ومعلوم اوکدام است - ماسخن‌درعلم بخدا داریم نه بزبان و بیان وعلم بکیفیت، بحث‌وغلبه‌برخصم‌انانیت‌آورد وعلم بخدانباشدکه خضوع‌آورد.

علمی که مجادله را سبب است
نورش ز چراغ ابو لهب است

دنبالهٔ این‌مقال طولانی‌است چون قبلا در بیان علم بحد مقتضی بعرض رسانیده اینجاسخن راکوتاه میکنم ضمناً یادم بمطلبی آمدکه از مرحوم رضوان جایگاه شیخ احمداردبیلی نقل‌شده‌که درموقع تدریس‌اگر طلبه ایرادی‌داشت اورا بالتی هی احسن مجاب مینمودچنانچه بنای‌محاجه مینموددست اورا می‌گرفت از حوزهٔ مباحثه خارج میگردیدجای خلوتی‌را اختیار میفرمود میگفت‌آنجا ماراحس غلبه بایکدیگرازقصد قربت بازمیداشت اینجاجزخدا ومن‌وتوکسی نیست که آن‌غرور ایجادشود ایراد تواین است وجوابش‌این.

باری بااین‌همه‌کتبی که ازاین‌طایفه درعالم منتشر گردیده وازهرگونه علمی در دسترس مردم قرارداده‌اند اگرکسی نسبت جهل یاتکذیب آنها ازعلم دهدازحدانصاف خارج‌گردیده خودرا بی‌انصاف معرفی نموده.

آقا میفرماید اگر طعن وعیبجوئی عرفان‌است تمام اراذل عارفند

این‌درویشان برضد قرآن دم ازعشق ورندی ولا ابالی‌گری‌زده وازعقل وشرع تمسخر می‌کنند حافظ اول‌عیبجو ومسخره‌کن است‌که میگوید.

بیاکه‌رونق این‌کارخانه‌کم نشود
بزهدهمچوتوئی‌وبعشق‌همچومنی

بشوی‌اوراق اگرهمدرس مائی.

فقیه مدرسه‌دی مست بودوفتوی داد.

مطرب‌کجااست تا همه‌محصول زهدوعلم
درکار بانك وبربط وآوازنی‌کنم.

اگر این شراب خام واگر آن فقیه پخته بهراز بار بهتر ز هزار پخته خامی)

عارفی که باید نهی ازمنکر کند ترویج منکرات نموده و بیشتر طعنی که بردین زده کفر است الخ. با اینکه می گویند درمذهب عرفان عیبجوئی نیست معهذا منکر قیامت شده وخدا را با بت یکی کرده صفی علیشاه درزبدة الاسرار بعلماء ومجتهدین بد میگوید که چرا بدنبال اجتهاد وخبر رفته ودرپی نادانی نرفته میگوید .

بنت زهرا را اگر گوئی توزن	زاجتهاد افتادهٔ در سوء ظن
اجتهاد تو است این ظن وظهور	کزره علم یقینت کرده دور
آنکه دارد تکیه برظن وخبر	کو بمیر ای بی‌خبر خاکت بسر

بالاخره می گوید دنبال اخبار آل محمد (ص) نبایدرفت دنبال عشق وعاشقی باید رفت - بازمی گوید .

دین خلقی تا دهد شیطان بباد	در میان آورد علم اجتهاد
اجتهادی کاولین بار آنحسود	خود بترك سجدهٔ آدم نمود
برسرش عمامه وعظ و فسون	ازدرتقوی وزهد آید برون
قول ایشان بانك غول است ای جوان	زاستماع بانك غول ازره ممان

ابوسعید ابوالخیر چه گفته ؟ دیگری فلان گفته اینها چون مدرك دینی ندارند میل دارند تمام کتب حدیث ومدارك دینی ازمیان برود مختصر اینکه این عرفا ودرویشان دم ازعشق وطعن برعقل ودین میزنند وعلم وکتابرا حجاب میدانند ومریدان را جاهل نگاه میدارند تا بتوانند کفر وبیدینی خودرا تزریق کنند وعلماء ربانی را که ملیونها احادیث درحلال وحرام ومعارف الهی که ازآل محمد (ص) گرفته ریاکار و خشك - می خوانند .

خلاصهٔ فرمایشات یعنی (یعنی مکررات) پریشان گوئیها این بود که عرض شد اگر خود آقا قدری فکر در تأویلات اشعار واقوال قائلین که تمام از مقصود گوینده دور است مینمودند شاید از گفته پشیمان میشدند افسوس که خود با یرادهای مکرر خود متوجه نیستند و تمام

مبنی براین است که لباس کفر را بقامت اینها بپوشانند وپایهٔ عقیده خودرا بکفر آنها بهتر نشان دهند . وگرنه اگر بدقت متوجه باشد ازکلمات آنها دلیلی برکفر نمی یابد بنده اگرچه جواب این مکررات را مکرر بعرض رسانیده در اینجاهم بدون جواب نمیگذارم انشاءالله .

موضوع عیب جوئی - باید ازخود آقا پرسید که تمام مدعیان علم صالح ورستگارند وهیچیك ازآنها پا را ازدائره شرع بیرون ننهاده وتمامی ازبهشت عنبر سرشت برای هدایت مردم بدنیا تشریف آورده اند؟ با اینکه درمیان آنها دزد ودغل ودین ونمازفروش هم هست اگر فرماید که هست ثبت المطلوب آنها یعنی عرفاهم اگر حمله نموده اند بچنین اشخاص بوده اگر گویند نیست .قدری ازاخلاق وعملیات بعضی راقبلا ذکر نموده اگرچه پشیمانم .ازاینکه چرا بعضی ناگفتنی را گفتم چکنم آقا مجبورم مینماید که بازهم بگویم درعین حال انشاءالله ازآنچه از این نوع دیده که همه دال بربیدینی محض بوده میگذرم تا لطمه بعقاید عوام وارد نیاید .

سبب بدار کشیدن آیةالله حاج شیخ فضل الله نوری طاب الله ثراه را نمیگویم اختلاف بین حجتین آیتین در نجف اشرف که چه مفاسدی در برداشت ومشاهدات وابتلاء خودرا درآنموقع نمیگویم!! اختلاف بین آیةالله العظام آقای سید ابوالحسن وشیخ احمد کاشف الغطاکه چه رسوائیها ایجاد مینمود نمیگویم - چرا نمی گویم ؟ برای اینکه باسلام جسارت می‌شود چون خودرا مسلمان میدانم وهرچه هم دیده یا می بینم همه را حمل بعدم فهم خود می‌کنم وبرای حفظ عظمت اسلام آنانرا خاطی ندانم ولی ازیك واقعه رذیله که در شیراز اتفاق افتاد که آنرا هم شاهد وناظر بودم برای نمونه بدست دادن، نمیگذرم .

پس ازفوت مرحوم آیةالله آقای میرزا ابراهیم محلاتی مرجعیت عامه محول بحضرت آیت‌الله شیخ جعفر محلاتی گردید با اینکه درزمان آنمرحوم که عم شیخ بود

ریاست شیخ محرز بودومقام فضل او بقدری عالی بودکه اغلب طلاب ترجیح میدادند درس ایشان ازمیرزا، بازملاحظه کبرسن وعنوان عموئی که بمنزلهٔ اب است در میان بود حاصل اینکه فوت مرحوم میرزا ریاستی برریاست شیخ افزود وعموم اهالی متوجه این دستگاه بودند این عنوان مورث حسادت نوع، خاصه اقرباکه درجرگه روحانیت بودند می‌شد در آنوقت قضیه هائلهٔ پیش آمدکه منتهی به نهضت عمومی شد و آن از اینقرار است .

یکی ازبهائیان بحال مستی شب ۲۷ صفر در بین مردم فریادکرد مرده باد دین اسلام زنده باد دین بهاء! چون ایام سوگواری بود فوری در تمام شهر منعکس گردید همهٔ اهالی ازعالی ودانی بهیجان آمدند متفقاً صبح آنشب متوجه مسجدمولی که محل نماز شیخ بود شدند آنجا مجلس روضه بود چون جمعیت زیاد شد حضرت شیخ از شبستان که محل روضه بود بصحن مسجد آمد درهای شبستانرا برای حفظ لوازم روضه بستند آنقدر جمعیت زیادشدکه پشت بام وکوچه‌های اطراف مطموس بودهمه‌ازایشان مجازات وقتل بهائی را می‌خواستند آنوقت والی مصدق السلطنه بوداز نهضت که اطلاع یافت وپیغام شیخ باو رسید شخص بهائی راگرفت وحبس نمود و فرستادخدمت ایشان که بموقع تخفیف آشوب، او را میفرستم خدمت شما هر طور حکم شرع است اجرا دارید .

دراینموقع مرحوم آیة الله آقای حاج میرزا جمال الدین محلاتی از شدة فشار مردم وگرمی هوا حالش منقلب شدبنده ایشانرا بزحمتی ازمیان جمعیت شبستان بردم تاقدری بحال آمدیدم درآنجادو نفرازروحانیون هم هستندکه نام نمی‌برم بایکی چند نفر ازاجزاء همراه بودودیگری تنها نشسته بود - این آقا با اینکه تنها نشسته بود شروع کرد بناسزاگفتن آنهم پس ازتحمل مختصری جوابگوئی کرد چوب و چماقها بالارفت آنچه بنده خواستم جلوگیری کنم میسرم نمیشدآقای حاج میرزا جمال الدین هم از درخارج شبستان بیرون رفت تاکار بجائی رسیدکه یکی ازاعوان آن آقاهفت تیر را بیرون

آوردکه جنازه آخوند بیچاره‌ئی که ازضرب چماق بیحال افتاده هدف قراردهد - دویدم بیرون بحضرت شیخ گفتم آقا بیائیدکه قضیه مهم است! آمد درهای شبستان باز شد مردم متوجه شدند آنجناب ضارب و اعوان فوری ازمسجد بیرون رفتند - آخوند بیچاره را بردیم درمنزل یکی ازسادات شریف مولی که نزدیك بوداحتمال مردنش زیاد بود ولی خدا نخواست تادوماه دربسترمعالجه بود .

آن آقای ضارب ازمسجدکه بیرون رفت خبرآوردندکه نزد مصدق السلطنه است وتقاضای مجازات آخوند نیم مرده را میکند او هم فهمیدکه مطلب ازچه قرار است از فرستادن بهائی خودداری، قضیه کاملا بعکس نتیجه دادوبا الاخره مسلمین رفتند عقب کار خود بهائی ازحبس خلاص شدمعجزه! دین بها بطوری جلوه گرشد که عدهٔ بآنها گرویدند اگرمن قضیه را بطورماوقع ذکرکنم هم تفصیل زیاد می‌شدهم افتضاح .

حالاجناب آقاکه سنگ دین را بسینه بی کینه ! میکوبنداگر قدری ازمسیرخارج بداخل می‌پرداختند نه بهتر بود - کتاب کوچکی بنام تقاضا بقلم عبدالله خیرخواه این روزها برای بنده رسیده ازبیانش معلوم که یکی ازعلماء است نصائحی بعلماء اعلام وخطباءعظام نموده که راستی بحق گفته وبرای اهل حق خواندن وعمل بآن عمل بدستور اسلام است . حقیرازآقا وهمچنین ازکسانیکه دنبال دیگران میگردند وازخودغافلند استدعا میکنم اورا بدست آورند ونصایح حسنهٔ اورا بکار بندند تا بلکه خدا بخواهد قدری باصلاح خود بپردازند. یك سرگذشت دیگری بعرض میرسانم و باین مقوله اینجا خاتمه میدهم .

اوایل دولت شاهنشاه رضا شاه کبیر که آزادی عمومی اعطا گردید در شیراز شرابخانه‌ئی درمعبرعمومی بطور رسمی گشایش یافت مرحوم حجةالاسلام آقاسید محمد طاهر برای منع ازآن قیام نمودنزدیك شرابخانه که‌قدری از شهرخارج بود اقامت نمود نماز جماعتی هم آنجا برپا نمودمردمی هم بدورش جمع شد- برای اینکه زمامداران این بدعت مشئومه‌را موقوف دارند منبری رفت تقاضائی نمود یاد آورشدکه دین ما اسلام

است دولت ما مسلمان است این عمل مخالف بدیانت اسلام است .

شب هنگام سرلشکر محمود آیرم که زمامدار بود اورا تبعید نمود خبر بمرحوم آیت الله شیخ جعفر رسید علماء را احضار نمود فرمود آقای سید محمد طاهر کاری کرد که من نمیگویم بچه قصد اجمالا بنام نهی از منکر بوده او را تبعید نموده اند اگر این باب مفتوح گردد هریك درهرموقع که صدای نا بهنگامی دهید بسرنوشت او گرفتارید - بهتر این است متفقاً بخواهیم که اورا برگردانند - پس از بیان مفصلی که فرمود - یکی که مقام دوم را در روحانیت داشت گفت اگر شرابخانه پشت خانهٔ من بازشود و سید محمد طاهر بخواهد منع کند میگویم باشد باشد باشد و ازمجلس خارج شد دیگرانهم رفتند. بسیار بمرحوم شیخ گران آمد . هرطور بود خود اقدام نمود و آقا سید را برگردانید به مردم هم دستور تجلیلی نموده باسروصدا اورا وارد کردند عجب این است آنکه درشب گفت اگر شرابخانه پشت خانهٔ من باشد یکی ازمشیعین با اهمیت بود که دوش بدوش سید حرکت میکرد مردم را بصلواة ترغیب میفرمود وچنین مینمایانید که من ایشانرا برگردانیدم.

آقای بزرگوار چه حسابی میتوانیم برای این معاملات باز کنیم چه محملی برای قصد قربت آنها میتوانیم بیاراثیم بگذار تا بگذرم و گرنه بازمیگفتم اینکه فرمودید منکر علماء ربانی هستند وطعن باجتهاد میزنند قسمت اول جواب داده شد واما درقسمت اجتهاد چه عیب دارد اگر اینجاهم دامنه بکلام دهیم .

موضوع تقلید واجتهاد بین علماء مورد بحث است - بنده بقدر ضرورت اقوالی بعرض میرسانم تا اینمطلب هم انشاء الله روشن گردد - محقق شهیر ومتبحر بی نظیر مولانا محسن فیض مؤلفات زیاد دارد که مورد استفادهٔ خاص وعام است ازجمله کتابی است موسوم بسفینة النجاة مشتمل بردوازده فصل دررد اجتهاد وتقلید که بنده اگر بخواهم مختصری ازدلائل بارزه آنرا ذکر کنم خود کتابی مستقل میشود خاصه اینکه مرحوم شیخ محمد رضا جوشقانی که یکی ازعلماء بزرگ بوده آنرا ترجمه وشرح نموده . ناچار مختصری ازمقدمات آن کتاب نقل بمعنی بطور ضرورت عرض مینمایم .

میفرماید ستایش خداوند بی مانند یراسزاست که نجات داد ما را بواسطه کشتی وجود اهل خاندان دین ووحی خود یعنی اهل بیت رسالت (ص) ازموجهای گوناگون فتن وهدایت فرمود مارا بوسیلهٔ انوار لامعه قرآن مبین وحدیث ائمه معصومین بشناختن فرائض وسنن دردین وبگشود ازدیده های عقل وفهم ابرهای شك وبدگمانیرا وبرداشت ازروی دلهای ما پرده های گمان وپوشش نادانی را واعتقاد باطل را ازنهان ما بیرون کرد واعتقاد حق را دردلهای ما ثابت گردانید چونکه شك وگمان ازآن چیزیست که ازپی اوفتنها می آید وبخششهای خداوندی را تیره وتار میگرداند پس منزه وپاکیزهٔ توایخدا ازتمام بدیها ونقصها و از نسبت تشبیه بخلایق چه بسیار تنگ است راه برکسیکه تو راهنمای او نباشی - چه مقدار روشن است حق نزد کسیکه راه حق را تو باو نموده باشی .

درود نامحدود برمحمد (ص) واهلبیت اخیار بزرگوار آنحضرت - صلوات علیهم اجمعین - بعدچنین گوید محمد ابن مرتضی که خوانده شده بمحسن ببردران خود در دین خدا آنانکه اهل میانه روی وانصافند نه اهل زورگویی واعتساف وآنانکه شناخته اند مردانرا بواسطه حق نه کسانیکه میشناسند حق را بواسطهٔ مردم یعنی هرراهی که ببینند مردم در آن راه آنرا راه حق می پندارند وآنانکه نمی گیرند درشناختن حق حمیة تقلید جمهور وغالب نمیشود برایشان درتصدیق سخن راست عصبیت متابعت مشهور وآنانکه نپوشانیده است دیدهٔ بصیرت ایشانرا پردهٔ «ماسمعنا بهذا فی آبائنا الاولین» وعارض نشده صفای سریرهٔ ایشانرا غبور «انا وجدنا ابائنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون» نوشتم این رساله را درتحقیق اینکه ماخذ احکام شرع نمی باشد مگر محکمات کتاب وسنت واحادیث اهلبیت عصمت (ع) واینکه جایز نیست چنگ درزدن دراحکام شرعیه مگر بریسمان محکم ائمه معصومین علیهم صلواة اله بدرستیکه اجتهاد در دین واخذ باتفاق اراء بدعتی است دردین واختراعی است از مخالفین دین اینکه برای احدی نجاتی نیست دراین طوفان مهیب جز بسوار گشتن درکشتی نجات تا ازغرق برهد زیراکه

باین واسطه خلاص میشود از عواصف اراء واهواء که منتهی بافات است .

درفصل اول میفرماید باین فصل اشاره است منحصر بودن در نزد شیعهٔ امامیه درقرآن وحدیث و باطل بودن استناد باتفاق آراء که تعبیر از آن به اجماع میکنند .

بدانکه چون بفتنهٔ افتادند مردم بعد ازوفات رسولخدا (ص) ومتفرق شدند در دریاهای فتن وعدهٔ کمی از کسانیکه خدا ایشانرا نگاهداری ازلغزش نمود و بوسیلهٔ چنگ زدن بدامن ثقلین یعنی کتاب وعترت وایشانرا درراه حق باقی گذاشت ـ واین کسان پنهان داشتند دین خودرا پس باقی گذاشت خداتعالی بسبب ایشان دین را دراین امت وجاوید داشت بجاوید داشتن نوع ایشان تا دامنه قیامت پس برانگیخت هرامامی را بعد امامی هر خلفی را ازشیعه ایشان بعد ازسلف چنانچه بودند طایفه ی شیعه همواره فرا میکرفتند احادیث را ازاصول وفروع دین ازامامان خودو بامرو ترغیب، آنها را مامور بروایت احادیث برای دیگران میفرمودند آنهاهم برای دیگران تا اینکه رسید آن احادیث بما الحمدلله رب العالمین .و بودند روات اخبار که خوب حفظ میکردند ونیکو ضبط مینمودند ومی نوشتند آنهارا دردفترها ودرحفظ وضبط وفراگرفتن مبالغه مینمودند ودر نقادی وتصحیح وردکردن نادرست آنها را، حتی دیده میشود کسی را از ایشان که حلال نمی شمارد وجایز نمیدانند نقل خبری راکه وثوقی بآن نباشد مگر درحالتیکه ضعف آنخبر را درکتاب خود ذکر کرده باشد .

اگردر کتب رجال تتبع شود خواهد شناخت حالات روات اخبار راکه اعتماد نمیکردند برخبریکه ناقلان مطعون یا مجهول الحال یا اینکه نبود قرینهٔ داخلی و خارجی که دال برصحت آن باشد و عمل نمیکردند بهیچ یك ازاصول وفروع بنصوصی که نشنیده باشند ازامامان خودواستناد نمیکردند بتاویلات ومتشابهات وظنیات واتفاق باستناد اصول مخترعه واجتهاد مجتهدین. بودند روات شیعه ممنوع از تمام اینها و از جانب امامان خود وازطرف شرع یعنی قرآن و رسولخدا (ص) بایات صریحه و اخبار صحیحه منع ازاجتهاد وعمل باجماع شده حتی مخالفین ایشان یعنی عامه عمیا تصریح

برآن کرده‌اند .

فصل دوم آن اشاره باینکه حدوث اجتهاد وعمل باجماع درمیان طایفه امامیه که حاصل آن این است چون مدت ظهور ومشاهده انوار الهی بسر آمدوسفر اهم خاتمه یافتند فرقه عامه برفرقه خاصه غلبه یافتند و دولتها هم از آنها تشکیل می یافت شیعهٔ امامیه؛ ناچار با مخالفین مماشات مینمودند حتی اطفال خود را در مکتب آنها میفرستادند تعلیمات آنهادر بین همه شایع گشت سبب معاشرت شیعه هم بامخالفان انبازگردید قاعده هائیکه ساخته بودند برای آسان کردن اجتهادشان بعضی از آنرا شیعیان پسند نموده بر آن طریق رفتند تااینکه دراصول بنای کتاب نویسی نمودند و تکلم کردند درچیزهائیکه پیغمبر (ص) نفرموده ونیاورده بود و بواسطهٔ علم اصول مسائل را بسیار کردند وراهها را مشتبه نمودند وعقل خودرا دربرابر احکام دین خدا حاکم قرار دادند و باینهم قناعت نکردند با بهام آنچه خدا مبهم گذاشت ساکت نکشتند شریك خدا شدند حکم جاری نمودند مانند حکم خدا بالاخره همان راهی که عامه عمیا پیش گرفته ازهمان راه رفتند تا اینکه اعتقادنمودند اجتهادوحکم برأی ووضع قاعده هاوضابطه ها وتاویل متشابهات ازروی گمان ورأی واتفاق آراء جایزاست .

مؤلف دراینجاحجتهای مجتهدین را یکبیك بیان میفرماید وتمام آنهارا بادلائل قاطعه مردودمی شمارد که میفرماید: الفصل الثالث اشارة الی اجوبة شبهات القائلین بالاجتهاد والاجماع من الامامیه .

بنده ازبیان آن بسبب اطاله کلام خود داری میکنم .

فصل چهارم ـ آنکه تجویز کرده‌اند بلکه دربعض فروض واجب دانسته‌اند تقلید مجتهد راکه اجتهاد اووفتوای او از روی ظن واخذ باتفاق آراء وامثال آنها باشد ـ که بنا بتصریح بعض ازاعلام آنها دلیلی ازکتاب وسنت براین حکم نیست بلکه ادله تقلید که درکتاب وسنت وارد شده دلالت قاطعه برخلاف آن داردچنانچه فرمایش حضرت حجة (ع) که میفرماید درحوادث واقعه رجوع کنید درآن بروات احادیث ما که آنها حجت

مننه برشماها وهمچنین حضرت صادق (ع) میفرماید کسیکه بوده باشد ازفقها نگاهدارنده نفس خود وحافظ دین خود ومخالف هوای خود ومطیع بامر مولای خود پس برای عوام است که تقلید از او نمایند .

پس میگوئیم کسیکه عمل می کند برای خود یا بتأویلات عقل ناقص خود یا باجماع چگونه امر مولای خودرا اطاعت کرده و از کجا یقین میکنند که نفس و دین خود را نگاهداشته ومخالفت هوای نفس خود نموده تا تقلید اوجایز باشد - باز حضرت (ع) میفرماید به بینید اعلم شما از کجا اخذ علم نموده الی آخر .

پس اینها که علم خودرا ازظن ورأی واجماع خود بدست آورده اند چگونه تقلید شان جایز است دیگر اینکه اینها واجب دانسته اند تقلید اعلم را - میگوئیم معرفت اعلم برای عامی چگونه ممکن است اگر گویند بشهادت عدلین معلوم می شود میگوئیم عدلین اگر خود فقیهند نمیتوانند دیگریرا از خود افقه بدانند زیراکه موجب شبهه در اعلمیت خود مینماید واگر غیر فقیه است شهادتش حجة نیست .

دیگر آنکه جمهور ایشان منع از تقلید میت کرده اند گفته اند چون انسان مرد رأی او هم مرده است چون مجتهد دراکثر احکام فرعیه ظان است - اینجا میگوئیم اگر عمل فقیه چنانچه میگوئید از روی ظن وگمان است ازروات اخبار محسوب نمی شود چگونه تقلید چنین مجتهدی جایز بوده دنبالهٔ این بیان طویل است برای قارئین زیاده براین صداع است .

الفصل الخامس - نقل کلام علماء اعلام بر بطلان اجتهاد وتقلید

دراینجا بسیاری ازعلماء بزرگ را بامقالات آنها بیان میفرماید .

الفصل السادس - ادله شبهاتیکه قائلین باجتهاد وتقلید نموده اند که آنرا بطور تفصیل ذکر فرموده وهر دلیلي داشته اند رد نموده است .

الفصل السابع - ذکر بعض آیات واخبار برانحصار ادله شرعیه از معصوم (ع) بعض آیات وبسیاری ازاخبار را ذکر می فرماید که همه دال براین است جز از معصوم اخذ رأی نباید نمود

الفصل الثامن - در ذکر جملهٔ از آیات واخبار که دلالت برمتشابه دارد و بیان حکم آنها که متشابهات را ائمه ماچه نحو دستوری داده اند .

الفصل التاسع - ذکر جملهٔ ازایات واخبار وارده درذم اجتهاد ومتابعت آراء است بنده قدری بضرورت دراینجا بسط میدهم چون موضوع مهم است. میفرماید: اگر معترضی بمن ایراد کند که تو ازکجا میگوئی که شارع منع از اجتهاد وعمل به آراء نموده؟ میگویم این منع بین امامیه بلکه مخالفین معروف است واول کسیکه منع فرموده خداست که میفرماید «ان یتبعون الا الظن وان الظن لا یغنی من الحق شیئاً» وقال سبحانه «ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون»

وقال (تع) «وان هم الا یظنون» وقال (تع) «واتبعوا اهوائهم بغیر علم» وقال تعالی «لا تقف مالیس لك به علم وقال (تع) ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا علی الله الکذب وقال (تع) قل ارأیتم ما انزل الله لکم من رزق فجعلتم منه حراماً وحلالا قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون .

وقال (تع) ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین و قال (تع) حرم علیکم ربی الفواحش (الی قوله) ن تقولوا علی الله مالا تعلمون وقال (تع) الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق .

وقال (تع) وان احکم بینهم بما انزل الله ولا تتبع اهوائهم واحذرهم ان یفتنوك عن بعض ما انزل الله فاولئك هم الفاسقون ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون .

وفی الحدیث القدسی ما آمن بی من فسر کلامی برایه وما علی دینی من استعمل القیاس فی دینی (رواه الصدوق فی امالیه).

پس ازبیان این آیات می پردازد باخبار آنراهم بطور کافي مي نگارد پس از آن

اراء بزرگان از علماء را در نفی اجتهاد و تقلید بیان میفرماید که اگر بقسمت مختصر از آن بنده بخواهم پردازم از اصل مقصود خود باز می‌مانم ناچار باید بگذرم .

الفصل العاشر - در بیان ذم اجتهاد و متابعت آراء در این موضوع هم باز نقل اخبار و اختیارات علماء اخیار را بطور تفصیل بیان میفرماید .

الفصل الحادیعشر - نقل کلام صاحب کتاب اخوان الصفا در بی اعتباری عنوان اجتهاد و متابعت اراء است که آنهم مفصل است و بحال بیان آنها نیست .

[الفصل الثانی عشر - اشاره به بعضی از مفاسد که مترتب است بر اجتهاد متابعت آراء ، میفرماید : بس است در فساد و باطل بودن اجتهاد و رای بعد از بودن هر دو مخالف بافرموده خدا و رسول وائمه معصومین (ص) چنانچه شنیدی آنچه که رسیده است بتو بواسطه اجتهاد و متابعت اراء در وقوع جنگها وفتنه ها در بین صحابه و آنچه را که مشاهده مینمائی از اختلاف بین فقها در مسائل دینیه از اصول وفروع وسنن با منضبط نبودن مدارك آنها و مختلف بودن طرق آنها با اختلاف اذهان و احوال مردمان با آنچه با آنها است از فساد و از جهة تعارضات و اضطراب نفوس و مخاصمات و رجوع و بازگشت بسیاری از علماء از آنچه فتوی داده‌اند برخلاف آن که از حد احصا خارج است .

سید بن طاووس فرموده که قطب راوندی کتابی تصنیف کرده است در اختلاف بین مرحومین آیتین شیخ مفید وسید مرتضی که آندو بزرگوار در عصر خود اعلم و اعظم علماء بودند که شمارهٔ اختلاف بین آنها به نود و پنج فقره از اصول دین بوده الخ اینك برای تو بیان میکنم از اجتهاد مجتهدین در مسائل و احکام دین که بچه چیزها استناد کرده‌اند و بچه راهی رفته‌اند اکتفا میکنم بر سه مسئله که دو مسئله آن از علم اصول است و سوم راجع بفروع است در نیت عبادات تا ملتفت شوی طریق آنهارا در سایر مسائل پس من ذکر میکنم اختلاف اقوال ایشانرا بطریق سؤال تا بدانی که همه از جواب عاجزند.

اما اجتهاد - چه آگاه کرده است تورا که چیست اجتهاد - آیا نیست اجتهاد حق که نظر کنیم ما باحادیث ائمه و تدبر در معانی آنها کنیم تا بفهمیم آنچه که آنها در کلامشان امانت گذارده‌اند - وفرق بنمائیم بین محکم و متشابه آنها و محکم را بگیریم و متشابه

را یارد بسوی محکم کنیم یا واگذاریم آنرا باهلش و خود را نگاهداریم در فتوی دادن بغیر حق . و تقلید عبارت از این است که پیروی نمایند کسانیکه براه حق میروند از کسیکه دارای چنین اجتهادی که ذکر کردیم باشد - و با بودن اجتهاد حق چگونه کسانی دعوی اجتهاد مینمایند و پیروی از آراء میکنند .

دنباله این بیان طویل است که با دلائل قاطعه تمام حجتهای مدعیان اجتهاد را رد نموده و این عنوان وعمل باراء را از مخترعات و بدع شمرده مخصوصاً در مسئله اجماع بیانات شافی وکافی در عدم اعتبار آن دارد که ضیق مجال بنده مانع از نگارش آنها است وحاصل تمام فرمایشات این است که اولا عنوان اجتهاد معموله اصلا مأخذی ندارد و جز سرگشتگی خود و عوام بیچاره بلکه اغفال خود واضلال آنها نتیجه نداشته و ندارد

بنا بفرمایش امام (ع) که از روات اخبار ما احکام را بگیرید و عمل کنید فقط ثقه بودن راوی شرط است باقی از اینکه مجتهد ، باشد اعلم باشد ، حی باشد همه از اختراعات است و مأخذی ندارد و این اجازات که هریك بدیگری میدهد که یاشخص مجاز از تقلید غیر بسبب نیل بمقام اجتهاد آزاد است یا اینکه بالاتر از این که «وللعوام ان یقلدوه همه برخلاف شرع و دستور است - هر کس بتواند از اخبار صحیحه کتب معتبره استفاده کند بهمان عمل نماید والا از راویان اخبار سوال کرده عمل نماید .

تا اینجا مختصری از آنچه در وسع بود از کتاب مستطاب سفینة النجاة بعرض رسانیده و از بیانات مرحوم شیخ محمدرضا شارح و مترجم آن کتاب که حقاً همه مستدل وهمه باشواهد قویه است کلا صرف نظر نموده تا مجال بخلاصهٔ گفتار دیگران بر قارئین محترم تنك نشود .

از جمله کتابی که دررد اجتهاد و تقلید مشتهر گردیده کتابی است که مرحوم شیخ محمد رضا افضل تالیف فرموده که آنهم با دلائل مثبته طریق اجتهاد و تقلیدرا باطل شناخته بلکه ...

و دیگر کتاب صحو المعلوم جلد سوم تألیف آقای شیخ احمد حشمتی است ایشان

هم بیان مفصلی در ابطال اجتهاد و تقلید ماخوذ ازاقوال علماءو متکی بآیات و اخبار کثیره است که مجملی ازآن اینجا ذکرمیشودمیفرماید: علماء شیعه پایه احکام راروی چهار اصل نهاده‌اند .

۱ـ کتاب ۲ـ سنت رسول واخبار ۳ـ عقل ۴ـ اجماع وهر کدام تحقیقی دارند که مناسب مقام نیست اما کتاب وسنت هر دودلیل وحجة است ومدار جمیع احکام اصلیه و فرعیه براین دو است .

اما دلیل عقل ـ اگر ماخوذ ازکتاب وسنت باشد صحیح است اگر مخالف باشد دلیل نیست بلکه متابعت آن حرام و کفر است ومدعی آن مشرك بخدا و رسول است اما اجماع ـ علماء اقسامی برای آن معین نموده وهمه‌را حجت میدانند وبآن فتوی ورای میدهند و اگر دقت شود تمام آن اقسام حجیت ندارد ـ چیزیکه حجت است اجماع ضروری است یعنی حکمی که بین همه شیعه بدیهی باشد مانند نماز وروزه وحج و امثال آنهاکه علماء این نوع اجماع را محصل عام مینامند .

اما سایر اقسام که بدرجه بداهت رسیده آنرا اجماع بسیط میگویندوهمچنین اجماع مرکب دارند ، اجماع منقول دارند، که هریك ازاینها باز اقسامی دارد که همه‌در معنی اجماع اتفاق پیدا نکردند و هر یك تعریفی نموده‌و پیش ازآنها علماء عامه این اصطلاحات را درست کردند ومطلقا نصی در کتاب خدا برآن نیست ودرزمان رسولخداهم چنین اصطلاحی نبوده .

عامه برای نیل بمقاصدخود متوسل بدو آیه شده‌اندکه « ومن یشاقق الرسول من بعد ماتبین له‌الهدی و یتبع غیر سبیل المومنین نوله‌ما تولی» الخ ودیگر « و ان تنازعتم فی‌شیء فردوه الی‌الله والرسول» تاآخر آیه میگویند این دلالت دارد بر صحت اجماع ضروری وامریکه همه مؤمنین اتفاق برآن نموده باشند ضرورت اسلام میشود ماهم میگوئیم اطاعت است ولی اگر مفاد آیه همین باشد بایستی هرسه نفری ازمؤمنین اسمشان اجماع باشدومخالف آنها کافر باشد! وچنین چیزی هیچیك ازعلماء نگفته‌پس

آیات مربوط باینمعنی نیست که درهرمسئله سه‌چهار نفر اتفاق داشته باشند اجماع باشد. ماهر اجماعی راکه دلیل ازکتاب وسنت نداشته باشد باطل میدانیم‌و همچنین عقل اگرموافق نباشد ـ مدار کلیه احکام برنص وخبرازپیغمبر وائمه اطهار است .

بدانکه بعدازرحلت پیغمبر (ص) مردم دوفرقه شدند جماعتی پیروی کتاب و سنت نمودند گفتند در دین عنوانی از تقلید غیر امام‌معصوم جایز نیست بنابر این از تفریعات اجتهادیه بکلی اجتناب ورزیده وازمدلول اخبار تجاوز نکردند. اما جماعت دیگر تقلید مجتهدین خودرا واجب دانسته وگفتند برای‌خدا حکم قطعی‌در حوادث و قضایا نیست یااگرهست بما نرسانیده‌اند پس‌درهر موضوعی ظن‌وگمان مجتهدملاك اعتبار است .

حضرت‌امیر ع میفرماید « دین‌الله لایعرف بالرجال بل‌بآیة الحق فاعرف‌الحق تعرف اهله » اشتباه عمده قوم دراین است‌که دین را با ملاشناخته‌اند ملارا بالباس‌اگر ملارا بواسطه دین میشناختنداختلافات و برادرکشیها جای خودرا بوحدت‌ملی‌و برادری بلکه بفداکاری میداد چراکه‌خدا یکی ، پیغمبر یکی، دین‌یکی، کتاب‌یکی، بسبب‌این اختلافات است‌که مسلمانانرا بپرتگاه‌جهالت سوق داده واستقلال‌همه‌چیزراازدستشان گرفته. علماء تسنن‌درتعریف اجتهادوتقلید گفته‌انداجتهاد استفراغ وسع‌شخص‌فقیه‌است درتحصیل‌گمان بحکم شرعی یعنی ازپس زحمات گمان کندکه حکم خدا این‌است و آنچه بگمان اوحاصل‌گشت‌همان حکم خداست ومقلدین‌را واجب است‌بدون مطالبه دلیل عمل بآن‌نمایندوگرنه‌عملش باطل‌است زیراکه‌دروسع مقلد دانستن‌احکام‌نیست وهمه مجتهدین امامیه هم این تعریفرا پذیرفته (رجوع شود به تهذیب علامه حلی و معالم الاصول وقوانین وسایرکتب‌اصول).

صاحب‌مبانی‌الاصول‌درصفحه‌۱۵۹ کتاب‌خوددرمعنی‌تقلید میفرمایدکه‌تقلیدعبارت است‌ازمتابعت‌کسیکه‌جایز الخطاءاست‌بدون خواستن‌دلیل. صاحب‌کفایة‌الاصول‌درجلد دوم‌صفحهٔ ۲۷۷ میگوید: مجتهدین‌شیعه‌وسنی‌اتفاق‌نموده‌اند دراینکه‌درعقلیات برخطایند

ودرشرعیات اختلاف نموده‌اند اما امامیه قائل شده‌اند که درشرعیات نیز برخطایند جز اینکه گاه خدا مارا بآن هدایت میکند .

درصفحه ۲۸۲ همان کتاب بادلیل استصحاب ثابت میکند که چون مجتهد مرد، رایش هم مرده اصولیین ازشیعه وسنی گفتند مجتهد ناچار ازاجتهاد است چون باب علم بکلی مسدود است وازکتاب جزگمانی وازسنت جزمظنهٔ حاصل نمی‌شود وتکلیف هم برامت باقی است پس برمجتهد است که ازکتاب وسنت وقواعد ومقررات موضوعه برحسب مصلحت واستحسان وعقل خود تحصیل گمان نماید و رای دهد وامت را بلا تکلیف نگذارد و هر رأی که مجتهد بدست آورده برای مقلد قطعی است وحق تخلف ندارد زیراکه حکم خدا و شرع معطل میماند .

از این بیان معلوم است که برای خدا حکم معین قطعی درقضایا نیست ـ موافق قول مجتهدین مخطئه که گفته‌اند اگر حکم قطعی باشد بما نرسانیده اند!! پس حکم خداوند درهرموضوعی تابع گمان وظن مجتهد است وتجدد رأی هم برای مجتهد نقلی نیست ممکن است هر رای داده تبدیل کند ـ درهرزمانی تکلیف مقلد متابعت رای مجتهد همان زمان است .

و اهل تسنن تقلید ازمجتهد مرده را جایز میدانند چنانکه الآن بچهار کتاب عملیه ازمجتهدین مرده عمل مینمایند بخلاف مجتهدین شیعه ـ که شرط زنده بودن و جامع الشرایط بودن واعلم بودن را دارد ودلیل دیگر ازادله اعتباریه که آنرا اصح دلائل شمرده‌اند که دلائل فقه چون ظنی است و بین آن دلائل ونتایج آنها لزوم عقلی نیست پس آن دلائل بخودی خود دلالتی ندارد ودلالت آنها ازحیث افاده ظن است و حجت همان گمان مجتهد است وآن حجت بمردنش زائل میشود وحکم بلادلیل نمیماند از اینجهة تقلید میت جایز نیست .

وگفتند مجتهد اگردر اجتهادخود مصیب باشد دواجر میبرد واگرخطاء درحکم کند معفور است ویك اجر دارد گفتند، هرکس بدرجهٔ اجتهاد رسد تقلید براو حرام است

گفتند برای کسیکه فتوی میدهد جایز است باستقلال تمام ازرای خود حکم کند . گفتند عقل درنظرما بمنزله الهام در پیغمبراست ، برهرکس که تتبع دراخبار وسیرت پیغمبر (ص) وائمهٔ اطهار واصحاب ایشان نموده شبهه ندارد که نسبت اصحاب آنها بآنها بلاتشبیه مثل نسبت مقلدین امروز بعلماء خود بوده که همه روزه ازشهری و بدوی احتیاجات خودرا عرضه میداشتند وجواب می‌شنید .

البته مطالب را باشخاصی بقدرفهم اوحالی میکردند وبزرگان از اصحاب آنچه می‌شنیدند ضبط میکردند و بعضی مینوشتند که برای اعقابشان بماند و بکسانیکه دسترسی بائمه نداشتند دستور متابعت رای ناقلین اخبار میدادند آنها هم آنچه از امام شنیده بودند بدون کم وزیاد بمردم میرسانیدند درتمام زمان ائمه واوائل غیبت قاعده برهمین بود چنانچه کتب علماء صدر اول که امروز مستند جمیع شیعه است حاکی از آن است ومدار خبر عمل باخبار و الفاظ بوده وازقبیل: ماجایز میدانیم، ماحرام میدانیم، ماحلال میدانیم اصلا لفظی دربین نبوده بقدری محتاط بوده‌اند که کلمهٔ زیادوکم ازآنچه ائمه فرموده یا بآنها ازاصحاب رسیده نمیکردند چنانچه درکتب مشاهده مینمائیم .

واین کتب اربعه ـ کافی، استبصار، من لایحضره الفقیه ـ تهذیب کتب فتوای آن اصحاب کبار بوده که اینها جمع آوری کرده ومبوب نموده‌اند ودر اوائل غیبت هم امر بهمین نهج بودکه علماء ازمتون اخبار تجاوز نمیکردند وتفاخر و تفاضل اجتهادرا نداشتند واین عنوانرا حرام بلکه بمنزله شرك میشمردند .

غیر ازآنچه اخبار صحیحه ماخوذه ازمعاریض ائمه (ع) عمل نداشتند ودستور هم همین وجامعه هم اگر بخلاف آن می شنیدند وحشت میکردند تا اینکه زمان تفریع وفروع پیش آمدکه ازمستحدثات تسنن بودکم کم بمناسباتی درشیعه رسوخ پیداکردکه منشأ وعلت آن ازموضوع بحث حقیر خارج است تا اینکه بوجوب تحصیل علم اصول معتقد گشتند وهفتاد آیه قرآن وصدوبیست وشش حدیث صحیح درذم عمل بظن و قیاس را نادیده گرفتند

چون امر باينجا رسيد تقليد مجتهد را هم واجب شمردند که اجازه بيکديگر دهند اينهم مطلقا قبلا معمول نبود فقط اگر دستوری بود مأمور بروايت کردن ميبودند حتی بکتبی که از روات باقی مانده دستور عمل بآن ميدادند بين آنها خبر واحد يا متواتر بلا فرق بود فقط گرفتن خبر از ثقه شرط بود ذکری از خبر صحيح و سقيم و ضعيف وقوی ومتواتر و متظافر اصلا در بين نبوده هر راوی شيعه آنچه حديث ميکرده کسی حق رد آنرا نداشته وتکذيب آنرا در حد کفر وشرك قرارداده اند .

بنا براين حديث را بهيچ عنوان نميتوان ردکرد مگر با مارات واضحه. مرحوم شيخ حسن صاحب کتاب منتخب النضائر ميفرمايد: ما باين اخبار در مقام عمل دستور خاص داريم نميتوان هيچ حديثی را رد يا تکذيب نمود وکار باين آسانی نيست که اگر معنی حديثی را نفهميم اورا رد کنيم ورجوع بعقل خود نمائيم وعقل خودرا ترجيح بفرمايش امام دهيم اگر چنين بود همه امام بودند ديگر مأموم کجا می بود حاصل اينکه اجتهاد طريقه آل محمد (ص) وپيروان ايشان نيست طريق دشمنان آنها است .

وحاق مطلب اين است که شيخ طوسی رحمة الله عليه در کتاب غيبت فرموده و بهمين مضمون ۱۳ بحار هم متعرض است که جز اطاعت خداو رسول وائمه اظهار اطاعت احدی در دين جايز نيست خداوند امر باطاعت غير ايشان نفرموده پس معلوم است لزوم تقليد از مجتهد از جهت روايت اواست .

واشتباه نشود که فقط علماء حق گرفتن روايات دارند وديگران حق نداشته باشند وبايد مقلد باشند خير اين تکليف برای همه است واين اجتهاد را بايد همه نمايند اشخاصيکه زحمت علم کشيده ميتوانند از اخبار کتب اربعه استفاده نمايند و بهمان عمل نمايند اشخاص عامی که از تحصيل محروم است احتياجات خودرا از شخص ثقه رفع بايد نمايد اگرچه دستور تفقه برای عموم است .

در کتاب قرب الاسناد، عبدالله ابن جعفر ـ ووسائل کتاب القضاء فرموده اند اجتهاد درمقابل حديث خاص يا عام حرام است هر حادثه که خالی از نص خاص وعام باشد بر

حسب دستور خدا ورسول در حکم اباحه است بنا بر اين در هيچ موردی نياز بمجتهد پيدا نميشود .

در دينی که پيغمبر ما از جانب خدا آورده تقليد احدی غير خدا ورسول وائمه واجب نساخته بلکه جايز نيست ومجتهدی که تصريح کند من علم محکم پيدا نکرده آنچه ميگويم گمان وتخمين است يا آنکه دلائل عقليه خودکه باقواعد موضوعه انطباق دهد وبآنها حکم کند تقليدش مطلقا جايز نيست .

باز بعضی ديگر گفته اند که موافق هفتاد آيه قرآن و۱۲۲۶ حديث قطعی الدلاله وبداهت جميع عقول اصل واساس اجتهاد در دين اسلام جايز نيست وخداوند بندگان خود را بتکاليفی مکلف نموده وبرای آن ادلهٔ قطعيه قرارداده که همه منتج نتيجه است « و ماکان الله ليضل قوماً بعد اذهداهم » در زمان پيغمبر وائمه مردم احکام را مشافهة اخذ ميکردند بعد از رحلت وغيبت آنها روات اخبار را نائب مناب خود قرار دادند ونجات قطعی در راهی است که آنها نشان داده اند. بعضی ديگر ميگويند آيا جايز بود بر پيغمبر (ص) که بدون وحی بعقل خود اجتهاد نمايد واستفراغ وسع در تحصيل ظن بحکم شرعی نمايد وفتوی دهد يا نه اگر بگويند جايز بود پس تکذيب خدا را نموده که ميفرمايد « ما ينطق عن الهوی ان هو الا وحی يوحی .

وميفرمايد « ما ادری ما يفعل بی ولا بکم ان اتبع الا ما يوحی الی » اگر بگويند، جايز نبود پس بچه مجوزی اين مجتهدين در دين خدا رأی ميدهند بعضی ديگر گفتند ما می پرسيم که بدست آوردن دين از روی يقين بهتر از بدست آوردن از روی شك و ترديد نيست؟ اگر بدست آوردن آن در وسع شما نيست قطعاً خدا امر مان نميفرمايد چونکه فرموده « لا يکلف الله نفسا الا وسعها » اگر در وسع شما هست چرا ميگوئيد باب علم مسدود است .

اگر بگوئيد آنچه ما ميگوئيم دين خداست که با تفحص وتجسس يافته ايم از شما ميپرسيم که آيا اين دين قبل از گمان شما است يا بعد؟ اگر بگوئيد بعد از گمان پس گفته ايد دينی ثانوی است تابع گمان ما وبرای خدا دينی قبل از گمانهای ما نيست .

واگر گفتید آندین قبل از گمانهای ما است پس چطور یقین میکنید که بآن رسیده اید وحال آنکه با تمام قوی درطلب دین اولی میکوشید وبان نمیرسید چطور ممکن است ناطلبیده بدین ثانوی برسید بعضی دیگر گفته اند لازمهٔ دعوی شما این است که افضل واقوی از پیغمبر (ص) باشید چون پیغمبر محتاج بوحی بود بدون وحی دین خدا را نمیدانست وشما بقوه عقل واستنباط دین خدارا میدانید .

علامه شبر درابطال اجتهاد کتابی مستقل تألیف فرموده وفضل بن شاذان نیشابوری که ازاصحاب خاصه امام علی النقی وامام حسن عسکری است کتابی موسوم بمطلع الشمس که بطبع رسیده در ابطال اجتهاد دارد -(تاهمین جا از نقل کتاب صحوالمعلوم کفایت میکند چه اگر بخواهم طول دهم هم از مقصد بازمیمانم هم این نامه راگنجایش نیست) اکنون قدری هم ازکتاب تقلید و اجتهاد سرکار آقای ابوالقاسم ابراهیمی دامت برکاته می نگارم ودنبال مطلب خود را میگیرم انشاء الله - آن کتاب مستطاب فصولی داردکه فهرست آن ازاینقرار است .

فصل اول درمعنی لغوی واصطلاحی اجتهاد .

فصل دوم - دراینکه اجتهاددرزمان پیغمبر نبوده .

فصل سوم- درذکر بعضی روایات اهل سنت که دال است عنوان اجتهاد ازمستحدثات آنها است .

فصل چهارم - دربطلان اصل اساس اجتهاد .

فصل پنجم - آنکه شیعه درزمان ائمه (ع) مأمور بگرفتن روایات ایشان بودندو مدارعمل هم برهمین بوده .

فصل ششم- درپیدایش اجتهاد ازعامهٔ وسرایت آن درشیعه و اینکه اجتهاد در اسلام جایز نبوده ونیست .

فصل هفتم- دراجماع علماء برحرمت عمل بمظنه .

فصل هشتم - درردواستدلال صاحب کتاب نتایج برانقلاب اصل حرمت بمظنه .

فصل نهم - دررد استدلالات عقلیه بعضی ازمجتهدین ورد بعض ادله عقلیه که بر جوازعمل بمظنه اقامه کرده اند .

فصل دهم - دراینکه ریشه فسادمسامحه درمعرفت اصول مذهب است .

فصل یازدهم- درلزوم تحصیل علم ویقین ومراد ازعلم علم عادی است نه علم عقلی

فصل دوازدهم - دراینکه اصحاب درتصحیح اخبار برد وفرقه شدند مجتهدین و اخباریین .

فصل سیزدهم - دراینکه برای صحت خبرمعانی متعدده است

فصل ۱۴ -درصحت عمل باخبار آحاد .

فصل ۱۵ - دربعض ادله عقلیه ماخوذه ازکتاب وسنت درتصحیح اخبار

فصل ۱۶ - دردلیل تسدید برصحت اخبارواستدلال بردلائل بالتی هی احسن

فصل ۱۷ - دراینکه درجزئیات احکام اعتماد بقول شخص ثقه حاصل میشود .

فصل ۱۸ - درتقلید میت

فصل ۱۹ - درعدم جواز اجتهاد وتقلید بمعانی مذکوره .

فصل ۲۰ - درلزوم وجودفقیه وراوی جامع الشرایط در هرزمان

بازهم فصولی داردکه ازذکر آنها سبب طول کلام معذورم هریك ازآن فصول شرح وبسطی داردکه همه متین وپرمعنی ومدل. بنده یکی ازآن فصولرالزوماً می نگارم تانمونه ازباقی بیانات عالیه بشود .

میفرماید: بر مطالعه کنندگان کرام و اخوان عظام از مطاوی فصول سابقه ظاهر گردید که اجتهاد وتقلید را بمعانی اصطلاحیه مذکوره که مراد ازاجتهاد استفراغ وسع مجتهد است درتحصیل مظنه بحکم شرعی واستدلال بدلائل اعتباریه عقلیه در احکام شرعیه واستحسانات وقیاساتی که معمول شده جمیعاً برخلاف کتاب وسنت است ومراداز تقلید که امتثال مقلد باشد بدون سئوال ازدلیل وبرهان بهمان طور که در تعریف تقلید

مینویسند مطلقا مقبول نیست ماهم قبول نداریم ومعتقد نیستیم وتقلید احدی ازمجتهدین رادر احکامی که بشرح فوق نموده باشند نمیکنیم وخدای واحد احد که بر عقیدهٔ ما آگاه است گوکه همه خلق هم بدانند .

بقدریکه مقتضی بود دلائل مثبته از کتاب و سنت و اجماع ضرورت شیعه ازصدر اول الی الان ذکر کردم که مطلقا اجتهاد وتقلید بمعنای مذکوره درمیان شیعه نبوده و نیست و نباید باشد اگرچه در الفاظی هم که اصطلاح کرده اند ما نزاع ومشاحه نداریم « لامشاحة فی الاصطلاح » ماهم لفظ مقلد ومجتهد میگوئیم ولی البته همان لفظی که معانی آنرا خدا ورسول پسندیده است اراده میکنیم والبته لفظ مجتهد برکسی جایز میشماریم که درمعرفت خداوند وعبادت وبندگی وعمل باحکام وگرفتن روایات ازماخذ شرعی یاراوی باشد برای دیگران وهیچ مانعی ازاستعمال ندارد اخبارهم بهمین معنی است ولی مشروط باینکه ازخودش رای نداشته باشد در جزئی وکلی امتثال امرخدا و رسول را داشته باشد و مقلدهم کسی است که اخذ احکام ازچنین کسانی مینماید و عمل میکنند اما نه بدون دلیل و برهان بلکه با برهان عقلی حال باین تفصیل اگر دین خود راازروات اخبار آل محمد(ص) وامناء ایشان میگیری نام آنرا تقلید گذاری مانعی ندارد .

مرحوم میرزا درقوانین تصریح میفرماید که معرفت مجتهد ازاصول دین است و در اصول دین میدانی که تقلید نیست معرفت اصول دین برهان عقلی می خواهد پس تقلید کسی را بدون دلیل و برهان نباید کرد وماهم که منع میکنیم از تقلید کسانی است که صریحاً میگویند ماعلم بحکم شرعی پیدا نمیکنم آنچه میگوئیم بمظنه و تخمین است یا آنکه باعقل خود قواعدی که وضع کرده ملاك عمل دهند که البته مأخذی ازاخبار ندارد تقلید چنین مجتهدی جایز نیست .

تامیرسد باینجا که میفرماید: خلاصه بنا بر مراتب معروضه احتیاجی باینکه در باب تقلید حی ومیت وجایز بودن یا نبودن نیست زیراکه مااصل اجتهادرا بآن معنی اصطلاحی بادلائل رد کردیم معلوم است جائیکه تقلید مجتهد زنده بآن وصف جایز نباشد مردهٔ

آن بطریق اولی است اگرچه بین خودآنها در تقلید میت وعدم جواز آن اختلافاتی است که قال وقیل زیاد کرده اند حال اینکه اگر تمام ازخود دست بردارند ومتابعت اخبار نمایند که میزان قویم همان است تمام این گفتن ها خاتمه می یابد ولی چون عقول خودرا دخیل قرارمیدهند. حضرت صادق(ع) میفرماید« ان دین الله لا یصاب بالعقول» این مفاسد واختلافات حاصل میشود

بنده نگارنده خود درکربلای معلی بودم یکی از آیة الله مرحوم حاج سید اسمعیل صدر رضوان الله علیه مسئلهٔ سؤال کرد جواب شنید عرض کرد آقا، من از آقای آقاسیدکاظم یزدی سوال نمودم برخلاف فرمایش شما جواب دادند فرمود بلی آقای سید کاظم فتوی میدهند ماعمل باحتیاط میکنیم اینجا باید قدری فکر کرد که در این میانه تکلیف عامی بیچاره که هردورا مجتهد ومرجع تقلید خود میداند چیست بقول کدام باید عمل کند . آیا این اختلافات درآراء رافع احتیاج مقلدین می شود ؟!

بس است اینموضوع را بیش ازاین تعقیب نکنم برای اینکه چهار شعر یکی از عرفا در مذمت یاطعن باجتهاد آقارا عصبانی، نموده مختصری از اقوال نوع خودشانرا نشان دادم که آنها این نحو اجتهاد را بدعت ودرحکم شرك خوانده اند تا اگر ایرادی داشته باشند درمقام جواب گوئی ازآنها برآیند وگرنه جنگ بین عارف وزاهد امروزی نبوده وهمیشه بین آنها مشاجره بمنزلهٔ امور عادی بوده واین تشاجرهم بتکفیر آقا یا به تفسیق زاهد خاتمه نمی یابد چونکه مرام و مسلك متباین است واین اختلافات هم باید باشد چون چنین خواسته اند«ولا یزالون مختلفین الا مارحم ربك» تمام صنوف هم خود را مشمول مارحم ربك میدانند و همه خود را ناجی میدانند و دیگرانرا خاطی این حسابها درموقف حساب تصفیه میشود .

بعقیدهٔ بنده همه مثاب وماجورند بشرط آنکه پای بی انصافی وتهمت وکفر وایمان را نسبت بهم در میان نیاورند همه روبخدا میروند همه بیك مرکز متوجه اند

نزاع صوفی و شیخی وزاهد بالقاء معاند کشت عائد

همه گویند «ان الدین الاسلام همه گویند ان الله واحد

عجباً با اینکه همه میدانیم معاندین یعنی دشمنان دین‌ما القاء نفاق بین ما میکنند وآتش تنافر و تباعدرا تیز میکنند، بساز آنها آوازه‌خوانی میکنیم وبمیل آنها گریبان یکدیگررا چاك میزنیم گوشت وپوست‌هم‌رامیدریم ومیخوریم تاامروزکار بجائی رسیده‌که مردن ماهم اروپائی یا امریکائی شده مجالس ترحیم‌که مجلس عبرت است مجلس تشریفاتی خشك تشییع جنازهٔ ما اغلب برسم بیگانگان زنهای مکشفات الوجه والعذار را جلو می اندازیم خود عقب آنها بطرز اروپا راه می پیمائیم بجای طلب مغفرت برای مرده دسته‌گل نثار قبر یاتابوت میکنیم طولی نمیکشدکه‌این‌آداب هم متروك میشود بجای سوگواری مجلس تفریح درست میشود الان هم همان‌است جز اینکه‌کراوات سیاه بگلوی ماتمزدگان نشانی عزاپیداست، کجا رفت دستورکتاب‌وسنت کجا رفت قصدهای‌قربت، کجا رفت خواندن حمدوسوره برای مغفرت، کجارفت تشییع‌و مجالس‌ترحیم برای خدا نه‌محض‌منت‌آنقدرازاینراه‌بیراه‌شدیم تاواعظی که برای‌متوجه‌ساختن نفوس به‌پیش داشتن چنین‌روزی همه بصاف‌کردن‌حسابهای‌شخصی‌ومدح من‌لایستحق‌المدح مجلس‌فاتحه‌راختم میکنداینهابس نیست‌که دل‌آقارا بدردآوردکه مردم‌غرب‌زده‌رامتوجه بعاقبت‌ناهنجار خودنمایدوبموعظت‌این‌راه‌گم کرده هاپردازدتااینکه اوقات‌شریف‌خود راصرف کافرساختن مسلمانان فرماید ! ! .

نمیدانم چگونه‌انعکاس‌پیداکرده که بنده مشغول‌جواب‌گوئی‌ازفرمایشان‌حضرت آقای برقعی‌هستم بااین‌تحفیظی که‌درخودوعمل خودنموده. کتابی‌دیگرهم‌بنام«السیوف البارقة»تألیف جناب‌آقای شیخ‌ذبیح‌اله محلاتی از اصفهان یاتهران برایم فرستاده‌اند که اکنون‌بجوابگوئی پرداخته اینهم‌کم ازکتاب‌آقا نیست‌دفاعی‌ازآنهم بنمایم‌بنده‌چند صفحه ازآنرا مطالعه نمودم دیدم این‌کتاب وکتاب‌آقا بلکه کلیه کتبی‌که درردصوفیه نوشته شده همه متحدالمال است تمام ایرادات یکنواخت است چون ازهم گرفته و درج‌نموده‌اند مطلب تازهٔ درآن ندیدم‌که قابل‌بحث درآن‌باشد ، جواب بفرستنده دادم که آنچه بنده می‌نگارم جوابگوئي از آقاي برقعي به تنها نيست بلكه جواب تمام

معترضین است‌ایشانهم درهمان عدادند چون آقای ذبیح‌اله محلاتی را بنده ندیده نه عنوانی‌از ایشان‌شنیده .

اتفاقاً یکی‌ازآشنایان‌ایشان‌بدیدنم آمدپرسیدم که شماچه اطلاعی‌ازفلان‌دارید ـ بدون مقدمه گفت شیخ‌ذبیح‌الله‌واعظ محلاتی‌را میگوئی؟گفتم بلی‌گفت همهٔ مامیدانیم که اختلال‌حواس‌داردبنده ساکت‌شدم که اوهم همین جاخاتمه دهداتفاقاًحس بیمیلی بنده رانکردچیزهایی گفت‌که از نگارش‌آن‌معذورم عجب‌اینکه این‌گوینده نه‌درویش بودنه بی‌اطلاع ازاحوال‌ایشان .

بنده امیدوارم بخدا که توفیق انجام این بیانیه را بیابم و بهمت ارباب همت بطبع‌ونشر برسد و بدست‌ایشانهم برسدتا بانظرانصاف‌درآن‌نظر نمایند بلکه‌انشاءالله‌تنبیهی حاصل‌نمایند وازبیهوده کاری وعیب جوئی این وآن‌باصلاح خودپردازند ـ راه‌برای موعظت ونهی‌ازمنکرات امروزخیلی باز است بلکه می‌خواهم عرض کنم‌معروفی باقی نمانده آنچه داریم همه منکراست بیش‌ازهمه جامنکرات از مساجد ومعابد ومراجع ناشی‌است‌که تاحدی بسیارکم دراوراق این‌بیانیه درج‌کرده ام شایدبازهم بمناسبت‌مقام عرض‌شود اکنون برگردیم بدنبال مطالب‌خود .

آقامیفرماید عالم ظاهری و باطنی یعنی‌چه

هرکس هرچیز دانست بهمان عالم است دیگر علماء ظاهر وباطن معنی ندارد میگویند هرکس کتاب خواند یانوشت عالم ظاهری است بـا اینکه خودشان کتابها نوشته‌اند ونوشته های‌آنها همه پرازکفر و گمراهی‌که‌آنرا اسرار مینامند میگویند علماء ظاهر ازین اسرار خبرندارند مثلا شاه نعمةالله درکتاب اسرار خود منکرمعاد شده میگوید :

دریغا این‌سخن‌کفر است‌گفتن ‌‌ ولیکن سرنشاید هم نهفتن
ببایداین حقیقت کرد اظهار ‌‌ زبهر یار نه ازبهر اغیار

دیگر آنکه اسرار شمارا چطور هرقلندر فاسقی که مریدشد میفهمد ودانشمندان وعلماء بزرگ که مرید نشدند نمی‌فهمند درحالی‌که خداعلمارا شاهد قرارداده که فرموده «شهدالله انه لااله الاهو والملائکة واولوالعلم» دیگر اینکه مرشدی بمریدخود گفته بود ایمان غیر ازعلم است گفتم ای بیچاره خدا فرموده «واعلم انه لااله الاالله».

دیگر آنکه بسیار حدیث داریم که پیغمبر (ص) وائمه دستور خواندن ونوشتن وتعلیم وتعلم داده‌اند یکحدیث وارد نشده که بروید اسرار بیاموزید دیگر آنکه عالم لفظی بودن افتخارماست نوشتن وخواندن ازدستوراسلام است واین عرفاودرویشان ازخواندن ونوشتن کتب تمسخر وتکذیب میکنند درصورتیکه بقاء قرآن واحادیث از نوشتن است هر خردمندی میداند که علم بهتر ازجهل است وحفظ مدارك دینی بهتر ازضایع کردن آنست وصوفیه ضایع کردن مدارك دینی را ترویج میکنند الی آخر فرمایشات.

بنده نمیدانم چرا آنقدر فراموشکارند که یك ایرادرا چندین مرتبه ذکرمی‌نمایند قارئین محترم را ملتمسم که درست دراین پریشان گوئیهای ضدونقیض توجه فرمایند صحت فرمایشات را استنباط نمایند - آقای بزرگوار کدام عارف منکرعلم و نوشتن شده کدام مرشد بکتاب وسنت تمسخر نموده آنچه کتب نوشته‌اند همه پر از آیات و اخبار است احترامی که آنها بآثار دین میگذارند صد چندان است که آقا معمول میدارند استفاداتی که آنها ازاخبار وآیات مینمایند غیر از استفاده شماست.

دربیان علم وعالم این بنده مکرر دراین بیانیه تفصیلا شرح داده دیگر محتاج به بیان نیستم اگر متوجه شده باشید عالم وعالم نما ومدعیان علم‌را به نقل اقوال معرفی نموده‌ام بعقب برگردید بازمطالعه نمائید وبه تفسیرها هم مراجعه کنید تامعنی اولوالعلم درآیه‌را درك فرمائید که مراد ائمه معصومین میباشند نه پیروان ظن وگمان نه مجتهدین قائلین بانسداد باب علم.

بنده‌راستی نمیدانم شماها چگونه دعوی علم میکنید حال اینکه همه میگوئید باب علم مسدود است کتاب قطعی الصدور والدلاله است اخبار ظنی الصدوروظنی الدلاله است علم شما به تعریف خودتان غیر از جهل نیست - اینکه تکیه ایراد راروی اسرار

قرار دادید.

اینهم سابقا مکرر بیان کرده وجواب عرض شده و علامت جهل همین بس است که واقعیتی برای ظواهر قائل نباشیم حقیقتی جز امور ظاهر تصور نکنیم بچهار فقره دانستن اصطلاحات جامد معتقد بعلوم باطن نباشیم مکرر گفته باز میگوئیم ائمه ما علیهم‌السلام درکدام مکتب خانه ومدرسه تحصیل نمودند موسی شبان، عیسی مادر زاد ابراهیم درغار پرورش یافته و امثال اینها کجا تحصیل؟ نمودند و میفرمایند «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» مسلم بدانید که این علم صرف ونحو ومنطق و اصول نیست اینها به تحصیل حاصل می‌شود آنکه خدا بقلبها میگذارد غیر ازاینهااست آنها علم بواقعیات است آنها همان است که بسلمان وامثال اواعطاشد. ازشعرشاه نعمة‌الله کجا استشمام تناسخ وانکار معادنمودید.

بلی آقای بزرگوار اسرار بوده وخواهد بود برای یك هستهٔ نارنج که جز شیئی جامدی بنظر نمی‌آید خدا درخت نارنج قوی در او قرار داده که هرساله هزاران نارنج بشما بدهد حال اینکه جز پوستی ومغزی ازآن هسته نمی بینید همچنین تمام تخمهای این نباتات دارای این اسرارند آدم و انسان که خدا آنچه آفریده برای او و آنچه نعمت داشته مخصوص اوفرموده وبخلقت او خودرا تبریك گفته آیا شایستهٔ این نیست که باسراری پی ببرد یاصاحب مقام سر بشود.

البته چون بنده وجنابعالی اهل اینحرفها ومعروف دراین مدرسه‌ها نیستیم بانکار می‌گرائیم - آنها گفتند اسرار شماهم میگوئید اسرار، اسرارچیزی است که درپرده باشد تا بریاضت پرده‌را عقب نکنند عقب اورا مشاهده نمی نمایند - اگر توفیق دیدن یافتند دیگری‌را نمیتوانند شریك نمایند آنهم اگر بخواهد برسد باید متحمل ریاضات گردد حاصل اینکه مقام انسان که اشرف مخلوقات است واستعداد درك هرمقامی‌را دارد مرده زنده نمودن‌را یاموت و حیات اختیاری‌را امری عادی باید بداند وخداهم هیچوقت از افاضه فیض کسالت پیدا نمی‌کند جز اینکه فیضها نسبت بمتقاضیان متفاوت است شما

خواستید که علم سطحی پیدا کنید دادند دیگری که همتش فوق شما بود علم معنوی خواست بآنهم دادند چرا از کارهای خدا شما ناراحت می‌شوید فرضاً که سینه خودرا بخراشید وگریبان خود را چاک زنید نه جلو فیض‌های گوناگون خدا رامیتوان بگیرید نه جلو تقاضاهای گوناگون اشیاء ازعالی ودانی را .

قدری از کتاب مستطاب صالحیه برای آقا بنویسم تا بلکه بمراتب علم و عرفا آشنائی پیدا کنند .

درحقیقت ۳۷۲ می‌فرماید: ۱ـ اخبار معارف وحقایق را لسانی است که نشناسد اورا مگر صاحب لسان .

هندیا را اصطلاح هند مدح — سندیا را اصطلاح سند مدح

پس تفسیر قرآن واخبار را نداند مگر آنکه درخانه‌اش نازل شده پس کفانا کتاب الله وسنة نبیه صحیح نیاید (راقم میگوید این کلام از عمر است) زیرا که کتاب ناطق سنت وصراط است .

۲ ـ اخبار از حال رجال اخبار باخبار محض قیل وقال است « والخبر یحتمل الصدق والکذب » برفرض صدق هرکس کسی را ووصفی پسندد .

۳ ـ « ظنی الدلاله والسند یاظنی الدلاله » علم نیاورد ظن آورد آنکس که راه تکلیف داند درموضوع آن یا شبهات آن شبهه نماید ونتوان بعلم برسد بظن معذوراست اما حکم ظن را قطعی شمردن وحکم خدا درحق خود ومقلد گفتن وحکم خدارا معلق برای ناصحیح وقیاس پی مقیاس هوای خودگرفتن ومضادت باخدا نمودن ووکیل اوشدن است « ولایغنی من الحق » است .

۴ ـ اتفاق فرق اسلام بردخول امری دراسلام علامت دخول آن امر دراسلام هست اما اجماع گروهی برامری دلیل برصحت نیست مگر برای همان گروه .

۵ ـ عقل ونکری ـ دهاء وشیطنت باهم مشابه است پس هرعقل حجة نباشد اجتهاد مقابل نص مورث انانیت است عقل دینی غیر ازعقل خیالی است «انتم ابصر بدنیاکم منی وانا ابصر بآخرتکم منکم» پس ازآنکه فرمود ابصر بتمام است «لولا التقی لکنت ادهی العرب» .

۶ ـ اصل عدم (اصطلاح اصولیین) عدم اثبات است نه اثبات عدم و اصل برائت بری نگرداند واصل نفی نفی ماهیات نماید اثبات وجود نکند واستصحاب بااختلاف اشخاص واحوال جاری نگردد وبرفرض درمقام حجیت معذرت آورد نه حکمی را سجل نماید .

۷ ـ مقصود ازعبادت رفع انانیت وعبدشدن وظهورعبدیت، امتیازازربوبیت ورفع خودسری است ـ رأی وقیاس واستحسانات وحکم بظاهرخودرائی ومطیع هوابودن است این هوارا بصورت طاعت درآوردن است ـ ستون نمکی راآب ازمیان ببرد بنائی بی ثبات بقا نباشد .

۸ ـ باصالت عقدوعمل صحیح نمی‌شود باصالت حرام وحلال واقعی ظاهر نمیشود اینها فقط حکم ظاهراست .

۹ ـ تسامح درادله سنن اثبات سنت ننماید بلکه رفع حرج آورد وبتسامح حکم را حکم دانستن « وخروجاً من خلاف من اوجبه » را سبب استحباب واقعی شمردن و جمع بین القولین یاخبرین بالتزام استحباب یااباحه کمال تسامح وخلاف وحکم جدید دادن است ومخالفت یقین کردن است وچنانچه بدعت در واجب حرام می‌شود ـ در استحباب واباحه نیزمی‌شود .

۱۰ ـ اصل طهارت حرج رابردارد اما حکم خدارا ازواقع بمانگوید عمل به اصل عمل عامل است نه منشاء حکم خدا ـ وپی بردن بحکم خدانشود مگر بقوه قدسیه وتصفیه کلیه ومتابعت بزرگان ورفتار بروفق اخبار وقرآن وتوسل باهل البیت .

۱۱ ـ حکماء گویند معرفت بدوقسم شود یکی بنظر وفکر وبرهان که طریق اهل ظاهراست دیگر بکشف وعیان که طریق اهل باطن است لکن اول را معرفت نگویند بلکه علم نامند آنهم اگر بمعلوم برسد والاظن نامند ـ دارای علم ظاهری مثل کسی است که رنگ شراب راشنیده یاوصف آنرا ودارای علم عقلی مثل کسی است که بوی اوراشنیده ـ ودارنده حکمت مثل کسی است که لمس کرده ولی معرفت آنراست که چشیده یاسر کشیده ـ

قطره‌ای یا پیاله‌ای یا قدحی یا سبوئی یا خمی یا غرق آن شده وعین آن گردیده ۱۲ - هرچه از غیراهل بیت باشد نه علم است نه عمل نه زهداست نه تقوی نه معرفت نه ریاضت تمام جهل است وهوا وبدعت ورأی وضلالت وتزهد وریا وتدلیس ۱۳ - نفس را اگر صفاو جلا نباشد ببرهان رام نتوان نمود اگرچه قاطع باشد تااقامه برهان است ساکت است بمحض غفلت متزلزل است چون عصای چوبین که بزمین گذاری .

۱۴ - هرشیء بحق اثبات شود حکیم اورا ببرهان وآیات ثابت نماید ومتحرك در حکیم عقل است که مدرك است باید پروانه‌وار بسوزد تاواضح‌واضح گردد وحق اظهراست حاجت بایات ندارد «سنریهم آیاتنا» وقتی است که یتبین است بعداز آن «اولم یکف بربك انه علی کل شیء شهید» .

۱۵ - ازدانستن حرکات آسمان به‌آسمان نرفتی وازسکون ارض آرامش نیافتی واز ارتفاع بخار بهوا تو بجان مرتفع نشدی - ازدانستن آمدن باران مورد رحمت نگشتی- ازطبیعت پی بخدا نبردی - ازعلت ومعلول نتیجه بدست نیاوردی از اصیل دانستن وجودتاصل نیافتی ازاصالت ماهیت پی بعدم وجود خود نبردی ، ازدانستن جواهر واعراض برتجوهر تونیفزودوکیفیتی در توظاهر نگشت - ازاثبات صانع معرفت پیدا نشد وتشکیك ازتو نرفت .

ازدیدن بناء علم پیدا شود باینکه بنا، گوش وچشم داشته امامعرفت نباشداز تواتر شق القمر دل تو بنور ایمان منشق نگشت - از دانستن معاد ازاد نگشتی - از علم به بهشت ودوزخ متنعم نگشتی ، ازشنیدن طعم شیرینی مذاقت شیرین نگشت .

علمی که مجادله‌را سبب است   نورش ز چراغ ابولهب است

هیچیك ازانبیا درس علوم ظاهری نخواندند .

نگارمن که بمکتب نرفت وخط ننوشت   بغمزه مسئله آموز صدمدرس شد

ازدانستن حسن خلق غضب تو ننشست و از تعریف عشق عاشق نگشتی ، و از ذم جمودت باذوق نگشتی - عرفان باقی نه‌عرفان است حکمت لافی نه‌ذوق‌ووجدانست

راس حکماء متألهین آخوندملاصدرا دراول اسفار میفرماید که پس ازخوض در حکمت دانستم که این‌راه نیست ودست‌زدم بذیل خانواده عصمت وعرفان .

۱۶ - شریعت ظاهر است وآداب قالب- طریقت باطن است وآداب قلب وتهذیب اخلاق- حقیقت تحقق است بواقع -وسراست چون جان وقوای آن وتن که بدون همراهی قوای جان بروز نکند وبدون تن صورت نگیرد وانفکاك جان ازقوی وتن در کارها نشاید هکذا انفکاك اینهانیز ازهم نشاید وشریعت وآداب ظاهر راه است بقلب وقلب را بجان وجان را بجانان وحقیقت بدون شریعت وطریقت زندقه والحاد ، وطریقت بدون شریعت هوا وهوس ووسوسه ، وشریعت بدون طریقت کاه وپوست ولغواست .

۱۷ -شریعت پوست رواست، طریقت پوست میان حقیقت مغز آنها- پوست بی‌مغز بکار سوختن آید ، زارع اگرمغز بی‌پوست بکارد نروید ، پوست بی‌مغزهم سبز نگردد

۱۸ -شریعت چون مسی است اندوده بطلا وطریقت مس مخلوط است حقیقت چون طلای خالص است .

۱۹ - جزئیات وآداب سنن برحسب احوال و اشخاص واوقات اختلاف پذیرد نماز شب وسحر خیزی کسی‌را که مزدور وعیال باراست نشاید ، سفرزیارت باعدم رضایت پدرحرام است ، ومنذور واجب است ویکی‌را مستحب یکی‌را مکروه یکی‌رامباح، پس حکم راعام نمودن وشراکت دادن تمام را درتکالیف ازعدم بصیرت است ، بلی درمحکمات وعمومات چنین است نه‌درمتشابه ، عسل شفااست اما محرور المزاج را سم‌است ، تبی‌راتخم‌خرفه باید داد تبی دیگررا بادیان ، دملی رامرهم گذاشتن دیگری را منفجر نمودن پس طبیب باید ملاحظه تمام‌نماید به‌نسخه طبیب طبابت کردن مردم راکشتن است ، مریض چگونه خودرا طبیب شمارد، عطار حقیقت دوارا نشناخته مردم را درقطار انداخته بیك نسخه معالجه تمام نماید ، طبیب را علاوه برمرض‌شناسی و دوا دانی حدس صائب وقوه قدسیه باید .

بس است اگرآقا بدقت بمطالعه این‌فرازها برآیند وحواس خودراجمع فرمایند

قدری عصبیت راهم تخفیف دهند غالب الظن اینکه خیلی استفاده نمایند بلکه‌از آنچه درباره اینگونه اشخاص نوشته‌اند پشیمان کردند یا اینکه ازنسبت بی سوادی ومنکر بودن آنها علمرا شرمناك کردند .

بنده برای نمونه ازیك کتاب آنها چندجمله نگاشتم وهزاران کتاب دیگردارند که‌هرجمله آنها ارزش هزاران کتاب بی‌ارزش حامیان دین مبین دارد ، البته اشخاص بصیروبی‌غرض مقایسه‌کرده ومیکنند ، آقای بزرگوار مکرر نوشته وبازهم می نویسم که این اشخاصی که بمراکزی تسلیم شده‌اند همه عامی وجاهل نیستند ، اغلب زیاده ازآنچه شما وامثال شما تحصیل‌کرده دارا هستند بی‌جهت خودرر رنجه‌ندارید وتبذیر واسراف درطبع‌چنان کتابها ننما ئیداگرقصد خالص‌وبرای خداست باید ازطریق‌انصاف منصرف نگردید اگر فقط برای شهرت است اینگونه شهرتها را حقیقتی‌نیست بلکه معرفی خودرا بغرض نمودن است .

آقا میفرماید ازجهل بمسائل وترك نماز ترویج می کنند

محمد معشوق نمازنکردی - ابن فارض‌پیری‌رادید وضوء باطل میسازداز برکت آن‌وضو بمقامات رسیدوعالم غیب براوکشف‌شد - روزبهان‌گفت چندین بار بمن‌گفتند نمازراترك‌کن زیرا محتاج‌آن نیستی گفتم پروردگارا من‌طاقت ندارم چیزدیگر بمن تکلیف نما ، ابراهیم رقی‌گفت‌قصد زیارت مرشدم ابوالخیر کردم چون باورسیدم‌نماز غلط میخواند من بخودگفتم اینکه نمازرا غلط میخواند چگونه مرشدی‌است چون‌از نماز فارغ شد آمدم بیرون که‌وضو بگیرم شیری قصد من‌کرد برگشتم‌گفتم شیر،را هم گرفته نمیتوانم وضو بسازم ابوالخیر بیرون‌آمد بانك برشیرزد گفت تورا نگفتم‌مهمان مرارنجه مدار شیر رفت من‌وضوگرفتم ابوالخیر گفت شما براست‌کردن ظاهر مشغول بودید ازشیر ترسیدید من براست‌کردن دل بودم شیر ازما میترسد .

دیگر میفرماید تعجب ازتناقض‌گوئی وکتاب سازی درویشان با اینکه‌بدگوئی

ازعلم‌وکتاب میکنند و طعنه برعقل ونقل میزنند وقتی میخواهند مسلك‌خودرا ثابت کنند دروغ ازحدیث ونقلیات دم میزنند کتابهاءی نویسند احادیث مبهم مجعولی‌را سند قرار میدهند وبرضدعقل ونقل بشعروتصنیف عوام فریبی مینمایند الی‌آخر .

دیگر میفرمایدکسیکه جعل دین‌کند ناچار ضد ونقیض زیاد دارد یکسودم‌از گوشه نشینی میزنند یکسو برای وزارت وامارت بستمکاران تلاش میکنند ،ازطرفی تواضع‌ازطرفی دم از خدائی‌وکرامات ، ازطرفی دم‌ازانقطاع ازطرفی سوال‌وگدائی ، ازطرفی ذم‌کتاب ازطرفی کتاب نویسی ، از طرفی پیرو علی ازطرفی تعریف دشمنان علی ، ازطرفی میگوید الطرق الی‌الله بعدد انفاس الخلائق از طرفی طریقه خود را فقط حق‌میدانند ، ازطرفی صلح‌کلندهمه‌را حق میدانند ازطرفی بزاهد وعابدبدگوئی میکنند .

دنباله این‌درددل‌زیاداست بنده‌راحوصله‌کم ،خواننده محترم شماقضاوت بفرمائید اگرکسی نویسنده یا اطلاع ازنوشتن داشته باشد آیا چند مرتبه میتواندیك مطلب‌را درنامه‌خود تکرار نماید ، اگرشماکتاب یاکتابتی بازکردید دو جمله ازآن‌را مکرر دیدید حمل بربی اطلاعی‌یاعدم فهم نویسنده‌نمیکنید؟! .

این بنده بحول وقوه خدائی باز از جواب ایراد ایشان جزء بجزءعاجز نیستم ولی‌راستی پیش خودکاری‌مهمل‌می‌پندارم ؛ بازناچارم بگویم راوی خبر نماز نکردن محمدمعشوق ودیدن وضوی‌ابن‌فارض؛امربترك صلوة روز بهان قصه ابراهیم‌باابوالخیر کیست ازکجا این اخبار موثق گردیده ؛ فرضاً درکتابی نوشته باشد آن‌کتاب‌را چه اعتباری‌نویسنده را چه مذاقی است بزرگ شاهد بنده به‌بی اعتباری اینگونه اخبار کتاب نویسی خود آقا است‌که چون مبنی برردو تخطئه‌گروهی دارند ازهیچ‌تهمت‌ناروا واخبار بی‌بها پروا ندارند ولو اینکه مطعون عدهٔهم واقع شوند .

پیغمبر (ص)فرمود بسی احادیث‌ازمن نقل می‌شودکه ازمن نیست هرگاه‌خبری ازمن شنیدید رجوع بقرآن دارید اگر ماخذی دارد ازمن‌است والافلا ، آقا هرکجا

محاسنی ازین گروه‌سراغ کرده ،پرده‌پوشی یا تعبیرات باطله پناه برده هرجا معایبی‌راست یادروغ سراغ کرده تا پای کفروالحاد دنبال نموده ، این مسلك برای نویسنده نارواست خاصه اینکه لباس‌دینی‌هم در بر داشته باشد .

های‌های چقدردوریم ازطریق‌حق چقدر نا آشنائیم بکیفر اعمال ،روزی‌حضرت مولی الموالی روحی له الفداه بسلمان فرمود دل تنك شده‌ام قدری بصحرا برویم ، رفتند محلی‌را انتخاب‌نموده نشستند حضرت متفکرانه‌بزمین نگاه میکرد برك گاهی بر داشت روی زمین بدون قصد چند خط‌کشید سر بلندکرد فرمود الله اکبر اینرا هم نوشتند .

اگر حسابها اینطور باشد و یقیناًهم همینطور است نمیدانم ماها برای آنچه کرده‌ایم ازکوچك‌وبزرك چه‌حجتی آماده‌داریم ، مگر تهمت زدن ، دروغ‌بستن‌اظهار عناد بی‌سبب‌کردن نسبت‌کفر بمسلمان‌دادن‌خوب‌را بدوبدرا خوب‌تعریف‌کردن‌درشرع ممنوع‌نیست ؟امام (ع)میفرماید‌کمترین موردشرك این است بسنك‌ریزه بگوئی‌هسته خرما . ماکجائیم حقایق‌کجا .

باری بگذرم‌که سخن بطول می انجامد درقسمت تناقض گوئی‌وانکارکتاب و علم‌و نوشتن‌کتابهای بی‌ماخذ واحادیث دروغ، عرض‌میکنم آنچه‌درکتب‌آنها از اخبارو احادیث دیده‌شده همه با ماخذوصحیح است آنچه‌که آقا از اخبار مجعول‌وبدون‌سند دانسته اند قبلا بیان داشته وجواب آنها داده‌شده .

درمورد افعال وگفتار خلط مبحث فرموده همه را دریك ردیف قرار داده حال اینکه ازاین ایرادها مربوط بیکدسته‌بخصوصی‌که‌اغلب بلکه اکثرآنها بطریق‌سنی‌ها بوده‌وهستند ، طرق شیعه هیچکدام ازدستور خارج نبوده ونیستند چنانچه با شواهد واضحه بیان آنرا قبلا نموده‌ام ، بجان‌خودم متناقض‌گوئی خودآقا اگر ملتفت باشند بیش ازآنچه‌در بارهٔ‌آنها ذکر نموده‌اندمیباشد .

درفصل‌های قبل شیون بلند بود که‌اینها عدهٔ تنبل وتن پروردست از همه کار

کشیده بدوش مردم سوار گردیده‌اند جز استعمال چرس‌وبنك‌وگدائی مشربی‌ندارند از طرفی میفرمایند‌برای وزارت‌وامارت متوسل بهرستمکاری میشوند الی آخراگر یکیك را بخواهم یادآور شوم خودوخوانندهٔرا خسته خواهم نمود میگذرم .

بازمتوسل شویم بکتاب‌صالحیه‌میفرماید: حالات وصفات واعمال متشابهات‌است علم‌وبیماری ، شجاعت وتهور ، امرونهی ، ترویج وریاست طلبی ، ضعف وبی‌قیدی ، وانظلام ومظلومیت ، عابدومرائی،هضم‌نفس‌وتدلیس ؛ تواضع‌وتملق ، تکبر وشهامت ، قناعت وامساك‌ولئامت ، بذل‌واسراف ، نعمت وحب شهرت ، خوف‌نفس‌وتقیه ، زهد و تزهد ، جذب وجنون ، سلوك ومردم‌داری ، رویا وخواب ، کرامت وسحر ، کمال و جهل ، قوت وشره ، عفت‌وخمودت ، انماء مال‌وحرص‌مال ، علاقه بدنیاوواگذاشتگی ترك برای‌خداوبرای‌دنیا ، توکل وتنبلی ، عرفان وعرفان بافی ،شیدوکرامت ،قلندری وخراباتی باچرسی وبنگی همه مشتبه‌است .

راستی‌همین طوراست این‌متشابهات نه‌همین درصفات است درلباس هم‌هست‌چه بسادزدانی که‌درلباس‌زهدوتقوی،وچه‌بسا بی‌سوادانی‌درلباس‌علم‌چه‌بسا نادرویشانی‌درلباس درویشی ، چه‌بسا ناهیان‌منکر که‌ازهرمنکری بی‌باك‌است بازنه‌همین جاکار تمام‌میشود بالاتر اگر گذر کنیم می بینیم اصل خلقت روی میزان تناقض است هرچیزی‌هم مضر است هم‌مفید بازهم قدری‌بافکار مجال‌دهیم وبیش تر برویم .

می‌بینیم‌گریه‌های علی (ع) وغشی نمودن باآن شجاعت وآدم‌کشی‌ها وبیان‌آن خطب‌بالای منبر « اناذات‌الله‌اناعین‌الله وانا عبد من عبید محمد(ص) حلم‌حسن‌وشجاعت حسین ، تجرد عیسی وزیست موسی درتیه،سلطنت یوسف و احتیاج یعقوب ، مملکت سلیمان وزهد یحیی ، غضب موسی وعلم هارون،دعاء نوح«رب لاتذر»ودعاءمحمد(ص) «اللهم اهدقومی »، نان خشك علی باغذاهای‌گوناگون حسن ، زهدسجاد (ع) باتجمل رضا (ع) دولت ابراهیم و فقر ذکریا ، کثرت زوجات بعضی پیغمبران و ترك یحیی و عیسی «انا نبی بالسیف‌ورحمة‌للعالمین .

آنچه بفکر تودرآیدازاخلاق‌واطواروواشخاص‌وخواص‌متضاداست ومتناقض‌همه‌هم درمقام خود درست‌است وهمه‌هم باید باشد تا مدار عالم درست‌گردد ، اگر همه‌خوب شدند معنی بد ازکجا فهمیده می‌شود ، اگرهمه زیباشدند نازیبا ازچه معلوم میگردد همچنین درعلم ودولت تضاد ومتناقض سبب تعالی وتدانی وبروز معرفت است‌چنانچه عرض‌شد مدار اینجا(یعنی دنیا) برهمین ترتیب است ، چون دنیا دار حق نیست دار اشتباه و تدلیس‌و تلبیس است ، دار حق جای دیگر است که جز حق‌و حقیقت دیده نمی‌شود .

پس باین‌بیانات‌آقا باید‌آنقدر ملتفت‌باشندکه‌اینجاهمه‌طور مخلوقی باید داشته باشد ازخوب‌وبد همان بدهائی یاکافرهائی‌که نزدشان مردود وملعون است بایدباشند اگر نباشند نقص درخلقت‌است اینحرف تحقیق زیاد دارد مناسب بیان‌آن دراین‌مقام نیست ، از نهی ایشان یامبارزه ایشان یا حکم‌بکفر ازایشان یا صد کتاب مانندکتاب ایشان انتشار یابدکمترین اثری نخواهد داشت چنانچه دیده ومی‌بینم (چرااثرندارد) قبلا اشاراتی باین چراها نموده بازگشت نمیکنم .

میفرمایدبدعت یازدهم صوفیه غنا ورقص و آوازه خوانی است

دف و طرب‌راحلال میشمارند بااینکه ازمحرمات اسلام بلکه از ضروری دین شیعه‌است منکرآن مرتد است ولی‌صوفیه ازآداب وطریقه خود میدانند در ذیل این اعتراض بایه « ومن‌الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل‌الله‌بغیرعلم»متوسل گردیده‌اندکه مراداز‌لهوالحدیث غنااست‌وچند حدیث هم‌مرقوم نموده‌اند، بیان‌عقوبات مغنی‌را درعالم قیامت فرموده‌اند .

بعدمیفرماید‌سازوآوازتقوی‌راازدل‌میبرد وانسانرا بی‌رغبت بعبادت‌و بیمیل بخواندن

دعا وقرآن مینماید ، تخمیر اعصاب میکند در اثرآن تولید بی غیرتی و بی عفتی و خوشباشی مینمایدکه تمام بدبختی‌ها ازسازوآواز ایجادمی‌شودبهمین جهة دول‌اجنبی سازوآواز وموسیقی را درممالك اسلام رواج دادندبهمین جهة رکی برای‌دفاع نمانده ومسلمین‌را خوار وزبون‌کردند .

حضرت باقر(ع) فرمود منجم وکاهن وساحر وزن آوازه خوان وآنکه پول در آوازه خوانی خرج میکند و آنکه به‌آن‌کسب میکند مورد لعن خدا میباشد عرفاو صوفیه برضد خداوپیغمبر به‌آن اصراردارند ، بعدازجنید بغدادی وابوعلی‌دقاق‌ومثنوی و حافظ ذکری بمیان می آورند بعد از آن میفرماید رقص ووجد وسازوآوازو سرود کارهای مردم بیدین عیاش بوده وازاعمال یهود ونصاری است‌که از مراسم دین آنها است ؛ قدری‌هم اینجا عطف عنان بسوی وزیر فرهنك نموده که بچه‌هارابجای نماز سرود تعلیم مینمایند .

بنده قبل ازآنکه‌وارد درمعنای غنا شوم عرض میکنم اگر خوب‌دقت‌بایرادآقا کرده‌شود همه حتی استمساك به آیه واخبار از موضوع ایراد ایشان خارج است ، و ربطی بمقصد ایشان ندارد ـ چون نمیخواهم جزء جزء آنرا مدلل‌دارم میگذرم نمی گویم تفسیر آیه در شأن‌کسانی است‌که در برابر قرآن بقصه خوانی می پرداختند یا اخبار مخصوص زنهای‌مغنیه است .

ولی عرض میکنم‌مااز‌گذشته‌گان وحالات آنها واعمال آنها اطلاع‌کاملی‌نداریم که‌چگونه بوده‌اند فقط اخباری‌که‌صحت وسقم آن اصلا معلوم نیست مدرك‌ما است ، آیامیتوانیم قسم حضرت عباس بخوریم‌که جنید بغدادی یا ابوعلی یامثنوی یا حافظ یا دیگری ازآنها اهل سازوآواز بوده‌اند ـ آیاشعر دلیل باینعمل می‌شود شاعر بزینت شعر خود علاقه دارد ازهر چیزی که مناسب با شعرش هست مضایقه نمیکنند مثلا میگوید شکل دلبر من‌ماه است ، یاقدش سرو است یا رفتارش چون کبك‌است‌آیااینها حقیقتی دارد .

پس اینها بطورکلی ملاك نیست ، پس بی‌سبب نباید آنچه‌راکه نمیدانیم وآنچه‌را میتوانیم قبول نکنیم وسیله فسق وفجور قراردهیم ، ازگذشتگان ما بی‌اطلاعیم ازاینها که فعلا هستند وسنگینی لطمات آقا به صورت وپشت وپهلوی آنهاوارداست مطلعیم میان خودوخداکدام خانقاه آنها سازوطرب دارد ، اکنون اگر بخواهم بشمارم خانقاه آنهارا زیاد است ازهمه‌جا بیشتر درخود طهران است آیاکسی سراغ داردکه‌وقتی صدای ناله تاری یاهیاهوی طنبوری یارقص مترقصی درآنجا باشد بخدای احدواحد بنده‌هرکجای ازآنها سرکشیدم جز نماز وقرآن ودرس اخلاق و خواندن مدائح احیاناً بعضی اوقات خواندن مثنوی ندیده‌ام اگر آقا را باور نیست ممکن‌است خود برای‌رفع اشتباه خود شبی‌بیکی دوازین مراکز قدم‌رنجه دارند ، بی‌سبب برآنها نتازند .

بنده انکارنمیکنم‌که چنین اعمالی‌درصوفیه نبوده‌ونیست البته بوده وهست‌ولی کجا بوده‌وکجا هست ، این‌هم تحقیق بسیار مشکلی ندارد .

مکررگفته وباز میگویم بنده‌مدافع ازعرفاء شیعه وصوفیان صافی‌ضمیر نیستم؛ کسانیکه اعمال جز رویه شرع انور دارند نه‌عارفند نه صوفی نه‌درویش بلکه بیدین محض میباشند ، اینها بدنام‌کننده نیکنامانند ، اینها خراب‌کننده آبادانند .

حالاقدری دراطراف غنا صحبت‌کنیم‌که‌غناچیست درمعنی این‌کلمه‌گفتگو بسیار است علمارا رای زیاداست بعضی‌گفته‌اندکشیدن آواز باترجیع ، بعضی‌گفته‌اندکشیدن صوت طرب آور ، بعضی معنی ترجیع صوت‌را عبارت ازتحریر یعنی غلط دادن‌صدا ، بعضی‌آوازرا اگر طرب‌آور نباشد غنا نمیدانند ، بعضی مقصود ازغنا تصنیف میدانند بعضی خواندن زنهای مغنیه میدانند .

حاصل تمام اقوال سه معنی ازبرای غنا استفاده‌می‌شود : ۱ ـ مطلق بلندخواندن ۲ ـ آواز طرب‌انگیز ۳ ـ خواندن باترجیع ، عبارت فقها اگرچه بظاهر مختلف‌است ولی‌درمعنی یکی است‌که مقصود خواندنهای عرفی است .

ولي باید دانست که مطلق خواندن غنا نیست غنا چیزی است که در اوترجیع

وتحریر باشدکه حالتی برای‌مستمع روی‌دهد خواه‌قرین به‌آلات موسیقی باشدیانباشد خواننده‌زن‌باشد یامرد ؛ولی‌خواننده‌زن بدیاخوب،کور یاکر؛فرنگی یاهند،درعروسی یاعزا حرام‌است آنچه ازادلهٔ منع غنا ظاهرمی‌شود همان حرکت‌صوت مرجع فیه‌است برسبیل لهو چه خواننده قرآن بخواند یااشعار دیگروگفته‌اند پس‌هرچه که‌لهودرآن نباشد ازاصوات‌حرام نیست ، اگردرست دقت‌شود اصل معنی غنابین علماء غیرمحرز است هرکس بنظر وعقیده‌خود بیانی فرموده که‌اگر اقوال‌ذکرشود بسیار وقت‌ازخواننده گرفته می‌شود، غالب‌الظن‌بلکه به‌یقین عرض‌میکنم‌کسی ازعلماء عظام نمیتواندفتوی بدهد بحرمت صوت خوب .

دراخبار مدح صوت حسن بسیار شده واینکه ازاوصاف انبیااست وائمه انام،و صوت خوش‌را تعبیر باجمل جمال‌کرده‌اند، خواندن‌قرآن ودعارا باصوت‌حسن‌مستحب است ، بازبعضی اخبارهست‌که اگر خواندن مقرون بمعصیتی نباشد با کی‌ندارد ، حتی کسب زنهای مغنیه با اجتناب ازنامحرم بی‌مانع است .

بالجمله درین مسئله یکمرتبه شبهه دراصل حکم غنا مینمایند یکمرتبه شبهه درموضوع یکمرتبه دراختصاص حکم ببعض افراد دون بعض چنانچه محقق اردبیلی بعدازتحقیقات میفرماید بعضی خواندنها غنانیست مانند مراثی ومدائح‌واخبارصریحاً تحریم صحیح ندارد .

مرحوم فیض رحمه‌الله میفرماید آنچه ازاخبار استفاده می‌شود حرمت‌غنا وقتی است‌که‌خواننده‌رااجری ومزدی باشدچه برای‌خواندن‌چه برای‌تعلیم‌دادن‌که‌درزمان‌خلفا معمول‌بوده‌مردان بزنان مغنیه واردمی‌شدندوملاعبه‌ومکالمه وبملاهی‌وباطل مینمودند درغیرآنهاحرمت‌معلوم نیست .

فرمود امام (ع) زنهای مغنیه در عروسیهاکه مرد وارد نباشد اجرت جایز است پس‌باك‌نیست برغناخواندن‌که‌درآن‌ذکرجنت‌ونار وتشویق بسوی آخرت ووصف‌نعمتهای خداوند وذکر عبادات‌و ترغیب درخیرات باشد ، چنانچه اشاره فرموده‌که‌خرید جاریه

خوش صوت که انسانرا متذکر آخرت نماید جایز است که اینها تمام ذکر خداست چه بسا که قلبهارا خاشع مینماید .

محقق سبزواری بعد از ذکر اخبار مختلفه میفرماید یعنی بقرآن فقط جایز نیست برسبیل لهوو لعب چنانچه بعضی فساق درغناء خود میخوانند ازقرآن ، وفرموده (ص) در خواندن قرآن ترجیع دهید بالحان عرب بر شما باد اعراض از الحان اهل فسق ولهو .

باری آنچه ازاین اخبارو آراء بطور صریح میتوان استنباط نمود این است که غناء برسبیل لهو چه اززن و چه ازمرد درمجالس فجور وشراب و مجالس لهوو گفتار باطل وشنیدن مرد آواز زنها که دربن زمان شایع است میباشد .

ومؤید این است روایت علی بن جعفر از برادرش (ع) که ازو سؤال ازغنا نمودند که درروز فطر واضحی وایام فرح بجا می‌آورند فرمود باکی نیست مادام که معصیت در او نشود یا سبب معصیت نگردد در خبر دیگر میفرماید مادام که مزامیر نداشته باشد باکی نیست .

مرحوم شیخ انصاری رحمه‌الله بعد از ذکر اخباری در منع ازغنا میفرماید ظاهر این اخبار تماماً حرمت غنا ازحیث لهو باطل است و آنچه ازطریق لهو باطل نباشد دلیلی بر تحریم آن نیست ودنبال بیان خود میفرماید لایخفی که هر لهوی هم حرام نیست محقق میشود لهو بدو امر یکی آنکه قصد منهی داشته باشد فرضا که درعداد لهو هم نباشد وثانی نزد شنوندگان لهو باشد ولو اینکه قصد آن از گفتار وکردار لهو نباشد با این اختلافات دراخبار وآراء درموضوع غنا که اندکی از بسیاری ازآن بعرض رسید چگونه میتوان هرخواننده‌ئرا بغنا بدنام نمود .

آنچه میتوان قطع بغنا حاصل نمود که خواننده تصنیفات شهوت انگیز با آلات لهو ومزامیر مرتکب باشد آنهم نه برای عموم چه بسا خواننده هندو یا آفریقائی یا اروپائی حال اینکه صورت غنا دارد در ایرانی هیچگونه اثری ندارد بلکه آنهاهم نوع

است وشاید خواندن ایرانی هم برای آنها همین اثر راداشته باشد هرگروهی روش خود را نیکو میداند وباو انس وعلاقه دارد وازو حظ میبرد ماهم ازروش خود محظوظ می-شویم جز اینکه یکوقت حظ شهوانی است یکوقت حظ وجدانی البته حظ شهوانی چنانچه عرض شد درعرف شرع ممنوع است .

ولی حظ وجدانی که انسانرا متوجه بخدا وروز جزا وبکاء برائمه اظهار نماید چه مانعی دارد ، چه بسا خواننده خوب بخواندن اشعاری مناسب قلوبی را از زنگار کدورت پاك مینماید ، در خواندن تأثیراتی است که در حیوانات هم اثردارد چنانچه می بینی برای شتر هدی میخوانند شب تا صبح بلکه با روز بدون تمنای علوفه راه میرود ، مکرر اتفاق افتاد که خواننده درباغ بنای خواندن نمود بلبل ها بشاخه‌های درخت جمع می‌شدند آنهاهم میخواندند .

مرحوم سیدمحمدرضا یکی ازروضه خوانهای شهر ما بود بسیار خوب میخواند روزهای جمعه ایام بهارو تابستان همراه دوستان بباغ میرفتند تاحالی پیدامیکرد آوازی بلند مینمود ازاطراف بلبلها هجوم می‌آوردند ، تا اومیخواند آنها ساکت بودند چون ساکت می‌شد صدای چهچهه آنها بلند می‌شد بقدریکه او خوانده بود اینها هم میخواندند ساکت میشدند تا باز بخواند گوسفندانرا که چوپان خواهد جمع نماید یا مشغول دارد یا بکیف بچرا بدارد با نی هفت بند که نای غم انگیزی دارد مشغول میدارد ، در تمام حیوانات خواندن خوب اثر دارد که پارهٔ اوقات بی اختیار بیهوش می شوند در نباتات هم همین تأثیر دیده شده .

دردامنه کوه باباکوهی شیراز شاخهٔ میروید گلهای زرد رنگی دارد حد رشد آنشاخه ازنیم متر بیشتر است مکرر اتفاق افتاد که پای آن شاخه آواز غم انگیز خوانده شد گلها بنای افسرده‌گی گذارده بالاخره ازشاخه جداگردیده ،اکنون هم هست که نامش راگذارده‌اند گل عاشق شاید جای دیگرهم باشد والبته هست کسی التفات نداشته.

بعضی گلها بخواندن بازمی‌شوند ودیده شده اینگونه اثرها در حیوانات و نباتات

زیادیده شده ، وقتیکه درآنها چنین اثری داشته باشد انسان‌که دارای شعور و فهم است آیا دراو تأثیر ندارد ، البته تأثیر دارد بسیار هم تأثیر دارد بطوریکه از خود بیخود میگردد یا بگریه زیاد تسکین می یابد یا بترقص یا راستی بیهوش می شود و حقیر این صحنه‌هارا مکرر دیده‌ام اینجا یکی دوسرگذشت رابعرض میرسانم .

درطهران سابق براین مجالس روضه اعیان آدابی‌داشت‌که مجال بیانش نیست ازجمله‌اطاقی معین بود برای‌روضه خوانهاکه بایدآنجا بروند تا بمقتضای‌اوقات‌مجلس ناظم مجلس روضه خوانی‌را اجازه منبر بدهد .

روزی چند نفر ازاعاظم‌اهل منبرکه‌ازجمله مرحوم‌آقا سید جوادمحقق‌العلماء شیرازی بودجمع بودند طهرانیهاخواستندباصطلاح نیشی بمنبری شیرازی بزنندگفتند منبریهای شیراز تا تحریك نکنند روضه‌آنها نمیگیرد ، محقق‌گفت من باشمانذر می بندم باینکه بروم بدون کمترین تحریك‌روضه‌بخوانم طوری‌کنم‌که‌شما بعدازمن‌نتوانید منبر برویدکار ازتعرض بجدی رسیدهرکدام ازطرفین‌هم پنج تومان نذر بسته بدست یکی سپردند مرحوم محقق رفت بالای منبر گفت سرگذشتی ازخود برایتان بگویم.

من سفری میخواستم بروم بزیارت ائمه عراق آنوقت موتروکاری نبودبوسیله قاطر سفر میکردند ما هم همراه قافله ازشهر خارج گشتیم ، قصه‌را طولانی‌کردکه از کجا بکجارفتیم وآنجاچه بود وچه شد تا پس‌ازسه روز رسیدیم بکازرون‌غروب‌آفتاب بود بمنزلی واردشدیم ازخستگی برختخوابی تکیه‌داده بودم تا نوکرم چاهی وقلیان برایم بیاورد ناگاه ازپشت‌کوچه آوازی بلندشد من سراسیمه برخواستم دویدم که‌نهی ازمنکرکنم یعنی منع ازغنا خواندن نمایم‌چون بدرکوچه رسیدم‌گوش‌دادم‌دیدم‌شعری بلحن دشتی میخواند من از آنشعر و آن لحن بی اختیار سر بدیوار گذارده گریهٔ زیادکردم .

حالا شمامیدانید آوازدشتی چه آوازی است یقیناً نمیدانید چون‌دشتی محالی است نزدیك بوشهر ، من باهمان لحنی که او خواند‌وهمان شعرکه اوخوانده برای

شمامیخوانم ، دست‌گذارد بگوش بنوای دشتی این‌شعررا خواند .

بنال ای نی‌که نالونم ز تقدیر   تن بیمار وراه دوروزنجیر

ناگاه مجلس براستی محترق‌گردیدزن‌ومرد ازین‌نوا در جوش‌وخروشی افتادند که تا مدتی آرام نداشتند ، بعدازوهم کسی نتوانست منبر برود مجلس بهمان‌یکشعر خاتمه یافت .

سرگذشت دیگر

سالی بنده‌را بکازرون دعوت نمودند مامورینی آمدند مرا بردنددرچندروزی که بدیدار دوستان خویش بودیم روزی تهیه دیدند برای‌رفتن بشاپور ،رفتیم آنجا چه طور است وچه گذشت بماند عصرکه خواستیم مراجعت‌کنیم مرحوم نصیرالسادات گازرونی درآن حدود علاقه ملکی داشت‌گفت امشب باید بمنزل من‌که یکی ازدهات آنجا بود بیائید مارا خواهی نخواهی برد تاخواست دستور تدارك شام ولوازم‌پذیرائی بدهد چند نفر آمدندکه ما امشب عروسی داریم خواهش میکنیم‌بعیش ما بیائید قبول کرده رفتیم چندان فاصله نداشت دیدیم زمین مسطحی‌را انتخاب کرده وسط آن‌زمین هیزمهای درشت‌وکنده‌های بزرگ شعله‌ور است که تمام محوطه را روشن‌نموده بود ، فرشی برایمان‌گستردند،که محاذی صحنه بود .

بایددانست‌که درعیش وعزا اهالی دهات خصوصاً قراء وقصبات باهم شریکند ، همه بادعوت وبیدعوت خودرا موظف میدانند بیایند وهرکس بحد خود عرض‌خدمت نماید حتی زنهاکه خودرا بلباسهای‌رنگارنك‌وروسریهای الوان مزین‌داشته‌همه‌برونق دادن مجلس عیش مشغولند .

بنده مشغولیات آنهارا اگر بخواهم شرح دهم هم‌وقت زیادمیخواهد هم‌افسانه مانند جلوه مینماید حال اینکه آنچه ازخدمت ونمایشات محیر العقول‌انجام‌میدادند همه بدون ریا وساختگی وخود نمائی ، آنچه نمایش میدادند ازخواندن و بازیهای

جوراجور حقیقت آنرا مجسم میکردند مخصوصاً نمایش بابا تقی و ننه تقی که باباکور و ننه‌نه‌کر بود این کروکور چه نمایشی جالبی دادند بگفتار درنیاید، غرض بیان اینها نبود چنانکه ازصحنه‌ها وبازیهای مردانه وزنانه بیانی بطور تفصیل بعرض برسانیم.

مقصود اصلی این بودکه‌این جشن یك نقاره‌چی‌داشت ویك ساززن که باهر دستهٔ که وارد صحنه می‌شد هم آهنگی میکرد همه تا نیمی از شب نمایشات‌خودرادادند سازبنای پیر جمالی‌راگذاشت(پیرجمالی نوائی است‌که درطایفه سیاه پوستان‌اثرعجیب وغریبی پیدا می‌شود) اتفاقاً درآن صحرای پردامنه درگوشه وکنارش کوه های سیاه‌ـ پوستان‌درچادرهای خود زیاد زندگی میکنند تا صدای ساز پیرجمالی‌درصحراانتشار یافت ازاطراف سیاهان سر ازپا نشناخته دوان دوان خودرا بپای ساز رسانیدند آنچه سیاه بود آمد همه بنوای ساز آنقدر رقصیدندکه بیهوش افتادند گویا قبرستانی ایجاد گردید؛ پس‌اززمانی ساززن ساز مخالف پیر جمالی آغازکرد کم‌کم مرده‌ها بحرکت آمدند یکیك بهوش‌آمده باهمان عجله‌که آمدند بآرامگاه‌خودفرار نمودند.

حالا پیر جمالی چیست که چنین تأثیری در این عده بخصوص دارد بنده‌نمیدانم البته یك سبب واقعی داردکه چنین اثری ازچنین اشخاصی بروزمیکند.

پس‌از مجملی از تاثیر آواز خوش متوجه بآقا شده عرض میکنم چه استعجابی دارد اگر ازخواننده‌گان تغییر حال پیداکند جوش‌وخروشی آغازدیا پاکوبی کند یا بیهوش گردد البته چنین احوالی از غرائز شهوت ایجاد نمی شود اینها ازولوله شور انگیز درتب‌وتابی می‌افتندکه شرحش بزبان نیاید.

سراپا شور است سراپا شوق است از جهان ماده و ماده‌گری رهیده متوجه عالمی غیر ازاینعالم وتوجهی غیر این توجهات دارند، درعین جست وخیز آرامشی دارند در حین بیهوشی هوشی دارند، درعین اضطراب اطمینانی دارند که بوصف درنیاید.

مکرر خود بنده شاهد چنین حال ازاشخاصی بوده که‌دراثر خواندن یکباره‌از

عالم‌کثرات بوحدت میروندچنان سوزوگدازی داشته‌که اصلا مجلس ومجلسیانرا ندیده آه چقدر سعادت میخواهدکه پیوند ازعالم ماده گسسته بعالم حقیقت پیوسته گردد، مگر مقصوداصلی‌ازرسالت‌انبیاءواولیاءسوق‌دادن خلایق بمعنویات‌ودورکردن‌ازمادیات نبوده؟، هرراهی‌که انسانرا بآن طریق نزدیك‌کند شایسته‌است.

خدا بیامرزد حاج ملا حسنی بود اعمی روضه میخواند آهنك خوشی داشت روزی درمجلسی روی منبر میخواند یکی ازعلماء فریاد کرد آخوند غنا نخوان گفت منکه نمیدانم تو کیستی هرکه هستی بدان اگر من بدانم که برقصم روی منبر مردم گریه میکنند میرقصم.

اصل مقصود را باید منظور داشت، آنچه که سبب دوری ازحق‌وحقیقت است مذموم است‌وآنچه‌که شخص‌را از تعینات وا رهاند وبمقامات اصلی‌که توجه بخداست رساند ممدوح است‌ولواینکه بنظر آقا وامثال ایشان خلاف شرع جلوه‌کرده باشد.

آقا مثنوی وامثال اوراکافر میدانند عدهٔدیگرازکتاب آنها بهره‌ای‌وافرازاخلاق وآداب وذکاء نفس میگیرند وهمچنین بسیاری ازامورکه نزد بعضی بداست و بمذاق بعضی خوب‌است ـ امثال آنهاراقبلاذکر نموده‌ام‌ـ همه‌رایك روش نداده اند اختلاف درظاهروباطن همه مشهوداست تااینکه خداشناسی دونفر مانندهم نیست‌توجهات‌بمبدء هم یکطور نیست هرکس‌بزبانی‌وعقیده‌ئی‌اورامیخواند تعالی‌شانه از همه هم می پذیرد بهمه‌هم بقدرخواستن عطا میفرماید.

مکرر گفته بازهم میگویم حساب‌خدا ازعقل‌وفکر وکنجکاوی مادوراست‌چه‌بسا کافرهای مصنوعی نزدخدا از مومن‌های مصنوعی آبرومند ترند ازکجا معلوم‌است که فردا همانها شافع اینها نباشند.

بازبرمیگردیم به‌بیان اول‌که این حرکات خواه‌خوب خواه‌بد در این‌دراویش که‌دیده‌ومی‌بینیم مطلقا معمول نیست جز دستور شرع‌وآداب دیانت‌را بکار نمی‌بندند باین‌مقاله‌هم خاتمه‌دهیم بدیگرموضوع ایرادآقا میپردازیم ولا حول‌ولا قوة الا بالله.

میفرماید بدعت ۱۲ عرفا وصوفیان خانقاه رفتن وترک مساجد نمودن است

وبنماز جماعت مسلمین حاضر نمی‌شوند بلکه عیبجوئی هم از نماز و نمازگذاران مینمایند واین تفرقه بین مسلمین از گناهان بزرگست در زمان ائمه هیچیك از معصومین بخانقاه نرفته‌اند .

در نفحات نقل شده اول خانقاه را یکنفر نصرانی برای ابوهاشم کوفی صوفی در رمله شام بنا نمود ، نصرانی که دشمن اسلام است آیا در اینکار جز تخریب اسلام چه نظری داشته ، چند آیه و حدیث دنباله آن بیان نموده مشعر بتاکید حضور در جماعت مسلمین .

جواب از فرمایشات عرض میشود چندان نباید آقا عصبانی ازین جهت بشوند پیغمبر (ص) تمام ارض را مسجد برای مسلمین قرار داد هرجا عبادت خدا شود همانجا مسجد است .

ثانی اینکه کدام مسجد وکدام! جماعت مسجدیکه محل هرگونه منکری است از حرف دنیا وغیبت یکدیگر وخواب رفتن و رفع کسالت نمودن و به آفتاب وسایه آن راحت شدن وتفریح نمودن ومعاملات انجام دادن ودرسهای مدارس را بقدم زدن وحاضر نمودن وگم شده گان خودرا درمسجد یافتن، ووعده‌های نامشروع برای ملاقاتها بهم دادن ونشان دادن زنها خودرا بمردها ومردها بزنها بالاخره شپش کشی بیچاره گان خوراك خوری آواره گان ، شست وشو نمودن درماندگان ، مرکز وپناه لاابالیان ، وصدها معایب دیگر این را مسجد میتوان خواند؟! .

ولی پائی در خانقاه هرکدام ازین دراویش بگذارید ، جز ادب وآداب دیانت مشاهده نمی نمائید حرف دنیا بکلی موقوف است آنچه دیده می‌شود صورت توجه و

عبادت است حتی چای وسیگار درموقع اشتغال ممنوع است آنجا دنیای دیگری است از در که وارد می شوند دنیای مادی را عقب میزنند خود را مهیای درك معنویات می نمایند .

درموقع عبادات وذکر مدایح با توجه کامل ملتفت میباشند تا حدیکه هرکس وارد شود ازفقیر وغنی نه منتظر احترام است نه کسی باحترام ریائی جست وخیز می ـ نماید هرجا که دید بازاست می نشیند صدر وذیل ندارد ، شبهای مخصوص چون شب جمعه ولیالی متبرکه که احیا دارند همهٔ اوقات را بدعا میگذرانند ، گویا این شب آخر عمر آنها است کمترین غفلتی نمینمایند بادنیا ومافیها وداع میکنند. های های چقدر روح انگیز است موقعیکه بزاری مشغولند .

چقدر جانگداز است وقتیکه بسوز وگداز بخدا مینالند وعذر تقصیرات خودرا میخواهند ، چقدر کرامت نفس است آنگاه که بدوست ودشمن خود دعا مینمایند ورستگاری همه را ازخدا میخواهند ، حتی بعضی ازخانقاه هاچون سلسله ذهبیه درموقع ورود لباس دنیائی خودرا هم بیرون آورده لباس مناسب بعبادت می پوشند که امتیاز لباسی هم که خود چشم گیر است در بین نباشد .

ولی صف جماعت مسلمین که بسته می شود مؤمن مصلی اول کاری که میکنند لباسهای خودرا بیرون می آورد که درموقع رکوع وسجود حجم مواقع مخصوص او نمودار گردد ، وبعضی اوقات خود بی التفاتند که زیر شلواری پاره است وآلت پیداست ومکرر بنده دیده وتذکر داده ام اصلا گویا درصفوف جماعت این گونه مسلمین بی ادبی را ادب میدانند ومقیدند که حضور خدا یتعالی با اینحال بایستند واعتنا نداشته باشند که باسرهای برهنه و بدنهای عاری از لباس باحضور زنهای عقب آنها منع است. ازاینها گذشته در ایستادن و ونیت کردن جز آزار یکدیگر وزحمت هم نماز صورت نمیگیرد .

امام در رکوع است مومن سر حوض وضو میگیرد هی فریاد میکند یاالله هیچ فکر نمیکنند درین جماعت مریض وعلیل و پیر ناتوان است ، امام(ع)اهم بقصد قربت

سبحان‌الله میگوید اوهم مراعات‌اضعف ماءمومین را نمیکند .

در بین نماز یعنی پس از سلام‌دادن بجای‌خواندن تعقیب یا حرف دنیاوغیبت‌است یا سیگار یا تندی به‌یکدیگر و پرخاش نمودن ازحیث جاومکان .

اصحاب این مسجد اصحاب مسجد دیگررا مؤمن نمیدانند ، امام‌مسجدهم‌جز اصحاب‌خودکسی‌را اهل بهشت نمیداند حال‌اینکه‌مآل کارخودامام در آن دنیا معلوم نیست .

این بنده عقب یکی ازائمه‌روزی نماز میخواندم چون سلام نمازرادادرو بمن کردگفت وضو دارید یا نه؟ آنقدر بخود ایمان دارند، بجان‌شما نه بجان‌خودم بنده بنماز جماعت علاقه دارم مایلم‌که اغلب بجماعت نمازکنم راستی تا جماعتی‌که خالی ازنقص باشد بدست‌آورم بی‌فکروزحمت میسر نمی‌شود .

نمیگویم که‌امام وجماعت بی‌غل‌وغش نیست ولی آنقدرکم است که‌گویا نیست، چه‌گویم ازائمه جماعت‌که برای جلب مأموم چه ریاضتی میکشندواگر بدست آورند چه تظاهراتی برای‌نگاهداری‌او مینمایندکه جز شرك معنی‌ندارد .

یکی ازآنها به‌بنده‌گفت هروقت بخواهم ماءمومین‌را ور اندازکنم‌درموقع‌سجود پاهارا بازمیگذارم ازمیان پاها نظر میکنم،دیگری برقابت پول بمأمومین ساختگی میداد ، دیگری پلووچلو انفاق مینمود ، اغلب ماءمومین مزدور برای‌مردم‌ازامامخود کرامت‌ها نقل ها میکنندکه مریدی زیاد شود خاصه مریدی‌که بوی عشقی‌ازاو بیاید.

درشهرما مسجدی است بی‌مانند ،چندین امام دراو امامت میکردند ؛ یکی‌از آیات‌عظام‌بخیال افتادکه آنمسجد را تصاحب‌کنند تا بعنوان خودبیفزاید ؛ بهرشکلی بود خودرا وارد نمود باائمه‌جماعت‌که‌آنجا بودند‌به‌هر کدام بنحوی پیغام‌فرستادکه از اینجا بروید ؛ همه از خوف توهین وآزار رفتند مسجد ششدانگه بتصرف‌امام حاضر درآمد ؛ چه‌عرض کنم‌که مردم‌را برای‌نماز بالای غیرتی چطور می آورند راستی اگر نمی‌آمدند خوف خطرداشتند .

دعاخوانها مسئله‌گوها بلندگوهای طاق وجفت صلوات چی‌های بی‌ریا!همه‌وهمه برای خوشنودی امام وامام برای حفظ‌وحراست آنها سعیها مینمودند ، نمیخواهم‌این افتضاح نامه امامت‌را خیلی کش بدهم‌که آبروی جماعات خالی از آشوب راموهون کرده باشم ، دیگری ازهمین ائمه روز بخصوصی چون عید فطردم‌ودستگاهی راه‌می‌انداخت با هزار دوز وکلك جماعتی درست میکرد برای عکس برداری که‌نشان خدا بدهد! .

قبلا عرض‌کردم یکی ازآنها به بنده‌گفت من تا حال دو رکعت نمازبرای خدا نکرده‌ام ، مکرر دیده‌ام‌که امام آنقدر بانتظار ماموم می‌نشیندکه ازمغرب بعشاءوقت میرسد ، نمیدانم این نماز برای‌خدااست یا برای‌ماموم ؟!.

بگذرم‌که برسوائی نکشد ؛ آنقدر ثواب‌که برای نمازجماعت معین شده آیا درهمین جماعات‌است؟!، نقل‌کردند مرحوم شیخ عباس قمی مؤلف مفاتیح‌وکتب‌دیگر وقتی بخراسان مشرف‌گشته بخواهش اهالی درمسجدگوهرشاد امامت نمود ، روزسوم نیامد آنچه اصرارکردند نپذیرفت گفت چون دررکوع صدای یاالله ماءمومین‌راازدور می‌شنیدم معلوم میداشتم جماعت زیاد است خیلائی برایم پیدا شد ؛ دانستم که برای خداعمل من‌نیست ازامامت‌گریخت ،وامثال‌آنمرحوم‌را بحمدالله داریم‌جز اینکه‌بسیار کمند ودکانشان بی‌رونق است‌کسی‌را بآنها رغبتی نیست .

اینکه آقا فرموده درصف مسلمین حاضر نمی‌شوند اینهامیگویند اولاشما مارا مسلمان نمیدانید ؛ غیر مسلمان درصف مسلمانان چگونه راه دارد؟!؛ ثانی‌اینکه شما آقایان ائمه جماعت یکدیگر را عادل نمیدانید ، وازاقتداء بیکدیگر جداً اعراض مینمائید ؛شماکه پیشوای‌مسلمین هستید اینطور خودرا معرفی‌مینمائیدمارا‌چه‌گناهی است اگر بشما اقتدا نمیکنیم .

مکرر اتفاق افتاده‌که درموقع آشوب‌وانقلاب‌یا بلوائی که آقایان‌اعلام‌بحمایت دین یا دنیای مردم جمع شده بودند موقع‌نماز سجاده هریك را درگوشه‌ای‌می‌انداختند

دریك مسجد ده جماعت برپا می‌شد بعضی اوقات تداخل صفوف هم واقع میگشت الآن هم در اماکن مقدسه همین طور معمول است هیچ فکر نمیکنند که این صف جماعت برای شکوه اسلام است اگر همه دریکجا بنماز پردازند چقدر ابهت پیدامیکند و بچهار یادوماموم چقدر خفت بار می آورد این نشانه این است که یا اصل نمازها برای خدا نیست یا یکدیگررا عادل نمیشمارند .

درچنین صورتی چه توقعی است از کسانی که باین جهات التفات پیدا کرده و خودرا کنار کشیده و نماز خودرا بی‌دغدغه و وسوسه نماید .

قبلا ازدیانت وعدالت بعضی ائمه جماعت بعرض رسانیده‌ام که چه اندازه احتیاط درامامت خود مینمودند چقدر خودرا خالص ازهر تظاهر میکردند بعضی از آنها وقت معینی برای حضور بمسجد نداشتند برای اینکه قصد مقرون بقربت باشد ، هیچوقت متوجه نبودند که عقب آنها مردمی هستند یانه هیچگاه بمریدی اظهار علاقه نمی‌-کردند ، چون مریدرا مرید خودنمیدانست مرید خدامیدانست .

باری اینکه فرمود خانقاه بدعت است نمیدانم اسم بدعت است یا بنا؟ اگر اسم بدعت است ازدراویش خواهش میکنم که نام خانقاه خودرا مسجد بگذارند مثلا بگویند مسجد گنابادی مسجد ذهبی مسجد نعمة اللهی تا این ایراد مرتفع و این خلاف شرع از میان برداشته شود! اگر بناء آن بدعت است ازین بدعتها فعلا زیاد داریم که هیچیك درزمان ائمه نبوده مانند مدارس و تکایا وحسینیه‌ها بلکه همین مساجد مزین ما که بچنین صورتی هیچگاه در زمان ائمه نبوده .

مسجدی که پیغمبر (ص) درست کرد عبارت بود ازصحن وقسمتی هم پوشیده شده بسعف نخل برای سایه بانی ، هرمسجدی که با تکلیف ساخته گردید یا ازسلاطین جور بوده یا امثال آنها و امروز هم همان طور است مسجد ها ساخته می‌شود که تماشاگاه است .

بنده عرض نمیکنم که چنین مساجد خوب نیست بسیار خوب وآبروی اسلام و مسلمین است که معبدشان آراسته ومفروش و نورانی باشد غرض این است که اگر پای بدعت را تا این حد محکم کنیم که نام خانقاه و بناء اورا بدعت شماریم اینها هم بااین اشکال درعداد بدعتها محسوب است ، همچنین مجالس روضه‌ها بااین کیفیت درزمان هیچیك ازائمه نبوده چون نبوده باید اینهم بدعت باشد ، حتی نمازجماعات بااین کیفیات که امروز معمول است درزمان ائمه نبوده اینهم باید بدعت باشد .

قبلا درمعنی بدعت بقدر کفایت عرایضی بعرض رسانیده که مراد ازبدعت آوردن احکامی است که در دین نبوده یا ترویج افعالی است که حرمتشان ازشرع رسیده ،والا غیر اینهارا بدعت نباید شناخت که اگر اینطور دقتها پیش آید کارها بسیار مشکل حتی لباسهای ماهم وریش وعمامه ها هم درصف بدعتها جامیگیرد. امروز هم که اعتبار روحانیت بریش وعمامه است .

اززمان پیغمبر تا زمان امام زمان (ع) نه چنین ریشها بوده نه چنین عمامه ها.
ازخطبای اسلام وروضه خوانهای گرام صحبت نمیکنم که انشاءالله تمام مواعظشان برای ارشاد مردم بدون تملق زید عمرو وروضه‌ها همه بدون قصد اخاذی و بانی فقط قصد برسیدن ثواب «من بکا او ابکا او تباکا» وآنچه میخوانند بدون دروغ و توهین بمقامات عالیات است!!

نمیگوئیم منبرهای وعظ و مجالس دینی وسیله اشراف پرستی وآیت الله سازی و حساب صاف کردن شده حتی اگر از نانوای سرکوچه یا بقال زیر بازار چه درد دلی داشته باشند روی منبر بحسابش میرسند تا برسیم بمدائح ظالمین و ذمائم مخلصین دنبال نمیکنم تا پرده برداری شود امروز محراب ومنبر وصفوف جماعات غیر ازآنچه بعرض رسیده نیست ؟ اینها بدعت بشمار نمی آید ؟ منحصراً خانقاه بدعت است و اهل خانقاه عاری ازدینند؟!

آقامیفرماید بدعت ۱۳ عرفا وصوفیه جمع بین ضدین وتولی بدون تبر است

ازدوستان ودشمنان خدا تعریف میکنند وهمه‌را ازخود میدانند ، از موسی و فرعون وعلی وعمر ومعاویه ویزید وامام حسین تمجید میکنند ، اصلا یکی‌ازشرایط صوفیگری آنستکه با همه‌کفار خوب‌باشند وباکسی بد نباشند وهمهٔش‌حق‌است‌معلوم می‌شود اینان فرقی میان حق‌وباطل نمیگذارند ، مثنوی چه‌گفته ، غزالی چه‌گفته ، شاه نعمة‌الله چه‌گفته وعقیده شیعه اثنی عشری آنستکه تولی باتبری باشد .

اینجا خصوص تولی وتبری احادیثی نقل مینماید وبآیاتی هم استشهاد میکنده که‌محب شیخین درنارند.جواباً عرض می‌شودکه اشخاصی راکه ذکر فرمودید بعقید شما همه سنی بلکه همه‌کافرند ازکافرکه جزکفر انتظاری نبایدداشت ازسنی‌که غیر ازدوستی شیخین نباید متوقع بود .

اگر اینهارا،سنی میدانند چه ایرادی بر آنها دارید بمذهب خود رفته اگر شیعه‌میدانیدکه البته‌هم همینطور است خدایتعالی درچندجا درقرآن مجید میفرماید شما امت واحده بودید ، یعنی در خلقت ، بعدمختلف شدید باختلافاتی ازحیث زبان وادب‌وکردار .

پس باین که همه مخلوق خدا ومصنوع او هستند تردیدی نیست مااگر ایمان بخدا داشته باشیم بایدآنچه اوایجادکرده ازروی حکمت بدانیم وساخته‌های‌اوراچون اوساخته محترم بشماریم یعنی بطورکلی مصنوعات خدارا بایددوست داریم ولو شمر و یزید باشد ، چیزی‌که مارا بیزار ازآنها میکند ومأمور بلعن ودشمنی آنها می‌نماید اعمال نکوهیده آنهااستکه خودراظالم معرفی نمودند اعمالی جز آنچه‌خداخواسته بود ازآنها انجام دادند ازین حیث ملعون‌ومطرودگردیدند .

حالاخود باختیار ظالم شدند یا درخلقت آنها تصرفاتی شده این مبحث راقبلا بقدر مقتضی بیان نموده فعلا منظور این استکه هر مصنوعی اثر صانع‌است‌بایدصانع رادرصنعش‌اگر خوب‌است‌تحسین واگر بداست تقبیح نمائیم‌خدارا‌ماصانع،علیم‌وخبیر میدانیم وخودرا بصنع‌خود تبریك‌گفته حدما انتقاد نیست بایدآنچه‌کردهوآنچه‌ساخته دوست‌بداریم ، چون‌آثار ظلم ونابکاری ازکسی صادرگردید بفرمان خودش او رالعن کنم ؛ما بنده‌ومطیعیم حق چون‌وچرا نداریم .

دیگر آنکه یکی از دستور مشایخ صوفیه‌خواندن زیارات بخصوص زیارت عاشوراکه متضمن هردوجهت بطورکمال یعنی هم‌تولی‌وهم‌تبری‌است اینها نه‌شیخین را دوست‌میدارند نه‌ظالمین‌را مجالس روضه در ایام سوگواری همه دارند برآل پیغمبر گریه میکنند وبظالمین آنها لعن مینمایند

انشاء الله آقا برای درك اجر بروضه بیریاء آنهاکه در خانقهاهها مهیا شده مخصوصا مجلس گنابادیها وذهبی‌ها ومخلص مکرررفته واز همان مجالس فیض یاب گردیدم تشریف میبرندودوستان آل‌محمد(ص) رامی‌بینندکه چگونه برمظلومیت‌آنها گریه‌میکنند وچسان‌بظالمین‌آنها لعن مینمایند چه‌عیب داردکه چندروزی‌هم‌بمجالس تعزیه آنها بروید ، وازخلوص عقیدت‌وصورت مجلس که خالی ازهر شایبه وعاری‌از پیرایه است ملاحظه نمائید واگر هم طالب‌درك‌فیض باشید‌بهمان قصد بروید تا فیض یاب‌گردید .

در شهر ما یك خانقاهی است مخصوص سلسله جلیله ذهبی هاکه بنده مکرر بآنجا رفته وازاوضاع واحوال آنجاکاملا مطلعم قطع نظر ازاینکه تمام اعیاد مذهبی رابنام تولی جشن‌میگیرند وهزاران نفررا به‌شیرینی وسکه رایج کامیاب میکنند .

ماه صفر تماماً بنام تبری‌مجلس سوگواری دارند چه مجلس منظم با شکوهی که‌کمتر نظیر دارد درآن مجلس اصلا زن‌راه نداردکه آشوب‌وانقلابی ازحیث‌ادب و اخلاق ایجاد شود مخصوص مرد است آنهم باچه ادبی می‌آیند وبچه آرامشی‌میروند

با اینکه از هر گروهی درین مجلس شرکت میکنند همه برای عزاداری می آیند و راستی کسب فیض مینمایند حتی روضه خوان آنجاهم که ازمعاریف اهل منبرند نطق هاو بیانها و روضه های خود را بی پیرایه بدون دکانداری انجام میدهند حاصل اینکه مجلس روضه‌است تظاهر وخود نمائی و کسب شهرت وهو وجنجال ندارد.

البته جای دیگرهم که خانقاهی باشد چون طهران واصفهان وشهرهای دیگر تمام دراویش ایام سوگواری‌راخاصه‌عشرعاشوراعزادارند .

شنیده‌امدرخراسان ویزد و طهران و گناباد ونقاط دیگر سلسله نعمةاللهی هم عزاداری بطور تفصیل مینمایند ، هرکجا هم که خانقاه نداشته باشند در محافل خود بعزاداری می پردازند اینها مگر نشانه تولی وتبری نیست؟!

اگر معنی آن غیر ازین است که اینها معمول میدارند اعلام نمائید کههمه بدانند .

آقای بزرگوار مکرر گفته و بازهم میگویم بحضرت عباس وپدر حضرت عباس وبرادران حضرت عباس‌من درویش وسر سپرده باین دستگاهها نبوده‌ونیستم اگر دفاعی میکنم بقصد خودم دفاع ازحریم اسلام وعرض مسلمانان است .

بنده میگویم بدون سبب مسلم‌راکافر نخوانید حوزه اسلام‌راتنگ‌وتاریک‌نکنید مجال معاندین اسلام را زیادننمائیدکفاررا براسلام نخندانیدعده مسلمان‌درجنب‌سایر ملل بسیار ناچیز است عده‌شیعه درجنب مسلمانان بسیارناچیزتر است اگر این راهم ما بخواهیم بعنوان اینکه‌این‌شیخی‌است‌آن‌صوفی‌است‌آن‌فلان‌است از حوزه‌شیعه دور کنیم ،کی باقی میماند .

بنده بی اطلاع ازین فرق نیستم ، بااغلب آنها حشردارم‌سلسله‌علیه‌عالیه شیخیه که‌شایدشما خیال‌کنید عدۀ معدود هستند بنده بطور قطع بشما اطمینان میدهم‌از صد-هزار متجاوز است .

سلاسل عرفاوبقول شما صوفیه هرکدام‌را بخواهیم بشمارآوریم از اندازه بیش

است میتوان گفت اکثریت شیعه‌را اینها تشکیل میدهند بنا براین هیچگونه مجوزی نداردکه ماآنهارا ازخود برانیم وننگ بیدینی یاکفررا برایشان بخواهیم ،این اسلام خواهی نیست این اسلام تباهی است این‌دلسوزیها برای‌دین ،سوختن اساس‌دین‌است اینها منحرف ازدین نیستند بلکه متدین واقعی هستند ، اختلاف‌شماونوع‌شما وآنهاروی‌اصل‌ظاهروباطن‌است‌شمامیگوئیدهرچه هست همین‌ظاهراست‌آنهامیگویند هرچه‌هست ظاهری‌داردو باطنی‌کجای‌این‌عیب‌پیدامیکنندکه‌بگوئیدلکم‌دینکم‌ولی‌دین

مگرمدعیان باطن‌گفته‌اند خدادوتا است یاپیغمبر ، غیر ازمحمدبن‌عبدالله(ص) است یاائمه غیر ازهمان دوازده‌نور پاکند ، یاانکار قرآن وروز جزا نموده‌اند،آنها که در این عقائد بشهادت کتب کثیره که ازحد احصا بیرون است پایه عقاید خود را محکم‌تر ازشما نشان داده‌اند ،سلسله‌شیخیه بیش از هزارکتاب دراصول عقاید و فروع دین واخلاق وآداب بطبع رسانیده‌ودردنیا منتشر نموده‌اندکه اگر بواقع‌کسی‌بخواهد اصول‌دین خودرا درست‌کند بسامان آنها باید برود .

همچنین عرفا درتوحید ونبوت ومعاد وولایت آنقدر کتابها نوشته‌اندکه برای دنیاکافی‌است ، میان خودوخدا چنین اشخاص باچنان‌آثار ،شایسته‌تکفیرنداگر اینها کافر باشند پس‌مسلمان‌کجا است .

آخرابنهم جزء اداء تکلیف است‌که هرچه خصم فریاد میکند من مسلمانم‌من باآنچه محمد(ص) فرموده مومنم من نمازمیخوانم‌روزه میگیرم حج میروم خمس‌میدهم شمامیگوئید دروغ میگوئی توکافری تونجسی تواهل‌دوزخی .

این تکلیف‌که برای‌خود معین کرده‌ایدمطابق چه‌دستوری‌است‌ازکتاب‌خدااتخاذ کرده‌اید یاازسنت،کتاب وسنت‌که صریح برخلاف‌است .

چنانچه اخباروآیات مربوط باینموضوع‌را قبلا مفصلا ذکرکرده‌ایم ،اگر بتمایل شخصی وهوای نفسانی است بنده استدعامیکنم‌که تا همین جا بس است آنچه که باید خراب یاآبادکنید‌کردیدکفایت‌کرد، محض‌خدا وپیغمبر چندوقتی دست ازسر اسلام‌و

ترویج آن بردارید تا بلکه دین انشاءالله آرامشی پیدا کنند .

دین اسلام بقدری خود واحکامش قوی است که محتاج بمروج ومدافع ندارد میتوانم بظرس قاطع عرض کنم که اگر ازابتداء تاکنون مروجینی چون شما نداشت دنیا گیر بود ولی چه باید کرد که بخیال سرمه کشیدن چشم دین را کور نمودید تا امروز متدینین باین دین ازسایر ادیان کمترند .

خدای تعالی درصدها آیه ازقرآن مجید مومن را بعظمت یادکرده «آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمومنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله » مگر مومن جز همین است که خدا یاد فرموده ، مگر عقیده اینها سوای این است که خدا فرموده . خواهید گفت اینها قائل بوحدت وجود وحلول وتجلی هستند جواب ازآن مکرر داده شد که تعبیر شما با منظور آنها متباین است هیچکدام خودرا خدا ندانسته وازمرتبه بندگی بالاتر نرفته همه گفته‌اند ما نیستیم خداهست ولاغیر .

مرتبه کمال اگر بحدی برسد که درمقابل هست محض خودرا نیست محض بداند چه منقصتی ایجاد میکند که اینهمه هیاهو راه‌اندازد ؛ اززمان مرحوم جنت‌وساده حاج میرزا محمدحسن حجة‌الاسلام طاب‌الله ثراه تاکنون کدام یك از بزرگان علماء باین نغمه دست زده‌اند مگر آنها بمطالب اینها پی نبرده بودند چرا کمترین منعی ننمودند آقای بزرگوار اگر درد دین دارید سعی کنید کافری مسلمان نمائید بعده خود بیفزائید مسلمان کافر کردن که شانی ندارد باری بگذرم که دامنه وسیع می‌شود ناگفتنی‌ها گفته می - شود بلکه رسوائیها زیادتر نگردد انشاءالله .

آقا میفرماید بدعت ۱۴ صوفیه جعل حدیث وافترا و دروغ است

ایشان برای نشر کفر وبدعت خود، احادیث دروغ جعل کنند وبرای پیشرفت مرام خود ازهر افترا مضایقه ندارند مانند معاویه ودولت بنی امیه که هزاران حدیث

درفضل خلفاء جعل کردند .

ازجمله حدیث قدسی جعل کرده‌اند که خدا فرموده « عندی شراب لاولیائی اذا شربوا سکروا » الی آخر . دیگر حدیث «کنت کنزا مخفیا» دیگر «خلق الله آدم علی صورته دیگر جمله « القید کفر ولو بالله» که مقصودشان این است که باید بدینی مقید نبود دیگر ازمجعولات ایشان حدیث «من عشق وکتم مات شهیدا» میباشد دیگر از افتراآت ایشان بر پیغمبر حدیث دروغ: الشریعة اقوالی والطریقة احوالی .

دیگر ازاخبار جعلی حدیث: من احبنی عرفنی و من عرفنی عشقنی که دروغ است وعشق بخدا محال است ، اینها درکتب شیعه ذکر نشده وبیان این احادیث برای تفرقه انداختن بین مسلمین است .

جواب ـ روزی یکی ازعلماء که باآقاهم مذاق بود بکلبه احزان بنده قدم رنجه نمود عدۀ دیگری هم حضور داشتند از همین مقوله صحبت درمیان آمد پس از شورو عصبانیت گفت اینها کافرند شما چرا حمایت ازکفار میکنید گفتم بچه دلیل کافرند گفت بدلیل اینکه مردم تعظیم وتکریم به آنها میکنند گفتم دلیل کفرشان همین است اگراین است شما اکفرید چون آنها توقع احترام ازکسی ندارند ولی شمارا اگر کمترین بی‌اعتنائی کنند مردم را بیدین محض میخوانید .

باری آنچه گفت بدلیل آیاتی ازقرآن رد نمودم آنگاه که عاجز ماند گفت اینها ازقرآن نیست یعنی اینها آیات قرآن نیست که مورد حمله حاضرین واقع گردید با عصبانیت ازدر خارج گردید .

حالا ممنون آقا باید بود که احادیث صحیحه را تکذیب نمودند که هرکدام بجای خود معتبر ومورد نظر وروایت علماء بزرك بوده ، اگرچه غالب الظن اینکه قرآن هم که خوانده شود باك از تکذیب آن نداشته باشند همچنانیکه اغلب که استشهاد بآیهٔ کرده تفسیرات مذاقی نموده‌اند .

چون افتضاح انکار این اخبار واحادیث خود جوابگوئی ازآقا مینماید که تاچه

حداعمال غرض نموده ، بنده ازجواب ساکت میمانم وقضاوت را بقارئین محترم برگزار مینمایم ؛ البته مقصود طفره ازجواب نیست چونکه مکرر این نغمه را سازفرموده واین اخبار راتکذیب فرموده بنده هم بکرات جواب مدلل بعرض رسانیده ام دیگر محتاج به بیانی نیستم .

اجمالا خداکنند پای غرض درمیان نیایدکه تا «بحدالنار ولاالعار» میرسد، دنبال تکذیب این احادیث بیاناتی دارند که از روی عصبانیت زیاد تحریر گردیده و نسبت های ناروا باینجماعت داده اند که بقوه فحاشی ثابت کنند اینها کافرومرتدند .

بنده از بیان فاضلانه ایشان صرف نظر میکنم ـ برای تذکر ولو اینکه مورد قبولشان واقع نشود بازولو بتکرار باشد یکی دو حدیث بعرض میرسانم ـ در کتاب کافی در باب ذم ایذای از حضـرت صادق (ع) مرویست که فرمود از علائم شرکت شیطان که هیچ شك درآن نمیرود این است که مردفحاش باشد وباك نداشته باشد بآنچه بگوید وآنچه باو بگویند .

در خبر دیگر حضرت امیر (ع) فرمود که رسولخدا (ص) فرمود بدرستیکـه خداوند عالم حرام فرموده بهشت را بر هرکس که فحاش وقلیل الحیاء باشدوباك نداشته باشد از آنچه بگوید وباو گفته شود ـ پس بدرستیکه اگر تو تفتیش کنی نمی یابی اورا مگر اولاد زنا یا شیطان در نطفه او شریك گردیده آیا نخوانده که میفرماید وشارکهم فی الاموال والاولاد .

چون اینگونه اخبار را زیاد نقل نموده بیش ازین مزاحم نمی شوم اینجایادم بحکایتی آمد .

حکایت ـوقتی یکنفراز اهل بازار کارش مختل گردید البته آن اوقات ننگ ورشکستگی عظیم بود تا آخرین رمق حیات سعی میکردند که این خواریرا نه بینند وتا حدی هم پای ترس خدائی هم در بین بود ـ از شدت غم واندوه چندروز ازخانه بیرون نیامد طلب کاران هرچه بدکه او مراجعه نمودند اورا ندیدند .

یکی از رفقای قدیمی اوکه اوهم طلبکار بود آمد بسروقت رفیقش که او را چه واقع شده گفت: رفیق عزیز بعداز عمری باَبرومندی اینك آبرویم میرود پرسید تورا چه شده گفت: حساب کردم مبالغی از دیونم را ندارم خلاصه اینکه ورشکست شده ام نمیدانم با افتضاح عنوان ورشکست وفشاردیان چگونه مقاومت کنم ـ گفت اگر من ترتیبی دهم که کارت بدون سروصدا صاف شود با من چه معامله میکنی گفت اگر چنین منتی بسرم نهی کمترین کاری که میکنم تمام طلب تو را روی چشم مینهم و می پردازم باضافه یکعمر هم طوق غلامی تو را بگردن میگذارم .

گفت فرداشب من تمام طلبکاران تورا اینجا می آورم هرچه بتو بگویندفقط تو بگو ـ یی یی یی ـ دیگر کارت نباشد شرط وقیدها محکم گردید ـ حاجی فردا بهریك از طلبکاران مؤمن رسید گفت از فلان چـه خبر؟ همه اظهار بی اطلاعی و نگرانی نمودند ـ گفت اینکه نمی شود باید برویم به بینیم چه بسرش آمده و تکلیف طلب ما معلوم گردد .

امشب همه جمع شدند منزل مؤمن سلام کردند گفت یی یی یی احوالپرسی نمودند گفت یی یی یی بالاخره طلب ما چه می شود یی یی یی ـ حاجی رفیق که این نقشه را کشیده باید صحنه را باتمام رساند ـ دست بدست کوفت لااله الاالله ـ به بینید این بیچاره ازشدت فکر وخیال دیوانه شده باید بعلاج کارش پرداخت تا ازین حال برهد گفت منکه یکی از طلبکارانم تومانی پنجقران تخفیف میدهم ویکسال هم باو مهلت میدهم .

باری دیگرانهم تأسی بحاجی جسته حجتی نوشته همه امضاء نموده گذاردند ورفتند ـ حاجی رفقا را وداع گفت از راه دیگر برگشت بخانه رفیق گفت رفیق خوب از عهده برآمدم گفت یی یی یی اهه مگر نه شرط کردی که طلب مرا بدهی؟ گفت یی یی یی ای پدر سوخته برای منهم یی یی یی گفت برای توهم یی یی یی .

حالا با کمال ادب خدمت آقا عرض می شود که نسبت بدراویش آنچه بخواهید

بفرمائید مختارید ولی باخبار واحادیث که مورد تصدیق وصحت همه‌است دهن کجی نفرمائید که انکار چنین احادیث قطع نظر از افتضاح انکار دیانت است .

خواهشمندم این لطیفه بی بی بی را همه‌جا نخوانید که سودمند نیست بلکه زیان‌آورست آنهم زیان دینی ـ آنمؤمن اگر گفت نتیجه برد ولی شما را ضرر دنیا وآخرت است این تمثیل موعظهٔ بود که برای تقریب ذهن‌آقا عرض شد که حدیث شریف بی بی بی در بارهٔ درویشان آنچه فرموده وبفرمائید مختارید ولی در اخبار واحادیث خواندنش نامناسب است .

بدعت ۱۵ رسوم واسباب صوفیگری است

میفرمایند با اینکه اینها مدعی عدم قید برسوم وآدابند در مسلك خود رسوم وآدابی دارند که از تمام مسالك بیشتر است- بنده فهرست تعرضات ایشانرا می‌نگارم چون مجال وحوصله تمام آنرا ندارم ـ ازجمله مرام‌دراویش این است که مرید باید زبان حالش چنین باشد که وجود خود را ببازار ارادت مرشد آورده ومرشد وقطب در اول کرشمه وناز میکند در قبول که اگر رفتنی است برود .

اگر ماند ومشرف شد تلقیح وازدواج لاهوتی کند وتشرف در خلوت اول‌است که قطب اسرار را باو میرساند وتخم‌گزاری میکنند وپیر دلیل هم باید واسطه باشد ومرید در موقع تشرف باید قبلا پنج‌غسل کند وپنج‌چیز حاضر کند ۱ پارچه‌سفید ۲ قدری نبات ۳ یکجوز ۴ یك انگشتر ۵ یك سکه ـ چقدر شباهت دارد بآداب زنانه در شب زفاف ـ چون بخلوت‌رفت باید برهنه شود هر بند وگرهی باشد باز کند آرام آرام بطرف قطب رود واورا سجده کند .

چون بیعت کرد باید پنج‌چیز را بعهده گیرد ۱ بزرگ شمردن این بیعت ۲ خیرخواهی بکافر ومسلمان ۳ پنهان داشتن بیعت (تاکسی او را برنگرداند) ۴ کمند وحدت را باید بگردن انداختن. ۵ دادن دیکجوش هروقت قطب بخواهد ـ و ضمناً

سیزده سال باید خادم مجانی قطب باشد .

اما اگر کسی وارد نشده اورا منافق مینامند چون وارد گردید شانزده نام بر او میگذارند ۱ مشرف ۲ تارك ۳ معاشر سرد وگرم ۴ سالك ۵ مجذوب تامیرسد بمقام قطب‌الاقطاب .

مرید باید اول چیزی بدهد تا نامش در دفتر نوشته شود که هرسال فطریه‌را برساند وچیزیکه پیدا کرد عشریه بدهد ـ دیگر از بدعت ها مجلس نیاز است در مقابل نماز که از هم میپرسند نماز میخوانی جواب میدهد نه اما نیاز میدهم وآنرا از نماز واجب‌تر میدانند وآنرا بیعت‌الرضوان خوانند مقدمات ومقارناتی دارد که همه بدعت وحرام است.

از بدعتهای آنها صفاکردن است ـ مراقبه ـ خلسه ـ مکاشفه ـ وجد ـ سماع ـ حلقه ذکر که اشعار بخوانند ونعره زنند ورقص کنند ودم گیرند ویکدیگررا ببوسند ودر بغل گیرند وفشار دهند .

اگر در حال وجد غش‌کنند یا بردوش هم سوار گردند یا دندان بهم‌گیرند یا از بلندی پرتاب شوند یا رخت خود پاره نمایندکه هشیاران پاره‌های رخت را بتبرك ببرند ـ بعضی‌از ایشان‌سماعش طولانی شودکه بدیوانگی هم‌برسد اورا زنجیرمیکنند

واز مختصات ایشان‌است‌شولا ومنتشا وکشکول وتسبیح هزاردانه. ودیکجوش‌را آنموقع‌که قطب امرمیکند گوسفندیرا ذبح‌کنند یکپارچه در دیك گذارند قطب‌آتش آنرا روشن‌کند پس‌از پختن خود سردیگرا بردارد که بخار بصورتش رسد ـ بااینهمه قیود ورسوم میگویند ما از قیود ورسوم رسته‌ایم ـ در حالی‌که هیچ پیغمبر وامامی چنین رسوم وآدابی نداشته .

جواباً عرض میشود قیود اولیه‌که ذکر نمودید در تمام سلسله ها عنوانی ندارد مثلا رشته صفی علیشاهی باین تفصیل این آداب‌را ندارند رشته ذهبی که مطلقاًمقید باین قیود نیستند ـ رشته‌گنابادی‌در موقع تشرف باین نحودستورمیدهندولی نه باین‌شد

ومد-غسل هم غسل توبه است وحاضر ساختن پنج چیز و بوسیله پیر دلیل خدمت شیخ رسیدن وگشودن علقه‌های لباس اینهاهم اشاراتی داردکه همه دستور ترک علاقه ووارستگی در جمیع تعلقات وصرف نظر نمودن از شیرینی زندگانی و دور ساختن زینتهای دنیا و پوشیده داشتن اسرار .

اینهاکه عرض شد هیچکدام بدعت نیست بلکه دستور از دنیاگذشتگی و توجه بحق وحقیقت است و بسالك تلقین مینمایدکه این راه که همراه ما میخواهی بپیمائی مشروط باین شروط است که متاع دنیارا محترم نشماری ودل بستگی بآن پیدانکنی - از نقد والبسه وشیرینی وانگشتر که بمثابه زینت است صرف نظرکنی اسرار طریقت خودرا مانند جوزکه مغز خودرا نگاه داشته در سینه خود نگاهداری - در موضوع سجده-آنهم پس از تشرف - هم مراد هم مرید سجده شکر مینمایند که توفیق تشریف وتشرف یافتند .

هیچکدام از مراشد خود را مسجود ندانسته وامر بسجده ساجدنه نموده اندواما بیعت قبلا عرض شده که رسمی است قدیم هرکس بعهدی متعهد می‌شده یا بکسی ارادت پیدا میکرده یاتسلیم باراده کسی می‌شده دست بهم میدادندکه نقض عهد ننمایند این دراویش هم که در برابر شیخ خود را از هر پیرایش وآلایشی دور ساخته بیعت وفا مندی مینمایند- کجای این عیب دارد ؟

بزرك شمردن این بیعت خود تاکیدی است برای پایداری او - وحلقه ارادت بگردن انداختن - البته هر تابعی نسبت بمتبوع خود بایدمطیع باشد دادن دیکجوش بمنزله عقیقه طفل است وخیری است که جمعی در آن استفاده مینمایند.

اگر بگوئی که این نحو فرمانی درشرع ندارد عرض میکنم. مگرقربانی نذرحضرت عباس (ع) یا سایر ائمه عنوانی در شرع دارد ؟ - بسیار چیزها هست که مردم بآن معتقدند حال آنکه هیچ عنوانی در شرع ندارد مانند سفره حضرت عباس که درطهران متداول ودرسایرشهرها هم بسط پیدا کرده یاشمع برای امام وامامزاده یاچشم نقره وپنج پنجه نقره بضرائح بقصد حاجت کوبیدن یاسینه زدن درمصائب ائمه یاسیاه پوشیدن در

عزای آنها یاشیون راه انداختن در تعازی آنها وهزاران امثال اینها که معمول ومصطلحند واتفاقا ازقصدوعمل غیرمشروع خود هم بهره برداری میکنند .

مکرر دیده شده که بشبکه‌های ضریح امامزاده‌ها قفلهائی است که صاحب آن قفل تا حاجتش رواگردید می‌آید قفل را باز میکند ومی برد - ازاینها گذشته برای دفع چشم زخم به بچها انواع مهره‌ها وحلقه‌ها حمایل مینمایند ، فال گوش میگیرند شب چهار- شنبه سوری آتش می‌افروزند ازروی آن می‌جهند .

اگر بخواهم اینگونه قیودات بی ماخذرا شرح دهم بسیارطولانی می‌شود ، چون همه تابع عقیده و توجه قلبی است بحاجات خود میرسند ملاك اصلی همان توجه قلب است بهر کجا متوجه شود بهر نیت که باشد ولو ازدرخت وسنك هم که باشد کامیاب می‌شود .

دراطراف شهر ماکوهی است که چهار کیلومتر بشهر فاصله دارد درآن کوه جائی است که اورا آب بادمیگویند مخصوصاً بعداز تحویل حمل روزهای مخصوصی که شاید چهارشنبه باشدتا چند هفته برای گرفتن حاجت مردمانی بانجا میروند و بطوری که می‌گویندآنجا شکفینی است که ازسقف آن قطره قطره آب میچکد دیگر هیچ علامتی نیست آنها که میروند بدون قصد زحمت یکفرسخ پیاده روی بخود نمیدهند فیض گرفته‌اند - وقتی بنده رفتم بکوار که یکی از حومه است .

شب در اکبرآباد که یکی از دهات آنجاست مهمان بودم صبح مهماندار گفت بزیارت مایلید برویم گفتم زیارت کی؟ گفت قدمگاه سلمان خیلی تعجب کردم که سلمان کی بکوار آمده وچطور برای خودآثاری گذاشته! گفتم مانع ندارد رسیدیم بدامنه شکفینی چهل پنجاه اجاق طبخ مشاهده شد معلوم بود جای دیکهای پنجمنی و بیشتر است که حاجتمندان بنذر خود وفا کرده‌اند وگوسفند یا برنج یا طعام دیگری انفاق کرده‌اند از مشاهده این آثار ابهت مقام بسیار درذهن قوی میکردید ازدامنه بالارفتیم غاری دیدیم پراز زباله ومدفوع حیوانات ، بسیارکثیف ازتزئینات ، هزاران زنگوله شکسته الاغها بسقف

آن بوسیله سیم آویزان بود گفتم قدمگاه سلمان کجا است گفتند همین جا بسیار تعجب نمودم .

دیگر جائی است که اورا دست خضر میگویند روزهای هفدهم رجب مردم می‌روند آنجا باساز و برگهای فراوان و نذرها ازمطبوخ وغیره میدهند ، آنجا اصلا نامش دشت خضراء بوده برای تسهیل محاورات دست خضر شده ، کم کم محل توجه مردم گردیده ازدست خضر موهومی هم حاجت میطلبند و بمقصد خودهم میرسند ازین اماکن درشهر ماو سایر شهرها زیاد است بسیار بقعه و بارگاه بنام امامزاده است که اصل و نسب آنها معلوم نیست .

دراصطهبانات صحن و بارگاه رفیعی است بنام پیرمراد ازهرکه پرسیدم پیرمراد کیست گفتند نمیدانیم حاصل اینکه مردم چنانکه عرض شد تابع عقیده خودند و از نیت خود حاجت میگیرند .

حالا شما بگوئید اینها ماخذی درشرع ندارد بنده هم میگویم نداردولی آنکه ازین موهومات حاجت میگیرد پای بندبتجویز جنابعالی نیست ، اگرمریدی مرادخود رادریافت تسلیم اوامر اواست اومیگوید هرعلقه داری بازکن هردلخواهی داری ازخود دورکن برای رسیدن بفیض ازهمه چیز بگذرکجای این قیداست .

درقسمت خیرخواهی بکافر ومسلمان

که بنظرآقا کفرآمده حضرت پیغمبر (ص) برای تالیف قلوب بکفار احسانهای کلان میفرمود چنانچه درفتح مکه با بوسفیان ومعاویه وامثال آنهاشترهای بسیارمرحمت فرموده ، خدایتعالی بموسی میفرماید بفرعون نرم وبدون تعرض صحبت نمائید از دعوی خدائی برگردد وخدا میدانست که اوبرنمیگردد دستور برای موسی (ع) بودکه بامردم ولوکافر بمسالمت وخیرخواهی رفتار نماید .

خداوصف پیغمبر اکرمش را « بانك لعلی خلق عظیم » فرموده هر چه آزارش

کردند میفرمود « اللهم اهدقومی فانهم لایعلمون » دراثرحسن خلق وگذشت ازستمکاران بسیارکس بدینش متدین گشتند .

اخباردر اینخصوص زیاد است ، بلکه خودیکی ازدستور اسلام است که بحسن معاشرت و صحت گفتار و کردار عمل نمائید تا براه آیند ، ازاینها گذشته از شما پرسش مینمایم اگر کافری ازشماکمك بطلبد یاگرسنه وتشنه باشد آیا محروم ازخود میرانید یااوراکامیاب میکنید اگر برانید بسیار ناهنجار وحکایت ازقساوت قلب شما مینماید اگر بپذیرید به نیکی وپایمردی رفته اید ، دستور اینهاهم بقاعده شرع است ، هم طریق مروت وانصاف .

اینجا حکایتی ازجد اعلای خودم یادم آمد چون مفصل است ازتفصیل میگذرم اجمالا درکودکی یتیم گردیده وشاگردکفاش بوده روزهای تابستان برای کارگران باید ازآب انبار باسبوآب ببرد روزی زن یهودیهٔ باحال عطش ازشاگردان که برای آب آمده التماس آب میکند بعوض آب اورامی آزرند وبدمیگفتند جد بنده بحالش رقت میکند میرود سبوی خودرا آب میکند میدهد بدست یهودیه آنهم میخورد ازعطش میرهد وسه دعا باومینماید که هرسه مستجاب گردیده .

۱ ـ آنکه خداآنقدرمال بتو بدهدکه حسابش را ندانی .

۲ ـ خدا هفت پسر بتو بدهد که همه آبرومند باشند وداغ آنهارا مادام الحیوة نه بینی .

۳ ـ عمرت راخدا طولانی کند. بتمام اینها رسید مگریهودیه کافر نبود؟ احسانی دیددعائی کرد خدا هم اجابت فرمود .

ارحم ترحم رافت ورحمت همه جا ودرحق همه ممدوح است خواه کافر خواه مسلمان ، اینموضوع دامنه وسیعی داردنمیخواهم زیاد روی بشود ، موضوع سیزده سال مجانی خادم قطب باشد وشانزده نام گذاشتن ومانماز نمیخوانیم اما نیاز میدهیم اینها همه درطریقه علی اللهی هاهست که ما آنهارا غالی بلکه کافر و مشرك میدانیم درین

سلاسل این عنوانات نیست .

بلی بسبب توجه وریاضات گاهی از طرف شیخ مقامی عنایت می‌شود آنهم نه برای همه کس برای کسیکه مستحق آن باشد نعره زدن ورقص کردن و یکدیگررا گزیدن و لباس هم راپاره نمودن، بردوش هم سوارشدن، از بلندی خودراافکندن، غش کردن ودیوانه زنجیری کشتن وپاره‌های رخت یکدیگررا بتبرك بردن وامثال آنها همه از مختصات علی اللهی هااست ،

اگرخیلی به‌آقاگران نمی آمد عرض میکردم همین غالی‌های مشرك ازهمین اعمال غیر مشروع نتیجه‌ها میگیرند قسمتی ازآنرا قبلا نگاشتم ـ علی اللهی بیادعلی در آتش میرود نمی‌سوزد آتش میخورد متاثر نمی‌شود ، کوزه‌آب خودرا ازکوه بزیرمی‌اندازد نمی‌شکند بچه خودرا ازبالا بزیر پرتاب میکند نمیمیرد ، کاردوشمشیر بخود میزند مجروح نمی‌شود تمام این اعمال مخالف شرع وعقل است درعین حال او بعمل خود ایمان‌دارد وبامرشیخ خود مطیع است این نتایج‌را می یابد .

ماچه داریم ، جز خود ستائی وتفوق بریکدیگر ، و بالا نشینی وتوقع سلام و احترام ازهمه‌داشتن وخانه خدارا تملك نمودن وبارث بیکدیگر دادن ، چندی است که‌مسجدها (یعنی‌دکانها) بوصیت باین‌وآن محول‌میگرددازین بالاتر برای برگزاری بیکدیگر سرقفلی متداول گشته چنانکه یکی‌ازآنها مراواسطه‌معامله میخواست نماید بنده توسط را قبول نکردم‌مدتها ازحقیر رنجیده بود نتایج ماهم ازاعمالمان همین‌ها است که دیده و می بینیم ومنتهای کمال‌ورشدما کافر کردن مسلمانان است وبدگوئی به مرده‌گان وعیب جوئی اززنده‌ها .

واماشولاومنتشاوکشکول وتسبیح‌هزاردانه‌اینهاهم درطریقه دیگران‌است‌طریقه ذهبیه ونعمةاللهی مطلقا این رسوم را ندارند ، چنانکه قبلا عرض شد تمام آنها از وصله‌های گدایی عاری وهیچگونه آثاری‌ازدرویشی جز دربعضی شارب داشتن دیده نمی شود .

درقسمت شارب هم‌مطالبی عرض نموده احیاناً اگر بعضی تسبیح هزاردانه‌داشته باشند در سجاده‌ها محفوظ جز برای‌ذکر بیرون نمی‌آورند ، ازایرادآقا و جوابهای معروضه شاید بی‌غرضان تصدیق نمایندکه آقا خلط مبحث نموده وتمام فرق‌رادرعداد هم آورده‌وبآنها تاخت وتاز نموده واگرقائل بتجزیه بودند ومایل به تفکیك اینهمه زحمت بخود نمیدادند و بغرض‌رانی خودرا معرفی نمیفرمودند .

دنباله این بیانات چون ایرادبارزی نداشتند آنچه‌گفتنی بودگفته‌بودندخلاصه فرمایشاترا مانند مطلب تازهٔ تکرارنموده‌اندکه‌هرکدام ازآنهارا مکرر بیان‌فرموده‌اند ودرهریك بازدرمعنی گشاده‌اند بنده فهرست فرمایشات‌را می‌نگارم تاقارئین‌محترم‌را از لاطایل‌خواندن‌کسل نکرده باشم .

میفرماید :خرقه‌وسلسله اتصال آن ، دیگر،اختلاف دراتصال خرقه‌و سلسله ، دیگر اتصال خرقه واتصال‌سند ، دیگر اتفاق متقدمین از صوفیه اینکه سلسله خودرا بامامی نمیرسانیدند اززمان صفویه این شعار رواج یافت .

دیگرتاریخ نشان میدهد حتی مورخین اروپا تصدیق دارندکه خرقه و شولا و ذکرهای‌مخصوص ازسیاحان ومرتاضین هند ورهبانان نصاری گرفته‌شده ، دیگر عدهٔاز درویشان دم ازفتوت ومردی میزنند ازهمه نامردترند ، باز پای حافظ ومولوی بمیان کشیده .

دیگرآنکه اینها معادرا روحانی میدانند ، عذاب جهنم‌را موقت‌وعلی (ع) را بالاتر ازمحمد(ص) میدانندوعدهٔ دست ازعبادت خدا کشیده دم از علی‌میزنند دیگر آنکه علی عمری شمشیر درراه حق کشیدتا انحرافی دردین نشود این بدنام‌کنندگان اسلام دم ازعلی میزنند واین ظلمی‌است‌که بر آنحضرت روا میدارند بلکه‌ازهرستمی بالاتر است.ای‌داد ای‌فریاد عدئی اهل‌غیرت ومروت پیدا نمی‌شودکه‌این‌قلندران بی‌انصاف‌را ازبین بردارد وشرشانرا ازسرعلی کوتاه‌کنند .

اینجا قدری روضه‌خوانی‌فرموده‌وموضوع جفاهائیکه‌حضرت‌فاطمه‌دختر پیغمبر(ص)

درراه حفظ اسلام‌ازمردم‌دید(ظاهراً باانقلاب‌حال) میفرماید‌که همه بسبب معاندین‌و درویشان بوده برهر مسلمانی‌اجتناب‌ازآنها واجب چون اهل‌کفر وبدعتند دیگرآنکه حضرت عسکری (ع) لعن‌کرد یکنفرصوفی‌را ونفرین نمود ووعده عذاب دوزخ داد شماگول‌آنهارا نخورید .

دیگرآنکه‌خائنین‌را بزشتی باید‌یادکرد‌و مشت اهل‌بدعت‌را باید‌بازکرد‌چنانچه ائمه‌هدی دستوردادند وبنمایندگان‌خودابلاغ‌لعن احمدبن هلال‌وحسین‌حلاج بشیعیان دادند اگردانشمندان باین امریه اطاعت‌کرده بودند دکان آنها رونق پیدا نمیکرد .

خواب‌آلوده‌گان میگویند فلانی تندرفته آیادرراه حق‌تندرفتن گناه است آیا بفلان حقه باز که در مقابل خدا دکان‌بازکرده‌باید قربان وصدقه نمود ما برای‌دین اظهارعصبیت‌کرده‌ایم واین‌وظیفه هر دینداریست. دنبال این مقال باز شرحی مبسوط از بدعتها ذکرمیفرماید وطعن بمولوی وشعراء دیگر میزند .

دیگر میفرماید عوام فریبی‌راکنار گذارید بعضی بیخردان تاخود را بزحمت نیندازند میگویند بماچه‌هرکس‌خوبست برای‌خودش، بداست برای خودش‌است‌هرکس رادرقبر خودش میخوابانند یامیگویند« اذکروامو تاکم بالخیر » فرعون‌هم مرده خدا چرا ازو وامثال اودرقرآن بدگفته . یامیگویند ماکلمات آنهارانمی فهمیم جواب این است‌که شیطان کلمات آنهارادرنظرتو جلوه داده‌کفارهم بسیارکلمات دارندکه‌تو نمی‌-فهمی یامیگویند وعاظ وعلما از اشعار عرفا زیادمیخوانند جواب این‌است که علماء حنفی وشافعی واشعری زیادند ما مگر میگوئیم صوفیه واعظ وحجةالاسلام ندارند یا عالم و واعظ دنیا پرست پیدا نمی شود ، چرا زیاد دارند توباید بدانی‌که امام تو چه میگوید .

یامیگویند مامکلف بتحقیق احوال ایشان نیستم جواب‌این‌است‌که حق‌وباطل امروز ممروج شده تا ازهم جدا نکنی حق معلوم نمی‌شود یا میگویند هرکس‌سخنی دارد برودبفلان مرشد بگوید جواب آنستکه بسیاری ازآنها مرده‌اند اینهاکه هستند

به‌آثار مرده‌گان باقیند فرضاًکه رفتیم‌وگفتیم مگراو دکانش راتخته میکندفوری‌بامت خودمیگویدفلان‌عالم‌برای استفاده نزدمن‌آمد . یامیگوید فلان‌عالم از کلمات ایشان تمجید نموده جواب‌اینست: یاعالم‌نبوده یاواقعاً بررسی نکرده یاکتمان نموده‌زیرا که‌آنها معصوم نیستندیامیگویندفلان‌عالم‌هم‌اشمارعشقی‌و غزل‌دارد ، بیچاره عمل کسی‌برای تو حجت نیست مگرعمل پیغمبر وامام است.

یامیگویند فلان شاعر یافلان عارف ملا است وشهرت جهانی دارد یا بکتابش فال‌میگیرند درست درمی‌آید یاروی قبرش بارگاه‌می‌سازند اینهادلیل‌های عوام‌فریبانه است زیرا شیطان‌هم ملااست ابوحنیفه‌هم شهرت جهانی‌دارد عبد القادر هم‌گنبد دارد فلان‌رمال هم طالع می بیند درست درمی‌آید مردم بصدای‌سک‌وگربه‌وکلاغ فال‌میزنند این‌چه مزخرفاتی‌است‌که میگویند .

یامیگویند ازمفاخر ایران‌است ، آری‌این‌سخن را دشمنان خارجی‌رواج‌دادند وبرای شعرا وعرفاکه باطناًکافر و ظاهراً مسلمان طبل‌و دهل میزنند تا بمسلمین سوار شوند یا میگویند این شعرا وعرفا اهمیت‌دارند نبایدکسی رد برآنها نویسد .

جواب‌آنستکه ضرراینهاازهرکافری وهر دشمنی زیاد تراست اینها باعث‌جهل مردم شده‌اندیا میگویند اگر براینها ردبنویسی بزرک می‌شوند وخودشان‌مایلندجواب آنستکه یکنفر شاعر متملق فاسق مانند حافظ و سعدی از تمام‌فقهاء شمادر نظرمردم بزرگترند اکثر مردم نام حجةالاسلام کلینی وصدوق را نمیدانند که هزاران حدیث ذکرکرده‌اند اماهزاران شعر عاشقی‌ازآنها میدانند .

درمجلسی برخورد بعالم نمائی کردم که میگفت چهل‌سال درس‌خواندن‌ارزش حالی که‌درحرم کربلا پیدا می‌شود یا اززیارت‌امام زمان(ع) دست میدهد ندارد زیرا خودپلو بهتر ازوصف پلواست بسیار تعجب‌کردم‌که اینها از درس خود بهدایت ویقین نرسیده وباصول عقاید معتقد نشده‌اند ، کسیکه توحید ندارد زیارت‌امام‌برایش نتیجه نداردعلي اللهی هم درآتش میرود .

یامیگویند « انظرالی‌ماقال‌ولاتنظر الی من‌قال » مابعقیده مولوی و حافظ کار نداریم شعرهای خوب ایشانرا میخوانیم جواب این است که معلوم نیست شما تمیز دهید حق‌وباطل آنرا. یامیگویند مااهل حقیقت ومعنائیم جواب این‌استکه چه‌کس شمارا اهل معنی خوانده ، لاف‌وگزاف دلیل نادانی‌است. یامیگویندشما اهل صورتید مااهل‌دل جواب اینکه بیچاره چطور شده اهل‌نماز وتقوی اهل صورت است‌ولی‌اهل بدعت وچله وحلقه وخرقه وسبیل‌دراز وکشکول اهل صورت نیست .

یامیگویند درویش‌هم خوب‌داردهم‌بد جواب آنستکه مسلکی‌که برخلاف‌دستور شرع باشد باطل است وخوب وبد ندارد یامیگویند برو قلب خودرا صاف کن جواب آنکه دل باید بعقایدشرعی وعقلی درست‌کرد کسیکه اصول‌عقایدوفروعش‌درست‌نیست قلبش صاف نیست وخرابست،سنیان‌اعمال‌خودرا خالص انجام میدهندولی فایده‌ندارد یامیگویند ، نقل‌است یاگفته‌اند یاگویند یامعروف است فلان عارف دارای کرامات‌و مقام بوده .

جواب این‌است سندی‌ندارد تمام دروغ وبی‌مدرکست این عرفا واقطاب‌واولیاء همه مردمان‌جاهل‌ولاابالی بوده‌کراماتشان ومذهبشان ومرشدشان وخرقه‌اش‌وکراماتش همه جعلی است حافظ تمام‌کتابش پرازلاف‌وگزاف است اگرهم گفته‌حافظ‌قرآنم‌چون رفتارش مخالف قرآن است موجب لعن قرآن است یا میگویند اینها مداحی ازائمه نموده‌اند معاویه ویزیدهم مدح‌علی‌کردند ، نصاری هم مدح‌کرده‌اند یامیگویند اینها درجشن‌وعزای مذهبی شرکت میکنند ، خبر ندارند برای عوام‌فریبی‌است .

یامیگویند فلان عالم یا مجتهد فلان‌کار بدراکرده وپشت‌سرش‌عیبجوئی می‌کنند حال‌اینکه معنی غیبت‌را نمیدانند. حافظ‌میگوید . واعظ ما بوی حق نشنید بشنو کاین‌سخن ، درحضورش نیز میگویم نه غیبت میکنم. این شیاطین عرفاء برای‌اینکه مردم‌را ازعلماء جداکنند بعیبجوئی می‌پردازند ، تاعلماراکوچك‌نکنند نمیتوانندعوام رابدنبال خود بکشند ولي بعلماء فیزیك وشیمی وطب بد نمیگویند .

یکنفر قاری که تا اندازهٔ مخرج حروف‌را یادگرفته وقاری قرآن شده عدهٔ از عوام را دور خود جمع نموده و بایشان تزریق میکنند اگر عالمی یا مجتهدی‌واردشد باحترام قرآن جلوش برنخیزید یك آدم باهوشی نیست بگوید ای بیچاره خودقرآن علمارا بالا برده ونمیدانند این قاری اسیرهوا وهوس‌است باری‌دنباله این‌درددلهازیاد است برای بررسی قارئین محترم بایرادات و براهین عادیه‌ایشان‌همینقدر بس است.

وچون این ایرادها یکیك بطور تکرار بیان نموده و جوابهای آنهاداده شده زحمت جواب بخود وقارئین محترم نمیدهم ایشان اصراردارندکه همه راکافربدانند حتی قاری بیچاره‌که احترام قرآنرا بیش‌ازعالم دانسته بچنین کسی‌چه میتوان‌گفت‌و چه‌برهان ودلیلی ایشانرا مجاب میکند .

گفتند مرحوم آیة الله حاج محمد خان ابراهیمی بزیارت اعتاب مقدسه عراق مشرف گردیده بمنبر رفت که مردمرا موعظه فرماید ، معاندین با مواضعه قبلی پای منبرش جمع شدند ، گفت بسم‌الله الرحمن‌الرحیم گفتند لا نسلم. گفت الحمد لله رب العالمین گفتند لانسلم. گفت والسلام والصلوة علی سیدنا محمد (ص) و اله الطاهرین گفتند لانسلم گفت چون شماها تسلیم بنام خدا وشکر وحمدخدا وتسلیم به‌آل‌محمدص نیستند من برای چه بخود زحمت دهم ازمنبر بزیرآمد ، کارعناد ولجاج باینجامی رسدکه انکار خدا وپیغمبر راهم بنمایند .

بنده‌شرمنده‌چقدراحادیث بیان‌کنم‌که‌آنچه‌این‌آقافرموده‌ومیفرماید دورازمواز‌ین شرع است هیچگاه صاحب دین اینگونه بی‌باکی وهتاکیها را دستورنداده‌خدا می‌فرماید « ادع‌الی بسبیل ربك‌بالحکمة والموعظة الحسنه وجادلهم بالتی هی احسن » میان خودوخداخواندن‌بسبیل پروردگارهمین استکه پیش‌گرفته وهمه‌راکافرپندارید جز خودکسی را مسلمان و مومن‌و اهل بهشت ندانید وهیچگونه دلیل قاطعی‌هم جز کافردانستن نداشته باشید؟!! .

به‌بنده‌چه‌زیانی‌میرسد که‌کتاب‌شما موردتمسخرخوانندگان وحاکي‌ازغرض‌ورزی

محض باشد ولی درد اینجا است که آنانکه طلیعه کتاب را بنام نامی علامه! برقعی مشاهده میکنند وفرض یکی از بزرگان علماء اعلام مینمایند برما میخندند که این نمونه علماء اسلام است این کتاب پریشان بی‌دلیل وبرهان مشحون فحاشی وهتاکی و وکافر نمودن مسلمان ازرشحات قلم علامه آنهااست .

ایکاش آقاکه ازمسلمانی تمام طبقات حتی قاری قرآن گذشت فرمودند ازین لقب خودگذشت میفرمودند تا رسوائی مسلمین زیادتر نشود ، آقای بزرگوار مکرر گفته وبازهم میگویم این مردمی که شما آنهارا بنادانی یاد میکنید هر کدام بقدر خود دانائی وتمیز دارند ، تشخیص خوب وبدرا میدهند اگرعلمشان بقدرعلامه زمان! نیست فهمشان کمتر نیست اغلب کسانی درآنها یافت شده ومی‌شوند که صد امثال شمارا درمباحث علمی بحساب نمیگیرند ، یك انکارشما برای معرفی شماکه میفرمائید هر چه هست همین ظواهر است باطنی وجودنداردکافی است .

خود التفات ندارید که‌از فرط تعصب چه اخبار صریحه صحیحه راردوتکذیب نمودید چه مطالب بی‌اصل را اصیل دانستید چه اشخاص بزرگ‌راکوچك‌شمردید چه نسبتهای‌دروغ که‌همه بهتان بود باشخاص روا داشتید همه بخیال اینکه حمایت دین است حال‌اینکه دین‌از اینگونه حمایتها بیزار است بنده نمیگویم بدو منحرف بلکه بیدین‌درعرفا واهل سلوك نیست‌البته بوده وهست‌چنانچه درتمام فرق بوده‌وهست‌حتی درعلماءکه‌مقداری‌ذکرازآنهاشده‌اکنون که‌چهارعالم‌بامتقدس‌ازجاده‌شرع‌خارج‌کردیدند بایدتمام‌مسلمین‌را متجاوز بدانیم واقلا مراعات احتیاطراکه مامور بآنیم نه نمائیم .

شماچه‌خبراز باطن زیدوعمردارید‌که‌اورا راهزن ومغوی‌ومتظاهر میدانید، بکسی که‌میگوید چهلسال درس خواندن بقدر حالی که در حرم حضرت سیدالشهداء(ع)و زیارت امام زمان (ع) دست میدهد ارزش ندارد میگوئید بهدایت و یقین نرسیده، مگر هدایت‌ویقین غیر ازین‌است‌که ازعلم پی‌بمعلوم وازمجاز پی بحقیقت وازظلمات جهل بمقام نورانیت وازگفتار بدیدار ، ازکوری بروشنی برسد حالی که‌اواز زیارت‌و

حرم‌امام خود پیدا میکنند درکتاب فقه‌واصول نیست که بتوان شرح‌آنرا داد .

کسیکه تمام دارائی‌علمی خودرامنحصراًدرکتاب جستجوکرده چه‌خبرازماوراء کتاب‌دارد ، اومیگوید من‌حال پیدامیکنم بندهٔ بیحال چه میدانم‌کیفیت آنحال‌چیست چون‌درکتابی‌هم نوشته‌نشده ناچار بانکار بلکه به تهمت عدم‌هدایت ویقین که اشاره به‌بیدینی‌است مینمایم، فکر نمیکنم شاید اینکه میگوید حالی‌پیداکردم‌ماخذصحیحی داشته‌باشدکه‌من باونرسیده‌ام، تهمت‌های دراویش بیچاره‌وکافر بودنشان هم همه‌دراثر همین است‌که من‌راه‌ورسمی جزآنچه درکتاب فقه‌واصول نوشته سراغ نکرده ،آسمان وزمین ودنیاوآخرت وبهشت‌ودوزخ کفروایمان هرچه‌هست‌ونیست همه‌دراین دوکتاب است‌وهرکس غیرازاین بگویدکافراست با کسیکه چنین عقیده دارد چگونه میتوان حالی‌کردکه غیر ازین‌کتابهاهم‌کتاب هست ، میگوید نیست واحیاناً باشد کتب ضلال است .

ظاهراًقبلا این مطلب‌را بعرض رسانیده باشم که یکنفر ازعالم نماها به طایفه علیه شیخیه طعن‌ودق میزدگفتم شماکتب‌آنهارا دیده‌اید گفت خیرچون‌کتب‌ضلال‌است خواندنش حرام‌است گفتم باآنها بحث علمی وعقیده‌کرده‌ایدگفت مجالست با کفار از جانب خدا ممنوع است بسیار عصبانی شدم‌گفتم توکه نه کتابشانرا خوانده نه باآنها مواجه‌گردیده‌کفرشان بر تو چگونه ثابت‌شده دیگری میگفت اگرکتاب‌آنهارابخوانم میترسم اغوی شوم شمارا بخدا به‌بینید ماهامقید بقیود خشك وآداب پوسیده و روش جاهلانه نیستیم‌یا درویشی‌که میگوید اگر میخواهی باما باشی باید آنچه علاقه داری ازخوددورکنی که جز بخدا دلبستگی پیدانکنی‌تمام علاقه‌ها زایل‌وفانی‌است‌جزعلاقه باخدا تمام محبت‌ها مجازی‌است جزدرویشی بخدا .

او میگوید درتمام عوالم جز یك وجود دیگر وجودی نیست همه نیستند واو هست ، البته خیلی فرق است با آنکه میگوید من‌هستم خداهم‌هست تابرسد بانجا که بگوید منم که‌منم ولاغیر ، (چون‌خط سیر مخالف است لازمه‌اش همین‌گفتار و همین

نگارشات است .

بنده درکودکی استادی داشتم سیدی بود بسیار ساده لوح البته حالا می‌فهمم از رفتار وگفتارش که چقدر ساده بوده آنروزها بقدری عظیم الشان در نظرم بود که از هر حیث فوق آنرا فکر نمیکردم ، خط سیر این استاد ازخانه بمکتب خانه وازمکتب خانه بخانه بود روزهای جمعه هم گاهی بزیارت اهل قبور بدار السلام میرفت دیگر از باغستانها وتکایا ومحال تفریح اطراف شهر خبر نداشت روزی باصرار اورا ازشهر بیرون بردند چشمش بباغها وعمارات وآب وسبزیها افتاده بسیار تعجب کرده بود فردا برای هر که نزدش می‌آمد باتعجب بسیارمیگفت خدا ملکهائی داردکه ما ندیده بودیم .

این سید عالیجناب از یکدروازه بیرون رفته چشمش بچهار آبادی افتاده خیال کرده که ملك خدا همین است اگر قدری بالاتر رفته بود البته بیشتر می دید چه میتوان گفت بکسیکه خط سیرش ازمسجد بخانه وتمام معلوماتش اگر راست باشد سطح فقه واصول ازمتن تجاوز نکرده ازاین دروازه بیرون نرفته که به بیند خدا چه ملکها دارد وپائی بالاتر ننهاده که به بیند بازهم بالاتر دارد .

چون آقا دراین مقاله سنگینی بار تعرض را روی حافظ و مثنوی آورده غزلی ازحسن صهبا بنظرم آمد بیمناسبت نیست بنگارم .

دلا بیا که بدرگاه خواجه رو بکنیم — بصدق دل طلب همتی ازاو بکنیم
ز بحر طبع امید آفرین فیاضش — نمی برای دل خویش آرزو بکنیم
غبار مرقد او را بمژه بزدائیم — زچشم اشك بباریم وشستشو بکنیم
بروی جان بگشائیم صد در از امید — بروی دل در غم سد زچار سو بکنیم
زپای کوفتنش بر دریم جامهٔ غم — زموشکافتنش سینه را رفو نکنیم
بخلوت غزلش اشك بر رخ افشانیم — بدین وسیله مگر کسب آبرو بکنیم
حریم گلشن قدس است نیك باش بهوش — مباد طوف در اینخانه بی‌وضو بکنیم
زحد خویش فرا پا نهادی ای صهبا — سزد که دست تا اگر نزد خلق رو بکنیم

درمسجدی شب ۱۹ صیام احیا بود مومنین بآقای پیشنماز خبر دادند که طرف بیت الخلوه زن ومردی باهم خلوت کرده‌اند گفت چیزی نیست هزار دست بآسمان بلند است بگذار دو پا هم بلند باشد ؛ هزاران اشخاص نامی ازحافظ ومولوی مدح و ثنا گفته‌اند بگذار تا یکنفر آقای بزرگوار آنچه خواهد تکذیب فرماید .

باز می فرماید دین از برکت علماء باقی مانده

اینهمه کتب تفسیر وحدیث ومعارف دینی وحلال وحرام ورد باطل واثبات حق وردشبهات همه از برکت فقهاء ومحدثین است حال باید ازین عرفاء ودرویشان پرسید که چه خدمتی باسلام ومسلمین کرده جز اینکه پی‌درپی دیوانهای شعر وخیال بافی ساخته میان مسلمین تفرقه انداخته‌اند واگر هم خدمتی هم بدرویشان کرده باشند خدمتی بوده حزبی وبرای خود دم و دستگاهی درست کرده‌اند آنها جز بدبین کردن مردم را بعلماء چه کرده‌اند این روش ایشان برخلاف شرع است ومدرکی جز لاابالی گری و بیحیائی وجاه طلبی ندارند .

جواباً عرض شده وبازمی‌شود دین اسلام بقوة خود باقی است اگر بترویج مروجین معلوم الحال قائم بود تاکنون آثاری از آن نبود ؛ معارف دینی کلا ازاصول وفروع ازبرکات وجود ائمه اطهار است علماء ناقلی بیش نیستند چه منتی است براسلام می نهید .

بنده تا حدی از حالات بعضی عالم نماها بیانی نموده‌ام اگر هتك احترام دین نمی‌شد بیش ازآنچه گفته میگفتم تا کاملا معلوم گردد که مفاسد آنچه بوده وهست ازین سلسله ناشی شده چکنم حیا مانع است خدا فرموده « انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون » حافظ دین خداست نه علماء .

نمیگویم که آنها رهبر نبوده‌اند وفضیلتی ندارند البته بوده مانند خادمی که اوامر مخدوم خود را انجام داده باشد و در مقابل اجرت گرفته باشد اگر اجرتی که دریافت داشته مقابل خدمت بگذاریم می نگریم که یك برهزار است ؛ چقدر مردم

برای‌شنیدن یك مسئله یا یك منبر ازشما دست وپا می بوسند هرچه دارند بشما تقدیم مینمایند هراحترامی‌است نسبت بشمامراعات میکنند چه منتی باسلام‌داریدخدا برشما منت‌دارد دین بشما منت دارد بلکه مردم‌هم بشمامنت‌دارند ، خدایتعالی به‌پیغمبرخود منت‌مینهدکه ما بتو شرح صدردادیم ما بار سنگین‌را ازتو برداشتیم ماذکرونام‌تورا بلند کردیم توفقیر بیچارهٔ بیش نبودی توقرآن وایمان نمیدانستی همه‌را ما بتودادیم .

حالاآقا اسلام‌را مرهون مجاهده‌علماء بداند برکه مشتبه‌می‌شود .

بعدمیفرماید ما بعلماء ووعاظ ونویسندگان

وتمام مسلمین‌اعلام میکنیم‌که مرض عرفان بافی‌وتشکیك‌دردلها بسیارضرردارد وخطر صوفی‌گری وبی‌بندوباری سری است دین‌ودنیای همه‌را خراب‌کرده رشته‌اتحاد مسلمین‌را پاره نموده همه را بدام اجانب انداخته ازین خطر مهلك جلوگیری کنید عرفا بلاابالی‌گری و بی‌بند وباری خود اقرار دارند ـ باز رفته بسروقت حافظ که در مدح شاه ابونصر میگوید .

مسند فروز دولت کان‌شکوه وشوکت | برهان ملك وملت بو نصر بوالمعالی
ساقی بیار جامی وز خلوتم برون‌کن | تا در بدر بگردم قلاش لا ابالی

در مدح وتملق سلطان اویس حسن ایلخانی میگوید .

کجا یابم وصال چون تو شاهی | من بد نام رند لا ابالی

درست دقت‌بفرمائید که‌از فرط تعصب دینی آقا تعارفات درمحاورات رابحساب واقعی می آورد و اصلا گذشت هم نمیفرماید وفکر هم نمیکند که خود را از همه بزرگتر میداند ولی‌در گفتار«احقر »یعنی‌کوچکتر ازکوچك‌هامیفرماید یاالعبدالمذنب در مکاتب رقم میفرماید یا در بعضی ارقام‌جعلت فداك می نویسد یا بعض مواقع برای هضم نفس خودرا نافهم وجاهل بمسائل معرفی میکند .

اینگونه تعارفات بین تمام طبقات معمول است چنانکه هرکه بهرکه میرسد

مخلصم ، نوکرم،مطیعم ، ناقابلم،عبدم‌عبیدم بقدری رایج است که حساب ندارد حالا اگر حافظ گفته باشد :

من قلاش یارند لاابالی هستم دلیل براین می‌شود که لامذهب است؟ میفرماید در اشعار دیگرش میگوید .

گرچه دوریم بیاد تو قدح می‌نوشیم | بعد منزل نبود در سفر روحانی

بعضی‌از بیخردان خیال میکنند برای‌دوری امام زمان گفته‌قبل وبعد آنرانگاه نمیکنند که‌حافظ وامثال اویکشعر برای ترویج نگفته‌اند واین چون اهل خرابات و میکده بوده بعضی خیال میکنندکه متنبه شده‌وتوبه‌کرده‌که‌گفته :چون پیرشدی حافظ از میکده‌بیرون رو- ومصرع دیگرش را نمیخوانند که گفته .

رندی وهوسناکی درعهد شباب اولی-واین ترویج فساد نموده اگر مقصودش شراب معرفت بود در حال پیری نباید از میکده بیرون رودپس باقرار خودش شراب نجس اهل هوس‌بوده .

وهمچنین اشعار دیگرش که میگوید: باخرابات نشینان‌زکرامات ملاف-مانند مصرع : فکر هرکس بقدر همت او است ـ که در مصرح دیگرش میگوید : تو و طوبی وما وقامت‌یار. که یارخود را ترجیح بطوبی داده وطالبین بهشت‌رامسخره‌نموده

وچون حافظ از اشعار خود بسیار تعریف کرده و کتاب اوپرچمی شده برای دکانداران درمقابل قرآن واهل‌عصمت لذا ما ناچاریم برای روشنی افکار بعض‌اشعار اورا توضیح‌داشتم .

نگارنده نا ارزنده هرچه میخواهد از اینگونه فرمایشات آقا که صرفاً خنده آوراست یا واقعاً گریه‌آورکه سعی بافتضاح فهم خود تااین اندازه نموده وغرض‌رانی خود را مسجل نموده بگذرم می بینم چون‌ایشان زحمتی‌کشیده اشعارتندیکه حکایت از بی‌دینی حافظ بود جمع نموده ودلیل مدعای خود قرار داده بناچار عیناًدرمعرض افکار عمومی‌می‌نهم وقضاوت‌را هم بخودشان برگزار می‌نمایم تاخوب ازکیاست‌ایشان

۷ ـ برخلاف قرآن و انبیاء از سعی وعمل وعمل آخرت را تحقیر نموده‌است ۸ـ بنا براین بزاهد نهی از منکرواجب نیست زیرا هر گناهی روز اول مقدر بوده بمذهب جبر حافظ که مقابل عدل است ۹ـ بنا براین بین مسجدومیخانه فرقی نیست زیرا که مکتب حافظ همین است ـ توضیح شعر دهم را آقا از قلم انداخته .

۱۱ بنا براین خداشناسی لازم نیست باید بفتوی حافظ گناه کرد تامستحق بهشت شد ۱۲ و۱۳ بنا براین هرکس خون خورنشد برود شراب بخورد زیرا عیب نیست و چون همه معیوبند گناه ندارد ۱۴ معلوم‌است چیز حرام نه‌ماه حلال نمی‌شود .

پس‌ازین توضیحات که هریك زائیده اجتهاد ایشان‌بوده میفرمایند مایك‌ازهزار ومشتی‌از خروار از گفتار او را تذکر دادیم تا معلوم شود حافظ لسان‌المعیب است نه لسان‌الغیب آنچه بدها همه دارند توتنها داری .

آنگاه مسلمین را مخاطب قرار داده توصیه فرموده‌که این کتاب ما را مکرر چاپ کنید تا مردم فریب نخورند و پرچم فسق وفجور یعنی مثنوی وحافظ از میان برود وچاپ چنین کتبی از مسجدساختن بلکه ازاکثر خیرات بهتر وبرتر است وفقها باید از خرید وفروش کتابهای شعر وشاعری جلوگیری کنند اگرچه کسی گوش بحرف آنها نمیدهد .

بنده نمیدانم چه اصراری‌آقای بزرگوار درمعرفی خود ومقام علمی خود دارد غالب‌الظن اینکه هرکس بایدبداند از طلیعه‌کتاب ایشان‌دانسته دیگر اینهمه فضیلت فروشی لازم است .

مرحوم ابوالحسن میرزای قاجار که‌ملقب بشیخ الرئیس بودیکی‌ازفحول‌علماء اعلام بودرحمةالله علیه ، ماه‌رمضان‌درحرم‌محترم‌حضرت شاه‌چراغ‌احمدبن‌موسی(ع) هم اقامه‌جماعت مینمود هم‌موعظه‌میفرمود بااینکه این ناقابل‌آنوقت قدرت‌فهمم‌مانند حالا بسیارکم‌بود وازتحقیقات‌رشیقه اواستفاده‌نمیکردم چون‌رغبت بچنین‌مجالس‌داشتم اگرهم برای تماشا بود میرفتم ـ پای‌منبر آنمرحوم وجوه اهل منبر وخواص‌ازعلماءو

بهره‌مند گردند .

ترسم که صرفهٔ نبرد روز بازخواست   نان حلال شیخ ز آب حرام ما
ترسم که روزحشر عنان‌درعنان شود   تسبیح شیخ و خرقه رند شرابخوار
حافظامی‌خورورندی‌کن‌وخوش‌باش‌ولی   دام تزویر منه چون دگران قرآنرا
گر مرید راه‌عشقی فکر بدنامی مکن   شیخ‌صنعان‌خرقه‌رهن‌خانه خمار داشت
مباش در پی آزار هر چه خواهی کن   که‌درطریقت ماغیر ازین گناهی نیست
فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد   که می‌حرام ولی به زمال اوقاف است
دولت آنست که بیخون دل‌آید بکنار   ورنه‌باسعی‌وعمل باغ‌جنان‌اینهمه نیست
برو ایزاهدوبردرد کشان‌خورده مگیر   که ندادند جز این تحفه بماروزالست
در عشق خانقاه وخرابات فرق نیست   هرجا که هست پرتو روی حبیب هست
در کنج دماغم مطلب جای نصیحت   کان‌گوشه پراززمزمه چنك‌ورباب‌است
نصیب ماست بهشت ایخدا شناس برو   که مستحق کرامت گناهکارانند
چه‌شودگر من وتوچندقدح باده‌خوریم   باده‌ازخون‌رزانست نه‌ازخون شما است
این نه‌عیب‌است‌کازین‌عیب‌خلل‌خواهدبود   ور بودنیزچه شدآدم بی‌عیب کجا است
نگویمت که همه سال می‌پرستی کن   سه‌ماه می خور و نه‌ماه پارسامی باش

تا اینجا بیان اشعار بود اکنون تحقیقات رشیقه واجتهادات لطیفه آقا را هم مطالعه نمائید میفرمایند ایصاحب هوش ماسرپوش ازین اشعار برنمیدارم مبادا متاذی شوی خود کمی دقت کن ببین شعر اول ودوم تمسخر باحکام اسلام و حلال وحرام نیست در شعر ۳ هرکس تزویر کرد جایز است می‌بخورد ولاابالی باشد وگرنه شاعر وعارف نیست . درشعر ۴ ترغیب بگناه‌کرده وبدنامی شیخ صنعان ناصبی‌را ترویج نموده .

در شعر پنجم هرکس مردم آزاری نکند نمیتواند هرچه خواهد انجام دهد ۶ـ غیبت‌وافترای‌وتمسخر فقیه‌حرام بلکه از هرگناهی بدتراست خوردن شراب به‌زمال اوقاف سخنی است غلط زیر احرام بهتر وبدتر ندارد .

دانایان زیادجمع می‌بودند .

یاددارم روزنوزدهم تفصیل شب نوزدهم‌را با اشارات عرفانی و نکات‌علمی بقدر یکساعت بیان نمود تاموقع ضربت‌خوردن ، آنوقت بغزلی از خواجه حافظ باشرحی مبسوط متوسل گشت وازگریه محشری آشکارنمود آن غزل این‌بود .

دوش‌وقت، سحر ازغصه نجاتم‌دادند   واندرآن‌ظلمت شب آب‌حیاتم‌دادند

گفت فزت وربِ‌الکعبه .

چه‌مبارك سحری‌بودو چه فرخنده شبی   آنشب قدرکه‌این تازه‌براتم دادند

در هرکدام ازشعرها توضیحات عارفانه داد همه را منطبق بوقایع‌وحالات آن حضرت‌در آنشب نمود .

اگرعرض کنم که‌شیخ‌الرئیس بشهادت تمام‌دانشمندان‌درزمان‌خودتالی نداشته باغراق نرفته‌ام وامثال شیخ الرئیس‌که بوئی از عرفان بمشام جانشان رسیده‌بود از غزلیات‌او استشهاد مینمودند حتی روضه بآن شعرها میخواندند،چنانکه باز پای منبری بودم که ذاکرین قبل‌روضه رقیه وخرابه‌شام خوانده بودند یکی ازآنها این غزل راسرود که :

تعالی‌الله‌چه‌دولت دارم امشب   که‌آمدناگهان دلدارم امشب

تارسید باینجا که .

برآن‌عزمم که‌گرخود میرود سر   که‌سرپوش ازطبق بردارم‌امشب

کدام‌منبری‌است که‌رونق منبر خودرا باشعار حافظ‌ومولوی وسایر شعراءوعرفا ندهدکدام منبر است‌که بدون خواندن اشعارآنها مطلوب‌ودلنشین واقع گردد؟ .

اینهمه طعن‌و دق آقا آیا روحیه وتمایل‌وتشخیص مردم‌را میتواند عوض‌کند یا توصیه‌های ایشانراکسی پذیرفته می‌شود یا منع ازخواندن کتاب او و از زائرین قبرش‌و قارئین کتابش‌کاسته مینماید ،همه بعلو مقام وعظمت‌شأن و مقال سعدی وحافظ‌ومولوی مقرومعترفند فرضاًکه یکی هم برخلاف برود چه ازرواج بازار آنها میکاهد ، نتیجه اینکه‌منقد خودرا بی‌قدریااگرجسارت نباشد بی‌شعور معرفی مینماید خواهی نخواهی مردم‌آنهارا بزرك‌می‌شمارند‌شایسته‌نیست مدعیان‌بزرگی باانتقادآنهاخودراکوچك نمایند

میفرماید تاسف ودریغ وترس

حیف‌وصدحیف‌که بعضی ازعالم نمایان دله وآخوندها وائمه‌جماعت بی‌سلسله ازتکبر جواب سلام همنوع خودرا نمیدهند .

امابرای استفاده ازاحمقان وچرچر ازمرشدان بی‌سواد تملق میگویند خود را درویش وعارف نشان میدهند جای خوف است که‌اگر زمام مملکت بدست صوفیه‌افتد اکثرآخوندهاصوفی شوند ، چنانچه در زمان قدرت بنی‌عباس اکثر آخوندها حنفی و حنبلی بودند اما چون خواجه نصیر با هلاکو بغدادرا فتح کردند چند هزار آخوند یکباره شیعه‌شدند .

خیلی ممنونم ازآقا اینکه قدری‌هم ناله بمخلص‌گردیده ومفاسداخلاقی ودینی نوع‌خودرا ازپرده بیرون‌داده آنهارا به‌بی ثباتی وبی علاقگی بدین معرفی نموده‌ودر عداد همج‌رعاع بحساب آورده .

دنباله این فرمایش قدری نصیحت بنوع خود نموده که‌کسیکه نان امام‌زمانرا خوردنباید سرسفره‌کفار به‌نشیندبنده عرض میکنم قدری خودتان بعقب برگردید به بینید اجداد خودتان قبل از صوفیه چه مذهبی داشتند آیا میتوانید قسم یاد کنیدکه شیعه بوده‌اند .

گمان نمیکنم چنین جرأتی داشته باشید فرضاً که دعوی شیعه گی برای آنها نمودید آیا میتوانید اثبات‌هم بنمائید غالب‌الظن اینکه جواب منفی باشد امروز است که‌بخواست خدا وحقیقت اولیاء خدا و زحمات مردان خدا نام شیعه از پس حجابات ظلمانی بیرون آمده وآقارا برخنك تیزتك حمله باین و آن‌واداشته بالقطع والیقین اگرآنروز می‌بودید جزءهمانهاکه بودند نبودید؟.

قبلا عرض‌شده‌که اگر نام شیعه شنیده‌می‌شد مقرون بهزار لعن وطعن بودبلکه خون‌ومال رافضی مباح بود ، درچنان روزگاری‌که برای‌شیعه تاریکتر ازشب یلدا بود

شما توقع دارید که مولوی وسعدی وعرفا فریادشیعه‌گری خودرا بفلك رسانند تا امروز نزد شما خوشنام باشند چه توقع بیجائی ، چه بی انصافی است قضاوت کورکورانه نسبت به آنها که خودرا بکشتن ندادند .

میفرماید مطلب ششم در کفریات صوفیان وعرفا وبرخی از فلاسفه

اولا چنانچه ازکتب صوفیه ومرام ایشان پیداست مسلم این است که اصول تصوف غیر از اصول اسلام است زیرا که اصول تصوف عبارت است .

۱ ـ استغناء عقل از شرع درطلب حق .

۲ ـ تصفیه باطن ووصول بحق .

۳ ـ حصول اینها بمجاهده وریاضت و این هرسه مخالف اسلام وبدون مدرك و صرف ادعا است. بنده عرض میکنم اگر اینها مخالف اسلام است پس موافق اسلام چه چیز است .

ایکاش آقا خود متوجه افکار خود میگردید آنقدر پرت و پلا نمیفرمود چه بایدکرد اینهم عادی ایشان شده اگرچه جواب اینمطالب درمقام خود مفصل داده‌شده وازتکرار بیزارم ولی چون بر طبق مدعای خود آقا دلائلی بیان فرموده بدنیست شما هم بدانید .

میفرماید :من مدارك کفریات آنهاراذکر میکنم که عذری برای کسی نباشد، بنده هم ازقارئین محترم تمنای توجه کامل دارم .

ایراد اول ـ انکار ضروریات یا اصول دین مانند انکار معاد وقائل شدن بتناسخ یا توهین بمقدسات دینی مانند سوزانیدن قرآن یا در نجاست انداختن یا نام زشت برمقدسات دینی گذاشتن چنانچه در بدعت پنجم وهشتم گذشت .

دویم ـ حلال شمردن محرمات قطعیه دینی را بالعکس که آقامحمد علی بهبهانی گفته که اینها بنك وچرس را حلال میدانند معصومعلی شاه ومریدانش خون ومنی را طاهرمی‌دانند و معصومعلی مریدان خود را امر بسجده خود مینموده ودیگر از اصول عقاید صوفیه تساوی کفر وایمان وشرك واسلام ودیگر آنکه مقید بمذهب نیستند میگویند الصوفی لا مذهب له چنانچه اقرار باین سخن کنند نجس وکافرند میگویند التقید کفر ولو بالله مقید بودن بدین را جایز نمیدانند و واصلان را مکلف نمیدانند واین مخالف با ضروریات اسلام است وعمل قوم لوط راحلال میدانند همچنین سایرمحرمات .

سوم ـ کفر صوفیه وحدت وجوداست یعنی خدارا باوجود مخلوقات یکی میدانند واین از تمام کفرها وشرکها بدتراست ، آنگاه اشعاری وکلماتی ازمحی الدین وشبستری می نگارد ازکتاب مرصاد العباد ابوبکر رازی اشعاری در وحدت وجود نقل مینماید .

ازمهربابا که رئیس صوفیان هنداست سئوال کردندکه شما ادعاء خدائی ونبوت میکنید ازشنیدن این سخن مردم رم میکنند جواب داد که ازقول من بمدعیان بگوئید من نمیگویم تنها من خدایم بلکه فریاد میزنم که من خدایم توخدائی همه خدایند دشمنان هم خدایند ، مولوی شمس تبریزی را خدای خود خوانده .

میرزای قمی مولوی را برای شعر ـ هرلحظه بشکلی بت عیار برآمد ـ کافر دانسته خواجه عبدالله دررساله نوروحدت گوید ای سید موجود یکی است که بصورت موهوم متعدد مینماید تا آنکه گوید عابداواست معبود اواست .

محی الدین درفصوص گفته که خدا عین ما است وما محدودیم وخداهم وصف نکرده خودرا مگر بحد ، درفص هارونی گفته عارف کامل کسی است که بداند هربت ومعبودی برحق ومحل جلوه حق است پس بدرستیکه عارف کسی است که خدارا درتمام اشیاء به بیندو نیز میگوید هیچ موجودی نیست که پرستیده نشده باشد .

اینجا آقا انصاف داده میگوید این جمله اخیرمدرکی ندارد ، ازین کفریات این مرد کثیف نجس زیاددارد ـ هرکس خواهد بفصوص مراجعه نماید ؛ملاسلطان گنابادی

گويد :

غيرتش غير درجهان نگذاشت لاجرم عين جمله اشياء شد

مادراحوال شاه نعمة‌الله وصفى على‌شاه مقدارى از كلماتشانرا در وحدت‌وجود نقل كرديم مراجعه شود بعد ازين بيانات تاخت وتاز بفلاسفه و حكما نموده پاى مرحوم ملاصدرا را در ميان كشيده كه گفته دركتاب شواهد الربوبيه گفته فى انه جل‌اسمه كل الوجود .

بازدرآنكتاب ميگويد « فهوالحقيقه والباقى شئونه وهوالذات وغيره اسمائه و نعوته وهوالاصل وماسواه اطواره » تااينكه ميگويد وجودكل ممكن من حيث‌وجوده شأن‌من شئون الحق ووجه من‌وجوهه واين‌سخن همان‌است كه ملاى رومى گفته : هر لحظه بشكلى بت عيار برآمد .

درتفسير سوره واقعه‌در تعريف رضاگويد دررضا بوى شرك‌است زيراشخص‌راضى وجودى دارد مقابل وجود مرضى‌كه خداوند باشد واينمرتبه نيز كوتاه است ازآنكه بدرجه‌واصلين برسد پس‌اگرازين درجات بالارفت ورسيد بمقام‌نيستى‌محض و بكلى‌اثراو محوشد وبخدا رسيد بااووحدت پيداميكند .

دراسفار ميگويد آنهاكه محجوبند خيال كرده‌اند ممكنات وجود دارند خدا مراهدايت‌كرد بابرهان روشن عرشى فهميدم كه‌وجود وهستى منحصراست دريك‌ذاتى كه‌شريك ندارد وغيراوديارى نيست وآنچه در عالم وجود ديده‌شودكه غير عالم معبود است پس آن ظهور ذات و تجليات صفات او ميباشد تا اينكه ميگويد عالم وجودى ندارد بلكه موهوم است .

تااينكه ميگويد جميع مظاهر و ماهيات و تعينات چيزى نيست مگر حقيقت وجود بلكه تمام وجود حق است تا آنكه‌گويد پس آنچه اهل‌كشف وشهودگفته‌اندكه ماهيات امكانيه عدمى ميباشند واستشهاد ميكنند بشعر شبسترى‌كه گفته :

وجود اندركمال‌خويش سارى‌است تعين ها امور اعتبارى است

پس حقايق ممكنات بعدميت خود باقى‌است ازلاوابداً ؛ بعد ازين فرمايشات عطف عنان بسوى مرحوم حاج ملاهادى سبزوارى مينمايدكه دراسرار الحكم گويد در توحيد چند مقام است تا اينكه طريقه سوم كه طريقه اهل‌حق است‌كه وحدت‌در كثرت وجمع درفرق است آنستكه حقيقت وجود اصيل است نورى است كه اوصافش شنيدى وواحد است بوحدت حقه نه وحدت عدديه بنابراين عدد در وجود راه ندارد (واينهمه آحاد وعشرات ومآت بقول حكيم سبزوارى باطل‌است) .

تااينكه ميگويد پس‌درحقيقت وجودمرتبه تام شديد علت است و مرتبه‌ضعيف معلول ودرواقع غيروجود ديارى نيست تااينكه‌ميگويد اين‌است‌كه همهٔ‌وجودات مدعى الوهيت‌اند والوهيت همه‌در اثبات الوهيت الله مقهور است واينكه بعضى‌عرفا گفته‌اند موجودى نيست‌كه پرستيده نشده باشد كاذب نيست وخودگفته

موسيئى نيست‌كه آواز انا الحق شنود ورنه اين‌زمزمه اندرشجرى‌نيست كه‌نيست

بنده ناارزنده مختصر جوابى به‌بيانات آقا عرض ميكنم و ميگذرم‌تا به بيانات بعد ايشان برسيم ؛ بهريك‌ازين ايرادات جواب‌كافى‌داده شده ايشان براى‌اينكه پاى كافر سازى‌را محكم فرمايد وبعضى ساده لوح بيسواد را باين‌كلمات دشمن عرفا وهم آواز بخود نمايند پاى همه را حتى سنى ودهرى را بميان كشيده همه را دريك صف قرارداده .

آقاى بزرگوار اگرايراد بود قبلا كرديد اگرجواب بود قبلا شنيديد اكنون هم عرض‌ميكنم صوفيان صافى ضمير بشهادت كتب ودواوين خود نه‌منكر معادند نه قائل بتناسخ نه‌توهين بمقدسات‌دينى‌كرده نه‌قرآن‌سوخته نه‌در نجاست انداخته‌آنهااحترام قرآنرا ازجنابعالى بيشتر مراعات ميكنند ، آنان‌كه اين‌اعمال‌را دارند نه صوفيند نه درويش نه‌عارف، بيدينى لامذهبى‌است‌كه ازين طريق ارتزاق ميكنند اينها مورد لعن عرفا هستند .

اماحلال شمردن محرمات‌كداميك ازاينهاكه ذكرشد يكى ازمحرمات‌را ترويج

نموده‌کسانیکه دستور بامت خودمیدهندکه باید اول پایه شریعت رامحکم نمودآنگاه درطریقت واردشدوکتب تمام آنها دردسترس همه‌است آیا شریعت جزاحکام عبادات وحلال و حرام است اگر معتقد بآن نبود چگونه صریح لساناً وکتباً میگفت طریقت بدون اکمال شریعت هیچ قدروبهائی ندارد بلکه سالك بی‌خبر ازاحکام‌شرع سرگشتهٔ بیش‌نیست میان‌خودوخدا اینهاعامل‌وآمر محرمات شرعند؟!.

آنچه مرحوم آقا محمدعلی درکتاب خودنقل نموده تمام بی ماخذ ونقل قول دیگران است هیچوقت بچشم‌خود ندیده‌که عمل قوم لوط نموده باشند یاخون‌ومنی‌را نشنیده‌که آنها طاهر دانسته‌اند ازمغرضی شنیده‌درکتاب خود برای رو پوشی‌عملی‌که نموده درج نموده‌که‌راه تشنیع‌مردم‌را سدکرده باشد.

واما درموضوع وحدت وجود بنده بطور تفصیل نقل اقوال علماء بزرك ازجمله حضرت خواجه علیه الرحمه‌را نموده‌که غرض قائلین بوحدت وجود اینکه من وخدا یکی هستیم نیست‌این میگوید من نیستم خدا هست.

اماموضوع محی‌الدین‌که اول‌کتابش نوشته « سبحان من‌اظهرالاشیاء وهوعینها» مرحوم‌قاضی نورالله رحمةالله علیه فرموده وهوغیبها » است وعذرهائی‌ازین‌کلام‌خواسته باضافه ماچکارداریم‌که محی‌الدین چه‌مسلکی ومشربی داشته هرچه بوده‌در جرگه‌ما نحن فیه نیست همچنانکه نباید اصراردرکافر نمودن مسلمین نمائیم اصرار دردفاع‌از مظنونین‌هم نداریم آنچه بوده‌اند خوددانند ولی ازاینکه انجم بارزهٔ‌درسماء علم‌بوده هم‌مورد انکارنیست وازاینکه آنها بمطالبی یا حقایقی بی‌برده‌که عقول وفهم و پایه علم مابه‌آن نمیرسد اینهم بدون‌شك است‌بااین‌جهت طعنی بیجااست.

موضوع شبستری وابوبکر رازی‌ومهربابا ، شبستری و ابوبکررازی کلماتشان معنی‌داراست ولی معنی‌که بمذاق‌اهل صورت سازگار نیست مطالب عرفانی چون‌آنچه گفته‌شود مورد تکذیب آقاست بنده‌هم به‌آنچه‌قبلادرین مواردگفته قناعت میکنم.

اما مهربابا آیا ازانصاف ومروت‌دور نیست‌که بیدینی‌را در مقابل دینداران ودر

اعدادهم بشمارند مهربابا کتابش نزدبنده موجوداست اصلا قائل بوجودی نیست جزوجود ممکنات‌میگوید : هرجنبنده‌ای خداست ولومارومور خداست‌این عقیده‌کجا تا آنکه میگویند هیچ‌وجودی نیست جزوجودواجب‌الوجود،اواست‌ولاغیرچکنم چون مبنای‌آقا خلط‌مبحث‌است برای‌انصراف‌عوام‌ازاهل حق همه رابیك چوب میرانند.

موضوع مولوی‌که شمس راخدای خود دانسته تمام‌مردم در موقع‌ادب واحترام نسبت باکابر خطاب خداوندکاری میکنند وگرنه مولوی باآنمقام فضل‌ودانش وبیان حقایق توحیدکه ازکتبش مستفاد میشود دیوانه نشده‌که شمس را خدا و خالق خود بداند.

خواجه‌عبدالله‌که گفته‌ایسیدموجودیکی‌است‌این بیچاره‌که گفته یکی‌است موردکفر آقا واقعشده العیاذ بالله اگر گفته بود دوتااست چه میشد ، بازبمحی الدین تاخت‌وتاز نموده‌که چه‌گفته عرض‌شدکه سردفاع‌اورا ندارم‌او خودداند وخدا اما شعریکه نسبت بمرحوم حاج ملا سلطانعلی داده ازآنمرحوم نیست ازعارف دیگر است فرضاًکه ازو باشدمگرعین‌در لسان عرب یکمعنی دارد؟ اگرما،عین‌را بمعنی اتحادمحض ندانیم و بگوئیم مقصودگوینده بینائی موجودات کلا ازخداست‌که‌همه خدارا درآثار اومی‌- بینند چه‌ضرری حاصل میگردد.

چنانکه امام حسین (ع) فرمود «عمیت عین لاتراك» وحضرت‌سجاد (ع)فرمود بك‌عرفتك وانت دللتنی‌علیك ودعوتنی الیك ولولا انت لم‌ادرما انت » آیا اینمعانی سازگارتر ازتوجیه وهمی آقانیست.

واماایراد آقا به‌بیانات‌مرحومین ملاصدرا وسبزواری ، ازآقا استدعا میکنم‌که که تصرف درمعقولات نفرمایند همان‌منقولات ومسموعات ایشانراکافی است ازحدخود تجاوزنه‌نمایند که‌افتضاح زیادتر میگردد بنده خود را قابل توجیه وتفسیر فرمایشات آنها نمیدانم درعین‌حال نمیدانم ازکدام بیانشان بوی‌کفر بمشامشان رسیده مگر شما وجود باریتعالی را وجود ناقص شناخته اید که‌از لفظ کل الوجود رم‌کرده‌اید مگر خدایتعالی حقیقت محض نیست مگر مخلوقات آثار آنحقیقت‌نیستند مگرغیرآن‌ذات

کلاوطرأ اسماءو نعوت او نیستند؟!.

اینکه گفته دررضا بوی شرك است شما آن بوی بمشامتان نرسیده چون میگوئید من هستم وخدا هم هست خیلی مباین است با آنکه میگوید هست محض او است و نیست محض ماثیم عرض وجود در برابر واجب الوجود بهر عنوان بمذاق حکماء و عرفاء شرك است تاحدیکه بعضی بحضرت موسی ایراد دارند که گفت « انی لااملك الا نفسی و اخی واظهار هستی نمود .

قارئین محترم را باز توصیه میکنم که مراجعه بگفتار آنمرد بزرك بفرمایند تا درست تشخیص توحید آنها وخداشناسی آقارا بدهند که چقدر متفاوت است فرمایش مرحوم سبزواری دراقسام توحید که قسم سوم را حقیقت وجود را اصیل دانسته مگر غیر ازین است .

قدری بمقام علمی آقا ازین تحقیق که فرموده بخندید اومیفرماید اوواحد است بوحدت حقه نه وحدت عددیه ایشان میفرماید پس اینهمه اعداد از آحاد تا عشرات همه باطل است بنابراین عدد وجود ندارد نمیدانم ایشان خدا را چندتا میدانند که اینحرف برطبع مبارکشان گران آمده .

دنباله اینمطالب مفصلا تاخت وتاز بفلاسفه وعرفاء در وحدت وجود نموده که جواب آنها جز صرف وقت وکسالت قارئین نتیجه ندارد و بنده هم دراینموضوع بقدر لزوم نقل اقوال واتیان دلائل نموده بیش ازاینهم اطاله کلام اقتضا ندارد .

بعدازآن شرح مفصلی دراینکه فلاسفه وعرفاء کفر خودرا ازکفار یونان گرفته‌اند مدارکی بیان مینمایند واینکه فلسفه وعرفان کی وارد مسلمین گردید ازنظر اینکه اغلب جنبه تاریخی ونقل راویان غیر معتمد داشت ازذکر آنها صرف نظر گردید طالبین ممکن است بکتاب خودشان مراجعه نمایند .

میفرماید کفریات فلاسفه و حکماء وذم آنها

فلسفه وعرفان تمام اصول وفروع دین را برهم زده وقلوب مسلمین را فاسد وخراب

نموده هر چه اسلام گفته ضدآن درحکمت وعرفان می بینیم مانند : « الواحد لا یصدر عنه الا الواحد » میگوید خالق یکی است وازیکخالق جز یك مخلوق صادر نمی شود واین قاعده مخالف است با اسلامی که میگوید تمام مخلوقات را خدا خلق کرده « افی الله شك فاطر السموات والارض » ازاینجاست که متوسل شده‌اند بعقول عشره خیالیه موهومه ومانند آنکه عالم را قدیم میدانند وخرق والتیام را برافلاك جایز نمیدانند وازین جهت ابوعلی سینا وسایر فلاسفه عقلا منکر معراج شده‌اند ومعاد جسمانی را محال میدانند.

واعاده معدوم و مانند آن هزار قاعده ساخته‌اند حتی خودشان در هر مسئله مخالفت دارند چنانچه تاریخ فلسفه از توحید مفضل ازحضرت صادق (ع) نقل نموده که خسران وزیان ونا امیدی وهلاکت باد برکسانیکه خودرا بفلسفه می بندند وحضرت عسکری (ع) با بی هاشم جعفری میفرماید :

« سیأتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکة مستبشرة وقلوبهم مظلمة منکدرة (تا آنکه میفرماید) «علمائهم شرار خلق الله علی وجه الارض یمیلون الی الفلسفة والتصوف» یعنی زمانی خواهد آمد برمردم که صورتاً خندان وخوش وباطناً دلهای تیره وتار دارند ودانشمندان آنها بدترین خلق خدایند برروی زمین زیرا میل میکنند بسوی فلسفه و تصوف .

امیرالمومنین (ع) علوم حکما را اوهام دانسته دردعاء قاموس میفرماید :« فظهر فی کل مقدور آثار قدرة عجیبة غریبة لاتبلغ کنهها عقول العقلاء و اوهام الحکماء » یعنی بآثار قدرت عجیب وغریب حقتعالی وبحقیقت موجودات نمیرسد خرد خردمندان وفهم دانشمندان واوهام حکما

حضرت صادق (ع) فرمود آسانتر چیزیکه انسانرا کافر میسازد آنستکه بدعتی بگذارد و از آن طرفداری کند وپیغمبر (ص) فرمود کسیکه قدمی بسوی اهل بدعت بردارد تیشه بریشه دین زده حال اگر کسی کفری وارد دین کند چطور ، وقواعد کفار یونانرا بمسلمین بیاموزد بعنوان درس دینی چطور؟!.

وحال آنکه عدهٔ کتف گوسفندیرا آوردند نزد رسولخدا (ص) که در آن بعضی از علوم یهود نوشته شده بود حضرت فرمود همین ضلالت کافی است مردمی را که آنچه پیغمبرشان آورده بگذارند بروند عقب چیزیکه دیگران آورده‌اند .

خیلی تعجب است از کسانیکه مدعی اسلامند وچنین مزخرفات و کفریات را نوشته‌اند یادرس میدهند ومحصلین ساده‌لوح که هنوز بکلمات آل محمد (ص) اطلاع ندارند مدتی سر گردان چنین کلمات وفریفته قلمبه بافی فلاسفه شده و عمررا ضایع میکنند .

یکی ازطلاب که آشنا بود برخوردم گفتم چه میخوانی گفت فلسفه گفتم چه مبحثی گفت وحدت وجود گفتم وجود من و تو یکی است یا دوتا گفت یکی گفتم وجود علی و عمر چطور گفت آنهم یکی گفتم ایکاش بهمان رعیتی پدرت بودی واینهمه درس کفر و بیدینی‌را نخوانده بودی که مانند مولوی که گفته .

رافضی انگشت بر دندان گرفت   چون علی‌را با عمر آمیختند

هرکافریرا بامسلمان یکی بدانی وفرق بین حق وباطل نگذاری وعجیبتر آنکه شیطان چنان این کفار فلاسفه‌رادرنظر مسلمین حتی اهل‌علم جلوه‌داده و عظمت وبزرگی که اگر درمجلسی ازدانشمندان خبری‌ازپیغمبر یا امام نقل شودوکسی ردکند اهمیت نمیدهنداما اگرسخنی ازاین کفار عالم‌نماوگمراهان بینوارا بخواهی ردکنی تمام‌جالسین هونموده وتمسخر میکنند .

میگویند خیلی شخصیت‌میخواهد تابتوان سخن فلان حکیم‌را بفهمد تاچه رسد بردآن ، علماء شیعه برای‌اینکه گول فلاسفه‌را نخورندکتابهادرردآنها نوشته‌اند، آنگاه مشروحاً نام‌نویسندگان وکتابهارا ذکر مینمایدکه بیانش مورث صداع است .

جواب بطوراختصار درمعنی « الواحدلایصدرعنه الاالواحد » اخبارهم باینقول همراه است که میفرماید «خلق الله المشیة بنفسها وخلق الخلق بمشیته » پس خلق اول واحد است که‌همان مشیت باشد یا اینکه بگو « اول ماخلق الله الماء » یابگو «اول ماخلق

الله العقل » یا بالاخره بگو « اول ماخلق الله نوری » .

درماء خلق است اشاره‌است باینکه اول چیزیکه خدا خلقت‌فرمودنه‌اول‌کسیکه خلق فرمود این اول کی بوده جزذات پاک خودش کس نمیداند آنچه ازاخبارائمه (ع) استفاده‌می شود هیچگاه خدا بی مخلوق نبوده چنانکه سائل سؤال میکندقبل از آدم کی بوده میفرماید آدم هرچند می‌پرسد همان جواب می‌شنود ما قائلیم باینکه خدا قدیم است نه‌قدیم زمانی چون‌اوتعالی شانه خالق زمان‌است .

حالااین‌اول‌کی بوده بنده و جنابعالی نمیتوانیم خیال آنرا بکنیم ،هرچه بوده جزیك خلقت نبوده‌که‌کل اشیاء ازهزاران هزار عالم‌های قبل منبعث از همان خلقت اولیه بوده مارا اخبار متکاثره دلالت‌میکنند وانشاءالله هم‌بهمین عقیده خواهیم بودکه اول‌خلقت نور پیغمبر ما(ص) بوده‌که‌علت‌غائی موجودات بوده .

چنانکه فرموده اول ما خلق الله نوری اگر بخواهم در معنی اول بسطی دهم طولانی می‌شود اجمالا همیشه خدا بوده وهمیشه‌هم مخلوق داشته وخلقت این نورقبل ازخلق هر موجودی بوده این‌است که‌میفرماید درتمام عوالم من پیغمبر بودم تابزمان آدم باهر پیغمبری بودم بلکه وصی بزرگوارش رهبر ومعلم پیغمبران بوده .

دلم‌میگوید فرضاً قدری ازموضوع خارج باشد درمعنی اول ماخلق‌الله‌بسطی داده‌شود وبهترین بیانات رادر این قسمت مرحوم آیةالله العلیم حاج شیخ‌محمدکریم ابراهیمی طاب‌الله ثراه درارشاد العوام فرموده خلاصه ازآن بعرض میرسانند .

« قال‌الله تعالی ولکن رسول‌الله وخاتم‌النبیین » یعنی پیغمبر (ص) آخری همه پیغمبران خداست که‌دیگر هیچجور پیغمبری ازهیچ درجه‌ورتبهٔ بسوی مردم نخواهد آمد پس بعدازپیغمبر (ص)دیگر پیغمبری برجمادات ونباتات وحیوانات‌وانسان‌مبعوث نخواهد شد .

چون اینمطلب واضح شد بدلیل وبرهان معلوم شده که پیغمبرص اول‌چیزیست که‌خدا اوراخلق کرده وقرآن برآن نازلشده‌وسنی وشیعه برآن‌اتفاق دارند حتی‌آنکه

در مناره های بغداد فریاد میکنند « السلام علی اول ماخلق الله » گاه باشدکه پانصد حدیث ازاحادیث شیعه وسنی برآن دلالت دارد . بازکتاب وسنت دلالت دارد بر اینکه هرچه غیر ازاوست ازنوراو خلق شده وآن بزرگوار مقامش بلندتر است ازمقام کل خلق بهزار هزاردهرکه هردهری صدهزار سال است وهر سالش صد هزار ماه وهرماهش صد هزار هفته و هر هفته‌اش صد هزار روز و هر روزی از آن مانند هزار سال این دنیا باشد پس بلندی مقام آنحضرت نسبت بسایرخلق بهمین قیاس که آنهم برحسب تخمین است بحساب آور .

خداوند ایشانرا بلندرتبه آفریده هیچکس باایشان نبود ، ازشعاع ایشان هزار هزارسال پائین‌تر پیغمبرانرا آفریدوآنهارا معلم پیغمبران قرارداد ودرهردوری بمیان امتی بلباس زمان ولسان اهل زمان جلوه نمودند چنانچه خدا میفرماید :

« تبارك الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا » یعنی مبارکست آنکسیکه قرآنرا بربنده خود نازل کردتا براهل تمام عالمها پیغمبر باشد. بنده نگارنده از شرح عالم ها که بیان فرموده بمراعات اقتصار خود داری میکنیم ، فرموده « نحن معاشرالانبیاء نکلم الناس علی قدر عقولهم » .

درفصل دیگر میفرماید بدانکه خدا بودوهیچ خلقی نبود نه‌معلوم نه‌مجهول نه لطیف نه‌کثیف نه بلند نه پست نه غیب نه شهاده نه ذوات نه‌صفات نه‌مکان نه زمان نه‌وجهی نه‌رتبهٔ نه آسمان‌وزمینی هیچ چیز جز ذات مقدسش نبود اول چیزیکه ایجاد کرد ذات مقدس خاتم النبیین (ص) بودکه هیچ پیشی گیرنده براو پیشی نگرفته‌وهیچ ملحق شونده باو نخواهد رسید اینکه عرض کردم اورا پیش ازهمه چیز خلق کرد ازجمله چیزها رنك است پس اورا رنك نباشد چراکه رنك بعدازو خلق شده از جمله چیز ها شکل است وشکل بعد اوخلق شده ازجمله چیزها وزن است وزن بعد اوخلق شده .

ازجمله چیزها رایحه است ، کیفیت است ، طرزوطور است ، هیئت ومکان است

و زمان وجهة است ورتبه وپیدائی است ولطافت وکثافت است ، چندوچون است ،ماده وصورت است ، نوروظلمت است پستی وبلندیست ، کثرت و یگانگی است .

همچنین سایرآنچه دیده وشنیده ونشنیدهٔ همه بعد اینها خلقت شده‌اندورتبه آن بزرگوار پیش ازهمه اینها خلق شده‌وهیچیك ازاینها دردات مقدسش راه نداردمیخواهم عرض کنم که ازجمله چیزها شنوائی وکری وبینائی ونابینائی ، دانائی ونادانی ، زندگی ومردگی بلکه این بودونبود ،میدانی ونمیدانی ، قدرت‌وعجز ، پایندگی وناپایندگی صحت‌ومرض ، پیش‌وپس ، بالاوپست ، فهم‌ونافهمی هرچه گفته‌ایم وشنیده‌ایم‌وخوانده‌ایم همه چیزاست وآنوجودمقدس قبل ازچیزها بود بلکه قبل ازقبل بوده‌پس پاك‌ومبراست درتمام آنها وهمچنین وقتیکه اوقبل ازهمه چیز باشد قبل ازفواد کل خلایق هستند قبل ازهمه عقلها وروحها ونفسها وطبعها ومادهها ومثالها وجسمهای خلایق میباشند .

پس وقتیکه کار باینجا کشید دیگر کجا مجال فهم وادراك در ذات‌مقدس او باشد هیهات هیهات طلب مردود است راه‌مسدود ومعرفت ایشان محال پس نهایت حظو نصیب ما ازمعرفت ایشان این است که بدانیم مانمیتوانیم ایشانراشناخت ، ومعنی اول ماخلق الله این است درباب آنچه گفته‌شد .

پیغمبر (ص) فرمود : «اناوعلی من نور واحد » بنابراین هرشان‌و رتبه‌که برای پیمبر است برای علی(ع) هم هست جز مقام رسالت .

بازقلیم اشاره میکندکه ازخطبة البیان هم بنویس ، مرحوم قطب الاقطاب سیدقطب الدین طاب الله ثراه شرح مفصلی برآن فرموده‌که خودکتاب مستقلی است بنده ازنگارش آن به‌سبب عدم مجال معذرت میخواهم بترجمه بعضی عبارات قناعت میکنم .

امیرالمؤمنین (ع) میفرماید: نزد من است مفاتیح غیب که نمیدانند بعدرسول الله کسی او را مگر من ـ منم ذوالقرنین مذکور در قرآن ،منم خاتم سلیمان ـ منم ولی حساب ـ منم صاحب صراط وموقف ، منم جنت ونار منم آدم اول، منم نوح اول منم آیت جبار منم حقیقت اسرار ،منم برك دهنده اشجار منم رساننده ثمرات منم بازکننده چشمه‌هاوجریان دهنده نهرها ـ منم خزائن علم ـ منم طود حلم ـ منم امیرالمؤمنین ـ منم عین الیقین

منم حجت خدا در آسمانها وزمینها .

منم زلزله ،منم‌صیحه ـ منم قیامت آنکه تکذیب او را نمود؛ جزادهنده‌ام بسعیر منم آنکتابیکه شك در او نیست ـ منم اسماء حسنی که خدا امر باو کرده بخوانید منم آن نوریکه موسی (ع) اقتباس باو کرد بهدایت رسید ـ منم صاحب صور ـ منم خارج کننده از قبور ـ منم صاحب یوم نشور ـ منم صاحب نوح ونجات دهنده او ـ منم صاحب ایوب وشفا دهنده او .

منم که بر پا داشتم آسمانها را بامر پروردگارم ـ منم صاحب ابراهیم،منم سر کلیم ـ منم ناظر در ملکوت ـ منم امر حی لایموت ـ منم ولی حق بر سایر خلق ـ منم که حساب خلایق میکنم،منم که تفویض امر خلایق مینمایم ـ منم خلیفه‌خدای خالق منم سر خدا در بلادش ـ منم حجت خدا بعبادش؛منم امر خدا وروح خدا که‌فرمود قل‌الروح من‌امر ربی ـ منم بلندکننده کوههای‌عظیم ـ منم بجریان اندازنده‌چشمه‌های جاری ـ منم غارس اشجار وخارج کننده رنگها .

منم اندازه‌گیرنده قوه‌ها ـ منم برانگیزاننده اموات منم ، نازل‌کننده قطرات ـ منم نور دهنده آفتاب وماه وستاره‌ها ـ منم بپا دارنده قیامت ومقیم ساعت ،منم‌که واجب است اطاعتم از جانب خدا ـ منم‌زندهٔ که نمیرم ـ چون‌مردم‌نمرده‌ام؛منم‌سر مخزون خدا؛منم عالم بماکان وما یکون .

منم نماز مؤمنین وروزه آنها ـ منم مولی وامام آنها ـ منم صاحب نشر اول وآخر ـ منم‌صاحب مناقب ومفاخر، منم‌صاحب‌کوکبها ـ منم عذاب واصب ـ منم‌هلاك کننده ستمکاران ـ منم زایل‌کننده‌دولتها ـ منم صاحب زلزله‌ها وبزمین فرودبردنها منم سرکوب کننده فراعنه باین شمشیرم .

منم کسیکه نگاه داشت خدا در سایه خودوخواند مردمرا بطاعتم پس‌وقتیکه ظهور نمودم انکارم نمودند پس فرمود خدا زمانیکه آمد ایشانرا نشناختند وباوکافر شدند ـ منم نورالانوار، منم حامل‌عرش با ابرار ـ منم صاحب‌کتب رساننده ـ منم‌باب

خدای آنچنانکه نمیگشاید بکسانیکه تکذیب نمودند باو وبزیارت بهشت‌نمیروند منم کسیکه ازدحام نمودند ملائکه در فراشم وشناسانیدند عباد اقـالیم دنیا را منم آنکسیکه آفتاب برایم برگشت دومرتبه وسلام کردند بمن دومرتبه ونماز گذاردم‌با پیغمبر (ص) بدو قبله و بیعت کردم دومرتبه منم صاحب بدر وحنین .

منم‌طور ـ منم‌کتاب‌مسطور ،منم‌بحرمسجور ـ منم بیت‌المعمور ـ منم‌کسیکه‌خواند خدایتعالی مردمرا بطاعتم پس کافر شدند واصرار درکفر کردند مسخ شدندواجابت کردند قومی ونیکوکار شدند ـ منم آنکه بدست اوست کلیـدهای بهشت وقلاده‌های دوزخ ـ منم که با رسول‌الله (ص) در زمین وآسمان بودیم ـ من تسبیح کننده بودم وقتیکه نفسی نبود که تنفس کند جز من ـ منم صاحب ایام‌های گذشته .

من خاموش ومحمد ناطق بود ،منم‌که موسی‌را از بحر گذرانیدم وفرعون‌راغرق نمودم ـ من میدانم همهمه بهائم ومنطق پرندگان ـ منم کسیکه گذر کرد ازسموات هفت‌گانه وزمینهای هفت‌گانه در طرفةالعین ـ منم گوینده بلسان عیسی در گاهواره در حال کودکی ـ منم که‌عیسی عقبم نماز میخواند ـ منم آنکسیکه‌تقلیب میکنم در صور هر طور که خدا خواسته (یعنی صورت بندی میکنم) من چراغ هدایتم ـ من کشانیده رانیکوکارانم .

منم اول وآخر ـ منم که می‌بینم اعمال بندگانرا ـ منم خزینه‌دار آسمانها و زمینها بامر پروردگارم ـ منم بپادارندهٔ عدالت ـ منم حسابگر یوم قیامت ـ منم‌کسیکه مقبول نمی‌شود اعمال مگر بولایتم ونفع نمی‌بخشد حسنات مگـر بدوستیم،منم عالم بدور زدن افلاك دور زننده ـ منم صاحب وزنها وقطـرات بارانها باذن ملك جبار ـ منم کسیکه‌کشته می‌شوددومرتبه وزنده می‌شود دومرتبه وظهور میکند هرطور بخواهد وشماره خلایق را میداند هرچند زیاد باشند .

منم که بحساب آنها میرسم هرچند بزرگ باشند،منم کسیکه نزدم هزارکتاب انبیاء است ـ منم کسیکه هزار امت انکار ولایتم نمودند ومسخ شدند در زمانهای

گذشته،منم شکننده پشت‌ستمکاران درگذشته وخارج کننده وعذاب کننده‌درآیندگان منم عذاب کننده یغوث‌ویعوق ونسر بعذاب شدید (کنایه ازسه خلیفه باطل است)منم گوینده بتمام‌لسانها، منم بیننده اعمال‌خلایق در مشرق‌ومغرب، منم محمد (ص)ومحمد من ـ منم معین آنکه اسم‌ورسم وشبیه‌ندارد،منم‌باب حطه.ولاحول‌ولاقوة الاباالله .

تمام شد ترجمه خطبة‌البیان ـ البته تمام عبارات این خطبه مشروحی‌دارد که نگارش آن از گنجایش این بیانیه افزون است لذا بترجمه تحت‌اللفظی اکتفا نمود مولا علی (ع) با اینهمه مقام میفرماید«انا عبدمن‌عبید محمد (ص) از این معنی‌رفعت مقام محمد (ص) را درك نما اگر مدرك باشی .

بعضی کوتاه فکران علی را در همان لباس پاره وصله‌دار شناختند اوراچون خود فرض نمودندچون‌بخواهند مدحی ازو نمایند شیر خدایش میخوانند یاعلی‌دلدل سوارش مینامند ،یاکشنده مرحبش دانند از اینها بالاتر فکـر نمیکنند از اینجهت انکار سند این خطبه را نمودند حالکو نیکه خودفرمود« معرفتی بنورانیه‌معرفةالله نمیدانند خداشناسی در علی شناسی است ایکاش مجال‌بود آنقدر از فضائل‌آنحضرت می نوشتم که روح دوستانش باهتزاز آید .

بگذار تا یکدو خبر دیگر عرض کنم چون راستی دلم رضـا نمی‌شود ازین وادی بگذرم ـ پیغمبرفرمود در شب معراج که باخدا تکلم میکردم آنچه صداشنیدم صدای علی بود دستی که کاسه شیـر برنج مقابلم نهاد دست علی بود خدا فرمود یا احمد در زمین که را دوست میداری عرض کردم علی را فرمود لولاه لما خلقتك .

البته این فرمایش معنئی دارد بسیار لطیف شاید یکی از آنها این باشد کـه محمد (ص) یعنی شناخته شد دین اوو بمجاهدت علی (ع) ،رواج یافت‌در واقع همه چیز محمد (ص) علی (ع) بود ـ نه‌اینکه اوافضل باشد بازهم معنی دارد شایدبموقع ذکر شود ـ فرمود در هر آسمانی که باانبیاء وملائکه نماز میکردم علی را طـرف چپ خود میدیدم که مقام نفس است .

در خبر است صبح آنشب علی (ع) بخدمت پیغمبر (ص) آمد گفت یارسول‌الله تومیگوئی یامن بگویم ـ حافظ غیر مسلمان بمذاق آقا هم در اینخصوص میگوید :

سر خدا که عارف کامل بکس‌نگفت　　در حیرتم که باده‌فروش از کجا شنید.

ما را چه باك که آقاعارف کامل را بقلندر وافوری یـا چرسی وباده‌فروش را بموشی شراب فروش تعبیر فرماید ؛

کجا بودیم کجا آمدیم اینهمه گفتارها در اثر تکذیب یا تردید آقا بعبارت شریف «الواحدلایصدرعنه‌الاالواحد» بود انشاءالله دیگرپس‌ازین بیانات قانع‌میکردند که صادر اول یك است وآنچه هست بطفیل همان یك است ـ موضوع رد حکمت را که‌استشهاد بعبارت دعاء قابوس وخطبه حضرت‌مولی نموده که‌بکنه ذات‌خداهیچگونه حکیم‌وحکمتی نمیرسد .

کدام‌حکیم دعوی‌کرده که‌من‌ذات باریتعالی‌را شناخته‌ام؟ همه بحیرت‌وعجزخود اعتراف‌کرده‌اند ، حکماء الهی ماننده‌میرداماد ، حاجی سبزواری ، آخوندملاصدرا و امثالهم‌رحمهم‌الله هیچوقت حکمت یونانی را پیروی نکرده‌اند‌اگر نقلی ازآنها نموده‌اند یا برای ردآنها بوده یااستشهاد بقول آنها،بدعتی را مرتکب نشده‌اندکه‌مورث نفرت‌آقا واقع شود .

وخدادر چندجای قرآن ازاعطاء حکمت بهرکس داده منت‌نهاده که«فقد اوتی خیرا کثیرا » البته این حکمتی که خیر کثیررا شامل است غیرازعلوم متعارفی است چنانکه گفته شده این علوم به‌تحصیل حاصل می‌شود ولی آن‌را خدادرقلب‌هرکس‌که بخواهد قرار میدهد ، اما فلاسفه با حکماءالهی« بینهمابون »بعیدفلسفه‌الفاظ بافی است حکمت حقایق شناسی‌است .

اماموضوع عقول عشره اصلا معنای عقل پای‌بندکردن چیزی بچیز دیگرمانند پای بند کردن شتر بریسمان وافسار ازمعانی مصطلحه‌آنها میگذریم اگر بمصطلحات جاریه برخوردکنیم می بینیم هرفرد فرد نفوسی که بوده‌وهست عقیده خودرا دردین‌و

خداشناسی طوری استوار نموده که دیگری نکرده همه خدارا یکطور نشناخته‌اند هر کس بقدر فهم خود خدارا شناخته مثلا خداشناسی شما مانند پیغمبر است یا خداشناسی بنده مانند شماست؟.

شما میگوئید آنانکه بعقول عشره پای بند شده‌اند کافرند اومیگوید جز این هر که بگوید خدارا نشناخته فرق بین عقلها است اگر عقول متساوی بود اینهمه گفتگوها که درمیان نمی‌آمد ، واگر خیلی قبض و بسط پیدا نمیکنید تا بگویم خدا هم همینطور خواسته .

واما معاد جسمانی

بنده نمیدانم بوعلی سینا مرادش از انکار چه بوده وکدام جسم را منظور داشته ومدافع او هم نیستم ولی برای تبصره ناچارم قدری درمعاد بازاز کتاب مستطاب ارشاد بیان نمایم تا انشاءالله اینمطلب هم واضح گردد ، ولواینکه بمذاق آقا سازگار نباشد .

میفرماید: دراین دنیا عرضهای چنداست که هیچ دخلی بوجود انسان ندارد، تو خود عقل خودراحاکم کن وانصاف بده ، اگر تو چندماهی بخری و بملك تودر آید آیا آن ماهی جزء حقیقت تومی‌شود و بعملهای تو ثواب وعقاب می بیند و با تو بعرصه محشر آید اگر آنماهی رادر بغل بگیری یااگر جراحی پوست تورا بشکافد ماهی رادر آن بگذارد وبخیه کند آیاجزءتومی شود؟ گمان نمیکنم که بگوئی چرا می شود .

فرضاً که آنماهی‌را خوردی دخلی بتو ندارد چراکه یکروز بیش درمعده تو نمی ماند و همچنین لو فرض آنماهی درمعده تو طبخ شد هرقسمت آن بمحل خود منتقل گردید چه ربطی باتودارد بازگیرم که ازخوردن آن چاق و فربه شدی آیا نمی بینی اگر درحال فربهی سی من بودی ناخوش شدی بیست من گردیدی .

معلوم شد که این غذاها که تو میخوردی دخلی بذات وجسم تو ندارد این فربهی ولاغری عرضی بود آنها خلقی هستند جداگانه و از برای آنها حشرو نشری در مرتبه

خودشان است تو ازجای دیگری ثواب وعقاب برخودتو است چون جسم تو چیز دیگری است ؛ مانند خاکهای دکان زرگری که در آنها ذره های طلا است چون شسته گردید خاکها دور ریخته می‌شود و طلاها گرفته می گردد عرضها مانندهمان خاك واصل بدن مانندهمان طلا است هرچند عرضها زیادشود چیزی برتو نمی افزاید .

توهمانی که بودی هیچیز ازمتاع دنیا جزء ذات تو نمی‌شود و زیادوکمی واقعی بزیادوکمی معصیت وثواب تواست که هر چند طاعت کنی فربه‌می‌شوی وبعکس، مردم آنقدر از پی فهم نرفتند واز خدا و رسول دوری کردند که خودراهم کم کردند جستجوی خودرا درگوشت وگندم وماکولات دیگر میکنند وبقول خودشان از شبهه آکل وماکول درمانده‌اند .

چنانچه از یك عالم پرسیدند اگر کافری مسلمانی را بکشد و بخورد جزء بدن اوشود اگرخدا درآخرت کافر راعذاب کند تقصیر آن مومن چیست اگر به بخشد سزای کافر نیست در جوابش درماندند لابد شدند گفتند معاد جسمانی نیست ، نه والله معاد جسمانی است ولیکن ایشان جسم‌راکم کرده‌اند وعرضهای اینعالم‌را جسم انگاشته‌اند، تو اگرطلارا درآتش گذاری خاك نمی‌شود اماچوب می‌سوزدوخاك‌می شود هاضمه آن کافرهم مثل آتش‌است عرضهای‌دنیا مثل چوب می‌سوزد وبتحلیل میرودواماجسم‌مومن چون طلا است آتش‌درآن تصرف نمیکند چندی مجاور بدن‌کافراست بعدبیرون‌می‌رودهیچ جزء بدن‌کافر نمی‌شود .

بلکه اگر عوارضی دربدن مومن باشد مضایقه نیست که جزء بدن‌کافر گردد ؛ یعنی بدن‌عرضی‌کافردراین‌دنیا بازهم‌ازوجدا می‌شودوکافر محشور میگردد ،او با بدن اصلی‌خود ومومن با بدن اصلی خود محشور میکردند ثواب وعقاب بر بدن‌اصلی آنها واقع می‌شود این‌است که‌حضرت‌صادق(ع) میفرماید که‌روح درمقام خود ساکن است . روح مومن در روشنائی و گشادگی و روح گناهکاردرتنکی وظلمت وبدن‌خاك می‌شود چنانکه‌روز اول‌ازخاك‌خلق شده‌بود آنچه جانوران ودرندگان بخورند واز شکم

خود بیرون کنند همه در نزد خدا محفوظ است و خاك بدن انسان مثل طلای داخل خاك است پس همینکه قیامت شد بارانی میبارد بجهة زنده‌شدن مردگان پس زمین برهم می‌خورد مثل مشك دوغ که برهم میخورد وآن خاك انسان که مثل طلا در خاك بود جمع میشود مانند طلائی که خاك آنرا بشویند وجمع کنند پس خاك هر قالبی بهم جمع میشود میرود باذن خدا پیش روحش وصورتش مثل صورت اولش درست می‌شود همینکه برخواست خودرا بصورت اول خود بدون تفاوت می‌بیند.

دراینحدیث شریف سرخلقت ومعادرا بیان فرموده که شبهه آکل و ماکول باقی نماند، پس آنخاکها که مانند طلااست بدن اصلی مردم است که هیچ عرضی اورا فاسد نمیکند و هرگز عیب نمینماید وفانی نمی شود چرا که آن اجزارا خدا برای مخلد بودن آفریده، آن بدن هم طاقت لذتهای بهشت دارد هم عذاب جهنم پس بدن اصلی مردم از جنس اوضاع اینعالم نیست که تصرف آب و بادوخاك وآتش دراو تاثیر کند.

پس معلوم شد که این بدن عرضهائی دارد که گاهی صحیح گاهی سقیم گاهی فربه گاهی لاغر گاهی سرخ گاهی زرد گاهی بلند گاهی کوتاه گاهی پیر گاهی جوان که هیچ دخلی بانسان ندارد، زیدهمیشه زید است و براوهیچ افزایش وکمی وارد نمی شود و آنهم جسمی است دارای عرض وطول ورنك وشکل مثل همین اجسام.

چون بالاخره ازخاك است. تااینجا ازفرمایشات آنمرحوم استفاده کردیم ـ دنباله این بیان خاك بدن اصلی انسان اگر گاهی سرقبر کهنهٔ را برداشته باشید که تمام اجزاءمیت خاك شده باشد می‌بینید خاکی هلالی مانند باقی است که خودرا مینمایاند مادام که اورا متفرق نکرده‌اند بهمان حال باقی است چون متفرق کشت مانند همان طلاکه ذکر شد بامر خدا هرذره آن هرکجا باشد جمع می‌شود وبدن اصلی اورا درست می نماید پس همان است که بوده جز اینکه انسانی خالص بدون عوارض فانیه برای بقاء ابدی و متناسب آنعالم است همچنانیکه ازعالمهای قبل بتناسب آنعالم مذکور بودتارسید باین عالم آن عالم هم بلباس متناسب او باید باشی درعین حال همیشه خودت خودت بودی.

باید پرسید ازآنهائیکه میگویند عین همین بدن برمیگردد کدام وقت آن بر می‌

گردد بچه‌گی او جوانی او پیری او صحت او مرض او شب او روز او اینها که همه زایل گردید اگر بگوئی همان وحله آخر ازعمر آنکه آنقدر ضعیف گردیده که ازدنیا رفته آنقدر رنج کشید که اغلب قادر بتکلم هم نبودند آنکه صحرای قیامت باآن عرض وطول را می‌ ـ پیماید کدام است؟ آنکه در قبر جواب نکیرین را میدهد کدام است، کوری که با عصا هدایت می‌شود کری که بازحمت اصغا می نماید، فالجی که قادر بحرکت نبوده و همچنین همچنین مبتلایان دیگر چگونه وارد محشر می‌شوند؟ اگر گوئی همینطور که بوده خیلی سخافت میخواهد که چنین گوید اگر گوئی باوقوه و بینائی و شنوائی وپاودست می‌دهند پس اوکه بوده نیست دیگری است، غیر ازین باضافه بدن دنیائی ساختمانش طوری است که تحمل زیاد ازحد خود نه در نعمت نه در نقمت نمیتواند نماید و بیش از هفتاد هشتاد سال یا بیشتر نمیتواند دوام پیدا کند چونکه تمام قوای او تمام می‌شود ناچار مضمحل میگردد اگر همین بدن بآخرت عود کند چونکه باقی ببقاءالله میگردد باز اگر گوئی باوقوه دوام میدهند میگوییم پس او نیست.

باز ازاینها گذشته پیغمبر فرمود پیرها بهشت نمیروند، زشتها بهشت نمیروند سیاهها بهشت نمیروند همه جوان می‌شوند همه خوشکل بلکه بشکل یوسف میگردند همه سفید می‌شوند، آنجا قوه پیدا می‌کند که هرچه بخورد دل درد نمیگیرد تخمه نمیکند و هر جماعی که میکنند بقدر هشتاد سال دنیا طول دارد وخسته وکسل نمی‌شود اینها با این بدن دنیائی چگونه درست درمی‌آید.

پس معلوم است که باجسم اصلی که عین همین جسم است وآنهم خاکست درست می‌شود بدون عوارض دنیائی بمحشر وارد وازهرکجا آمده بهمان‌جا عودت مینماید. «ایما الی جنة ایما الی نار» بحث را دراینموضوع زیاده براین میتوان نمود ولی چون ازمقصد خود باز میمانیم خلاصهٔ برای اینکه بدانیم این بدن دنیائی که آن به‌آن در ترقی وتنزل است قابل دوام الی ماشاءالله را ندارد.

حالا مراد آنهاکه گفتند معاد جسمانی نیست اگر همین جسم را منظور داشته حق و

صدق‌است اگر اصلا منکر جسم باشند مخالف باآیات قرآنی و اخبار پیغمبر و ائمه علیهم صلوات الله میباشندوقائلین باین قول منکر اصلی شدند که پای ضرورت رادر بین می آورد « اولیس‌الذی خلق السموات والارض بقادرعلی‌ان یخلق مثلکم بلی و هو الخلاق العلیم انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان‌الذی بیده‌ملکوت کلشیء والیه ترجعون»

موضوع انکار معراج

که‌تکیه بلزوم خرق والتیام نموده‌اند‌اگر واقعاً مرادشان‌همان باشد‌بسیارخودرا نادان معرفی نموده اند ، البته نمیتوانند منکر شوند که ملائکه ها ازآسمانها بزمین آمده‌ومی‌آیند ومیروند هیچ‌جای آسمانها پاره‌نشده‌که‌اومحتاج به‌وصله‌کردن‌باشد جسم آنها لطیف‌است ازهرچیزی بدون مزاحمت عبور میکنند جسم پیغمبر (ص) که علت وجود وموجودیت وخلقت‌آنها است آیا ازآنهاکثیف‌تر است‌که نتواندازآسمانهاعبور کند ؟! باضافه خدا میفرماید‌ماسیردادیم عبدخودرا ازمکه به‌بیت اقصی و نشان دادیم باوآیات خودرا تارسید بسدرة‌المنتهی الی‌آخر آیا از قدرت خدا چنین امری محال می‌نماید ؟!.

حال‌اینکه‌دراخبارواردا‌ست‌که آنحضرت بالباس و نعلین رسید بقاب‌وقوسین‌البته تاهمان‌لباس‌ونعلین‌لطیف‌نباشدمحال‌است بتواندبآنجاها برسد پس بعقیده‌ما نعلین آنحضرت هم الطف‌ازتمام‌لطائف‌عالم‌بالابوده، این‌ازعدم شناسائی مقام حضرت ختمی‌مرتبت است که‌این‌افکارکودکانه ابراز می‌شود انشاءالله‌ما یعنی کسانیکه بمقام‌روحانیت‌پیغمبر(ص) مومنند معتقدیم که‌باجسم شریف بمعراج رفت وهمین جسم ظاهری .

اینکه‌گفته‌اند عالم‌قدیم‌است اگر مرادشان قدمت زمانی باشد البته‌قدیم است‌ولی اگرمرادغیرازآن‌است‌مشرک‌کند‌درهرصورت چون‌ماپی باصل مقصودآنها نمی بریم‌ظواهری مشاهده‌میکنیم‌روی‌آن حکومت‌مینمائیم این‌چندان شایسته‌گی ندارد ، این که‌عرض شد

نه‌ازباب این‌است‌که‌فلاسفه یعنی معتقدین باباطیلی‌که مخالف با عقل‌وشرع‌است اینها طریق حق پیموده ومقالات آنهاصحیح است اگرراستی آنچه‌گفته‌وگفته‌اند‌درحق آنها ازعقائدشان بوده بی‌شك‌كافر ونجس‌اند .

حرف دراین است‌چون‌هیچ‌عامی جاهلی تفوه باینگونه مهملات نمیکنند اینها که‌دعوی فهم ودانائی‌میکنند شاید مقصودشان جزآن باشد که‌مفهوم می شودکیف کان بنده‌دفاعی ازآنهاندارم .

چون آقا بنادارند همه‌رادریکردیف قراردهندازصوفی وعارف و مرشدومرید وشاعر وحکیم وفلاسفه و حکم‌کفرهمه را باهم صادر فرمایند بنده هم ناچارم الاحوط والافوائی بآراء ایشان حاشیه بزنم که‌بمحض نقل ازین وآن نسبت بعقائدمردم نباید حکم نمودوگرنه لعنت‌خدا و انبیاء مرسلین وملائکه مقربین‌وجن‌وانس‌اجمعین بر ـ کسانیکه برخلاف آنچه خدا وپیغمبر فرموده چه‌دراصول چه‌در فروع کمترین تصرفی یاانکار نماید یا امرونهی آنهارا خوار بشمارد یا عالم‌را قدیم بالاستقلال بداند‌یامعاد رایامعراج‌را منکر باشد یاروحانی محض بداند اینها ازجرگه اسلام‌خارجندومشمول لعن خدایند دنباله این بیانات بازآقا بقدرده پانزده‌صفحه تجدید مکررات فرموده‌در اتحادوحلول وموج دریا ووحدت وجود :

چون‌مکرر جواب داده‌شده خودرا زحمت جواب نمیدهم وایشان معلوم‌می‌شود برخورد بشعری ازمولوی‌یاحافظ یاشاه‌نعمةالله یاعارفی دیگر مینمایندکه‌بوی‌اینحرفها رامیدهد ازآنچه‌گفته و نوشته‌اند فراموش‌کرده بازتجدید مجدد میفرمایند راستی اگر جسارت نباشد مزه‌ایرادرا هم برده‌اند وبالاخره‌پنج فصل مشبع دراین‌زمینه‌قلم فرسائی فرموده‌اند تا میرسند باینجاکه‌میفرماید :

آقا میفرماید کفرششم صوفیه مباحی شدن

واسقاط تکلیف نمودن‌است‌واستغنای ازشرع دراول‌کار وآخرکاروتوهین بشرع

ومقدسات دینی کفراست که این بنده بتمام این ایرادات جواب بطور تکرارداده دیگر ضرورت نداردخودرا مشغول دارم دراین فصول بازاستشهاد نموده به بعضی اشعارعرفاو اقوال علماء ازجمله اینکه : مرحوم علامه حلی گفته مرشدیرا درکربلا یعنی در روضه حضرت سیدالشهداء (ع) دیدم که رفیقان او نماز خواندند واو نخوانداز رفقایش پرسیدم چرانماز نخواند گفتند او بحق واصل گشته عبادت ازو ساقط است .

صاحب کتاب طرائق جوابی باین ایرادمیدهد که عین آنرا نقل مینمایم میگوید این قول ازعلامه واهل دانش ودیانت جایز نیست، زیراکه علامه یانمازدر خارج روضه کرده و بعدازآن داخل شده یا نمازدرروضه کرده واو نیز درروضه بوده و نماز نکرده پس اگردرخارج نمازکرده وآنکس پیشترازو درروضه بوده ممکن است بعدازنمازاوداخل شده واگربعد وارد شده ممکن است اوقبلا نماز خوانده باشد .

اگرعلامه درروضه نماز خوانده ممکن است دراثناء نماز ایشان اوهم خوانده باشدو اگرعلامه وآنکس ازاول وقت تا آخردرروضه بوده و نماز نکرده اند هرمانعی که علامه داشته شایداوهم داشته بوده وترقب حال وافعال مردم ازدستور شرع خارج است چنانچه اظهار ظواهر اسلام کافی است وشهادت وقول رفقاء اورا باحتمال دشمنی باکدورت میتوان قبول نمود .

باز بنده عرض مینمایم تمام آنهائیکه مباحی مذهب هستند واسقاط تکلیف از خودنموده اندو خودرا بی نیاز ازاحکام شرع میدانندهمه وهمه صوفی نیستندو بدنام کننده آنهایند قبلا عرض شدکه لفظ صوفی وضع شده برای مومنان کامل وارباب یقین و فانیان فی الله وایشان یك فرقه بیش نیستند وآنها صوفیان صافی ضمیر ومومنین بولایت حضرت امیروائمه طاهرین علیهم صلوات الله میباشند اینجا باز صاحب طرایق بیانی دارد که میگوید اقوال علماء که لفظ صوفی وضع شده برای مومنان کامل، بیان آن گذشت واینکه هرکه مذمت کندوانکار نمایدمتسمون باین اسم راوعالم بوده باشد باینکه این اسم وضع از برای چگونه جماعتی بوده یاعالم بصفات جماعت موضوع له اسم بوده یانبوده پس اگر عالم

بوده که موضوع له این اسم مومنان ومتقیان وکاملانند ومذمت ایشان نموده هرچند متصف باین صفات بوده باشند این منکر ومذمت کننده بدون تقیه کافر ومرتد از دین اسلام است .

واگرگوید قصدمن ازصوفی نه جماعتی اند که متصف باین اوصاف وموضوع له این اسم ولفظند بلکه مرادمن از صوفی زنادقه وملاحده است این انکار کننده هرچند از لفظ صوفی اراده ملاحده وزنادقه نموده نیزملحد است بموافق حدیثی که درکافی ازحضرت صادق (ع) ماثور است که فرمود ادنای الحاد آنستکه بسنگریزه بکوئی هسته است یعنی استعمال لفظ را درغیر موضوع له نماید واگر مذمت کننده عالم بصفات وافعال نبوده وانکار ومذمت اینفرقه نموده آنکس ازاهل علم وعقل وتدین نیست .

آقا درقسمت حلول واتحاد ازکتاب حدیقةالشیعه استفاده نموده که در آنکتاب میگوید اینطایفه حق تعالی را تشبیه میکنند بآتش وخودرا باآهن و انگشت، میگویند چنانچه آهن وانگشت بمصاحبت آتش آتش می‌شود عارف هم بواسطه قرب بخدا خدا می‌شود واینسخن محض کفروزندقه است صاحب این اعتقاد مانند حلولی کافروبی‌دین وزندیق ولعین است .

بنده جواب آنراازکتاب اوصاف الاشراف استاد بشر خواجه نصیر الدین طوسی استفاده میکنم که میفرماید :

فصل چهارم

« قال الله تعالی شهدالله انه لااله الاهو والملائکة واولوالعلم قائماً بالقسط » معرفت یعنی شناخت اینجا مراد ازمعرفت بلندترین ازمراتب خداشناسی است چه خداشناسی رامراتب بسیاراست ومثل اهل معرفت چنان است که آتش را بعضی چنان بشناسند که شنیده باشندکه موجودی است هر چه باو برسدنابود می‌شود واثر او درآنچه محاذی او واقع شود ظاهر میگردد وچنانچه ازو بردارند هیچ نقصان دراو پدید نیاید و هرچه ازو

جداشود برضد طبع او باشد آنموجودرا آتش خوانند .

ودر معرفت خدایتعالی کسانیکه باین مثابت باشند مقلدان خوانند که سخن بزرگانرا تصدیق کرده باشند بدون وقوف بحجتی وبعضی بالای اینجماعتند کسانیند کهاز دوردود بایشان رسد دانندکه این‌دود ازچیزی است پس حکم میکنند بوجود اثری ازآن ودر معرفت کسانیکه باین مثابت باشند اهل نظر باشندببرهان قاطع دانند صانعی هست وآثار قدرترادلیل آورند .

وبالای اینمرتبه کسانی باشند که از حرارت‌آتش بحکم مجاورت اثری‌احساس کنند وبآن منتفع شوند،در معرفت کسانیکه باین مرتبه باشند مومنان بغیب باشند و صانع رامن وراء حجاب شناسند .

وبالای اینمرتبه کسانی باشندکه‌ازآتش منافع بسیار مانند طبخ‌نان وچیزهای دیگر یابند این جماعت بمثابه کسانی باشند که لذت معرفت وشناسائی را در یافته باشندوبآن دلخوش باشند ، میفرماید تا اینجا مراتب اهل‌دانش باشد .

وبالای اینمرتبه‌کسانی باشندکه آتش مشاهده کنند وبوسیله نور آتش مشاهده موجودات‌کنند وایشانرا عارف‌خوانندومعرفت حقیقی ایشانرا باشدوکسانیکه‌درمراتب دیگر بالای اینمرتبه باشند اینهاهم عارفندهم اهل یقین و ارباب یقین‌رااهل حضور خوانندوانس و انبساط خاص ایشان است ونهایت معرفت آنجا باشد که عارف منتفی شود مانندکسیکه بآتش‌سوخته وناچیزشود پس هرچه در نظر آید بتوسط نور آتش علم‌الیقین است ومعاینه جرم آتش که‌مفیض نور است عین الیقین ، ودر مقام تأثیرش که‌بهرچه رسد هویت اورا محومیکند حق‌الیقین است ، که اینمقام واصلین‌است .

اگر بخواهم دراین زمینه شرح‌وبسط دهم دامنه بسیار وسیع‌میگردد ،چنانچه گفته‌ام‌بازمیگویم‌هرکسی‌رااصطلاحی‌داده‌اندهردسته‌باصطلاحات‌خودآشنااست‌وحال‌آنکه مخالف‌آن‌ناآشناست‌حکیم‌رااصلاحی‌است‌فقیه‌رااصطلاحی‌است‌عارف‌رااصطلاحی،شاعر رااصطلاحی‌حتی‌بازاریهاهم‌اصطلاحاتی‌دارندا‌گراصطلاح‌آنهارامن‌نفهم‌بایدحمل‌بنافهمی خودکنم‌نه‌ازآنها بگذار بر خلاف مذاق آقا اشعاري مناسب مقال ازمولوی هم ذکر

نمایم اگر خدا بخواهد برویم بوادی‌خود تا ازکسانی باشی که خدایتعالی‌در بارهٔ آنها فرموده آنکسانیکه دوست‌دارند هرزه‌گی‌کسانرا فاش سازند برای‌آنهااست عذاب‌الیم

درکتاب روضه‌کافی ازمحمدبن فضل است‌که‌گوید بامام‌کاظم (ع) گفتم قربانت بروم ؛ ازیکی ازبرادرانم بمن‌خبری میرسدکه دلخواه‌من نیست‌ازخودش میپرسم‌منکر می‌شودیااینکه مردان‌موثق‌ازونقل‌کرده‌اند، فرمودای‌محمد گوش‌وچشمت‌رااز برادرت برادر ، تا آنجا که میسراست کار و گفتاراورادرست‌وخوب‌بحساب‌آوراگرپنجاه‌شاهد قسم‌خوردندکه فلان چنین‌وچنان کرده اوخودچیزدیگر گویدخودش‌راراستگو بدان‌و همه‌آنهارا دروغگو بدان مبادااز‌و صحبت نابجائی‌کنی که اورا زشت سازدوآبرویش بریزد .

ای‌خنک‌زشتی‌که خویش‌شد حریف — وای‌گل رویی‌که‌جفتش‌شد خزیف
نان‌مرده چون حریف جان شود — زنده گردد نان و عین آن شود
هیزم مرده حریف نار شد — تیره‌گی رفت وهمه انوار شد
در نمکزار ارخر مرده فتاد — آن‌خری و مردگی یکسونهاد
صبغةالله هست رنك خم هو — پیسها یکرنك گردد اندرو
چون‌درآن خم اوفتد کوئیش قم — ازطرب‌گوید منم خم لا تلم
آن‌منم‌خم‌خودانا الحق گفتنی است — رنك آتش دارد الا آهنی‌است
رنك‌آهن محو رنك آتش است — آتشی می‌لافد وخامش وش است
چون بسرخی گشت همچون زرکان — پس اناالنار است لافش بی‌زبان
شد ز رنك و طبع آتش محتشم — گوید او من آتشم من آتشم
آتشم من گر تورا شك است وظن — آزمون‌کن دست را برمن بزن
آتشم من بر تو کر شد مشتبه — روی‌خود برروی من یکدم بنه
آدمی چون نور دارد از خدا — هست مسجود ملایك زاجتبا
نیز مسجود کسی کو چون ملك — رسته‌باشد جانش ازطغیان‌وشك

آتش چه! آهن چه! لب به بند ریش تشبیه ومشبه را بخند

آقامیفرماید کفر هفتم صوفیه وعرفاء ادعاء وصال بحق است جواب ازین ایراد داده شده .

وبازمیگویم من کان الله کان الله له شما معنی وصال را هم بسترشدن و اتصال میدانید آنها قرب بحق میدانند .

میفرماید کفر هشتم صوفیه وعرفا

جبری بودن ایشان است جواب ازاینهم بطور تفصیل داده شده بازمیگویم شما میگوئید« یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید لامانع لحکمه ولا راد لقضائه ، یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء» وهزار ازین امثال .

میفرماید کفر نهم صوفیه وعرفا قدری بودن آنهااست ازاینهم جواب داده شده باز میگویم که مسلك همه عرفا این نیست

میفرماید کفر دهم صوفیه توجه بمرشد در عبادا تست ازاینهم جواب داده شد ونقل اقوال علماءرا در این موضوع نموده ام.

کفر یازدهم دعوی رویت حق است جواب داده شده که سنیان رؤیت حق را معتقدند شیعیان ازصوفیه مخالفند .

کفر دوازدهم تناسخ است گفته شد مراد آنها تناسخ اخلاقی است نه جسمی وروحی توصیه مراشد بمریدان درحفظ اسرار مستور داشتن ذکری است که بحسب بنیه واستعداد بهر سالکی میدهند که اونباید بدیگری بدهد یا در زمان خوف امر به « استر ذهابك و ذهبك ومذهبك » مراعات تقیه را لازم میدانند .

باز هفده دلیل که بربطلان صوفیه مکرر بر مکرر نگاشته بیان نموده اندکه اینگونه نگارشات حاکی ازپریشانی حواس است .

چنانکه باز ده پانزده دلیل بر بطلان عقاید تمام صوفیه ذکر کرده اند که همه را چندین بار ذکر نموده اند که ازآنها بوی اختلال مشاعر می آید اینکه فرموداند آنکه زیاد گوست از سخافت خالی نیست حق است ،

ختم کلام ومناقب حضرت مولا علی (ع)

چون تقریباً یا تحقیقاً ایرادات آقادرکتاب التفتیش یا حقیقة العرفان خاتمه یافت واگر فی الجمله باقی باشد مواعظ واندرز است بنده هم باعرض معذرت ازایشان و طلب عفوکه اگربین نگارشات قدری تند روی شد یا از حدود نزاکت خارج شده باشد البته مبنی بهتاکی نبوده وتندی عبارات ناشی از تاثر زیاد بوده که ازفرمایشات ایشان حاصل گردیده ، بااینکه خودرامقصر نمیدانم باحترام مقام سیادت ایشان بازمعذرت می طلبم .

چون میخواهم این بیانیه خاتمه اش بخیر وسعادت باشد و اگر کلام نامربوطی یاالعیاذ بالله غیرواقعی درضمن بیان رقم گشته جبران کرده باشم فصلی ازمناقب حضرت مولی الموالی علی بن ابیطالب روحی لتربته الشریف فداه می نگارم که هم ختام نامه ام بمسك گردیده باشد هم مقام دوستان آنحضرت و عظمت شان آنها را متذکر گردم هم مدلل دارم برطبق این اخبارکه شیعیان محض از پارهٔ اتهامات یا سوء تفاهمات عری و بری هستند ودنیای شیعه بوجود آنها قائم است وعیبجوئی از آنها عیبجوئی از مولای آنها است .

بنده هم هرچه دفاع نموده ازحریم شیعیان بوده احیاناً اگر کلام بیگانگانرا تائید کرده باشم برای رفع اشتباه بوده وگرنه مرا باآنها رابطهٔ ازهیچ جهت نیست انشاء الله بردین خودم استوارم ودینم همان است که مکرر گفته وبازمیگویم تابع قرآن و مطیع اوامر ونواهی پیغمبر خاتم و دوازده خلیفه ازذریه او صلوات الله علیهم اجمعین هستم پای بند بهیچ یك ازدستگاه مراشد نبوده ونیستم واگر دفاعی از آنها نموده برای حفظ عظمت اسلام بوده که چنانچه در ابتداء بیانیه قلت نفوس شیعه را بیان نمودم بپارهٔ توهمات باقی مانده را ازدائره خارج نه نمائیم وآنهارا ازخود بدانیم بلکه کیان خودرا درنظر اغیار حفظ کرده باشیم .

وضمناً بمولفین اینگونه کتب تذکر دهم که امروز بنا بتزریقات اعداءدین هرکه ازروحانیین بخواهد محراب ومنبری با رونق داشته باشد اورا میدارند که بدست خود

یقه خودرا چاك زند یعنی هم‌کیش خودراکافر بشمارد تا آنهم تقابل نماید هردوطرف ضعیف یا معدوم کردند ؛ مراعات تأمل دراین جهات بسیار لازم وبدست ندادن مجال برای معاندین واجب است خیلی سعی کردندکه مارا بحربه خودمان معدوم نمایند .

بزرگان از علماء سابقین ولاحقین که ازین کید خانه برانداز واقفند هیچگاه بطعن ودق هیچ سلسله نپرداختند جز بعضی ازآنها از بابی وبهائی لعنهم‌الله تکذیب نمودند - انشاءالله تمام سلاسلی که‌دم ازولای علی واولاد امجادش میزنندهمه مؤمن، همه ناجی همه رستکارندوتائید عرایض بنده‌را اخباری مینمایدکه اکنون بعون‌الله تعالی ذکر می‌شود وماتوفیقی الاباالله علیه فلیتوکل المتوکلون (احادیث تمام ازعوالم‌است که‌ترجمه وخلاصه آنها بعرض میرسد).

حضرت پیغمبر (ص) فرمودهرکس خوشنود می‌شودکه‌خدا جمیع خیرها رابرایش جمع کند پس علی‌را دوست‌دارد ودوست‌دارد دوستان‌اورا ودشمن‌دارد دشمنان اورا .

حضرت امیر (ع) فرمود هرکس میخواهدبداندآیادوست ماست یادشمن ، پس آزمایش کند دل‌خود را اگر دوست مارادوست میدارد دشمن‌ما نیست اگردشمن میدارد دوست ماراپس دوست ما نیست .

حضرت امام زین‌العابدین (ع) فرمودهرکس مارادوست بداردنه ازجهت دنیائی که‌از ماباوبرسد ودشمن دارد دشمن‌مارا نه‌از جهت نزاع دنیائی می‌آیدروز قیامت‌با محمد (ص) وابراهیم (ع) وعلی (ع) .

دیگرفرمودند اگربیاید روزقیامت بگناهی مثل ریگ‌روان وکف‌دریا آمرزیده می‌شود .

حضرت پیغمبر (ص) فرمود یا علی مستوجب بهشت است هرکه‌تورا دوست دارد ومستوجب جهنم‌است هرکه‌تورا دشمن‌دارد .

فرمودندمحکم‌ترین دستگیر های ایمان حب وبغض فی‌الله‌است ودوستی دوست خدا ودشمنی دشمن خدا .

حضرت صادق (ع) فرمود هرکس به‌نشیند نزد عیب‌گوئی ازمایا مدح‌کند غلو کنندگان درمارا یاوصل کند قطع کنندهٔ بمارا یادوست‌دارددشمن مارا یا دشمن‌دارد دوست مارا بتحقیق که‌کافر شده بخدائیکه سبع‌المثانی وقرآنرا نازل فرموده .

وازفقه رضوی نقل شده‌که خداوحی فرمود بیکی ازعباد بنی‌اسرائیل که در دل اوچیزی افتاده بود (یعنی خیلائی درعبادت برایش حاصل کشته شود) که‌اماعبادت تو برای‌من؛ عزتی برای خود پیدا کردهٔ واما زهدت ازدنیارا حقی برای خود پیداکردهٔ آیا برای‌من دوستی‌را دوست داشتهٔ یادشمنی از دشمنان مرادشمن داشتهٔ؟ پس امرکرد خدا اورا بجهنم برند ،

حضرت پیغمبر (ص) فرمود بکسی که دوست بدار برای‌خدا ودشمن بدار برای خداکه دوستی خدا را نخواهی یافت مگر باین‌روش وطعم ایمان‌راکسی نخواهدچشید اگرچه نماز وروزه‌اش بسیار باشدتا اینکه‌اینطور باشد .

راوی عرض میکند چگونه بدانیم که‌آنطور شده‌ایم ودوست خدا کیست که‌اورا دوست‌داریم‌و دشمن خدا کیست‌که اورا دشمن داریم ؟ اشاره بعلی(ع) کردند فرمودند دوست‌این دوست‌خداست ودشمن این دشمن‌خداست دوست اورا دوست‌بدار ودشمن اورا دشمن‌بدار، دوست‌داردوست اینرا اگرچه کشنده پدرت‌باشد یاکشنده پسرت باشدودشمن داردشمن اینرا اگرچه‌پدر وپسرت‌باشند .

فرمودثواب یکروز دوستی علی ثواب یکسال عبادتست اگر برآن بمیرد داخل بهشت می‌شود .

فرمودندهرکس میخواهدزندگیش مثل زندگی من باشد ومردنش مثل مردن‌من باشدوداخل بهشتی شودکه خدابمن وعده‌کرده دوست دارد علی‌بن ابیطالب وذریه اورا وفرمودندهرکه‌برمحبت آل‌محمد (ص) بمیرد شهیدمرده - هرکس برمحبت ایشان بمیرد آمرزیده‌مرده - هرکس برمحبت آنها بمیرد باتوبه مرده - هرکس بامحبت آنها بمیرد مؤمن کامل مرده .

هرکس با محبت ایشان بمیرد ملك الموت بشارت بهشت باودهد پس نکیر ومنکر بشارت بهشت دهند – هرکس برمحبت ایشان بمیرد اورا به بهشت میبرند چنانچه عروس را بحجله برند – هرکس برمحبت ایشان بمیرد خداز وار قبراورا ملائکه رحمت کند هرکس بر محبت آنها بمیرد بر سنت من مرده واز جماعت من است .

هرکس بر بغض آنها بمیرد روز قیامت می آید میان دوچشمش نوشته: مایوس از رحمت خداست – هرکس بر بغض آنها بمیرد بوی بهشت نشنود. فرمودندیاعلی جبرئیل مرا خبر دادکه خدا فرموده که قسم بعزت خود خورده ام که داخل جهنم نکنم یکنفراز دوستان علی راکه تسلیم کرده باشد از برای اوواوصیاء بعدازاوو داخل بهشت نکنم کسی راکه ترك دوستی اوراکرده باشد وتسلیم باوواوصیاء او نشده باشد .

عمرگوید که پرسیدم پیغمبررا ازعلی – دیدم غضبناك شد فرمود چه شده است جماعتی راکه نام میبرند ازکسیکه منزله او نزدخدا منزله من است ومقام اومقام من است مگر نبوت آگاه باشید هرکه علی را دوست داردمرا دوست داشته هرکه مرا دوست دارد خدارا دوست داشته وخدا ازوراضی شودو بهشت بمکافات باو بدهد .

آگاه باشید هرکه علی را دوست دارد ملائکه برای اواستغفار مینمایند ودرهای بهشت برای او باز می شود ازهردر که خواهد بیحساب داخل می شود آگاه باشید هرکه علی را دوست دارد خداکتاب اورا بدست راست اودهد ومانند حساب پیغمبران حساب اورا نماید .

آگاه باشید هرکس علی رادوست داردبیرون نرودازدنیا تاازکوثر بیاشامد واز درخت طوبی بخوردوجای خودرا در بهشت به بیندومرگ را براوآسان کند وقبراورا روضهٔ از روضه های بهشت کند .

آگاه باشید هرکس علی را دوست دارد بهررگی که درتن اواست خداحوری باو دهدواوراشفیع هشتادنفر ازاهلبیتش کند و بهرموئی که درتن اواست باغی در بهشت باو بدهد آگاه باشید هرکس علی را بشناسد ودوست دارد ملك الموت راخداپیش اوفرستد

چنانکه پیش پیغمبران فرستد وخوف نکیر ومنکر را ازو بردارد وقبر اورا نورانی کند و بقدر هفتادسال گشاده گرداند وروی اوراسفیدکند روزقیامت .

آگاه باشیدکه هرکس علی را دوست دارد خدااورا درسایه عرش خود جادهد با صدیقان وشهداء وصالحان وازفزع اکبراورا ایمن کندوازخوف قیامت اورا راحت بخشد

آگاه باشید هرکس علی را دوست دارد حسنه های اورا خدا قبول کند واز گناهان او بگذرد ودر بهشت رفیق حمزه سیدالشهداء باشد .

آگاه باشید هرکس علی را دوست دارد خداحکمت دردلش قراردهد وزبان اورا بدرستی گویا کند ودرهای رحمت براو بگشاید .

آگاه باشید هرکس علی را دوست دارد نامیده می شود اسیر خدادر زمین وخدا آن برملائکه وحاملان عرش مباهات میکند .

آگاه باشید هرکس علی را دوست دارد ملکی از زیر عرش نداکند ای بنده خدا عمل خودرا ازسر گیرکه خداجمیع گناهان تورا آمرزید .

آگاه باشید هرکس علی را دوست دارد می آید روز قیامت وروی او مثل ماه شب چهارده می باشد .

آگاه باشید هرکس علی را دوست داردمیگذاردخدا برسر او تاج کرامت ومی پوشاند باوحلهٔ عزت. آگاه باشیدهرکس علی را دوست دارد میگذرد ازصراط مانند برق جهنده وسختی صراط رادرك نکنند آگاه باشید هرکس علی را دوست دارد مینویسد خدا برای او برائت از آتش جهنم وبرائت ازنفاق وعبوراز صراط وامان ازعذاب .

آگاه باشید هرکس دوست داردعلی را نامه عمل برایش گشوده نشودترازوی حساب برایش نصب نشود باوگفته می شودکه داخل بهشت شو بغیر حساب آگاه باشید هرکس علی رادوست داردایمن است از حساب ومیزان وصراط .

آگاه باشید هرکس بمیرد برحب آل محمد مصافحه میکنند باوملائکه وارواح پیغمبران اورا زیارت کنند وهمه حاجات او نزد خداقضا شود آگاه باشید – هرکس بمیرد

بر بغض آل محمد کافر مرده است .

آگاه باشید هر کس بمیرد برمحبت آل محمد مرده است برایمان ومن ضامنم برای او بهشت را - وفرمود هرکس مصافحه کند باعلی گویا بامن مصافحه کرده هرکس مصافحه بامن کند باارکان عرش مصافحه کرده هرکس معانقه کند باعلی بامن معانقه کرده هرکس معانقه بامن کند گویا باهمه پیغمبران معانقه کرده .

هرکس با دوست علی مصافحه کند خداگناهان اورا بیامرزد وداخل بهشت شود بیحساب -وپسر عمر روایت کرده است که پیغمبر (ص) فرمود هرکس توکل برخدا خواهد اهلبیت مرا دوست دارد هرکس خواهد ازعذاب قبر ایمن باشد اهلبیت مرا دوست دارد .

هرکس میخواهد بیحساب داخل بهشت شود اهل بیت مرا دوست دارد هرکس حکمت میخواهد اهلبیت مرا دوست دارد والله هیچکس ایشانرا دوست نمیدارد مگر آنکه نفع میبرد دردنیا وآخرت .

وبسلمان فرمودند ای سلمان هرکس دوست دارد دخترم را فاطمه او در جنت است هرکس اورا دشمن دارد درآتش است ای سلمان نفع میدهد دوستی فاطمه در صدجا که آسانترآنها قبر ومرگ ومیزان ومحشر وصراط ومحاسبه باشد .

ایها الناس این پسر علی است (یعنی امام حسن) بشناسید اورا قسم بحق کسیکه جان من در دست او است که او در بهشت است ودوستان او در بهشت میباشند ودوستان دوستان او در بهشت میباشند وفرمود که دوستی علی میخورد گناهان را چنانچه آتش هیزم را .

حضرت صادق (ع) فرمود هرکس اهلبیت را دوست دارد ومحقق کند دوستی مارا دردل خود، جاری می‌شود چشمه‌های حکمت برزبان او وتجدید می‌شود برای او عمل هفتاد پیغمبر وهفتاد صدیق وهفتاد شهید وهفتاد عابد که هفتاد سال عبادت کرده باشند حضرت پیغمبر (ص) فرمود هرکس میخواهد خدا را ملاقات کند وخدا باو توجه فرماید وازاو رو نگرداند دوست دارد تورا ای علی .

وهرکس میخواهد خدا را ملاقات کند وخدا ازو راضی باشد پسر توحسن (ع) را

دوست دارد وهرکس میخواهد خدارا ملاقات کند وبراو خوفی نباشد دوست دارد فرزند توحسین (ع) را .

هرکس میخواهد خدارا ملاقات کند وخداگناهان اورا پاک کند دوست دارد علی بن الحسین (ع) را - هرکس میخواهد خدارا ملاقات کند وچشم اوروشن باشد دوست دارد محمد ابن علی (ع) را .

هرکه میخواهد خدارا ملاقات کند وکتاب اورا بدست راستش دهند دوست دارد جعفر ابن محمد صادق (ع) را هرکس خواهد خدارا ملاقات کند وطاهر ومطهر باشد دوست دارد .موسی ابن جعفر را هرکس میخواهد خدارا ملاقات کند واو خندان باشد دوست دارد علی ابن موسی (ع) الرضا را .

هرکه میخواهد خدارا ملاقات کند ودرجات او بلند باشد وبدیهای او بخوبی تبدیل شود دوست دارد محمد بن علی (ع) جوادرا .

هرکس میخواهد که خدارا ملاقات کند وحساب اورا آسان کند واورا داخل بهشت عدن که پهنای او پهنای آسمان وزمین است نماید دوست دارد علی بن محمد (ع) نقی را .

هرکه میخواهد خدا را ملاقات کند واز فائزان باشد دوست دارد حسن بن علی (ع) عسکری را - هرکس میخواهد خدارا ملاقات کند وایمان کامل باو باشد واسلام او نیکو شده باشد دوست دارد حجة بن الحسن (ع) منتظر را اینها یند ائمه هدی واعلام تقی هرکس ایشانرا دوست دارد و موالات ایشان ورزد من ضامنم از برای او بهشت .

شخصی بامام موسی (ع) عرض کرد که ازدوستان شما معصیت میکنند وشراب میخورند وگناهان هلاک کننده مینمایند آیا ازایشان بیزاری بجوئیم فرمود ازعمل او بیزاری بجوئید نه از خوداو. عرض کرد مارا میرسد که باو بگوئیم فاسق وفاجر؟ فرمود نه فاسق وفاجر انکار کننده ما ودوستان ماست خدا روا نداشته که دوست ما فاسق وفاجر باشد اگرچه بکند آنچه بکند ولیکن بگوئید فاسق العمل فاجر العمل مؤمن النفس خبیث الفعل طیب الروح والبدن .

والله بیرون نمیرود دوست ما از دنیا مگر آنکه خدا ورسول وما ازو راضی هستیم ومحشورمی‌شود باوجود گناهان باروی سفید وعیب اوپوشیده ودل او ایمن است نه خوفی براواست نه حزنی این بجهت آن است که ازدنیا بیرون نمیرود تا پاك شود ازگناهان یا بمصیبت فرزند یا ابتلاء مرض .

کمترچیزیکه کفاره دوستان ما می‌شود خواب هولناکی است که اورامحزون میکند یاازاهل باطل خوفی باومیرسد یا مرك براو سخت میگردد پس خدارا ملاقات میکند پاك وپاکیزه ازگناهان پس میرسد باویکی از دوچیزیا رحمت واسعه که اززمین وآسمان وسیعتراست یاشفاعت محمد وعلی(ص)در آنوقت میرسد باو رحمت خدا .

حضرت پیغمبر (ص) فرمود بعلی (ع) هرکس تورا دوست دارد در روز قیامت دردرجه پیمبران خواهد بود وهرکس بابغض تو بمیرد تفاوت نکند چه یهودی مرده باشد چه نصرانی فرمود ایمان نمی‌آورد بندهٔ تاآنکه مرااز نفس خود دوستر دارد - عترت مرا از عترت خوددوست تر دارد وذات مرا از ذات خود دوستردارد .

فرمودند هرکس بربغض آل محمد بمیردکافر مرده است وهرکس برمحبت آل محمد (ص) بمیرد برایمان مرده است ومن ضامنم ازبرای اوبهشت - وفرمودند یاعلی دوست نمیدارد تورا مگر کسیکه نطفه اوپاك باشد ودشمن نمیدارد تورا مگرکسیکه نطفه اوخبیث باشد ودوست نمیدارد تورامگر مؤمن دشمن نمیدارد تورا مگر کافر .

شخصی ازخراسان رفت خدمت ابوجعفر (ع) وپاهای خود را بیرون آوردکه آبله کرده بود گفت والله نیامدم مگر بجهت محبت شما اهل بیت فرمودوالله اگرسنگی مارا دوست داردخدا اورا باما محشورمیکند آیادین چیزی غیر از محبت است .

شخصی از پیغمبرسئوال روز قیامت نمودفرمود برای قیامت چه مهیا کرده‌ئی؟ عرض کردحب خداورسول. فرمود تومحشور می‌شوی باهرکس اورا دوست میداری .

فرمود یاعلی دشمن نمیداردشما رامگرسه طایفه ولدالزنا ومنافق وآنکه نطفه‌اش درحیض بسته شده .

حضرت صادق (ع) فرمود هرکس دوستی مارا دردل خود بیابد بمادر خودرا دعاء

بسیارکندکه باپدر اوخیانت نکرده .

حضرت پیغمبر (ص) فرمود هرکس دوست دارد ائمه از اهلبیت مرا بخیر دنیا وآخرت رسیده وشك نکندکه او ازاهل بهشت است .

فرمودندکه دوستی اهلبیت من نفع میدهد بردوستدار درهفت موضع ترسناك ۱- نزد مرگ ۲ درقبر ۳ برخواستن درقبر ۴ نزدبریدن نامه اعمال ۵ نزدحساب ۶ نزدمیزان ۷ عبور از صراط .هرکس میخواهد ایمن باشد درین مواقع دوست دارد علی (ع) را بعد از من .

روزی بعلی (ع) فرمودند یا اباالحسن این جبرئیل است میگوید خدا عطاکرد بشیعه تو ودوستان توهفت خصلت - رفق نزد موت وانس نزدوحشت ونور نزد ظلمت وایمنی نزد فزع وعدل نزد میزان وگذشتن از صراط ودخول بهشت قبل از مردم - نور ایشان پیش روی ایشان میرود .

وفرمودند حدیثی که در دوستی اهلبیت من بیست خصلت است ده دردنیاده در آخرت - امادردنیا زهدوحرص برعمل وورع دردین ورغبت درعبادت وتوبه قبل ازموت ونشاط در برخواستن شب - ویأس ازآنچه دردست مردم است وحفظ امر ونهی خدا وبغض دنیاوسخا - امادرآخرت دیوان ازبرای اوگشوده نشود - میزان برای او نصب نشود؛ نامه عملش بدست راست داده شود - برائتی از آتش برایش نوشته شود - رویش سفیدگردد ازحله‌های بهشت باوپوشانند وشفاعت اودربارهٔ صدنفراز اهلبیت اوقبول گردد - وخدا نظررحمت باوکند تاجی ازبهشت برسراوگذارد وبیحساب داخل بهشت شود پس خوشا بحال دوست اهلبیت من .

حضرت امیر (ع) فرمودکه پیغمبر (ص) فرمودچون روز قیامت شود میگیرم نورصاحب عرش را ومیگیری تواي علی کمرمرا ومیگیرند ذریه توکمرتورا و میگیرند شیعیان توکمر تو را پس خدا چه میکندبه پیغمبرخود وچه میکند پیغمبر بوصی خود وچه میکند وصي باهلبیت خود وشیعهٔ خود .

حضرت صادق (ع) فرمودند بدوستان که خدا شمارا هدایت کرده برای امری که مردم بآن جاهل شدند - شمارا دوست داشتید ومردم مارا دشمن داشتند شما تصدیق ما کردید مردم تکذیب مارا نمودند شما متابعت ما راکردید مردم مخالفت مانمودند پس خدا زندگی شمارا مثل زندگی ما کند ومردگی شمارا مثل مردگی ما کند وشهادت میدهم که پدرم فرمود میان شما وروشنی چشم شما فاصله نیست مگر مردن .

حضرت پیغمبر (ص) فرمود آگاه باشید که هرکس علی را دوست دارد منادی اورا نداکند در زیر عرش که ای بنده خدا عمل خود را از سر گیر که خدا جمیع گناهان تورا آمرزید .

فرمود یا علی خدا آمرزید تورا واهل تورا وشیعه تورا ودوست شیعه تورا ودوست دوست شیعه تورا .

حضرت صادق (ع) فرمود هرکس مارادوست دارد ودوست دوست مارا دوست دارد نه برای دنیا که از ما باو برسد ودشمن دارد دشمن مارا نه از جهت امری که او از آن رنجیده باشد - بیاید روز قیامت اگر گناهانش بقدر کف دریاها باشد خدا می آمرزد .

پیغمبر (ص) فرمود دوستی مارا محکم بگیرید که هرکس خدارا ملاقات کند ودوست ما اهلبیت باشد داخل بهشت بشفاعت ما می شود بحق کسیکه جانم در دست او است نفع نمیدهد به بنده عمل مگر بمعرفت ما - فرمودند که چهار نفرند که من شفیع ایشانم روز قیامت اگرچه گناه کل اهل زمین را همراه داشته باشند یاری کننده اهلبیتم وقضا کننده حاجات ایشان وقتیکه مضطرند ودوست دارد ایشانرا بدل وزبان ودفع کند شری از ایشان بدست خود فرمود یاعلی دوستی تو دردلی ثابت نمی شود مگر آنکه یکپای او اگر بلغزد درصراط پای دیگرش محکم باشد تاداخل بهشت شود حضرت پیغمبر (ص) فرمود که شنیدم خدا فرمود داخل آتش نمیکنم کسیکه علی را بشناسد اگرچه معصیت من را کرده باشد وداخل بهشت نمیکنم کسیکه انکار اورا کرده ولو اطاعت من نموده باشد، حضرت امام حسن عسکری (ع) فرمودند هرکس پیشه خود کند محبت اهلبیت را

خدا هشت در بهشت را برویش باز میکند که از هر در خواهد داخل شود تمام درها صدا میکنند آیا از من داخل نمی شوی ومرا از میان درها مخصوص نمیکنی؟.

حضرت صادق (ع) فرمود روزی من وپدرم بیرون رفتیم پس جمعی از اصحاب خود را میان منبر وقبر پیغمبر (ص) در مسجد یافتیم پدرم بآنها سلام کرد و فرمود آگاه باشید که من بوی شمارا دوست میدارم وارواح شمارا دوست میدارم مرا یاری کنید بورع وکوشش هرکس اقتدا بکسی نمود باید عمل اورا انجام دهد شما شیعه آل محمدید شما خاصه خدائید شما یاوران خدائید شما سابقون اولون هستید دردنیا وسابقون آخرون هستید درآخرت بسوی بهشت وما ضامن شده ایم برای شما بهشت را بضمانت خدا وضمانت رسول (ص) واهلبیتش شما طیبون میباشید زنهای شما طیبات وهر مؤمنه ومؤمنی صدیق شما است .

حضرت امیر (ع) بقنبر فرمودند ای قنبر خرسندی ده وخرسند شو والله که پیغمبر ازدنیا رفت واو غضبناك بود بر جمیع امت مگر برشیعه بدرستیکه برای هرچیز شرفی است وشرف دین شیعه است - واز برای هرچیزی دستگیری هست ودستگیر دین شیعه است - از برای هرچیزی شرفی است اشرف دین شیعه است .

از برای هرچیزی امامی است وامام زمین آنجا است که شیعه در آن سکنی میکنند از برای هرچیزی آقائی است آقای مجلسها مجلسی است که شیعه درآنست.

از برای هرچیزی خواهشی است وخواهش دنیا آن است که شیعه درآن زندگی کنند والله اگر شما نبودید، اهل خلاف نعمتشان کامل نمی شد ودرآخرت نصیب ندارند تا آنکه فرمود خدا دعاء مخالف را از برای شما یعنی ببرکت شما اجابت میکند .

هرکس از شما یك حاجت از خدا بخواهد صد باو دهد، یك دعا کند صد باو دهد، یك حسنه کند زیاد میکند خدا بقدریکه احصا نتوان کرد اگر یکی از شما معصیتی کند محمد (ص) شفیع او است .

والله روزه دار شما در باغ بهشت نعمت میخورد ملائکه برای او دعا ویاریش

میکند تا افطار نماید و حاج و عمره گذار شما خاص خدا هستند و شمائید اهل دعوت خدا و اهل اجابت خدا و اهل ولایت خدا هیچ خوفی و حزنی بر شما نیست همهٔ شما در بهشتید والله هیچکس نزدیکتر بعرش خدا نیست در روز قیامت از شیعه ما خدا چقدر بشما نعمت نیکو داده .

والله اگر نه این بود که شما مغرور شوید و دشمنان شماتت کنند ملائکه بر شما روبرو سلام میکردند .

حضرت صادق (ع) فرمود اگر شما نمی بودید بهشت زینت نمی شد والله اگر شما نبودید حور خلقت نمی شد والله اگر شما نبودید یك قطره از آسمان فرود نمی آمد والله اگر شما نبودید گیاه از زمین نمیروئید والله اگر شما نبودید هیچ چشمی روشن نمی شد والله نیست دوستدار تری برای شما در راه خدا از من پس مارا یاری کنید بورع و کوشش و طاعت خدا .

احادیث در فضیلت ائمه هدی علیهم السلام و شیعیان آنها بقدری است که اگر کسی بخواهد نسخه کند کتابهای بزرك درست می شود - مشایخ فخام اعلی الله مقامهم در فضیلت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و شیعیان آنها سلام الله علیهم آنقدر کتاب نوشته اند که یکعمر کامل برای مطالعه آنها کافی نیست آنها از خود چیزی ننوشته اند همه از معاریض پیغمبر (ص) و ائمه اطهار است مخصوصاً کتابهای شیخ اوحد اعلی الله مقامه و مرحوم حاج شیخ محمدکریم خان اطاب الله ثراه و مرحوم حاج محمد خان نورالله مضجعه از حد حصر خارج است .

بنده التماس میکنم که آقا قدری بکتاب ارشاد و کتاب فصل الخطاب و طریق النجاة حاج محمدکریمخان و کتاب المبین حاج محمدخان مراجعه نمایند تا آنچه گم کرده در آنها بیابند و مقام شیعیان بلکه محبین و بلکه محب محبین آنهارا درك فرمایند ، و از آنچه خدا بآنها داده و میدهد آگاه گردند .

اینهمه اخباری که ذکر شد آخر این صوفیان که مومن بتمام آنها هستند مشمول

یکی از فقرات آنها نمی شوند ؟

مکرر در ضمن بیان بدوستان گفته اینجا هم با قلبی مطمئن و دلی آکنده از امید برحمت خدا میگویم اگر خدا این عده قلیل گوینده لااله الاالله محمد رسول الله علیا و ابنائه المعصومین حجج الله » را نیامرزد چرچیل و استالین یا هیتلر و امثال او را می - آمرزد ؟ عجب است اگر ما اینهمه اخبار راحت بخش را نادیده انگاریم و بچاك کردن گریبان این و آن پردازیم و خود را هم مثاب و ماجور بدانیم و حال آنکه بازگشت همه بسوی کسی است که رحمت بر غضبش پیشی گرفته .

در چند جای از قرآن «کتب علی نفسه الرحمه» اخبار فرموده ، کدام کس جرات میکند خود را از این فیض لایتناهی محروم بداند شیطان با همه عصیانش مایوس نیست حجاج با آن شقاوت و خونخواری نزدیك مردنش سخنی گفته که راستی بوی امید میدهد میگوید خدایا بندگان تو همه میگویند مرا معذب میداری تو هم بآمرزش من وسعت رحمت خود را بآنها نشان ده ؛ همان خدا قسم خورده دوست علی را بجهنم نبرد .

این طایفهٔ صوفی صافی ضمیر که روز و شب ذکرش یا علی است و راستی عشق بعلی دارند آیا جهنم میروند ؟!

اینجا یادم بمطلبی افتاد که می نگارم قبلا عرض شد که سلسله جلیله ذهبیه در شیراز خانقاه بسیار عالی و مجللی دارند که قبر پاك مرحومین العاملین الکاملین آقا میرزا احمد وحید الاولیاء و حاج میرزا محمدعلی حب حیدر ملقب بابو الفتوح در بقعه آنجا مزار خاص و عام و زن و مرد است و شاید روز و شب بطور عادی متجاوز از صد شمع زائرین در آنجا روشن میکنند ، با این مطالب کار ندارم ماه صفر تماماً تا پاسی از شب روضه است .

مرحوم حاج حب حیدر مادام الحیوة با تن علیل دم در می ایستاد دست بسینه با کمال ادب از مردم پذیرائی میکرد ، شبی یکی از منبریها در ضمن بیان گفت سنی ها در کتابهای خود نوشته اند که عثمان چون اباذر را تبعید بربذه نمود امر کرد کسی تشییع

ازو ننماید حضرت امیر وحسنین مشایعت نمودند عثمان علی را احضار نمود باچوبدست خود آنقدر بسر علی کوبید که عصا شکست حاج مرحوم ازشنیدن این خبر ازهوش رفت که اورا ازمجلس بیرون بردند مرضش شدت کرد که چندین شب از بستر بیرون نیامد وبالاخره عذر گوینده را برای بعد خواستند.

انصاف باید داد کسیکه آنقدرعشق وعلاقه بمولای خودداردا هل جهنم شناخته می‌شود - چون درویش است؟! شما بگوئید گمرك چی بوده بنده گمرکچی گری آنمرحوم را ندیدم واطلاعی هم ندارم ولی چنانچه قبلا شایدذکر کرده باشم دوفقره مهم شدیدداشتم که سالها آنچه برای رفع آن سعی میکردم روز بروز شدیدترمیگشت ازفرط بیچارگی بایشان متوسل شدم فرمود درست می‌شود طولی نکشید طوری درست شدکه تامدتها باور نمیکردم درست شده.

اینهاکه مزار وحیدالاولیاء وابوالفتوح رحمهما الله تعالی روزوشب زیارت میکنند وشمع ونذورات دیگرمیبرند تااثری ندیده باشند خودرا بزحمت نمی‌اندازند.

پس از فوت مرحوم وحیدالاولیاء که درمنزل خودش دفن گردید و منزل خرابهٔ عقب افتادهٔ بیش نبود مرحوم حاج حب حیدر بادست خالی بدون امید کسی همت کرد برای ساختمان آنجا، ده‌پانزده خانه اطرافرا بقیمتهای گزاف خرید جزء خانه نمود با تکلف زیادکه شایسته مزار یکی از بزرگان ومردان خداباشدساخت، شاید بیش از دوسه ملیون خرج نمودوجزئیات لوازم از فروش واثاثیه وکتابخانه تهیه دیدکه گاه زائرین بیش ازدویست نفراز ولایت دور می‌آیند چندین شبانه‌روز پذیرائی می‌شوند.

این پولهارا ارادتمندان دادند بدون اینکه کسی ازآنها طلب کند بامیل ورغبت مرد وزن دادند جزاهم الله خیرا - آخر آنکه صدهزار تومان یا بیشتر میدهد آنقدر دیوانه نیست که احب اشیاء خودرا بیهوده صرف نمایدودر مقام آنهم نبوده که کسی او رابشناسدتاستایشش کند.

اینها ناشی ازعقیده جازمی است که بدآنشخص دارند اورا «ولی» میدانند همچنین

سایرخانقاه ومزارهامانند بارگاه حضرت شاه نعمة الله وحاج سلطانعلیشاه وحاج صالح علیشاه وذوالریاستین وصفی‌علی‌شاه ومزارپاك مشایخ کبار و مرحوم شیخ اوحد اعلی الله مقامه دربقیع که مانندقبورائمه اطهار قبرش بارزاست وسایرین ازآنها پائین پای حضرت سیدالشهداروحی وروح العالمین له الفداء محل مخصوصی دارندکه مورد نظراست آخر این ارادت‌ورزی مسلمانان نسبت بقاطبهٔ آنان همه‌را حمل بجهالت نمیتوان کرد.

اگر نسبت ضلالت و جهالت بهمه داده شود - سالم ورستگاری باقی نمیماند - تا مردم اثری دردستگاهی نه‌بینندشیفته صاحب اثر نمی‌شوند.

اینمطلب را هم ناگفته نگذارم در سال هزاروسیصد وچهل دوبنده مشرف شدم بعتبه بوسی ثامن الائمه علیه آلاف التحیة والثناء پس ازایامی توقف مراجعت کردم بطهران صبح اول وقت یکنفر آمد باماشین سواری گفت سرکار آقا یعنی آقای ابوالقاسمخان ابراهیمی دامت برکاته شمارا احضارفرموده‌اند.

رفتم شرفیاب گردیدم پس از اظهار ملاطفت وبزرگواری فرمودند فعلا بنای شما چه‌است؟ عرض کردم چندروز دیگرماه محرم است بنام‌دارم ایام عاشورا بروم بقم فرمود شما نباید بقم بروید- نه طهران باشید، نه‌شیراز بروید عرض کردم پس کجا بروم فرمود باید برگردید بخراسان گفتم دیشب بنده ازآنجا وارد گر دیدم فرمودبلی میدانم ولی شما بایدهمراه ما باشید.

بالاخره یکچندنفر ازاقارب نزدیك خودرا مهماندار بنده ومامور پذیرائی قرار دادندوخود باهواپیما حرکت کردند بنده‌غیر تسلیم بامروااطاعت ارادهٔ نداشتم باخط آهن حرکت کردیم تا رسیدیم بخراسان حالا بنده بخواهم از وضع پذیرائی وتهیه وسائل آسایش که برایم فراهم نمودندشرح دهم بسیار طولانی می‌شود البته آنچه کردند مقتضی بزرگی وآقائی خودشان بود بنده‌را اینقدروارزش نبود مخصوصاً مامورین پذیرائی که چندسال میگذردازخجلتم نکاسته جزاهم الله خیرا. کاربآنها نداشتم مقصودم چیزدیگر بود بنده نمیدانستم که برای چه سرکارآقا باجدیتی مرا بعودت خراسان امر میفرماید

تا آنکه در روز سیزدهم محرم پیش آمد خونین کرد که در این جا مجال گفتن نیست مگر بنده با چشم بسته این عنایت را دیدم ـ مگر میتوانم غیر از کرامت تعبیری نمایم بنده مادام العمر رهین این منت و معتقد بصفاء باطن ایشان هستم ـ هر کس بآستانهٔ سر نهاد خودسر نبوده تا سری مشاهده نکرده تسلیم نگردیده .

میان خود و خدا آیا از روحانیین خودمانی گاهی اینگونه آثار مشاهده گردیده؟ اگر هم از بعضی چیزهائی نقل مینمایند که البته هم بوده باز در اثر ریاضات و تهذیب نفس بوده ، بمحض آراستن ظاهر و دعاوی لاطائل اینمقام حاصل نمیگردد ، زبانحال این قوم این است که میگویند .

ما علم نیاموخته از بهر جلال   ما سعی نکردیم بجمع زر و مال
درمدرسه تحصیل سعادت کردیم   در متجره سرمایه ما بود اعمال

چون باینجا رسیدم میل نموده چند رباعی هم تقدیم خوانندگان گرامی دارم.

تا من منم اینچنین برنج و المم   کوهمت آنکه زین منیت برهم
افسوس نه آنچنان ، بمن پائیدم   تا سر برود دست بدارم ز منم

یکعمر بجستجوی حق گردیدم   از هرکه سراغ کرده و پرسیدم
کسرا خبری نبود تا آخر کار   گمکرده خود را بدل خود دیدم

ای بیخبر از بلندی و پستی خود   مغرور بجاه و مکنت و مستی خود
گر پای بکان معرفت بگذاری   واقف شوی از فقر و تهیدستی خود

هر راه سپرده اند با راهبری   هر جاگذری بود زپاکی اثری
از رهبر و راهرو گرت نیست خبر   از منزل مقصود نیابی خبری

فرزانه بعقل غره ، مجنون بجنون   جاهل باجهل تکیه ، عالم بفنون
گر جمله ببازار محبت گذرند   بینند متاع خویش را خوار و زبون

با ما بحرم خانه جانانه بیا   رندانه و فرزانه ، نه دیوانه بیا

خویشی و خودی و هستی و ما و منی   بگذار ز خود و از همه بیگانه بیا

در کفش و کله کمال انسانی نیست   دستار و ردا آیت روحانی نیست
هر پای برهنه بشر حافی نبود   هر صانع چیر° دست چون مانی نیست

خوابیم و بخواب در ایابیم و ذهاب   خوابیم و بخواب در گناهیم و ثواب
اندر همهٔ عوالم غیب و شهود   بیدار یکی است ماسوی جمله بخواب

درخواب گهی خراب و گه آبادیم   درخواب گهی بسته که آزادیم
بینیم بخواب عالمی ناخوش وخوش،   زینروی گهی دلخوش و گه ناشادیم

دین نیست به نعلین و عصا و دستار   ایمان نه بصوم است و صلوة و اذکار
محراب خراب سازو منبر میسوز   مگشای لسان و دست بهر آزار

تا چند بری برای مخلوق نماز   شرمی ز خدا اینهمه معبود مساز
با اشك و مف و تف دروغی منما   آلوده سبیل کوته و ریش دراز

دانی ز چه رو اثر بگفتار نبود   چون گفته ما همره کردار نبود
بازار سخن فرو شیشی وا کردیم   داد و ستدی بود بحق کار نبود

یارب گوئیم و خویشرا بستائیم   یا حق گوئیم و راه ناحق پائیم
یکدم بحقیقت ار خدارا خوانیم   بر مرده صد ساله روان بخشائیم

ناگفته نماند

در این اوان کتابی بنام جام جم از طرف یکنفر مدعی ولایت بطبع رسیده اگرچه ضمن بیانات خود را از خدای بزرك هم بزرگتر میداند ولی نسبت جانشینی مرحوم آقا میرزا احمد وحیدالاولیاء را بخود میدهد حال اینکه عدهٔ ثقه از سلسله ذهبیه گفته و میگویند مرحوم وحیدالاولیاء در حیات خود بسبب تندروی او و جسارت بمبادی عالیه دین او را طرد کرده و معاشرت با او را منع فرموده بود .

اکنون‌اوخودرا خلیفه‌وحید میداندومرحوم‌ابوالفتوح‌وسرکار دکتر(گنجویا نرا) غاصب‌میشمارد حاصل اینکه این‌کتاب که جز نشانهٔ ازجنون‌نیست عباراتی دارد که‌خود را ازتمام انبیاء بزرگ وملائکه‌کبار برترداسنته معراج‌هارفته خدارا باچشم‌سرمشاهده نمودخدا بااوعشقبازی نموده وخدائی وقدرت خودرا باومفوض داشته‌در دنیا وآخرت اورا فاعل مایشاء قرارداده ـ بقدری ترهات بافته‌که راستی‌هیچ بی‌حیائی قدرت چنین جسارت‌ها ندارد .

بهترین‌دلیل برجنون این مجنون خودکتاب اوست ـ توهم خیال کسی‌نشودکه بنده‌اگر دفاعی‌کرده ازچنین اشخاص‌بوده !

اینهاجز مدعی‌مقام شناخته نمیشوند وکل‌مدع‌هم کذاب است .

بنده‌دفاع ازسالگان طریق محمد وآل‌محمد وخاصان‌باحکام شرع ومعتقدان باصول‌وفروع دین‌کرده دفاع‌ازکسانیکه بمجاهدت٬ نفس‌طاغی‌خودرا ذلیل‌واز هرگونه بلندپروازی علیل‌بوده نموده‌ام ـ بکسانیکه‌از جاده‌حق وحقیقت‌واعراض ازاوامر شرع نموده‌ومینمایندلعن‌مینمایم وآنهارا نجس‌العین میدانم .

عجباکه بمصداق متاع‌کفر ودین بی‌مشتری نیست عدهٔ قلیل باوگرویده واورا با آن‌دعاوی باطله مراد خود قرارداده ـ چندان عجبی نیست همیشه چنین مرادها بود وچنان‌مریدها هم بوده‌اند اکنون‌هم چند مسند ادعاسراغ دارم‌که مریدانی دارندآنها رانباید بحساب‌اولیاء حق‌آورد یااز زمرهٔ آنها شناخت‌اینها شیادی‌بیش نیستند والسلام

قدری‌هم بمناجات گرائیم وخاتمه دهیم

یا رب بدل سیاه من نوری ده / دراین‌سرخشک‌چون‌کدوشوری ده
از بی بصری تمیز راهم ندهم / با من ز کرم بصیرت کوری ده

من‌کیستم وچیم‌که جرمم چه بود / آن پشه‌که هرطرف نسیمش‌ببرد
من‌هرچه‌گنه‌کنم‌بمقدارخوداست / توهرچه کرم کنی بقدرت نرسد

ای‌در کف تو کفایت جمله امور / بیرون ز معاضد ومعین ودستور
بخشی تواگر کرا توان منع‌است / گیری‌تواگر ،کیست بدادن‌مقدور

ایساحت کبریای تو پاك ز عیب / ایـدامن نزهتت منـزه از ریب
در باطن ما بغیر ناپاکی نیست / در ظاهر مافاش‌مکن چاکی‌جیب

ای مبدع زنـدگی وپیدایش من / ای معطی رنج من وآسایش من
کرنقش‌وجودمن‌سراسرعیب است / نقاش‌توئی خودبکن آرایش من

تو محسن ومن‌مسیئم وشـرمنده / تو معطی ومن بخیل ونا ارزنده
گرعفوکنی‌وگرسخط‌حکم‌توراست / مولی نکند بجز صلاح بنـده

بر درگه تو شیفته حـال آمده‌ام / محتاج وفقیر وخسته بال‌آمده‌ام
بیننده ودانننده و بخشنده توئی / مانند گدایان بسئوال آمـده‌ام

ایدوست به بیچارگیم رحمت کن / برمسکنت‌وخواری‌من‌شفقت کن
در زحمتم‌ازهوا جس نفس شریر / ده ایمنی وقلب مـرا راحت کن

ای یاد تو تسکین دل پرجوشم / ای ذکر تو تزیین لب خاموشم
آندم که زیـاد تو بغفلت گذرد / گاهی است‌که‌ازجلوه تو مدهوشم

من گرکه بدم ساخته دست توام / از نیستی‌آورده کنون هست توام
خود هیچ ندانم‌که‌چه‌خلقت‌کردی / اینرا دانم که بنـده پست توام

یارب تو بمن دیده بینائی ده / از بهرقیام بندگی پائی ده
گردرصف‌خاصه‌گان مرا جا نبود / در صف نعال دوستان جائی ده

من بیکسم‌ای‌کس کسان یاورم باش / از پای فتاده‌ام مدد کارم باش
درسوق جهان غلام عاجز نخرند / ایخواجه توقادری‌خریدارم باش

ایدوست بدرماندگیم رحمت کن / بر مردگی و زندگیم رحمت کن

من هیچ ندارم زتو خواهم همه چیز | بخشای بخواهندگیم رحمت کن
یارب دل من برحمتت شاد نما | از قید هوا وهوس آزاد نما
جز تو بدلم جای دیگر کس مگذار | از بهر خود این خرابه آباد نما

درروز جزاکه هست عرض اعمال | ازطاعت من اگر نمایند سؤال
گویم عملی قابل درگاهم نیست | جز دوستی علی و پیغمبر و آل

یارب بحق خادم دربار حسین
یارب بمقام وافد دارحسین
یارب بنم چشم عزادار حسین
ما را زکرم نمای زوار حسین

بس است از خوانندگان عظام مستدعیم هرسهو و خطایی یا عیب ونقصانی در نگارشات این عامی جاهل وعاری است ازسبك نگارش مشاهده فرمایند بر بی سوادی وبی اطلاعیم به بخشند وحقیررا بعقوبت تقبیح و تشنیع خود مبتلا نسازند « العذر عندکرام الناس مقبول والسلام علیکم وعلی عبادالله الصالحین وصلی الله علی محمدوآله الطیبین ولعنةالله علی معاندیم ومنحرفین عن طریقتهم ومنکری فضائلهم الی یوم الدین» ضمناً مستدعیم که خواننده محترم ازاول تاآخر کتاب‌را مطالعه فرماید اکتفا به بعضی دون بعضی نفرماید.

شروع این بیانیه ۲۱صفر ۱۳۸۸ وختم آن محرم ۱۳۸۹ هجری قمری میباشد

شیراز ــ نیر

فهرست